تاریخ زرتشتیان

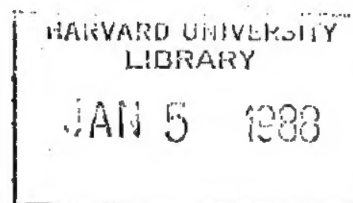
فرزانگان زرتشتی

نگارنده و گردآورنده

رشید شهمردان



چاپ این کتاب با سرمایه رستم معاونت
(شهمردان) توسط سازمان انتشارات فروهر انجام شد





نام کتاب : تاریخ زرتشتیان
نویسنده : رشید شهمردان
نوبت چاپ :نخست
تاریخ چاپ :۱۳۶۳
قطع‌وصفحه :وزیری ۷۲۰ صفحه
چاپ :چاپ خواجه
تیراژ :۲۰۰۰

به یادبود نخستین سالگرد درگذشت شادروان استاد رشید شهمردان

فهرست مندرجات

کتابهائیکه استفاده شد

آئین اکبری	تالیف	شیخ ابوالفضل
آئین هوشنك	»	مانکجی هاتریا
اکبرنامه	»	شیخ ابوالفضل
بزم پارسائی	»	
پندنامه	»	ملافیروز
پیمبری زرتشت	»	رشید شهمردان
تاریخ ادبیات در ایران جلد اول	»	دکتر ذبیح‌الله صفا
تاریخ جدید یزد	»	احمدبن حسین بن علی الکاتب
تاریخچه اله آباد رستاق	»	اردشیر خاصع
تاریخ عالم آرای عباسی	»	اسکندر منشی
تاریخ گیتی کشا ذیل	»	آقا محمدرضای شیرازی
تاریخ ممالك هند	»	غلام باسط
تاریخ منتظم ناصری	»	صنیع الدوله محمدحسن
تاریخ یزد	»	عبدالحسین آیتی
تذکرة الاولیا	»	شیخ فریدالدین عطار
چهار مقاله عروضی سمرقندی	»	بکوشش دکتر معین
حافظ		نشریه کتابفروشی علی اکبر علمی تهران ۱۳۲۸
خوشتاب	»	موبد هوشیار
خدانامه	»	سهرابجی منوچهرجی دهسائی
دبستان المذاهب	»	موبد کیخسرو
روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان	»	هانری کوربن
روایت داراب هرمزدیار	»	مانکجی اونوالا
روزنامه تربیت	شماره	۳۴۹ - ۴۱۷ ـ ۴۲۶
زردشت افشار	»	دادپویه
زوره باستانی	»	آذر پژوه
شارستان	»	بهرام فرهاد
شاهنامه	»	فردوسی
طبقات اکبری	تالیف	خواجه نظام الدین احمد
فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه	»	محمودبن عثمان
فرضیات نامه و خلاصه دین		
دستور داراب پهلوی یادداشتها	»	دکتر مدی

فرهنك ایرانی و تاثیر آن در تمدن اسلام	»	محمد محمدی
فهرست نسخه‌های مصنفات ابن سینا	»	یحیی مهدوی
گلشن فرهنك	»	کیخسرو کاوس
مآثر الامرا	»	شاهنواز خان
مأکولات بهمنی	»	ملاکاوس
مثنوی	»	مولانا جلال الدین رومی
مرآة العالم	»	محمداعظم بن شیخ محمد شفیع بن شیخ عبدالاسلام
مرزبان نامه	»	بتصحیح محمدبن عبدالوهاب
مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی	»	دکتر معین
منتخب التواریخ	»	بداونی
منطق الطیر	»	فریدالدین عطار
منتخب اللباب	»	خافی خان
مجله اطلاعات ماهانه شماره ۳۲		آبان ۱۳۲۹ تهران
مجله اندیشه ما شماره ۳، ۴		سال یك تهران
مجله الندوه جلد ۲ شماره ۶		مقالات شبلی نعمان هند
مجله هوخت شماره ۱ سال ۳ شماره ۸ سال ۶ تهران		
مجله مهر سال ۲ شماره ۵		
نامه تنسر	تالیف	مجتبی مینوی
یکسال در میان ایرانیان	»	ادواردبرون ترجمه ذمنصوری
چهار مقاله عروضی سمرقندی		بکوشش دکتر معین

صورت نسخه‌های خطی متفرقه

بهمن یشت محفوظ در کتابخانه دانشگاه بمبئی بشماره ۲۹
سفینه رستم درویش ملکی رستم خسرو ایرانی بمبئی
فرضیات تالیف موبد اسفندیار ملکی دکتر دردی نوساری
فرمان معافیت مراهی محفوظ در انجمن اکابر صاحبان بمبئی
یادداشتهای فرزانه خداداد وفاداری یزد
یادداشتهای فرزانه سید محمد حاجی سیدباقر هاشمی کرمانی تهران
صورت نسخه‌های خطی محفوظ در کتابخانه مهرجی رانادر نوساری

دیوان و منظومات ایرج	F43
ماهیار نامه	F18
پندنامه ایرج	F46
دیوان موبد مرزبان راوری	F62
غزلیات دستور نوشیروان	F64
جاماسب نامه منظوم دستور قوام الدین	S121
سفینه	F71
سفینه	F60
سفینه	F45
سفینه	F23

سفینه		F47
سفینه		S83
سفینه		E40
سفینه		S17
سفینه		F50

نسخه‌های خطی محفوظ در بنگاه خاورشناسی کاما بمبئی

K R Cama Oriental Institute

روایت هفتاد و دو پرسش و پاسخ	بشماره	BVIII,7
جنگ دستور جاماسب	«	HAv(ms)2
جام کیخسرو	«	RVIII 79
خلقت موالید	«	R207
فرهنگ دساتیر	«	RII 26
صد در نظم	«	R288
دین خرد	«	R VIII7
غزلیات	«	R 192
زرتشت نامه کاوس	«	B VII,16
گل رعنا	«	RVII 121
آراسته	«	R69
جنك	«	D38
صد در منظوم	«	B VII19
تاریخ تباهی فارسیان	بشماره	H.P.(ms) 242
مقدمه فرازستان	«	« « 112
سفرنامه ملافیروز	«	« « 295
نامه مهدی فروح بن شخسان	«	« « 304
نامه پنچایت یزد	«	« « 357
هادی جنت	«	« « 383
نامه پارسی بهند	«	« « 295
رساله کبیسه	«	« « 367
سرنامه راز یزدانی	«	« « 221
دیوان مسکین	«	« « 361
خلاصه دین دستور پهالن	«	« « 243
گزارشات	«	« « 213
جنك	«	« « 364B
تیغ براه دین	«	« « 234
شارستان	«	« « 3
تاریخ کرمان	«	« « 142A
دساتیر	«	« « 131
خطابه مانکجی	«	« « 296
جنك	«	« « 364
جنك	«	« « 212
جامع صفات مانك	«	« « 382

A glimpse into the work of B.B.R.A. Society, by Dr. Modi.

Akber the great Mogul, by Vincent Smith

An Address of Loyalty to His Highness Albert Edward, Prince of Wales, by Bomanji Dosabhai Munshi.

A medical History of Persia, by Cyris Elgood

Ancient Iranian Literature, by Dr. Dhulla.

Biographical Notices of Persian Poets, by Sir Gore Ousely.

Bombay Chronicle, Sunday Edition Vol. XXVI No. 36

Collection of Colophons of Mss bearing on Zoroastrianism in some Libraries of Europe, by Dr. J.Unwala

Dabistan, by Shea & Troyer.

Dasatir, by Phalonji Jivanji Limjibhai Hateria 1275 A.Y.

Dastur Azar Kaiwan, by Dr. Modi.

Dastur Boman Kaiqobad & Qisseh Sanjan, by Dr. Modi.

Dinshah Irani Memorial Volume, by Iran League & Irani Z. Anjuman.

Early History of the Parsis in India, by R.B. Paymaster.

Emperor Akber's Repudiation of Islam, by E. Rehatsek

Few Events in the Early History of the Parsis, by Dr. Modi.

Five Years in a Persian town, by Napier Malcolm, published by John Murray 1905.

Grundriss Der Iranischen Philologie, by Geiger und Ernst Kukan

India at the death of Akber, by W.H.Morland.

Introduction to the Science of Religion, by Max Muller.

Oriental Treasures, by J.C. Katrak.

Parsis in the Court of Akber & Meherji Rana, by Dr. Modi.

Parsis in India, by M.M. Murzaban.

Persia Past and Present, by Dr. Jackson.

Poure Davoud Memorial Volume II, by Iran League

Persia by a Persian, by Rev. Isach Adams.

Qisseh Golistan Banu, by Paymaster.

Sacred Books of the East, by Max Muller.

Sir Jamsetji Jijibhai Madresseh Jubilee Volume, by Dr. Modi.

The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute, Nos. 13,20.

Transactions of L.S.B. Vol. II by Dr. Modi.

The Religious Policy of Akber, by, N.C. Mehta.

Zoroastrian Calender 1894-96, by Muncherji H. Jagosh.

دیباچه

به نام و یاری اهورامزدا

سپاس و ستایش باهورا مزدا و درود فراوان بگروه برگزیدگان او بویژه وخشوران وخشور زرتشت سپنتمان که‌در تعلیم‌راستی وتبلیغ‌پیام‌مزداقدبرافراشت.

سپس‌چنین گوید گرد آورنده و نگارنده این نامه رشید شهمردان ، دراوان جوانی هوای جستجوی حقیقت بر سر داشتم از هرجا و هر کس جویای طریقت ومعرفت بودم . بخدمت صاحبدلان و عارفان رسیدم . تذکره‌های بزرگان‌وعارفان پیشین را ورق میزدم. نفوذ و شهرت‌وکارآنها را مطالعه مینمودم .از خواندن بیت لسان‌الغیب خواجه حافظ شیرازی علیه‌الرحمه

مرید پیر مغانم زمن مرنج ای‌شیخ — چرا که وعده‌تو کردی واوبجاآورد
کیمیائیست عجب بندگی پیرمغان — خاك او گشتم وچندین‌درجاتم‌دادند
بباغ تازه کن آئین دین زرتشتی — کنون که‌لاله‌برافروخت‌آتش‌نمرود

حیران و متعجب میبودم که با وجود تصریح خواجه ببندگی پیرمغان که موبد زرتشتی باشد در تذکره‌ها بنام اولیا و صاحبدلان آنها بر نمیخوریم . از این حیث دل‌واپس بودم ولی بمصداق

سایه حق بر سر بنده بود — عاقبت جوینده یابنده بود

در هندوستان بکتب و آثار فرزانگان‌زرتشتی واولیای گرام آنها برخوردم. فرزانگانی که‌بزرگترین عارفان واولیای اسلام مانند شیخ بهاءالدین‌الجبلی العاملی

و میرزاابوالقاسم فندرسکی بمعاشرت و دوستی آنها مفتخر بوده‌اند.

اما جهت تدوین این کتاب، روزی آقای اردشیر خاضع ازاینجانب خواست مختصر تذکره‌ای از صاحبدلان زرتشتی برایش تهیه نمایم تا دردیباچه نامهٔ گذشتگان چاپ نماید، در نگارش مأمول او هرچند باختصار کوشیدم مفصل از کار برآمد. آقای خاضع پس ازملاحظه اظهار داشت بسیار رواست در تکمیل این کتاب اهتمام شود و در دسترس بهدینان قرار گیرد. یکی از دوستان ادیبم آقای رستم بهرام فرخانی، که‌در سال ۱۳۲۶ ی رهسپار مینو گردید از موضوع مطلع شد، اظهار داشت خوبست تذکره کامل بزرگان و نویسندگان و فرزانگان زرتشتی تدوین شود تا باعث استفاده عموم وسرافرازی جامعه گردد وهم‌نام بزرگان فراموش‌نشود و در گنجینه دلها محفوظ ماند

چون دوست گرام و آقای خاضع بر خواهش خویش افزودند، باوجود فقر ادبی و خوشه‌چینی از خرمن بزرگان در تحصیل رضای دوست و تأمین خواهش آنها کوشیدم و در گرد آوردن این نامه تاآن مایه که مقدور بود سعی بلیغ‌نمودم. امید است پسندخاطر اهل دانش‌افتاده در اکمال و اصلاح نقایص آن‌همت گمارند. زیرا منظورم احیای نام بزرگان بوده ونه غرضی دیگر.

پیش از پایان سخن ازآقای‌سررستم مسانی وامنای بنگاه‌خاورشناسی‌خورشید جی رستم جی‌کاما در بمبئی که درگرد آوردن این نامه مشوق اینجانب بوده و کمکهای لازمه معنوی ومادی نموده‌اند سپاس میگویم وهمچنین از آقای کاوس پیروزشاه دستور کتابدار بنگاه که در تسهیل‌وسایل کار اینجانب درکتابخانه اهتمام مینموده و آقای جمشید تاراپور دبیر بنگاه و آقای سهراب باتلی والا دانشمند پارسی و آقای برزو و دستور کتابدار کتابخانه مهرجسی‌رانا در نوساری گجرات متشکرم.

رشید شهمردان

بمبئی خردادماه ۱۳۲۹ یزدگردی

بخش اول

فرزانگان زرتشتی
و تحولات دربار اکبر شاه گورکانی
شاهنشاه هند

بنام خداوند مهربان

فرزانگان زرتشتی ایران و هند

چند نمونه‌آثار ادبی‌زرتشتیان در سده‌دهم ویازدهم هجری که بدستمارسیده ثبوت قدرت قلمی و احاطه علمی بزرگان آن دورهٔ ماست . رویهمرفته بین گروه زرتشتی تا قبل از قرن۱۳ هجری نویسندگان وصاحبدلان و حکمای بزرگ‌وجود داشته که در زبانهای فارسی ، تازی، پهلوی و اوستا استاد وصاحب تألیفات‌بوده‌اند اوضاع فرهنگ دینی پارسیان هند درآن هنگام مانند اوضاع‌فرهنگی زرتشتیان ایران درهشتاد سال قبل تاریك بوده است.

چون در سال۹٦۳ هجری(۱۵۵٦ میلادی) اکبرشاه گورکانی شاهنشاه‌مغول بر اورنگ سلطنت هندوستان نشست و فاضلان و عارفان هر محل و کشوررا بدور خود جمع ساخت راه دانشمندان زرتشتی ایران نیز بهندوستان باز و درتعلیم و تربیت پارسیان، برادران دینی‌خویش ابراز مساعی‌نمودند . اگردانشمندان نامبرده در اقدام باین فعالیت غفلت روا میداشتند ، بیقین میتوان گفت فرهنگ اوستا و پهلوی از بین میرفت و ایران‌شناسی امروز از محالات میبود .

انکتیل دوپرون فرانسوی‌اولین مترجم اوستابزبان باختری که شیوع‌ایران شناسی در اروپا ناشی از کوششهای اوست ، هنگامیکه در سال ۱۷۵۸ میلادی (۱۱۲۷ی) وارد بندر سورت گشت در زیر دست دستورداراب‌بن‌کاوس بتحصیل‌اوستا و پهلوی پرداخت . همین دستور داراب تعلیم و تربیت‌یافته دستور جاماسب ولایتی

کرمانی بود ، دستوری که هنگام ورود بهند در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۸۹ی) از مشاهده بیخبری همدینان از علوم مذهبی سخت برآشفت و در تعلیم آنها همت گماشته سپس بایران مراجعت کرد.

قبل ازورود دانشمندان ایران بهند ، پارسیان بوسیلهٔ نامه‌ها و پرسشهاوبتوسط قاصدان مخصوص از دستوران و موبدان ایران زمین جویای دانش مذهبی وخواستار حل مسائل غامضه دینی بوده‌اند . راجع بنامه‌های مذکور که نماینده اسامی دانشمندان و دستوران ما در آن دوره میباشد در مبحثی جداگانه صحبت خواهیم داشت . ملافیروز دستور دانشمند پارسی که بین سنوات ۱۱۲۷و۱۲۰۰ یزدگردی میزیست در تأیید قول بالا در سفرنامه خود چنین مینویسد :

چنان چون پیش ازاین ازدین زرتشت — بهندستان نبد جز نام در مشت
نه آگه بد کسی از دین و از راه — همه بر دین هندو بوده گمراه
ندانستی کسی از زند و از وست — همه بر راه بیراهی بده چست
بآخر چون از آن آگاه گشتند — ز دستوران ایران راه جستند
ز اصل و فرع دین پرسش نمودند — بپاسخ بر ره دین چست بودند
هزاران اختلاف از پیش برخاست — برون آمدز کژیها ره راست

ثبوت دیگرما نامه مورخه آبانماه سال ۸٤۷ یزدگردی است ازسوی دستوران ایران بدستوران و بهدینان هندوستان که بتوسط نریمان هوشنگ پارسی فرستاده شده . در نامهٔ مذکور چنین آمده « از ایرا خط پهلوی این چیزها ننوشتم که چنان گفت و نمودنریمان هوشنگ که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان وبهدینان مازدیسنان نوساری و کنبایت و بهروچ وسورت و انکلیسر . در این شهرها گفت بهدین هست و هیربد نیز هست مگر خط پهلوی نمیدانند.»

در نامه دیگر مورخه دیبهدین و دیماه ۸۵۵ یزدگردی چنین مسطور است «و دیگر آنکه هیربد اینجانب نمیتوان فرستند که در آب دریا بیم است و کشتی روزگار آلوده شده است و دستوران دین ورزیداران و پیشینگان رخصت نداده‌اند

و بهمدادستانی گناه نشده‌اند و براه خشکان ترس دروندان نمیتوان آمد و اگر چنانکه لطف و مرحمت شما واعتماد دارید که دو هیربد مستعد بفرستند و همینقدر خط پهلوی که معلوم است بیاموزد و تعلیم دادن براین بابت هیچ مانع و دریغ نیست. »

همچنین در نامه مورخهٔ بهمن و خرداد ماه قدیم سال ۹۲۸ یزدگردی درباب ارسال کتب دینی وورس آمده است «ودیگر آنکه ورس را از **جهت خاطره دین‌وه که در آنجا ضعیف شده‌است** فرستاده شد در اینجا ورس چنین کمتر از هزارشاهی نمیدهند. » و نیز درنسخه‌خطی کتابخانه‌هند درلندن بنشانی(**24P.3(L3** کاتب بفارسی چنین نوشته است . « وندیداد ساده با یزشنی و با ویسپرد که کلیات زرتشت آورده است این خط دستور داراب نوشته و از جمشید(۱)ولایتی آموخته است و اول پهلوی از دستور داراب پیدا کرده یعنی در هند کسی خط پهلوی را ندانسته بود دستور داراب ظاهر کرده است و فرانسیس انکتیل شاگرداو بوده در هندوستان دستوران دستور، دستور داراب بود.»

پس از آنکه پارسیان هند باکمك دستوران ایران عالم علوم مذهبی شده اوستا و پهلوی آموختند و جمیع کتب مذهبی موجوده در ایران را داراگردیدند ، روزگار غدار ، طوفان حوادث ، نفاق ودوروئی جماعت ، چراغ فرهنگ زرتشتیان ایران را خاموش ساخت . گویا خواست اهورامزدا بود که پیام حضرت زرتشت پیغمبر کهن فراموش نشود و بین دانشمندان پارسی محفوظ ماند، بنابراین موبدان ایران را بتعلیم آنها مأمور کرد.

دکتر وست **E.W.West** در مورد آنچه در بالا گفته شد در ضمن نامه خویش بمنوچهر جی پالنجی کوتر مورخه ۱۰ ژوئن ۱۸۹۸ میلادی (۱۲٦۸ی) مینویسد . « از نامه‌های منوشچهر (منوچهر) صاحب دادستان دینیك چنین برمیآید که‌درسال

(۱) مراد از جمشید ولایتی همان جاماسب‌ولایتی است که آموزگاردستورداراب بوده وکاتب اشتباهاًنام‌جمشید منجم‌را نوشته که چندین‌سال‌بعدازاووارد سورت گردیده.

۸۸۱ میلادی(۲۵۰) یعنی ۲۳۰ سال پس از درگذشت یزدگرد ، عده زرتشتیان در ایران بیشمار بوده . خود منوشچهر موبدان موبد فارس و کرمان و آمر و ناهی آن حدود مینویسد که شیراز ، سیرجان ، کرمان ، ری و سرخس (انتهای شمالشرقی خراسان) مراکز مهم مذهبی است . همه میدانیم که شهرهای نامبرده در نواحی مختلفه ایران واقعست. بنابراین اگر شماره زرتشتیان فراوان نمیبود مراکزمهم دینی راتشکیل نمیدادهاند (۱) نام کاتب و تاریخ استنساخ برروی یك نسخه‌خطی کتاب مذهبی بسیار کهنه که در دست‌است‌نشان میدهد جماعتی از زرتشتیان‌درسال ۱۲۰۵ میلادی (۵۷٤ی) در سکستان زندگانی میکردهاند . طبق اینگونه اخبار ایران درآن دوره نفوس زرتشتیانش فراوان بوده که همه در نهایت آرامش‌زندگی میکردهاند ، در حالیکه پارسیان وهمدینان آنها درهندوستان‌و درشهر غربت‌درتك‌و پو و در برقراری خویش میکوشیدهاند.

« از اطلاعاتیکه از کتاب هشتم ونهم دینکرد اخذ میشود زرتشتیان ایران تا اواخر سده نهم میلادی ۱۹ نساك از ۲۱ نسك کتاب اوستا در دست داشتهاند . ولی برادران پارسی آنها درهند بداشتن ۲ نسك اوستا آنهم ناقص برای انجام مراسم مذهبی وعبادت قناعت مینمودهاند . موبد ماهیار پس‌از شش سال اقامت‌درسکستان در سال ۱۲۰۵ میلادی (۵۷۳ی) بایك نسخه خطی وندیداد پهلوی به «اوچ» بخش پنجاب مراجعت نمود . بعد از سالهای۱۲٦۹میلادی (٦۳۸ی) موبد رستم مهربان

(۱) بقول شیخ فریدالدین‌عطار نیشاپوری صاحب‌تذکرةالاولیا درزمان‌شیخ‌ابواسحق کازرونی(۲٦ ٤ـ۳۵۲ هق) پور شهریاربن‌زادان بن‌فرخ‌بن‌خورشید اکثریت تمام‌جمعیت کازرون با زرتشتیان بود و حکمران شهرهم زرتشتی وخورشید نام‌داشت. شیخ‌ابواسحق پسر شهریار جدیدالاسلام از فرط تعصب از جوی خانه حکمران آب نیاشامیدی و بر منبر میگفت« امروز درکازرون بیشتر گبرندو مسلمان اندکند چنانکه‌ایشان رامیتوان شمرد اما زود باشد که بیشتر مسلمان باشند و گبراندك‌شوند.» محمودبن‌عثمان‌صاحب فردوس‌المرشدیه فی‌اسرارالصمدیه مورخه سال۷۲۸ هق نیز درهمین موردمیگوید«اهل کازرون بیشتر گبران و آتش‌پرستان‌و گمراهان بودندو بواسطه قدوم مبارك‌و برکات‌انفاس شریف وی(شیخ‌ابواسحق) همه‌از گمراهی خلاص‌شدند» (مؤلف)

از ایران بکشور هندوستان رهسپار گشت و درشهر انکلیسردر سال ۱۲۷۸ میلادی (٦٤۷ی) کتاب ویسپرد را استنساخ نمود . موبد مهربان کیخسرو نوهٔ برادر زادهٔ موبد رستم مذکور در سالهای ۱۳۲۳ و۱۳۲٤ میلادی(٤ ـ٦۹۳ی) دو نسخهٔ یسنای پهلوی ودونسخهٔ وندیداد پهلوی و بعضی نسخ‌دیگرمذهبی‌رابرای چاهال سینگ مقیم کامبای رونویس نمودهاست .

« بنا بر آنچه گذشت تاریخ استنساخ و اسم‌کاتب بر روی نسخههای خطی موجوده نشان میدهد که قبل از سالهای ۱٤۷۸ میلادی (۸٤۷ یزدگردی) پارسیان هند بازرتشتیان ایران مراوده و مکاتبه داشتهاند که اینك متأسفانه مکاتبات‌مذکور در دست نیست و نمیدانیم علت عدم رابطهٔ با ایران در مدت بیش از یکقرن چه بوده است » (۱)

باید دانست که پارسیان اصلا ساکنین بخش کهستان ، شمال ایران بودهاند که متدرجاً بسوی جنوب و هندوستان مهاجرت نمودهاند و مراودهئی که دکتر وست صحبت میدارد بازرتشتیان خراسان وسیستان انجام گرفتهاست نه بازرتشتیان یزد و کرمان و چنانکه میدانیم زرتشتیان آن سامان بواسطه فشار و ستمهای وارده بمرور زمان از بین‌رفته ویا به‌یزد و کرمان‌پناهنده شدهاند . ثبوت قول‌مامندرجات نامههای موبدان‌ایران که ذکرش گذشت و وجود خانوادههائی در یزد میباشد که به سیستانی و سمنانی و خراسانی و فرخابی وغیره معروفند (۲) این بود علتی که پارسیان در سال ۸٦٤ یزدگردی برای حل مسائل مذهبی بسوی زرتشتیان یزد و کرمان روی آورده و نریمان هوشنگ رابآن سمت گسیل داشتند . زرتشتیان‌یزد

۱ـ رجوع‌شودبه :

Sir Jamsetji Jijibhay Madreseh Jubilee Volume, by Dr Modi

(۲) طبق نامهای از کرمان مورخه تیرماه ۹۹٦ یزدگردی که آماری از مردان زرتشتی کرمان میدهد مینویسد ۲۵۰۰ نفر از خراسانیان و کرمانیان در کرمان مقیم میباشند و هنوز پانصد نفر در خود خراسان باقی هستند و سیصد نفر مرد بنا بفرمان پادشاه بقزوین مهاجرت کردهاند . آمار فوق بظن قوی از مردان کارآزموده زرتشتی میباشند و شماره زنان و کودکان و پیران دربر ندارد.

طبق خبری که از نامه مورخه ۹۱۶ هجری (۸۸۰ی) برمیآید از وجود بهدینان در هندوستان بی اطلاع بوده‌اند چنانکه مینویسند « دیگر بعد از رفع دعوات آن بزرگواران را اعلام آنکه تا ایام عرب گذشته و ایام ترك آمده این فقیران را معلوم نبوده که در ممالك هند بهدینان مانده‌اند یانه تا قبل از ۳۵ سال از این تاریخ بهشت بهر نریمان هوشنگ متوجه اینجانب شد مکتوب از اشوروان بهرام شاه و چنگه شاه و از جماعت بهدینان ودستوران بدین جانب نوشته بودند ....»

نفوس زرتشتیان ایران

زرتشتیان درسده‌های گذشته در محیط بسیار نامساعد و در تحت فشار وستم نا محدود و محرومیتهای زیاد زندگی میکرده وشماره آنان بطور فاحشی روزبروز بتحلیل میرفته . این گروه بواسطه عشق دین پروری و ایران دوستی، با سختی و محنت بسیار فرهنگ مذهبی را حفظ نمودند . نامساعدتی روزگار ، بی‌مبالاتی بدین و راستی ازشماره گروه دانشمندان قوم میکاسته است . چنانکه درنامه زرتشتیان یزد از ترك آباد مورخه ۸۴۷ یزدگردی بعنوان زرتشتیان هند حقیقت بیان بالا دیده میشود . در نامه چنین آمده : —

« بدانند در روزگاری که گذشته است از کیومرث تا امروز هیچ روزگار سخت‌تر ودشوارتر از این هزاره سرهیشم نبوده است و نه از دور تازی و نه افراسیاب و نه تور جادو و نه اسکندر یونانی که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه‌تراند وازاین هزاره سر که اورمزد گفته است که هشتصدو چهل و هفت سال که گذشته است پیشترین روزگار بتر نبوده است . اما بهدین دراین زمانه کار کرفه کردن و راه اورمزد دسترس اندك است و نیرنگ و برسم ویوژداثر گری و پاکی وپلیدی هم اندکی بجای مانده است و باقی از دست افتاده است چه از ایران و هندوستان همه بسیار پاکی وپلیدی ره ورسم است .»

بازسه سال بعدتر درنامهٔ دیگر از شرف آباد یزد مورخه سال ۸۵۰ یزدگردی

چنین مینویسد « این ضعیفان چهار کس پنج کس هستند که اندر خط پهلوی راه میدانند اما آنچه اصل است یافت نمیشود از سبب آنکه بدادوستد روزگار و تن و جامه آلوده شده‌اند .»

باید دانست علی‌الرغم بیانات فوق بین زرتشتیان یزد وکرمان بانوان و دوشیزگان با علم و فضل هستی داشته‌اند که در اوستا و پهلوی و فرهنگ مزدیسنا و پارسی صاحب اطلاعات بوده‌اند . چنانکه یك نسخه خطی اوستا و پهلوی بتوسط یك بانوی زرتشتی بنام پرین گبادشاه (۱) (قبادشاه) رستم بندار شهمردان در روز انارام و بهمن ماه ۹۲۴ یزدگردی برای دستوران و موبدان هندوستان رونویس شده و اسم او بخط پهلوی برآن کتاب برای ما بیادگار مانده است . همچنین دستور اردشیر پور دستور نوشیروان که ذکرش در تذکره خواهد آمد ، ظاهراً در سال ۱۰۰۱ هجری بنابدعوت اکبرشاه هندی برای تدوین فرهنگ فارسی سره بکمك میرجمال‌الدین حسین انجو صاحب فرهنگ جهانگیری بپایتخت هندوستان عزیمت نمود.

در فارس و اصفهان ونقاط دیگر بسیاری ازدانشمندان زرتشتی موجودبوده‌اند، دانشمندانی که علما وفقهای اسلام دربرابر آنان سکوت محض اختیار میکردند . یکی از آنان دستور آذرکیوان بود که ذکرش خواهدآمد و دیگری فرزانه بهرام فرهاد محیط علم ودانش حتی فقه واصول اسلام و از استادان محضر درس مذهبی بود . یزد مرکز علم ودانش دین زرتشتی بود وملاکاوس بن رستم فرزند خویش ملا فیروز راکه یکی از دانشمندان خاورشناس معروف گشت درهفت سالگی به یزد و سپس باصفهان برد تا در محضر درس دانشمندان آنجا تحصیل کند . مـلا فیروز

(۱) گباد شاه پدر پرین بانو در پهلوی و اوستا استاد وکاتب کتابهای دینی بسیاری است . از جمله یك نسخه بندهش نسبهٔ کامل که آقای خدابخش فرود آبادان در حدود ۹۲ سال پیش ازیزد برای هیربد تهمورث انکلیساریا استاد اوستا و پهلوی به بمبئی آورد بوسیله همین گبات شاه (قبادشاه) رستم بندار شهمردان در حدود سال ۹۰۰ یزدگردی در شهر کرمان کتابت شده‌است.

۹سال در یزد واصفهان وشیراز و۳ سال در بغدادجویای‌دانش رسمی و مذهبی‌بود.

به نسبت ازدیاد نفوذ علمای متعصب دردوره سلطنت صفـویه ، محرومیتهای زرتشتیان نیز شدیدتر گشت. هرچند بار مصائب آنها در دوران‌هرج و مرج کشور بیشتر میگردید نفوسشان بتحلیل میرفت . چنانکه جمعیت یك‌ملیون ایشان در آغـازقرن هیجدهم میلادی وزمان سلطنت محمد شاه قاجار(۶۲- ۱۲۵۲هق) بین سالهای ۱۲۰۵ و۱۲۱۵ یزدگردی به۳۲هزار نفر رسید. فرهنگ آنها نیزهمینطور تنزل‌یافت تاآنکه در سال ۱۲۲۳ یزدگردی هنگام ورود روانشاد مانکجی صاحب پور لیمجی هاتریا بایران تقریباً بصفر رسیده بود و نفوسشان طبق سرشماری آن خیرخواه دانشور۷۷۱۱ نفر بود . بدینطریق یزد ۶۶۵۸ نفر — کرمان ۹۳۲نفر— تهران ۱۰۰ نفر —شیراز ۲۱ نفر .

گزارش انجمن یزد بنام پنچایت در نشست خود مورخه پنجم سفندار مذماه قدیم ۱۲۲۳ یزدگردی در پرسش مانکجی صاحب در مورد آمار از اینقرار است .

« یزد وحوالی که ۱۴ فرسنگ دور آنست تخمیناً یکهزار خانه زرتشتی میباشدواز آنها ۹۶۲ مردگلیم خود را ازآب میکشند وعبارتند ازضعیف و عاجز ۷۲۵ نفر- زن شوهردار ۱۲۷۶ نفر —پیر ۱۷۳۶ نفر — دختران یتیم۳۳۰ نفر — پسران یتیم ۷۸۷نفر—زن بیوه ۵۸۴ نفر —دختران بی‌شوهر ۱۱۵۸ نفر - سر جمع ۶۵۹۶ نفر وبا شماره ۶۶۵۸ نفر بالا کهمانکجی داده فرق دارد و مینویسد از این‌عده‌دویست نفر میتوانند جزیه بدهند وچهارصدنفر پس از مشقتها میدهند و تخمیناً ۳۲۰ نفر هستند که از برای آنها بسیاربد میگذرد.(۱)

بقول منان D. Menant دانشمند فرانسوی از نفوس ۱۲هزار زرتشتی‌ساکن کرمان طبق آماری که‌درسال۱۸۷۸ میلادی (۱۲۴۷ یزدگردی) بفرمان‌حکمران سرشماری شد۱۳۴۱ نفر باقیمانده‌اند وبقیه عبارتنداز مسلمان۳۹۷۱۸ کلیمی۸۵نفر

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بنشانی213 H.p. (ms) محفوظ در بنگاه‌خاورشناسی خورشیدجی کاما. بمبئی

هنود ۲۶ نفر —سر جمع ۴۱۱۷۰ نفر (۱)

ژنرال‌هوتم شیندلردرسال ۱۲۴۸ یزدگردی درست ۲۵ سال‌پس ازمانکجی هاتریا باز از زرتشتیان ایران سرشماری نمود . نفوس آنها طبق صورت زیر۸۴۹۹ نفر بوده که ۴۳۶۷نفرمرد و۴۱۳۲ نفر زن بوده‌اند بدین ترتیب : شهر یزد ۱۲۴۲ نفر دهات اطراف و بخشهای یزد ۵۲۴۱ نفر — شهر کرمان ۱۴۹۸ نفر - دهات و بخشهای اطراف کرمان ۲۵۲ نفر - بهرام آباد رفسنجان ۵۸ نفر — تهران ۱۵۰ نفر کاشان ۱۵ نفر - شیراز ۵۲ نفر — بوشهر ۱۲ نفر .

فرزانه کیخسرو جی خانصاحب پور تیرانداز خرسندکوچه بیکی‌لیسانسیه دانشگاه‌بمبئی درسال۱۲۶۱یزدگردی(۱۸۹۱م) سرشماری دقیقی‌ازجمعیت‌زرتشتیان بعمل آورد . طبق آماری که نامبرده تهیه نموده نفوس زرتشتیان ۹۲۶۹ نفر بوده از اینقرار :شهرستان یزد ۶۹۰۸ نفر —کرمان ۱۹۷۳ نفرتهران ۲۹۵نفر — شیراز ۳۲ نفر — کاشان ۱۹ نفر - قم ۳ نفر — بوشهر ۲ نفر - بندرعباس ۶ نفر — مشهد ۳ نفر — در راه بمبئی وایران ۲۸ نفر .

فرزانه کیخسرو نه‌تنها آمارمردان و پسران‌وبانوان‌و دوشیزگان راجداگانه معین‌کرده بلکه شمارهٔ مردان باسواد و پسران باسواد هرمحل‌را نیز مشخص‌نموده است و اشعار میدارد که بانوان ایران‌عموماً بیسواد میباشند . (۲)

پروفسور جکسن‌امریکائی در کتاب خویش Persia -Past and Pr esent ازقول‌اردشیرجی‌ایدلجی‌ریپورتر آمارزرتشتیان ایران را در سال ۱۲۶۲ یزدگردی ازقرار زیر میدهد:

یزد و حوالی‌بین هشت هزار الی هشتهزارو پانصد نفر- کرمان تقریباً ۲۴۰۰

(۱) رجوع‌شود به Les Parsrs وبه‌نامه منظوم کرمان بهند مورخه۹۹۶-یزدگردی نفوس زرتشتیان کرمان را ۲۵۰۰ مرد میدهد که طبق گزارش مانکجی در فقره بالا در حدوده۱۵ هزار نفرمیشود.

(۲) برای مطالعه جزئیات مراجعه شود بصفحه آمار زرتشتیان توسط کیخسروجی خانصاحب .

نفر - تهران ۳۲٤ نفر (۱) - کاشان ٤٥ نفر - شیراز ٤۲ نفر - قم ۸ نفر - اصفهان ٦ نفر - سلطان آباد ٤ نفر .

عیسی آدم در کتاب خویش (۲) مطبوعه سال ۱۹۰٦ میلادی مینویسد « اینك در ایران حدود ۱٥ هزار نفر زرتشتی زندگی میکنند وغالب آنها در یزد و کرمان ساکنند . مردان آنها نجیب، مهربان ، فروتن ، زحمتکش ، باهوش ، خوش‌هیکل پاك ، تمیز ومعتقد بدین خود و سخی میباشند بخصوص نسبت بهمدینان خویش.

جمعیت زرتشتیان بین سالهای ۹۷ - ۱۲۹٥ یزدگردی . طبق سرشماری آقای مانك‌ملا نماینده انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی به ۱۰۰٥۲ نفر ترقی یافت . ولی اینك آمار زرتشتیان طبق صورتی که (۳) مأخذش انجمن زرتشتیان تهران بوده به ۱۲۸۰۰ نفر رسیده است از اینقرار یزد ٥٥۰۰ نفر- کرمان ۳٥۰۰ نفر- تهران ۳٥۰۰ نفر - نقاط مختلف دیگر ایران ۳۰۰ نفر

(۱) روزنامه جام جمشید دربمبئی مورخه ۲۷ ژانویه ۱۹۰٤ نفوس زرتشتیان تهران را ۳۲٤ نفر میدهد

(۲) رجوع شود به :

Persia, by a Persian, by Rev. Isac Adams 1906, page 520

(۳) رجوع شود بنامه ماهانه اطلاعات شماره ۳۲ مورخه آبان ۱۳۲۹ شمسی .

آمار زرتشتیان یزد که کیخسروجی خانصاحب درسال ۱۲٦۱ یزدگردی تهیه‌نموده است.

محل	شماره خانوار	مردان: سرجمع	مردان: باسواد	مردان: غایب	پسران: سرجمع	پسران: باسواد	پسران: غایب	بانوان: سرجمع	بانوان: بیوه	بانوان: غایب	دوشیزگان: سرجمع	دوشیزگان: عروس شده	دوشیزگان: غایب	جمع نفوس محل
شهریزد موبد	٦۳	۳٥	۲۳	۲	٦۲	۳٦	—	۸۷	٤۱	٦	۳٦	۹	—	۲۲۰
شهریزد بهدین	۲۸۰	۱۸۱	۱۲٤	٤	۲۰۳	٤۸	۲	۳٤۹	۱۱۲	۸	۲۰۲	۳۸	۱	۹۳٥
نصرآباد(نرسی‌آباد)	۱٤٥	۱٤۲	۱۷	۲	۱٥٤	۷	۱	۱۹۱	٥٥	۳	۱۲۳	۱٤	۱	٦۱۰
خرمشاه	۱٥٦	۱۱٥	٦	۱	۱۷۸	۳۰	۲	۱۷۰	۳٦	۲	۱۱٥	۷	۱	٥۷۸
مریاباد	۱۳٥	۱۰۹	۱٤	۱	۱٥۸	۱۷	۱	۱٥٤	٤۸	۹	۱۳٤	۱۹	۱	٥٥٥
تفت	۱۰۸	۱۰۲	۲	۱	۱۲٦	۱۲	—	۱۳۹	۳٥	٥	۸۸	٥	—	٤٥٥
کوچه بیک	۹۹	۸۹	۷	—	۱۰۹	۲۱	—	۱۰۹	۲۲	۲	۹۲	۱۱	—	۳۹۹
مزرعه‌قاسم‌آباد	٦۳	۷۰	۱۸	۲	۱۲۳	۱۱	—	۷۳	۱۰	۱	۸۸	۷	—	۳٥٤
اهرستان	۷۷	٦۷	۱۲	۳	۷۹	۲۱	۱	۹۰	۲٦	۳	٦۸	٤	۱	۳۲۳
شریف‌آباد	۷۹	٦۸	۲	۳	۹٥	۳	—	۹٤	۲۰	٥	٦٦	۸	۲	۳۲۳
مزرعه کلانتر	۷۳	٦٤	۲۱	۱	۱۰۲	۱	۲	۷٤	۱۸	۳	٥۸	—	۱	۲۹۸
کسنویه	٦۳	٤۸	۳	۲	٦٥	٤	۲	۷۷	۳۱	۳	۷۱	۲	۱	۲٦۱
اله‌آباد	٤۷	٤۲	٤	۱	٥۷	۳	—	٥٤	۱۳	۳	٤۳	۲	۲	۱٦۹
زین‌آباد	٤۳	۳۹	—	۱	٥٤	—	٤	٥۱	۱٤	٥	٤۸	٦	۲	۱۹۲
رحمت‌آباد	٤۱	۳۸	۳	—	٥٦	—	۱	٥۳	۱۲	—	٤۳	۱	—	۱۹۰
مبارکه	٤۲	۳٦	٥	۱	٤۸	—	—	٥۲	۱۱	۱	۳۸	۲	—	۱۷٤
خیرآباد	۳۷	۳۳	٤	—	٤۸	٤	—	٤۲	۱۲	—	۳۲	۲	—	۱٥٥
جعفرآباد	۳٥	۲۷	۱	—	٤٦	—	—	۳۹	۱۱	—	۳٤	—	—	۱٤٦
چم	۳۳	۲۷	—	—	۳۲	—	—	۳۰	۸	—	۳۸	۲	۱	۱۲۷
حسینی	۲۸	۲۱	۱	۱	۳۹	—	—	۲۹	۹	—	۲۸	—	—	۱۱۷
حسین‌آباد	۲۳	۲۱	۱	—	۲۳	—	—	۲۳	۲	—	۲۰	۱	—	۸۷
مزرعه‌صدری	۱۸	۱۸	—	۱	۲۹	—	—	۲۰	۱	۱	۱٦	—	—	۸۳
آبشاهی	۱۳	۱۱	—	۱	۱٤	—	—	۱٥	٥	۳	۱۰	—	—	٥۰
محمدآباد	۱۱	۱۱	۱	—	۱٤	۱	—	۱٤	٤	۲	۷	—	—	٤٦
نصرت‌آباد	٦	۸	—	—	۹	—	—	۹	۳	—	۸	۱	—	۳٤
سرجمع	۱۷۱۸	۱٤۲۲	۲٤۹	۲۸	۱۹٤۲	۲۱۹	۱٦	۲۰۳۸	٥٥۷	٦٥	۱٥۰٦	۱٤۱	۱٤	٦۹۰۸

شهرستان یزد ۱۷۱۸ خانوار زرتشتی دارد از اینقرار :
مردان ۱٤۲۲ نفر پسران ۱۹٤۲ نفر بانوان ۲۰۳۸ نفر دوشیزگان ۱۵۰٦ نفر که جمعاً میشود ٦۹۰۸ نفر ازبین همه اینها فقط ۱۲۳ نفر علیل و بیمار و ٤٦۸ نفر باسواد میباشند .

آمار زرتشتیان کرمان وبخش های آن

محل	شماره خانواده	مردان			پسران			بانوان			دوشیزگان			سرجمع محل
		سرجمع	باسواد	علیل	سرجمع	باسواد	علیل	سرجمع	بیوه	علیل	سرجمع	عروس شده	علیل	
شهر کرمان	۳۱۸	۳۱۷	۹٦	۷	٤۲۷	۱۰۲	۳	٤۵۳	۱۳۹	٤	۳۷۵	۲۰	۷	۱۵۷۲
قنات غسان	۳٤	۱۸	۱۱	–	٤۷	–	–	۳۷	۸	۲	۲۸	–	–	۱٤۰
جوفارواسمعیل آباد	–	۳۳	–	–	٤۰	۱٤	–	۳٤	۳	–	۳۱	–	–	۱۳۸
رفسنجان یابهرام آباد	–	۲۷	۱۹	–	۱۵	–	–	۱۱	۲	–	۱۰	–	–	٦۳
بم	–	۹	۹	–	۹	٦	–	–	–	–	–	–	–	۱۸
باغین	–	٤	۳	–	٦	–	–	۲	–	–	۱	–	–	۱۳
لاهیجان	–	٤	–	–	۳	–	–	٤	–	–	۲	–	–	۱۳
راور	–	٤	۳	–	۲	٦	–	۳	–	–	۱	–	–	۱۰
سیرجان	–	۵	۵	–	–	–	–	–	–	–	–	–	–	۵
بیاض	–	۱	۱	–	–	–	–	–	–	–	–	–	–	۱
سرجمع	۳۵۲	٤۳۲	۱٤۷	۷	۵٤۹	۱۲۲	۳	۵٤٤	۱۵۲	٦	٤٤۸	۲۰	۷	۱۹۷۳

استان کرمان در حدود ۳۵۲ خانوارزرتشتی داردبقرار مردان ٤۳۲ نفر پسران ۵٤۹ نفر بانوان ۵٤٤ نفر دوشیزگان ٤٤۸ نفر که جمعاً میشود ۱۹۷۳ نفر از بین همه اینها فقط ۲۳ نفر علیل و بیمار و ۲٦۹ نفر با سواد میباشند . ساکنین جوفار و اسمعیل آباد ۱۸ نفر پیشه‌ور و بقیه کشاورزانی میباشند که درسال خشکسالی ۱۲٤۱ یزدگردی از یزد بآنجامهاجرت کرده‌اند . ساکنین باغین نیز کشاورزو ازمهاجرین یزد هستند که در سال خشکسالی مذکور در آنجا رحل اقامت افکنده‌اند .

آمار زرتشتیان تهران

محل	شماره خانواده	مردان			پسران			بانوان			دوشیزگان			سرجمع محل
		سرجمع	باسواد	علیل	سرجمع	باسواد	علیل	سرجمع	باسواد	علیل	سرجمع	عروس شده	علیل	
باغبانان باغات شاه، امراء بزرگان وسفرای دول خارجه	۳۸	٦٤	۵۹	–	۷۱	٦۲	–	٤۷	۱۱	–	٤۹	۱	–	۲۳۱
بازرگانان ـ تیمچه مشیرخلوت	–	۱٤	۱٤	–	۲۹	۲۹	–	–	–	–	–	–	–	٤۳
بازرگانان - تیمچه امین الملك	–	۸	۸	–	۱۳	۱۳	–	–	–	–	–	–	–	۲۱
جمع کل	۳۸	۸٦	۸۱	–	۱۱۳	۱۰٤	–	٤۷	۱۱	–	٤۹	۱	–	۲۹۵

تهران ۳۸ خانوار زرتشتی دارد . از اینقرار
مردان ۸٦ نفر پسران ۱۱۳ نفر بانوان ٤۷ نفر دوشیزگان ٤۹ نفر جمعاً میشود ۲۹۵ نفر . نفوس زرتشتی علیل وناتوان ندارد ازبین آنها ۱۸۵ نفر با سواد میباشند . سی نفر زرتشتی با خانواده خود درباغات شاه ، ظل السلطان، نایب السلطنه وجلال الدوله که عبارت از سلطنت آباد ، امیرآباد ، عباس آباد ، نزهت آباد ، سعد آباد ، کامرانیه وغیره باشد بباغبانی مشغولند.

سر جمشیدجی جی بهای بارونت اول

شرح حال این پارسی بلند آوازه، از شگفتی هاست که در میان زرتشتیان هندوستان، نظایرش کم نیست. جمشید در روز پنجم ماه جولای، در سال ۱۷۸۳ میلادی در بمبئی زاده شد. محلی که در آن جا متولد شد، پشت کرافوردمارکت و در خانه‌یی واقع در کوچه‌یی به نام «بِتا اهووئیریو» بود. البته در بعضی موارد، زادگاه وی را در محلهٔ منشور و کوچهٔ داچها گفته یا نوشته اند.

در خانواده‌یی بسیار فقیر و نادار متولد شد. پدر و مادرش به سختی امرار معاش و گذران زندگی می کردند. به همین جهت در آغاز دوران زندگی و کودکی، چنانکه شایسته است نتوانست تحصیل علم و دانش کند.

دوازده ساله بود که شوهر خاله اش موسوم به فرامجی نوشیروانجی او را تحت سرپرستی و حمایت خود قرار داد. فرامجی نوشیروانجی لقب بطل والا داشت و پیشه او بطری فروشی بود. به همین جهت جمشید نیز آن پیشه را برگزید و به بطری فروشی پرداخت. در بمبئی زندگی شان اندک رونقی یافت و فراغتی حاصل شد تا مقداری تحصیل کنند. به همین جهت به آموختن زبانهای گجراتی و انگلیسی پرداخت. چون پیشه اش بطری فروشی بود، از همان سنین جوانی به وی بطل واله گفتند و این لقب و عنوان تا پایان عمر برایش ماندگار شد.

در سال ۱۷۹۹ میلادی، در سن شانزده سالگی، مادرش را از دست داد، و دو سال پس از آن نیز پدرش به رحمت اهورایی پیوست. جمشید هر چند با توجه و مهر فرامجی نوشیروانجی بزرگ می شد، اما ضایعهٔ مرگ پدر و مادر، وی را بسی اندوهگین ساخت.

با همهٔ نیرو و قدرت شروع به کار کرد. از شم نیرومندی در تجارت و امور بازرگانی برخوردار بود. به زودی کسب شهرت و اعتباری در خور توجه نمود. امانت و درستی و حساب‌دانی و پشت کارش سبب شد تا میان بازرگانان مورد اعتبار باشد.

به سال ۱۸۰۳ در حالی که بیست سال داشت، با دختر خاله اش، یعنی دختر فرامجی نوشیروانجی، به نام آوان‌بائی ازدواج کرد. فرامجی از فعالیت و خوشنامی و موفقیت وی بسیار شادمان بود و به وجودش افتخار می کرد.

تجارتخانهٔ بزرگی دایر کرد و با بازرگانان بزرگ و ثروتمند و صاحب نام در پاره‌یی امور تجارتی شرکت کرد. در سراسر خطهٔ پهناور هندوستان شعبه های تجارتخانهٔ بطل والا مورد وثوق و احترام بود. به زودی با کشورهای خارجی باب معاملات و مراودت باز کرد. از بزرگترین کشورهای جهان، کالا وارد می کرد و بسیاری از اجناس و کالاهای هند را صادر می کرد. مهارت و کاردانی و لیاقتش، آن چنان ثروت و شهرتی برایش ارمغان کرد که به افسانه می ماند.

برای امور تجاری، چندین بار به چین سفر کرد. برای چهارمین بار بود که به چین سفر می کرد و کالایی فراوان همراه داشت که با چندین کشتی حمل می شد. عده‌یی از راهزنان که فرانسوی بودند، با حمله و تهاجم و نیرنگ، آنان را غارت کرده و خودش را به اسارت گرفتند و در دماغه امید صالح به عنوان گروگان نگاه داشتند.

مدتی به طول انجامید تا سرانجام پس از صرف هزینه های سرسام‌آور و گرفتاریها و مرارت هایی فراوان، آزاد و رهایش کردند و سرانجام وارد بمبئی شد. هنوز چند ماهی از ورودش نگذشته بود که در بمبئی آتش سوزی بزرگی درگرفت و مجدداً زیان و خساراتی کمرشکن به وی وارد شد. اما وی سرد و گرم چشیدهٔ روزگار شده بود. همت و پشت کار و عزمی راسخ داشت. باری آزموده بود که براثر جسارت و کوشش می توان به ثروت و نام و مقام رسید. باز به کوشش پرداخت.

این بار به کار کشتی و کشتی داری رغبت کرد و دارای پنج کشتی مجهز شد.

این به سال ۱۸۲۸ میلادی بود. در این سال براثر تغییر اوضاع اجتماعی و شناخت پاره‌یی حقوق از طرف دولت انگلیس برای هندی‌ها، تحولاتی روی داد و در سال ۱۸۳٤ کوشش ها و مجاهدات وی سبب شد که به القاب و امتیازاتی دست یابد.

به سال ۱۸۵۱ در هندوستان شورش بزرگی از سوی مسلمانان بر پا شد و وضع خوراک و اقتصاد مردم بسیار آشفته گشت. بطل واله ــ دامن همت به کمر بست و سخاوتمندانه به همهٔ آنانی که نیازمند بودند و بیمار و گرسنه و فقیر می بودند کمک کرد. این انسان دوستی و نوع پروری او احترام و مقام اجتماعیش را بسی افزود.

به سال ۱۸۲۳ بود که به عضویت پنچایت پارسیان پذیرفته و انتخاب شد. مورد احترام و وثوق همگان قرار داشت. اینک حاصل سی سال کار و کوشش صادقانه را به عیان ملاحظه می کرد. روزی که کار کسب و پیشه اش آغاز شد، فقط یکصد و بیست روپیه در دست داشت و پس از سی سال، ثروت و دارایی او متجاوز از هفتاد میلیون ۷۰/۰۰۰/۰۰۰ روپیه بود.

ثروت را برای داد و دهش و امور خیریه و کمک به مردم و نوع دوستی می خواست. آوازه و شهرت کرم و سخاوت و مردم دوستی اش مرزهای شبه قارهٔ هند را در هم نوردیده و مشهور خاص و عام بود. به سال ۱۸٤۲ از طرف دولت انگلستان به وی لقب «سرنایت» داده شد. طی تشریفاتی، از طرف حاکم انگلیسی بمبئی، موسوم به «سر جورج آرتور» به سر جمشید جی اهدا شد. درماه می ۱۸۵۷ نیز لقب و تشریف و خلعت «بارونت» یافت و به بارونت اول موسوم گردید.

دو سال بعد، یعنی در تاریخ چهاردهم آوریل ۱۸۵۹ در هفتاد و شش سالگی درگذشت. در گذشت وی بمبئی و بسا شهرهای دیگر را در سوک و اندوه نشاند. همهٔ شهر وادارات و مؤسسات به حالت تعطیل درآمد و جمعیت کثیری در رثاء و بزرگداشت وی شرکت کردند.

از مردم دوستی و سخا و حریت و آزادگی او داستانها نقل می شود. یار او دوست بی نوایان بود. پوشاک و خوراک و دارو و درمان و کار برایشان فراهم می کرد. آنچه که از آمار در دست است مبلغ هفت میلیون روپیه صرف تأسیس

مؤسسات خیریه کرد و بسیاری که از آنها آگاه نیستیم یا به مراجع خبری‌شان دسترسی نیست. از تأسیسات وی دارالفنون بزرگ هند، بیمارستان مجهز، بنای پلی بزرگ و نوانخانه‌ها و بسیاری از مؤسسات درمانی و آموزشی است.

شرح حال ملا کاووس رستم جلال

وی نیای بزرگ خانوادهٔ بسیار معروف و نامی ملافیروز در بمبئی بوده است. هم چنین دستور بزرگ نخستین فرقهٔ قدیمیهٔ بمبئی نیز به شمار می رود.

اصل وی شهر بروچ و سکنای وی نیز محسوب می شده است. ملا کاووس یکی از ادیبان و دانشمندان به نام بود. زبان فارسی و عربی را خوب می دانست، به طوری که در هر بحث و گفت گویی، به زودی نظرها را به خود جلب می کرد.

به سال ۱۷٦۷ بحث و گفت و گویی شدید در شهر سورت میان زرتشتیان در بارهٔ کبیسه و روز و ماه رواج داشت. این جریان آن گونه شدت یافت که سردار نامی سورت، به نام دهنجی شاه منجی شاه ــ ملاکاووس را انتخاب کرده و به ایران فرستاد تا آگاهی های جامع و کامل و قانع کننده‌یی براثر مطالعه بدست آورد.

ملاکاووس پسر هشت سالهٔ خود به نام پشوتن را همراه برداشته و عازم ایران شد. آغاز سفر وی روز بیست و نهم مارس از سال ۱۷٦۷ میلادی بود. این پشوتن همان ملافیروز مشهور است. در ایران به مناسبت هوش و دریافت و ذکاوت فوق‌العاده‌یی که داشت، به وی نام فیروز دادند و به سبب دانش فوق‌العاده‌اش، به ملا فیروز مشهور شد.

ملاکاووس با پسرش پشوتن یا فیروز، مدتی دراز در ایران ماندگار شدند. در این هنگام سلسلهٔ زندیه در ایران حکومت می کردند. ملا کاووس به سبب نام و شهرت و دانش و وارستگی که داشت، به نزد کریم خان زند نیز راه یافت و با وی گفت و گو کرد.

اینان از شیراز و اصفهان و یزد و کرمان و بسا شهرهای دیگر دیدن کردند و چیزها آموختند و به همکیشان خود بسیاری نیز یاد دادند.

ماندگاریشان در حدود دوازده سال به درازا انجامید و سرانجام در روز نهم فوریهٔ سال ۱۷۸۰ قصد بازگشت به هند کردند و به سورت وارد شدند.

چون ملا کاووس و پسرش به سورت وارد شدند، آنان را آگاه کردند که سردار دهنجی شاه منجی شاه در بمبئی به سر می برد. به همین جهت آنان نیز به بمبئی رفتند. در بمبئی ملاکاووس با یکی از پارسیان همکیش و نام‌آور و خیرخواه و دیندار خود به نام دادا بهای و نوشیروانجی آشنایی و دوستی پیدا کرد. دادابهای نوشیروانجی در صدد بود که آتش بهرامی بر پا کند و این مهم را با ملاکاووس در میان نهاد و وی را شایسته همه گونه شایستگی یافت. پس همه کار آتش بهرام را به وی واگذار کرد تا هر شیوه‌یی که مطلوب می داند رفتار کند.

بنای آتش بهرام مذکور در تاریخ بیست و نهم سپتامبر ۱۷۸۳ پایان یافت و آتش آن در همین روز تخت نشین شد. در همین سال نیز بود که به عنوان دستور بزرگ فرقهٔ قدیمی ها منسوب شد و این مقام، معنوی و افتخاری بزرگ بود.

اما پس از یازده سال که عهده‌دار چنین مناصب دینی بود، به روشنی آشکار نیست که به چه دلایلی این مناصب را به پسرش ملافیروز واگذاشت و خود به سال ۱۷۹٤ به حیدرآباد رفت. در آن جا به توسط نوشیروانجی راجه صاحب منصب فوج ــ با نظام حیدرآباد آشنایی و دوستی پیدا کرد. مدتی نگذشت که در دربار و دستگاه نظام صاحب قدرت و نفوذ کلام شد. ملاکاووس تا پایان عمر در حیدرآباد ساکن شده و به تجارت پرداخت. در روز بیست و ششم فوریهٔ سال ۱۸۰۲ میلادی درگذشت و در حیدرآباد دفن شد. گور وی هنوز در حیدرآباد برقرار است.

از ملاکاووس دو کتاب باقی مانده است. یکی به نام (رساله در کبیسه) و دیگری موسوم به (مقولات بهمنی).

روانش شاد باد

سرجمشید جی جی‌بهای بارونت دوم

وی در بمبئی زاده شد در نهم اکتبر سال ۱۸۱۱ میلادی، هنگام زادن، نامش را خورشید نهادند. چون گجراتی زبانی بود که پارسیان هند بدان تکلم می کردند و می نوشتند، در کودکی این زبان را به وی آموختند.

در آغاز جوانی ازدواج کرد — اما متأسفانه همسرش در همان آغاز بیمار و زندگی را وداع گفت. به همین جهت برای باردوم به سال ۱۸۳٤ همسری گزید و در بیست سالگی با پدرخود به امر تجارت و بازرگانی مشغول شد.

در آغاز به کارهای دولتی و امور اداری رغبتی نداشت، اما به سال ۱۸٤۵ به موجب کفایت و کاردانی که در وی به منصهٔ ظهور می رسید، به ریاست ادارهٔ راه‌آهن بزرگ شبه قارهٔ هند برگزیده شد. هم چنین پیش از این انتخاب، به عنوان یکی از اجزای دارالعلوم بمبئی نیز برگزیده شده بود.

میان پارسیان شهرت و اعتباری داشت و میان عامهٔ مردم هند و هم چنین اولیاء امور نیز به کاردانی و شایستگی شهرت داشت. به همین جهت وی در سال ۱۸۵۹ میلادی، که سرجمشیدجی وفات یافت، نام و لقب و منصب آن درگذشته به وی اعطا شد و با لقب بارونت دوم، سرجمشید جی بهائی بارونت دوم مشهور گشت.

به سال ۱۸٦۰ میلادی به انگلستان مسافرت کرد. در این سفر با شهرت و مقام و عنوانی که داشت به حضور ملکهٔ انگلستان پذیرفته شد، با برادرش رستم جی شرکتی تأسیس کرده و به خرید و فروش سهام استقراضی پرداختند.اما در این کار با زیانی فاحش و فراوان روبرو شدند، به طوری که بالاجبار، مقادیر زیادی از هستی و دارایی خویش را به طلب کاران دادند.

ویژه‌گی پارسیان، به شکل انسان دوستی، نوع پروری و فرهنگ دوستی با داد و دهش در وی نیز وجود داشت. به سال ۱۸٦۸ چون بیمارستانی که سرجمشید جی اول بنا کرده بود، نیاز به تعمیر و مخارج زیادی داشت، آن را توسعه بخشیده و مجهز ساخت. هم چنین دبستان سرجمشید جی آنرا رونقی بخشیده و مستمری برای گرداندن آن معین کرد.

به سال ۱۸۷۳ از طرف دولت انگلستان به موجب خدمات شایان توجهش به دریافت لقب و نشان (سی — اس — آی) نایل شد. به سال ۱۸۷۳ که پرنس دوگال پادشاه انگلستان به هند سفر کرده بود، با سرجمشیدجی بارونت دوم دوستی استواری پیدا کرد که به شکل مراودات خصوصی ادامه یافت.

در سال ۱۸۷۷ میلادی در دهلی مراسم بسیار بزرگ و با شکوهی از طرف دولت بر پا شد که وی در آن جزو مدعوین بود. اما در حین مراجعت، در حوالی الله‌آباد، کالسکهٔ حامل وی واژگون شد و سرجمشید جی به صدماتی بسیار دچار گشت که اندکی بعد براثر همان تصادم و ناراحتی های حاصله درگذشت به سال ۱۸۷۷.

سرجمشید جی جی بهای بارونت سوم

نامش مانکجی بود و در سوم مارس ۱۸۵۱ زاده شد. خانواده‌اش مایل بودند که به تحصیل علم و دانش بپردازد. در سال ۱۸۷۲ در امتحانات ورودی دارالعلوم بمبئی شرکت کرده و قبول شد. بعد از این دوران در دارالعلم الفنستن و همچنین مدرسهٔ دکن به تحصیل دانش پرداخت. اما متأسفانه در هیچ یک از این مراحل، پشتکار و استقامتی از خود نشان نداد.

در سال ۱۸۷۲ همسری برگزید و زندگی خانوادگی تشکیل داد. نام همسرش زربانی شاپورجی بطل والا بود. بیشتر راغب و مایل بود تا در امور دولت منصب و کاری داشته باشد. نسبت به پدر اعتقادی راسخ داشت و با توجه به صوابدید وی کار می کرد.

درسال ۱۸۷۳ به اتفاق پدرش و راهنمائی او به کار در مور دیوانی پرداخت و در سال ۱۸۷۶ بود که در دادگستری منصبی معتبر پیدا کرده و در همان سال به عضویت در شورای دارالعلوم بمبئی پذیرفته شد. در سال ۱۸۷۷ خورشید جی ملقب به سرجمشید جی جی بهای بارونت دوم وفات یافت، به همین جهت با توجه به شخصیت وی، لقب و عنوان و منصب بارونت درگذشته به وی اهدا شد و به سرجمشید جی‌جی بهای بارونت سوم مشهور و نامزد گشت و ریاست پارسیان به وی محول شد.

در سال ۱۸۷۹ به عضویت مجلس شورای حکومت بمبئی برگزیده و انتخاب شد و تا سال ۱۸۸۵ در این مقام باقی بود. و از سال ۱۸۸۶ بود که به عضویت «کار پوریشن» درآمد و به امتیاز گرفتن لقب عالی (سی ـ اس ـ آی) نایل شد.

وی هر روزی گامی تازه در راه اعتلا و سربلندی برمی داشت و شهرتی و یژه پیدا کرده بود. در ایران نیز شناخته و برای بهتر زیستن همکیشان ایرانی خود تلاش می کرد تا جایی که از سوی ناصرالدین شاه به گرفتن نشان درجهٔ یک شیر و خورشید مفتخر گشت.

به سال ۱۸۹۳ حادثه‌یی در زندگیش روی داد که موجب غم و اندوهی فراوان برایش شد. این حادثه مرگ تنها فرزند عزیزش بود که به وی دلبستگی فراوان داشت و موجب شد تا اندازه‌یی در فعالیت‌ها و کارهایش وقفه حاصل شود.

به سال ۱۸۹۷ به انگلستان رفت و در ضیافت و جشن بزرگی که از طرف ملکهٔ انگلستان بر پا شد شرکت کرد و از مدعوین و میهمانان خاص بود. از آن پس مدتی در کشورهای اروپایی سیاحت کرد و سرانجام در هفدهم جولای ۱۸۹۸ درگذشت.

مانکجی پارسی بی سرشناس و مورد احترام خاص و عام بود. در امور دولت و حکومت و مسائل قومی ودینی و اجتماعی با دقت و کوشش و تلاش فراوان بذل مساعی می کرد و به همین جهت حکومت و ملت هندوی را ارجی فراوان می نهادند و پارسی ها وی را یکی از افتخارات خود می دانند.

کاووس جی خورشید جی بارونت چهارم

پیش از این، ریاست بر پارسیان و عنان اختیار و فرماندهی میان این گروه، کلا در ید اختیار و کفایت «پنجایت» بود. پارسیان به این دستگاه رهبری ایمان داشتند و برای ایجاد اتحاد و یگانگی بهتر و از سویی دیگر مقتضیات زمان، دستورها و اوامر این انجمن را محترم شمرده و گردن می نهادند.

اما در حدود چهل تا سی سال پیش، وضع کم کم تغییر کرد. پارسیان دیگر آن سرسپردگی و اطاعت محض را از پنجایت ابراز نمی کردند و تسلط و حکومت این دستگاه کم کم از میان رفت و برای مدتی یک دستگاه رهبری نیرومند و صاحب نفوذ برای پارسیان وجود نداشت.

با این حال، حس حق شناسی، احساس وجود یک دستگاه رهبری، علاقهٔ ذاتی پارسیان به بزرگان و نجیب زادگان قوم احساس و موردی نبود که دچار فراموشی و تباهی شود. به ویژه احترام و بزرگداشت نسبت به خاندان سرجمشید جی بارونت میان پارسیان بسیار عمیق است. چنانکه یاد شد، درحدود چهل سال پیش از این نیز که در جامعهٔ پارسیان تحولات و دیگرگونی هایی به وجود آمد، بازهم این خاندان مورد عنایت و توجه و احترام مردم بودند.

جمشید جی بارون چهارم فرزند دوم ــ خورشید جی بارون دوم بود. وی در تاریخ دوم نوامبر سال ۱۸۵۳ زاده شد. بارون دوم، خورشید جی به تعلیم و تربیت فرزندان خود بسیار علاقه مند بود و در این امر جدیت می کرد. به همین جهت درخواست کرده بود تا از انگلستان برایش آموزگاری کارآزموده فرستاده بودند و این آموزگار در خانه به تعلیم فرزندانش مشغول شد.

کاووس جی نیز باعلاقه به تحصیل پرداخت. در هجده سالگی موفق شد امتحانات ورودی دانشگاه بمبئی را گذرانده و وارد آن جا شود. آنگاه به سال ۱۸۷۱ وارد در کالج الفنستن شد. در آغاز به علوم و فنون پرداخت. زبان فارسی را آموخت و به تحصیل در علم هندسه علاقه‌یی وافر نشان داد. علاقه به زبان فارسی را از پدر به ارث برده بود که به شاه‌نامه عشق می ورزید و مرتباً آن را می خواند و این کار یکی از بهترین امور مورد علاقه اش بود.

کاووس جی در کلاس های زبان فارسی میرزا حیرت با علاقه شرکت کرده و با دلبستگی شگرف به خواندن شاه نامه و ترجمهٔ آن می پرداخت و مورد تشویق و تأیید استاد قرار می گرفت.

در کاووس جی خصایص و ویژگیهای ایرانی بسیاری وجود داشت. خوش لباس و بسیار فکور و متواضع و فروتن بود. در هر تصمیم و کاری، عزمی راسخ داشت و تا به مقصود نمی رسید دست از تلاش و کوشش برنمی داشت. بسیار کم سخن می گفت و کمتر خشم و بدخویی بر وجودش مستولی می گشت.

هنگامی که دورهٔ آموزش و تحصیلاتش به پایان رسید هیچ گاه تصور نمی کرد که روزی عناوین و القاب و مناصب پدربزرگ و پدرش به وی رسد. چون برادر بزرگش در این مقام متمکن بود و صاحب القاب و عناوین و مناصب محسوب می گشت. به همین جهت به استخدام دولت درآمده و در ادارهٔ گمرک به کار مشغول شد و همین مسایل وی را کارآزموده و صاحب تجربه بار آورد.

اما حکم تقدیر و قضا چنان بود که وی به ریاست پارسیان گماشته شود. برادر بزرگش مانک جی خورشید جی با مرگ بی هنگام درگذشت و کاووس جی اجباراً از کار خود کناره گرفته و به جای برادر وارث مقام و دولت و منصب و عناوین شد. مجلس بزرگی از سوی پارسیان برای مشورت و انتخاب بر پا شد و در این مجلس به اتفاق آرا به ریاست پنجایت برگزیده گشت.

البته پیش از این ماجرا، مدت سه سال سرپرستی خزانه و امور مالی پنجایت به عهده اش محول بود و در این گیر و دار مردی بی اطلاع نبود و این بار در رأس چنین

دستگاهی، قدرت و اجازه داشت تا در راه بهبود احوال جامعهٔ پارسیان، هرچه صلاح می داند انجام دهد.

چنانکه گذشت وی مردی تحصیل کرده و با تدبیر و با کفایت با عزمی راسخ و مآل اندیش و آینده‌نگر بود. آن چنان در کار خود توفیق یافت و آزمودگی نشان داد که بسیاری از مجامع و سازمانهای دیگر پارسی، ریاست و کارگزاری خود را به عهده‌اش محول کردند که باید از دستگاهها و سازمانهایی چون: مجمع پارسیان دهشنی، دبستان پارسی سرجمشید جی بهای بارون اول، گروه مکاتب دوشیزگان پارسی و... در اختیار و سر پرستی وی قرار گرفت.

سرجمشید جی همهٔ همت و کوشش خود را جهت اعتلا و ترقی پارسیان مایه می گذاشت. هرگاه امری را نافع و خوب تشخیص می داد، با قدرت و عزمی راسخ انجام داده و از آن دفاع می کرد. از مخالفان و دشمنان خود واهمه و هراسی نداشت، چون به کاری که می کرد اطمینان داشت. وی در امور شهری و شهرداری نیز صاحب نظر بود، علاوه بر گرفتاریها و مشاغل قومی و ملی، عضو شهرداری بمبئی و از اعضای دانشگاه هم محسوب می شد. به همین جهت بود که به سال ۱۸۹۹ میلادی وی را «شریف بمبئی» اعلام کردند و دولت انگلستان بدین عمل از وی قدردانی کرد.

نمایندهٔ حکومت انگلستان یا نایب السلطنه هند در سال ۱۹۰۲ به هنگام تاجگذاری ادوارد هفتم شاه انگلستان، سرجمشید جی را نمایندهٔ بمبئی برای شرکت در مراسم معرفی کرد. در همهٔ عمر با دقت و قدرت و دلسوزی کوشید و کار کرد. مورد احترام و وثوق همگان در هند و خارج از هند بود و چون همهٔ پارسیان موجب سرافرازی و افتخار قوم و ملیت خود را فراهم کرد و سرانجام در هفدهم ژوئن سال ۱۹۰۸ درگذشت، روانش شادباد.

رستم جی کاووس جی بارونت پنجم

کاووس جی ـ سرجمشید جی بهای بارون چهارم، فرزندی چون خود به یادگار گذاشت که وارث وی بود و نامش رستم که در ششم مارس ۱۸۷۸ متولد شد. همان اهتمام و کوششی را که پدر کاووس جی برای تعلیم و تربیت فرزندان خود رعایت کرد، بارونت چهارم نیز برای فرزندان خود مورد عمل قرار داد.

به همین جهت در ایام و روزگار جوانی، رستم تحت نظر و مراقبت پدر خود به کسب علم و ادب سرگرم شد. چون در سال ۱۹۰۸ پدرش، کاووس جی سر جمشید جی بهای بارونت چهارم درگذشت، از طرف دولت و حکومت انگلستان و سایر مجامع، وارث بالاستحقاق پدرش شناخته شد و مناصب و القاب و مقام پدر را بدست آورد.

رستم جی کاووس جی خورشید جی جمشید جی بهای سر جمشید جی بهای بارونت پنجم ـ مورد وثوق و احترام و اعتماد پارسیان بود. در جشن تاجگذاری ژرژ پنجم شاه انگلستان از مدعوین ممتازی بود در انگلستان که با ژرژ پنجم ملاقات و گفت و گو کرد. هم چنین هنگامی که همین شاه انگلستان از هند دیدن می کرد، در میهمانیها از مدعوین ممتاز بود که با همسرش مورد ملاطفت و توجه شاه قرار داشتند.

هرچند آن شور خدمت پدر را نسبت به عموم مردم، به ویژه پارسیان نداشت و از نظرگاه کارسازی و عزم و اراده و قدرت چون پدر نبود، اما با این حال از آنچه که می توانست کوتاهی نکرد.

شرح حال شت اردشیر دادی بهای

اردشیر دادی بها نوشیروانجی به سال ۱۸۵٦ متولد شد. پدرش از بازرگانان نامی بود و به همین جهت پیشهٔ پدر را دنبال کرده و به امر تجارت پرداخت. از دانش بهرهٔ کافی داشت و به مسایل و امور دین دلبستگی و علاقه‌یی شگرف ابراز می کرد و پیشوای فرقهٔ قدیمی بمبئی و اطراف به شمار می رفت.

در سال ۱۹۰۳ به شیوهٔ گروه قدیمیان در مهری ساخت و آدریانی پرداخت تا مورد بهره‌برداری مؤمنان و زائران قرار گیرد. این مکان شهرتی پیدا کرد و حتا بسیاری برای اعتکاف و مراسم عرفانی و نوعی صوفی مآبی بدانجا می آمدند.

به سال ۱۹۰۵ میلادی در قریهٔ دنتوره که در طرف وسایی قرار گرفته، مجموعه بناهایی به وجود آورد که یک دارالخیرات مجهز بود و همهٔ هزینه های آن را می پرداخت. به سال ۱۸۰٦ مقادیر زیادی از زمین های خویش را بخشید و مقادیری را با دولت معاوضه کرد و جهت بنیاد خیریهٔ خود و یژگی بخشید.

مردی بود که صفت بخشندگی را بسیار قوی و نیرومند در خود داشت. آوازهٔ داد و دهش وی همه جا برزبانها بود. به سال ٦ـ۱۹۰۵ خشک سالی سختی در شمال غربی هند روی داد. فقر و گرسنگی و بیماری دامن مردم را گرفت و زندگی بسیار مشقت‌بار شد و تلفات جانی فراوان گشت. اردشیر دادی بهای، رسیدگ و دستگیری از مردم را وجههٔ همت خود قرار داده و تا جایی که می توانست به مردم یاری و کمک کرد تا این بلای طبیعی را پشت سر نهند. روزانه به مدت چندین ماه، چهار پنج هزار نفر را اطعام می کرد.

وی به ایران و همکیشان خود در این سرزمین نیز توجه داشت و به سال ۱۹۰۷

در روستای مبارکهٔ یزد آدریانی ساخت و هرگاه بر آن باشیم تا بناها و کارهای خیر و مردم پروریهای وی را شرح دهیم، سخن چه بسا که به درازا خواهد کشید. مورد قبول و احترام پارسایان و هندیها و دولت و حکومت بود. به همین جهت چون در روز بیست و نهم ماه ژوئن در سال ۱۹۱۰ وفات یافت، موجی از غم و اندوه بر مردم و بسا شهرها و روستاها سایه افکند. جاناتان دانکن که در آن هنگام حاکم بمبئی بود، دستور داد تا زنگ های کلیسای بزرگ سن تام را به صدا درآورده و اعلام سوک و عزا کرد و خود در تشیع جنازهٔ شت اردشیر دادی بهای شرکت جست. روانش شاد باد.

پارسیان نام‌آور و بلندآوازهٔ شبه قارهٔ هند

بانو آوان بائی جمشید جی جی بهای

بانو آوان بائی از جمله زنان ارزشمند و نیکوکار زرتشتی در هند بود. به سال ۱۸۱۲ در نوساری متولد شد. نام پدرش شتیهه فرامجی نوشیروانجی باتلی واله بود که به همسری و زوجگی سرجمشیدجی بهای بارون اول درآمد.

بارون اول، سرجمشید جی در کودکی پدر و مادر خویش را از دست داد و تحت نظر و سر پرستی فرامجی نوشیروانجی که شوهر خاله اش بود و به پیشهٔ خرید و فروش بطری مشغول بود بزرگ شد و بعد همان پیشه را در ابتدای کار قبول کرده و از این راه ثروتی اندوخت. آنگاه با دختر فرامجی نوشیروانجی، یعنی دختر خاله اش ازدواج کرد و این دختر، همین آوان بائی مذکور می باشد.

پس از مرگ شوهر، کارهای خیر و مردم دوستی و داد و دهش وی را دنبال کرده و به زودی دارای همان اعتبار و شهرت و احترامی شد که شوهرش داشت. زنی بود در نهایت دیانت و معتقد به اصول آیین زرتشتی. بلند همت و دل رحم و کریم و سخاوت‌مند بود. اعمال و کردارش مشهور است. هر جا که نیاز به کمک و کار خیری بود، با علاقه داوطلب شده و انجام وظیفه می کرد.

پل معظم و بسیار کارسازی که میان دریاچهٔ ماهیم و باندره بنا شده و از نظرگاه اقتصاد و سهولت زندگی مردم نقشی مؤثر دارد، از جمله بناهایی است که همهٔ مخارج و هزینهٔ آن را این بانوی بلند همت پرداخته است. در مراسم افتتاح این پل، سرجورج آرتور، حاکم وقت بمبئی شرکت کرده و از بانو آوان بائی و کارهای انسانیش قدردانی به عمل آمد.

بانو آوان بائی مثل همهٔ زرتشتیان در کمال سادگی و بی پیرایگی زندگی می کرد. در لباس و پوشاک و خوراک و خانه و زندگی و برخورد با مردم، ساده و بدون تکلف و ریا و تظاهر بود. در اغلب مؤسسات خیریه عضویت داشت و آن مؤسسات را تقویت می کرد.

بانو آوان بائی سرجمشید جی بهائی، به سال ۱۸۷۰ درگذشت و فقدان این بانوی نیکوکار و سخی الطبع موجی از اندوه و غم میان جامعهٔ پارسی هند و دیگر طبقات به وجود آورد.

شرح حال رستم جی جمشید جی جی بهای

رستم، دومین فرزند رادمرد بزرگ پارسی، آن سخاوت‌مند و بخشندهٔ نامی، سرجمشید جی جی بهای بارون می باشد. به سال ۱۸۲۳ میلادی زاده شد. پس از مرگ پدر، رستم جی جمشید جی بهای، کارهای پدر را دنبال کرد. کوشید تا چون وی در تأسیس کانونهای خیریه و مؤسسات عام‌المنفعه و بخشش و دهش پیشگام باشد.

اما با کمال تأسف، مرگ بسیار زود به سراغ وی رفت. شاید هرگاه چنین نمی شد و زندگی یی در حد متوسط داشت، با آن جوش و شوری که برای رسیدگی به مردم و آماده نمودن تسهیلات برای آنان در وجودش بود، از پدر نیز پیشی می گرفت. به هزینهٔ وی راههای بسیاری احداث شد. چاه‌های آب حفر گردید. نوانخانه‌هایی ساخته شد و به ایجاد مهمانخانه‌ها و کاروانسراهایی پرداخت. مدرسه‌هایی بسیار به فرمان و هزینهٔ وی بر پا شد که مخارج نگاهداری و هزینهٔ تحصیل برای عموم در آن مدارس رایگان بود. خانه‌هایی نیز ساخت و در اختیار نیازمندان قرار داد. به بسیاری از بیمارستانها کمک‌های مالی سرشار کرد.

در پرداخت مبالغی هنگفت جهت انتشار علوم و کتب اهتمام داشت. بسیاری از نیازمندان از وی مستمری دائم دریافت می کردند. آن چنان شهرت و آوازهٔ جوانمردی و مردم دوستی و سخاوت وی منتشر شده بود که شاه پرتغال از وی تمجید و ستایش کرده و به سال ۱۸٦٤ وی را به یکی از بزرگترین القاب و امتیازات درباری مفتخر کرد. در همین سال از طرف دولت انگلستان برای وی تشریفاتی ویژه در نظر گرفته شده و به عناوینی دست یافت.

از سال ۱۸٦۲ به عضویت مجلس هند درآمد که در آن قوانین مملکتی تصویب می شد. یکی از رؤسای برگزیدهٔ «انجمن فند زرتشتی» بود که در این انجمن نیز با دهش‌هایی که کرد، مصدر خدماتی فراوان شد.

تا زمان رستم جی، وضع آرامگاه و حمل مردگان به دخمه بسیار مغشوش و نامرتب بود و این یکی از مسایل مهمی محسوب می شد که زرتشتیان با آن دست به گریبان بودند و تا آن هنگام چاره‌یی برای این مهم اندیشیده نشده بود.

حاملین جنازه‌ها یا نساکشان هر چه که می خواستند از صاحبان مردگان دریافت می کردند. به موجب معتقدات مذهبی، شمار این نساکشان زیاد نبود و قوانین و ضوابطی نیز وجود نداشت تا آنها را کنترل کند. هرگاه خانواده‌یی عزیزی را از دست می داد، آنقدر برایش در حمل جنازه تا محل دخمه که بسیار دور بود ایجاد ناراحتی می شد که غم اصلی فراموش می گشت.

رستم جی آستین همت بالا زد. برای این کار، صندوق اعانهٔ ویژه‌یی (فند) تأسیس کرد. خود وی مبلغ زیادی در صندوق نهاد و دیگران را نیز تشویق کرد که به صندوق اعانه کمک کنند. آنگاه نساکشانی را مزدور ساخت که از صندوق حقوق بگیرند و راه دخمه و خود دخمه‌ها را مرتب کرد به طوری که این مشکل بزرگ پارسیان رفع شد و همگان قرین را حتی خیال شدند.

کلاس‌هایی ویژه دایر کرد تا داوطلبان در آن کلاس‌ها زند و اوستا و زبان پهلوی بیاموزند. چنانکه اشاره شد در انتشار علوم و مبانی دین بسیار کوشش می کرد. تا آخرین روزهای زندگی دمی از این گونه کارها فارغ نبود. اما در سیزدهم آوریل سال ۱۸۷۲ مرگ ناگهانی به سراغ وی رفت و در چهل و نه سالگی جهان را بدرود گفت. نام نیکش همواره جاودان و برقرار باشد و روانش شاد.

شرح حال سهراب جی جمشید جی باهای

سهراب کوچک‌ترین و آخرین پسر سرجمشید جی جی باهای باتلی والا، بارونت اول می‌باشد. به سال ۱۸۲۵ میلادی زاده شد. همان گونه که پدر و برادرانش در داد و دهش و نیک نامی گوی سبقت از همگان ربوده بودند، وی نیز فرزند خلف آن خانواده بود.

از آغاز به تجارت و امر بازرگانی پرداخت، چه کار و فعالیت و کوشش جزء جدا نشدنی از اجزای وجودی این خاندان محسوب می‌شد. اما سهراب به تحصیل علم و معرفت و ادب میل و رغبتی فراوان داشت. در وجودش جذبه و کشش و شوقی برای ادراک و دریافت علوم و تاریخ و ادب نهفته بود. به همین جهت از امکاناتی که در آن زمان برای تحصیل فراهم بود، به شیوه‌یی نیکو بهره برد.

زبان پارسی و انگلیسی را خوب آموخت. به پارسی شعر می‌سرود و از این امر لذتی سرشار کسب می‌کرد. اما در کنار این شور و علاقه به علم و دانش و نوشتن و تصنیف و تألیف، از پرداختن به کارهای نیک و امور عام‌المنفعه و خیریه غافل نبود و بدون ریا و تظاهر، فقط برای نفس نیکی و کردار نیک که اصلی مهم در آیین زرتشتی و از ویژگی این مردم است، داد و دهش می‌کرد و در ساختن مراکز و تأسیسات خیریه و علمی و ادبی کوتاهی نمی‌کرد. بیمارستان‌ها، نوانخانه‌ها، مدرسه‌ها و تأسیس صندوق‌های اعانه برای کمک به بلیات طبیعی چون سیل زدگی، زلزله، آتش سوزی و قحط و خشک سالی در شهرهای مختلف هندوستان پراکنده است.

چنانکه اشاره شد، سهراب جی جمشید جی بهای، یک نویسنده و شاعر نیز

بود. اشعار و سروده‌هایش اغلب در مجموعه‌ها و جنگ‌های خطی در کتابخانه‌های هند موجود است. چند تألیف از وی به چاپ رسیده که عبارتند از:

طرفهٔ جمشیدی که به سال ۱۸۴۸ میلادی چاپ و منتشر شده است.

تقویت دین مزدیسنا که به سال ۱۸۵۱ منتشر شده.

راه پارسا که در سال ۱۸۵۳ چاپ و منتشر شده است.

گوهر زندگی در سال ۱۸۵۶ چاپ شده.

توصیف زرتشت که در سال ۱۸۶۹ به چاپ رسیده.

کتاب «طرفهٔ جمشیدی» را که به سال ۱۸۴۸ به چاپ رسانید و به نام پدر نامزد ساخت، در واقع ترجمهٔ گجراتی کتاب «کلید دانش» می‌باشد. اما سهراب با همهٔ این مشغله و سرگرمی، از کار تجارت غافل نمی‌ماند و معتقد این گفته بود که: «کاسب دوست خداست».

به سال ۱۸۵۵ــ از طرف دولت انگلستان به عنوان و سمت «امیر صلح» نایل شد و به سال ۱۸۶۰ به مرتبهٔ بلند استاد دارالفنون هند رسید. اما همهٔ این مشاغل و مناصب و گرفتاریها، هیچ گاه در روحیهٔ مردم دوست و متواضع و داد و دهش وی کمترین اثری نگذاشت بلکه در این امور شایق‌تر شد. فهرست دهش‌ها و بناها و کارهای خیر و نیکش، شاید بی اغراق دفترچه‌یی را پدید آورد.

سهراب در طول زندگانی پرثمر خود، کتابخانه‌یی بسیار نفیس و غنی فراهم ساخته بود و سرانجام چون در بیست و دوم مه سال ۱۸۸۲ درگذشت، کتابخانهٔ این ادیب و شاعر و مورخ و مؤلف از سوی خاندانش به جماعت پارسی هند اهدا شد.

اینک ابیاتی چند از سرودهٔ وی را که در ستایش خداوند و مناجات است نقل می‌کنیم:

به نام کردگار عقل و ادراک / پدید آرندهٔ سیار و افلاک
خدای نام و کام و دانش و خوی / خدای لامکان و جانب و سوی
غنی و قادر و قیوم و دادار / قدیم و دایم و بینا و ستار
حکیم و حاکم و حی و توانا / کریم و خالق و غفار و دانا

به فرمانت روان در جسم آمد — زتو تاب و توان در جسم آمد
شرف دادی تو مردم را زحیوان — تو خواندی اشرف المخلوق انسان
نمودی مردمان را راه عرفان — که جوید هر دمت با دیده و جان
به درگاه تو خلقان را نیاز است — همه را فیض لطف کارساز است
از این سهراب بپذیری نیایش — پسندی عذر و بخشایی گناهش
دل روشن منشنم نیک داری — کند فضلت مدد در رستگاری
جهان سیراب بحر رحمت تو — شهان منعم زجور و نعمت تو
دری از معرفت بگشای بر من — زفضلت بیش و کم بنمای بر من
دلم از شک و شبهه پاک سازی — برآری بر مقام بی نیازی
مرا در چینود پل رهنمایی — در آن دم مشکلم را خود گشایی
زاهریمن روانم دور دارا — به هر زشتی مرا مغفور دارا
زشر فعل دیوان تبه کار — خداوندا به فضل خود نگه دار

مهاجرت پارسیان
و زندگانی آنها در هند

باید دانست جزو نخستین دسته زرتشتیان که بدوری از میهن تن دردادند دانشمندان ، عارفان و منجمان کامل نیز همراه بودند دانشمندانی که ستاره بخت زرتشتیان و ایران و دین را در سده‌های آینده روی بزوال دیدند و برای حفظ دین وپایداری آن بفکر افتادند . بقول صاحب قصه سنجان :

ز بهر دین خود ایشان بیکبار — تفکر کرد دانائی نکوکار
ابا دستور و بهدین یگانه — بسوی شهر هرمز شد روانه

بنابراین در سال ۱۲۰ یزدگردی از مرکز خویش کهستان واقع در شمال ایران بسوی جنوب وجزیره هرمز رهسپار شدند و۱۵سال درآنجا سکنی گرفتند. چون نفوذ اعراب جزایر خلیج فارس را هم درگرفت پارسیان بار دیگر از آنجا برکشتی سوار وبادبان برافراشته راههند پیش گرفتند . پس‌از مدتها درساحل‌دیب (دیو) واقع در جنوب سند و مغرب کراچی پیاده شدند ۱۹ سال در آنجا ماندند . درمقارن همان‌اوقات نیروی اعراب‌درخاك سند بنای تاخت و تاز را گذاره. بزرگان پارسی باز متفکر و بفکر چاره افتادند . بقول صاحب قصه سنجان :

در آن بودند بهدین ۱۹ سال — شده آخر منجم زد یکی فال
بزیج اندر بدیدهپیر دستور — همانگه گفت‌کای یاران‌پرنور
از اینجا رفت‌بایدجای‌دیگر — که در آنجابود مأوای‌دیگر

ز گفتارش همه کس شاد گشتند   سوی گجرات کشتی تیز راندند

پارسیان پس ازچندی در سال ۱۵٤ یزدگردی وارد سنجان‌شدند وبفکر بنای آتش ورهرام افتادند . آلات ولوازم آداب دینی مخصوص کار و بزرگ کردن آتش را با خود نداشتند چند نفر را برای آوردن آنها از راه خشکی رهسپار خراسان ساختند و هنگام مراجعت آنان دسته‌دیگری ازبهدینان وموبدان نیز بعزم‌مهاجرت باتفاق آنها حرکت نمودند. بقول صاحب قصه‌سنجان :

بآن آلات کان بود از خراسان   عمل کردند آنجا بی هراسان

که‌چندین‌قوم‌دستوران وبهدین   از آنجا آمدند آن پاك آئین

با مراجعت موبدان آتش ورهرام معروف بایرانشاه بیاد شاهنشاه ایران که اینك در اودواده مقام دارد در سال ۱۵۹ یزدگردی در سنجان تقدیس و تخت‌نشین گردید . پارسیان پس از سیصدسال اقامت درجوار آتش مقدس وتشکیل کتابخانه دینی در سنجان ، برای بازرگانی و پیشه وکار باطراف گجرات پراکنده شدند و بتدریج درطی دویست سال در شهرهای‌بیکانیر ، بروچ ،واریاو ، انکلیسر ، کمبایت، نوساری وغیره رحل اقامت افکندند . تقریباً کلیه موبدان نیز برای انجام آداب دینی باتفاق بهدینان‌از سنجان کوچ کردند وچند خانواده‌بیش در سنجان باقی‌نماند و از آنهااند موبد خوش‌مست وپسرش موبد خجسته .

برای رفع‌مشاجرات بین‌موبدان‌درانجام‌مراسم دینی ، درسال‌٦٥٩یزدگردی بخشهای پارسی نشین به پنج منطقه تقسیم شد و تعمیل مراسم مذهبی زرتشتیان هر منطقه بدسته‌ای از موبدان برگزار گردید . اما سنجان مرکز مهم زرتشتیـان و محل نشیمن موبدان موبد و ایرانشاه ودین‌بود .

دسته‌ای از پارسیان درسال ٤٥۹ یزدگردی(۱۰۹۰م) بکمبایت کوچ‌نمودند. عوفی در جوامع‌الحکایات ولوامع‌الروایات خود گوید که‌دراواخر قرن‌پنجم‌هجری بواسطه نفوذ و تحریك آتش‌پرستان ، هندوان کمبایت مسجد و مناره اهل سنت و جماعت راویران کرده‌آتش زدند. فرمانروای‌شهر بنام جیسینگ دو نفرازبزرگان

پارسی و هندو را بازداشت نمود و مجازات کرد . بقول رابرتسن دسته پارسیان در شهر کوچك کمبایت بتجارت مشغول بودند و استفاده سرشاری میبردند . جماعت آنها بتدریج بواسطه ورود دسته‌های جدید روی بفزونی نهاد وعرصه بازرگانی را برهندوان تنگ کرد . یکی از آنها بنام کلیان رای اوسلر از فرقه بـانیه بسورت رهسپار شد و در آنجا ثروت فراوانی از فروش مروارید بدست آورد . بفکرانتقام و انعدام پارسیان افتاد . جماعتی از اوباش راجپوت و ماهیگیران را استخدام کرد و بر پارسیان کمبایت حمله نمود گروه بسیاری را بخاك و خون‌افکند و منازل آنها را طعمه حریق ساخت . کسانیکه جان‌بدر بردند فراررا برقرار اختیاروازکمبایت روی برتافتند . (۱)

دسته دیگر پارسیان بسمت جنوب سنجان بحرکت آمدند ودرحدودسال ۳۲۰ یزدگردی در تهانه مقام اختیار کردند .در غارکنهری بیست میلی شمال بمبئی و مغرب تهانه کتیبه‌ای بپهلوی دربدنه غار موجود است و آن نام ۱۷ نفراز پارسیانی است که در سال ۳٦۸ یزدگردی بتماشای غار رفته‌اندباز۲۲سال بعدتر دسته‌نفری دیگر پارسی نیز بتماشای غار رفته ونام خود را بپهلوی درغار نقر کرده‌اند کتیبه نامبرده زا آقای وچا ترجمه ودرکتاب گجراتی زرتشتی ابهیاس تالیف‌خورشیدجی رستم جی‌کاما درج گردیده‌است .(۲)

پارسیان مقیم تهانه درسال ۹۰۲ یزدگردی چند سال بعد از آنکه پرتغالیها شهر را متصرف شدند باجبار از آنجا فرار کردند وبشهرکلیان که‌نزدیك‌آنهاواقع و در قلمرو فرمانروائی راجه هندو بوده پناه میبرند . شرح واقعه از این قرار است :

پرتقالیها نسبت بمردم کشورهای مفتوحه کمال ظلم و ستم روا میداشتند و آنهارا ازانجام‌مراسم‌دینی‌مانع میآمدندوبتهدید و اجبارمسیحی مینمودند. کودکان مردم بخصوص ایتام را بجبر گرفته وبعنوان تعلیم و تربیت بدست مبلغین عیسوی

(1) Afew Events in the History of Parsis and their dates by Dr ModiP20
(2) Early History of Parsis in India by R. Paymaster P.17, footnote

خود میسپردند تا در پرورشگاه خویش آنها را بدین عیسویت تعلیم و تربیت نمایند. رجال و مبلغین پرتقالی پارسیان را بتغییر مذهب وقبول عیسویت تهدید مینمایند. پارسیان از روش ظلم آنها اطلاع کامل داشتند در پیش آمد کار تدبیر بخرج داده جواب میدهند همگی حاضریم بعد از وداع با دین نیاکان بدین عیسی درآئیم بنابراین بایستی تاسه روز همه آداب دینی خویش را بجا آوریم و روان نیاکان راشاد نمائیم وجشن بگیریم و در روز چهارم با سرود و شادمانی آئین نصاری رادرآغوش گیریم. زمامداران امور با خوشحالی تمام پیشنهاد آنها را پذیرفته فرمانی صادر میکنند که در انجام دینی پارسیان ممانعت بعمل نیاید. پارسیان با همهمه و هیاهوی زیاد بجای تعمیل مراسم دینی تدارک کوچ می بینند ودر روزسوم مجلس ضیافت باشکوهی ترتیب میدهند و امیران وسرداران ورجال دولتی پرتقال رابمهمانی دعوت مینمایند وراه افراط درشرب مسکرات را برای آنها آماده میسازند در حالیکه مهمانان مست باده پیمائی بودند کلیه باشندگان پارسی بادارو ندار خود از شهر تهانه خارج و بسمت شهر کلیان رهسپار میگردند موقعی که زمامداران پرتقالی بحال میآیند اثری از پارسیان در شهر دیده نمیشود. پارسیان درسال ۱۱۴۹ یزدگردی شش سال پس از آنکه انگلیسها تهانه را متصرف شدند دوباره بآن شهر مراجعت مینمایند.

بقول صاحب قصه زرتشتیان هندوستان وصفحات تاریخ درزمان پادشاهی بهادر شاه در گجرات در حدود سال ۹۰۴ یزدگردی سنجان، دمن، دیب (دیو) و قصبه سوماری نزدیک سورت بتصرف پرتقالیها درآمد.

گوئز جهانگرد اروپائی که در سال ۱۶۵۰ میلادی (۱۰۱۹هـ) در هندوستان گردش کرده میگوید که بسیاری ازهندوان و مسلمانان وپارسیان بواسطه تعدیات و تعاقبات دینی دولت پرتقال از سنجان و دمن فرار کرده بقلمرو کشور شاهجهان شاهنشاه مغول پناه میبرند.

در سال ۸۵۹ یزدگردی یا هفتصدسال پس از اقامت در سنجان قشون اسلام لطمه بسیار سختی بپارسیان وارد ساخت سلطان محمودبیگره در سال ۸۵۳ یزدگردی

چپانیر را فتح و محمد آباد نام نهاد.

شش سال بعد بعزم سرکوبی بهادرخان گیلانی که حوالی راتناگیری نزدیک بمبئی بغارت وچپاول مشغول بود سپاهی رابفرماندهی الفخان بدان صوب اعزام داشت. سنجان سرراه الفخان قرار داشت. سپاه اسلام برارتش فرمانروای سنجان حمله نمود. یکهزار وچهارصدنفر جوان پارسی تحت فرمان سردار خود اردشیر بکمک راجه سنجان برابر ارتش اسلام ایستادگی نمودند. جنگ مغلوبه شد. هندوان فرار نمودند و گروهان پارسی را تنها گذاشتند. اردشیر بادویست نفر ازیاران خود درمیدان پیکار حمله میکرد تا دیگران باآتش مقدس وزن و فرزندان خودرا به پناهگاه امنی برسانند. کلیه نفرات پارسی در میدان معرکه جان دادند. سنجان غارت شد وبار وبنه پارسیان و خانه وزندگی آنان نابود گردید. اما بقیه جماعت و آتش مقدس در پناه کوه بهاروت وغار آن در ۸ میلی سنجان بسلامت ماندند.

پس از سقوط سنجان آتش ورهرام ایرانشاه مدت ۱۲ سال تاسال ۸۷۱ یزدگردی در کوه بهاروت دور از انظار بیگانگان محافظت میگشت و پس از رفع مخاطرات احتمالی بقصبه بانسده منتقل گردید و تاسال ۸۸۵ یزدگردی در آنجا بود پارسیان هرشهر و قصبه بخصوص درماههای اردیبهشت وآذر بزیارت آن میشتافتند. اکثریت نفوس پارسی در نوساری مقام داشت لذا با پیشنهاد چنگـه شاه بزرگ نوساری و موافقت جماعت آتش ورهرام ایرانشاه بنوساری انتقال یافت تا آنکه درسال ۱۱۰۲ یزدگردی بنا بمشاجرات و منازعات سخت موبدان نوساری با اخلاف آذربان ایرانشاه که بقتل وحبس چندین نفر از موبدان و بهدینان منجر گردید آتش ورهرام موقتاً از نوساری بسورت منتقل گشت تا از دست تعدیات و ستمهای گروه هندوان مراته که بواسطهٔ ضعف دولت مغول قلمرو فرمانروائی خویش را ازپونه تا نوساری بسط داده بودند مصون ماند.

تعدیات وظلم آنها غیرقابل تحمل بود ودرحدوددوهزار نفر پارسی نیز بواسطه فشار آنها از نوساری بسورت کوچ کردند که در آنزمان در قلمرو دولت مغول قرار

داشت . آتش مقدس ایرانشاه در سال ۱۱۱۰ یزدگردی به بلسر انتقال یافت و یکسال بعدتر پس ازعقد پیمان باراجه‌محل در سال ۱۱۱۲ یزدگردی در اودواده مقام گرفت که اینك نیز درهمان‌جا روشنائی‌بخش دل گروه زرتشتیان میباشد.

لطمه بزرگ دیگری که بپارسیان خورد و آنها رانابود ساخت درشهرواریاو صورت گرفت که در قلمرو رتن‌پور و تحت فرمانروائی راجپوت‌قرار داشت. عمال راجپوت از باشندگان بالنسبه زیاد پارسی شهر که ببازرگانی و کشاورزی مشغول بودند میخواستند مالیات گزافی اخذ نمایند ولی پارسیان ازپرداختن آن استنکاف ورزیدند لذاسربازان‌راجپوت برای سرکوبی‌ووصول مالیات بپارسیان‌حمله کردند. پارسیان در دفاع خویش سربازان‌را ازپای درآوردند . فرمانده‌لشکر موقع‌فرصت میگشت تاآنکه روزی که مردان پارسی در مجلس جشنی بیرون شهر بباده گساری مشغول بودند ، سربازان راجپوت برآنهاحمله مینمایند . زنان‌پارسی باللباس‌مردانه دربرابر آنها بمبارزه برمیخیزند و هنگامیکه‌نزدیك بود شاهد پیروزی‌رادرآغوش کشند ناگهان کلاه سردار آنها بیفتاد و گیسوان بلندش را از پرده‌برون انداخت. راجپوتان چون بانوان را مبارز خوددیدندقویدل گشته دوباره حمله کردندوهمگی را درخاك وخون غلطانیدند. اینك بیادشهدای واریاو هرسال درخانه پارسیان‌سورت در روز ارد وماه فروردین مراسم دینی بجاآورده‌شده وآفرینگان میخوانند.

چنانکه از نامه موبدان ایران بهندوستان مورخه ۸۴۷ یزدگردی برمیآید پارسیان هند مانند برادران دینی خود در ایران بپرداخت جزیه مجبور بوده‌اند و اندکی قبل ازآن سال بزرگ پارسیان بنام چنگه شاه مقیم نوساری باکوشش و اقدام خود بار جزیه را ازدوش پارسیان برمیدارد . درنامه چنین آمده «مردی آمد از هندو گفت که نریمان هوشنگ نام دارم وخانه ومقام درشهر بروچ و دراینجانب موبدان و هیربدان سئوال کردیم واوشرح حالها گفت و گفت که درنوساری سالاری بهدین است او را نام چنگه شاه وجزیه بهدینان نوساری را دور کنانیده‌است وبهدینان آنجانب همه آفرین کردند . رحمت بر آن اشوروان وسپاس یزدان که چنین بهدینان

در ملك هند هستند .» این چنگه شاه همان بزرگی است که در سال ۸۸۵ یزدگردی آتش ورهرام ایرانشاه را چنانکه گفتیم بنوساری منتقل نمود .

از آنچه گذشت دیده میشود که درطی سده‌های گذشته پارسیان‌هند نیزمانند برادران دینی خود در ایران با پیش‌آمدهای ناگواری روبرو بوده‌اند ، بواسطه پراکندگی در گجرات و دوری از یکدیگر بتدریج بسیاری از سنن و شعائر ملی ودینی خود را فراموش کردند . حمله برسنجان بقول صاحب پارسی پراکش خان بهادر بهرامجی بهمن‌جی پتل شالودهٔ مذهبی آنها را متلاشی ساخت . کتب دینی خودرا از دست دادند واوستا وپهلوی را کم کم ازیاد بردند . موبدان مناطق‌مختلف در بسیاری از سنن ومسائل دینی اختلاف‌نظر حاصل کردند . چون ازحل آن‌عاجز ماندند . ببرادران دینی خود مقیم ایران متوسل گردیدند . چاپار مخصوص‌را در سال ۸۴۷ یزدگردی چنانکه در صفحات گذشته گفته شد باپرسشهای بسیاری به‌یزد فرستادند . موبدان ایران نسخ خطی کتب دینی را برای آنها فرستادند وبعدموبد جاماسب ولایتی درسال ۱۰۸۹ یزدگردی برای تعلیم مسائل دینی واوستا و پهلوی بزرتشتیان هند بسورت رهسپار شد وسه‌نفر موبدزاده با هوش را درعلم دین استاد ساخت و خود بایران بر گشت (۱) تمام کتب دینی اوستائی وفارسی وپهلوی‌وپازند موجود بین زرتشتیان ایران قبل از او بهندوستان ارسال گردیده بود مگر کتاب پهلوی دینکرد که آنرانیز بهدین ملابهمن منجم پور ملا بهرام کلانتر وقت مقیم قریه خرمشاه یزد درسال ۱۱۵۲ یزدگردی با خودبهندوستان برد(۲) همین کتابهاست که بعدها مورد استفاده دانشمندان ایرانشناس قرار گرفت.

بنابراین چنانکه گفته‌شدزرتشتیان هند بواسطه پیش‌آمدهای ناگوارمسائل خودرافراموش کردندو کتب دینی را از دست دادند . سپس زرتشتیان ایران مسائل

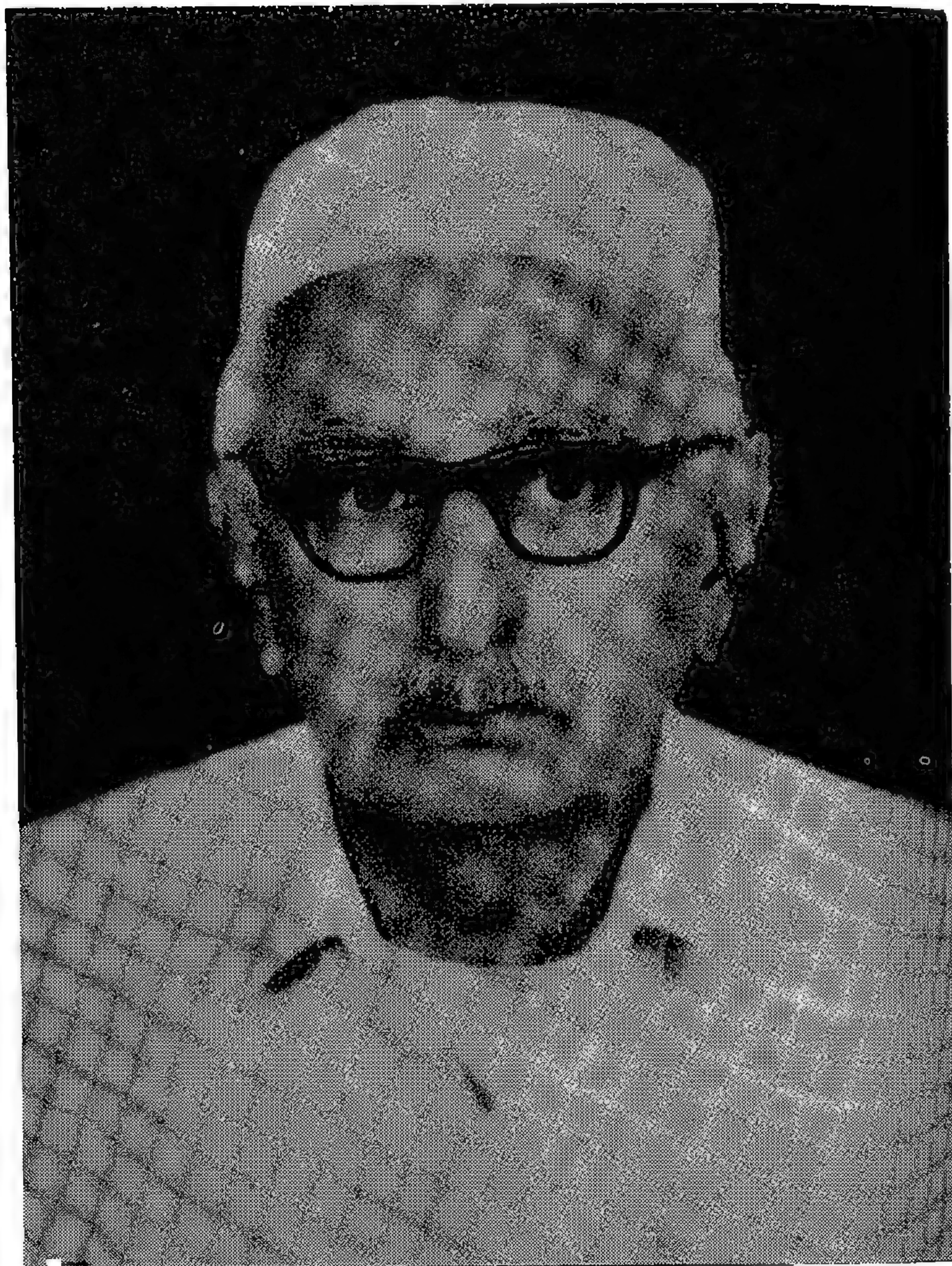
---

(۱) - برای‌اطلاعات بیشتر رجوع شودبمقاله اوضاع فرهنگی پارسیان‌نگارش‌مؤلف در مجله هوخت شماره۱ سال ۳۹

(۲) برای اطلاعات بیشتر رجوع شود بمقاله دینکرد نگارش نویسنده در مجله هوخت‌شماره ۵ سال۳۹

دینی و اوستا وپهلوی را بآنها یاددادند و کتب دینی موجود بین خودرا برای آنها فرستادند و بعد بواسطه فشار وستم نامحدودی که اززمان سلطنت صفویه تا اواخر سلسله قاجار بآنها وارد آمد کلیه کتب دینی وقسمت مهمی ازنفوس خودرا از دست دادند وچنانکه در فصل گذشته گفتیم ازعلم و ادب بی بهره گشتند . پارسیان که خود را مدیون ایرانیان دیدند درنیم قرن گذشته دین دینی خودرا بزرتشتیان ایران پس دادند و در تعلیم اوستا وپهلوی بجوانان ایرانی کوشیدند . اینك جای خوشوقتی است که فرزندان ایران کنونی آثار مهمی در مورد فرهنگ ایران باستان از خود بیادگار میگذارند.

درپایان سخن باید تذکر داد که اگر نخستین دسته زرتشتیان بهندوستان مهاجرت ننموده بود ، کتب اوستاوپهلوی امروز دردست مانمیبود و شاید شماره اندك زرتشتیان هم باقی نمیماند.



دانشمند پژوهشگر روانشاد استاد رشید شهمردان

دانشمند پژوهشگر روانشاد استاد رشید شهمردان

دینی و اوستا و پهلوی را بآنها یاددادند و کتب دینی موجود بین خودرا برای آنها فرستادند و بعد بواسطه فشار وستم نامحدودی که اززمان سلطنت صفویه تا اواخر سلسله قاجار بآنها وارد آمد کلیه کتب دینی وقسمت مهمی ازنفوس خودرا از دست دادند وچنانکه در فصل گذشته گفتیم ازعلم و ادب بی بهره گشتند ـ پارسیان که خود را مدیون ایرانیان دیدند دربیم قرن گذشته دین دینی خودرا برزرتشتیان ایران پس دادند و در تعلیم اوستا و پهلوی بجوانان ایرانی کوشیدند ـ اینک جای خوشوقتی است که فرزندان ایران کنونی آثار مهمی در مورد فرهنگ ایران باستان از خود بیاد گار میگذارند.

درپایان سخن باید تذکر داد که اگر نخستین دسته زرتشتیان بهندوستان مهاجرت ننموده بود، کتب اوستاوپهلوی امروز دردست ما نمیبود و شایدشماره اندك زرتشتیان هم باقی نمیماند.

رشید شهمردان (نگارنده کتاب)

نگارنده این نامه را نام رشید پور شهمردان پور ایران پور گشتاسب پور بهرام پور شهریار ساکن بمبئی است. نیاگانش از مردم قریه حسینی حومه تفت یزد بوده و معروفند بطایفه بهرام شهری و آن خاندان بسیار بزرگی است که افراد آن درسراسر نقاط ایران و هند و اروپا پراکنده میباشند.

ایران در دوره طفولیت باتفاق کیخسرو برادر مهتر بهند و به بمبئی مهاجرت نمود و در خاندان دادی شیت بسمت خدمتکاری با حقوق گزاف ماهی بیست روپیه بکار مشغول شد و در ضمن باجازهٔ ارباب مستقلا باغبانی نیز مینمود. زرتشتیان ایران که در آن عهد به بمبئی مسافرت و در منازل پارسیان بکار میپرداختند ماهی یک یا دو روپیه بیشتر حقوق

نداشتند. ایران در بمبئی با دوشیزه مروارید خرمشاهی که بهند پناهنده شده بود ازدواج کرد و باصرار خویشاوندان زوجه خویش برای تعمیل مراسم دینی در گذشتگان بایران و خرمشاه برگشت و در بین راه در بندرعباس در گذشت.

خاندان نگارنده همه درهندوستان اقامت داشته و دارند. تولد خود او در روز دیبه‌مهر وفروردین‌ماه باستانی ۱۲۷٤ یزدگردی برابر ۵ آوریل ۱۹۰۵ میلادی در شهر بمبئی اتفاق افتاد. چون هفت ساله شد باتفاق پدر برای تحصیل فارسی بایران رفت و پس از اتمام تحصیلات ابتدائی دوسالی در درمانگاه سر رتن تاتا که بسرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در آن زمان دریزد تأسیس شد بکار مشغول گشت. سپس به بمبئی مراجعت و تحت توجهات روانشاد فرزانه دینشاه جی جی باهای ایرانی سلیسیتر در تعلیمات دینی و فلسفه صاحب اطلاعات گردید و در ضمن در کارهای ادبی و فارسی، آن فرزانه را یاری مینمود و بنا بتشویق او بنگارش رسالات فارسی پرداخت. از آنهاست:

حرف راست - مطبوعه درسال ۱۹۲۷ میلادی پاسخ بحملات ناجوانمردانه بر دین مزدیسنا از بهدینی که حد دینی اختیار کرده بود.

دساتیر کتاب آسمانی نیست - مطبوعه سال ۱۹۲۸ میلادی نشریه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی.

تعلیمات زرتشت - مطبوعه سال ۱۹۳۱ میلادی نشریه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی - نسخه های این کتاب ازطرف فرزانه دینشاه هنگام مسافرت بایران بخدمت اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر و وزیران وقت و اعضای مجلس تقدیم گردید.

خرده اوستا بخط دین دبیره: نشریه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی.

زامیاد: ترجمه از انگلیسی بفارسی. نشریه اداره انتشارات حکومت هند.

داوید کوپر فیلد - ترجمه از انگلیسی بفارسی. نشریه اداره انتشارات حکومت هند.

کلیسای نوتردام: ترجمه از انگلیسی بفارسی - نشریه اداره انتشارات

رشید شهمردان (نگارنده کتاب)

نگارنده‌این نامه‌را نام‌رشید پور شهمردان پور ایران پور گشتاسب پور بهرام پورشهریارساکن بمبئی است. نیاگانش‌ازمردم‌قریه‌حسینی‌حومه‌تفت‌یزدبوده‌ومعروفند بطایفه بهرام شهری و آن خاندان بسیار بزرگی است که افراد آن درسراسر نقاط ایران‌وهندواروپاپراکنده‌میباشند



ایران در دوره طفولیت باتفاق کیخسرو برادر مهتر بهند و به بمبئی مهاجرت نمود و در خـاندان دادی شیت بسمـت خدمتگاری باحقوق گزاف ماهی بیست‌روپیه بکار مشغول شد و در ضمن باجازهٔ‌ارباب مستقلاباغبانی نیز مینمود . زرتشتیان ایران که درآن عهد به بمبئی مسافرت ودر منازل پارسیان بکار میپرداختند ماهی‌یك یا دوروپیه بیشترحقوق

نداشتند . ایران در بمبئی با دوشیزه مروارید خرمشاهی که بهند پناهنده شده بود ازدواج کرد وباصرار خویشاوندان‌زوجه‌خویش‌برای تعمیل‌مراسم‌دینی‌در گذشتگان بایران وخرمشاه بر گشت ودر بین راه در بندرعباس در گذشت.

خاندان نگارنده همه درهندوستان اقامت داشته و دارند . تولد خود او در روز دیبه‌مهر وفروردینماه باستانی ۱۲۷٤ یزدگردی برابر ۵ آوریل ۱۹۰۵ میلادی در شهر بمبئی اتفاق افتاد . چون هفت ساله شد باتفاق پدر برای تحصیل فارسی بایران رفت وپس از اتمام تحصیلات ابتدائی دوسالی در درمانگاه سررتن‌تاتا که بسرپرستی‌انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی‌درآن زمان دریزد تأسیس شد بکارمشغول گشت . سپس‌به‌بمبئی مراجعت وتحت توجهات‌روانشاد فرزانه دینشاه‌جی‌جی‌بهای ایرانی سلیسیتر درتعلیمات دینی وفلسفه صاحب اطلاعات گردید و در ضمن درکار های ادبی و فارسی ،آن فرزانه را یاری مینمود و بنا بتشویق او بنگارش رسالات فارسی پرداخت . از آنهاست :

حرف راست : مطبوعه درسال ۱۹۲۷ میلادی پاسخ بحملات ناجوانمردانه‌بر دین مزدیسنا ازبهدینی که جد دینی اختیار کرده بود .

دساتیر کتاب آسمانی نیست : مطبوعه سال ۱۹۲۸ میلادی نشریه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی .

تعلیمات زرتشت : مطبوعه‌سال ۱۹۳۱میلادی نشریه‌انجمن زرتشتیان‌ایرانی بمبئی. نسخه های این‌کتاب ازطرف فرزانه دینشاه هنگام مسافرت بایران‌بخدمت اعلیحضرت فقید رضا شاه‌کبیر ووزیران وقت واعضای مجلس تقدیم گردید .

خرده اوستا بخط دین دبیره : نشریه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی .

رامایین : ترجمه ازانگلیسی بفارسی .نشریه اداره انتشارات‌حکومت هند.

داوید کوپر فیلد : ترجمه از انگلیسی بفارسی . نشریه اداره انتشارات حکومت هند .

کلیسای نوتردام : ترجمه از انگلیسی بفارسی . نشریه اداره انتشارات

حکومت هند .

مجله جهان امروز : مجله عکسی با جنبه تبلیغاتی جنگ نشریه اداره انتشارات حکومت هند .

پیمبری زرتشت : نشریه انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی

دین‌نامه شماره ۱: آتش و آتش‌پرستی . نشریه سازمان جوانان زرتشتی بمبئی

دین‌نامه شماره ۲: خورشید نگرشنی . نشریه سازمان جوانان زرتشتی بمبئی

دین‌نامه شماره ٤ : اصول سه گانه مزدیسنا . نشریه سازمان جوانان زرتشتی بمبئی

فرزانگان زرتشتی : درطی ١٤ سال اخیر در گردآوردن وتدوین این کتاب که شالوده تاریخ زرتشتی است رنج فراوان برده و باین امید دلخوش است که نویسندگان همگروه درا کمال‌واصلاح نقایص آن وتدوین تاریخ‌کامل زرتشتی جداً اقدام خواهند نمود .

هنگامیکه در سال ۱۹۲۵ میلادی فرزانه دینشاه ایرانی سلیسیتر ، استاد پورداود را برای‌کار گزارش فرهنگ مزدیسنا به بمبئی دعوت نمود ، نگارنده نیز برای رونویسی نوشتهایش بکمك او مأمور گشت . آنگاه از فضل و کمال استاد استفاضه های گرانبها حاصل نمود .

پس ازذکر خدمات فرهنگی ، ذکر خدمات اجتماعی که باید در گمنامی انجام یابد خارج ازشیوه مردمی است لذا گفتار خود را با این امید بپایان‌میرساند که جوانان همگروه با یاری اهورامزدا وپیروی‌راستی در روزافزون ساختن آبرو وبزرگی جماعت توفیق یابند . اته جمیات یته آفرینامه .

موقعیت پارسیان هند
در زمان اکبر شاه

هنگامیکه فرزانگان‌زرتشتی ایران بهندوستان متوجه ودر آنجا رحل‌اقامت افکندند ، جمعیت آنها درایران قابل‌ملاحظه وبسیار بود برعکس اوضاع پارسیان در هند چندان دلکش نبود . از مراسم آئینی بیخبر بودند و چنانکه گفتیم گاه و بیگاه بتوسط چاپار از دستوران یزد و کرمان پرسشها بعمل میآوردند ونسخ خطی کتب مذهبی را میطلبیدند . رویهمرفته موقعیتشان طوری‌نبود که فرزانگان‌ایران را بخود متوجه سازند .

پارسیان قبل از آغاز سدهٔ شانزدهم‌میلادی ودهم یزدگردی‌دردهات گجرات مانند سورت ، نوساری ، بروچ ، کمبایت وغیره پراکنده و بکارهای کشاورزی و درودگری و کشتی سازی و مانند آن مشغول بودند . طبق خبر «گراشیادوآرتا» در زمان پادشاهی همایون نخستین دسته پارسیان بجزیره بمبئی وارد ولی صاحب موقعیت مهم نبودند . هنگامی شالوده شهرت‌پارسیان در سال ۱۵۷۸ میلادی (۹٤۷ یزدگردی) ریخته شد که دستور مهرجی‌رانا در دربارا کبرشاه حقیقت آئین‌زرتشت را آشکارساخت . بقول نویسندگان اروپائی «ادواردوگارت» نامهای ، زرتشتی خسرو ، خرم ، جهاندار ، شهریار و هوشنگ که اکبر ، شاهنشاه هند بفرزندان خویش گذاشت تأثیر نفوذ هیئت پارسیان در دربار است .

انگلیسها در سال ۱۶۶۰ میلادی (۱۰۳۰ی) نمایندگی ودلالی کارخانه خود

را در سورت بهرستم مانك(۱) واگذار نمودند . خورشید جی پوچاجی درسال ۱٦٦٤ (۱۰۳٤ی) ساختمان قلعه و استحکامات دفاعیه بمبئی را بعهده گرفت.

بسیاری از خانواده‌های پارسی از زمان پادشاهی همایون . اکبرو جانشینان او صاحب نام و جاه گشته و در دربار سلطنتی مقام بلندی را احراز کردند که‌حتی امروز نیز بشهرت خویش باقی ودر بین‌جماعت موقعیت مهمی دارند .خانواده‌های مذکور در نوساری عبارتند ازچنگه شاه ، دستورمهرجی رانا ، دهسائی ،دوردی(۲) و مانند آنها . در سورت مانند نیکساعت خانها ، بهره‌مند خانها طالعیار خـانها . سیت‌ها و دیگران وهم میرزاهای «اودواده» بمقام شهرت رسیده‌اند .

اما راجع به‌ترقی‌خود جامعه زرتشتی چنانکه خواهیم دیدبا اطمینان‌نمیتوان سخن راند . بقول آقای مورلاند(۳) موقعیت پارسی محرز نبود . بقول « تری » پیشوای مسیحی ۹۸۵ی(۱٦– ۱٦۱۵) بکشاورزی میپرداختند . موندی(۱۰۰۲ی– ۱٦۳۲) میگوید شغل آنها عبارت بودازرویانیدن درختان‌نارگیل .پادری‌مونسرات (۹٤۹ی –۱۵۸۰م) بین پارسیان وهندوهای مقیم سورت امتیاز نگذاشته و همه را اعضای یك جامعه تصور کرده است .تیونوت (۱٦٦۰) پارسیان را درسورت‌غیرقابل اهمیت قلمداد کرده است . «گراشیاد وآرتا» پارسیان را بازرگان‌خوانده‌است.

پارسیان در زمان پادشاهی اکبرشاه کم کم از کشاورزی ببازرگانی متوجه و در زمان شاهجهان موفقیت شایانی در این رشته حاصل کردند که تـا این زمان

(۱) رستم مانك بزرگی است که دستور جاماسب حکیـم ولایتی در سال ۱۰۹۱ یزدگردی یك نسخه خطی فروردین یشت وهوم و ورس رااززیزه به‌بمبئی برایش‌سوغات آورد ولی دوسال پیش ازورودش رستم جهان رابدرود گفته بود . لذا دستور جاماسب به صوب سورت عزیمت و در آنجا رحل اقامت افکند.

(۲) دادابهای نوروزجی‌پارسی معروفی که هندیها او را بلقب پیرمردمحترم‌هند خطاب میکنند و از طرف حزب لیبرال انگلیس بعضویت در پارلمان انگلستان انتخاب شده بود و شالوده کنگره هند وآزادی هندوستان راریخت ازخانواده دوردی میباشد.

(۳) رجوع شود به :

India at the Death of Akber by W.H: Morland P. 23

ادامه دارد . ازگجرات مرکز خویش بشهرهای دوردست دهلی ، اگره وکشمیر مسافرت و بتجارت‌پرداختند . بمذهب وآئین اجدادی‌خویش درهمه جاو همه‌حال پابند بودند و دمی غفلت روانمیداشتند . ادبیات آنها فرهنگ مذهبی بود وگاه و بیگاه اشکالات و مسائل غامضه دینی را چنانکه گفتیم بتوسط همدینان خویش در ایران حل میساختند .

بنا بر آنچه ذکر شد علت عطف توجه فرزانگان زرتشتی‌ایران بسوی‌هند، پارسیان نبودند بلکه برخلاف چنانکه از آثار ادبی آنها برمیآید که بعدها درنیمه قرن گذشته بدست آمد ، هنگام ورودشان‌بهندبواسطه داشتن‌عقایدعرفانی وتصوف، توجه پارسیان بدیشان معطوف گشت . لهذا چون کلیه‌افراد این دسته سالك‌طریقت وجویای حقیقت بودند ، حرارت وشور مذهبی و معنوی دربار اکبرشاه گورگانی شاهنشاه مغول آنها را بسوی خود کشید.

فرهنگ پروری
شاهان مغول و دستورآذر کیوان

دربار شاهنشاهان مغول را در هند میتوان چون فرهنگستانی تعبیر کرد . دانشمندان وعلمای کشورهای اطراف بواسطه فرهنگ دوستی پادشاهان و نوازش‌و تقدیر و تشویق آنها در تعقیب کارهای فرهنگی در آنجا جمع وفعالیت ابرازمی داشتند .

براستی دورهٔ‌مغول دورهٔ درخشان هند بود . کتابهای زیادی در آن‌زمان‌تدوین و تألیف یا ترجمه گردید . همایون‌شاه عاشق کتاب همواره‌در مسافرتهای‌خودحتی در جنگها و عقب‌نشینی‌ها کتابخانه نفیس خویش را با خود همراه داشت . اکبر پسر و جانشین او نیز هیچ ازوی کمتر نبود . جنبه روحانیت و معنویت حتی در خردسالی بر او غلبه داشت . میگویند در ۱۵ سالگی براسب شریر تازی نژادسوار و امرنمود کسی اورا تعاقب ننماید.یکه و تنها بگردش رفت و بملاقات‌رجال‌الغیب

نایل گردید .

اکبر عاشق اشعار صوفیانه پارسی بود . بعدها با فلسفه یوگ (جوك) هنود آشنائی پیدا کرد که با تصوف اسلامی شباهت دارد . بقول وینست اسمیت مؤلف کتاب «اکبر مغول کبیر» اکبر شاه در کلیه مراحل زندگانی با محبوب خویش یگانه بود . از طعن یامداخله روحانیون اسلام باکی نداشت و تا آخرعمر صوفی صافی ضمیر ماند .

یکی از فعالیتهای گوناگونی که اکبر شاه از خود ابراز داشت مساعی اودر تامین مذاهب اتباع و اتحاد آنها و تأسیس مذهب برگزیده بود . شهرت این اقدامش در اقصای عالم پیچید و توجه بسیاری از خارجیان را بسوی هند متوجه ساخت . بعضی از آنها با دربار سلطنتی رابطه پیدا کردند وبرخی دربخشهای دیگر کشور متمرکز گشتند . اکبر شخص دینداری بود . دینی را درپس همه دینها و خدائی را در پس همه خدایان مذاهب میدید . جوکیان . سنیاسی ها ، مرشدان هنود ، پیران ، فقرا ، دراویش اسلامی ، کشیشها و پیشوایان نصارا و دستوران و موبدان پارسی را بدور خویش جمع و با آنها معاشرت داشت . خافی خان در کتاب خویش منتخب اللباب مینویسد :

«و چندان مردم صاحب کمال و مستعد از شعرا و فضلا وحکماء ذوفنون از ترك و تاجیك وعرب و عجم بآوازهٔ وسعت خلق و کرم وصیت غریب نوازی و هنر پروری آن خسرو انجم حشم در پایتخت هندوستان فراهم آمده بودند که در هیچ وقتی از واقعات پادشاهان سلف هند شنیده نشد .»

حضرت دستور آذرکیوان و مریدان او نیز جزو دستهٔ نامبرده بودند که به هندوستان کشورجوکیان وفقرا وارد شدند . دستور آذرکیوان بنا بقولی درسال ۱۵۳۳ . میلادی ۹۰٤ی)متولد ودرسال۱۶۱۳م (۹۸۳ی)وفات یافت واکبرشاهنشاه هند در سال ۱۵٤۲ م(۹۱۳) متولد و در سال ۱۶۰۵م (۹۷۵ی) درگذشت. بنابراین دستور آذرکیوان با اکبر معاصر ونه سال از او بزرگتر بود . فرزانگان نامبرده

زرتشتی درایران بمجاهدت نفس وریاضتهای سخت مشغول ومعتقدبودند که نیاکان آنها از پادشاهان باستانی ایران ریاضت را ستوده و مرتاض بوده‌اند.

شیخ شهاب‌الدین سهروردی شهید معروف بشیخ اشراق (۱) نیز با این عقیده همراه و اصل خمیره حکمت و میراث معرفت بنظراو از ناحیه مشرف **بکیومرث مالك طین(گلشاه) و فریدون‌کیخسرو و از ملوك افاضل انتقال میبابد و اصل مشرقی را آن میداندکه از طرف حکمای قدیم ایران و خسروانیان تاسیس یافته است .**

صدرالمتألهین شیرازی نام سهروردی را پس ازپنج قرن باعناوینی‌نظیر«شیخ اتباع مشرقیان و **محیی رسوم حکمای فرس در قواعد نور و ظلمت** »بتجلیل یاد کرده.شارحین‌تألیفات‌شیخ‌بتکرارمیگویند که‌مشرقیان‌حافظ‌این حکمت‌اشراقی همان**حکمای قدیم ایران‌بوده‌اند.** شیخ‌الشراق میگوید علم حقیقت را در کتاب خود بنام حکمةالاشراق بودیعت نهادیم و حکمت عتیقی که همواره ائمه هند و **فارس** و بابل و مصر وقدمای یونان تا افلاطون حکمت خود را دائر بر مدارآن قرار میدادند و قواعد آنرا ازآن استخراج میکردند احیا نمودیم و اینست همان خمیرهٔ ازلی(۲)»

بنابراین حالت روحی اکبر شاه و تمایل او بریاضت و اشتغال باورادواذکار و اعمال جوك وغیره و صحبت و معاشرت او باسلاك و مرتاضان ، حضرت دستور آذرکیوان و مریدانش را بطرف هندوستان کشانید . از قرار معلوم دستور آذر کیوان بادربار اکبر تماس پیدانمود . بعضی از مریدان او باکبرآباد(اگره) مسافرت نمودند . اما مرکز خود او ومریدانش پتنه بود ، زیرا مرکز روحانیت وفلسفه ویکی از مراکز قدیم مذهب بودا وعرفان را تشکیل میداد .

(۱) شیخ اشراق درسال ٥٤۹ هجری (۱۱٥۳ میلادی) در قریه سهرورد درجنوب زنجان متولد ودر ٥ رجب ٥۸۷ هجری (۱۱۹۱م) در ۳۸ سالگی شهیدتیرتعصب‌علمای حلب گردید .

(۲) رجوع شود بروابط حکمت اشراق وفلسفه‌ایران باستان تالیف‌هانری کوربن نشریه انجمن ایرانشناسی

خاورشناسان و اکبر شاه

خاورشناسان ودانشمندان‌جهان راجع به اکبر شاه وعقاید ودین بر گزیده‌اش معروف بدین الهی که بدان اشاره شد مفصلا صحبت داشته‌اند . ما چنـد فقره از نظریات آنها را ذیلا مینگاریم .

پروفسور ماکس مولر(۱)مینویسد «مشهور است اکبر،شاهنشاه‌هند بر تحقیق حقیقت مذاهب حرص تمام داشت . علمای کلیمی، نصارا ، اسلام، زرتشتی وهنودرا بدربار خود طلبید ، آن مقدار کتبی که بر آن دست یافت بفارسی ترجمه وبمطالعه پرداخت .»

دایرةالمعارف بریتانیا مینویسد « اکبر بروش عرفانی به بـررسی حقیقت معنوی قرآن جدیت نمود . در تحقیق اصول سایر مذاهب مساعی ابراز داشت . از روحانیون و کشیشان پرتقالی مقیم گووا (Goa) تقاضای ملاقات کرد و هنگام ورود باکمال دقت به‌بیانات ایشان گوش داد . در نتیجه اینگونه تحقیقات آئینی اختیار کرد که اساس آن‌برشالودهٔ توحید و**مراسم مذهبی زرتشتیان قرارداشت.»**

کاپیتان وانس کندی در این مورد میگوید «اکبر میدانست آئین توحیداو آئین معنوی وخارج ازقوه فهم عوام است . برای تبلیغ آنها مراسم وروش‌پرستش ظاهری را لازم دید . لذا محض سهولت تصور و تخیل بحقیقت واجب‌الوجود ، احترام و نماز بخورشید و ستارگان و آتش مقدس را که نمونه فروغ آمیغی است واجب شمرد .

مراسم معموله آئین خود را از اعیاد مهم زرتشتیان گرفت . شاید پرستش خورشید و آتش از مذهب هنود اتخاذنموده ، امابظن‌قوی‌بایستی از مذهب زرتشت سرچشمه گرفته باشدزیرا اکبر نه‌تنها تقویم زرتشتیان رامعمول ساخت بلکه‌جشنهای آنهارا اعیاد دولتی قرار داد .(۲)»

(۱)رجوع شود به Introduction to the Science of Religion.

(۲)رجوع‌شودبه Transactions of the Literary Society of Bombay

بقول پروفسور رهاتسك «اکبر با اطمینان میدانست علامت ظـاهری باعث جذب قلوب عوام میباشد . لهذا به پرستش خورشید اقدام نمود . آنرا بزرگترین نور خدای یگانه خواند جشنهای باستانی زرتشتیان را تجدید ساخت . سال و ماه آنها را بجای سال وماه قمری مرسوم کرد و آتش را مقدس شمرد . چون شماره پارسیان ناچیز است ، اقدام نامبردهٔ اکبر را نمیتوان‌ناشی از سیاست کشورداری دانست که محض استرضای‌خاطر آنان بوده.»(۱)

مسلمانان و همدینان اکبر ، از تمایل شاهنشاه باحترام و ستایش آتش شور وغوغا بلند میکنند . شیخ ابوالفضل در کتاب خویش آئین اکبری بدینطریق از شاهنشاه دفاع مینماید « کیهان فروز روشن‌دل ، نور دوستی را ایزد دوستی شماردو ستایش الهی اندیشد . نادان تیره خاطر ، دادار فراموشی وآذرپرستی خیال کند . خرده پژوه ژرف‌بین نیکو داند ،هرگاه نیایش‌صوری برگزیدگان‌طراز شایستگی دارد ونکردن رانکوهیده برشمارد . بزرگداشت این والاعنصر که سرمایه هستی وپایندگی مردم زاد بود،چگونه‌سزاوار نباشد و چرا بدان تباه خیال درشود وشیخ شرف‌الدین منیری‌چه‌خوش میگوید : هرکه را آفتاب فرو شود اگرباچراغ‌نسازد چه‌کند . شعله ازآن سرچشمهٔ‌الهی نور است ونشان آن گوهر قدسی ، اگرخور و آذر نبودی غذا ودوا ازکجا صورت بستی وچشم بینا بچه‌کار آمدی .»

(۱) رجوع‌شودبه Emperor Akber's Repudiation of Islam by E. Rehatsek

اکبر شاه و زرتشتیان

اینك باید دید زرتشتیانی که بادربار اکبر تماس پیدا کرده واو را تا اندازهٔ کم ویازیاد درتحت نفوذ مذهب زرتشتی وروش پرستش و مراسم واعیاد خود کــه ذکرش گذشت درآورده کی بوده‌اند ؟ آیــا این توفیق نصیب زرتشتیان هند بوده یازرتشتیان ایران ؟

آقای کرکریا دانشمند پارسی با استناد از قول صاحب دبستان معتقد است زرتشتیان ایران‌درتحت پیشوائی اردشیر شاهنشاه هند اکبررا درتحت‌نفوذفرهنگ خویش قرارداده وحضور دستور مهراجی را ناویارانش در دربار سلطان هند چندان تــأثیری نداشته (۱) بسیاری از دانشمندان مخالف عقیده بالا و میگویند دستور مهراجی راناویارانش ازپارسیان هند اکبرشــاه را باحقایق آئین مزدیسنا آشنا و آتشکده را درشبستان‌شاهنشاه دایرساخت. شمس‌العلماء دکترجیوانجی‌جمشیدجی مدی موبد دانشمند معروف پارسی باعقیدهٔ اخیرموافق میباشد .

چنانکه خواهیم دید بیانات عبدالقادربن ملوك شاه بداونی مورخ معاصر و امام دربار سلطنتی اکبرشاه ؛ درخصوص مباحثات کنفرانس مذهبی که خوددرآن شرکت داشته براین مشعراست که جمعی ازبزرگان پارسی نوساری در مذاکرات عبادتخانه (کنفرانس مذهبی) درفتحپوراگره شرکت داشته‌اند . اینك می‌بینیم

(۱) رجوع‌شود به Journal of the B.B. R. A. Society, Vol.XIX No L III

این جمع کی بوده‌اند .

آثار تاریخی دردست حاکی است براینکه همایون شاه ، پدر اکبر، هنگام ورود بنوساری باما نك چنگه(۱) بزرك آنجا آشنائی‌پیدا کرد ودرسال ۱۵۳۵میلادی (۹۰۶ی) اورابخدمت خویش گماشته‌دهدار نوساری ساخت . دو سال بعد در سال ۱۵۳۷ میلادی (۹۰۸ی) مانك بدست اشرار درقریه زادبوم خویش مقتول گردید . پس‌ازکشته شدن مانك همایون شاه دهداری نوساری وپــارچول را بدست پسرش بهمن بسپرد . چون همایون درگذشت و اکبر برتخت سلطنت نشست ، ماموریت نامبرده تازمان مرك بدست بهمن بود . هنگام ورود اکبر در سال ۱۵۷۳ میلادی (۹۴۴ی) بگجرات . منوچهر پسر مهتررا کــه پس‌ازمرك پدر ریاست خانواده و دهداری نوساری به عهده او در رکاب خود باگره بردوخزانه دارخویش ساخت . منوچهر برادرخویش نوشیروان وبستگان دیگرنیز باخود بپایتخت برد .

درغیاب منوچهر یکی ازخویشان او بهرام جاسا (جشنگ) عمل بخشداری را بعهده گرفت وبهرام فریدون وهومجی فریدون را بسمت عمال خویش بر گزید تا درانجام مأموریت کمال دقت بعمل‌آید .

آنچه ازبیانات بالا استنباط میشود چندین نفرازبزرگان معروف نوساری‌از جمله منوچهر وبرادرش نوشیروان وبستگان او که متأسفانه نامشان مجهول مانده ودرپایتخت حاضربودند بادستور مهرجی راناوپسرش کیقباد درکنفرانس شرکت داشته‌اند . خان بهادر بهرامجی بهمن‌جی‌پتل درکتاب خویش پارسی پراکش‌جلد

(۱) درآثار زیراسم مانك‌چنگه بنظررسیده است. درنامه زرتشتیان ایران‌مورخه ۸۹۶یزدگردی (۱۵۲۷ م)معروف بروایت‌شاپورآسا ازاو بعنوان دهیوپت بزرك ورئیس ده اسم برده شده . درداستان‌کاوس واسپندیار مؤلفهٔ ۹۰۰ یزدگردی (۱۵۳۱م) از او باسم سازنده دخمه نوساری صحبت میدارد . در روایت اسپندیار یادگار مورخه ۹۰۴ یزدگردی ازاو باسم بزرك نوساری نــام میبرد . آنکتیل دوپرون فرانسوی در کتاب زنداوستای خویش ازیك روایت پارسی سخن میدارد که در روز دیبآدروماه آبان ۸۸۵ یزدگری بعنوان مانك‌چنگه نوشته شده .

اول س ۸۵۶ یادداشتی که نویسندهٔ آن دستوران دستور فرامرز (۱۱۷۶ ـ ۱۱۲۸ یزدگردی) پور دستور سهرابجی مهرجی راناست ضبط نموده و قابل توجه است مینویسد«اکبر شاه‌چاندجی پورکامدین وهوشنگ پوررانجی‌رابخطاب ملاجاماسب وملا هوشنگ سرافراز نموده است.» این دوشخص معاصر دستور مهرجی‌رانا واز خانواده محترم و دستوران دانشمند نوساری بوده‌اند و بظن قوی باتفاق مهر جی رانا عازم پایتخت شده و در کنفرانس مذهبی شرکت نموده‌اند. چون اکبر شاه بآئین و رسوم‌ایران باستان‌تمایل حاصل کردهونظر باینکه چاندجی‌اسم‌هندومیباشد صاحب این نام را بخطاب ملاجاماسب و هوشنگ را بخطاب ملا هوشنگ بپاداش شرکت در مذاکرات مفتخر میسازد.

دو شخص‌نامبرده در سال ۱۰۲۷ هجری‌قمری (۹۸۷ ی) هنگامیکه‌جهانگیر شاه پسر اکبر باحمد آباد نزول اجلال مینماید دو شیشه عطر عالی‌نوساری را که شهرت خاص داشته بخدمت‌شاهنشاه هدیه میبرند وشاه درعوض پانصد جریب‌زمین بآنها اعطا میفرماید. هفتمین پشت دستورفرامرز صاحب‌یادداشت بدستورمهرجی رانای اول میرسد. دستور مهرجی رانا، دانشمند معروف پارسی، اشراقی بود. در نوساری واقع در۱۸ میلی سورت‌بزرگ قوم خود بوده است. تذکرموداستان‌او در این کتاب آمده است.

اینك می‌بینیم مورخان و معاصران اکبر شاه در آثار خویش در این مورد چه نوشته‌اند.

عبدالقادربن ملوك شاه بداونی در کتاب خویش منتخب‌التواریخ مؤلفه سال ۱۰۰۴ هجری‌قمری جزو وقایع سال ۹۸۶ ه (۹۴۸ی) مینویسد: «وآتش‌پرستان که از شهر نوساری از ولایت گجرات آمده بودند، دین زرتشت راحق نمودند و تعظیم آتش را عبادت عظیم گفتند و بجانب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیانیان واقف ساختند تا فرمودند (اکبرشاه) که آتش را باهتمام شیخ ابوالفضل بروش ملوك عجم که آتشکدهٔ ایشان همیشه بر پای بود، دایم‌الاوقات چه درشب و

چه در روز در محل (کاخ)نگاه میداشته باشند که آیتی است‌ازآیات خداونوریست از انوار وی. و هوم که عبارتست از آتش‌پرستی بموافقت دختران راجه‌های هند خود ازعنفوان شباب درون حرم معمول بود و در ایام نوروز سال۲۵ جلوس سجدهٔ آفتاب و هم سجدهٔ آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام لازم ساختند.»

شیخ ابوالفضل وزیر شاهنشاه و صاحب‌اکبرنامه‌جزو وقایع‌سال۹۸۶هجری راجع بکنفرانس‌مذهبی مینویسد: «بیستم مهرماه آلهی در آن عبادتخانه‌خلوت تجرد را در بزم تعلق چراغ افروختند و نقد دانش اندوزان مدرسه و خانقاه به عیارگاه بردند. صاف از درد و سره از مغشوش جداکردن آغاز شد. و فراخی حوصله و بسطت ظل‌الهی چهره آرای گشت. صوفی، حکیم، متکلم، فقیه، سنی شیعه برهمن، جتی، سیورا، چارباك، نصاری، یهود، صابی(۱) زردشتی(۲)وسایر گوناگون مردم از دید آرامش‌محفل همایون ونشستن گیهان خدیو بر فرازمیزی وآراسته شدن نزهتگاه بیغرضی نشاط فارغبالی نمودند. و بی بیم پرخاش کنان جنگجوی گنجینه گشای رازگشتند .... خود آرایان لجاج پیشه ازبدگوهری و کم اندیشی درگلزار پندار فرو رفته سود درزیان اندیشیدند. .. برعلمای قشر و فقهای تقلید که خود را بچرب زبانی ونقل آرائی از فحول‌حکما و سرآمد خانواده آگهی شماره کردند کار دشوار شد و بسیاری را پرده از روی برداشتند.»

صاحب دبستان(۳)در وقایع قبل از رجب ۹۸۷ هجری (۹۴۹ی) میگوید: «و همچنین آتش‌پرستان که ازقصبه‌نوساری که از ولایت گجرات است‌آمده‌بودند،

(۱) سیورا، جاتی، چارباك و صابی اسامی فرقه‌های‌مختلف بت‌پرستان است و بخشی از گروه اخیر یعنی صابی در خوزستان و عراق عرب زندگی میکنند.

(۲) شیخ ابوالفضل برخلاف سایر مورخان اسلامی که آتش پرستان مینویسند، این جماعت را باسم زردشتی یاد نموده‌است. روانش شاد باد

(۳) چون آخرین خبر دبستان راجع بسال ۱۰۶۲ هجری است‌بنابراین‌تألیفش ۵۸ سال بعد از منتخب‌التواریخ بوده.

دین زرتشت راحق وتعظیم آتش را عبادت عظیم میگفتند و حضرت (اکبر شاه) ایشان را بجانب خود خواند . از راه‌وروش کیانیان وقوف حاصل نمودند و هم اردشیر نام زردشتی دانا را زر فرستاد ازایران آوردند و آتش را باهتمام‌تمام‌بنواب علامی‌شیخ‌ابوالفضل‌سپردند و مقرر ساختند که‌بر آئین موبدان بطریقی که‌آتشکده ملوك عجم همیشه برپا بود دایم‌الاوقات چه درشب وچه در روز در اندرون شبستان نگهدارند که آیتی است از آیات خدا ونوریست از انوار ایزد بلند و همچنین از کرمان آتش پرستان را بخواند ودقایق دین زرتشت را ازایشان پرسیدند ونامه‌ها بآذر کیوان که سر کردهٔ یزدانیان و آبادانیان بود نبشتند و اورا بهند طلبیدند .»

نواب صمصام‌الدوله شاهنواز خان در کتاب‌خویش مآثرالامرا(۱) میگوید: « اردشیر نام زرتشتی را از ایران طلبیدند او آتش با خود آورد . آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل مفوض شد که‌بدستور آتشکده‌های‌فارس باحتیاط نگاهدارد و فرمانی بطلب آذر کیوان که سر آمد مجوسیان ایران دیاربود رقم پذیرفت او عذر خواست .»

آنچه از خبر مؤلف منتخب‌التواریخ معاصر اکبر شاه برمیآید اینست که:

۱ ـ زرتشتیان هند مقیم شهرنوساری حقـانیت آئین زرتشت را بشاهنشاه ثابت ساختند .

۲ ـ شاه از بیانات آنها متأثر وراه وروش آئین کیان را تعلیم گرفت.

۳ ـ شاه « فرمودند که آتش را باهتمام شیخ ابوالفضل بروش ملوك عجم که آتشکده ایشان همیشه برپای بود دایم‌الاوقات چه درشب و چه‌درروزدرمحل (ارك) نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وی .»

(٤) دوسال پس از رابطهٔ‌پارسیان‌نوساری بادربار در سال۹۸۸ هجری(۹۵۰ی) شاه « درایام نوروزسال بیست وپنجم‌ازجلوس سجدهٔ آفتاب و هم سجدهٔ آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام لازم ساختند . »(۲)

(۱) مآثرالامرا در سال ۱۱۹٤ هجری تألیف شده است.

(۲) عادت قیام و ایستادن هنگام روشن کـردن چراغ اینك نیز بین بسیاری از پارسیان معمول است .

صاحب اکبرنامه پس از ذکر مبحث مفصلی درشرف آتش مینویسد« گیتی خدیو را در تعظیم آتش و بزرگ داشت چراغ همین نظریه بود . »

از آنچه گذشت و بنا بقول صاحب منتخب‌التواریخ هیئت پارسیان نوساری باموفقیت حقایق آئین مزدیسنا را بشاهنشاه فهمانده و او رابسوی خویش‌متمایل ساختند. منتخب‌التواریخ راجع بوجود هیئت زرتشتیان‌ایران‌سخن نمیگوید و اگر هیئتی ازآنها در آن موقع حضور میداشتند لابد ذکر ایشان را نیز بمیان میآورد وتنها از « آتش پرستان که ازشهر نوساری ازولایت گجرات آمده بودند » صحبت نمینمود .

باید بخاطرسپرد که‌چون مؤلف منتخب‌التواریخ مسلمان سنی بسیارمتعصبی بوده ، شهادت او از موفقیت زرتشتیان و تمایل شاهنشاه‌بآئین مزدیسنا خبرموثقی است وجای شبهه باقی نمیگذارد. اگر زرتشتیان دردربارشاهنشاه توفیق‌نمی‌یافتند بامسرت ازذکرش خودداری نمیکرد .

شیخ ابوالفضل(۱) مؤلف اکبرنامه ، چون بقول صاحب دبستان وبطور غیر مستقیم بقول صاحب مآثرالامرا که در بعد ذکرش خواهد آمد ، نسبت بدستـور آذر کیوان و مریدان او اعتقادی عظیم داشته . اگر زرتشتیان ایران در کنفرانس مذهبی که آنرا بعبادتخانه ، نشیمن قدس یا کاشانه آتش تعبیر میکنـد شرکت میداشتند ، بیقین درنگارش وقایع سال ۹۸٦ هجری تنهاباذکر کلمه زردشتی‌اکتفا نمینمود و ازآنان مختصراً سخن میراند .

خبر مهمی که ما را بوجود فرزانگان زرتشتی ایران در هند مطلع میسازد

(۱) شیخ ابوالفضل پسر شیخ مبارك وزیر اکبر که بواسطه‌پدرش تحت نفوذعقاید مهدویه بود و بعدها جویای‌تعلیمات حضرت زرتشت گردید ، درشرح حال روحی‌خویش در اکبرنامه مینویسد « شورستان خاطر مرا علاج مفید نمیآمد ، گـاه دل بصحبت دانایان خطه خطا کشیدی وگاه بمرتاضان کوه لبنان خاطر رامیل پدید آمدی ، گاه شوق همزبانی جو کیان تبت آرام گسل گشتی وگاه همنفسی‌پادریان پرتکال دامن‌عزیمتم گرفتی وگاه همنشینی‌موبدان فارس ورموز دانائی‌ژند واوستا شکیب‌ربای‌خاطرشدی .»

خبر صاحب دبستان میباشد که در حدود ۵۸ سال بعد از منتخب التواریخ بداونی تألیف گردیده و خبر او باخبربداونی چنانکه دیده میشود سوای « وهم اردشیرنام زردشتی دانا را فرستاد از ایران آوردند و .... همچنین از کرمان آتش پرستان رابخواند و دقایق دین زرتشت از ایشان‌پرسیدند ونامه‌ها بآذرکیوان که‌سر کردهٔ یزدانیان و آبادانیان بود نبشتند و او را بهند طلبیدند .»

از حیث عبارت وجمله برابر وبظن‌قوی‌عین آنرا از منتخب‌التواریخ‌اقتباس و درکتاب‌خویش با خبر بیشتری که تاریخ واقعه آن سالها پس‌ازکنفرانس‌مذهبی بوده دریکجا گنجانده وضبط کرده‌است .

قبل از تحقیق بهویت اردشیرنام زردشتی دانا وتاریخ وعلت مسافرت اوبهند نگاهی به‌بیانات مورخان و وقایع دربار اکبر شاه و اصلاحات مذهبی وکشوری او بیفایده نیست .

شرف آتش
در نظر شیخ اشراق

شیخ اشراق در مبحثی که خلافت الهی را بعنوان امری متحقق در اکوان مختلف تصور میکند ، آتش را عنصری شریف و خلیفهٔ صغری میداند . ماحصل بیانات او در تضاعیف کتاب حکمة‌الاشراق از اینقرار است . « چون در اشیاء و امور عالم بدرستی پژوهش کنیم هیچ مؤثر قریب وبعیدی ورای نور نخواهیم‌یافت خواهیم دید که دروجود جز نور محض ، نوریکه سرچشمه اصلی هر نور و منبع اولی هر وجود دیگری است ، مؤثر نتواند بود . چون محبت و قهر صادر ازنورو حرارت و حرکت نیز هر دو معلول نور است ، زینجاست که حرارت با لذات در قوای شوقی اعم از شهوی وغضبی مدخلیت پیدا میکند ووجودهمه آنها درحرارت بتمام وکمال میرسد وشوقیات مانیزخود موجب‌حرکات‌روحانی و جسمانی‌میگردد. و اما سکون ، امریست عدمی و بالنتیجه از سنخ ظلمات مرگ در ثبوت آن عدم علت حرکت‌کافی خواهد بود . نور قائم یاعارض علت حرکت و حرارت حرکت و حرارت فقط مظهر نور عارض یعنی معد حصول آن و نه علت فاعلی آنست . حرکت و حرارت‌قابل‌را اعداد میکندباینکه در آن ازنوری که برقوابل وهیاکل مستعد ، بر حسب استعداد آنها ، افاضه میگردد حصول پذیرد . از اینجا نیز میتوان دریافت که علت فاعلی قریب طلسمات جسمانی وهیآت و اشکال و نسب‌آنها چیزی جز ارباب و اصحاب نورانی آنها ، ونه برازخ ظلمانی‌نیست .

« شرف آتش در اینست که بالنسبه بدیگر عناصر حرکت آن ازهمه بالاتر وشباهت آن بمبادی مجرد نوری، نظر بنوریتی که درآنست، ازهمه بیشترمیباشد. از اینروست که آتش را بعنوان برادر نور مجرد نفسانی یا بنام اختصاصی ایرانی آن نور اسپهبد انسانی میتوان گرفت . واما نورالانوار را درهریك ازعوالم وجودی خلیفه یا امامی است . شرافت منصب خلافت چنانکه درعالم عقـول محض بملك مقرب بهمن تفویض گردیده ، در عالم نفوس نیز بنور اسپهبد انسانی ودرعالم عناصر بآتش محسوس امتیاز یافته است . بدینسان بنفس انسانی و بآتش عنصریست که در این عالم تحت القمر دوخلافت کبری وصغری انجام می‌پذیرد . نفس انسانی در حکم خلیفه کبری است بدینجهت که نوری قائم و متصرف درانوار عارض محسوس است ؛ و آتش عنصری درحکم خلیفه صغری است بدین اعتبار که نورعارض آن در عالم جسمانی مظهر انوار قائم غیر جسمانی و درحکم برادر نور اسپهبد انسانی و حقیقت نورانی آن ورای ماهیت ظلمانی عناصر چهارگانه بمفهوم مشهور آنها در طبیعیات متداول و اشرف و اعلی ازآنهاست. بنابرین ، اینخودبعلت ودلیلی بسیار موجه بود اگر ایرانیان قدیم هرنور ممکنی اعم ازنور عارض محسوس ویانورقائم معقول‌را ، باعتبار مظهریت آن از برای نورالانوار، شایستهٔ تعظیم و تقدیس دانسته و از اینجا مردم را بتوجه بآتش امر کرده وآنرا ، ببیان شارحین ، قبله و نماز و عبادت مردم قرار داده و برای آن آتشکدهای (بیوت نیران) بزرگ و معابـد (هیاکل)سترك بنا نهاده بودند. سنتی که نخست ازطرف هوشنگ و سپس جمشید و فریدون و کیخسرو ازملوك افاضل ، مرسوم وسرانجام ازطرف فاضل مؤیدزردشت مؤکد گردیده است .»(۱)

(۱) رجوع شود به روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان تألیف هـانری کوربن ص ۴ـ۴۳

شراره‌های غضب مورخین

صاحبان منتخب التواریخ ، مآثرالامرا وتاریخ ممالك هند از اقدامات اکبرو تمایل او باحترام آتش وخورشید واجرای تقویم وجشنهای زرتشتیان بسیار بر آشفته و در صفحات کتاب خویش ازاو ومصاحبانش بد یاد میکنند . بقول صاحب مرآة العالم اکبر شاه از تألیف منتخب التواریخ بیخبر بود ومؤلفش بداونی آنرا پنهان میداشت تا آنکه درزمان سلطنت جهانگیر آشکارا گشت .

عبدالقادربن ملوك شاه بداونی از نویسندگان و فاضلان دربار سلطنتی بود. چندین کتاب بنابامر شاهنشاه ازهندی وعربی بفارسی ترجمه وتألیف نمـود . در کتاب خویش منتخب التواریخ جلد دوم در ذم مقربین سلطان و تمایل شاهنشاه در پژوهش از حقایق مذاهب گوناگون بواسطهٔ تعصب فوق العاده خویش وبقول خودش « مدح و ذم بتقریب تعصب در دین است » چنین مینویسد :

« بخلاف شر ذمه قلیلهٔ مبتدعهٔ مخترعه که بشومی تعصب نفس اماره وهوای متبع وکوتاه بینی ظاهر وباطن قدم در وادی جرئت نهاده تخلیط وتخبیط دراخبار صحیحه ماثوره نموده‌اند ومحامل وتوجیهات وتأویلات وجیهه راترك داده، محاربات و مشاجرات صحابه کرام و تابعین عظام راقیاس بر حال خود کرده برتناقض وتباغض و تنافس وتکاثر دراموال و اولاد محمود داشتند وداعی ساده لوحان هیولانی اعتقاد گشته باضلال و تضلیل راهبر بدارالبوار جهنم شدند . (۱)

(۱) منتخب التواریخ جلد دوم ص ۴۰

بداونی چنانکه دیده میشود نه‌تنها هندوان‌وزرتشتیان بلکه کلیه علمای‌تشیع را نیز که با دربار رابطه داشتند بباد فحش وناسزا گرفته‌است . مانند « بعد ازچند گاه ملامحمد یزدی که او را یزیدی میگفتند .... شریف آملی این مردودمطرود مانند سگی سوخته پای و اشقی‌الاشقیا فضلاتی خورده که گوش از شنیدن آن قی میکند .... تعریف دجال ملعون را این ملاعین (مقصودش شیخ فیضی وابوالفضل است) و بیر برملعون (۱).... فضلای مقرب مقهور (مراد زرتشتیان) .... و ایشان بمقتضای تسفل که لازمه ارادل است‌نه خدا را بنده بودند ونه پادشاه را رعیت .... بدبختی چند ازهندوان ومسلمانان هند ومزاج قدح صریح در نبوت میکردند... مردم ارادل از خواص وعوام .... شیخ ابوالفضل راه بیراهه اختیار کرد واخترت النار علی‌العاردر باب او درست نشست... بیربرسگ جهنمی که طعن صریح دردین میکرد .... حکیم‌الملك گیلانی ازجمله‌ناموافقان درمذهب ومشرب... قاضی علی بغدادی دلازار منحوس منکوس بوم شکل مردودالرب‌والخلق... فتح‌اله بخشی که شیعی بد مذهب متعصب است ... وخواجه مولانا شیرازی ملحد جفردان...بعضی اولادالزنا چون پسر ملامبارك‌رشید ، شیخ ابوالفضل ...ملك‌الشعرا شیخ فیضی(۲) از بسکه باسگان شب و روز برغم مسلمانان مخلوط ومربوط بود در وقت سکرات صیاح الکلب ازوی شنیده شد و بمقر اصلی خویش جهنم رفت .

و اینهمه آتش ازاگره برخاسته که خانمان اکابر و اصاغر ازآن سوخت و

(۱) بیربر یا بیربل بزرگترین درباریان اکبراز براهمه هنود وشاعری بذله‌گو و حاضر جواب و بصفای ذهن وجودت قریحه معروف بود . فصاحت کلام و هوشی وافر داشت. داستان سرای شاهنشاه و محبوب او بود در یکی از جنگها برخلاف افغانان در سال ۳۸ جلوس (۱۰۰۱هـ) کشته گردید شاهنشاه از فوت وی بسیار متأثر واندوهگین گردید . بقول صاحب طبقات اکبری راجه بیربر درسلك امرای دوهـزاری بود و در حادثه افغانان سواد غایب شد .

(۲) شیخ فیضی برادر شیخ ابوالفضل‌از دانشمندان نامی و ملك‌الشعرای دربار و کتابدار کتابخانه شاهنشاهی بود . خود نیز بشخصه کتابخانه معتبری داشت شامل ۴۶۰۰ جلد کتاب که بعد ازفوتش بکتابخانه سلطنتی منتقل گشت .

آخر کار آتش در گور آتش زنان افتاد ... میرفتح‌الله شیرازی با وجـود اینهمه بی‌شأنی وردلی وخسیسی...ملا احمدتهته رافضی‌متعصب که خود را بزوربیحیائی... خود هم(اکبرشاه) در آفاق بضلال دین اکفر مشهور شدند و مجتهد مرشد(شیخ ابوالفضل) بابوجهل شهرت یافت ... انتشار خبرزندگی بیربر ملعون است بعداز آنکه در درکهٔ هفتم ازنار قرار گرفته بود... درسنه ۹۹۸ هـ (۹۵۹ی) راجه‌تودرمل و راجه بهگوان داس امیرالامرا بمستقر جحیم و سقر شتافته در درك اسفل طعمـه حیات و عقارب گشتند سقر هماالله . . . . خداوند دکهنی رافضی بمستقر دوزخ شتافت ...» (۱) صاحب مآثرالامرا اکبر شاهنشاه هند را بعبارت « واین شر ذمه ضاله عرش آشیانی را خلیفةالله خوانند » (۲) راجع بشیخ ابوالفضـل میگوید : « تکفیر شیخ زبانزد خاص و عام است ، برخی بکیش برهمن بیغاره زنند بعضی آفتاب پرست گویند . جوقی دهریه خوانند ، آنکه غایت تفریط بکار برد بالحاد وزندقه نسبت دهد . » صاحب عالم آرای عباسی گوید شیخ ابوالفضل نقطوی بودو علم نقطه الحاد و زندقه و اباحت وتوسیع مشرب است .»

غلام باسط صاحب تاریخ ممالك هند (۳) درضمن ذکر وقایع سلطنت‌اکبر شاه علت بی‌اعتقادی شاهنشاه رانسبت‌باسلام « اکثر کفار وملاحده پارسی که بدین مجوسی مقیداند » میداند و مینویسد « در سنه ۲۴ جلوس خود (۱۵۷۹ میلادی ۹۴۹ی) بسبب موافقت اکثر علمای دین فروش وابن‌الغرض مثل ابوالفضل‌وفیضی وبرهمنان خلاف عقاید مثل بیربر واکثر کفار وملاحده پارسی که بدین مجوسی مقیداند وبعضی جوکیان انحراف در مزاج‌پادشاه افتاداز این معنی‌نعوذبالله‌چندان در مقدمه شریعت اعتقاد نداشت .

(۱) منتخب‌التواریخ جلد دوم صفحات ۲۰۰ تا ۴۰۰

(۲) مآثرالامرا ص۳۸۸

(۳) تاریخ ممالك هند درسال۱۱۹۴ هجری تألیف شده است.

مهاجرت پارسیان به هندوستان

پس از برافتادن ساسانیان، براثر اوضاع و احوالی که در ایران روی داد، بسیاری از ایرانیان به ترک یار و دیار پرداخته و مهاجرت کردند. مهاجرت عمده به سوی هندوستان بود، چون ایرانیان از دیرگاه با این سرزمین وسیع و گسترده آشنایی داشته و بدان سفر کرده و بسا اتفاق می افتاد که رحل اقامت می افکندند؛ و از علل دیگر، جز همانندیهای نژادی، زبانی و فرهنگی، و هم چنین توسعهٔ فرهنگ ایرانی در این سرزمین چه در دوران هخامنشی و چه زمان ساسانیان، راه سفر نیز شناخته شده و هموار بود.

این سفرها و مهاجرت ها، به دفعات اتفاق افتاد، نه یک بار و در یک نوبت. منظومهٔ باقی مانده به فارسی موسوم به «قصهٔ سنجان» شرح یکی از این مهاجرت های گسترده است که به نظر می رسد در سدهٔ دوم هجری روی داده باشد. چنانکه خواهد آمد، شاعری پارسی این رو یداد را به نظم درآورده و برای ما باقی گذاشته است. اما پس از این مهاجرت، به تدریج مهاجرت های کوچک و بزرگ از ایران به سوی هندوستان انجام گرفته و رابطه و رفت و آمد میان مهاجران ایرانی و ایرانیان متوطن در سرزمین خود برقرار بوده است. آنچه که محقق است حملهٔ مغول به ایران و آن همه دیگرگونی ها و فشارها، رابطهٔ اشاره شده را از بین برد و برای

حدود چهار قرن به تدریج این دو گروه از هم بی خبر ماندند تا جایی که تا آغاز دوران صفوی به کلی از وجود هم ناآگاه مانده بودند. آنگاه حوادثی روی داد که موجب آگاهی زرتشتیان ایران از وجود هم کیشان‌شان در هند، و آگاهی پارسیان هندی از زرتشتیان ایران شد.

دربارهٔ مهاجرت ایرانیان بهندوستان، تاریخی از زمان قدیم در دست نداریم، جز رسالهٔ مختصری بنام «قصهٔ سنجان»*: که در آن از داستان مهاجرت سخن بمیان است.

سرایندهٔ رساله شخصی است بنام بهمن کیقباد پسر دستور هرمز دیار سنجانا که از خاندانی بسیارمعروف و دانشمند بوده است قصهٔ سنجان از روی سنت پارسیان، که از زمان دیرین تاریخ مهاجرت خود را از سینه بسینه حفظ داشته‌اند، برشتهٔ نظم کشیده شده است و در روز خورداد از ماه فروردین بسال ۹۶۹، یزدگردی برابر با (۱۶۰۰) میلادی به پایان رسیده است.

قصهٔ سنجان ارزش ادبی ندارد، زیرا پارسیان پس از نهصد سال اقامت در هندوستان، زبان فارسی را بلطافت ایرانیان مقیم ایران نتوانستند بنویسند. ولی چون این تنها سندی است تاریخی از مهاجرت پارسیان به هند، از این جهت مورد توجه مستشرقین اروپا و پارسیان دانشمند هند قرار گرفته است. گفتیم این گروه پس از چندی اقامت در کوهستانهای خراسان، بجانب جزیرهٔ هرمز روانه شدند. قصهٔ سنجان گوید:

مقام و جای و باغ و کاخ و ایوان — همه بگذاشتند از بهر دینشان

* ـ سنجان شهر کوچکی است در گجرات هندوستان. حرف الف در گجراتی مثل «ی» درعربی نسبی است. سنجانا یعنی کسی که منسوب به سنجان است، مثل بغدادی و شیرازی. بسا از پارسیان به اسم شهر خود در گجرات مشهورند. مانند: واریاوا از وارياو، انکلیسر یا از انکلیسر. دستور هرمزدیارعلی بن حسن السنجانی کسی که یاقوت از او در معجم البلدان اسم می برد منسوب به سنجان مرو است. پرتقالی ها در مدت اقامت خود در هندوستان به شهر مذکور Sain-John نام دادند.

بکوهستان همی ماندند صدسال   چو ایشان را بدین گونه شده حال
ابا دستور و بهدین یگانه   بسوی شهر هرمز شد روانه

به مدت چند سالی که در جزیرهٔ هرمز اقامت گزیدند، اوضاع را ناگوار دیدند و باصلاحدید بزرگان قوم، روانه هندوستان شدند.

زن و فرزند در کشتی نشاندند   بسوی هند کشتی تیز راندند

پس از مدت‌ها کشتیرانی و گرفتار سختی ها و طوفان، بسرزمینی در استان گجرات رود آمدند که بنام سنجان خوانده میشود. این نام را پرتغالی ها در مدت اقامت خود در هندوستان بشهر مذکور دادند و آنرا (Saint John) خواندند.

پادشاه محل یاراجای محل که باسم جادی رانا (Jadi Rana) خوانده میشد با شرایطی چند، پارسیان را اجازهٔ اقامت در این سرزمین داد. پارسیان در بیشتر شهرهای استان گجرات پراکنده شدند و حتی بسبب علاقه به سرزمین ایران، آن محل را سنجان نام گذاردند.

مراو را نام سنجان کرد دستور   بسان ملک ایران گشت معمور

پس از چندی، دگرباره، دستور به نزد راجا رفته در خواست اجازه برای ساختن آتش بهرام نمود و این اجازه داده شد.

پارسیان اولین آتش بهرام را بیاد میهن عزیز «ایرانشاه» نام نهادند و این آتشکده پس از، بیش از یازده قرن، هنوز شعله ور است.

از خطبهٔ عروسی پارسیان، که در هنگام پیوند زناشو یی می سرایند، نیز چنین معلوم می شود که پارسیان از خطهٔ خراسان مهاجرت نمودند. نه از سرزمین پارس، آن طور که برخی می پندارند.

در این تکه که به زبان گجراتی اشیروارد (Ashirwad) و در پهلوی پیمان پیوندی یا پیمان نامه خوانده می شود، در جزو مهریهٔ عروس از زر سرخ نیشابور ذکری به میان است. بدون شک، این «پیمان نامه»، یادگار روزگار ساسانیان است. نیشابور در روزگار ساسانیان، یکی از شهرهای بسیار بزرگ و آباد خراسان بود و آن را «ابرشهر» نیز می گفتند.

کلیهٔ پول و سکه، نیشابور را سکهٔ «ابرشهر» گویند.

پارسیان که به آداب و رسوم و سنت خویش بسیار پای بند هستند هنوز تا امروز نیز پول میهن کهن خود را بهترین پیشکش و مهریه برای عروس خود می دانند. اگر چه آن سکه بیش از هزار سال است که وجود ندارد.

مطلب دیگری که یادآوری آن لازم می نماید، این است که نام شهر سنجن، در استان گجرات، جائی که پارسیان در روز اول ورودشان بهندوستان بار اقامت افکندند، یادآور سنجان ایران است. در معجم البلدان از چهار سنجان نام برده شده که همه در خراسان بزرگ بوده است.

مستشرق مشهور امریکایی، پرفسور جکسن (Jackson) مینویسد:

«در سال ۷۱۶ میلادی یعنی ۶۵ سال بعد از کشته شدن یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، زرتشتیان وارد سنجان شدند.» یکی دیگر از مراکز پارسیان در هند و در استان گجرات شهری است بنام «نوساری»، پارسیان وقتی برای اولین بار وارد این شهر شدند، از آن جائی که از حیث آب و هوا و سایر خصوصیات، آنرا چون شهر ساری واقع در شمال ایران دیدند، نام آن را ناگ مندال (Nagmandal) بود به «نوساری» تبدیل نمودند و با این تغییر نام علاقهٔ خود را نسبت به ایران بار دیگر آشکار نمودند.

موبد بزرگ مهرجی رانا (Mehrjee Rana) ، که در سه قرن ونیم پیش ازاین می زیسته است، چنین مینگارد:

وقتی که زرتشتیان به «نوساری» رسیدند، هوای آنجا را مانند «ساری» در مازندران، خوش دیده آنجا را «نوساری» نام دادند که بمعنی «ساری نو» یا «ساری جدید» است.

(Sir Sterynshan Master) می نویسد که: پارسیان از مردمان ایران قدیم هستند، وقتی که تازیان با شدت تمام آنان را تعقیب کرده به تنگنا انداختند، از مملکت خویش به این سامان فرار کردند و آن در حدود بیش از هزار سال پیش از این بود. این زرتشتیان که نخواستند تسلیم تازیان شوند خود را از برای هر گونه رنج

و سختی آماده کرده، با خانوادهٔ خویش در چند کشتی کوچک بادی نشسته تن بگزند موج دریا و آفت باد دردادند. هیچ نمی دانستند که سرانجام شان چه خواهد شد و در مملکت دیگری چگونه بسر توانند برد. در هنگام سوار شدن بکشتی خطاب بمام میهن گفتند:

توای آب وای باد وای کوه وخاک	زما گوی بدرود برمام پاک
بگو نام نیک تو پاینده باد	دل ما زمهر تو تابنده باد
مرنج ارز تو روی برتافتیم	سوی کشور هند بشتافتیم
سپاس و درود تو داریم پاس	ترا نیک خواهیم و هوده شناس
بیاد تو یک شعله روشن کنیم	بنام تو یک گوشه گلشن کنیم

از پرتو ایزدی، کشتی های آنان به کنار هندوستان رسید، در سرزمینی که سورت (Surat) و دمن Daman واقع است، بار اقامت افکندند. هر چند که هندوان رغبتی به چنین بیگانگانی نداشتند، ولی به آئین مهمان نوازی، که از خصائص این قوم است، نورسیدگان را پذیرفتند و به آنان سوگند دادند که گاو نکشند و رسوم هندوان را در عروسی بجای آورند... زرتشتیان شرایط آنان را پذیرفتند.

ایرانشاه:

اینک چند کلمه از آتش بهرام که به ایرانشاه نام گرفته است سخن میداریم.

پس از ورود مهاجرین در سنجان و در سال ۷۱۶ م این آتش مقدس در آنجا جایگزین شد. در این مدت که بیش از یازده و نیم قرن از عمرش میگذرد گاه و بیگاه از شهری بشهر دیگر انتقال داده شده است. پس از سنجان، در جائی که پیش از همه، آتش ایرانشاه، اقامت کرد در شهر نوساری است که در حدود ۲۲۵ سال اقامتش بطول انجامید. سپس در محلی بنام اودواده Udvade جای داده شد که تاکنون هنوز بنام «ایرانشاه» روشن است و یادآور آتشگاههای شیزوری و استخر در روزگار با فر و شکوه ساسانیان است.

بیاد تو یک شعله روشن کنیم	بنام تو یک گوشه گلشن کنیم

در بدو ورود تا قرنها، پارسیان، همانند ایرانیان باستان، بکار کشاورزی و آداب و رسوم مذهبی، روزگار را به آسودگی طی می نمودند و به زبان و ادبیات گجراتی نیز آشنا شدند ولی زبان فارسی را نیز همیشه با علاقه و دل بستگی هر چه تمامتر در میان خود حفظ مینمودند این سنت نیکو تا امروز نیز حفظ شده است یعنی در هر خانوادهٔ پارسی دست کم یک جلد شاهنامه فردوسی و یک دیوان حافظ بزبان پارسی خواهید یافت.

از قرن هفدهم میلادی به بعد، پارسیان به کار تجارت و صنعت و غیره دست بردند و در این راه پیشرفت های قابل توجه نمودند. اما پس از تسلط انگلیس بر شبه قارهٔ هند، این مردم در تمام رشته های صنعت و تجارت و علوم ترقی فوق العاده کردند تا بجائی که در میان اقوام مختلفی که در سرزمین پهناور هند بسر میبرند برجسته تر و نامبردارتر شدند.

شرح حال بانو فیروزبائی سرجمشید جی بهای

بانو فیروزبائی، دختر سرجمشید جی بارونت اول بود. به سال ۱۸۳۳ میلادی، بیرون از بمبئی در خانهٔ پدر زاده شد. بانو فیروزبائی، یگانه دختر سرجمشید جی بهای بود که در تعلیم و تربیت اش در حد مقدور کوتاهی نشد. در آن زمان در هند درس خواندن و سواد آموزی برای دختران ناپسند و زشت و خلاف اخلاق دینی و اجتماعی محسوب می شد. اما در آن محیط، زرتشتیان حتی الامکان می کوشیدند تا تحصیل و کسب دانش کنند، چون در آیین زرتشتی این از فرایض و امور واجب دین است. از همین روی است که پارسیان نخستین مدارس و دانشگاهها را در هند تأسیس کردند که اغلب رایگان نیز بود و هزینهٔ آنها را خیراندیشان و دارندگان پارسی چون سرجمشید جی تأمین می کردند.

سرجمشید جی بنابر یک فریضهٔ دینی و روشن اندیشی خود، معلمی انگلیسی برای دختر و پسرانش استخدام کرد و پس از آن نیز چنانکه در شرح حالش گذشت مدارسی تأسیس کرد که همگان بتوانند با سواد شوند.سر جمشید جی اصولاً طرفدار تعلیم و تربیت و دانش اندوزی زنان و مشارکت شان در کارها بود.

به سال ١٨٤٦ فیروزبایی دختری در حد کمال و دانایی بود. پس از آن، پدرش با ازدواج وی با پسرخالهٔ خودش به نام شاپورجی دهنجی بهای بطل والا موافقت کرد. شاپورجی خویشی وفادار و صدیق برای سرجمشید جی بود و در تجارتخانهٔ وی کارگزار و مباشر محسوب می شد و خودش نیز مستقلاً به امر تجارت و بازرگانی می پرداخت.

بانو فیروزبائی فرزند خلف پدر بود. همواره می کوشید تا از راه و روش پدر در

امور خیر و داد و دهش پیروی و متابعت کند. بسیار مردم دوست و رقیق القلب بود. شادی و خوشی اش در آن بود تا دردمندان را تسکین داده و رفع حاجت نیازمندان کند. به امر تحصیل بسیار راغب و مایل بود. کسانی را که به موجب فقر نمی توانستند تحصیل کنند یا به امر تحصیل ادامه دهند یاری کرده و مخارج تحصیل شان را می پرداخت. بسیاری از نیازمندان را به هر شیوه و روشی که بود کمک می کرد.

دارالفنون بزرگ و معتبری که به همت پدرش تأسیس شده بود، برای توسعه و آبرومندی و گردش، نیاز به سرمایه گزاری بسیار داشت. بانو فیروزبائی و برادرش رستم جی عهده‌دار شدند که این مبلغ بسیار زیاد را مشترکاً بپردازند. بانوی مزبور سهم خودش را پرداخت، اما برادرش رستم جی از این کار منصرف شد. وی جهت حفظ قول برادر که آبروی پدر و خانواده را حفظ کند و در کار ادارهٔ دارالفنون خللی وارد نشود، سهم تقبلی برادر را نیز که خود ثروتی محسوب می شد پرداخت.

تأسیسات فرهنگی و کمک های وی به ترویج و اشاعهٔ فرهنگ بسیار است و هنوز پس از گذشت قرنی، از پرتو مساعی و دهش های این خاندان، مؤسساتی فرهنگی در هندوستان به ویژه بمبئی دایر است.

مهاجرت پارسیان به هندوستان

در بارهٔ مهاجرت ایرانیان بهندوستان، تاریخی از زمان قدیم در دست نداریم، جز رسالهٔ مختصری بنام «قصهٔ سنجان»: که در آن از داستان مهاجرت سخن بمیان است.

سرایندهٔ رساله شخصی است بنام بهمن کیقباد پسر دستور هرمزدیار سنجانا که از خاندانی بسیار معروف و دانشمند بوده است قصهٔ سنجان از روی سنت پارسیان، که از زمان دیرین تاریخ مهاجرت خود را از سینه بسینه حفظ داشته اند، برشتهٔ نظم کشیده شده است و در روز خورداد از ماه فروردین بسال ۹۶۹، یزدگردی برابر با (۱۶۰۰) میلادی بپایان رسیده است.

قصهٔ سنجان ارزش ادبی ندارد، زیرا پارسیان پس از نهصد سال اقامت در هندوستان، زبان فارسی را بلطافت ایرانیان مقیم ایران نتوانستند بنو یسند. ولی چون این تنها سندی است تاریخی از مهاجرت پارسیان بهند، از این جهت مورد توجه مستشرقین اروپا و پارسیان دانشمند هند قرار گرفته است. گفتیم این گروه پس از چندی اقامت در کوهستانهای خراسان، بجانب جزیرهٔ هرمز روانه شدند. قصهٔ سنجان گوید:

مقام وُ جای و باغ و کاخ و ایوان   همه بگذاشتند از بهر دینشان
بکوهستان همی ماندند صد سال   چو ایشان رابدین گونه شده حال
ابا دستور و بهدین یگانه   بسوی شهر هرمزد شد روانه

به مدت چند سالی که درجزیرهٔ هرمز اقامت گزیدند، اوضاع را ناگوار دیدند و باصلاحدید بزرگان قوم، روانه هندوستان شدند.

زن وفرزند در کشتی نشاندند   بسوی هند کشتی تیز راندند

پس از مدت ها کشتیرانی و گرفتار سختی ها و طوفان، بسرزمینی در استان گجرات رود آمدند که بنام سنجان خوانده میشود. این نام را پرتغالی ها درمدت اقامت خود در هندوستان بشهر مذکور دادند و آنرا Saint john خواندند.

پادشاه محل یاراجای محل که باسم جادی رانا Jadi Rana خوانده میشد، با شرایطی چند، پارسیان را اجازهٔ اقامت در این سرزمین داد. پارسیان در بیشتر شهرهای استان گجرات پراکنده شدند و حتی بسبب علاقه بسرزمین ایران، آن محل را سنجان نام گذاردند.

مراو را نام سنجان کرد دستور   بسان ملک ایران گشت معمور

پس از چندی، دگر باره، دستور به نزد راجا رفته درخواست اجازه برای ساختن آتش بهرام نمود و این اجازه داده شد.

پارسیان اولین آتش بهرام را بیاد میهن عزیز «ایرانشاه» نام نهادند و این آتشکده پس از، بیش از یازده قرن، هنوز شعله ور است.

از خطبهٔ عروسی پارسیان، که در هنگام پیوند زناشو یی می سرایند، نیز چنین معلوم می شود که پارسیان از خطهٔ خراسان مهاجرت نمودند. نه از سرزمین پارس، آن طور که برخی می پندارند.

در این تکه که بزبان گجراتی اشیرواد Ashirwad و درپهلوی پیمان پیوندی یا پیمان نامه خوانده می شود، در جزو مهریهٔ عروس از زر سرخ نیشابور ذکری به میان است. بدون شک، این «پیمان نامه»، یادگار روزگار ساسانیان است. نیشابور در روزگار ساسانیان، یکی از شهرهای بسیار بزرگ و آباد خراسان بود وآن را «ابرشهر» نیز می گفتند.

کلیهٔ پول و سکه، نیشابور را سکهٔ «ابرشهر» گو یند.

پارسیان که به آداب و رسوم و سنت خو یش بسیار پای بند هستند هنوز تا امروز نیز پول میهن کهن خود را بهترین پیشکش و مهریه برای عروس خود می دانند. اگر چه آن سکه بیش از هزار سال است که وجود ندارد.

مطلب دیگری که یادآوردی آن لازم می نماید، این است که نام شهر سنجان، در استان گجرات، جائی که پارسیان در روز اول ورودشان بهندوستان باراقامت

افکندند، یادآور سنجان ایران است. در معجم البلدان از چهار سنجان نام برده شده که همه در خراسان بزرگ بوده است.

مستشرق مشهور امریکائی، پرفسور جکسن Jackson مینویسد:

«در سال ۷۱۶ میلادی یعنی ۶۵ سال بعد از کشته شدن یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، زرتشتیان وارد سنجان شدند.» یکی دیگر از مراکز پارسیان در هند و در استان گجرات شهری است بنام «نوساری»، پارسیان وقتی برای اولین بار وارد این شهر شدند، از آن جائی که از حیث آب و هوا و سایر خصوصیات، آنرا چون شهر ساری واقع در شمال ایران دیدند، نام آن را که ناگ‌مندال Nagmandal بود به «نوساری» تبدیل نمودند و با این تغییر نام علاقهٔ خود را نسبت به ایران بار دیگر آشکار نمودند.

موبد بزرگ مهرجی رانا Mehrjee Rana ، که در سه قرن و نیم پیش از این می زیسته است، چنین مینگارد:

وقتی که زرتشتیان به «نوساری» رسیدند، هوای آنجا را مانند «ساری» در مازندران، خوش دیده آن جا را «نوساری» نام دادند که بمعنی «ساری نو» یا «ساری جدید» است.

Sir Streynshan Master می نویسد که: پارسیان از مردمان ایران قدیم هستند، وقتی که تازیان با شدت تمام آنان را تعقیب کرده به تنگنا انداختند، از مملکت خویش به این سامان فرار کردند و آن در حدود بیش از هزار سال پیش از این بود. این زرتشتیان که نخواستند تسلیم تازیان شوند خود را از برای هر گونه رنج و سختی آماده کرده، با خانوادهٔ خویش در چند کشتی کوچک بادی نشسته تن بگزند موج دریا و آفت باد در دادند. هیچ نمی دانستند که سرانجام‌شان چه خواهد شد و در مملکت دیگری چگونه بسر توانند برد. در هنگام سوار شدن بکشتی خطاب بمام میهن گفتند:

تو ای آب وای باد وای کوه و خاک   زما گوی بدرود بر مام پاک
بگو نام نیک تو پاینده باد   دل ما زمهر تو تابنده باد
مرنج ار زتو روی برتافتیم   سوی کشور هند بشتافتیم

سپاس و درود تو داریم پاس   ترا نیک خواهیم و هوده شناس
بیاد تو یک شعله روشن کنیم   بنام تو یک گوشه گلشن کنیم

از پرتو ایزدی، کشتی های آنان بکنار هندوستان رسید، در سرزمینی که سورت Surat و دمن Damman واقع است، بار اقامت افکندند، هر چند که هندوان رغبتی به چنین بیگانگانی نداشتند، ولی بآئین مهمان‌نوازی، که از خصائص این قوم است، نورسیدگان را پذیرفتند و بآنان سوگند دادند که گاو نکشند و رسوم هندوان را در عروسی بجای آورند... زرتشتیان شرایط آنان را پذیرفتند.

همان‌طور که در تاریخ چند سال اخیر پارسیان ذکر است، در سال ۱۷۶۵ میلادی یکنفر پارسی بنام هیرجی ریدی منی Hirjee Money اولین کسی که است که از هندوستان برای برقراری روابط تجارتی بین چین و هندوستان، به آن کشور سفر نمود.

در سال ۱۷۵۰ میلادی، یکنفر پارسی بنام لوجی وادیا (Lowejee Wadia) بود که در شهر بمبئی اقدام به بنای اسکله نمود، دادابائی انوشیروان جی، در سال ۱۷۷۶ میلادی برای اولین بار اقدام به تأسیس کارخانهٔ نخ بافی کرد، نه تنها در شهر بمبئی، بلکه در بیشتر شهرهای مهم هندوستان، این پارسیان بودند که اقدام به تأسیس کارخانجات مهم نمودند. پارسیان هند در دو قرن اخیر و در تمام اموریکه بعهده داشتند، چنان راستی و درستی و صداقت و امانت از خود نشاندادند که مورد اطمینان و اعتماد دولت وقت شدند. هنگامیکه در سال ۱۶۸۸ میلادی، شهر بمبئی به تصرف انگلیس‌ها درآمد و جزو امپراطوری شد، یکنفر پارسی بنام رستم‌جی بود که خدمات ذیقیمت و فراموش نشدنی به مردم شهر نمود. وقتی که ضرابخانه در شهر بمبئی تأسیس شد، تنها کسی که مورد اعتماد انگلیس‌ها واقع شد، شخصی بنام رتن‌جی از شهر سورت Surat بود. فهرست خدماتی که این جمعیت کوچک، و درواقع تبعید شده از سرزمین مادری، برای میهن دوم خود انجام دادند، بسیار طولانی است و در این مختصر هم قصد یادآوری تمام آن خدمات نیست، بلکه فقط بذکر چند نمونه از آن اکتفا خواهد شد.

افتخار روشن نمودن شهر بمبئی بوسیله گاز، برای یکنفر پارسی بنام اردشیر خورشید جی وادیا است که در روز بیستم فوریه ۱۸۳٤ موفق شد در خانهٔ شخصی اش در شهر بمبئی، آن جا را با نور برق روشن کرد. جمشید جی تاتا (Jamshidjee Tata) در تمام هندوستان، برای اولین بار از اتومبیل سواری استفاده نمود.

در رشته چاپ کتب و نشریات نیز برای اولین باریکنفر پارسی بنام رستم جی گرشاسب جی، اقدام به چاپ سالنامه سال ۱۷۸۰م نمود. قدیمترین چاپخانه ایکه در شهر بمبئی تأسیس شد و شروع بکار کرد بنام «چاپخانه بمبئی سماچار» (Bombay Samachar Press) است که بتوسط یکنفر پارسی بنام فریدون جی مرزبان، که خود روزنامه‌نگار هم بود، بکار افتاد. اولین روزنامه ای که در غرب هند چاپ و نشر شد، «روزنامه بمبئی سماچار» است که اولین شمارهٔ آن به سر پرستی فریدون جی فوق الذکر، روز اول ژوئیه ۱۸۲۲ میلادی منتشر شد و تاکنون نیز ادامه دارد. شاید خالی از فایده نباشد که یادآور شویم، اولین کسی که در تندنویسی بدریافت تصدیق موفق شد و در روزنامهٔ تیمس اف اندیا (Times of India) بکار مشغول شد یک بانوی پارسی بود.

پارسیان، از دیر زمان یعنی از بدو ورود به هندوستان به داشتن صفات سخاوت و شفقت و مهربانی، مشهورند. همه کوشیده‌اند و می کوشند از رنج هم نوعان بهر راهی که باشد بکاهند.

یکنفر اروپائی، در سال ۱۶۹۰ میلادی نسبت به جماعت پارسیان اینطور اظهار عقیده مینماید و می گوید که: «کمک به بینوایان و دستگیری از بیچارگان سررشته، طبیعت این قوم است. همیشه و در هرموقعی که بتوانند، برای آسودگی ابناء بشر گام برمی دارند و تا حد توانائی، در تخفیف رنج و آلام دیگران می کوشند و جز این از زندگی هدفی ندارند.»

یکی دیگر از اروپائیان که در سال ۱۷۶۳ میلادی در هند بوده است، دربارهٔ پارسیان چنین می نویسد: «در همه حال می کوشند که بدرماندگان و بیچارگان

همراهی نمایند و از آلام دردمندان بکاهند. در میان پارسیان گدا و بیکاره یافت نمی شود. من سر پیشرفت این مردم را در پیروی از گفتار آسمانی وخشور ایران، می دانم.»

آنچه مسلم است، این است که ترقی و پیشرفت این قوم وفاداری نسبت به آئین ایران قدیم و پیروی از سه اصل اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک است. یکنفر پارسی خشنودی خدای خود را در خشنودی خاطر همسایه و کمک بهمنوعان و رهائی آنان از درد و رنج و بدبختی می داند. بهر دهکدهٔ در هند که چند خانواده پارسی سکونت دارند، آثار خیر، از قبیل عبادتگاه و پذیرشگاه و آموزشگاه و حتی یک چاه هم اگر باشد بچشم می خورد. این هیچ چیز دیگر نمی تواند باشد، مگر براثر تعلیم اندیشه و گفتار و کردار نیک که پیروی از آنرا رهائی روز رستاخیز می دانند و بهمین جهت است که به سخاوت و جوانمردی شهرهٔ آفاق شده اند.

شاهنشاه هند
جامه مقدس زرتشتیان پوشید

اکبر شاهنشاه هند پس از اقناع ازبیانات مهرجی رانا دستور دانشمند و وارسته پارسی سدره جامه مقدس زرتشتیان پوشید و کشتی بمیان بست. استریوشام ماستر، حاکم سورت، درضمن نامه خویش، متضمن شرح عادات ومراسم معموله بین پارسیان، در تأییدقول ما مینویسد: «بقول پرتقالیها پیشوای پارسی با کبر شاه‌سدره و کشتی جامه مقدس‌را پوشانید و شاهنشاه در عوض ملکی‌نزدیك‌نوساری به پیشوای نامبرده عطا فرمود.» (۱)

سراینده ماهیار نامه در این مورد میگوید: (۲)

که‌چون‌شاه‌را گشت‌خاطر نشان   ز دین زراتشت اسفنتمان
بیاورد بر وی ز دل اعتقاد   بپوشید سدره خود از راه داد
برو بسته‌کشتی چو زرتشتیان   همیداشته بود چندین زمان
بسدره و کشتی شه نیکبخت   بنزدیك خاصان نشسته بتخت

باز ماهیار نامه در مورد احترام آتش مینویسد:

شه اکبر همیشه بوقت نماز   بنزدیك آتش شدی با نیاز
برآن عود و صندل نهادی تمام   بر افروختی از بزرگی مدام

(۱) نامه مذکور جزو خاطرات هیجس بتوسط سرهنری یول چاپ شده است.
(۲) رجوع شود به‌ماهیار نامه بنشانی (F.18) محفوظ در کتابخانه مهرجی‌رانا در نوساری.

وراسجده کردی وخواندی کلام   بخود خواستی از خدانیك کام

صاحب منتخب‌التواریخ درذکر وقایع سال ۲۴ جلوس اکبرشاه پس‌ازذکر احترام آفتاب و ناسزا به‌بیربل مینویسد: «وقشقه وزنار را جلوه داد» قشقه‌خالی است که پارسیان و هندوان برپیشانی گذارند و زنار نیز کشتی زرتشتیان میباشد. صاحب فرهنگ جهانگیری در معنی این واژه مینویسد: «زنار رشته را گویند که آتش پرستان‌باخود دارند.»

بسیاری از خاورشناسان اروپائی از تمایل اکبرشاه بآئین زرتشتی سخنها رانده‌اند. پروفسور ویلسن یکی از آنهاست که بااستناد از بیانات‌بداونی، صاحب منتخب‌التواریخ و آثار کشیشان پرتقالی که بادربار شاهنشاه هند آمد وشد داشته ودر تبلیغ وی بمسیحیت میکوشیده‌اند مینویسد «بسیاری از آتش پرستان ازقریه نوساری گجرات آمدند وجمعی رابدین زرتشت تبلیغ نمودندوشاهنشاه نیزتاحدی یکی از آنهابود.»(۱)

در یك جنگ کهنه که قدمت آن به ۱۹۰ سال قبل میرسد چندین غزل و تصنیف بزبان هندی و مراتی موجود است که دال برحقیقت سخن بالا و کرامت مهرجی رانا و سدره پوشی اکبر شاه میباشد. دو تصنیف ازجنگ نامبرده اثرطبع تانسن خنیاگر شهیر دربار اکبر شاه میباشد ما ترجمه آنرا در فصل دیگر نقل مینمائیم.

تانسن و تأثیرات آوازش

تانسن راشیخ ابوالفضل درآئین اکبری «میان تانسن گوالیاری» مینامد و در تعریفش‌میگوید که درطی هزار سال گذشته‌خوانندهٔ مانند او درهندوستان‌هستی نیافته است. سابقاً در دربار رامچند راجهٔ بهاته خدمت میکرده. بقول بداونی در یك موقع راجه نامبرده بواسطه شعف و نشاط خویش از ملاحت آوازش مبلغ ده میلیون روپیه به تانسن انعام میدهد. چوناکبرشاه از کمال‌خواننده مطلع‌میگردد

(۱) رجوع شود به‌آثار پروفسور ویلسن تالیف دکتر رست جلد۲

او را ازراجه میخواهد . راجه قوه ردخواهش شاهنشاه مغول را درخویش‌نمی‌بیند وی را با خلعتهای گرانمایه بپایتخت سلطان مغول گسیل میدارد . داستان زیادی از استادی او در فن خوانندگی و نوازندگی بین مردم مشهور است و اندکی در کتب مورخان مسطور .

میگویند وقتی برغم رقیب خود «بیرجاباوله» که صخرهٔ کوهی را از آواز خویش شکافت ؛ از خواندن و نواختن خویش رودخانه جمنا را ازجریان‌بازداشت.

در اواخر عمر خویش در دربار اکبر اسلام آورد وبنام میرزا مفتخر گشت در سال ۱۵۸۹ میلادی (۹۵۸ی)سال۳٤جلوس اکبر شاه درلاهور ازجهان‌در گذشت شاهنشاه اورا در گوالیار، جنب مزار محمود غوث دفن نمود مزار تانسن زیارتگاه خاص وعام است .

سر گور اوزلی که موقعی ازجانب‌دولت انگلستان بسمت سفارت مأموردربار فتحعلیشاه و واسطه صلح بین دولت ایران و روسیه گردید ، در نامهٔخویش مورخهٔ اول نوامبر ۱۷۹۲ میلادی ببرادر خویش سر ویلیـام در ضمن شرح نکات دقیق و تأثیرات موسیقی هند و خوانندگان نامور آن کشور مینویسد « ازتأثیرات یکی‌از آوازهای میان تانسن‌خواننده ونوازنده‌معروف اکبر شاه، آنست که نیمروزسوزان وروشن هند تاانتهای محوطه‌ای که صدای آواز میرفت مانند شب‌تار بنظرمیرسید. دیپك قسمتی از آوازیست که خاصیت سوزان دارد وآتش از وجود خواننده شعله کشیده او را میسوزاند . نایك گوپال در خواندن این آواز استاد بود . اکبر شاه برای دیدن تأثیراتش او را بخواندن این آواز مجبور ساخت . خواننده چـون شاهنشاه را در فرمان خویش‌مصر دید، پس از ملاقات‌زن‌وفرزندان دروسط‌زمستان کنار رودخانه جمنا رابرای خواندن‌آن آهنگ انتخاب نمود. قبل ازشروع بآواز تا گردن در آب نشست . پس از خوانـدن دو بیت آب رودخانه در اطراف او از تأثیرات آواز داغ گردید . آنگاه از شاهنشاه الحاح نمود تا جانش را بخشیده از اتمام آواز معافش دارد . ولی چون شاه بدیدن تأثیرات آواز مصمم بود الحاحش

را نپذیرفت . نایك بناچار بخواندن بقیه آواز پرداخت . طولی نکشید که آتش‌از سر او زبانه کشیده وجودش راخاکستر ساخت . مایگ‌ملور Maig Muloor آهنگ دیگریست و تأثیرات آن برخلاف‌دیپك سرداست وباران از آسمان‌میبارد. میگویند دختری که‌درخواندن‌این آواز مهارت داشت ، استان بنگال را در یکسال از بلای خشکسالی نجات داد واز تأثیرات آواز خویش باران بموقع بباراند و محصولات پژمرده را شاداب ساخت . بسیاری از اینگونه داستان برسر زبان مردم میباشد و همه بحقیقت آن گواهی‌میدهند ولی کسی نمیتواند در این‌دوره‌چنین‌خوانندگانی بمن نشان دهد .» (۱)

(۱)رجوع‌شودبه Biographical Notices of Persian Poets,lby Sir Gore Ousely

کرامات پیشوایان

نگفته نماند در سال ۲۳ جلوس اکبرشاه (۹۴۷ی) در پایتخت و عبادتخانه (کنفرانس مذهبی) جارو جنجال زیادی حکمفرما بود. پیشوایان ادیان مختلفه، چون مشایخ اسلامی ، جوکیان هنود و کشیشان مسیحی هریك برای اثبات ادعای خویش دست بکرامات و طلسمات ونیرنجات زده بودند شیخ ابوالفضل در اکبر نامه در مورد یك واقعه چنین سخن میراند :

« شبی انجمن عبادتخانه روشنی افزای حقیقت بود. پادری رودلف ازدانشوران نصاری بفهم وفطرت نشان یکتائی داشت. در آن بزم آگهی نکته طراز شد. چندی از نادرستان تعصب اندیش بمغلطه آرائی وپاسخ گوئی درآمدند از آرمید گی محفل همایون و نور افزائی انصاف روشن گشت که هر کدام گرد پذیرفتهای باستانیان خود تنیده شاهراه دلیل نمیسپرند و گشایش معمای حقیقت وجهه همت نیست ، نزدیك شد که یکباره پرده ازروی کار برداشته آید . شرمسارانه ازآن گفت و گوی دست بازمانده در تحریف انجیل سخن کردند و در اثبات این نیز خصم را خموش نتوانستند کرد . پادری بخاطر آرمیده ودلی یقین بیرأی برزبان راند ، حاشاامثال این امور از فروغ صدق ضیائی داشته باشد . در واقع اگر این گروه کتاب ما را چنین اعتقاد دارند و فرقان را کلام خالص ایزدی میشمارند ، شایسته آنست که خرمنی آتش افروخته گردد . ما انجیل بدست علمای این دین کتاب خود گرفته

بدان عیارگاه راستی درشویم. رستگاری هر کدام نشان حق طرازی باشد. بی جگران سیاه دل پالغز گشته در پاسخ آن بتأسف و لجاج پیچیدند . بر خاطر عدالت پژوه این شتردلی وبی آزرمی گران آمد .»

داستان زیادی از شعبده بازی درزمان اکبرشاه در کتب تاریخ محفوظ مانده است . از آن جمله در طبقات اکبری راجع بمیر فتح الله شیرازی آمده « امیر فتح الله شیرازی دانشمند متبحر بود در زمان خود در کل عرصه عالم مثل و قرین نداشت . در علوم غریبه از نیرنجات وطلسمات نیز بهره مند بود . چنانچه آسیائی بر ارابه ساخت که خودحرکت میکرد و آرد میشد وآئینه ساخت که ازدورونزدیك اشکال غریبه مرئی میگشت وبیك چرخ دوازده بندوق سر میشد.»

شیخ بداونی صاحب منتخب التواریخ از خوارق و کرامات بسی مشایخ اسلامی سخنها میراند و در مدح آنها خامه فرسائی میکند ، منجمله راجع بشیخ عارف حسینی میگوید:

« خوارق بسیار از او نقل میکنند . ازجمله اینکه کاغذپاره مدور درمنقل آتش سوزان میانداخت و اشرفی مسکوك ازآنجا بدرآورده بحاضران مجلس هرچند باشند میدهد و میگویند که از حجره مقفل بطریق نقل اشباح بدرمیآید و بجای دیگر ظاهر میشود . وقتی از گجران در بلده لاهور آمده میوه های زمستانی در تابستان و تابستانی در زمستان بمردم میداد . در تبت نیز خوارق فراوان ظاهر گردانید. از جمله اینکه درختی رامیافشاند و از آن دراهم ودنانیر میریخت .از شیخ کپور مجذوب گوالیاری خوارق بسیاری نقل میکنند . فرمود آتش عظیم افروختند وخنده کنان درآتش رفت وبسلامت درآمد .»

بدینطریق شیخ بداونی درشرح کرامات مشایخ اسلام نکته ای فرو گذار نکرده وکلیه آنها را باکمال انبساط خاطر در مولفات خویش شرح میدهد . با وجودی که در تالیف تاریخ خویش از طبقات اکبری استفاده نموده ، راجع باختراع و خوارق عادات میرفتح الله شیرازی که از اهل تشیع ومخالف خلفای ثلاثه بودسخن

نمیراند . لذا آشکار است در حالیکه از فرط تعصب علانیهٔ باهل تشیع ناسزا گفته وملامحمد یزدی را یزیدی میخواند و موفقیت‌های میرفتح‌اله رانادیده میانگارد، چگونه راضی میشود کرامات وکامیابیهای دستور مهرجی رانا و دستورآذر کیوان راکه شرحش بیاید و بزعم خویش آنهارا کفار و اهل ذمه میداند بستاید ؟ اینست جهتی که در تاریخ خویش از دستور مهرجی رانا که علت تمایل شاهنشاه باحترام آتش و ایجاد آتشکده درقصر گردید سخن‌نمیراند . سایر تاریخ‌نویسان نیز بهمین منوال ازذکر آنها خودداری نموده‌اند .

کرامات دستورمهرجی رانا

یکی از اتفاقاتی که تانسن در تصنیف جاویدان خویش زنده نگاهداشته ، موفقیت دستور مهرجی رانا است . و شرح واقعه اینکه یکی از ساحران هنود که خود را جگت گورو یعنی مرشدکاینات میخواند ، به نیروی نیرنجات و طلسمات یك قاب مسین را در آسمان معلق نگاهداشته بود . قاب بواسطهٔ انعکاس آفتاب مانند خورشید درخشان بنظر میرسید . هر کس بآسمان نگاه میکرد دوخورشید میدید . شاه و درباریان ومردم درشگفت مانده بودند. کسی‌نیروی دفع سحرساحر را درخودنمیدید . دستور مهرجی‌رانا بموقع رسید .پس ازشست وشو ونمازکشتی، با قرائت اوراد اوستا جادوی جادوگر دفع شد وقاب از آسمان برزمین افتاد . و بدینطریق برتری گفتار مقدس حضرت زرتشت ، پیغمبر ایران باستان را بثبوت رساند .

ترجمه فارسی تصنیف هندی تانسن از اینقرار است :

ای خدا دعای (اوراد)پارسی پذیرفته شد

ای مالك دعای پارسی پذیرفته شد

صندل به پشت عود مالیده بود — وتکه چوب صندل‌نیز باآن‌بود

ای خدا دعای پارسی پذیرفته‌شد

شاه ماهیار(۱) ریش بلند دارد   فر و نور از صورتش میبارد
ای خدا دعای پارسی پذیرفته‌شد
میان‌تانسن‌میگوید‌بشنو اکبرشاه   او میوه باغ بهشت است
ای خدا دعای پارسی‌پذیرفته شد

دومین‌تصنیف تانسن

تصنیف دومی تانسن نخستین بار در ۲۹ اکتوبر ۱۸۹۹ (۱۲۶۹ی) بتوسط آقای رستم جی ه . خورشید جی در روزنامه گجراتی بمبئی موسوم به‌راست گفتار منتشر گردید . چون زبانش با تصنیف اولی‌فرق دارد شمس‌العلما دکترجیوانجی جمشیدجی‌مدی آنرا در همان موقع برای تحقیق بخدمت سر سورندراو موهن تاگور استادموسیقی هند و ثقه‌این هنر زیبا فرستاده سئوال‌نمود که آیاتصنیف‌مورد مذاکره اثر طبع میان تانسن خنیا گر معروف میباشدیاخیر .سرسورندراو درپاسخ پرسش مذکور چنین مینویسد « بزعم اینجانب و تا حدی که فکر ناقص بنده راه دارد ، روح وشیوهٔ تصنیف مورد سئوال هرچند که زبانش بواسطـه استنساخ تغییر یافته‌میرساند که اثر طبع‌میان‌تانسن‌خواننده ونوازندهٔ شهیر دربار اکبرشاه میباشد و بظن قوی در آهنگ سارنگا نواخته میشده است .»

ترجمه فارسی تصنیف دومی تانسن چنین است :

مهرجی رانا بسیار نیك و بنده پرهیز گار خدا بود
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر
اکبر شاه شاهنشه بزر گی بود در بسیاری از کشورها پیکار نمود
مرشد کاینات بانیروی شدیدی قاب مسین را بهوا پراند
آن قاب چون خورشید بنظر میرسید در آسمان دو خورشید دیده میشد
همه مردم دو خورشید دیدند ودر شگفتی فرو ماندند
از آن روز مقام مرشدکاینات نزدپادشاه بزرگ گردید

(۱) مراد مهرجی رانا است که مخفف ماهیاربن رانامیباشد

اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب را بنگر
از آنروز اکبر شاه مفتون مرشد کاینات گردید
بیربر وزیر ذکاوت داشت ازاین پیش‌آمد بفکر افتاد
کمر بست وقد برافراشت و آمد بقریه نوساری
مهرجی رانا را با خود برد و بحضور پادشاه رفت
ای پادشاه بشنو دین پارسی ازهمه بزرگتر است
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر
اکبر شاه گفت ای مهرجی رانا تأثیر مذهب خودرا بنما
بمن بگو چرا دوخورشید درآسمانست فوراً جواب بده
اکبر شاه بمهرجی رانا فرش داد اما برآن ننشست و دور ایستاد
دستمال خود برزمین گسترد وبرآن نشست
پس از شستشو و اوستای کشتی بخواندن اوراد پرداخت
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر
با پرهیز گاری بندگی کرد وبخدا متوجه گشت
قاب مسین بر زمین افتاد و مرشدکاینات بیهوش شد
اکبر شاه ووزیرش بادیدگان باز برمهرجی راناخیره شدند
قاب از زمین برداشتند عالمیان به رانا (۱)خیره شدند
دستور بسیار قابلی بود جادوی کسی بر اوکارگر نمیشد
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر
تاثیر مذهب پارسی رادید پادشاه بسیار خوشحال‌شد
سدره پوشید و برتخت نشست باچهره چون ماه نورانی
نور زا قبله خودکرد وآتش برافروخت
پس از دیدن اقسام کرامات بر آتش یقین آورد

(۱) رانا اسم پدر دستور است بدینطریق مهرجی+رانا

بر زرتشت ایمان آورد وصاحب فر یزدانی گشت
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر
او (مهرجی رانا) عالم جاماسب نامه ونجوم‌زرتشتی است
نام جاویدانی از خود گذاشت زیرا دانای دانش راستی بود
(این قسمت دراصل ناخواناست)
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب‌را بنگر
اکبر شاه بمهرجی‌رانا زمین خالصه خلعت داد
و نسلش درنوساری باسم او باقیست
او بر حسب‌علم خویش عمل‌کرد ودر بهشت برین مقام‌یافت
همه باید پس وپیش برویم ولی عمل نیك باید بجا آورد
مقام شاه(۱)درستکار زرتشتی پاکدین بلند است
اکبر شاه سدره پوشیدتأثیر مذهب رابنگر
پادشاه بمذاهب هندو ومسلمان ونصارا اعتنا نکرد
مذهب پارسی را حق خواند و بقبر باز شتافت
استاد ما خواننده دربار صفات این دین نیك‌رابسرود
نه قطعه بسرود و قلب همه را خرم کرد
در بین هزاران سپاه چهره پارسی پنهان نخواهد ماند
اکبر شاه سدره پوشید تأثیر مذهب رابنگر

چنانکه دیده میشود تانسن خنیا گر معروف در تصنیف خویش از واقعه روز صحبت میکند که چگونه دستور مهر جی رانا با اشتغال باوراد و اذکار خویش که آنرا نیرنگ میگویندورد ساحر را باطل وقاب مسین از آسمان برزمین افکند و

(۱) مقصود از شاه موبد ودستور میباشد . درهندوستان پیشوایان دین را بلقب شاه خطاب میکنند چنانکه جهانگیر پادشاه هند موقعیکه بدو نفر موبدنوساری‌موسوم به‌جاماسب وهوشنگ خلعت داد درفرمان‌آنها راباسم شاه‌جاماسب وشاه هوشنگ ذکر میکنند .

ساحر رابیهوش ومشتش راواکرد و اینکه شاهنشاه و حضار ازمشاهده‌این کرامت، مات ومتحیر ووالهٔ آن مرد بافرو هوش گشتند . دستور ایرججی سهرابجی‌مهرجی رانا دستور دانشمند پارسی وسرایندهٔ ماهیارنامه (۱) در مورد واقعه مذکور چنین میگوید:

بدرگاه شه اندر آن روزگار — یکی مرد هندوی زنار دار
ز هند آمده بود چون دیگران — که شه را طلسمی نماید عیان
همه کار او شعبده بود و فن — بهر علم سفلی بدی رایزن
چنین گفت شه‌را که فردا بگاه — طلسمی نمایم کنی تو نگاه
کز آن‌کار من شه اباخاص وعام — بمانند اندر شگفتی تمام
وزآن پس گروی جگت زودباز — بخان خود آمد از آنجا بناز
یکی طاس روئین درخشنده را — چو آئینه سازید کرده صفا
بیامد بروز دگر بامداد — بمیدان پنهانی آن بد نهاد
بیامد خود او زود از دیگران — بیاورد آن طاس را خود نهان
ز جادو و از علم سفلی بتر — گروی جگت طاس را از فخر
بجانب مغرب برانددش بلند — ابر آسمان و هوا وقت چند
معلق میان زمین و سماء — بکرد ایستاده و را در هوا
زمغرب چو آن طاس‌جنبنده شد — بمانند خورشید رخشنده شد
چو شاه وهمه مردمان‌خاص‌وعام — و ز آنجا زبهر تماشا بکام
همه لُجمع گشتند و هم در زمان — نگه کرده دیدند بر آسمان
نمو دار گشتند دو آفتاب — ز مشرق و مغرب بهر سو شتاب
بماندند حیران از آن نغز کار — چه شاه و همه مردمان نظار
بنزدیك شاه و همه مردمان — گروی‌جگت گفت‌خندان دهان
که این آفتاب دگر بر سماء — بنا کرده‌ایم از کرامات ما
چنین حکمت و قدرت و علم‌را — زپاکی تن یافتم از خدا

(۱) رجوع شود به‌نسخه خطی‌بشماره F18 در کتابخانه‌مهرجی رانا نوساری‌هند

جزاز مردگر کس ندارد مجال
که همچون طلسمی نماید کمال

ابوالفضل کو بود دستور شاه
ز اندیشه کرده بکارش نگاه

بدانست راز نهانش تمام
که جزجادوئی نیست کارش قوام

بنزدیك شه رفت و گفتش که او
همه جادوئی میکند نزد تو

بیارم یکسی مرد پرهیزکار
که او راکند نزد توخوار وزار

بنزدیك ماهیار رانا (۱) پیام
فرستاد و خواندش زبس احترام

چو ماهیار پیغام او را شنید
بنزدیك دستور زودی رسید

بپرسید ماهیار را آنزمان
شهٔ دادگر خود زشیرین زبان

که این چه‌طلسم‌است درآسمان
ندیده دو خورشید کس درجهان

اگر توکنی راز این آشکار
شوی سرفراز اندر این روزگار

چو ماهیار ازشه شنید این سخن
چنین گفت شه را در آن انجمن

که ای نامور شاه این روزگار
یقین دان که این مرد زناردار

ندارد بجز راه اهریمنی
بدارد بخلق خدا دشمنی

دل مردمان از ره راستی
بگرداند از مکر در کاستی

بخواهد که یابد ز جادوگری
میان همه مردمان برتری

من اکنون برشاه وهم خاص وعام
کنم آشکارا فریبش تمام

نمایم یکی معجز دین ما
شود زود رسوا بنزد شما

سپس مهرجی رانا برسرچاه آب میرود وباظرف پاك آب ازچاه میکشدوسه بار شستشو کرده لباس سفید پاك میپوشد وبمجلسی که شاهوتماشاچیان حاضر باشند برمیگردد.

در آنجا میان همه مردمان
گروی جگت نیز بدسر گران

چو ماهیار آمد درآن انجمن
به دور ایستاده ز پاکیزه تن

یکی جای بگزید پاك وجدا
بر او گسترانید فرش صفا

(۱) مهرجی مخفف‌ماهیار است بنابراین ماهیار رانا همان مهرجی رانامیباشد.

بخواندش کلام اوستا زبان
کشیده‌بگردش سه خط‌همزمان

بایستاد و رخ را سوی آفتاب
بکرده ز پاکی و اندیشه ناب

دو ساعت عبادات یزدان پاك
بکرد و سرخود نهاده بخاك

گرفته ره ورسم اشراقیان
ریاضت دو ساعت کشید آنزمان

دگرهم‌بدل خواندنیرنگ دین
بهردم بمالید رخ بر زمین

همان طاس زرین که از پردغا
گروی جگت کرده بد بر هوا

هم اندر زمان در هوا طاس زر
شده لرزه لرزان وزیر و زبر

ز بالا فرود آمده بر زمین
فتاده بحکم جهان آفرین

زیکسو چو ماهیار پاکی‌خویش
روان کرد ونیرنگهاخواند بیش

گروی جگت هم ز سوی دگر
برانده ز ترسیده مکر و سحر

ولیکن بآخر شده خوار وپست
براوچیره‌تر گشت یزدان‌پرست

چو شاه و همه مردمان که و مه
بدیدند این معجز دین به

ز پاکی ماهیار و دین و کلام
فتادند اندر شگفتی تمام

بخواندند بروی همه آفرین
زدل آوریدند مهر و یقین

نیرنگ
یا اذکار و اوراد

نیرنگ یا اوراد و اذکار بین زرتشتیان باستانی معمول وبخشی ازآن‌در سده های گذشته بتوسط دستوران وموبدان ایران چنانکه خواهیم دید برای‌دستوران‌و موبدان هندوستان فرستاده شده است . شیخ ابوالفضل نیزبوجود اوراد واذکار که پیشینیان‌نیرنگ مینامندقائل ومینویسد : «نیرنگ این‌آثار درنگاشته‌های‌پیشینیان بیشتر از آنست که گفته‌آید . » کتاب پهلوی شکند گمانیك ویچار ، نیرنگ و نت یشت را از آنجمله میداند ومیگوید: «کل بلادفع شود و دیو و درج وپری وکفتار وساحران » پروفسور دارمستتر فرانسوی درکتاب خویش زنداوستامعتقد است که دستور مهر جی رانا با قرائت ونت یشت سحر ساحر را دفع و بنمودن کرامت موفق گردیده .

دستوران وموبدان و بهدینان زرتشتی ایران نیز بوجود نیرنگها و اوراد و اذکار قائل و بسا امراض و تأثیرات سماوی را بوسیله آنها دفع مینموده‌انـد . در نامه‌هائیکه‌درطی سنوات۸٤۷ و۱۰۳۹ یزد گردی بپارسیان‌هندوستان نوشته ومسائل مشکلهٔ مذهبی رابرای آنها حل نموده وکتب دینی و فراوان رسالات مذهبی‌برای ایشان فرستاده‌اند بسیاری ازنیرنگها نیز یافت میشود . از آنجمله است نیرنگ حاجت خواستن ، نیرنگ نبودن حالت بیماری ، نیرنگ کم مردن گوسفندان ، نیرنگ بر درد سر تعویذ نوشتن ، نیرنگ بیم دزد و راهدار ، نیرنگ دفع چشم

زخم ، نیرنگ دفع درد شکم ، نیرنگ تب بستن ، نیرنگ آسانی زن دشوار زا وغیره .

قرائت نیرنگها روش مخصوصی دارد و عامل‌بایستی کلیه نکات آنرابدرستی رعایت نماید . مثلا در نیرنگ دفع دردشکم آمده « درشکم کس‌چیزی علت‌مانده باشد از این نیرنگ رفع‌شود ووقتی که کسی را از این‌دردشود روغن کنجدآوردن و اندر جام کردن وآن جام برسراوهفت بار فدا کردن، پس واج اردیبهشت گرفتن و این نیرنگ خواندن ودر میان روغن کنجد آب افکندن و کارد در میان روغن گردانیدن و اوستا خواندن خشنوتره اهورهه مزداا اشم و هویکبار فرورانه ... تا ... فرسستیچه اشهه وهشتهه ... تا خشنوتره ... تا ویدئواا مروتواشم وهشتم... تا مزده ذاتام اشونیم‌یزه میده . نیرنگ‌اینست:ائیریه منتم ته‌ایشیم مزیشتم‌مرومی سپیتمه باین حرف‌خواندن‌قطره‌آب درمیان‌روغن کنجد کندویسپنام ارزووسرونگهام تم‌زی ویسپنام‌سرونگهام‌اوپرو کریم‌مزدتام‌ایم ائیریامنم‌اشیم‌تم آرائی‌ته‌سئوشینتواهی فرمرومی سپیتمه قطره آب درمیان روغن شیرین کند وکارددر میان‌روغن‌بگرداند خشیه‌نه هونام‌دامنام ازم یواهورو مزدا ونئی چیش خشه و دژدینوانگهروهینیوش زرتشتره خوائیش داموهو سپیتمه قطره آب درمیان روغن کردن و کارد گردانیدن زرتشتره زمره گوزؤ بواوانگه رو مینیوش‌زمره گوزؤ بواونتی‌دئوااوسریسته پئی‌تی تنوش استواو گئیریؤ داره‌یاو نتی اشم‌وهویك. سه‌بار این‌نیرنگ‌خواندن پس واج گفتن هرمزد خدای تاآفرینامه اشهه وهشتهه ... تااهمائی‌رئسچه

کلیه نیرنگهای نامبرده در روایات داراب هرمزدیار وبسی بیشتردرروایات گوناگون دیگر ضبط‌شده است وقسمتهای اوستائی‌با الفبای‌اوستامیباشد .درجنگی موسوم بجنگ دستور جاماسب که بنشانی HAV (ms) 2 در بنگاه خاور شناسی کاما در بمبئی محفوظ است نیرنگهای بسیاری ضبط شده است که غالباً با حروف پهلوی است .

تأثیر کلام اوستا
و کرامت دستور زرتشتی

واقعه دیگری که تأثیر کلام اوستا و کرامت دستور زرتشتی را میرساند و ورد زبان پیشینیان وداستان چامه سرائی یکی از شاعران دهاتی قرار گرفته در سال ۷۲۴ یزدگردی در یزد رویداده است . درآن وقت شاه نظام حکمران یزد بود(۱) ونسبت بزرتشتیان ستم پیشه . وزیری داشت بدخو وظـالم ، وآن وزیر در شخص حکمران نفوذی بغایت داشت . یزد در آن هنگام پناهگاه زرتشتیان بود. بهدینان وموبدان بیشماری درآن شهرستان تمرکز داشتند . دستوران دستور آن‌دوره رانام دستور بندار بود.

---

(۱) احمدبن حسین بن علی‌الکاتب صاحب تاریخ جدید یزد راجع بانتصاب‌شاه نظام بحکمرانی یزد مینویسد. «درزمانیکه رایت منصورخاقانی (شاهرخ‌بهادرپسرامیر تیمور) بجهت عصیان امیرزاده بایقرا متوجه فارس‌شد و بشیرازآمد درسال تسع وعشر وثمانمائه (۸۱۹ برابر۷۸۶ یزدگردی) در زمان مراجعت شاه نظام کرمانی بحکومت ابرقوه و یزد نصب کردند وشاه‌نظام بابرقوه آمد وازابرقوه‌بیزدآمدوکاشی مسجدتمام کرد وبرغرفه‌هاسوره فتح نوشت ....الخ » مولف‌نامبرده دو صفحه در ستایش کارهای مذهبی او وتعمیرات‌مساجد وابنیه دینی مینگارد و ازوضع حکومت او وقتل و کشتارش که داستانسرای ما مینویسد هیچ اشاره نمیکند . گویاعلت‌آن کرامت‌دستور بندارباشد که مؤلف رابخموشی‌واداشته .تاریخ حکمرانی شاه‌نظام دریزدطبق تاریخ‌جدید که‌بعد از۸۱۹هجری‌صورت گرفته باتاریخ ۷۲۴یزدگردی که چامه‌سرای ماضبط نموده درحدود ۶۲ سال فرق دارد .

حکمران بواسطهٔ خبث‌طینت ونفوذ وزیر زشتخو وبواسطهٔ‌تحریکات‌اوفرمانی صادر کرد مبنی براینکه گروه زرتشتیان باید باجبار مسلمان شوند .همه‌زرتشتیان پیر و جوان ، بزرگ و کوچك را دریك محل جمع ساخت و آنها را بقبول‌آئین اسلام امر نموده گفت که اگر دین کهن خودرا نهشته و اسلام نیاورند باید دست از جان شیرین خود بشویند ، و از آن جماعت که مات زده بودند جواب فوری‌مطالبه نمود .

کدخدایان و پیران قوم با قوت قلب پاسخ دادند « فرمان شه راشنفتیم. ما نیز پرستندهٔ خدای یکتا وفرزندان کیان وپیروراه راست و جویای نام ونشان واز داشتن دین نیاکان مفتخر و سرافرازیم . آنچه مراد ومقصود حکمران است‌ازاین بیچارگان میسر نیست . ما را سه دستور وپیشوای داناست . شاه پیمان کند وآنها راطلبیده و ازدین وتوحید پرسش کند وپاسخ پذیرد . اگرپیشوایان دانای مااسلام بیاورند ماهمگی بجان حاضریم .»

فرماندار سه دستور دانا را بدربار خویش احضار و آنها را بقبول اسلام و یا دادن جان فرمان داد . بزرگ آنها دستور بندار عرض نمود : « شاها ما مردمی هستیم بیگناه و پرستنده خداوند یکتا وصاحب خرد و هوش خداداد . کشتن دانا خلاف آئین سروری و راستی است مانه ساحریم ونه جادوگر . بلکه دل را بمهر و پیمان‌پیمبر خویش استوار داشته‌ایم .»

حکمران از استماع جواب از اصول وفروع دین پرسشها نمود و پاسخهای متین دریافت . اما چون خودبین وغرض داشت قانع نشد.

چون غرض آمدهنر پوشیده‌شد صدحجاب ازدل بسوی دیده‌شد

پیشنهاد کرد « اگر شما این انگشتری مراکه اکنون در این گل‌انداخته وهزار خشت خام میسازند . با تأثیر کلام مقدس خودتان نشان دهید که در کدام خشتی است بپرستی دین و ایمان شما یقین‌حاصل کرده آزارتان روا نخواهم‌داشت.»

پس فرمانداد هر سه‌دستور دانا را دریك اطاق زندانی سازند ، و انگشتر رادر گل

انداخته بساختن هزار خشت خام امر نمود . خشت پس از چهار روز حاضر شد و چون برای احضار دستوران بزندان شتافتند آن را خالی دیدند واز زندانیان اثری نیافتند . هرطرف بجستجو پرداختند ، تا آنکه سه دستور راکه متأسفانه اسم دو نفرشان مجهول مانده در منزل خویش بعبادت مشغول یافتند . آنها را بازداشت نموده بخدمت شه نظام آوردند . حکمران بر آشفت که « باعلم جادو ازز ندان جسته اید اینك نشان دهید که خاتم در کدام خشتی است. »

هر سه دستور زبان بواج اوستارا زمزمه کنان خشتها را بچهار بخش تقسیم نموده ازآن یك بخش را انتخاب نمودند و باز آنرا نیز بهمین منوال بچهار بخش تقسیم نمودند و این عمل تکرار یافت تا آنکه یك خشت باقیماند . آنگاه دستور بندار بحکمران عرض نمود که انگشتری در آن خشت و درفلان گوشه میباشد . چون حکمران بشکستن خشت و بیرون آوردن خاتم امر نمود ، دستور گفت حیف است که چنین خشت خوبی شکسته بشود وانبری بدست گرفته زمزمه کنان درخشت فرو برد و خاتم را بیرون آورده بشاه نظام تقدیم نمود .

حکمران وتماشاچیان درحیرت فروماندند شاه نظام به پیروی خوی زشت، پیمان را فراموش نمود ، آنها را کافر وساحر خوانده بپذیرفتن اسلام امر نمود . دستور درجواب گفت « جان بر کف حاضر ولی دست از دین برنخواهیم داشت .» حکمران از استماع پاسخ رك غضبناك گشته حکم کرد سریك دستور را باتیغ ازتن جدا کردند و دستور دیگر را تکه تکه ساختند تا شاید دستور بندار ازجان بترسد و باسلام آوردن تن دردهد . اما دستور نامبرده آه سردی ازجگر بر کشید و بشه نظام گفت :

« وقوع این حادثه را از پیش میدانستم و اینك مرا هم چون آنها خواهی کشت. ولی بدان پس ازشهادت من سه قطره خون بردامن تو پیدا خواهد شد وچهل روز بعد دیگری ترا بکیفر اعمالت خواهد کشت .» حکمران از شنیدن این سخن یکه خورده بدژخیم امر نمود ، او رادورتر برده با اره بدنش رادونیم کند.

دستور بندار چون حال بدینمنوال دید به پسر خویش بهرام وصیت نمود که پس از شهادتش فوراً با بستگان بخراسان مهاجرت نماید و نزد خویشان آنجا پناه گزیند ، زیرا شهر یزد پس از چهل روز ببلا و خونریزی دچارخواهد گشت . دژخیم دستور را در حالیکه بواج مشغول بود با اره دونیم ساخت . بهرام از دیدن حال پدر دهشت برداشته همانجا جان بجان آفرین تسلیم نمود.

پس از شهادت دستور بندار ، چنانکه فرموده بود ، سه قطره خون بر دامن فرماندار پدید آمد . حکمران از عاقبت وخیم خویش بهراسید . سایر زرتشتیان راکه دید حاضرند برای دین بآسانی جان بدهند ، آزاد ساخت.

پیشگوئی دستور بندار بحقیقت پیوست . درروز چهلم سپاهی ازمشرق بهیزد حمله آورد و جمعی کثیر ازمردم شهررادرخون غرقه ساخت وشه نظام باخانواده اش درآن گیر ودار بقتل رسید وارك آنان بغارت رفت .

داستان دیگر از تاثیرات اوستا وکرامات موبدان در قصه سلطان محمود غزنوی ضبط است که دستور نوشیروان پور دستور مرزبان از نثر بنظم درآورده و برای ما بیادگار گذاشته است وآن از اینقرار است .

زمان پادشاهی سلطان محمود غزنوی بود شاعران و ادیبان ونویسندگان زیادی در دربار او جمع بودند . فردوسی بنظم شاهنامه مشغول بود وسلطان باستماع داستان شاهنامه بسیارلذت میبرد وتوجهی وافر نسبت بکار اوابرازمیداشت وچندان التفاتی بشاعران و ادیبان دیگر دربار نمینمود . لذا آنها ازمشاهده این وضع یعنی عشق شاهنشاه بنظم شاهنامه و توجه تام او بفردوسی وکارهایش و بی التفاتی نسبت بآنها رگ حسادت و رشکشان بجنبش آمده دورهم جمع گشته عهد و پیمان بستند که بوسیله ئی شاهنامه راکم ارز جلوه داده وآن و فردوسی راازنظر سلطان بیندازند و برای پیشرفت منظور خود صلاح بر این دیدند که چون شاهنامه از پادشاهان و پهلوانان زرتشتی صحبت میدارد بایستی بهر نحوی که باشد درصدد بدنام ساختن زرتشتیان فعالیت نمایند بنابراین یکروز دستجمعی درحضورشاهنشاه نسبت بجماعت

زرتشتیان بدگوئی آغاز وآنهارا بکفر وزندقه متهم میسازند و ازشاهنشاه درخواست مینمایند که نام این گروه رااز قلمرو سلطنت خود محو سازد . آنها را باجبار باسلام درآورد ویا بقتل عام ایشان فرمان صادرسازد درداستان آمده :

که در دور آن روزگار تباه	که سلطان محمود بدپادشاه
وفردوس شاهنامه رانظم کرد	همه شاعران زو بُدندپُر ز درد
ازآن پس بگفتند با شهریار	کنیم راز در پیش شه آشکار
بهفتاد و دو ملت ای پادشاه	که ایشان بخلقان نمودندراه
زراتشتیان از همه بدترانـد	توای شاه بر مامکن ریشخند
ندارند راه درستی همـان	که بیراه و بیدین هستندشان
توشان رابکش یامسلمان بکن	زگستاخی از ما توبشنوسخن

سلطان محمود چون گفتار آنها بشنید بفکر دور و دراز افتاد شاهنشاهان و پهلوانان نامی باستان وکارهای نیك آنان که در شاهنامه ضبط است بیاد آورد وباز از اسلام پرستی پدر و خود و کشتار زیادی را که بنام دین نموده بود درجلودیدگانش مجسم گشت سر بلند کرد و بدرگاه پروردگار بنالید .

دمی فکر کرد آنزمان شهریار	بنالیـد آنگه بر کردگار

سپس فرمانداد همه زرتشتیان اززن و مرد و پیر وجوان و بزرگ و کوچك وعابد و پارسا ببارگاه شاهنشاهی حاضر گردند .

عموم زرتشتیان باحالی پریشان ببارگاه سلطانی حاضر شده فریاد کردنـد که شاهنشاها مگر چه گناهی ازما سرزده که همه را در اینجا جمع فرموده‌اید . ما خراج و مالیات سلطانی را تمام و کمال پرداخته‌ایم و دیناری بر ما باقی نیست سلطان محمود گفت:

بیائید جمله مسلمان شوید	خدای جهان رابفرمان‌شوید
خدارا شناسید آنگه رسول	نگردید ازگفتـه ما ملول
مسلمان‌نگردیدا گر این‌زمان	کنم‌تان‌همه کنده ازخانمان

شما را تمامی کشم من ورا	ز حکم پیمبر رسول خدا

زرتشتیان فرمایشات شاهانه را با پریشانی تمام گوش داده حیران گشتند . یکی از دانایان آنها که نامش مجهول مانده با خنجر برهنه در دست جلو سلطان آمده گفت شاها بااین خنجر همه ماها را گردن بزن .

یکی مرد دانای یزدان‌پرست	بیامد، بر شاه خنجر بدست
بمحمود گفت بکش ما همه	مسلمان نگردیم زین دمدمه

و عرض کرد ما پیرو دین برحقیم . دین ما دین راستی و پاکیست . دینی است که پیغمبر ماشت زرتشت ازطرف اهورامزدا برای آبادانی جهان و شادمانی و خوشبختی جهانیان آورد و آنرا بشاه گشتاسب عرضه کرد کتاب اوستای خود را نشان داد و معجزات خود را بنمود و شاه و درباریان او پس از تحقیقات‌وپرسشهای زیاد باو ایمان آوردند و دینش را پذیرفتند شاه گشتاسب بواسطه معجزهٔ پیغمبر در زمان حیات جای خودرا در بهشت برین بدید ودستور پشوتن زنده جاوید گشت و جاماسب حکیم علم ودانش جهانی‌راهرچه‌بود دریك آن‌فرا گرفت واسفندیارروئین تن گردید و اضافه کرد :

که ما یکجهت برره داد او	زما بشنو این گفته‌ها نونکو
بداد زراتشت و دین خدا	زهر ملت و دیگران ما جدا
یقینیم بیشك‌بر این راه دین	که‌ازبهردین‌جان‌دهیم‌همچنین

سلطان محمود از جرئت معنوی ودین پرستی و فداکاری زرتشتیان مبهوت گردید و بفکر عمیقی فرو رفت پس ازلمحهٔ تفکر سر بلند کرده فرمود : « اگر دینتان برحق وآنچه را میگوئیدراست ودرست است واوستا کلام حق وپیغمبرتان برگزیدهٔ خداست‌بیایید با اوستای‌خود کرامات نشان دهید تامردم برحقیقت‌دین شما وصدق گفتارتان پی‌برند . دانای زرتشتی‌از استماع فرمایشات ملوکانه‌شادمان گردید و با بشاشت تمام کرنش نموده اظهار داشت زهی فرمان حق اینك موبدان ما تا مدت سه‌روز کرامات اوستائی را بشاهنشاه نشان خواهند داد . اما بایك‌شرط

و آن اینکه فقط سلطان میتواند آنرا بعیان بیند و درصورتیکه شاهنشاه ضرورت دارند ممکن است دو نفر از ندیمان را با خودبیاوردولی همه‌بایستی اول‌غسل کرده و خودراپاك وپاکیزه‌ساخته و بالباس سفید پاك بمجلس بندگی مانزدیك گردند. لشکریان سلطان باید دورتر ایستاده نظاره کنند ونزدیك نشوند .

بگفت این‌وآنگه زمین‌بوسه‌داد	به یزدان بنالید خندان و شاد
شهنشاه محمود گفت آنزمان	سه تن راطلب کرد شاه جهان
برفتند و شستند خود را بآب	بدان کار بس‌جهد کرد از شتاب

سلطان محمود باسه تن از ندیمان پس از شست و شو وغسل باتفاق‌موبدان ودانایان زرتشتی بباغ بزرگی رفتند گنبدی دروسط عمارت بود .موبدان‌در برابر زبانه‌آتش‌درخشان‌بابوی خوش‌به‌بندگی وخواندن آتش نیایش‌پرداختندلشکریان شاه درگوشهٔ باغ بنظاره‌مشغول‌شدند.

همه لشکر شاه پیر و جوان	در آن باغ بودند دلشادمان
میان همان باغ بد گنبدی	در آنجا بدی‌چند تن‌موبدی
گشادند کشتی‌هم اندرزمان	بخواندند ذکر خدای‌جهان
بخواندند آتش نیایش فزا	بکردند خواهش به‌پیش‌خدا
نگه‌کرد محمود در آسمان	عجایب‌بدیدش‌خوداوهمچنان
همه سبز پوش آمداندر هوا	همه لشکرشاه دیدش فرا
همه‌اسب‌ایشان‌بدی‌سبزرنگ	ز آواز ساز و زآواز جنگ
بماندآنزمان شاه‌اندرشگفت	نهانی همی شاه یزدان‌بگفت
دوم روز بشنو زمن این‌دگر	ببین قدرت قادر دادگر
بکردند اینهایزشن وسروش	نمودند ایشان بآواز خوش
دگر بار از آسمان همچنین	فرشته بیامد هم اندر زمین
پرازنور بودند وپوشش‌سفید	ز دین‌پاك معجز برآمد امید
پر ازشوق وشادی‌بدیدآنهمه	همه لشکر پادشاه و رمه

شهنشاه محمود خوشحال شد	ز برهان‌بدیدن نکوفال شد

اما در بامداد روز سوم موبد به‌یزشنگاه شتافت و بتهیه مراسم دینی وعبادت پرداخت یك موی ازریش او درظرف مراسم دینی‌افتاد آنرا ندید وچون شاه‌حاضر گشت باتفاق موبدان دیگر بخواندن یشت مشغول شدند . اثرات‌شوم موی فوراً ظاهر گشت وتاریکی‌محض‌حکمفرماشد ودیوان‌مهیب‌وبدبوی‌سوار برپیلان مخوف پدید آمدندشاه راترس برداشت ندیم‌را بموبدفرستاد تا واقعه‌هولناك راباوخبردهد و از خواندن بازش دارد . موبد نگاه کرد وموی خودرا بر برسم دید آنرابرداشت وظروف را دوباره فوراً شست و باز ازنو بکار خویش مشغول شد .

نگه کرد دستور چون بنگرید	همان موی بر روی برسم بدید
همان برسم‌آنگه بشد و ادیاب	دگر یشت را ساخت‌دین‌رابیاب
بخواندش‌دگربار اوخودیزشن	دل صاف هم باگوشن و کنش
دگر باره محمود چون‌بنگرید	عجایب دگر بار او خود بدید
همه سرخ پوش آمدند آنزمان	شهنشاه محمود شد شادمان
همه اسبشان همچوگلنار بود	خدای دو عالم ورا یار بود

پادشاه از دیدن این واقعه درشگفتی شد فوراً موبد را خواست و امر کرد اسرار واقعه را بیان سازد وعلت مناظر زشت روز سوم پس از مناظر عالی وخوش روزهای اول و دوم چیست و تجلی مناظر خوش در روز سوم بعداز مناظر هولناك چه بود . موبد با شرمساری جواب داد که‌یك موی از ریش‌من برروی برسم‌افتاده بود ومن بیخبر بودم وچون دین ما پاك وویژه است و باپلیدی سازش ندارد وچون موی همینکه از تن جداگشت نسا وپلید بشمار میآید این بود که مناظر مخوف وهولناك نمایان گشت :

همان‌گاه موبدزبان‌برگشاد	از آن‌موی‌وبرسم‌بشه کردیاد
که‌این‌دین‌پاکست‌حکم‌خدا	کنم‌شکریزدان‌از این‌دین ما
بفرمود ما را خدای جهان	که‌از بهر دین‌مادهیم‌نیزجان

بعلاوه موبد بعضی از قوانین دین را بعرض پادشاه رسانیده گفت طلاق‌دادن زن در دین روانیست و زندگی بانفاق ودوروئی وشکستن عهد وپیمان ولو بادشمن باشد گناه بزرگی است . کشتن غلام باره وجادوگر در دین ثواب عظیم دارد وبت پرست رانباید بخود راه داد وهرکس دین راگذاشت و بدین دیگری پیوست از دنیا وبهشت بی‌بهره بوده بمراد دل نخواهد رسید و آنگاه بشرح معجزات‌پیغمبر وداستان حملات بیگانگان بردین‌وسرانجام‌بد آنهامیپردازد.شاه پس‌ازشنیدن گفتار موبد زمانی خیره شده آنگاه فرمود شما بردین خود استوار باشید ما را بادین‌شما کاری نیست دین شما دین باریکی است که از یك موی باریك اینهمه آفت وبلا برمیخیزاند شما دین‌تان را حفظ کنید و بر دین خود باقی بمانید اینك همه‌تان بخانمان خودبر گردید که‌آزاد هستید .

آموزش وپرورش:

مهمترین و درخشان‌ترین تاریخ بشر، همان صفحاتی است که سرگذشت علم و هنر در آن به ثبت رسیده باشد. در بین سالهای ۱۸۱۹ و ۱۸۲۷ میلادی که دولت به فکر تأسیس مدارس به روش جدید افتاد، پارسیان هند دانستند که باید از این فرصت به نحو شایسته استفاده کنند و نسل جدید را به سلاح دانش بیارایند، از این جهت در ایجاد بنگاههای فرهنگی و تأسیس مدارس در شهر بمبئی و سایر شهرهای پارسی نشین، قدمهای مؤثر برداشتند.

سال ۱۸۵٤ میلادی، در تاریخ تعلیم و تربیت هند یکی از سالهای بسیار درخشان است، زیرا در این سال بود که سه دانشگاه بمبئی و مدرس و کلکته تأسیس شد و پارسیان از اینموقعیت استفاده نموده وعدهٔ زیادی که واجد شرایط بودند، بدانشگاه های تازه تأسیس شتافتند و توانستند که در ظرف مدت کوتاهی از میان آنان، دانشمندان و اطباء و حقوقدانها و مهندسین برای خدمت به مملکت آماده شوند.

پارسیان و هند نوین:

در تمام شئون زندگی، مردان برجسته و نامی، از میان پارسیان هند برخاسته است. در تاریخ هند نوین، نام پارسیانی که در راه آزادی هند گام برداشته اند، سر لوحهٔ اسامی کسانی است که زندگی خود را وقف بدست آوردن استقلال آن سرزمین کرده اند مردانی مانند دادابابائی نوروزجی و مانکجی تکروسهراب جی سکلات والا و دیگران بودند که در پارلمان انگلستان، از طرف هند نمایندگی داشتند و برای اولین بار در آنجا نغمهٔ آزادی هند را آغاز نمودند.

سر فیروز شاه مهتا، با قدرت کم نظیر خود، توانست اساس و پایهٔ شهرداری بمبئی را از روی اصول صحیح پی ریزی نماید و بپاس خدماتش مجسمه اش تا به امروز، در میدان شهرداری بمبئی بر پاست و در روزهای عید و جشن آنرا گل افشان مینمایند و خدمات این مرد که به «شیر هندوستان» ملقب است، برای هند بطور عموم و برای جماعت پارسی بخصوص فراموش نشدنی است.

هند آزاد:

هندوستان، بدون شک، استقلال مییافت و از نعمت آزادی برخوردار می شد، اما با کوشش بزرگان پارسی، خیلی زودتر این آرزوی دیرینه، صورت عمل بخود گرفت. با مطالعهٔ تاریخ سرگذشت این قوم، ملاحظه میشود که چطور شاخهٔ کوچک بدرختی تنومند تبدیل شده و بر همهٔ کسانی که به آن پناه برده اند، صرفنظر از قومیت و ملیت و نژاد، یکسان سایه افکنده است، تاریخ ترقی و پیشرفت این قوم آواره از میهن، بهترین سرمشق و درس برای ملتی است که می خواهد جلو برود و در زندگانی اجتماعی و سیاسی خود دارای نام و نشان باشد. فقط دو نمونه کافی است که نشان داده شود، با سعی و کوشش بهمه جا میتوان رسید. سرجمشید جی، جی جی باهائی که ازخیراندیشان بسیارمعروف هند است و آثار خیر او از قبیل بیمارستان و مدرسه و پذیرشگاه و غیره در هر کوی و برزن و گوشه و کنار بمبئی و سایر شهرهای پارسی نشین، به چشم می خورد و نیز دکتر داداباهائی نوروزجی به «پدر آزادی هند»: ملقب شده است، هر دوی آنها، هنگامی که خیلی کوچک و طفل بودند، از نعمت داشتن پدر محروم گشته و هر دو از خانوادهٔ فقیر بودند. این دو نفر به خوبی میدانستند که خداوند برای هر آفرینندهٔ رزقی مقدر کرده است، اما هرگز رزق از آسمان به آشیانهٔ مرغ نمی افتد، بایستی درپی رزق در کار و کوشش بود. با شجاعت و پشت کار و زحمت و راستی و درستی و صداقت و امانت، که از گذشتگان خود به ارث برده بودند چنان کوشیدند که اگریکی را حاتم وقت بنامیم و دیگری را نجات دهندهٔ هندش بخوانیم اغراق و دور از حقیقت نخواهد بود.

یکی از بزرگان انگلیسی گفته است که: خدایان ثروت و دانش را در برابر

عرق جبین قرار داده اند، این دو تن نیز این گفتار را در مد نظر گماشتند و بالاخره با کار و کوشش موفقیت بر سر هر دوی آنها سایه افکند تا بجائی که یکی بانی بزرگترین آثار خیر در شهر بمبئی و سایر شهرهای پارسی نشین شد و دیگری نام آورترین مرد سیاسی زمان خود گردید و تا به امروز نیز نام هر دو زنده و جاودان است.

یکی از بزرگان می گوید: «مجموعهٔ تاریخ یک ملت، سرگذشت بزرگان آن ملت است». سرگذشت فعالیت و کوشش پارسیان هند، براستی انسان را به تحسین و اعجاب وامیدارد که چگونه این قوم آواره از خاک وطن، توانستند که بزرگترین مقام را در تمام شئون، در سرزمین دوست و برادر خود هند بدست آورند، که حتی برای اروپائیان متمدن نیز این سرعت ترقی تعجب آور بوده است. علت این سرعت پیشرفت آشکار است. آنها، با صفای قلب زیستند و به ندای وجدان گوش دادند و راستی و درستی و تواضع و آرامش و قناعت را پیشهٔ خود ساختند. گرد خودخواهی و خودپرستی نگشتند و بخداوند یکتا تکیه نمودند و از دستورات مذهبی سر پیچی ننمودند و بهمین جهت نه تنها قوم پارسی را سربلند و سرافراز نمودند و خدمات فراموش نشدنی به سرزمین هند انجام دادند، بلکه نسبت به زرتشتیان ایران نیز خدمت کردند.

دستور جاماسپ ولایتی

در حدود دو قرن و نیم پیش از این، یعنی به سال ۱۷۲۰ میلادی و ۱۰۹۰ یزدگردی، تحولی در زندگی دینی پارسیان هندوستان روی داد. موجد این تحول و دیگرگونی، که زمینهٔ مستحکم و استواری در به‌سازی دینی به وجود آورد، دستور جاماسپ ولایتی بود.

دستور جاماسپ در روز بیست و ششم نوامبر سال ۱۷۲۰ میلادی وارد بندر سورت در سرزمین هند شد. گویا این سفر بنا به دعوت و درخواست عده‌یی از پارسیان بود. در آن هنگام پارسیان هند از زبان اوستا و پهلوی و هم چنین کم و کیف اوستا و قرائت درست آن و آداب و رسوم و شعایر دین آگاهی های چندانی

نداشتند.

مقارن با ورود دستور جاماسپ، این روحانی دانشمند متوجه شد که میان پارسیان دربارهٔ بعضی مسایل دین آن چنان اختلافی موجود است که چه بسا موجب جنگ و ستیز و برادرکشی شود. از جملهٔ این مسایل، اختلافی بود دربارهٔ چگونگی استفاده از پنام Panam . عده‌یی معتقد بودند که هنگام مواجه شدن با مرده باید از پنام استفاده شود و دسته‌یی برخلاف این بر آن بودند که در مورد مرده از پنام نباید بهره برد.

هم چنین هنگامی که دستور جاماسب به هند وارد شد،متوجه گشت که بین تقویم زرتشتیان هند و ایران یک ماه اختلاف است. اما در این باره سکوت کرد، چون نمی خواست موارد اختلاف از آنچه که هست افزون‌تر شود.

دستور جاماسپ دربارهٔ کتاب‌ها و جزوه‌های اوستای موجود در میان پارسیان به تحقیق پرداخت، متوجه شد که اشتباهاتی در این جزوه‌ها موجود است ــ به همین جهت به اصلاح آنها پرداخت و چند جلد از کتابهای خود را به آنان بخشید و چند جلد نیز استنساخ کرد تا مورد استفاده قرار گیرد.

هنگامی که با موبدان و روحانیون زرتشتی در هند مواجه شده و با آنان به گفت و گو پرداخت، متوجه شد که موبدان نیز از دین و رسوم و شعایر آن آگاهی چندانی ندارند. به همین جهت از میان موبدان، سه تن را انتخاب کرد تا به آنها خط و زبان اوستا و پهلوی و مسایل دین بیاموزد تا آنان نیز با پایمردی حقایق را انتشار دهند. سه نفری را که انتخاب کرد عبارت بودند از **دستور داراب** پسر هیربد کومانادادا دارو که از اهالی سورت بود. **دستور جاماسپ جاماسپ آسا** که ساکن نوسازی بود ــ و سومی به احتمال **دستور فریدون** باید باشد که پسر دستور کامدین بود.

بر طرفی تقویم و جشنهای زرتشتیان

تقویم وجشنهای زرتشتیان پس از اکبر شاه نیزدر هند و در دبار جانشینان او جهانگیر وسپس شاهجهان معمول بود. بر پشت کلیه اسنادی که در دفاتر دولتی بثبت میرسیده است نام روز وتاریخ ماه را نیز مینوشتند . برفرمانی که جهانگیر شاه باسم مدد معاش ملا جاماسب صادر نموده است در دفتر ثبت اسناد برپشت آن چنین یادداشت شده « امداد معاش باسم ملاجاماسب و غیره مع فرزندان موافق یادداشت واقع بتاریخ روز تیر ۱۳ ماه آذر سنه ۱۳ موافق چهارشنبه مطابق تاریخ ۱٦ ذی‌الحجه سنه ۱۰۲۷ ... شرح دیگر بخط لطیف سید میرمحمد روز رشن ۱۸ ماه سفندار مذ الهی۱۳.» شاهجهان نیز بر کتاب خطی کتابخانه خویش بخط خود چنین نوشته « بسم‌الله الرحمن الرحیم این بهارستان بتاریخ بیست وپنجم ماه‌بهمن موافق هشتم شهر جماذی‌الثانی سنه‌که روز جلوس مبارک‌است داخل کتابخانه‌این نیازمند درگاه شد . (۱) حرره شهاب‌الدین محمد شاهجهان پادشاه ابن جهانگیر پادشاه ابن اکبر پادشاه غازی . »

چون اورنگ زیب شاهنشاه بسیار متعصب و اسلام‌پرور برسریر سلطنت‌هند متمکن گشت ، رویهٔ ستودهٔ اکبر شاه راکاملا انکار ومانند سلاطین سلف بجبر و ستم در تبلیغ اسلام کوشش نمود و جزیه را دوباره برقرار ساخت . در سال

(۱) بهارستان را کمسر گور اوزلی درهندوستان ابتیاع نموده است از قرار معلوم در سال ۱۰۲۰ هجری (۱٦۱۱م) داخل کتابخانه شاهجهان گردیده است .

دوم جلوس خویش بقول صاحب منتخب‌اللباب « بملاعوض وجیه از فضلای مشهور توران امر نمود که رواج خرابات خانه وقماربازی و بت‌پرستی را علانیه بر طرف سازند .» وخود نیز درهمان سال تقویم و جشنهای زرتشتیان را برانداخت و اعیاد اسلامی و سال‌وماه عربی قمری را دایر کرد . هرچند مستوفیان وناصحان بیغرض بشاه فهماندند که درجمع آوری مالیات وپرداختن بدهی‌های دولتی بواسطه نقص سال قمری خلل وارد میآید وقعی ننهاد . خافی خان در اینمورد درمنتخب‌اللباب مینویسد :

« چون ازعهد جلال‌الدین محمداکبر پادشاه حساب سال وماه‌دفتر وجلوس خود را از غره فروردین که مراد از تحویل نیر اعظم به‌برج حمل باشد تا آخر اسفندار گذاشته مسمی بماه الهی ساخته بود ، چون بآئین مجوس و پادشاهان آتش پرست شبیه بود . پادشاه حق شناس در پاس شریعت کوشیده ، حساب سال‌جلوس وجشن بر سال وماه عربی وقمری گذاشتند و حساب‌دفتر رانیزچنان مقررفرمودند که ماه و سال عربی برسال شمسی معلوم باشد وجشن نوروز را بکلی از میـــان برداشتند . اگرچه هرکه ازعلم ریاضی ونجوم بهره دارد و بر تواریخ عبور نموده میداند که با وجود نوروز مجوسی و اسم ماههای آنها بهمین نامهای فروردین و اردیبهشت تا اسفندار زبانزداند . اماجدا موضوع گشته‌اند که اسم ماههای‌آنهابقید ابتدای سال در تقاویم بفرس قدیم موسوم ساخته مینویسند و شادی نوروزکه غره فروردین آنها باشد در کرمان و بندر سورت‌مجوسیها مینمایند ، باین نوروزسلطانی نیز نامیده میشوند اصلا کار ندارد . حساب دفاتر و سال وماه ایران وتوران بر آن ماههای‌فرس قدیم است‌ونوروز سلطانی که اکثرازبلاد عجم و هند و حتی پادشاهان توران درفتنة‌الاسلام بلخ وبخارا تاحال مینمایند ومدارفصول اربعه و گرماوزمستان و برسات‌هندوستان وفصل‌خریف وربیع‌ورسیدن‌غله ومیوه هرفصل و تنخواه‌جاگیر ونقدی منصب داران‌همه از سال وماه‌شمسی معلوم میتوان نمود ، ازماه‌عربی دریافت آن محال است . لیکن پادشاه دیندار نظر بمزید رعایت تقوی نخواست بسبب مشابهت شادی نوروز سال وماه مجوسی ، اسم جشن نوروز مسما باشد.

نظریات زرتشتیان راجع بسلوک

فرزانگان وروحانیون ایران باستان ریاضت را میستودند ، ریاضتی که اختیاری یعنی طریقت وسلوك درراه حقیقت‌باشد، نه ریاضت اضطراری و بلائی که خداوندبرای سزای‌بدکاران نازل میسازد. شرایط رهروی‌وسلوك‌نزدآنان‌بسیاربوده. موبدهوشیار در کتاب‌خویش‌سرودمستان‌مفصلاشرح میدهد. ازآنجمله‌است معاشرت وصحبت با دانایان ،تجرید، تفرید، پرهیزگاری، آشنائی با مردم‌ومهربانی ،توکل شکیبائی ، خرسندی ، برداشت ومانندآن

موبد خداجوی درتفسیری که برمنظومه حضرت دستورآذرکیوان موسوم بجام کیخسرو نوشته میگوید « رهرو و سالك باید خودرا به پزشکی دانا نماید تا آنچه از اخلاط بر اوبیشتربودباصلاح‌آرد .پس همه عقایددین و آئین و کیشها و راهها رااز‌خوددور کندوبا همه صلح گیردودرجای‌تنك‌وتیره نشیند وخورش‌بتدریج کم‌سازد. »حکیم یزدانی فرزانه بهرام پورفرهاد راجع بآئین کم خوری در کتاب خویش‌شارستان مینوید « ازغذای معتاد روزی سه‌درم کم کند تا بده درم رسدآنگاه تنها نشیند وبخودپردازد.» بقول‌صاحب‌دبستان‌مدار ریاضت ایشان برپنج‌چیزاست گرسنگی ، خاموشی، بیداری ، تنهائی ، ویادیزدانی .صاحب مثنوی درهمین‌معنی میفرماید .

لقمه و نکته است کامل را حلال   چون نه‌ئی کامل مخورمیباش‌لال

فرزانه دادپویه در کتاب خویش زردست افشار آئین اذکار و اوراد و نشست سالکان را کاملا شرح وتوضیح میدهد . نزداین گروه گیتی هفت است . نخست هستی مطلق و وجود بحت که آنرا ارنك یالاهوت خوانند. دوم جهان عقول که آنرا بیرنگ یعنی جبروت گویند . سوم جهان نفوس که آنرا الرنگ یعنی ملکوت نامند. چهارم اجسام علوی که نیرنگ دانند . پنجم آخشیجان که آنرا رنگ سرایند . ششم پیوستگان چهار گوهر و آنرا نگارنگ گفته‌اند . اما نزد صوفیان مجموع عالم اجسام از علوی وسفلی موسوم بملك . هفتم سارنگ و آن انسانی است یعنی ناسوت . در بعضی از نامه‌ها این هفت گیتی را هفت کشور حقیقی خوانند . شیخ عطار نیز بهمین روش در منطق الطیر عالم سلوك را بهفت وادی تقسیم نموده است بدینطریق :

گفت ما راهفت وادی دره است	چون گذشتی هفت وادی درگه است
وا نیاید در جهان زین راه کس	نیست از فرسنگ او آگاه کس
چون نیامد باز کس زین راه دور	چون دهندت آگهی ای ناصبور
چون شدند آن جایگه گم سربسر	کی خبر بازت دهند ای بی‌خبر
هست وادی طلب ز آغاز کار	وادی عشق است پس زآن بی کنار
پس سیوم وادیست زان معرفت	هست چهارم وادی استغنا صفت
هست پنجم وادی توحید پاك	پس ششم وادی حیرت صعبناك
هفتمین وادی فقر است و فنا	بعد از این وادی روش نبود ترا

صاحب مثنوی نیز شبیه آنچه بالا گذشت مراحل ترقی روح را بهفت بخش تقسیم نموده است میفرماید :

از جمادی مردم و نامی شدم	و ز نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حملهٔ دیگر بمیرم از بشر	تا بر آرم از ملایك بال و پر
از ملك هم بایدم قربان شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم
بار دیگر بایدم جستن ز جو	کل شئی هالك الا وجهه

سالك حق درطی سلوك اقسام وانواع انوار لطایف مشاهده مینماید. حضرت دستور آذر کیوان درمکاشفات خویش این حالت بینش را بچهار بخش قسمت کرده. نخست سالك آنچه بیند درخواب باشد وخواب آنست که بخارات لطیفه ازطعام درمعده بدماغ بر آمده وحواس ظاهر را هنگام استراحت ببندد و آنچه در این هنگام دیده شود رؤیا خوانند . دوم غیب و برتر از بینش مذکور است و آن چنانست که از جهان بالا فیضی برسد ولذت آن حواس ظاهر راببندد و آنچه درا ین حالت دیده شود صوفیان مکاشفه گویند . سوم صحوعبارت از آنست که فیضی ازعالم علوی برسد ولی حواس ظاهر گیرنده بسته نشود ودرحال هشیاری و بیداری در گیتی معنی بنگرد و این حالت را صوفیان معاینه نامند . چهارم تن گسستن است وبالاتر از همه میباشد و آنرا باصطلاح تصوف خلع بدن گویند . چون سالك باین مقام برسد تن برای روح او چون پیراهن برای جسم است . هر وقت بخواهد روحش از بدن خارج و در عالم نور بگردش میرود و چون بخواهد بازبتن برمیگردد .

مؤلف شارستان درتعریف سلاك واولیا گوید« بدانکه بعضی از کاملان هستند که نیرو وتوانائی وقوت انقطاع وجدائی ایشان ازبدن بحدی ومرتبه‌ایست که مردم آنچه درنوم بینند ایشان باهوش و دربیداری مشاهده کنند و انوارقاهره و مجردات باهره عقول و نفوس راکماهی دریابند . پس بدانکه اگر چنین کسی از مردم انقطاع اختیار کنند و باسباب دنیوی مایل نباشند حکیم انداویشان را اولیا گویند و اگر مایل بدنیا باشند و در انتظام عالم و برتری خود کوشند ، ایشان را انبیا گویند . و در مراتب انبیا و اولیا تفاوت نیست مگر بدین که گفتیم . بنابراین جمعی از حکماء اشراقین از انبیا و ائمه اولیا میباشند . »

شیخ شهاب الدین سهروردی شهیددررساله خویش بنام کلمة التصوف مینویسد « در ایران قدیم امتی بودند که ، بحق رهبری و دادگستری مینمودند (۱) اینان حکما وفضلائی بودند غیرمشبه بمجوس که حکمت نوری شریف آنها را حکمتی که

(۱) اینان همان کسانی هستند که پیمبر باستان حضرت زرتشت درگاتها بنام سوشیانسها ازآنها یاد میکند .

ذوق افلاطون و پیشینیان او گواه بر آنستدر کتاب‌خود بنام حکمت‌الاشراق‌احیا کردیم و کسی درهمچو امری برمن سبقت نداشت .در این رساله ملاحظه میکنیم که اسامی کسانی چون فریدون‌و کیخسرو و زردشت و جاماسبو فرشادشوربعنوان ملوك و ابنیاء وحکمای افاضل با هم ذکرشده است و سهروردی همواره باین‌نکته توجه دارد تا آنها راباکسانیکه درزبان عربی بنام مجوس خوانده شده‌اند امتیاز گذارد . زیرا سهروردی نمیخواست پیوستگی خود را با مذهب زرتشتی در مقابل جمهورناس ابرازدارد . بازدرمقدمه‌الاشراق‌میگوید هیچگاه زمین خالی و محروم ازحکیمی یا جماعتی ازحکمائی که بدانها حجج و بینات آلهی اقامه و نظام عالم بشری ادامه پیدا میکند نیست .» کلیته «شیخ‌اشراق حضرت‌زرتشت پیغمبرباستان را » مظهربزرگ عرفان و پیامبرحکمت‌آلهی میداند و بافادات اواعتماددارد.(۱)»

فرزانه بهرام در کتاب خویش از گروه بسیاری‌از اولیا وعارفان ایران باستان معروف‌بآبادیان و پارسیان‌اسم میبرد وچون غالب‌آنها مربوط بدورهٔقبل از کیانیان میباشند ازذکرآنها خودداری نموده باذکر اسامی چندنفر ازاولیای دورهٔ کیانیان و ساسانیان بتعریف عارفان و فرزانگان زرتشتی دوره‌بعد از اسلام میپردازیم

(۱) رجوع شود بروابطحکمت‌اشراق و فلسفه ایران باستان صفحات ۲۰ـ۲۵ـ۴۹

بخش دوم

بر گزیدگان و صاحبدلان زرتشتی

فرزانه کی نشین

فرزانه کی‌نشین‌بن کیقبادبن ذاب‌بن نوذربن منوچهر بقول صاحب شارستان «درزمان‌حیات وسلطنت‌پدرش کیقباداز اموردنیوی استعفاخواسته، بعبادت وبندگی پروردگار ایام میگذرانید و در فرهاد نامه آورده که درغاری صد سال نشست. جز درحین طلوع‌آفتاب و رفع حاجت‌بر نمیامد وبگیاه دشتی قناعت کرده ، بعدازپنج روز افطار نمودی . وحوش و طیور رام او بودند . روزی کیکاوس شاه از او اظهار خارق عادت درخواست نمود . دعافرمود تا درختی که نزدیك‌غار او بود، بر گیاهش قرطاس گردیده اقسام خطوط بر آن نوشته‌شد.»

فرزانه اروند

فرزانه اروند بر وزن الوند پور کی‌نشین پور کیقباد ، مادرش به‌آفریدبنت ارمین‌بن کیقباد میباشد . او نیز درهمان غار که پدرش معتکف بود ، مطلقاً از آن غار برنیامدی . چهل و دوسال درآن منزوی بود .حرکت‌نکردی‌الا بضرورت.پس از انقضای مدت مذکور در خانه پدرش ساکن گردید و در ریاضت بیشترمجاهدت نمود تا آنکه روزی‌ندائی دررسید، که ببین‌ومشاهده کن . چون‌چشم‌برهم گذاشت، جمیع نکات ممکن عالم امر را مشاهده نمود و بر اسرار عالم آگهی‌اطلاع یافت.

شاه کیخسرو

شاه کیخسرو پور سیاوش پور کیکاوس ، سر گروه بر گزیدگان و اولیـای پیشین ایران میباشد . میگویند زنده ازجهان بیرون رفت . شصت سال‌بادادودهش پادشاهی نمود و بخش بزرگ جهان آن روزی را درتحت تسلط خویش درآورد . چون باوج عظمت و اقتدار رسید و گذشته شاهان نیرومند سابق و نژاد خویش را بنظر آورد . روانش‌دهشت برداشت، که‌شاید مانند جم‌یاکاوس کی ، راه غرورپیماید ویا چون ضحاك ستمگری‌پیشه کند وبه‌یزدان‌ناسپاس گردد . لذا باعتکاف وریاضت وپرستش اهورا مزدا پرداخت بقول فردوسی شاعر شیرین سخن :

به یزدان شوم ناگهان ناسپاس / بروشنروان اندر آرم هراس
ز من بگسلد فره ایزدی / گرایم بکژی و نا بخردی
هنرگم شود ناسپاسی بجای / روان تیره ماند بدیگرسرای
مرا کنون چو کین پدرخواستم / جهان را بخوبی بیاراستم
کنون آن‌به‌آید که‌من‌راهجوی / شوم پیش یزدان پر از آبروی
کشاورز باشد وگر تاجور / سر انجام بر مرگ باشد گذر

شاه دنیاداری و شاهنشاهی را ترك بسالاربار فرمان میدهد،مردم را باخوشی ونرمی ببارگاه‌سلطنتی راه ندهد . و ملبس‌بلباس سفید به‌پرستشگاه‌میرود وباعتکاف میپردازد . یکهفته شب وروز برپای ایستاده بدون آرامش و خورش به پرستش و ستایش پروردگار مشغول میشود . ریاضت سخت پیشه کرده و از کرده‌های گذشته پتت‌مینماید درروزهشتم دربارگاه سلطنتی پهلوانان وکشوریان ایران را بار داده بدلجوئی میپردازد و میفرماید که میخواهد روبرو باخدای خویش سخن گوید و

اززبان اوجواب بشنود و ازمجلسیان تقاضا میکند برای‌کامیابی‌اوبه‌نیایش‌پرداخته وبدرگاه اهورامزدا دعا کنند ، سپس بارگاه را تعطیل وبه پرستشگاه میرود و تن بریاضت سخت میدهد وپنج‌هفته شب و روزبه پرستش میپردازد . اهورامزدا او را بمراد دل رساند بتوسط سروش برایش پیغام میفرستد .

جهاندار شد پیش برتر خدای / همیخواست تا باشدش رهنمای
همیگفت کای کردگار سپهر / فروزندهٔ نیکی و داد و مهر
از این‌شهریاری مرا سود نیست / گرازمن خداوند خشنودنیست
چنین پنج هفته خروشان بپای / همیبود در پیش برتر خدای
شب تیره از رنج نغنود شاه / بدانگه‌که برزد سر ازچرخ‌ماه
بخفت او و روشن روانش‌نخفت / که اندرجهان با خردبودجفت
چنین‌دید درخواب کو رابگوش / نهانی بگفتی خجسته سروش
که ای شاه نیك اخترنیکبخت / بسوده بسی یاره و تاج و تخت
کنون آنچه جستی همه یافتی / اگر زین جهان تیز بشتافتی
بهمسایگی داور پاك جای / بیابی در این تیرگی درمپای
چو بخشی بارزانیان بخت‌گنج / کسی را سپار این سرای‌سپنج
توانگر شوی چونکه درویش‌را / نوازی و هم مردم خویش را
که بیدادگر بگسلد از جهان / یکی باشدش آشکار و نهان
کسی‌گردد ایمن ز چنگ بلا / که یابد رها زین دم اژدها
هرآنکس که از بهر تورنج برد / چنان‌دان‌که رنج‌ازپی گنج‌برد
ببخش و بارزانیان بخش نیز / که ایدرنمانی تو بسیار نیز
سر تخت را پادشاهی گزین / که ایمن شود موراز اوبرزمین
ز لهراسب آید بدینسان هنر / بدوده تو شاهی و تخت و کمر
چو گیتی ببخشی میاسای هیچ / که آمد ترا روزگار بسیج
چنان‌چون‌بجستی‌زیزدانت‌جای / به‌بی‌مرگ‌برخیز وآنجا گرای

بسی چیز دیگر نهانی بگفت   وز این آگهی آمد اوراشگفت

شیخ اشراق در اینمورد در پرتونامه میگوید « هر پادشاهی حکمت بداند و بزمایش و تقدیس نورالانور مداومت نماید چنانکه گفتیم او راخره کیانی بدهند و فر نورانی بخشند و بارق آلهی او را کسوت هیبت و بهاء بپوشاند و رئیس طبیعی شود عالم را و او را از عالم اعلی نصرت رسد و خواب و الهام او بکمال رسد » و بازدرجای دیگرمیگوید «خلسه‌ملك صدیق کیخسرو مبارك برهمین‌ضیاء مینوی و همین سرچشمه خره واقع گردید » و بازمیگوید « شاه کیخسرونمونه وجودیست درعین حال هم حکیم کامل و هم پادشاه عارف . حکیم کاملی است که مقام حکمت خود را بیواسطه ازخردمتذوت معنوی‌اقتباس کرده و پادشاه عارفی است که‌بشرف این منصب با احراز مقام حکمت مشرف گردیده »(۱)

چنانکه دیده شد شاه پس از ریاضت و اشغال سخت در اعتکاف ، بکام دل خویش میرسد . ازسروش مژده امرگی و جاودانی و زنده از جهان بیرون رفتن میبابد . شاهنشاه پس از گرفتن دستورفعالیت آینده‌خویش از سروش ، با لباس‌سادهٔ سفید بی‌آلایش و بی‌یاره و طوق وتاج دربار گاه سلطنتی‌جلوس میکندوبارمیدهد . لشکریان و کشوریان هجوم میآورند . زال و رستم و پهلوانان و موبدان دیگر نیز از سیستان میرسند . زال شاه را ازبی اعتنائی بامور سلطنت داری نکوهش میکند . خسرو درپاسخ میفرماید.

به یزدان یکی آرزو داشتم   جهان را همی خوار بگذاشتم
کنون پنج هفته است‌تامن‌بپای   همیخواهم از داور رهنمای
که بخشد گذشته گناه مرا   بیفروزد این تیره ماه مرا
برد مرمر از ین سرای سپنج   نماند ز من در جهان‌درد ورنج
نباید کزین راستی بگذرم   چوشاهان پیشین به بپیچد سرم
کنون یافتم هرچه جستم زکام   بباید بسیچید کامد خرام

(۱) روابط حکمت‌اشراق و فلسفه ایران باستان ص ۴۸ ـ۴۶

سحر گه مرا چشم بغنود دوش   زیزدان بیامد خجسته سروش
که بر ساز کامدگه رفتنت   سرآمد نژندی و ناخفتنت
کنون بارگاه من آمد بسر   غم لشکر و تاج و تخت کمر

شاه سراپرده بهامون زدوگنج و ثروت شاهنشاهی را بآنجا کشید . پهلوانان و بزرگان کشور و لشکر و دیگر اتباع درآنجا جمع شدند . خسرو باندرزآنها لب گشود و درضمن اظهارداشت .

بترسید یکسر ز یزدان پاك   مباشید ایمن در این تیره خاك
که این روز برهر کسی بگذرد   زمانه دم ما همی بشمرد
ز هوشنگ رو تا بکاوس شاه   که بودند با فرو تخت و کلاه
جز از نام ایشان بگیتی نماند   کسی نامه رفتگان بر نخواند
از ایشان بسی ناسپاسان بدند   بفرجام از این بدهراسان بدند
چو ایشان همان من یکی‌بنده‌ام   وگر چند با رنج کوشنده‌ام
بکوشیدم و رنج بردم بسی   ندیدم که ایدر بماند کسی
کنون‌جان ودل‌زین‌سرای سپنج   بکندم بر آوردم از درد و رنج
کنون آنچه جستم همه یافتم   ز تخت‌کئی روی بر تافتم
هر آنکس که درپیش‌من‌بردرنج   ببخشم بدوهرچه خواهدزگنج
ببخشم که من راهرا ساختم   وزین تیرگی دل بپرداختم
شما دست شادی بخوردن برید   بیك هفته اندر چمید و چرید
بخواهید تازین سرای سپنج   گذریابم و دورمانم ز رنج

تمام دشت و کوه و بیابان از لشکر و مردم پر بود . هردسته را سرا پرده جدا وگروه‌ها گروه در اطراف پراکنده بودند . شاه‌دارائی وگنج خود را بین لشکریان و پهلوانان و ارزانیان و مستحقان بخش نمود . شاه کیخسرو را چارزن از خوشگلترین زنان جهان و کنیزان بسیار زیبا در حرم بود . در طی‌عمرخویش دست بآنها نیازید و بزن نزدیکی ننمود.شاه از اینکه نمیتوانست جانبازان خویش

را با خود بآیندهٔ درخشان برد دلتنگ بود . آنها را بدرود کرده رو براه نهاد . گروه انبوهی از ایرانیان با او همراه شدند پس از یك هفته طی مسافت بسر کوهی رسیدند . آنگاه آنهارا بمراجعت موعظه کرده فرمود از این ببعد راهی در پیش است که کس جان بسلامت نبرد مردم مراجعت نمودند مگر چند نفر پهلوانان شاه‌پرست که مرگ را بر جدائی از شاه محبوب ترجیح میدادند پس ازیکروز مسافرت شاه، ازنظر آنها غایب گردید هرچند درجستجویش کوشیدند نتیجه نیافتند پس از یأس بر سرچشمهٔ استراحت نمودند برف نابهنگام شروع بباریدن نمود و آنها را زنده مدفون ساخت . بقول صاحب شارستان جمعی از اهل کشف وشهود شاه کیخسرورا دریافته و بااو صحبتها داشته وتعلیمها یافته‌اند وغیبت او حقیقتی است واقع.

فرزانه جاماسب حکیم

فرزانه جاماسب حکیم عضو خانواده‌هوگو میباشد که دراوستا ستوده‌شده‌اند و از بزرگان ایران زمین و وزیرشاه گشتاسب ویکی از یاوران بزرگ دین بود و در ستاره شناسی و علم زیج سرآمد دهر . در نماز آفرین با نام بزرگان که بعروس وداماد هنگام زناشوئی دعا میشود آمده « دین‌یاور بید چون جاماسپ‌به دانش‌زیج» گویند با نوشیدن یك پیاله شیر از دست مبارك حضرت زرتشت دانای علوم اولین وآخرین گردید و بایك نظر پیغمبر مراتب اشراق را از ابتدا تا انتها بپیمود.

تلقین درس اهل نظر یك اشارتست   کردم اشارتی و مکرر نمیکنم

پیغمبر او را در گاتها میستاید و پوروچیست جوانترین دختر خود را بعقد ازدواج او در میآورد . داستان دلکش این وصلت که از آزادی اختیار سخن میراند درگاتها برای ما جاویدان مانده است . جاماسب نامه از تالیفات اوست که از چگونگی اوضاع آینده جهان صحبت میدارد و عبارت از پیشگوئیهائیست که در پاسخ پرسشهای شاه گشتاسب بیان کرده وشهرت خاصی دارد .

شاه عباس کبیر ، شاهنشاه صفوی ، برای تصاحب این کتاب ظلم وستم فراوان نسبت بزرتشتیان روا داشته و دونفر از موبدان راهم شهید و بسیاری از کتب دینی را غارت و یا نابود ساخت . بقول یك سیاح اروپائی که درآن زمان در ایران بوده ۲۱ جلد کتاب زرتشتیان بتحویل خزانه شاهنشاه داده میشود . چون مقصود شاه تصاحب جاماسب نامه بود بظن قوی بیشتر آن کتاب چنانکه از نامه زرتشتیان بر میآید بایستی جاماسب نامه باشد .

زرتشتیان یزد درنامه مورخه ۲۰ اردیبهشت ماه قدیم سال ۱۰۱۹ یزدگردی

که بتوسط شهریار صندل بهند فرستاده‌اند در اینمورد مینویسند : « در سال ۹۹۷ یزدگردی درزمان شاه جنت مقام شاه‌عباس ، آنقدر آزار و جفا و زیان بدستوران ایران رسید که شرح آن بقلم و بزبان بیان نمیتوان کرد و کار بجائی رسید که دو نفر از مایان ضایع و کشته شدند و از جهت طلب کتابهای دینی چندو نسخه چند که از جاماسب‌نامه بود گرفتند وبازطلب‌جوی زیادتی میکردند ونبود واین آزارها وجفاها بمارسید .»

جاماسب‌نامه‌صحیح‌اینك دردست زرتشتیان‌نیست وبخشهائی‌از آن که‌هیربدان وموبدان بحفظ داشته‌اند و در بعدها برصفحات‌کاغذ آورده‌اند موجود است . می‌گویند یك‌جلد کامل آن نزد سیدی درترکاباد میباشد که ازمردم‌پنهان میدارد . باید دانست که ترکاباددر چندین قرن مرکز زرتشتیان و دستوران‌دستورایران درآنجا میزیسته است .

شاهزاده اسفندیار

شاهزاده اسفندیار پورشاه‌گشتاسب مادرش‌کتایون نام داشت . از بزرگان و مبلغ دین زرتشتی واز گروه پارسیان بوده . صاحب شارستان نقل از نامهٔ خردکام تالیف بهمن چنین مینویسد :« اسفندیار را نخست اسفندار گویند که رب (مظهر) ماه اسفندار است . لقب او شیریزدان ، پهلوان یزدان ومردانشاه است وآن‌حضرت از خردی مرتاض بودو شبها هیچگاه نمی‌خفت و درعبادت وطاعت دادمردی‌بدادی بوقت افطار ازنان جوین افطار فرمودی و آن در روز یك وقت بودی و آن را هم شکم سیر تناول نفرمودی و در آن حین که محبوس و مقید بود ،کم خوری او بمرتبهٔ رسیده بود که سه دَرهَم آرد جو باروغن زیتون دروقت افطار تناول فرمودی بعد از خلاصی از محبس بالتماس مردم‌بر خورش افزودآنهم مطابق‌ومرغوب‌طبیعت چندان نخوردی . دروقتی که حضرت زرتشت مبعوث شد و در حق او دعای خیر کرد روئینه تن گردید . ابواب علوم غیبی بر او بگشود . اگر چه پیش ازآن نیز بهره‌ها داشته و او راوصی خود ساخت وبنیابت خود تعیین‌فرمود . اسفندیارخلایق را تکلیف میفرمودلیکن به تغلب و جبر اختیار دین کردن نمیفرمودی بلکه‌به ملایمت و همواری و بنابرآن معجز نمودی و بروقوع حالات ماضی و مستقبل و مافی‌الضمیرخبر دادی‌وجنگ در وقتی کردی که اگر کسی ازطریق مداراانحراف ورزیدی .»

اسفندیار بنا بقول شاهنامه در پیکار بارستم کشته شد .

فرزانه پشوتن

فرزانه پشوتن پورشاه گشتاسب برادر اسفندیار از اولیا و صاحبدلان زرتشتی است و چون شاه کیخسرو امرگی یافت . بقول صاحب شارستان « بدعای زرتشت زنده جاوید شد و او با جسد عنصری حی وقایم است و آنچه منهب آبادیان است آنست که او گوشه گرفت . چون مایل بود بانزوا وخلوت ، در غاری دوراز گروه بعبادت پرداخت ومرتبهٔ حکمای کامل واولیای نامدار دریافت.»

فرزانه ساسان

فرزانه ساسان . بامس(جد) اردشیر بابکان سرسلسلهٔ ساسانی از گروه اولیا و برگزیدگان زرتشتی عهد خویش بود وتولیت معبد ناهید را داشت . زندگانی خود را بزهد و ریاضت بسر برد و بمجاهدات نفس مشغول بود و مراتب سلوک و مراحل عرفان راطی وبمدارج عالی روحانیت رسید.

هیربد تنسر

تنسر ، هیربدان هیربد اردشیر بابکان بود . از جانب شاهنشاه مأمورا حیای دین زرتشتی وجمع آوری نامه‌های پراکنده اوستا گردید . مردی پاک ودرستکار و پرهیزگار بود . سالیان دراز در کوهها معتکف وبریاضتهای شاقه تن دردادومراتب سلوک راطی نمود . ازنامه‌ای بجشنف شاه ، اسپهبد طبرستان حقیقت این امر ثابت میشود .

تنسر درنامه خویش(۱) مینویسد :

پنجاه‌سالست تا نفس امارهٔ خویش رابرین داشتم بریاضتها که ازلذت نکاح و مباشرت واکتساب اموال ومعاشرت امتناع نمود ونه‌دردل کرده‌ام ونه خواهان آنکه هرگز ارادت نمایم و چون محبوسی و مسجونی در دنیا میباشد ... مرا چه زهرهٔ آن باشد که دلیری کنم و دردین چیزی حلال را از زن‌وشراب ولهو حرام کنم که هرکه حلال را حرام دارد همچنان باشد که حرام حلال داشته ولیکن این سنت و سیرت از مردانی است که ائمه دین بودند و اصحاب رأی و کشف ویقین. شاگردان شیوخ وحکمای متقدم عهد دارا یافته وآن فسادها دیده و از سفها و سفله مشافهه مسافهه شنیده و اعراض وقلت مبالات و التفات‌ازجهال در حق‌حکما مشاهده کرده و احتساب و تمیز برخاسته وسیرت انسانی گذاشته وطبیعت حیوانی گرفته‌ازننگ آنکه هم‌راز وآواز مردم بی‌فرهنگ نشوند دل درسنگ شکستند و از روباه‌بازی گریخته و بارنگ و پلنگ آرام یافته بکلی ترک دنیا و رفض شهوات بسیار تبعات اوکرده و مجاهده نفس و صبر وتجلد بر مقاسات و تجرع کاسات‌نامی پیش گرفته

(۱) نامه تنسر تالیف مجتبی مینوی مطبعه مجلس ۱۳۱۱ شمسی

وهلاك نفس رابرای سلامت روح اختیار فرموده‌اند.»

از آنچه گذشت وچنانکه از نامه بالا استنباط میشود ، بزرگان وحکمـای زرتشتی درسده‌های قبل از دوره تنسر نیز با اختیار زهد وریاضت و اعتکاف درسیر وسلوك گامزن وجویای معرفت وحقیقت بوده مراتب خود شناسی و خداشناسی را طی نموده‌اند .

هیربد اردای ویراف

هیربد اردای ویراف از صاحبدلان و برگزیدگان معروف زرتشتی است. در احیای دین باستان خدمت بسیار مهمی را انجام داد . هفت روز خلع بدن نمود و جهانیان را از اوضاع ومدار جهان دیگر وعالم ارواح خبردار ساخت. شاعرمعروف زرتشتی ، زرتشت بهرام پژدو داستان نامبرده رادرنظم سروده ودر تحت عنوان اردای ویرافنامه بارها بطبع رسیده است .

صاحب شارستان ازقول زرتشت بهرام پژدو در تعریف هیربد اردای ویراف مینویسد :

« آورده‌اند که چون پادشاهی اردشیر بابکان استوار شد . چهل هزار دستور وموبد نیکوکار گردآورده از ایشان چهار هزار برگزید واز گزیدگان هم چهارصد جدا فرمود که بیشتر اوستا از برداشتند و از این فرقه نیز چهل دانای اوستـادان انتخاب نمودوهم زیشان هفت دانای معصوم از کبایر وصغایر ممیزساخته بآن دانایان گفت هر کدام توانید از تن بگسلید و خبر از مینو ودوزخ فرا آورید . راستان گفتند این کار را مردی میباید که ازهفت سالگی باز گناهی از او بوجـود نیامده باشد . از میـان این هفت نفر دانا اردای ویراف را خداوند این فـره دانسته برگزیدند . »

کتاب اردای ویراف بپهلوی هم موجود و به نثرهم ترجمه و منتشر گردیده است .

افلاطون فیلسوف یونانی درکتاب خویش سیاست خبری شبیه بخبر اردای

ویراف آورده چنین مینویسد :

« وقتیکه پسر آرمینوس پهلوان پمفیلی درمیدان نبرد مقتول گشت. درروز دهم اجساد مردگان ازهم متلاشی شد اما جسد این پهلوان تازه بود گویا هماندم جان سپرده است . چون در روز دوازدهم جسد او را برای کفن و دفن در تابوت گذاشتند آثار زندگی در وی پدیدار گشت . وقتی بخود آمد داستان مشاهدات خودرا در جهان دیگر برای مردم شرح داد .»

دستور آدرباد مارسپند

دستور آدرباد ماراسپند ، دستوران دستور پارسا وخردمند وصاحبدل وروشن روان دوره ساسانیان میباشد . نسب او بقول بندهش از اینقرار است .

آدربادپور ماراسپند پور دادارددا پور داذایراد پور هودین پور آتروداد پور منوچهر پور وهومن چهر پور فریان پور باهک پور فریدون پور فرشوشتر پور پوروشسپ پور ویناسپ پور نیور پور وخش پور وهیدروش پور فرشت پورکاك پور وخش پور فریان پور رجن پور دوراسرب پور منوچهر.

آدرباد ماراسپند بفرمان شاپور دوم باوستا مرور و آنرا منظم کرد و بسانماز وستایش و اوراد و اذکار ونیایش را بزبان پهلوی تدوین وخرده اوستا رابرای نماز روزانه بهدینان ترتیب داد و برای رفع شك و تردید مردم ومحافظه کاران بدرستی آن گفت ۹ من فلز گداخته برسینه من بریزید اگر بمن آسیب نرساند بدانید که اوستا و ستایشهائی‌را که ترتیب داده‌ام همه درست وراست والهامی است. مردم‌چنان کردند ودستور آدرباد از آزمایش فلز گداخته سالم بیرون آمد . لذا بهدینان را اعتقاد عظیم بر او حاصل شد.

پند نامهٔ بنام « اندرز آدرباد ماراسپند » و « واچك چند آدربادماراسپند» و پتت آذرباد ماراسپند ازاین دستوران دستورپارسا و پاك ایران بیادگارمانده‌است سنت او را بنام یکی ازیاوران دین مزدیسنا یاد میکند . فرزند و نوادگان او همه موبدان موبد عهد خویش بوده‌اند .

فرزانه دوبان

فرزانه دوبان دانشمندی بود زرتشتی و صاحب کمال ومقامات روحانی . در عصر مأمون عباسی درخدمت مرزبان کابل میزیست واز مغیبات خبر میداد . اوستا وپهلوی‌نیکو میدانست بخشی از کتاب پهلوی‌جاودان خرد بکمك اوبعربی‌ترجمه گشت . شیخ ابوالفضل وزیر اکبر شاه گورگانی درآئین اکبری راجع باوچنین مینویسد:

« چون مأمون بر خراسان چیره‌دست آمد ، سران هرسو، ارمغانی‌بدرگاه فرستادند . مرزبان کابل فروهیده مردی دوبان نام را به پیغام گذاری فرستاد و در نیایش‌نامه چنان برنگاشت که شگرف تحفه که گرامی تراز او نشان ندهند روانه درگاه والا گردانیدم . خلیفه از این آگهی دستور خود فضل نام را به پژوهش بر گماشت چنان پاسخ یافت که همانا ستایش من خواسته . گفتند نام توچیست واین پایه ازکجاست . گفت خرد روشن وتدبیر درست ورهنمونی‌راست وچندین‌داستان آگهی برخواند . همکنان درشگفت ماندند و در آن هنگام که خلیفه بسیج پیکار محمد امین برادر خویش درسر داشت و که ومه او را ازآن بازداشتی ، راز بادوبان در میان نهاد و او بیان روش رفتن عراق و آراستن صفوف نبرد دلنشین گردانید . گزارش او گره گشای دلبستگیها آمد. مأمون‌نوازشی فرمود ، فراوان زربیخشش او نامزد ساخت . اوعرضه داشت آئین خدیو مانیست که ایلچی چیزی برستاند ، لیکن کتاب جاودان خرد که زادهٔ عقل دوربین هوشنگ‌است درمداین نشان‌دهند، چون آن دیار گشوده آید بدست آورده بمن کرامت فرمائی اوبپذیرفت . مداین بر گرفتند . وانمود که فلان جانب شهر نزدیك بهمان درخت بزرگ سنگی است

آنرابردارند و اینقدر بکاوند ، خانهٔ پدیدآید گوناگون‌صندوق وفراوان‌کالا دراو. دست بدو نیالایند که هنگام بر گرفتن آن نرسیده .درفلان گنج خانه‌صندوقی‌است این پیکر ، برداشته آورند که آن‌نامه والا درآنجاست. مردم کارآگاهان سیرچشم فرستاد . گفته بی‌کم وکاست پدید آمد . برخی از آن بکوشش فضل بتازی زبان آمد واز بسکه منش‌دوبان گرامی بود نگذاشت که ترجمه بانجام‌رسد.»

از قرار معلوم یك ثلث کتاب جاویدان خرد ازپهلوی بعربی وآنگاه‌بفارسی ترجمه شده است و بقیه آن که شاید از اسرار بسیار مهم زرتشتی بوده و فرزانه دوبان صلاح ندانسته بدست جددینان بیفتد اجازه نداده ترجمه گردد ولی‌متاسفانه اینك موجود نیست و ازمندرجاتش کسی راآگاهی‌نه .

دستور آذر کیوان

سر گروه خداشناسان ، روشنروانان و اولیای متأخرین‌وفرزانگان زرتشتی در پایان سده دهم هجری ، حضرت دستور آذر کیوان میباشد . میگـویند که از سروشاورزان کوچ نشینهای دلپتان نادیدنی است که برای تعلیـم بشریت قدم از اعتکاف بیرون نهاده است . نسب او بدینگونه‌است . آذر کیوان‌بن آذر زردشت‌بن آذر برزین آذر خورین‌بن‌آذر آئین‌بن آذرساسان بن خرد داراب‌بن بزرگ داراب بن بهمن‌بن اسفندیاربن گشتاسب بن‌لهراسب‌بن اروندبن کی‌نشین‌بن کیقباد بن‌زاب بن توذربن منوچهر بن ایرج‌بن فریدون بن آبتین از نژاد جمشیدبن تهمورث‌بن هوشنگ‌بن سیامك‌بن کیومرث . مادر دستور آذر کیوان شیرین نام داشت وازنژاد انوشیروان دادگر بود .

درصحت شجره‌نامه فوق جای بسی تردید است زیرا که‌طبق آن چهاردهمین پشت دستور آذر کیوان به‌داراب آخرین پادشاه سلسله کیانی‌میرسد که‌طول‌زمانش تاتولد حضرت دستور که بنا بقولی درسال ۱۰۴۲هجری ویا یکهزار یزد گردی (۱) بوده است در حدود دوهزادسال بالغ میگردد . علما طول زمان هر نسلی رابین ۲۵ و ۴۰ سال قرار داده‌اند یا بعبارت دیگر درطی مدت یکقرن ۳نسل تولیدمیگردد بنابراین منطق اگر باز ما دست بالا را گرفته وطول مدت هر یك از پشتها را ۴۵ سال حساب کنیم یعنی پدر هرنسلی را ۴۵ ساله تصور نمائیم ، ۱۳ پشت دستور آذر

(۱)در صحت این قول تردید است زیرا که‌اکبرشاه گورکانی دستور آذر کیوان را برای شرکت در مباحثات‌عبادتخانه دعوت‌نموده بود ووی نیامد اما کتاب خودرافرستاد ودستور مهرجی‌رانا دعوت شد واو در سال۹۴۷ یزدگردی از طرف‌پارسیان درمباحثات شرکت کرد و کرامات بنمود.

کیوان مساوی میشود به ۵۸۵ سال و یك فاصله تقریباً ۱۵۰۰ سال بین سترك آذر ساسان پشت سیزدهم و خرد داراب پشت چهاردهم باقی میماند که در حدود سی و پنج‌پشت میشود .

میگویند دستور آذر کیوان ازپنجسالگی بکم خوری و شب زنده‌داری‌عادت داشت وهنگام ریاضت‌وزن خورش اوبه یك درم رسید . سنائی فرماید :

گر خوری بیش‌پیل‌باشی تو　　کم خوری جبرئیل‌باشی تو
آنکه بسیار خوار باشد او　　دان‌که بسیار خوار باشد او

مولانای رومی درمورد کم‌خوری فرماید :

چون جنین بدآدمی خونخوار بود　　بود او را بود از خون تار و پـود
از فطام خون غـذایش شیر شد　　از فطـام شیر لقمـه گیر شد
از فطام لقمـه لقمـانی شود　　صـاحب اسرار سلطـانی شود

دستور آذر کیوان از اهل استخر و شیراز بود . ۲۸ سال در خم نشست (۱) و بریاضت مشغول بود . در اواخرعمر خویش بهندوستان مسافرت و پس ازمباحثه و مناظره در خصوص دین و مذهب با دستوران و موبدان پارسی سورت ونوساری ، به عظیم آباد پتنه رهسپار ودرآن دیار مرکز روحانیت در ۸۵سالگی درسال۱۰۲۷ هجری بگروثمان خانهٔ سرود مزدا شتافت .

دستور آذر کیوان از دانشمندان معروف ایران بوده اوستا ، پهلوی، فارسی ترکی ، هندی و تازی را نیکو میدانست . فرزانه بهرام در شارستان مینـویسد : چون آذر کیوان را آهنگ سلوك در سر پیدا شد حکمای بزرگ یونان و هنـدو پارس را در خواب دید و اقسام حکمت و دانش ازآنان فراگرفت . بقول مؤلف دبستان روزی در مدرسه که طلاب علوم مذهبی و شیخ بمباحثه و تدریس مشغول بودند آذر کیوان وارد شد ومسائل غامضه حوزه درس را که شیخ عاجز ازحل بود

(۱) این موضوع مادرا بیاد پرشدگو خمبیان که دربندهشن ذکرش آمده ویا فرذخشی‌خنبیه فروردین یشت میاندازد که درخم پرورش یافته بود .

روشن ساخت ومعماهای آنها را حل نمود . مشایخ آن دوره چون فضل خودرادر برابر فضل آذر کیوان هیچ میدیدنداو را ذوالعلوم میخواندند . در کتب‌متأخرین و معاصرین از او بعنوان ذوالعلوم صحبت میشود .

از عارف نامی سید حسن شیرازی منقول است که گفت « دو تن از صوفیان آذر کیوان را دیدند وعلو مقام او را انکار و از حیث کمال کامل نشمردند . مرشد ایشان سیدی عامل و دانشمند بود شبی بیخود گردید و در عالم سکر جمال نورانی رسول‌الله صلعم را دید که باو فرمودند ای فرزند مریدان خود را بگو که بتائید حکیم حقیقی و قادر مرید، آذر کیوان مردیست کامل و رسیده ودر مقامات ولایت از اطوار سبعهٔ قلبیه و انوار متنوعه غیبیه و مشاهدات ومعاینات و تجلیات از افعال وصفات وذات ، فانی ازلاهوت ، باقی بجبروت ، متصف بمظهریه و بکلیه عارف و موحد بحقایق اشیاء عیانانه ، قانع باستراق سمع ومرشدیست کمل‌سالکان بخدمت وعزلت وخلوت و صحبت و آنچه‌لایق و در خورد احوال باشد از سایر سیاسیات و ریاضات ، حکیم حق و طبیب خلق ، عالم آداب طریقت و تربیت سالکان و تعبیر واقعات و تلقین ذکروارشاد طالبان ، مجد در تزکیه نفس ، ممد تصفیه قلـوب انسان ، مجتهد در شریعت، مجاهد طریقت، و اصل حقیقت‌بعلم‌الیقین وعین‌الیقین وحق‌الیقین ، موقن در اصول و فروع آن ، مؤید بتأئید الهی ، او را بد نگویند و بزرگ دانند و خدمت او را از مغتنمات شمارند و تو نزد او شو ومراسم دلجوئی بجا آر . مرشد چند مرتبه ستایش مذکور را بر زبان راند . پس من مذکورات او رانوشتم . چون آن صاحب حال از بیخودی برآمد مرا برانگیخت و گفت آذر کیوان در این شهر کیست که رسول خدا او را بغایت ستود وفرمود بنزد او شوم. گفتم در این روزها از سوی استخر آمده است . فرمود مرا نزد او بر . مـرافقت بجای آوردم . اما خانه او نمیدانستم . چون لختی راه سپردیم ، فرهاد نـامی از مریدان آن حضرت‌بیامدبما گفت خداوند یعنی حضرت آذر کیوان شما رامیخواند مرا فرستاد تا رهنمونی کنم . چون بنزد او شدیم مرشد با خود قرار داده بود که

در سلام بر او سبقت جوید ، اما پیشی نیارست جستن . آذر کیوان زودتر بپارسی زبان درود در داد و بعربی لب گشاد ما فرومانديم ورؤیائی را که مرشددرعالم‌سکر دیده بود بما بازگفت . پس فرمود پرده از این راز برمیفکنید . چون بازگشتیم مرشد دومرید ناقص خود را بخواند و ازکمال آذر کیوان ایشان را خبرداد و از سرزنش منع فرمود .»(۱)

مؤلف شارستان‌از قول دستور آذر کیوان مینویسد که نسبت وی با بدن‌چون نسبت بدن با پیرهن بود . هرگاه میخواست باختیار خویش روح را ازبدن خارج و بگردش میرفت وچون میخواست‌باز ببدن آخشیجی برمیگشت . خود حضرت آذر کیوان راجع بمشاهدات ومعاینات و گردش روح خویش که ذکرش گذشت‌در مکاشفات آذر کیوان آورده است .

چو ز اندامها بر گذشتم روان   رسیدم سوی پاك فرخ روان
روانها بـدیـدم بچشم روان   روان بد میان روانها روان
بهر چرخ واستاره دیدم روان   جداگانه باهریکی‌شان روان
چنین برسه‌فرسنگ‌دیدم روان   که‌بودنددریکدیگرشان‌روان
بدانستم از بودنیهـا همه   شدم با سروش بزرگ رمه
در او چون بسی برتری یافتم   فروغی ز یزدان همی تافتم
چو بفزودپرتوبرفت‌این منی   سروشی نپائید و اهـریمنی
خدا بود از من نشانی نبـود   فراموش و یاد روانی نبود
همه را ز خود سایهٔ یافتم   بهوش سروشان همـی تافتم
زهوشان همی تافتم بر روان   چنین تا باندامها نیز خوان
توانا و دانای یزدان بـدم   چنین تا ازاین پایه زیرآمدم
بدان ره که رفتم‌شدم سوی‌تن   بصد ایـزدی و فراز انجمن
خداوندرا پایه زان برتراست   که‌آمیزش‌بندمرا درخوراست

---

(۱) رجوع شود بدبستان المذاهب

بشیدش خرد چون زمین و خوراست — زآمیزش بندگان برتر است
روان گر فروغی پذیرد ازاو — زخودرفت و دوراست بس گفتگو
ز دریای هستیش گیتی نمی — نم‌نم بگو چیست بودش همی
نم‌نم نه‌ئی از نمان هم همی — ندانم چگویم کز آن‌هم کمی
ز مهر او نوازش کند بنده را — که برداشتن شاید افکنده را
گدا را توانگر کند مهر او — جهان پرتوی از خور چهراو
مرارایگان گفت و کردار داد — فر ایزدی را بمن در نهاد
مر اورا جزاو کس نیارد ستود — که او درنیاید بگفت وشنود

یکی از دستور آذر کیوان پرسید که درچه عقیده باشم ؟ گفت در این عقیده باش که خدای تا کنون آنچه خواست کرد و از این پس هرچه پسند کند. بقول فرزانه بهرام صاحب شارستان دستور آذر کیوان نه تنها بفارسی بلکـه بعربی نیز شعر میگفتی. موبد سروش یکی از مریدانش قصیده عربی وی‌را درمجلس عالمان ومشایخ اسلام وعرب قرائت‌نموده همگی از فصاحت و بلاغت آن درشگفت‌ماندند. روزی در مجلسی که عارفان زرتشتی وعالمان در حضور دستور آذر کیوان ببحث‌و واستدلال مشغول بودند، یکنفر این بیت را خواند.

پای استدلالیان چوبین بود — پای چوبین سخت بی تمکین بود

میر محمد باقر داماد در جواب گفت

پای استدلال خواهی آهنین — نحن ثبتناك فی افق المبین

حضرت دستور آذر کیوان فوراً جوابداد:

پای استدلال کی باشد متین — موریانه میزند بر آهنین

بقول صاحب شارستان، فرزانه‌اردشیر از مریدان حضرت دستور آذر کیوان چنین نقل میکرد:

« شیخ مقتول(۱)را بخواب دیدم در غیبت بسیار حکما رامیستود من‌این‌قول

(۱) شیخ شهاب‌الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق

را اعاده کردم گفت آری چنین دیدم هم درآن مجلس ارسطو را مشاهده کردم‌دیدم تکرار ستایش افلاطون میکرد. گفتم در باب‌ذوالعلوم چه میگوئی. گفت مایه او بغایت ارفع است او را بافلاطون مساوات و حکما را بوجود او مباهات.»

صاحب شارستان در تعریف دستور آذر کیوان مینویسد:

« از حضرت ذوالعلوم بسیار دیده شده که از خانه دربسته که اندرون بوده بیرون آمده وداخل میشد و براه دور چون نزدیك میرفت و باز میآمد(۱) و نوبتی برای امتحان یکماه درزیر آب بود واز شاگردان‌ایشان نیز این حالت بسیاردیده شده و اسفار ایشان‌نیز اکثری چنین‌بوده و اکثرپارسیان بتخصیص گروه والاشکوه آذریان صاحب‌این فره‌اند و در براهمه‌هنود ودرجو کیان وسنیاسان‌این علوم‌موسوم است بجوك.»

بقول صاحب شارستان بسیاری از بزرگان پیروان مانی پس از آنکه بفیض ملاقات حضرت دستور آذر کیوان نایل گشتند شیفته او شده و در زمرهٔ مریدانش داخل شدند. وهمان مأخذ از قول دستور آذر کیوان در تعریف مخـالفت نفس مینویسد:

« مخالفت نفس آنست که از خواب بسیار و خوراك وعقیده وتعصب‌خویش و دشمنی دشمن دور باشی و آزار بجاندار نرسانی و ضمت و جوع وسهر وذکر را رفیق گردانی نه‌آنکه از کیشی بکیش‌دیگر روی. هندو زن گذاری ودخترمسلمان گیری و زنار بهلی و سبحه شماری. گوشت خوك نخوری وهمت بر اکل لحم گاو گماری و از بتخانه بر گردی و راه مسجد برداری.»

حضرت دستورآذر کیوان با اهل دنیا کم آمیزش میکردی وازظاهرپرستان

(۱) شیخ عارف حسینی بقول صاحب منتخب‌التواریخ از حجره مقفل بطریق نقل اشباح بدر میآمد و درجای دیگر ظاهر میشد. دستوربندار یزدی‌درسال ۷۲۴ یزدگردی هنگامیکه فرماندار یزد او را با دونفر دستور دیگر در زندان حبس نموده بود، چون بعد از سه روز زندانبان برای احضار آنها میرود محبس مقفل رااز ایشان خالی‌میبینند پس از تفحص زیاد می‌بینند که در خانه خویش بعبادت‌مشغولند.

و خود نمایان بر حذر بودی تنها مریدان و حق پژوهان را در مجلس خویش راه میدادی و خود را بمردم آشکارا نمیساختی. یکی از فقهای اسلام از آنحضرت پرسید که چرا پیروان خویشرا از خوردن گوشت و کشتن جاندار و آزردن حیوان ممانعت مینماید . پاسخداد خداپژوهان را اهل دل گویند و دل کعبـه حقیقی است . پس آنچه بر حرم کعبه آب و گل حرام است بر حرم کعبه حقیقی بطریق اولی روانیست که خوردن گوشت و کشتن جانور باشد .

دستور آذر کیوان میفرمود اگر خواهید آئین خود را درهمه جانهان دارید از همکیشان خویش بپوشانید که این گروه برای ثبوت حقیقت طریـق خویش ، شما را بمردم میشناسانند. ونیز میفرمود معرفت فانی معرفت نیست اما شبیه بآنست چنانکه سراب مانند آب بنظر میرسد ولی جویا را از آن جز تشنگی بهرهٔ نیست. بقول شاه سبحان :

مردان می معرفت باقبال کشند — نی چون جهلا دردی اشکال کشند
علمی که بدرس وفهم معلوم شود — آبیست که از چاه بغربال کشند

شخصی نزد دستور آذر کیوان رفت و گفت آهنگ آن دارم که درویشی پیش گیرم وبند جهان بگسلم فرمود نیکو فکری است . پس ازچنـد روز بر گشت و گفت درپی فراهم آوردن ژند و کلاه و کشکول و اسباب آن هستم. ذوالعلوم جواب داد درویشی از همه گذشتن و اسباب گذاشتن است نه فراهم آوردن . جمعی از او پرسیدند با بساکوشش حضرت صدیق اکبر و فاروق اعظم وذوالنورین درراه دین و ابراز مساعی در تبلیغ آئین چرا طایفه شیعه با آنها دشمنند . پـاسخ داد عوام گرفتار زمان ومکانند برخلاف تحقیق کیشان. باید دانست آئین شیعه را ایرانیان از این پسندیدند که چون آن حضرات آتشکده های این گروه برافکندند ودین سابق ایشان را ازمیان برداشته لاجرم آن بغض وحسد در دلهای این طایفه مانده است . (۱)

(۱) بدبستان المذاهب رجوع شود .

بین دو دانشمند مسلمان در تفضیل علی مرتضی بر سه‌نفر خلفای راشدین مناظره واقع شد . داوری پیش حضرت دستور آذرکیوان بردند فرمودند:

هر چار ، چار بنای پیمبری — هرچار چارعنصر ارواح انبیا

تمیز درمیان این والامنشان دشوار چه دو کس بکوس پدرزن بودن ،صاحب ناموس عرب خسروی پژوه و دو تن بدامادی وخشور تازی آماده شکوه. اماچون جمیع اشیاء مظهر حق‌اند حضرت اسدالله مرتضی علی مظهری کامل بوداز مظاهر الهی .لیکن گروهی از اسلامیان را عدم هدایت وجهل بر آن برد که او را بخدای پرستیدند تا آنکه آن جناب انکار این معنی نمود و در امامت و خلافت حضرت ابوبکر وعمر وعثمان جمعی راضلالت بر آن داشت که منکر ایشان گشتند. تا آنکه آن هادیان صادق دعوی این مراتب میکردند . (۱)

صاحب دبستان درضمن تعریف کنفرانس مذهبی (عبادتخانه) که اکبر شاه گورگانی شاهنشاه مغول منعقد ساخت در مورد دستور آذرکیوان مینویسد : « و نامه‌ها بآذرکیوان که سرکرده یزدانیان و آبادیان بودنبشتند واو رابهندطلبیدند. آذرکیوان از آمدن عذر خواست ونامهٔ از تصانیف خودفرستاد در ستایش واجب الوجود و عقول و نفوس وسموات و کواکب وعناصر و در نصایح پادشاه مشتمل بر چهارده جزو ، هر اول سطر آن پارسی بحت دری بود و تصحیف آن میخواندند عربی میشد . چون قلب میکردند ترکی بود چون تصحیف آن میخواندند هندی میگشت . نواب علامی شیخ ابوالفضل اعتقادی تمام بآذرکیوان داشت.»

نواب صمصام‌الدوله شاهنواز خان مینویسد :

« وفرمانی بطلب آذرکیوان که سرآمد مجوسیان ایران دیار بود رقم‌پذیرفت اوعذرخواست ونامه از مولفات خود که مشعر ستایش مجردات و کواکب ومتضمن نصایح و حکـم بود فـرستاد مشتمل بر چهارده جـز ـ هرسطرش پارسی بحث بود و تصحیف آن عربی وچون قلب میکردند ترکی وباز مصحف آن هندی‌میشد

(۱) ایضاً دبستان المذاهب

و شیخ ابوالفضل میگفت که این نامه افصح است از قرآن.»

مولانا شبلی نعمانی علامه ومورخ دانشمند هندی راجع بفرزانگان زرتشتی دریکی از مقالات خویش بزبان هندوستانی درتحت عنوان موبدان‌مجوس درمجله الندوه جلد ۲ شماره ٦ مورخه سپتامبر ۱۹۰۵ میگوید :« بسیاری‌از سرمایه‌تاریخی مسلمانان ازبین رفته ویا درشرف ازبین رفتن است .بعلاوه خسارت عظیم مذکور ، خسارت بزرگتری نیز متوجه عالم اسلام‌شده وآن تولید وازدیاد بدگمانیها وسوء ظن‌ها و اشتباهات جهانیان نسبت بمسلمانان میباشد ، بمرتبه‌ای که خود آنها (مسلمانان) نیز بچنین اشتباهات دچار شده و میشوند و مراسم و عقایدی را که بواسطه فقدان‌معلومات درطی صدسال گذشته بین آنها مرسوم و رواج گشته‌حقایق مذهبی میپندارند .

« مردم اروپا وقایع یك عصر را علت و معلول یکدیگر میدانند و چون در صفحات تاریخ مشاهده میکنند که پس از ظهور اسلام فرهنگ و ادبیات ایرانیان بر باد فنا رفت بطور قطع یقین مینمایند که وقوع آن نتایج طرز سلوك اسلام‌بوده است . بدینطریق چون دیده میشود که در تاریخ اسلامی هندوستان‌از معابدپارسی پیشوایان مذهبی ، تألیفات ، تعلیمات و تلقینات آنها ذکری بمیان نیامده بیقین میتوان گفت که سلاطین هند یا آنکه بواسطه تعصب ، آنها را درقلمرو خویش راه نداده و یا آنکه طوری درتحت فشار واقع بوده که فرصت‌ترقی نیافته‌اند .بنابراین نمیتوان راجع بآنها اطلاعاتی بدست آورد .

« اما حقیقة علت اینگونه تصورات کم مایگی‌از اطلاعات تاریخی است.من در این مقاله باختصار راجع بداستان پیشوایان مذهبی پارسیان صحبت میدارم که معروف به موبد ومقیم این کشور و اینکه تألیفات وتصنیفات آنهاکاملا بین اهل‌علم و فرهنگ توسعه داشت. از آنجائیکه مؤلفات مسمانان مأخذاطلاعات ماست‌باین حقیقت میتوان پی برد که رفتار پیروان اسلام در هندوستان نسبت بفرهنگ سایر

مذاهب خالی از غرض و نیك بوده‌است(۱) اولین خبری که از موبدان بما میرسد از زمان اکبرشاه از سلسله تیموریه میباشد . اکبر شاه هنگام انعقاد کنفرانس مذهبی ، پیشوایان هر گروه و مذهب را ازراههای دور ودراز دعوت نمود.باایران نیز مکاتبه کرد . آذرکیوان پیشوای کل پارسیان ایران درآن زمان ازآمدن عذر خواست ، اما یك‌کتاب عجیب وشگفتی از تألیفات خویش بخدمت سلطان‌فرستاد. از محاسن این‌کتاب آن بود که فارسی خالص بود با تحریف عربی میشد و چون قلب میکردند ترکی میگشت وباز تصحیف‌آن هندی میشد . اگرچه این‌صنعتی است ناممکن و من برصحت این قول اطمینان ندارم اما درهر حال این‌خبرثبوتی است که آذرکیوان از تألیفات خویش بهند فرستاده است.»

شبلی پس از تعریف مقامات آذرکیوان و یازده نفر از شاگردان او مقالهٔ خود را بدینطریق خاتمه میدهد . « آیا از عدم تعصب مسلمانان ثبوتی‌بیش ازاین لازم است که بسیاری از دانشمندان و فضلای اسلام درزمره شاگردان ومریدان‌آذر کیوان داخل گشته ومباهات میکردند ؟ و چون آذرکیوان موحد و صوفی صافی مشرب وعالیمقام بود مراتب سلوك را نزد او بپایان رساندند مردم از استماع این خبر نیز متحیر خواهند شد که دانشمند بزرگی چون شیخ بهاءالدین عاملی از صحبت آذرکیوان استفاضه‌ها حاصل نموده است . آری چه حقیقتی است‌بجا:

« هیچگه ذوق طلب از جستجو بازم نداشت
دانه میچیدم‌من‌آن روزی که‌خرمن داشتم»

دستور آذرکیوان تألیفات زیادی داشته از آنجمله است : پرتو فرهنگ ، مکاشفات آذرکیوان ، آئینه‌گیتی نما ، تخت طاقدیس و آئینه سکندری . مؤلف شارستان بارها از آنها بویژه‌کتاب اخیر نقل قول مینماید . متأسفانه نسخه‌های آن بغیراز مکاشفات‌آذرکیوان تاکنون بنظرنگارنده نرسیده است. رساله‌مکاشفات آذرکیوان منظومه‌ایست فلسفی متضمن مکاشفات دستور آذرکیوان و از حکمت

(۱) مندرجات فصل تجاهل مورخان وتعصب مسلمانان‌نادرستی‌بیان مولانا شبلی را بثبوت میرساند .

اشراق سخن میراند . چون فهم معانی آن خالی از اشکال نیست موبد خدا جوی آنرا شرح وتوضیح میدهد .

حضرت دستور آذر کیوان از حکمای اشراقی بود ومریدان بسیار داشت . گروه فراوانی از زرتشتی ، مسلمان ، هندو، کلیمی و نصاری از زمرهٔ شاگردان و مریدان او ویا خلفایش بودند . خوارق عادات بسیاری از او در کتب معاصرین و متأخرین نقل شده . ذکرهمه موجب اطناب است . سلسلهٔ دستور آذرکیوان به ـ آبادیان و پارسیان معروف میباشد .

دستور آذرکیوان فرزندی بنام کیخسرو اسفندیار داشت که در خردسالی از فیض تربیت پدر محروم گشت. لیکن بواسطه توجه وتربیت فرزانه بهرام‌بن‌فرهاد وموبد هوشیار از مریدان آذرکیوان ، مراتب دانش ومراحل عرفان راطی و یکی از بزرگان سلسله خویش گشته بجای پدر به ارشاد خلق پرداخت و چندین کتب پهلوی را بتوسط مریدان بپارسی ترجمه ساخت.

حضرت دستور آذرکیوان راچنانکه گفتیم شاگردان‌ومریدان بسیار بود . گروهی از آنها ببرکت نفس مرشد مراحل سلوك راطی وبمدارج‌بلندپایه‌رسیدند اینك بذکر اسامی برخی ازآنها که صاحب دبستان برای ما بیادگار گذاشته است میپردازیم .

فرزانه خراد

فرزانه خراد از نژاد مهبول میباشد . مهبول خوانسالار انوشیروان دادگر بود که بواسطه جادوی یهودی و حیله حجاب کشته گردید . خراد درشیراز بفیض صحبت آذرکیوان نایل شد وسالها ریاضت کشید و مراتب‌سلوك وعرفان راطی‌نمود. موبد درویش خوشی در کتاب خویش بزمگاه درضمن شرح خوارق عادات راجع بخراد مینویسد : « دیدم روزی خراد با اردشیر بابك نژاد ، یکی ازشاگردان آذر کیوان روبرو شده همالانه میکوشیدند . هنگامیکه اردشیر خواست شمشیر بر او زند ، خراد به پیکر سنك تبدیل شد . چون تیغ ببدن او رسید بشکست.

ابن بطوطه نیز شرحی نظیر همین مسئله دریادداشت مسافرتهای خـویش مینویسد که یکی ازجوکیهای دهلی خود را بشکل سنگ بزرگ مکعبی درآورد و سنگ بالای سر او (ابن بطوطه) معلق شد . موقعی یك بندبـاز چینی در شهر هنگچو نمایشی داد . در این نمایش مرد افسونگر طفلی را ازنظر ناپدید کرد و پس از چند لحظه اعضا وجوارح بریده ومثله شدهٔ طفل درست جلو پای‌تماشاچیان برزمین افتاد . ابن بطوطه مینویسد که در هر دو مورد وحشت او بقدری شدید و ضربان قلبش چنان تندبود که مدتی‌بیهوش گردیده وعاقبت‌اورا با ادویه‌ومشروبات مخصوص بهوش میآورند .(۱)

فرزانه خراد بقول صاحب دبستان در سال ۱۰۲۹ هجری(۹۸۹ی) بدارباقی شتافت .

---

(۱) نقل از مجله اطلاعات ماهانه شماره ۳۱ سال سوم مورخه مهرماه۱۳۲۹

فرزانه اردشیر

فرزانه اردشیر از نژاد بابك و از مریدان صاحب حـال دستور آذرکیوان بود. موبد درویش خوشی در بزمگاه مینویسد که روزی خراد با اردشیر بـرای نمایش استعداد خویش بهپیکار مشغول گشت. آنگاه که اردشیر خواست شمشیر بر او زند، خراد فوراً بمجسمه سنگ تبدیل شد وشمشیر چون بآن خورد بشکست. بقول صاحب شارستان «فرزانه اردشیر از تلامذه صاحب حال واز ائمه کشف‌وشهود حضرت ذوالعلوم است برای یکی از متشرعین بهدینان نامه نبشته در آن تصریح باین معنی میکند و میگوید آنچه اهل ظاهر میگویند در اثبات معاد جسمـانی بدلیلی که گفته‌اند معلوم شده که بر حقتعالی واجب است کـه داد مظلوم از ظالم بستاند وبیقین معلوم است که در نشاء دنیوی بسیاری از ظلمها واقع شده و میشود که درهمین نشاء انتقام آن ظلم ازظالم کشیده نشده وآن ستمگر جزای‌خودنیافته پس معلوم شد که حقتعالی نشاء دیگر برای آدمی تعیین فرموده که در آن نشاء این مکافات و مجازات ایشان بفعل آید وآن حشر اجساد خواهدبود.»

فرزانه فرشید ورد

فرزانه فرشید ورد نژادش بفرزانه شیدوش از شاگردان ساسان پنجم میرسد و از کشاورزان پارس بود. درآن شهر بفیض صحبت دستورآذرکیوان نایل گشت وبستایش یزدان وشناختن روح خویش مشغول و بکشف و مراقبه‌پرداخت ومراتب

سلوك راطی نمود.

فرزانه بهمن

فرزانه بهمن از مریدان والامرتبه دستور آذرکیوان میباشد. بقول موبـد درویش خوشی روزی فرزانه فرشید ورد وفرزانه بهمن باهم مصاف داشتند. هرتیر که بهمن میانداخت فرشید ورد با شمشیر خویش میپراند و چون فرشید ورد تیر انداختی، بهمن بچالاکی خود را بیکسو کشیدی و شگفت تر آنکه چون بهمن تفنگ آتش زدی فرشید ورد نیز باآتش زدن تفنگ خویش گلوله او رامیپراندی وهر دو سالم ماندندی. فرزانه بهمن در سال ۱۰۲۹ هجری (۹۸۹ی) بگروثمان شتافت.

فرزانه خردمند

فرزانه خردمند ازنژاد سام نریمان چون بفیض صحبت دستور آذر کیوان رسید رنجها برد وریاضتها کشید و از عارفان نامی گشت. بقول موبد درویش‌خوشی مولف بزمگاه روزی خردمند بارستم یکی ازمریدان کامل آذر کیوان روبرو شده به پیکر اژدهائی برآمد و از نفس خویش آتش بارید و چنار تنومنـدی را با دم آتشین خویش بسوخت . خردمند بقول صاحب دبستان سه ماه پس ازمرگ‌بهمن رخت بآشیان جاودانی برد .

کارهای خارق عادات بسیاری بخردمند نسبت میدهند از آن جمله ، آفتاب پوشانیدن و روز راشب کردن ، ستارگان را بروز آشکاراساختن ، برآب رفتن(۱) بارور گردانیدن درخت دربی هنگام، سبز کردن درخت خشك ، تبدیل شدن‌بپیکر جانوران ، خودرا از چشم مردم غایب ساختن ، سجود اشجار ، تولید برق‌درآسمان وغیره شمه‌ایست که موبد درویش خوشی در بزمگاه نقل نموده است ومیگویداین گروه در خلع بدن چنان مهارت داشتند که هر گاه میخواستند از جسم جدا و در عالم ارواح بگردش میپرداختند و کلیه علوم‌مشهور وغریب وعجیب‌را ازعالم دیگر آموخته بودند و در ریاضت سرآمد اقران و مواد عناصر ایشان را فرمـانبردار بود .

(۱) ابن بطوطه در سیاحت نامه خویش از یکنفر زن هندو ساکن سند صحبت میدارد که مورد غضب پیشوایان دینی واقع وچون خواستند او را در دریا غرق سازند نتوانستند هر چند میکوشیدند زن در آب فرو نمیرفت و برسطح آن میماند .

صاحب دبستان در پتنه بملاقات خراد ،فرشید ورد ، بهمن و خردمند چهار نفر از مریدان کامل وعارف رسای دستور آذر کیوان نایل و بقول خـودش مورد تلطف آنها واقع شده است .

شیخ فرماید :

سزد صاحبدلی روزی ز رحمت کنـد در کار درویشان دعـائی

موبد هوشیار

موبد هوشیار بقول صاحب دبستان نژادش بتهمتن میرسد . تولد او در بندر سورت واقع شد . در آن موقع سورت شهر مهم و مرکز بازرگانی هند باختری بود و بمبئی جزیرهٔ بود باتلاقی و سکنه آن چند نفر ماهیگیر را تشکیل میداد . موبد هوشیار دانشمندی بود فاضل ، دلیر وکارآزموده و بارأی صائب وتدبیر نیکو ودر سلك مریدان دستور آذرکیوان داخل و از شاگـردان بزرگ او گشت . در ریاضت و اذکار زحمتها کشید و تایکپاس حبس دم مینمود . اما در خورش پرهیز نداشت و ازهر رنگ طعام که پیش آوردندی رونپیچیدی ولی ازآزار جانداران و افراط و تفریط گریزان بود . بقول خواجه حافظ :

مباش درپی آزارخلق و هرچه خواهی کن
که درشریعت ما غیراز این گناهی نیست

بقول صاحب شارستان درمجلسی که علمای اسلام وشاگردان حضرت دستور آذرکیوان حاضر بودند یکی ازعلمادرضمن صحبت زبان تازی را برفارسی رجحان داد . موبد هوشیار بادلایل گوناگون که ذکرش موجب اطناب است فضیلت فارسی را بر تازی محرز ساخت . سرود مستان از تألیفات اوست و بنظر نرسیده است . رساله پهلوی پیشتاب رابامر فرزانه والاگهر کیخسرو جانشین مرشد خویش بپارسی ترجمه نمود و آنراخویشتاب نام نهاد وآن رساله ایست دراثبات ذات واجب الوجود و اینکه کاینات را آفریدگار و سازندهٔ باید وآن خداوند یکتا و بیهمتاست و در همه جا وهمه حال حاضر وناظر بوده و هست وخواهد بود . عقول و افهام بشر از درك کنه آن ذات پاك عاجز وقاصراست . هرکه ازهستیش آگاه گشت ازگمراهی

رست و بسلامت پیوست ودر دوجهان شادمانی یافت . کتاب نامبرده باینطریق آغاز میشود :

« بنام ایزد بخشاینده بخشایگر مهربان . بعد از تحمید و تمجید علة اولی و موجد حقیقی وموجود تحقیقی یعنی نورالانوار و نعت عقول ونفوس وانوارمجرده قاهره و مدبره و صاحبان نوأمیس وملوك علی الاطلاق که از نوروز ازل الازال تاشب قدر ابدالاباد مهر روشنائی و چراغ رهنمائی اند . چنین گوید ملازم سده سنیه عقلا وخادم مخادیم یعنی فضلا و حکما موبد هوش که خلیفهٔ شیخ الانبیاء و امـام رسل مظهر موعود کیخسرو ابن قایم مقام استاد پیمبران و جانشین پیشوای وخشوران وخشور باستحقاق و پیمبر باتفاق اهل انصاف آذرکیوان .»

موبد هوشیار درسال ۱۰۵۰ یزدگردی دراکبر آباد (اگره) هندوستان جهان رابدرود گفت .

موبد سروش

موبد سروش پور کیوان پورکامکار تازی وفارسی وهندی را خوب‌میدانستی در علوم عقلی و نقلی استاد وشب زنده‌دار و پرهیز کار وجهاندیده بود . در خدمت حضرت دستور آذر کیوان استفاضه حاصل و از آفتاب دانش‌معنوی او کسب فروغ نمود . تازی را از فرزانه بهرام فرهاد آموخت .

شصت سال عمر از خدا گرفت وروی آمیزش بازن راندید . بحیوان جلالی وجمالی دهن نیالود . پارسائی پیشه کرد . از اهل دنیا دوری جست و خوراك به‌ مقدار خیلی کم میخورد .

بقول صاحب‌دبستان صاحب تألیفات‌زیادی است، چون نوشدارو ، سکنگبین وغیره ونقل میکرد که سیصد وشصت دلیل اثبات واجب‌الوجود را از او شنیده و چون خواسته بتحریر آرد میسر نگشته .

خوارق‌عادات بسیاری باو نسبت میدهند مانند ایجاد معدوم و اعدام موجود اظهار امر مستور و پوشیدن چیز ظاهر ، استجابت دعا و بریـدن راه دور در زمان اندك ، آگهی بر امر پوشیده از حس وظاهر شدن‌دریکزمان درمکانهای‌جدا گانه، زنده گردانیدن مرده و میرانیدن زنده ، شنیدن سخن جانوران ونباتات ورفتن‌بر روی آب ، آتش وهوا وغیره .

صاحب دبستان در سال ۱۰۳۶ هجری (۹۹۶ی) در کشمیر بفیض‌صحبت‌آن بزرگوار فائز گردیده است .

فره قاری یکی از بازرگانان و نزدیکان‌فرزانه‌شیدوش اظهار میدارد کهوقتی از کشاورزان آچـن ، موضعی نزدیك بعیدگـاه کشمیر ، دلتنگ و آزرده

خاطر گشته بود به فرزانه یزدان ستای مرید موبد سروش از بدرفتاری آنها شکایت میکند .یزدان ستای درجواب میپرسد« میخواهی که یزدان زراعت را بآب‌دهد ؟» جواب میدهد آری.درهمان لحظه چندان باران بارید که عمارات بلند واستوارنیز ازپای‌در آمدو محصولات کشاورزان را آب برد وخسارات کلی بآن ناحیه وارد شد. بقول مولانای‌روم :

تا دل صاحبدلی نامد بدرد　　　هیچ‌قومی را خدا رسوانکرد

موبدسروش‌ازواقعه آگاه‌شد وفرزانه یزدان‌ستای‌راسرزنش‌نمودوهمان‌دم‌باران ایستاد.فره قاری باز نقل میکند که هنگام ورود در شهر ترخان ، مردم خان بالیق نسبت بآنها بدرفتاری و ستم روا داشتند . وی حقیقت سلوك زشت آنها را بموبد سروش عرض مینماید . موبد سروش از استماعش بگوشهٔ بیرون رفت . چون شب شد مردمانی درهوا پدید آمدند که پاهایشان برزمین و سرهاشان بر آسمان بود . مردم خان‌بالیق راوحشت برداشت و دست از او و سوداگران دیگر بداشتند و بـا آنها بمدارا و تلطف سلوك نمودند و زندانیان را آزاد ساختند .

فرزانه شیدوش نقل میکند که موبد سروش رادیده در وسط آتش افروخته نشسته ببازی مشغول است (۱) صاحب دبستان‌میگوید آتش خوردن موبدسروش‌را بچشم خویش دیده است.

---

(۱) آقای بیمه دیوالا یکی از پارسیان عصر حاضر نیز دربمبئی درمجمع‌بزرگی برابر شهردار بر آتش راه‌رفت ، روزنامه انقلاب اردوی بمبئی مورخه ۳ نوامبر۱۹۵۱ در اینمورد مینویسد « از قریه کولا بخش‌بنارس خبر عجیبی رسیده مبنی براینکه‌خانمی ازقبیله کنجر محض ثبوت پارسائی خویش بآزمایش سختی تن درداده و توفیق حـاصل نموده شوهرش او را به‌پیش‌سران قبیله به بیوفائی متهم مینماید . انجمن قبیلـه رأی میدهد که خانم برای تبرئه خویش باید بابرگ سبزی میله آهن داغ سرخ رابرداشته هفت قدم راه برود اگر چنانچه آتش باو آسیب نرساند بیگناه است . خانم طبق‌رای انجمن رفتار مینماید وآهن داغ‌سرخ رابرداشته‌راه میرود میگویند نه‌آنکه آتش‌بخانم گزند، نرسانید بلکه برگ سبز نیز بتازگی خود باقی بود.

فرزانه یزدان ستای

فرزانه یزدان ستای خدمت موبد سروش رابجان ودل پذیرفت و از برکت انفاس او مراتب سَلوك راطی و بدرجه کمال رسید . چندی از شگفتیهای کار او در ضمن داستان‌موبدسروش گفته شد . حکایات بسیاری از اعمال خارق‌العاده اودر آن دوره زبانزد خاص وعام بوده است.

صاحب دبستان ازقول موبد هوشیار مینویسد که فرزانه یزدان ستای‌برخرده سفالین دم کردی وآنرا بطلا مبدل ساختی وبه نیازمندان دادی تا خرج‌نمایند(۱) وهم او گوید یزدان ستای را خانه چنان بود که چون کسی بدرون رفتی آفتاب میدیدی . هر گاه با یاران خویش نشستی چنان مینمودی که در کنار دریاست و نهنگی قصد ربودن حاضرین دارد. مندیل را درآتش‌میانداخت ونمیسوخت .وردی میخواند و ازنظر ناپدید میگشت . گاه برهوا آمدی و انواع خوارق عادت نشان دادی . صاحب دبستان نقل میکند آتش خوردن‌یزدان‌ستای رابچشم خویش دیده است .

شیدوش‌ابن انوش میگفت « جمعی نزد او نشسته بودیم واو شمعی در طشت پرآب نهاد وطاوسان پدید آمدند وروی بدان آب کردند و سر بآب فرو میبردند وخود را جلوه میدادند و ماشگفتی فرو ماندیم .» چیزی برسینه شخص خوابیده مینهاد وآنچه میپرسید جواب میداد .کامران میرزا شیرازی بقول خودش ازفرزانه یزدان ستای استفاضه‌های زیادی برده است .

(۱) شیخ عارف حسینی نیز بقول شیخ‌بداونی صاحب منتخب‌التواریخ ، کاغذپاره مدور در منقل‌آتش سوزان میانداخت واشرفی‌مسکوك ازآنجا بدرآورده بحضار مجلس میداد .

موبد خداجوی

موبد خداجوی پور نامدار از اهالی هرات است . سالها در خدمت‌مرتاضان و مشایخ بریاضت مشغول بوده است . شبی بخواب می‌بیند که باو میگویند برو مرشد و پیری بجوی که عاری از تعصب باشد . مدتها بجستجو میپردازد ولی پیر ومرشد بی‌تعصب پیدا نمیکند تا آنکه در رؤیا حضرت دستورآذرکیوان رامشاهده مینماید . باتفاق موبد خوشی ، در استخر بخدمت آن حضرت مشرف و در سلك مریدانش داخل میگردد . موبد خداجوی بقول صاحب دبستان پارسی و تازی را نیکو میدانست و از حیوانات جلالی و جمالی پرهیز میکرد، تا چهار پاس حبس دم مییمود ودر شب اصلا نمیخوابید وبسیارکم میخورد وسخن نمیگفت الابضرورت و آنهم بایجاز ومختصر . در سال ۱۰۴۰ هجری (۱۰۰۰ی) بکشمیر وارد ودرهمان سال رخت بجهان جاودانی برد.

موبد خداجوی مکاشفات دستور آذرکیوان را تفسیر نموده‌است و بنام‌جام کیخسرو هردو باهم باترجمه گجراتی درسال ۱۲۱۷ یزدگردی (۱۸۴۸ میلادی) بفرمایش سرجمشید جی جی‌جی باهای بارون اول در بمبئی چاپ شد. نسخه‌خطی آن بنشانی RVIII79 در بنگاه خاورشناسی کاما دربمبئی ضبط است. درزیربخشی است از منظومه دستور آذرکیوان وشرحی راکه موبد نامبرده برآن‌نوشته‌است :

کنون گویم ازهوش دیگرسخن — که بگذشتم از اینهمه انجمن
بسی دیدم اندك شمارم از آن — که‌نتوان شمردن‌همه زان‌روان
نخستین یکی شهر دیدم فراخ — پر از جوش وآرایش‌مرزوکاخ
نهاده یکی تخت در کاخ و من — نشسته‌بر آن تخت در انجمن

نشسته برم چـار از موبدان   همه نیکخواهان به پیشم بدان

« حکما مراتب عقل را باعتبار تعقل چهار اعتبار کرده‌اند . عقل هیولائی وعقل بالملکه وعقل بالفعل وعقل بالفعل وعقل بالمستفاد ، و اطلاق ایـن اسماء گاه برمرتبه نفس نمایند و گاه برنفس غایتش . هر اسمی درزمان تحقیق بمرتبه خاصه از مراتب تعقل اطلاق نمایند . بدانکه شهر عبارت از جسد است وکاخ‌حدود دل و تخت نیروی‌آن و آنکه خودرا براو نشسته دید روح است وچهار موبد عبارت از استعداد محض است از برای ادراك معقولات نفس خالی است در این زمان از جمیع امور در حال طفولیت و برآن خلقت این استعداد حاصل است مرانسان را و سایرحیوانات را این استعداد نیست ووجه تسمیه باین اسم اینست که چنـانچه هیولائی اول فی‌نفسها خالیست‌از جمیع صفات‌زیرا که جمیع اوصاف حتی‌الوجود او را بتبعیت حاصل است . نفس ناطقه نیز در این مرتبه ازجمیع صور خالیست . اگر چه نفس خالیست از جمیع امور اما استعداد آن دارد که علوم را ادراك کند ومرتبه ثانیه از مراتب ، عقل بالملکه است و او را لازم است علم بضروریات کلیه واستعداد نفس از برای اکتساب نظریات ازبدیهیات وچون علم بضروریات حادث است بعداز بداء فطرت وخلقت پس او را شرط حـادثی باید تا لازم نیاید ترجیح بلامرجح در این‌زمان نه درزمان سابق . مرتبه ثالثه از مراتب عقل ، عقل بالفعل است وآن عبارت ازملکه‌استنباط نظریات‌ازضروریات است یعنی بودن انسان‌بحالتی که هر گاه خواهد حاضر سازد ضروریات را وملاحظه نماید ایشان را و نظریات را از ایشان حاصل کند و شبهه نیست که اینمرتبه حاصل نشود پس چنین سزد که ملکه عبارت از حصول نظریات درنفس و کشتن نظریات بعداز تحصیل ازضروریات بحالتی که هر گاه خواهدصاحب اینمرتبه‌آن مدرکات تواند حاضر ساخت‌بی‌مرتب کسب جدید . مرتبه چهارم از مراتب عقل ، عقل بالمستفاد است و آن عبارت از حضور نظریات حاصله مرعقل‌را بدوام بحیثیتی که غایب نشود از او زمانی بلکه آنی یعنی جمله معقولات را حاضر یابد درذهن واو مستحضر معقولات بود و این

آخر مراتب انسانی بود و پایهٔ اولیا و انبیای کیا است .»

موبد خداجوی رساله دارد در توحید و بغایت منطقی و فلسفی است وبسا ابیات و رباعیات عارفان و توضیحات و تشریحات بسیار عالی آراسته است . برای ثبوت بیانات خویش از قول دساتیر شاهد میآورد و برای دلایل بیشتر راجع به ـ حقیقت نفس ناطقه خواننده را بمطالعه کتاب زاینده رود توصیه مینماید . این‌رساله بنشانی HRms 300 در بنگاه خاور شناسی کاما در بمبئی محفوظ و هنوز بطبع نرسیده است .

موبد خوشی

موبد خوشی معروف به درویش خوشی مؤلف بزمگاه ، باتفاق موبد خدا جوی در سلك مریدان حضرت دستور آذر کیوان داخل گشت ، ریاضتها کشیده و خدمتها نمود ، در بزمگاه کتاب خویش که در شرح احوال و زندگانی و مراتب مقامات سیر وسلوك و کرامات حضرت دستور آذر کیوان و مریدانش سخن‌میراند دوازده‌نفر از مریدان کامل او را بدینگونه نام میبرد . اردشیر ، خراد شیرویه ، خردمند ، فرهاد ، سهراب ، آزاده ، بیژن ، اسفندیار ، فرشیدورد ، بهمن و رستم مینویسد غذای عارفان‌نامبرده از ده درم‌سنگ بالاتر نرفته و ریاضت و پرهیزگاری آنها مورد پسند خود حضرت دستور آذر کیوان بوده و نیز علاوه میکند که سایر مریدان بپایه و مرتبه آنان نرسیده‌اند . صاحب دبستان وشارستان کراراً ازبزمگاه نقل قول مینمایند این کتاب که بسیاری ازنکات‌تاریخی و تاریك فرزانگان‌زرتشتی را برای ما روشن میساخت بنظر نرسیده و درپس پرده اختفا پنهان است وشاید در گوشه کتابخانهای امرای هند و یا زوایای کتابخانهای دولتی و ملی راه فنا را بپیماید .

موبد خوشی در تعریف حال خویش ونیل‌بخدمت‌حضرت دستور آذر کیوان در بزمگاه مینویسد که درایام جوانی آرزو داشت به‌پیر ومرشدی‌کامل ورسا برسد. پس خدمت مشایخ وزهاد ایران ، توران ، روم وهند چه هندو ، چه مسلمان ،چه زرتشتی ، چه نصارا وچه یهود رابجا آورد .

همه گفتند« کیش خود راترك کن وبآئین‌ما گرای تا بآرزوی‌خودبرخوردار گردی .»

لیکن دلش بترك مذهب گواهی نمیداد ، زیرا گشایش‌کار ازایشان مشاهده نمینمود . تا آنکه شبی در رؤیا باتلاق، انهار، جویها ودریا رابدید. چون‌خواست از آنها بگذرد درگل فروماند . آواز پدر شنید که گفت از ایزد بخواه تا ترابآب رساند . ندائی بگوشش رسید که این مرد دریا هشته و بانهار وجویها متمایل‌است. پس روی بدریا نهاد وصدائی شنید که دستور آذر کیوان دریاست . آنگاه خـدمت آن بزرگوار را ازدل و جان پذیرفت .

بقول صاحب شارستان « روزی شخصی دانای صوری از مشایخ مرتاضان‌هند در مجلس حضرت امام‌الاولیا ذوالعلوم (دستور آذر کیوان) گفت که یکی از اکابر اسلام ، کافر مرتاض مستجاب‌الدعوات رادید که از مغیبات خبر میداد و مردم‌بدو مایل و راغب بودند . پس شیخ از او پرسید که این کمال ازچه حاصل کردهٔ گفت از مخالفت نفس . شیخ گفت تواسلام‌خویش‌عرضه کن‌وبنگر که نفست‌بکدام کیش مایل است . کافر فی‌الفور مسلمان شد و گفت چون دل بمیل کفر از اسلام وحشت کرد بدین‌عمل نمودم . موبد خوشی شاگرد ذوالعلوم بشیخ گفت اکنون نفس تو بمسلمانی‌مایل است یا بکفر. گفت باسلام . موبد خوشی خندان بدو گفت ،چون کمال نزد تو عمل بر خلاف نفس است باید ترك اسلام کنی یهودی یا از هنودی گردی . شیخ جوابداد که از اسلام دینی شایسته‌تر نیست . موبد خوشی گفت نزد هر خداوند کیش ، کیش او ستوده تر است از کیش دیگر . شیخ متحیر شده گفت حالی که من دارم کسی از کفر ندارد .موبد خوشی گفت از سر گذر هرهندوئی‌را که تو آری بی‌آنکه تغییرعقیدهٔ خود کند ما اورا درعرض‌یك‌چله به‌از تو گردانیم پس شیخ هندوی متعصب را بیاورد موبد خوشی او را بربط عبادت هنود چنانکـه میکرد امر فرمود ، اما کم خوری و بیخوابی وخلوت وذکر بروی بیفزود .پس‌از چله‌بعالم‌بیرنگ رسید . شیخ نیز کمالات صوری و معنوی او را دیده متحیر شد و خواست تا نقل کیش کند . موبد خوشی گفت ما کیش نداریم . نزد ما ترك عقیده باید کرد . شیخ ترك عقیده نمود . کم‌خوابی وبیداری با دوام ذکر برخودبیفزود.

موبد خوشی او را باهندوئی که سلب عقیده کرده در خلوت جایداد و در خلوت طعام و شراب هر دو گوشت حیوان جاندادهٔ خود مرده بود از گاو و گوسفنـد و خوك و بادهٔ انگوری . هر دو بعالم بیرنگ رسیدند و بمرور جمیع نفوس وعقول ونورالانوار را بی‌مثل دیدند .»

موبد خوشی رساله پهلوی موسوم به آفتابتاب تألیف زنده آزرم را بفرمان فرزانه کیخسرو بپارسی ترجمه نمود آنرا زنده رود نام نهاد. کتاب نامبرده ازقول شاهان و بزرگان پیشین در موضوع معرفت بقای روح انسانی صحبت میدارد که از روز ازل بفرمان آفریدگار هستی یافته وتا ابدالاآباد باقی بوده و نابودنخواهد شد . پس لازمهٔ هرفردی است تا مادام که روح در بدن آخشیجی است بفرمان‌خود بکار وادارد تادر دشت سرگردانی حیران ومعطل نگردد .

در زیر بخشی‌است از مندرجات زنده رود در معرفت روان .

« شبری در باره روان فرماید : روان یابنده گوهریست‌تابنده ، آزاده‌ازباب تاب زاده نفس ناطقه جوهریست‌نور مجرد از والدنوری یعنی‌عقل موجود ،هستیش هست ، نیستیش نیست ، وجود او دایمی و ابدی است وعدم او رانیست و فنا بر او ممتنع است . تنش اقراری . نیش اقراری . تن‌عنصری او راآلتی‌است جهت کسب کمال و نه آنکه او را این آلت ، آلت علویست که با او منتقل شود بعالم بالا یا چون جسد آسمانی که نفس از او اصلا مفارقت نکند ، بلکه‌آلتی است برای‌چند روزه تحصیل در این جهان و این آلت در اینجا ماند . روان کیر و کردار اروبـد شیدانی شید روان گردید . نفس‌ناطقه عملی که موجب‌ترقی وعود بعالم اصلی‌است اگر جمیع در ذات بیند قابل بازگشت بوطن خویش گردد . و زاد معاد اندوخته آید بعد ازقطع تعلق جسد عنصری‌نورانی عقل شده روانه‌صوب‌بالا گردد وحرکت بجانب آسمان ونفوس مقدس ایشان وعقول مکرم فرماید ...»

فرزانه دادپویه

فرزانه دادپویه پور هوش آمین‌از شاگردان فرزانه کیخسروپورآذرکیوان میباشد . در پارسی و پهلوی استاد بود تازی رانیکو میدانست ببرکت نفس مرشد مراحل سلوك وعرفان راطی نمود و صاحب مکاشفه ومعاینه گشت.

فرزانه دادپویه رساله پهلوی آذرگشسب تألیف فرزانه هوشگوی را باشارهٔ مرشد خویش بفارسی ترجمه وآنرازردست افشار نام نهاد. حکیم هوشگوی‌چنانکه در آغاز رساله دیده میشود از مریدان مرید ساسان دوم بوده ورساله رابنام هرمزد شاه تألیف نموده. رساله نامبرده در موضوع شناسائی خرد که در تمام موجـودات علوی وسفلی برتر است صحبت میدارد . مینویسد خرد مهین پیامبر و از همه احسان و بخشش یزدان بهتر ومعرفت پیمبران که بفرمان خداوند یکتا وتقاضای زمین وزمان ظهور نموده‌اند بوسیلهٔ‌آن میسر است وبمعاونت‌آن‌جهانیان‌ازگمراهی میرهند وهرکس که بمتابعت برگزیدگان یزدان رفتار نماید ازرنج دوگیتی‌آزاد ماند .

اینست آغاز رساله : «سپاس بیشتر از قیاس حضرت مبدع‌عقل وواهب‌خیر و جاعل کل وفاعل حقیقی که نورالانوار و رب‌الارباب‌است ودرود برسید وامام‌عالم امکان عقل اول که پدر تحقیقی ونور اقرب است و سایر ارباب اجرام‌علوی‌واجسام سفلی از بسایط ومرکبات تامه وناقصه‌را خصوصاً نیر اعظم شت وخشور وخشوران برگزیده یزدان خدیو جهان راهنمای مه آباد راکه راهبرابدالاآباد است ومدبر عالم استحقاق خداوندصفت‌مملکت کیخسرو حضرت صاحب ناموسی کیوان‌ایوانی که صاحب‌الزمان ووالی امر است . پس از این چنین گوید راهروطریقه حقانی،

دادپویه ابن هوش آمین که حضرت صاحب‌الامری مر این بنده را امر فرمودند که رساله حکیم عالم کامل الهی هوشگوی که بوسایط از شاگردان ناموس تمام ساسان دوم است بنام شهنشاه کشور معدلت هرمز شاه‌ابن‌ملك عادل باذل نوشیروان جمع کرده وسلطان‌السلاطین وملك‌الملوك پرویز آن نامه را بهر ظهور براهیـن کشفیه ونظریه آذر گشسب خوانده ، ترجمه کن بفارسی روشن دری آمیخته که افهام بادراك آن قادر باشند و بعد از تتمیم این خدمت حضرت امام عادل و انسان مدنی کامل این ترجمه را بخطاب مستطاب زردست افشار سر بلند گردانید.»

فرزانه بهرام فرهاد

فرزانه بهرام‌پور فرهادپوراسفندیار میگویند نژادش بگودرز گشوادمیرسد. در شیراز زندگانی میکرد . در اواخر عمر دستور آذرکیوان به پتنه رهسپار و در زمره مریدان آنحضرت داخل و بریاضت و تحصیل عرفان پرداخت و مراحل کمال را بانتها رسانیده چنانکه خود در مؤلفات خویش میگوید « بیاری مرشد و پیر خود حضرت آذرکیوان بملك و ملکوت و جبروت ولاهوت‌واصل وبتجلیات آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی نایل گردیده » فرزانه بهرام مردی بود فاضل ، منطق و طبیعیات و ریاضیات و الهیات و حکمت و پارسی و پهلوی و تازی وعلوم متداوله عصر خویش را بوجهی نیکو فرا گرفته و دانشمندی بود رسا و فیلسوفی کامل . علوم‌ظاهری را از خواجه جلال محمود از شاگردان‌ملاجلال‌الدین محمد دوانی متوفی سال ۹۰۸ه کسب کرده بود . کتاب شارستان تألیف اوست و باسم فرزانه کیخسرو پور دستور آذرکیوان مرشد خویش تدوین نمود . موضوع آن اخلاق و حکمت و شرح مناظرات مؤلف وسایر مریدان حضرت آذرکیوان باعلما و مشایخ متعصب اسلام میباشد و الزامات و اتهامات بیجائی را که بزرتشتیان‌وارد آورده‌اند بروشی بسیار نیکو جواب میدهد . مؤلف هنگامیکه بر رد رساله یکی از نویسندگان اسلام راجع بداستان بهمن درازدست وکتاب محمد امین راجع بخواب و رؤیا و حدیث سخن میراند ، احاطه دانش خودرا بر کتب موجوده زمان چه‌عربی چه‌فارسی‌چه پهلوی وچه فقه‌واصول واحادیث و سنت بخوبی روشن‌میسازد

صاحب دبستان‌از قول موبد هوشیار نقل میکند که روزی فرزانه بهرام پیش حضرت دستور آذرکیوان ایستاده و در دل داشت که مرشد رازدلش را بگوید . آن

حضرت رازی که در دلداشت بگفت . سپس فرمودای فرزانه راز دل دانستن آسان است اما زبان برای‌چکار است ؟ باید آنرا بکار برده بیکار نگذاشت .

فرزانه‌بهرام با وجودیکه از دانشمندان درجه اول عصر خویش بود از شغل تجاری‌امرار معاش مینمود . در سال ۱۰۳٤ هجری(۹۹٤ی) در لاهور بجهان‌مینوی شتافت . در زیر نمونه‌ایست از مندرجات اخلاقی شارستان مؤلفه او .

«بسبب مکرمت نمودن واکرام ورزیدن بزرگی ها زیاد شود . چه هر که در سخاوت برارباب‌استحقاق بگشایدایزد تعالی ابواب ارزاق و درهای اقبال‌بروی مفتوح گرداند و او را بر معراج جلال و مرقات کمال بر آرد یعنی اساس اقبال بتمهید قواعد افضال تواند و ترقی بدرجات‌معالی بارتکاب اخطار و اقتحام مهالك و اتفاق اقتدار مسلم ماند . عذب زبان کلید ابواب معانی است یعنی فظاظت طبع و سوی خلق موجب انهداماساس دولت و انقباض‌قواعد حرمت است . رفق ومدارا و حلم و مواسا وسایط تأکیداسباب دولت و تمهید بنیان حرمت و درشتی وتیزی کردن دوستان را بزماند و چرب زبانی و سخن خوش دشمنانرا دوست گرداند .

موبد پرستار

موبد پرستار پور خورشید درپتنه استان‌نشین بهار ومرکزدستورآذرکیوان قدم بعرصه وجود نهاد . پدرش خورشید از اهل اصفهان‌بود . موبد پرستار جوانی مرتاض بود و در خردسالی بخدمت دستور آذرکیوان رسید . اما معرفت و کمال را در خدمت موبد سروش خلیفه آذر کیوان حاصل نمود. ریاضتهای سخت کشیدی و از سرشب تاصبح بسر ایستادی وذکر کردی . کتاب تبیرهٔ موبدی‌تألیف اوست. در سال ۱۰٤۹ هجری (۱۰۰۹ی) درکشمیر خلع بدن‌نموده جاودان‌ازجسم وکالبد خویش دوری جست .

فرزانه بهرام کوچک

فرزانه بهرام پور فرشاد معروف ببهرام کوچك ، بزیارت حضرت دستورآذر کیوان مشرف ولی کمال و معرفت را در خدمت فرزانه بهرام پور فرهاد صاحب شارستان کسب نمود . بهرام کوچك‌فرزانهٔ بود خدا رسیده واز خلق رمیده ،بعلوم عقلی ونقلی دانا و در زبانهای فارسی ، تازی ، هندی وپرتقالی استاد . بقول‌صاحب دبستان گویند ارژنگ‌مانی نگاشتهٔ طبع‌اوست. تصانیف‌حکمت اشراقی شیخ‌اشراق شهاب‌الدین سهروردی را بفارسی روان ترجمه نمود . شبها رانخوابیدی وازکتابت امرار معیشت مینمودی . گویند دوسه روز نشستی،نه‌خوابیدی ونه بلندشدی‌ونه‌غذا وآشامیدنی صرف کردی ، افطارش اندکی شیرگاو بودی . فرزانه بهرام بااجازه مرشد خویش بارشاد خلق پرداخت و مریدان بسیاری بدورش حلقه زدند . درسال

۱۰۴۸ (۱۰۰۸ی) هجری درلاهور در گذشت .

فرزانه کیشمند

فرزانه کیشمند ، دانشمند پارسی است بخدمت حضرت دستـور آذرکیوان رسید و در زمرهٔ مریدان او داخل گشت ریاضتها کشید وبکشف وشهود نائل شد . مراتب سلوك راطی و از بزرگان عصر خویش گشت . صاحب شارستان بارها ازاو اسم میبرد ونقل قول مینماید.

موبد پیشکار

موبد پیشکار پور خورشید ، برادرکهتر موبد پرستار درپتنه متولد شد . در هندی اشعار نغز ونیکو دارد واز ادیبان آن گروه است . او نیز چون برادر مهتر خویش بفیض دیدار دستور آذرکیوان مستفیض ولی در سلك مریدان موبد سروش داخل وبکمال و معرفت و بیخودی نایل گشت . صاحبدلی بود آزاده و پاکباز واز تعصب وقیود مذهبی بری . با برادر خویش بکشمیر وارد واز آنجا رهسپار خطا گشت . در حبس دم ونفس سرآمد بود . بقول موبد هشیار نوبتی دم فرو گرفت و بآب درآمد و دو پاس زیر آب بود ، سپس سر بر آورد . موبد پیشکار با صاحب دبستان معاصر و تا زمان تألیف کتاب درحیات بوده .

فرزانه شیدوش

فرزانه شیدوش پورانوش معروف بفرهوش بواسـطهٔ اخلاص پدرش بدستور آذرکیوان صاحب مقام و مرتبه بلند پایه گردید . پس از درگذشت آذرکیوان ، بنا بدعوت پدر وزربادی پدر زن خویش باتفاق فرهقاری از پتنه بکشمیر رهسپار و از آنجا آهنگ کاشغر داشتند که شیدوش را هوای سلوك بر سر افتاد ودر مجلس مریدان آذرکیوان شرکت و بریاضت و تصور چنان مشغول شده تا روان دستور آذرکیوان درجلو دیدگانش حاضر واورا بسلوك تعلیم وبمراحل بیخودی و فنا و بقا زایل ساخت .

صاحب دبستان از قول فرزانه شیدوش نقل میکند کـه او در تیره شب

بروشن روانی ازاین ظاهری چه روان شده بانوار غیبی نورآمود رسید و پردگی حقیقی هر هفت پرده از پیش برداشته شد ، ناسوت را گذاشته از ملک گذشت و ملکوت درنوشت . وجود مطلق نورالانوار بتجلیات آثاری وافعالی وصفاتی وذاتی فرو یافت . هستی موهوم نابود ووجود حقیقی مشهود گشت ومیگفت هرموجودی درجهان خاکی با فروغی ازپرتو ذات احدیت تعبیه گشته است .

بقول رفیع :

گر دیوی و گر فرشته سر رشته یکی است
دهقان و بهار و مزرع و کشته یکی است
با وحدت او ز کثرت خلق چه باك
صد جای اگر گره زنی رشته یکی است

بقول صاحب دبستان ، فرزانه شیدوش از غذای گوارا ولذیذ دوری‌میکردی اما لباسهای گرانبها.وزیبا میپوشیدی ، حتی خدام‌وپرستاران اونیز آراسته‌آراسته بودند وانجمن او همیشه معطر میبود و میگفت شوکت وجلال او بواسطهٔ نظر و تأئید پیر اوست . با زنان‌آمیزش نداشتی وآنان را در مجالس خویش راه ندادی از متعصبین دوری میجستی و با آنان ننشستی . فرزانه شیدوش مدتی در کشمیر رنجور افتاد و چاره از دست پزشکان بیرون رفت .ع. طبیب کیست مسیحا اگر شود بیمار . اصحاب واطرافیان اندوهگین شدند اما خودش خوشحال و مسرور . هرچند بر شدت بیماری میافزود بر مسرت وی نیز افزوده میگشت و این بیت خواجه حافظ را میخواند :

خرم آنروز کز این منزل ویران بروم
راحت جان طلبم وز پی جانان بروم
بهوای لب او ذره صفت رقص کنان
تا بسر چشمه خورشید درخشان بروم

هنگام نزع باطرافیان اندرز داده وگفت خوشحال باشید که من از این

تیره خیالستان بسوی لامکان وموجود حقیقی بی‌تعین روانم ودستها را بلند کرده این اشعار را بخواند .

اگر هادی ایم وگر مهدی ایم — بجنب قدم طفلگی مهدی ئیم
یکی قطره ایم از محیط وجود — اگر چند داریم کشف و شهود
من ازقطره گی کشته‌ام بس‌نفور — خدایا رسانم بدریای نور

چون باینجا رسید چشم فروبست . شیخ‌ابوالفضل فیاضی گفت .

آن قطره شد بچشمه وآن چشمه شد بجوی
و آن جوی با محیط ازل یافت اقتران

فرزانه شیدوش در سال ۱۰۴۰ هجری (۱۰۰۰ی) بآشیان ایزدی شتافت و در دریای نورالانوار مستغرق گشت .

موبد هوش

موبد هوش (هشیار) عالم صوری ومعنوی است . میگویند نژادش بجاماسب حکیم میرسد . فارسی ، پهلوی و عربی را خوب میدانست کتاب جشن سده را ترجمه نمود .

بقول صاحب دبستان که در سال ۱۰۳۶ هجری (۹۹۶ی) او را در کشمیر ملاقات نموده جامعیت وی از آن کتاب آشکار میگردد و مینویسد بسر انگشتان دست بایستادی و بدن او بزمین نرسیدی و ریاضتهای سخت کشیدی . این موبد هوش بغیر ازموبد هشیاری است که مؤلف سرود مستان میباشد .

موبد مهراب وموبد ماه آب[1]

موبد مهراب وموبد ماه آب دوبرادر بودند درخدمت بهرام بن فرشاد معروف ببهرام کوچك ، بریاضت ومجاهدت نفس مشغول و مراحل سلوك و عرفان را طی نمودند . ماه آب برادر کهتر است وپیشکاری مرشدخویش رابعهده داشت . بردباری وفروتنی وتحمل مشقات آنهارا مولف دبستان در کتاب خویش شرح داده است وما شمه ازآن را درپایان تذکره صاحبدلان میآوریم .

(۱) شمس العلما دکتر حیوانجی جمشید جی مدی در مقاله خویش در ژورنال کاما اورینتل اینستیتوت شماره ۲۰ این دوبرادر را که صاحب دبستان صراحة با واژه چون تو موبدی رهبربدی خطاب میکند اشتباها ازمریدان غیر زرتشتی سلسله دستور آذرکیوان معروف به آبادیان تصور کرده است . زیرا که مولف هنگام تعریف ازصفات آبادیان که پس از ذکر مریدان غیر زرتشتی سخن میراند شمهٔ از خصایل آنها را بیان نموده است .

حکیم کامران

حکیم کامران شیرازی ، بقول صاحب دبستان « ره سپر کیش مشائین بود. علوم عقلی و نقلی را نیکو میدانست و از فرزانه یزدان ستای مرید موبد سروش استفاضه‌های معنوی حاصل وشگفتیهای بسیار تعلیم گرفته بود بعد ازکسب کمال به« گوا» رفت که از بنادر غربی هند و مستعمرهٔ برتقالی است. بمجالست پرتقالیها رغبت نمود و بکیش نصاری جلوه گر آمده لاجرم انجیل رانیکو آموخت وازعلوم ایشان مایه‌ها اندوخت و بعد از آن بهند شمالی مراجعت و باراجه ها آشنا شـد. بکیش ایشان گام زد . شاسترهندوئی یعنی علوم ایشان رانزد براهمه فاضل بخوانند و درآن نیز سرآمد دانایان هند شد . اگر چه بظاهر بمذاهب مذکوره پی سپرد. اما برعقاید حکمای قدیم بود . از دروغ ، دزدی زنا و اغلام سخت دوری نمودی و ازکشتن جانوران احتراز داشتی اما گاه گاه شراب خوردی، گفتی دراو فایده بسیار است و ادعیه که در میان حکمای یونان رایج بود ، در ستایش واجب الوجـود و عقول ونفوس و کواکب خواندی و ازکس چیزی نپذیرفتی بتجارت مشغول بود آن مایه که او را بسند بودی بدان قناعت کردی و میرزا ابوالقاسم فندرسکی اورا برادر با جان برابرمیگفت و مهین برادر مینوشت و در سنه ۱۰۵۰ هجری(۱۰۱۰ی) در سرای فرخ نزدیك به اکبر آباد تجرد گزید . گویند در بیماری آنچه داشت همه را بفقیران بذل فرمود . زر نقد را به براهمه بیشنو (فرقهٔ از هنود) و مـانند آن داد چه ایشان حیوان آزار نیستند. پوششها را بدست محمود نامی داد تابدرویشان راه کشمیر وکابل که در آنجا سرمای شگرف است بدهـد و محمود چنان کرد و خورش آنچه موجود داشت بگاوان و خران و مسافران و مسکینان داد که ایشان

بار میکشند . کتابهای حکما را بموبد هشیار سپرد تا بمردم حکیم مشرب‌حکمت دان رساند . فرزانه هوشیار درا گره کتابهای او رابخش کرد و بیاران فرستاد و در مرض الموت پیوسته بقرائت‌الهیات شفا وترجمه اسولوجیا مشغول وشادان‌میسرود که بالوهیت مبدع تعالی و نبوت عقل و امامت نفس و قبله بودن فلك و نجات فلاسفه ایمان دارم و از ادیان و مذاهب دیگر بیزارم و در هنگام درگذشتن ، نام واجب‌الوجود وعقول ونفوس و کواکب میگفت وحاضران نیز بدان مشغول‌بودند تا جامه گذاشت (جسم رها کرد) وعمر او نیز ازصدسال گذشته بودنیرویش نکاسته، قوت وقدرت داشت وهمچنین به موبد هشیار سروده بود که بعد از مرگ سوختن کالبد ستوده‌تر است اماچون مردم ترا مانع آیند پس مرا سر بمشرق و یا بمغرب دفن کن که جمیع بزرگان چون ارسطو ومتابعانش‌چنین خوابیده‌اند .موبدهشیار چنین کرد و هم موبد هشیار بفرموده او بر سر قبرش تا یك هفته هر روز و شب بخور آن کواکب که آن روز وشب‌بدو تعلق داردبیفروخت وآن خورد و پوش که منسوب بدان کوکب است بیراهمه ومستحقان رسانید و ایشان همه دعا میکردند وآن کوکب را شفیع میساختند تاروح حکیم‌کامران‌بمجردات پیوست. پس‌موبد هشیار باگره گرائید و کتابی دیدم بخط او که نوشته بود که پس‌از جامه گذاشتن کامران ، او رادر واقعه دیدم باللباس نیکوباحضرت مشتری‌نشسته گفتم چون آمدی گفت مجردات مرا چون بیخواهش دنیوی یافتند جذب کردند وشفاعت همین را گویند .»

فرزانه شیدوش

فرزانه شیدوش پوربهرام از فضلا و حکمای آبادیان و پارسیان است که بمقامات عالی کمال و عرفان رسیده . با فرزانه بهرام پورفرهادصاحب شارستان معاصر بود و بسیار مورد ستایش او قرار گرفته است . در مجلسی که مریدان آذر کیوان با علما و فقهای اسلام راجع بامتیاز مذاهب بحث میکردند فرزانه‌شیدوش بقول صاحب شارستان در تحقیر اسلام چنین میگوید «در دین محمد صلعم هفتاد و سه فرقه‌اندهر کدامی مخالف‌دیگری . همدیگر را گمراه‌وضال دانند وبزرگان خود را بدیاد میکنند . چنانچه شیعه که گروهی از فرقه محمدی علیه‌السلام اند اهل سنت تو به ایشان را بر نمیدارند و چنانچه روایت کرده اند سب‌الشیخین کفرلاتوبه معها و همچنین مذهب ایشان در فروع و اصول مختلف است و ظاهر نمیشود که حق باکدام فرقه است . و آنکه میگویند دین محمدی عالم را فرا گرفته قولی‌است ناروا . چنانکه‌هنوز در این دیار اعلام دین‌محمدی نیفراخته‌اند چون چین و خطا و جزآن و زیر بلاد هند و بلاد فرنك و امثال آن که‌در آن‌نام مسلمان نتوان بردو اگر گویند که در غالب شدن‌اند مشهور است که چنگیزخان بر ایشان غالب شده جمعی کثیر از ایشان را بقتل رسانیدند و مدتها اعدای ایشان را بر ایشان مسلط گردانید . و همچنین هلاکوخان مغول در حین تسلط خلیفه بغداد را بقتل رسانید ، یهودیان را برای جزیه و ادای مال و حصول زرامان داده علما و قضات و فقها را درشط بغداد غرق گردانید که از ایشان کسی منتفع نمیشود و نعمت الهی را زیاده میخورند و در آفرینش مزیدند . و ما محتاج باین غلبات غیرنیستیم . خودجمعی که‌دعوی‌خلافت و امامت‌میکردند . چون خلفای بنی‌امیه

و عباسیه در قتل اولاد و احفاد حضرت رسالت ساعی بودند . اکثر را بقتل رسانیدند و هنوز در کشش و ابطال همدیگر میکوشیدند و در مذمت خود چیزها میگویند و آنچه در یك مذهب استنباط از احادیث نمودند مخالفت تمام با مذهب دیگر دارد مثلا یکی پای شستن جایز داشته و بسم‌الله را جهر میخوانند و دیگری بر نفی آنست و دست را از مرفق بسوی انگشتان میشوید و بر عکس دیگری جایز داشته . دیگری بکف واحد آب مسح را جایز داند و جز آن زشت و نادرست . فلاجرم نماز جمعی که بدو کف آب بیش شسته‌اند درست نخواهد بود ، پس نماز جمیع علمای سابق درست نبود . چه صلوة بی طهارت درست نبود . چون تارك الصلوة باشند نزدایشان سالب نماز واجب القتل و ارکفره است چنانکه فرمود اقم الصلوة و ان لاتکونن من المشرکین و مطابق این حدیث ذکر کرده‌اند من ترك الصلواة متعمداً فقد کفره چون ایشان خود در اسلام ثابت نباشند ، دیگران را چه هدایت توانند کرد .»

فرزانه مهرآذر

فرزانه مهرآذر از اصحاب کشف و شهود و منسوب بسلسله آذریان میباشد که مکتب دستور آذرکیوان و سلسله او از آن سرچشمه گرفته است . این فرزانه صاحب حال بقول صاحب شارستان راجع بحقیقت دجال چنین گفته «بادله عقلی و نقلی و به براهین کشفی و شهودی بر من ظاهر و باهروعیان و متحقق گشته از دجال که مخبر صادق خبر داده این جماعت ، علمای جاهل‌اند که عالم را بفساد آرند »

فرزانه اسپندیار

فرزانه اسپندیارپور رستم‌پارسی از بزرگان و حکیمان و عارفان عصرخویش بوده و در اصفهان میزیست . سالها بریاضت و تزکیه نفس خویش مشغول و ازائمه کشف و شهود گشت . دستور آذرکیوان بقول‌صاحب‌شارستان همواره او را بفضیلت و عرفان و دانش ظاهری و باطنی ستودی . شاید اسپندیار جد فرزانه بهرام مولف شارستان باشد .

فرزانه بهرام و ساسان آذری

فرزانه بهرام پورشیدوش و فرزانه ساسان‌آذری دانشمندان و عارفان معروف آبادیان و پارسیان‌اند فاضلانی کامل عارفانی رسا بوده‌اند . صاحب شارستان بارها گفته‌های آنها رادرکتاب خویش شاهد آورده و بسیار میستاید .

درویش بهرام

فرزانه درویش بهرام‌صوفی صافی مشرب و از اهل فضل و کمال بوده . بقول مؤلف آئین اکبری از اهل ترکستان میباشد . بدیدار خضر نایل و مراحل‌سلوك را از فیض آن بزرگوار باتمام رسانیده . درویشی بود دانشمند و از اهل کشف و شهود و شغل سقائی اختیار کرد .در بارگاه اکبرشاه گورگانی‌عزتی‌بسزا داشت آنرا ترك و بسراندیب رفت ودر آنجا درگذشت . این شعر از اوست .

اساس پارسائی را شکستم تا چه پیش‌آید
سر بازار رسوائی نشستم تا چه پیش‌آید
بکوی زاهدان بیهوده عمری در بدر گشتم
کنون رند و خراباتی و مستم تاچه‌پیش‌آید
گهی زاهل عبادت میشمارندم‌گهی قاشق
بهر طوریکه میگویند هستم تاچه‌پیش‌آید

فرزانه موبد کیخسرو

فرزانه کیخسرو اسفندیار پور دستور آذر کیوان متخلص بموبد از عارفان صاحب کمال و صاحبدلان والامرتبه زرتشتی است و بامقام ولایت از مادر بزاد.در خردسالی از مهر پدری محروم ماند ودر آغوش موبد هوشیار از مریدان با کمال پدر و بسرپرستی او بسن بلوغ رسید و باتفاق گروه آذریان و سپاسیان بجای‌پدر بر مسند خلافت نشست و بارشاد خلق مشغول گشت . صاحب شارستان دراینمورد گوید : «معهذا مخدوم زاده عالم اشرف کیخسرو که در صغر سن از پدر نامدارش که از عظمای حکمای سلاطین اولیاء بوده جدا مانده ... » فرزانه موبد کیخسرو بدو نام کیخسرو و کیخسرو اسفندیار نامبرده شده است و فلسفهٔ اشراق را بحال نیکو میدانست و شاعر عرفانی بوده اما باشعارش مارا دسترسی نیست این قطعه از اوست :

زاهد و سامان پرستان راضی‌اند از ما که ما
خود شریك هیچیك در دنیی و عقبی نه‌ایم
دشمنی خیزد ز شرکت ما بقصد دوستی
آخرت را باختیم و در پی دنیی نه‌ایم

در مرثیه شیدوش ابن‌انوش که با او رابطه معنوی داشت گفته :

شیدوش‌تازدیدهٔ من‌بر کرانه شد — گرچشم‌خانه بود بسررودخانه‌شد
آرامگاه طایر قدسی سپهر بود — زین پست‌آشیان بفراز آشیانه شد
آزاده‌بودوزاد وجز آزادگی‌نجست — تن را بتن گذاشت روانش‌روانه شد
جانش بحضرت جان آفرین رسید — بیرون زقیدچرخ‌وزمین وزمانه‌شد

فرزانه بهرام‌بن فرهاد کتاب خویش شارستان را بنام او تألیف نمود و در ستایشش گوید « و کیخسرو فرزند ارجمندش که اوسروشی‌است در این لباس‌جلوه فرموده انوار ولایت از جبین اولامع واین بزرگی اباعن جد در ایشان‌ازآنست... بر تحقیق سپاسی گروه این رتبه تعین نبوت و امامت درآذریه است بعد ازنیاگان نامدار ، حضرت آذرکیوان صاحب این فر بوده و اکنون نوبت بفرزند نامدارش کیخسرو اسفندیار رسیده ...»

فرزانه دادپویه پور هوش‌آئین که از مریدان اوبود در دیباچه کتاب زردست افشارکه باشاره مرشد خویش از پهلوی ترجمه کرده آمده « و امام وقت و ملک علی‌الاطلاق مدبر عالم استحقاق خداوند صفت مملکت ، کیخسرو اسفندیار خلف حضرت صاحب ناموسی نبوت پناهی رسالت گاهی کیوان ایوانی که صاحب‌الزمان ووالی امر است »

فرزانه موبد خوشی بفرمان فرزانه کیخسرو رساله پهلوی‌آفتابتاب راپارسی نوشت وزنده رود نام نهاد در ستایش او گوید : « عارف نورالانوار واقف عقول و اسرار دانای مبداء ومعاد بکشف‌نظر، بنی‌انسان منظر، فرشته سیر ، رسول‌موجود موجود حقیقی ، امام موعود ، مقصود تحقیقی ، صاحب ناموس نامدار ، ملک‌علی‌الاطلاق روزگار ، مدبر عالم باستحقاق ، انسان مدنی باتفاق ، قطب زمان و غیث ادوار کیخسرو اسفندیار ...»

فرزانه موبد خداجوی پور نامدار در دیباچه جام کیخسرو که بنام‌اومنسوب نموده وی را چنین میستاید : « کیخسرو عالم معانی ، لهراسب دیار نکته دانی ، خورشید سپهر کامکاری ، جمشید سریر نامداری ، کیقباد ایران عرفان ، کیخسرو ابن کیوان بجام کیخسروش موسوم ساخت ...»

موبد هوشیار که همواره در سفر و حضر بافرزانه کیخسرو همراه بود در کتاب خویشتاب که باشاره او نوشته آورده « خلیفه شیخ‌الانبیاء و امام رسل مظهر موعود کیخسرو اسفندیارابن قایم‌مقام استاد پیمبران وجانشین پیشوای‌وخشوران

وخشور باستحقاق ، و پیغمبر باتفاق اهل انصاف ، آذرکیوان بدین بنده که ازبدو امکان خانه زاد این طبقه‌عالیه است ونجات ابد هم ازبندگی‌این درگاه‌میجوید...»
و در مورد علم ودانش‌معنوی وروحانی و کشف وشهود او آورده « راهبرآل کشف کیخسروابن ناموس اعظم آذرکیوان در صغر سن بی‌نظر بکتب با نامه گرد آور تقریر کرد ...»

دبستان المذاهب چنانکه از قرائن محققه و دلایل متقنه بنظر میرسدتألیف فرزانه کیخسرو میباشد ونه تألیف میرزا محسن فانی کشمیری که بنامش شهرت یافته است . دانشمند پارسی ملافیروز ، موبد را مؤلف دبستان‌میداند زیرادرحاشیه نسخه خطی کتابی که درکتابخانه اوست دربرابر نام موبد بقلم سرخ نوشته شده که مؤلف کتاب است . اما خود ملافیروز چنانکه‌از نگارشاتش‌برمیآید ازنام‌اصلی موبد بیخبر بوده است . اما صاحب‌مآثرالامرا ذوالفقار ساسانی متخلص بموبد را صاحب دبستان میداند .

دانشمند دیگر زرتشتی کیخسرو ابن‌کاوس پارسی در نامه‌ئی (۱) با دلایل و براهین معقول فرزانه کیخسرو را نگارنده دبستان معرفی مینماید و مینویسد «اما بعد بر رأی منصفان ذوالابصار مبرهن تواند بود که چون در هر زمان بعضی از متعصبان هر مذاهب که گرفتار زمان ومکان اند چنانکه حضرت مولانای رومی در مثنوی آورده :

اختلاف خلق از نام اوفتاد   چون بمعنی رفت آرام اوفتاد

و دربند صورت و اسم مقید و دین خود را حق و کیشهای دیگر را باطل میدانند و از این معنی که درهر کیشی بهیزدان توان رسید چنانکه درنامه‌بیچون شت دساتیروارد « راهها بسوی خدا بیش از دمهای آفریدگان است » و در قرآن مجید نیز از این معنی خبر داده الطرق‌الی‌الله بعدد انفاس‌الخلایق‌غافل وازمطالعه کتب و تصانیف بیگانه کیش خویش اجتناب لازم دانسته لاجرم از مطالب وفواید

(۱) رجوع شود بنسخه‌خطی بشماره HP(ms) 300 محفوظ دربنگاه‌خاورشناسی کاما در بمبئی.

آن بی‌بهره میمانند فلهذا برخی از مؤلفان کتاب بنا بر مصلحت و رفع تعصب آن گروه اسم خود را ظاهر ننموده‌اند تا عوام‌الناس از آن محترز نبودی پی بمقصود برند چنانکه مصنف منصف کتاب دبستان المذاهب که بدون جانب روی و طرف گیری بیان اعتقادات هر گروهی و کیش و کنش هر انبوهی را بی کم وکاست رقم زد خامه تحقیق نموده ونام نامی خودرا آشکار نساخته اما در این‌زمان چون‌بعضی از طالبان در جستجوی نام صاحب کتاب موصوف میباشند و جمعی او را پارسی و چندی وی را مسلمان دانسته حتی برخی از زرتشتیان هندوستان نیز بگمان آنکه مؤلف کتاب مذکوره مخالف کیش پارسی بوده لهذا این کمین بنده هیچمدان کیخسرو ابن کاوس پارسی که بفتور فهم و قصور دانش موصوف است لازم دانسته که آنچه در این باب بخاطر رسیده مشروح ومبین سازد تا شاید رفع گمان آن حق پژوهان گردد مخفی نماناد که برچند دلائل مبرهن میشود که نگارنده کتاب مذکور از عظمای حکمای پارسیان بل حضرت امام زمان کیخسرواین دستوردستوران وجانشین پیشوای پیمبران شت آذر کیوان است. نخست آنکه ازروی کتب تصانیف پـارسیان یزدانی ثابت است که آنحضرت موجود و خلیفه برحق صاحب ناموس آذر کیوان بوده .»

مؤلف پس از ذکر دلایل بیشمار بااستناد ازنوشتهای معاصرین فرزانه کیخسرو وخود کتاب دبستان در پایان نامه درذکر عقایدهندوان نقل ازدبستان چنین‌آورده « چون روزگار ناپایدار نامه نگار را ازپارسیان جدا افکند هم انجمن شمنان‌صنم و بت قبله گاهان پرستنده وثن ساخت لاجرم عقاید این تدقیق آمود گروه بعد از پارسیان گذارده آید ظاهر است که از پارسیان پارسی کیشان رامیخواهد چه ذکر آن گروه پیش ازعقاید هنود بیان نموده پس دانسته میشود که اصل زاد بوم او از پارسی بوده چه اگر غیر پارسی بودی ننوشتی که چون روزگار ناپایدار نامه‌نگار را از پارسیان جدا فکند نیز از روی غزل سردفتر دبستان که در ستایش و توحید ذات باریتعالی گفته دریافت میشود که موبد تخلص میکرده چنانکه مصرع موبد حق ادیب تو و گیتی ادبستان آشکار است که لفظ موبدمخصوص پارسیان است‌دیگر

آنکه عقیده هر مذاهبی را از زبان اهل آن مذهب و از روی کتب آن‌فرقه ذکر کرده و اکثر مطالب وعقیده یزدانیان رابدون گفته غیری تقریر نموده پس‌معلوم میشود که خود از اکمل سالکان آن‌طریقه والابوده...»

میرزا محسن فانی کشمیری که بنام مؤلف دبستان شهرت یافته بقول لچمی نارایین اورنگ آبادی متخلص بشفیق و صاحب گل رعنا مدتی را دراله‌آباد و بقیه زندگانی خود را در اوان‌طفولیت وپیری در کشمیر بسر برده وچون صاحب‌دبستان چنانکه از نوشتهایش برمیآید در آغوش پرستار و درجوانی در اطراف و اکناف بسیر و سیاحت مشغول نبوده است .

صاحب گل رعنا (۱) مینویسد : « فانی شیخ محسن از اکابر کشمیراست ودر فضل و کمال و شاعری عدیم‌النظیر اکتساب فنون از ملا یعقوب صرفی کشمیری نمود و بعد تکمیل بدرگاه صاحبقران ثانی شاهجهان رفت و بخدمت صدارت‌صوبه اله آباد امتیاز یافته باله‌آبادشتافت ومرجع‌خاص وعام‌آن دیارشد .چون‌صاحبقران ثانی‌افواج قاهره رافرستاده بلخ‌را تسخیر کرد ونذر محمدخان والی بلخ گریخت و اموال او بضبط درآمد از کتابخانه‌اش دیوان شیخ محسن مشتمل بر مدح خان مذکور برآمد بنابرآن از نظر پادشاه افتاده بی‌منصب و از صدارت معزول گردید اما مراحم پادشاهی بسالیانهٔ فراخور حال ، او را کامیاب ساخت او بکشمیر رفته درکمال اعتبار بسر میبرد حکام کشمیر بخانه‌اش میرفتند . شیخ همواره اوقات را بتدریس معمور میداشت . صاحب کمالان بسیاری از حاشیه محفل‌او برخاستند‌مثل محمد طاهر غنی و حاجی اسلم سالم . شاعری دون مرتبه اوست . رحلت‌او درسنه احدی و ثمانین و الف واقع شد .»

بنا برآنچه گذشت مؤلف دبستان‌فرزانه موبد کیخسرو پوردستور آذر کیوان میباشد وشیخ محسن‌فانی یا بقول صاحب مآثرالامرا ذوالفقار آذرساسانی نیست . و ازدیباچه کتاب‌برمیآید که نویسنده آن شخصی بوده‌غیرمسلمان و دیباچه را با

(۱) رجوع شود بتذکره گل رعنا مورخه سال ۱۱۸۱ ه بشماره R VII 121 محفوظ دربنگاه خاورشناسی کاما بمبئی .

چندبیت توحید آغاز و در مقطع آن اسم خود را آورده است و آن‌موبد کیخسرو میباشد و آن است این ابیات :

ای نام تو سردفتر اطفال دبستان — یاد توببالغ خردان شمع شبستان
بینام تو ناکشته زبان کام عجم‌را — هر چند ندانند کلام عـربستان
با یاد تودل دربدن سالك وعارف — شاهنشه آرام سریر طـربستان
هرراه کهرفتم‌بسر کوی‌توپیوست — مطلوب وجود تو وهستی‌طلبستان
دریافته دریافت که دریافت جز این نیست
موبد حق ادیب تو و گیتـی ادبستان

فرزانه داور هوریا

فرزانه داورهوریارمعاصر دستور آذرکیوان‌و مریدان اوست . مؤلف‌دبستان با او معاشر و از مراتب عرفان و دانش وی بسی سخنها میراند . عـارفی صاحب کمال بوده و از نکات سلوك بخوبی مطلع و حقیقت را برای حق پژوهان بروشی ساده بیان مینموده کتاب دارای اسکندر تألیف اوست .

موبد افراسیاب

موبد افراسیاب از نویسندگان و دانشمندان زرتشتی و صاحب تصانیف‌بوده فرزانه مانکجی‌لیمجی‌هاتریادریکی ازتألیفات‌خطی‌خویش(بنشانی H.P.(ms)112.) محفوظ دربنگاه خاور شناسی‌کاما ، ازاونقل قول مینماید و او را بلقب یگانه‌دانای دانش‌انتساب‌ذکر میکند متأسفانه‌نام مؤلفات او و مأخذاطلاعات خود رانبرده‌است

فرزانه هیربد

فرزانه هیربد در دانش پارسی و تازی رسا بود . در شیراز درس حکمت آموخت و در هندوستان رحل اقامت افکند . با دانشمندان پرتقالی و فرنگی معاشر بود و با مریدان حضرت آذرکیوان همنشین . ریاضتهای سخت میکشید ، پارسا و مجرد میزیست . صاحب‌دبستان که در لاهور بفیض ملاقاتش نایل گردیده میگوید ادعیه های پارسی و هندی و عربی در بزرگی نور الانوار و انوار قاهره و کواکب میخواند و اجسام فروغ بخش را قبله میدانست و تصانیف حضرت شیخ اشراق را نیکو بقال و حال دریافته بود .

دستور حکیم

دستور حکیم بقول صاحب دبستان «درسال ۱۰۵٤ هجری (۱۰۱۳ یزدگردی) بلاهور آمد اصل او از سپاهان است اما در بلخ متولد شده و در خدمت شاگردان ملا میرزاجان تحصیل حکمت نمود . سپس بایران خرامیده و بامیر محمد باقر داماد و شیخ بهاءالدین محمد عاملی و میرزا ابوالقاسم فندرسکی و فاضلان دیگر وعالمان شیرازصحبت داشته مایه‌هااندوخت‌و بر مسلك مشائیان پوینده است وادعیه که از بزرگان این راه در عظمت واجب الوجود و عقول و نفوس و کواکب مسطور است‌میخواند و درتعظیم کواکب بغایت میکوشید . اگر چه مرتاض‌نیست امااز فسوق مجتنب و پیرو مسلك اعتدال و بطریق سوداگری گامزن میباشد .»

باید دانست شیخ بهاءالدین عاملی و میرزا ابوالقاسم فندرسکی درخدمت حضرت دستور آذرکیوان مایه ها اندوخته و استفاضه‌ها برده‌اند .

فرزانه شیداب پارسی

فرزانه شیداب بقول مؤلف شارستان مرد فاضل و دانشمند و عارف پارس و سالك راه طریقت بوده و در قرن نهم هجری میزیست . از گفته اوست « براذکیا پوشیده نماند که‌مقصودازتحصیل علم ، معرفت حقایق اشیاء و تزکیه نفس وتهذیب اخلاق است ، نه آنکه بواسطه اطلاع بر اصطلاح چند بر خلق منت نهند . چون بمجلس در آیند از همه بالا تر نشینند و همه کس را از خود فروتر بینند . اگر حکام بر حسب صلاح ایشان را پس پشت نهند روی در هم کشند . اگر شخصی بحسب اتفاق با آنکه استحقاق داشته باشد بر ایشان مقدم افتد ، تا قیامت کینه آن بیچاره دردل گیرند .»

فرزانه شیدوش

فرزانه شیدوش عارف و نویسنده دانشمند زرتشتی است و در خدمت حضرت ساسان بنده مراحل طریقت راطی و بمقامات عالیه نایل گردیده‌است. بقول صاحب شارستان « بعضی از علمای جاهل فرزانه شیدوش مرید حضرت ساسان بنـده را تکفیر ودر صدد قتلش برآمدند. شیدوش پیشکار مرشد خویش بود. رسالهٔ بررد آنها نوشت‌وپالان‌خران نام نهاد. علما از مطالعه آن مضطرب شدند ودر صدد قتل هردو برآمدند لیکن بآنها دست نمی‌یافتند. تا روزی ساسان بنـده را در مجلسی دیدند، صحبت کردند و ساسان بنده آنها را ملامت وریشخند نمود خواستند اورا بگیرند از نظر آنها غایب شد. لهذا علمـا از اعمال خود منفعل گشته شخصی را بمنزلی که ساسان بنده در اول رحل اقامت افکنده بود فرستادندتا پوزش بخواهد و درخواست نماید تاپالان خران رامنتشر نسازد. ساسان بنده در راباز و براوتبسم نمود وقبل از آنکه اظهاری از او شود، مافی‌الضمیر وی را باو گفت ونسخه پالان خران را باو داد.

در زیر بخشی است از مندرجات‌پالان خران که صاحب شارستان‌ضبط‌نموده است :

« ای متعصبین بیدانش و کوران مادرزاد بی‌بینش که قلوب خبیثه ایشان از بغض حکما واهل‌الله مالامال است ... از ائمه فساد و ارباب کفر وفجور ایشانند، چه کفر اضمار راستی است و آن از ایشان است ... در خدمت شهـوت خسیس و ذوات شریفه را که شریك ملاءعلی است در رتبت و بندگی اخس موالی آن نفس بهیمی که قسم‌دیگر حیوانات است فرود آرند و این‌رای بیشتر فرومایگان‌جهال

است که اکنون شهرت بعلما دارند.

ز سنت نبینی در ایشان اثـر   بجز خواب‌پیشین وخوردسحر

از معاد تصور کرده‌اند که هم از جنس لذات وشهوات این جهانی باشد تا از بهشت عدن وقرب حقتعالی فرط قدرت بر تحصیل مطاعم لذیذ و تمکن از تناکح شهی و وصول بمشارب هنی مرغوب بطلبند ... وهکذا. »

فرزانه آزاد سرو

فرزانه آزادسرو بقول صاحب‌شارستان یکی از بزرگان و فرزانگان‌زرتشتی است کتابی نوشته موسوم بفرزادگان و غالب مندرجاتش ، صحبت ازکار وفعالیت رستم و پهلوانی و جهانگردی و خداپرستی اوست . درآن کتاب میگوید : « پدرم بهرام‌بن شیدوش بن خراد بن سروش‌بن سهراب بن فرامرز بن زواره‌بن خراد بن لهراسب بن زر مهر بن مهرنوش بن زواره بن دستان بن سام‌بن نریمان و او نیز از پدران شنیده بود که مهرنوش از رستم پرسید که بعد از قتل اسفندیار ترا خوشدل نمی‌بینم . گفت قاتل اسفندیار چون خوشدل باشد با آنکه او مرا عفو کرده. بعداز آن گفت که‌چون گشتاسب بمقر سلطنت‌رفت بنده در آذر پرستی سعی و کدبغایت داشتم .روزی ازعبادتگاه بیرون آمدم ، خبر افتتاح روئین دژ در حق اسفندیار شنیدم . بغایت خوشدل و خرم شدم بایوان آمدم و از غایت فرح عبادت معموله‌ام قضا گردید .

در خلال این احوال خواب بر من غلبه کرد . در واقعه آوازی بمن رسید که ای رستم بنابر ایـن غفلت که باعث آن اسفندیار بوده تـرا با او حرب باید کرد تارشته موالفت منقطع گردد . من بنیاد اضطراب و بیتابی کردم و در همان آشفتگی از خواب بیدارشدم الخ .»

فرزانه ساسان بنده

فرزانه ساسان بنده یکی از صاحبدلان زرتشتی وصاحب مکاشفه و کرامات و وسیع‌مشرب معروف و مریدان بسیاری داشته که از استفاضه‌های معنوی او مراحل سلوک را طی نموده‌اند یکی از آنان فرزانه شیدوش میباشد که ذکرش گذشت و کرامت فرزانه ساسان بنده مرشد او در آنجا بیان گردید .

فرزانه فرهاد

فرزانه‌فرهاد پوراردشیر یکی از صاحبدلان ودراویش زرتشتی پارس ومعاصر دستور آذرکیوان بود . صاحب شارستان راجع بحقیقت سیمرغ از وی چنین نقل قول مینماید : « فرهاد ازعظمای‌فرزانگان پارس است . مرد مرتاض‌قلندر وضع‌بود میفرماید بزابلستان رسیدم . برانهدام طریق پارسیان گریه کردم . بهمین فکر در خـواب رفتم و درنوم نیز بهـمین فکر بودم . جمعی ازملوک را در واقعه دیدم که زال ورستم نیز با ایشان بودند، پس من برایشان سلام کردم. فرمودند که مابرای تسلی خاطر تو آمدیم . مرا نوازشها فرمودند و در آن مجلس زال مرا بنواخت . من از او پرسیدم که‌پروردگار تو سیمرغ که ازجنس طیور است که بوده فرمودند که سیمرغ حکیمی بود از ایرانیان و شاگرد حکمای بزرگ ایران بغایت‌مرتاض بوده و بامردم نمی‌نشست و او راکشف بمرتبهٔ بود که هیچکس صاحب آن رتبـه نبوده ازغایت علو و بزرگی در خرد ، سیمرغ میگفتند . چون از مردم نهان بود عنقاش میگفتند و از دانائی وعلوم غریبه بهر صورتی که خواستی خود را بمردم

نمودی . روزی که سام مرا بینداخت او مرا بپرورد تا بزرگ شدم و چیزها بمن
تلقین کرد و بعد از آن مرا بریاضت امر کرد ، تابر کماهی وقایع فلك دوار عالم
شدم . چون سام بطلب من آمد آن حکیم بصورت سیمرغ مصور گشته مرا بدو
سپرد . زال فرمود سیمرغ بصورت مختلف مصور گشتی و پری بمن داده بود . هر
گاه خواستمی بآتش گذاشتمی ببدن سیمرغ نمای حاضر میشد وحل مشکل میفرمود
بی آن هرگاه شوق ملاقات او غالب شدی زمزمه نمودی حاضر شدی ببدن مثالی
آدمی ، تا آنکه از او پرسیدم که تو بحضور مردم چرا بصورت سیمرغ میائی فرمود
برای آنکه تا مردم مرا نشناسند . اگر ببدن انسانی ظاهر شوم بتفحص من مشغول
شوند . من اگرچه قادرم که خود را از ایشان پنهان کنم . لیکن نمیخواهم مردم در
پی من سرگردان باشند و بی بهره بروند لهذا بصورت سیمرغ میآیم .»

فرزانه بهرامشاه

فرزانه بهرام شاه از بزرگان و عارفان زرتشتی پارس بود ریاضتهای سخت کشید و دایم بشغل و ذکر مشغول و مراحل سلوك و عرفان راطی و بمقامات عالی روحانی رسید. صاحب شارستان راجع بداستان سیمرغ در تأئید قول فرزانه فرهاد از گفته او مینویسد« و بهرامشاه نیز ازحکمای مرتاض و از ائمه کشف وشهود بوده میگفت که چون فرهاد آن واقعه رادید بدان مستبشر گشتم ودرمنام همان مجلس را مشاهده کردم و زال مرا بمردی رهنمونی کرد که از او بپرس آن شخص گفت سیمرغ وچون رستم را بقتل اسفندیار رهنمونی کردم ، بجزای خود رسیدم ومدتی سزا یافتم تا آنکه اسفندیار مرا بخشید و از جزا نجات یافتم . » و باز صاحب شارستان ازقول دستور آذر کیوان مینویسد: « حضرت ذوالعلوم نیز روزی فرمود که آن شخص معروف بسیمرغ را دیده و از بزرگان ونیکان است .» فرزانه بهرام در شارستان متأسف است که از دستور آذرکیوان راجع بچگونگی حلول روح به-اجسام تحقیق ننموده است. ولی باز درجای دیگر مینویسد :«دیگر نوبتی ازبزرگ دیگر شنیدم که فرمودند . آنچه ایرانیان در پرورش زال و حفظ سیمرغ در کوه هند گفته‌اند . آن‌چنان بود که او حکیمی بودبس مرتاض وصاحب حال که‌توانستی تبدیل صور نمود و این علمیست موقوف بر مداومت آن فن . وفرمودند که این روش را رعایت کردم مشتمل است بر جلسات هشتاد و چهارگانه و حفظدم تابفرق نفس رسانند و در اول بقلیل غذا میکوشند . شیر برنج میباید خورد و از تلخی و ترشی باید پرهیز کرد . چون در جمیع آن شرایط رعایت کند . ماده آب و خاك کم شود ونارو هوا بیفزاید و قوت طیران حاصل شود و نیز تواند ازجسدی بجسدی

دیگر نقل کند و بهر صورت خود را نماید.»

فرزانه رستم

فرزانه رستم یکی از مریدان حضرت دستور آذر کیوان ودرعلم دین وعرفان کامل و بقول صاحب‌دبستان مدارج سلوك وتصوف را در خدمت پیر ومرشدخویش باحسن وجهی بپایان رسانید . صاحبدلی بود رسا و بکشف وشهود توانا ولگام‌مواد آخشیجی رابتصرف داشت . موبد خوشی در بزمگاه نام او را جزو نام ۱۲ نفر از مریدان‌کامل دستور آذر کیوان ضبط نموده است و درجای دیگر مینویسد که‌روزی فرزانه رستم با فرزانه خردمند که ذکرش گذشت برای آزمایش نیروی روحانی خویش باهم روبرو میشوند . خردمند خود را بدپیکر اژدهائی تنومند درمیآورد و از نفس خویش آنقدر آتش میبارد که چنار تنومندی را بادم آتشین خویش می ــ سوزاند ولی بفرزانه رستم آسیب وارد نمیآید .

فرزانگان دیگر

فرزانه شیدآئین ، فرزانه آذر کیش ، فرزانه جمشاسپ ، فرزانه گرشاسپ ، فرزانه خردشکوه و فرزانه نیوزاد یزدانی از بزرگان و حکیمان وعارفان سلسله آبادانی وپارسیان میباشند که مراحل سلوك راطی وصاحب کشف وشهود گشته‌اند . فرزانه بهرام‌بن فرهاد در کتاب خویش‌شارستان‌بارها از آنها نام میبرد و گفتارایشان راشاهد میآورد . فرزنگان نامبرده ظاهراً درقرن هشتم و نهم هجری میزیسته‌اند .

فرزانه جمشید

فرزانه جمشید عارف‌زرتشتی و صاحبدل روشن روان ووارسته‌ازقیودزندگی در سده نهم هجری در یزد میزیست انوار ایزدی و فرو خروه یزدانی از سراپای وجودش میتابید . میرزا مظفرالدین جهانشاه‌بن قرا یوسف هنگام اقامت درهرات در سال ۸٦۱ هجری (۸۲۷ی) بنا بغمازی ناکسی از زرتشتیان جدیدالاسلام فرمان اسلام آوردن یا قتل همه زرتشتیان را صادر و حاجی قنبر جهانشاهی حاکم یزد را مأمور اجرای حکم میسازد . فرماندار مردی بود دادگر ومهربان ودلسوز ازپیش آمد زرتشتیان متأثر میشود وچهل روز مهلت بآنان میدهد تا بحال خود فکـری نموده در الغای فرمان اقدام نمایند و یاباسلام آوردن تن دردهند . فرزانه‌جمشید برای رهائی بهدینان از اسلام‌بجبر ویا کشتار همگی‌با ایمان بکمك خداوحقانیت دین خویشتن با شتاب خودرا بهرات محل اقامت جهانشاه میرساند. پس ازبندگی و استغاثه از درگاه دادار بی‌نیاز بدربار پادشاهی‌روی میآورد . جهانشاه از مشاهدهٔ

چهرهٔ رخشان و پر از فر و خروه او بغایت متعجب و از مأمول او جویا میشود . فرزانه جمشید با انکسار وفروتنی تمام الغای فرمان قتل یامسلمان شدن زرتشتیان را خواستار و در پاکی دین و ایمان خود و بهدینان و اعتقاد بتوحید و یگانگی اهورا مزدا چنان سخن میراند که شاه و اطرافیانش در شگفتی فرو میروند. پادشاه رعیت پرور باخود اندیشه میکند ، دینی که پیروانش صاحب چنین فر و خـروه یزدانی و ابدانشان نورانی است و بیقین دینشان برحق وراهشان صراط المستقیم و در گمراهی نیستند . فرزانه جمشید رانوازش نموده وفوراًفرمان خود رالغو وامان نامه زرتشتیان را صادر و بدست او میدهد . فرزانه صاحبدل باشادمانی وشتاب هر چه تمام رو بسوی یزدنهاده ویکروز قبل از انقضای مدت مهلت بآنجا وارد ویکسر بارك حکومتی رفته امان نامه شاهنشاهی را بدست فرماندار میدهد . بدینوسیلـه زرتشتیان بواسطه روشن روانی و ایمان حقیقی فرزانه جمشید ازآن بلیه جانگداز رهائی مییابند . این موضوع در بخش دیگر کاملا بیان میگردد

مریدان غیر زرتشتی
دستور آذر کیوان و خلفای او

از آنچه گذشت میتوان پی برد که در دورهٔ حضرت دستور آذر کیوان وقبل از او گروه زرتشتی سالك طریقت فراوان بوده‌اند . متأسفانه اسامی همه آنها بما نرسیده است . اگر بخش چهارم یاچمن چهارم شارستان فرزانه بهرام و. بزمگاه موبد خوشی و داستان ادرسه و تبیرهٔ موبد بدست ما میبود براطلاعات ما از ایـن حیث میافزود ونام بسیاری از فرزانگان دیگر آشکار میگشت .

اگر کسی کمر همت بربندد و در کتابخانهای دولتی و ملی اگره ، دهلی پتنه ، لاهور ، الهآباد ، لکهنو، کلکته ، کشمیر ، بنارس و سایر شهرهای بزرگ هندوستان و پاکستان و یا کتابخانهای ایران و افراد مردم بتجسس پردازد ممکن است آنگونه مؤلفات یا تألیفات دیگر از فرزانگان زرتشتی بدست آید . آقای سهراب باتلی والادانشمندپارسی روزی درضمن صحبت اظهارداشت که در کتابخانه‌ای واقع در جنب قلعه لاهور که گویا از کتابخانه پادشاهان مغول بوده قفسه‌هائی چند پر از کتب خطی فارسی دیده و چون خواسته از آنها مطالعاتی بعمل آرد کتابدار ممانعت مینماید .

از صورت ظاهر چنان مینمود که بسیاری از کتبی که نویسندگان آن زرتشتی بوده‌اند درآن موجوداست .

مریدان دستور آذر کیوان چنانکه گفتیم بمقامات بلند معنوی نایل وهر

یك را مریدان بسیاری بوده و در تعلیم وتربیت آنها رنجها برده‌اند. بعلاوه زرتشتیان شمارهٔ زیادی از مسلمانان و هندوان و کلیمیان و نصاری نیز بشرف خدمت آنها مشرف و استفاضه‌های معنوی حاصل کرده‌اند.

صاحب دبستان پس از ذکر اسامی عارفان وفرزانگان زرتشتی معاصر مانند دستور آذرکیوان ، خرد ، فرشیدورد ، خردمند بهرام ، هوشیار ، هوش ، سروش ، بهرام کوچك ، پرستار ، پیشکار و شیدوش مینویسد :

« از علمای صلحای آبادانی که در داستان ادرسهٔ دیده شدند اگر بنگارد نامه انجام گرای نگردد. پس اکنون جمعی که در مذهب غیر یزدانیان یعنی غیر آبادیان (غیر زرتشتی) بوده‌اند ونزد شاگردان آذرکیوان سلوك کرده کامیاب شناسائـی آمده‌اند برشمرده میآیند . **هر چند این گروه بیش از آنند که توان نگاشت ولی تنی چند سترك باز نموده شوند .»**

مؤلف پس ازذکر بیان بالا از ۹ نفر بزرگان غیر زرتشتی ومریدان خلفای دستور آذرکیوان از قرار زیر سخن میراند :

فرزانه محمد علی

فرزانه محمدعلی شیرازی، همدرس شاه فتح‌الله بود. درشیراز بدیدار حضرت دستور آذرکیوان مشرف ولی در سلك مریدان فرزانه بهرام بن فرهاد داخل وهفت وادی راطی و ملك وملکوت وناسوت را درنوردید ، شبی فرزانه محمدعلی برمصلی یادکار مشغول بود . دزدی بخانه درآمد . محمدعلی خودرا برمصلی بخواب زد تا دزدکامروا گردد . دزد هرچند بیشتر جست کمتر یافت محمدعلی بلند شد ودزد را بمحل اندوختهٔ خویش راهنمائی کرد . سارق از این مردمی و جوانمردی متأثر شد و پیشهٔ زشت خویش را ترك نمود و از نیکوکاران گردید.

سید محمد سعید

سید محمد سعید اصفهانی از سادات حسینی است . خدمت فرزانه بهرام بن فرهاد را از دل و جان پذیرفت و در سلك مریدان وی داخل گشت . از بـرکت نفس مرشد و فضل او مراحل سلوك راطی نمود . درسال ۱۰۴۵ هجری در لاهور درگذشت .

صاحب دبستان مینویسد :

« محمد سعید با نامه نگار گفت که چون نخستین بار با بار تعلق فرزانـهٔ فرازین فررا دریافتم ، چون مرا بدید برخاست و در خورد خواسته خدیوی تعظیم بجا آورد و بر فرخ‌ترین گسترده امر بنشستن نمود . مقارن بدینحال برهنهٔ داخل شد . فرزانه بهرام از جا نجنبید او را درصف نعال جاداد.

مرا گمان شد که عزت جاهمند زیاده بردرویش است . فرزانه روبنقش‌دیوار کرد و گفت که ای پیکر بی‌روح بـالانشینی صوری کمال نیست و درویشان را پایه‌ایست که جسد درپای ماچان (صف نعال) وجان با جانان همینجا دارند و در این انجمن در دل من بامن نشسته‌اند . بدین شنودن براه راست گرائیدم.»

فرزانه عاشوربیک قرامانلو

فرزانه عاشور بیك قرامانلو محض آزمایش، نزد فرزانـه بهرام فرشاد ، مرید فرزانه بهرام فرهاد رفت . چون جلال معنوی او را دید خود را باخت و در سلك مریدانش داخل ومراحل سلوك را طی و به بیخودی‌رسید . مردی بودوارسته ودست ازکار و بار ظاهری بازداشته ، اصلا با اهل دنیا نیامیختی . اگر کسی چیز خوراکی برایش بردی . آن‌مقدار که ضرورت بود برداشتی وبقیه را بفقرا تقسیم نمودی . دست بپول نمیآلودی و گاه میشد که چندین روزغذا نخوردی و سئوال‌هم ننمودی .

فرزانه محمود پیک

فرزانه محمود بیك تیمن (۱) در خدمتگزاری فرزانه بهرام فرشاد کوشید و در زمره مریدانش داخل شد ریاضتها کشید و به بیخودی نایل گشت . بیکاغذ و کتاب دانش رحمانی کسب و وادی سلوك راطی و مقام فنا رابدست آورد . درسال ۱۰۴۸ هجری در کشمیر اقامت داشت .روزی‌از خانقاه بیرون میآید. سگی‌مجروح ونالان میبابد . بر او شفقت ورحمت میآورد . سگ را بمنزل میبرد . تسبیـح و مصلی راکه منحصر دارائی‌اش بود فروخته وسگ را معالجه مینماید . آری‌بقول عارف قزوینی :

درسگ‌حقیقت‌است وحقیقت‌چودرتو نیست
آب من و تـو سیر ز یکجو نمی کنـد

فرزانگان موسی و هارون

فرزانه موسی وفرزانه هارون از بزرگان کلیمی میباشند . چون بمجلس فرزانه بهرام فرشاد آمدند . شیفته او شدند و افتخار مریدی را بجان پذیرفتند و با طریقت بهرامی بمعرفت یزدان پی بردند . هرچند کلیمی وشغلشان بازرگانی و پیشه‌وری بود و دروغگوئی مایهٔ بازرگانی است ، اما این دویهود فرخنده حال، پس از اختیار راه بهرامی ، زبان بدروغ نیالودند و راستی پیش گرفتند .

صاحب دبستان ازقول فرزانه موسی مینویسد : « فرزانه بهرام‌بن فرشادباهر

(۱) اسم فرقه‌ایست درلاهور .

کس که از راه دین حرف‌زدی ، هرآینه آنکس‌فریفته او شدی وهر که اورادیدی دوستش داشتی. هر جبار منکر بدورسیدی تواضع کردی. چنانچه ملا محمدسعید سمرقندی از آشنایان موسی از فرط تعصب بآزار فرزانه بهرام شتافت اما فرزانه‌در بیرون شهر درحوالی قبرستان بود . چون ملامحمد سعید باو رسید بیتابانه دویده رو برپای او گذاشت . چون فرزانه باو متکلم شد ، ملا محمد سعیدآئین اواختیار کرد. سپس از ملا محمد سعید حقیقت اینکار را ؛ بعد از انکار سخت پرسیدنـد جوابداد چون اورا دیدم ناچار بپایش افتادم وچون متکلم شد عاشق او گشتم.ملا محمد سعید ، فرزانه بهرام رافرزانه دلربا میگفت .»

انتون بشویه و اورج

فرزانگان انتون بشویه و اورج از مردم نصاری و ثروتمند و تبعه‌حکومت پرتقال بودند . میلی بصحبت درویشان پیدا کردند . چون بفرزانه بهرام کوچك رسیدند دست از ثروت و مایملك خویش برداشتند . طریقت وی اختیار و مرید او گشتند . بلباس قلندری‌در آمدند و پوشیدنی را بر خود حرام نمودند .فرزانه بهرام آنها را مسیح میخواند . در زمستان و تـابستان لخت و عـریان میگشت . ریاضتهای سخت نمودند از خوردن گوشت دست برداشتند و خوراك را کم نمودند زبان بسئوال نمیگشودند وبکشف و شهود نایل گشتند . روزی بدطینتی آنها رابزد چندانکه بدنشان مجروح گردید . بستمکار نگاهی ننمودند و از او جدا شدند . صاحب دبستان‌به‌آنها رسید . از رنجش‌جویا شد . پاسخدادند از تن خویش رنجور نیستیم ، ولی اندوهگنیم که دست و مشت‌آن مرد رنجـه گشت . امامقلی وارسته چه خوش گفته.

خار در جسمم ار شکست چه غم　　　غم‌آن میخورم که خار شکست

فرزانه رام بهت

فرزانه رام‌بهت از برهمنان دانشمند هنود و ساکن بنارس بود . چون‌بفیض صحبت فرزانه‌پورفرشادمعروف به‌بهرام کوچك‌رسید . طریق او را اختیار و اززمره مریدانش گشته مراحل سلوك را طی و بمقام کشف و شهود نایل گردید . مـوبد

هوشیار در تعریف او میگوید که بارها اخبار مغیبات از او شنیده است .

فرزانه رامچند کهتری

فرزانه رامچند کهتـری از بزرگان فرقه سامان سهگل میباشد و بمریدی فرزانه بهرام فرشاد افتخار میکرد . بواسطه تبلیغات او ورام بهت گروه بیشماری از هنود طریقت و ارشاد پور فرشاد را از جان و دل پذیرفته و در سلك مریدانش داخل شدند .

سایر علاقمندان
و اخلاق فرزانگان زرتشتی

صاحب دبستان مینویسد که اگر بخواهد نام آن مایه ازطوایف و امم را که که بکیش و کنش و طریقت فرزانه بهرامپور فرشاد شتافتند ذکر کند سخن به ـ درازا کشد و نامه تطویل پذیرد .

بقول صاحب شارستان ، شاه فتحالله وهمدرسان دیگرش‌چون‌محمودشیرازی و اسحق در مجلس مریدان ومخلصان ذوالعلوم (آذر کیوان) شرکت کرده‌حکمت میآموختند .

شیخ بهاءالدین محمد عاملی ازمجتهدین گروه امامیه و میر محمد باقرداماد و میرزا ابوالقاسم فندرسکی که ازمشایخ عالیمقام‌اسلام بودند نیز در مجلس‌دستور آذر کیوان حاضر و از صحبت با او بغایت خوش و خرم میشدند و طالب معاشرت او و مریدانش میبودند . (۱) شیخ بهاءالدین در مجلس حضرت دستور آذر کیوان همیشه این رباعی رامیسرود .

در کعبه و دیر عارف کامـل سیر گردید ونشان نیافت از هستی غیر
چون در همه جا جمال حق جلوه گر است
خواهی در کعبه کوب و خواهی در دیـر

(۱) مولانا شبلی نعمانی نیز همین قول را تأئید کرده است. رجوع شودبتذکره دستور آذر کیوان .

میرزا ابوالقاسم فندرسکی بقول صاحب دبستان از اثر صحبت دستور آذر کیوان و مریدانش آفتاب‌پرستی و ترک آزار جانداران را پیش گرفت و مشهـور است از او پرسیدند چرا با وجود استطاعت بحج نمیروی ، جواب داد برای آن نمیروم که آنجا گوسپندی را باید بادست خود کشت .

نفوذ تعلیمات اشوزرتشت « یك راه‌هست و آن راستی است ودیگر راه‌نیست» در بعضی از ابیات قصیده عرفانی این عارف ربانی دیده میشود و گـواهیست کـه همنشینی با دستور آذرکیوان بر او مؤثر گردیده است . ابیات مذکور بقرارزیر است :

میتوان از راستی آسان شدن بر آسمان
راست باش وراست روکانجا نباشد کاستی
این گهر در رمز دانایان پیشین سفته‌اند
پی برد بر رمزها هر کس که او داناستی
زین‌سخن‌بگذر که‌این‌محجوب‌اهل‌عالم‌است
راستی پیداکن و این راه روگر راستی
قول زیبا نیست بی کردار زیبا سودمنـد
قـول بـاکردار زیبا لایق زیبـا ستی
گفتن‌نیکو به‌نیکوئی نه چون کردن‌بود
نام‌حلوا برزبان راندن نه چون‌حلواستی

صاحب دبستان اخلاق و رفتار و کنش برگزیدگان وفرزانگان زرتشتی را چنین میستاید :

« چون کسی از بیگانگان کیش ایشان بمجلس این فرقه آشنا شود او را نگویند وراه مذهب او را ستایند و بدانچه گوید پذیرند و در تعظیم و تکریم‌دقیقهٔ از دقایق فرو نهلند . بنا بر اصل مذهب خویش که بهردین که‌باعتقاد ایشان باشد بخدا توان رسید و اگر جداگانه کیشان التماس پردازش که آنراانکار نیز گویند

کنند یعنی شغلی درخواست نمایند تا بدان بحق قربت جویند دریغ ندارند ولی از کیش که او در آنست او را نقل نفرمایند و غیر نفع ، رنج رسانیـدن واجب بشمارند . چون کسی را بدیشان‌کار افتد از اخروی و دنیوی که ستوده باشد ،آن مایه‌که توانند در همراهی ومددکاری کوتاهی‌نگزینند و از تعصب و بغض وحسد و حقد و ترجیح ملتی برملتی و گزیدن کیشی بر کیشی احتراز نمایند . دانشوران و درویشان و پرهیزگاران ویزدان پرستان هر آئین را هر آینه دوست دارنـد و عوام‌الناس را نیز بد نخوانند و نکوهش دنیا پرستان نکنند وگویند آنکـه دنیا نخواهد اورا نکوهش دنیا چه‌کار. نکوهش پیشهٔ حاسد است و راز خویش‌بابیگانه درمیان ننهند و آنچه کسی بایشان گوید آشکارا نسازند .»

صاحب دبستان‌ازقول‌محمود فال حصیری نقل‌میکند که درسال۱۰۴۷هجری موبد مهراب از مریدان فرزانه بهرام‌فرشاد درکشمیر سر راهی ایستاده بود .یکی از خراسانیان پیرمردی ضعیف را بجبر گرفته و بار گران برسر او گذاشت.مهراب از مشاهدهٔ آن متأثر شد و دلش بر پیرمرد ناتوان سوخت و بخـراسانی گفت . دست ازاین ناتوان بدار . من‌بار گران ترا بمنزلت خواهم رساند. خراسانی‌متغیر شد و باو دشنام داد . مهراب بر او وقعی ننهاد . بارگران را از سرناتوان برداشت و خود با ستمگر براه افتاد . هنگام مراجعت ملال در چهرهٔ وی دیده نشد . باو گفتند که‌این خراسانی ظالم ، موبد دانشمندی چون تراحمال کرده وآزرده‌ساخت جواب داد او رابد نگویند ، ناگزیر بود بار را بخانه رساند وخود نتوانست‌بردن. زیراکسرشأن خویش میدید وپول هم چون مشکل بدست آید نمیتوانست برای حمال خرج کند . ناچار بایستی کسی را بجبر بکار وادارد . من از او متشکرم که گذاشت بارش را بمنزل برسانم وهم‌پیرمرد که‌کار خویش رابمن سپرد.»

صاحب دبستان در دنباله سخن خویش ، از قول ملامهدی لاهـوری تعریف میکند که موبد ماه آب برادر کوچك موبد مهرآب که ذکـرش گذشت و پیشکار فرزانه بهرام کوچك بود . روزی به پی کار ببازار میرود از خانه یکی از سپاهیان

وزیرخان میگذرد که می‌بیندسپاهی غلام خویش را میزد که تو بندهٔ ازبندگان‌مرا فریفته فروخته‌ای . ماه‌آب نزد سپاهی رفت و گفت دست از غلام بدار ومرا بجای بنده گریخته بپذیر وچندان مبالغه نمود که سپاهی دست‌ازغلام بداشت و اورابندهٔ خود ساخت . پس از یکهفته‌ازغیاب ماه‌آب فرزانه بهرام کوچك درحضورملامهدی میگوید که نمیدانم ماه‌آب بکجا رفته‌است . سپس بمراقبه‌پرداخته بعدازلمحهٔ سر بلند نموده میگوید ، ماه‌آب پرستاری سپاهی میکند و بغلامی‌تن درداده .فی‌الفور متوجه خانه سپاهی شده وماه‌آب رامیآورد .

منشاء آثار فرزانگان زرتشتی

چنانکه گفتیم‌هنگامیکه اکبرشاه گورگانی (۹۶۳هجری) بر اریکه‌سلطنت هندوستان متمکن گشت ، بانتشار اخلاق و حکمت همت گماشت . خدا شناسی و مردم دوستی ورعیت نوازی را شیوه خود ساخت . علمای هر مذهب و پیشوایان‌هر گروه را بدربار خود طلب نمود و از ایشان برای دانستن معنی توحید وعرفان و حقیقت سلوك وکشورداری و تهذیب اخلاق پرسشها نمود وآنها را بتدوین وتألیف کتب امر و مشوق گردید. کتب قدیمه هر گروه از السنه مختلفهٔ سانسکریت ، هندی ، پهلوی ، اوستا ، زند وغیره را درکتابخانه خویش جمع و بترجمهٔ فارسی آنها فرمان داد . بنا براین کلیه کتب قدیم حتی آنهائیکه منحصر بفرد بود در کتابخانه و خزانه شاهنشاهی جمع گشت .

از جمله کتب‌خزانه شاه ، دبستان المذاهب میباشد که درسده گذشته ازپرده استتار خارج گردید ونواب آقاخان محلاتی آنرا درسال ۱۸۱۵ میلادی در کلکته چاپ ومنتشر ساخت . سپس موبد فریدونجی مرزبانجی که شخصی صوفی مسلك بود آنرا بگجراتی ترجمه وطبع ساخت .سرویلیام ژهن دانشمندانگلیسی‌از کشف این کتاب اظهار بشاشت مینماید و امیدوار است که بسیاری از نکات تاریخی آئین مزدیسنا بوسیله آن روشن گردد. و دیگر کتاب شارستان است که از همان منبع بدست مردم افتاد و آقای مانکجی سهرابجی اسپرن آنرا با کمك سیاوخش‌هرمزد

یار ایرانی در سال ۱۲۷۲ هجری برابر ۱۸۵٤ میلادی و ۱۲۲۳ یزدگردی بطبع رسانید.

فرزانه بهرام صاحب شارستان، چنانکه در آغاز کتاب متذکر میشود آنرا در چار چمن تألیف نموده. متأسفانه کلیه نسخ خطـی فاقد چمن چارم میباشد و مطبوعهٔ آقای مانکجی نیز باهمان سه‌چمن منتشر گردیده. ناشر درضمن دیباچه میتویسد: «چمن چهارم که گزارش حضرت آذریانست آن عبارتست از ابتـدای حضرت سترك وخشور ساسان نخست الی انتهای حضرت خلیفةالله المعظم و قدوة الائمه‌المکرم آذرکیوان وحضرت امام کیخسرو اسفندیارابن کیوان ومدارریاضات ومکاشفات ومراتب علو درجات ایشان و کردار و افعال آن‌والا گروه گردون‌شکوه و بدایت آن خداوندان فرجود و فرنود مرخلایق را وسلوك خاص وعام با ایشان وآن بکثرت تفحص یافته نشده»

اما در سال ۱۳۲۷ هجری موبد بهرام بیژن باتفاق موبد خدا مراد و مـوبد اردشیر خدابنده و رستم بهرام سروش تفتی آنرا مجدداً با چهارچمن طبع ومنتشر کردند. چمن چهارم برخلاف توضیح بالا که در موضوع حقیقت آذریان و مدار ریاضت ایشان بایستی صحبت‌بدارد درموضوع شناختن‌فلاك‌الافلاك ونجوم وحکمت سخن میراند و از قلیله یاقلیلو نام منجم ایتالیائی که‌درسال ۱۱۰۰ هجری‌بساختن دوربین فلکی‌موفق گردیده گفتگو میکند. رساله مزبور ظاهراً تألیف غنی‌بن‌محمد جعفر محمد ولی است وناشرین اشتباهاً نگاشته فرزانه بهرام پور فرهاد که در سال ۱۰۳٤ هجری (۹۹٤ی) جهان را بدرود گفته تصور نموده‌اند. (۱) چون رساله نام برده از وقایع سال ۱۱۰۰ هجری صحبت میدارد محال است تألیف فرزانه بهرام صاحب شارستان باشد. چمن چهارم که احوال زرتشتیان آن دوره و فرزانگـان و مریدان دستور آذرکیوان را بهتر روشن میساخت تاکنون بدست نیامده‌است.

(۱) ناشرین چمن چهارم خیالی خودشان را ازروی کتاب شارستان نسخه خطی بنشانی (HP (ms) 3) محفوظ در بنگاه خاورشناسی کاما برداشته‌اند چه‌در کتاب نامبرده پس از دو صفحه سفید رساله مذکور کتابت شده‌است.

دستور ایدلجی دارابجی رستم جی سنجانامترجم گجراتی شارستان که‌نسخه آن درکتابخانه ملافیروز بمبئی ضبط است مینویسد که بزعم استاد و جدش رستم جی، دبستان بایستی چمن چهارم شارستان باشد که جداگانه تحریرو از مذاهب هنود و سایر ادیان سخن میراند. (۱) دکتر جیوانجی مدی با عقیده بالا موافق و میرزا محسن فانی کشمیری را مؤلف دبستان نمیخواند. اما بزعم ما اگر فرزانه بهرام صاحب دبستان میبود، جزو مریدان آذرکیوان درمورد خویش باسم فرزانه بهرام صحبت نمیداشت بلکه نامه نگار یا نگارنده وکلماتی مانند آن بکارمیبرد. صاحب مآثرالامراچنانکه پیش گفتیم ذوالفقارآذرساسانی متخلص بموبد را مؤلف دبستان میداند.

دیگر ازکتب همان منبع رساله زردست‌افشار، زنده‌رود، خویشتاب وزوره باستانی (۲) است که درکلکته‌بدست آقای عبدالعلیخان شوشتری‌افتاد وسرجمشید جی جی‌جی باهای بارون اول سه رساله اولی را باترجمه گجراتی در سال ۱۲۱۶ یزدگردی چاپ و منتشر نمود. کتاب مکاشفات آذرکیوان باشرحی که موبدخدا جوی برآن نوشته نیز در سال ۱۲۱۷ یزدگردی بخرج سر جمشید جی نـامبرده چاپ و بار دوم نیز اخیراً طبع ومنتشر گردید. اما رساله زوره باستانی را مرحوم مانکجی لیمجی‌هاتریا با سه رساله زردست افشار، زنده رود وخویشتاب ویك‌مقدمه وخاتمه از طرف خویش بعنوان آئین هوشنگ در سال ۱۲۹۶ هجری (۱۲٤۸ی) با کمك ملا بهرام رستم نصر آبادی (نرسی آبادی) چاپ و منتشر نمود. این کتاب

(۱) این قول قابل اعتبار نیست زیرا نگارنده دبستان درضمن نگارش خـود را بعنوان کودکی خردسال و تحت پرستاری موبد هوشیار نام میبرد در حالیکه فرزانـه بهرام در آن وقت مردی سترك ونامور بوده و شرح فعالیت فرزانه بهرام فرشاد خلیفه اوکه بارشاد خلق مشغول بوده در دبستان آمده است.

(۲) رساله ایست تألیف آذر پژوه مترجم فارسی آن معلوم نیست ودرمعرفت‌مبدأ و معاد وزمان وجهان وجهانیان و شناختن راه نیك و بد و تفاوت بختیاری ونابکاری و بالاخره در عرفان و حکمت سخن میراند. زوره بفتح اول وسوم در فرهنگ دساتیر و برهان قاطع بمعنی فصل و باب وسوره آمده‌است. بنظرمیرسد که سوره معرب آنست.

نیز اینك کمیاب است .

نامهای کتب زرتشتیان

صورت ذیل کتب نایابی است که نویسندگان آن کلیه زرتشتی بوده‌اند و فرزانه بهرام در کتاب خویش شارستان از آنها نقل قول مینماید .

آذرپرستان ازحکیم الهی بوذرجمهر ـ شکوه ساز از حضرت ساسان دوم ، هر دو درموضوع حکمت ـ هنر آبادازحکیم فاضل دستان‌بن سام ، موضوعش نجوم وحکمت ـ کردارنامه و دادنامه ، هردو درموضوع دین و حکمت وعلوم‌روحانی ـ نهاد شاهی ـ آئین خسرو از ایزد گشسب ـ جاماسب نهاد گردآورده فرزانه صاحب جمال ـ آئین بهمنی ـ داراب‌نامه ـ دانش‌افزای نوشیروانی نگاشته بوذرجمهر ـ باستان نامه دانشور ـ خراد نامه ـ نهاد خسروی ـ نصایح‌الملوك تألیف آذر مهر ـ گلستان بینش تألیف خرادبن آذر گشسب ـ نوروز شاهی تألیف خراد برزین بن سیمای‌برزین ـ فرهاد کرد ـ فرهادنامه درموضوع رستم وکارهای‌خانواده اوصحبت میدارد ـ شکوه افزا ـ ستایش‌خسروان تالیف آذرپژوه ـ آئینهٔ آئین تألیف‌فرزانه جاماسب ـ نهاد موبدی ـ رهبرستان تألیف حکیم کامل خراد برزین در موضوع حکمت ـ خردکام تألیف بهمن ـ بزم سور ـ آئینه جهان‌نما ـ جامع‌تهمورث ـ چهار کتاب اخیر راجع برستم و اسفندیار و زال و حقیقت سیمرغ صحبت میدارد ـ شید آئین‌از فرزین فرهنگ درموضوع حکمت ونجوم ـ ماه‌آذر بفرمان هرمزنوشیروان کتابی در موضوع شناختن آتشکده‌ها و آداب زیارت نوشته است ـ پالان خران تألیف شیدوش‌برخلاف فقهای‌نادان صحبت میدارد. گلستان دانش‌تألیف‌آذرپژوه‌بن آذر آئین‌بن کستهم در داستان بزرگان باستان و بانو گشسب دختررستم که‌درسال سوم جلوس کیخسرو وفات یافته صحبت میدارد و گزارش مؤلف‌بهمن نامه رادرآن مورد غلط محض میداند .

صاحب دبستان درضمن سخنرانی از رسوم آبادیان و پارسیان یا ایزدیان از

کتابهای زیر اسم‌برده یا نقل قول‌مینماید . آمیغستان ـ دساتیر (۱) دارای‌اسکندر تألیف داور هوریار ـ اخترستان ـ جشن سده تألیف موبد هوشیار .(هوش) سرود مستان تألیف‌موبد هشیار ـ جام کیخسرو متضمن مکاشفات آذر کیوان وتفسیرموبد خداجوی‌بر آن ـ شارستان تألیف فرزانه‌بهرام‌بن فرهاد ـ زردست افشار(۲) نوشدارو وسکنگبین تألیف موبد سروش ـ بزمگاه تألیف موبدخوشی ـ ارژنگ مانی‌تألیف فرزانه بهرام‌فرشاد ـ تبیرهٔ موبدی تألیف موبدپرستار ـ داستان‌ادرسه بقول‌صاحب دبستان تذکره عارفان و بزرگان زرتشتی‌است ـ آمیز فرهنگ از درویشان‌آبادیه صحبت میکند ـ مهین فروش از معجزات زرتشت که درجائی ذکرش نیامده‌سخن میراند ـ اندرز جمشید به آبتین تألیف فرهنگ دستور ـ سمراد نامه تألیف‌کامکار رمزستان تألیف زردشت .

از کتابهای نامبرده در دبستان فقط چهارکتاب دساتیر ، جام کیخسرو ، شارستان وزردست افشار دردست است .



تذکره صاحبدلان گذشته تا آنجائیکه مارا توانائی‌پژوهش بود بپایان‌رسید اینك بذکر صاحبدلان‌زرتشتی معاصر بحدی که خبر بدست‌رسیده‌است‌میپردازیم.

(۱) راجع بدساتیر رجوع شود بفصل قدمت دساتیر دراین کتاب ودساتیر کتاب آسمانی نیست تألیف نگارنده بمبئی ۱۹۲۸

(۲) زردست افشار چنانکه از دیباچه آن برمیآید تألیف فرزانه دادپویه‌بن‌هوش آئین میباشد و صاحب دبستان اشتباهاً بموبد سروش نسبت داده است.

فرزانه مهربابا

فرزانه مهربان پور شهریار پور مندگار ایرانی معروف بمهربابا از اکمل صاحبدلان و سرو شاورزان و اصلان باصل خویش میباشد و بهندی اورا آوتار(۱) گویند وآن اصلی است که مولانای رومی در آغاز مثنوی ازآن صحبت میدارد .

هر کسی کو دور مانداز اصل خویش　　باز جوید روزگار وصـل خویش

مهربابا در ۲۵-فوریه ۱۸۹۴ میلادی (۱۲۶۳ی) ازعالم علوی بجهان نیستی و خیالستان فرود آمد و در دبیرستان و دانشکده پونه‌بتحصیل علوم ظاهری پرداخت در دوران خردی شیفته اشعار صوفیانه ونوشتهائی بود که از روحانیات و معنویات صحبت میداشت. چون بسن ۱۹ سالگی رسید حضرت‌باباجان ازصاحبدلان‌با کمال و واصلان بحق که درزیر درخت بید کناز خیابان پونه مقام داشت‌اورا بخودخواند و پیشانیش را ببوسید . مهربابا فی‌الحال بیهوش افتاد وبعالم علوی صعود وبمعرفت اصل خویش نایل گشت . سه روز در عالم معنا و نور بسیر و گردش پرداخت وقتی بهوش آمد مجذوب و روحش در عالم علوی بخود مشغول و از اطراف وعالم‌سفلی و جسمانی بیخبر . ۹ ماه از این مقدمه گذشت. سپس‌بحال‌جذبه ومستی وبیخودی بملاقات عارفان کامل اطراف مانند نارایان مهاراج ، تاج‌الدین بابای‌ناگپوروسائی بابا رفت . عارف اخیر چون او رابدید گفت «پروردگار» بعداورا بخدمت‌اوپاسنی

(۱) آوتار بهندی مراد از حلول روح خدا بکالبد انسانی است .



فرزانه مهربابا

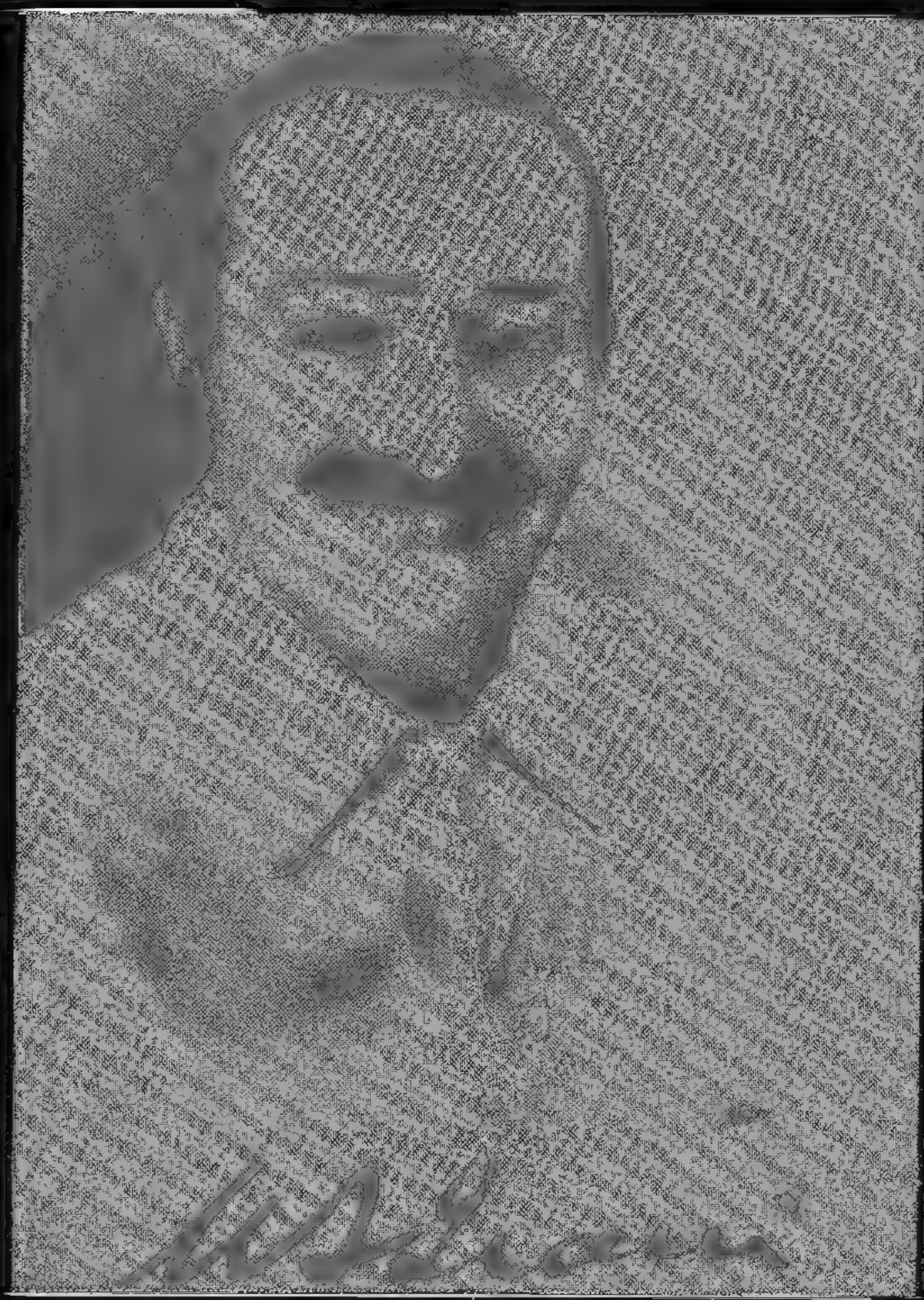
فرزانه مهر بابا

فرزانه مهربان پور شهریار پور مند گار ایرانی معروف بمهربابا از اکمل صاحبدلان و سرو شاورزان و اصلان باصل خویش میباشد و بهندی اورا آوتار(۱) گویند وآن اصلی است که مولانای رومی در آغاز مثنوی ازآن صحبت میدارد.

هر کسی کو دور ماندازاصل‌خویش　　　باز جوید روز گار وصـل خویش

مهربابا دره۲۵-فوریه ۱۸۹٤ میلادی (۱۲٦۳ی) ازعالم علوی بجهان نیستی و خیالستان فرود آمد و در دبیرستان و دانشکده پونه‌بتحصیل علوم ظاهری پرداخت در دوران خردی شیفته اشعار صوفیانه ونوشتهائی بود که از روحانیات و معنویات صحبت میداشت. چون بسن ۱۹ سالگی رسید حضرت باباجان ازصاحبدلان با کمال و واصلان بحق که درزیر درخت بید کناز خیابان پونه مقام داشت اورا بخودخواند و پیشانیش را ببوسید. مهر بابا فی‌الحال بیهوش افتاد وبعالم علوی صعود وبمعرفت اصل خویش نایل گشت ـ سه روز در عالم معما و دور بسیر و گردش پرداخت وقتی بهوش آمد مجذوب و روحش در عالم علوی بخود مشغول و از اطراف وعالم‌سفلی و جسمانی بیخبر . ۹ ماه از این مقدمه گذشت. سپس بحال‌جذبه ومستی وبیخودی بملاقات عارفان کامل اطراف مانند نارایان مهاراج ، تاج‌الدین بابای نا گپوروسائی بابا رفت. عارف اخیر چون او رابدید گفت «پرورد گار» بعداورا بخدمت اوپاسنی

(۱) آوتار بهندی مراد از حلول روح خدا بکالبد انسانی است



مهاراج خلیفه خود که درهمان نزدیکی میزیست دلالت نمود ، بدانجا شتافت اما صاحبدل همینکه او را از دور بدید سنگی بطرفش پرتاب کرد و درست برپیشانی او همان نقطهٔی که بابا جان بوسیده بود اصابت کرد . ضربت سنگ مهربابا را از عالم مستی و بیخودی بخود وبهوش آورد و روحش ازعالم‌علوی هستی بعالم‌سفلی نیستی و خیالستان فرود آمد لیکن به ترقیات روحانی او نه آنکه صدمه وارد نیامد بلکه نیرویش زیاده ترگشت . این صعود و قعود تا سال ۱۹۲۱ میلادی (۱۲۹۰ ی)بتدریج بمرحله کمال‌رسید . سپس اوپاسنی مهاراج‌بچندنفر ازمصاحبان خود دستور داد که مصاحبت‌مهربابارا اختیار و باو همراه گردند . اوپاسنی‌مهاراج هنگام جدائی خطاب بمهربابا فرمودند که تو آوتار این زمان هستی . مهربابا‌پس ازآنکه بخود آمد و توانست دوباره بعالم جسمانی متوجه گردد خانقاهی را در پونه و سپس بمبئی و بالاخره درقریه مهرآباد احمدنگراز بخشهای بمبئی تشکیل داد . در دوران اولیه‌در خانقاه اخیر اساس‌یك دبستان، بیمارستان، خانقاه‌مجذوبان و مستان و بیخودان و خانه مهر و عشق را بریخت . مهربابا در دهم ژوئیه ۱۹۲۵ میلادی (۱۲۹٤ ی) مهر خاموشی برلب نهاد و اینك که ۳٤ سال ازآن میگذرد همینطور ادامه دارد .

مهربابا درطی سالیان دراز افکار خودرا بوسیله یك تخته الفبای انگلیسی بمردم میفهماند ولی از سال ۱۹۵٤ (۱۳۲۳ی) آنرا هم بکنار گذاشت وبا اشارات افکار خود را بطرف میدهد .

مهربابا محض کمك به پیشرفت روحانی عارفان و اعتلای کاینات و فعالیت در طبقات علوی و باطنی عالم باعتکافات وروزه‌های طولانی میپردازد . بتمام نقاط و گوشه و کنار هندوستان مسافرت و مستان صهبای عشق و بیخودان راجمع ودر پیشرفت روحانی آنها کمکهای لازمه نموده است . چندین بار باروپا و امریکا و شهرهای خارجه مسافرت و انبوهی ازمردم و پیروان ادیان مختلفه بمریدی و نزدیکی و اخلاص باوسر افرازند .

مهربابا بمریدان وعاشقان خود اندرز میدهد که دین خود را ترك ننمایند بلکه جوهر و مغز آنرا بفهمند و با معرفت زندگی کنند . صاحب مثنوی هم در این مورد فرماید :

ما ز قرآن مغز را برداشتیم   استخوان‌پیش‌سگان‌انداختیم

مهربابا چنانکه‌بعضی‌را گمان است در فکر تشکیل سازمان فرقه‌ئی یامذهبی نیست بلکه پیغام مهر و راستی را بجهانیان میدهد و امیدوار است‌مردم بفهمندوپی برند بر اینکه حقیقت واقعی تنها حقیقت خداوندیست . تألیفات جاودانی او به انگلیسی است و عبارتست از :

God Speaks-Listen, Humanity-Discourses-Life at its Best
Beams -Messages . کتابهایش فی‌الواقع سرمایه روحانی‌است‌برای جهان‌بشر امروزی بگفتهٔخودش بوسیلهٔخاموشی ارمغان گرانبهای‌نادیدنی را بانسان امروزی میبخشد و آن طنین تموجاتی است که بباطن افراد وارد و روحانیت فطری آنهارا بیدار و بمعرفت یك حقیقت یزدانی و راستی جاویدانی ویگانگی و اتحاد فصل نشدنی کلیه جانها براه میاندازد .

رسالت او برای بیداری مردم است نه تعلیم آنها . راستی را بمردم‌میدهدنه گفتار را در دوره آوتاری فعلی موجدتولید قسمی از ارتعاشات خلاقیه‌حیات گشته که انسان بوسیله آن بآزادی کامل وعشق لایزال و بینش رخشان حقیقت برسندو این تنها راهی است که بدانوسیله صلح وصفا ، هم‌آهنگی و سازش ، خوشبختی و شادمانی را میتوانند بآغوش کشند . فعالیت دینامیتی او همه عوامل حیاتی را فرا گرفته است تا ابرهای‌تیره وتار و درهم برهمی که جهان‌بشریت کنونی رادرخود پیچیده است بگسلاند و بوسیله تولید وجریان ارتعاشات مهر یزدانی ازمحدودیت خودبینی و خودخواهی بیرون کشانیده و در فضای نامحدود زندگانی یگانگی جاویدانی داخل گرداند .

کرامات و خوارق عادات زیادی را باو نسبت میدهند ولی چون ذکر آنها

شوه ناخشنودی اوست ازذکرش‌خودداری مینمائیم و بگفته‌های او میپردازیم. از سخنان اوست :

در ماهیت خدا نمیتوان بحث کرد ـ خدارا نمیتوان بدایرهٔ تئوری کشید ـ در مورد خدا نمیتوان سخن راند ـ خدا را نمیتوان بیان کرد ـ خدا را نمیتوان فهمید ـ اما میتوان باعشق پاك وخود گذشتگی‌چون خدازیست.

دین یعنی بخدا عشق ورزیدن و این‌عشق‌هدف تعلیمات همه مذاهب‌میباشد هر فردی از افرادچه عالی چه پست وچه بانوا وچه بینوامیتوانند دارای این‌عشق گردند .

پیروان‌هر گونه مذاهب بافرق میتوانند بخدا عشق ورزند بخدائی کـه در کانون دل هریك از مخلوقات مقام دارد تنها بوسیله عشق پاك میتوان نزدیك شد . دین هم مانند پرستش وعبادت بایستی قلبی و از ته دل باشد . اگر مردم بجای ساختن کلیساها ، کنیساها ، آتشکده‌ها ، بتکده‌ها ، معابد ومساجد هر یك بـرای اقامت خدای خود درکانون دل خویش محرابی میساختند کار من آسان میشد . اگر بعوض تعمیل مراسم‌عادی وقدیم دینی‌مردم بامهر و خودگذشتگی درخدمت هم‌نوع خویش میکوشیدند ویقین میداشتند که خداوند تعالی یکسان درقلب همه مخلوقات جای دارد و خدمت بآفریدگان خدمت باوست کارمن آسان‌میشد .

حقیقت شما رابطرف خود جذب میکند و خواب وخیال شمارا بطرف خود اگر کشش حقیقت را رها کنید در دریای خواب و خیال غرق میشوید ـ اگر بر هردو تکیه کنید خرد و خمیر میشوید ـ پس بوسیلهٔ عشق کشش‌خواب و خیال را ترك و در حقیقت محو گردید.

چنانکه خدا نامحدود است خیال ووهم و تصور نیز نامحدود و آنچه ازآن تراوش کند نیز نامحدود است . ما میتوانیم در هرچیز و همه چیز بطور نامحدود فکر کنیم . علم طبیعی چنانکه میگویند با ماده و نیرو (انرژی) سـرو کار دارد . علم طبیعی در قلمرو دل فرمانرواست . اما علم روحانی نیز موجود است که‌قلمرو

فرمانفرمائیش آنطرف مرز دل میباشد .علم طبیعی و علم روحـانی هر دو نتیجه بخش‌اند .

ظهور نتایج علم طبیعی بوسیله ذکاوتست و ظهور نتایج علم روحانی بوسیلهٔ عشق . وقتیکه عشق‌کاملا بتجربه رسید آنگاه بمعرفت خداوند نا محدود که سرـ چشمهٔ علم روحانی است نایل ودیده میشود که همه‌چیز سوای او خواب و خیال و سرابی بیش نیست . چون پایه علم روحانی‌تنها برعشق قرار دارد خارج‌ازقوه‌ادراك وفهم دماغ جسمانی است ، و پر است از حملات ضد ونقیض که تنها عشق میتواند باآن روبرو شده پیروز درآید . علم طبیعی باعث افزونی خودبینی و خود خواهی است اما علم روحانی هادم اساس و بنیان آن میباشد .

در دنیای مادی یك یك دینار قیمت دارد . درعالم لطیف مثال یك یك مثقال فعالیت قیمت دارد . در عالم دل‌یك یك نیروی فکر قیمت دارد و آنطرف عالم دل تنها خداست که ارزش دارد ولی باز آنطرف‌تر و در عالم ظهورخداوند بشکل‌انسان ارزش همه چیز هیچ است و ارزش هیچ چیز همه چیز . خداگوشش بگفتار های زبانی چون اوراد و اذکار و رازونیاز و مناجات بدهکارنیست وهم گوشش بزبان‌دل چون تفکر و تصور وخیالات نیك خدائی بدهکار نیست فقط بزبان باطن که‌عبارت از مهر ومحبت وعشق باشد گوش میدهد . پس عاشق‌شو بخدا و در همین زندگانی نعمت آزادیت را بدست آور . و این عشق بخدا را بمراتب گونا گون میتوان بهـ منصه شهود آورد تا بوصل خداوند محبوب خود نایل گشت . برای مردم‌عادی که بزندگانی روزانه مشغولند راهٔ عملی نمودن عشق مذکور آنست که نسبت بعموم بشر قطع نظر از دین ، ملیت ، نژاد یا فرقه و ایمان باینکه خـدا در قلب همه موجوداست خیال‌خود را مهرزا ، گفتار خودرامهرانگیز و کردار خودراپراز مهر سازند .

بایستی چنان زیست که زندگانی‌مان ازطرف خدا برای جهانیان پیام‌راستی باشد . اگر در زندگانی خود در انجام وظایف روزمره دنیائی عشق ، خـدمت و

درستی را متجلی سازیم چنانست که بدون ترك دنیا تارك دنیا شده‌ایم

منظور از مراسم و آداب دینی مذاهب و فرق گوناگون تولید جریانات‌عشق رحمانی است .لیکن معتقدین بآن‌مراسم غالباً روح خود رابآن مقید میسازند که بطور میکانیکی تکرار میابد .

تقید بمراسم سخت ظاهری محض نمودن خدا دوستی و خدا پرستی خویش نه آنکه جریانات عشق را محدود میسازد بلکه باعث تفرقه و جدائی بین مذاهب میگردد .

آداب ومراسم ظاهری روح راجهالت و امتیازات اوهامی مقید و مانع‌تابش نور حقیقت میشود . جویندهٔ واقعی حقیقت ، خواهان زندگانی باطنی است که‌بر پایه عشق بخدا شالوده‌ریزی گشته و این عشق خواهشات دیگر را نفی و فقط یك آرزو و انتظار باقی میگذارد وآن وصل بخدای محبوب است و نمودن‌عشق خویش بوسیله مراسم ظاهری ، برایش دیگر لزومی ندارد . زیرا دلبستگی‌بآن ، زندگی حقیقی را کج ومعوج میسازد . روح آزاد خودرا بچیزهای غیرلازم مقید نمیسازد و تحت نفوذ تمایلات تفرقه‌ئی وجدائی که مولد آن قید بمراسم و آداب ظاهریست واقع نمیشود .

در این اواخر تأکید و مبالغه من در مورد درستی است . اگر عشق مابخدا درست و حقیقت داشته باشد با او یگانه میشویم . نادرستی ، ریاکاری وظاهر سازی که در جهان امروزی موجود است هر گز سابقه نداشته است . اگر کمترین پردهٔ ریا در خیال و گفتار و کردار ما راه یابد خدا که درژرف‌ترین نفس مامقام گرفته درپس آن پرده پنهان میشود .ریاکاری افعی‌ایست که میلیونها سر دارد . عارفان و صاحبدلان زیادی امروزه هستی دارند که درستی و بیریائی را بمردم اندرز میدهند ولی خودشان تا بعمق درآن غرقند . با ایمان‌کامل میگویم در قلب هریك از شما خدا موجود است و اگر او را بحقیقت ودرستی دوست دارید در همه جا وهمه کس میتوانید او را بعیان ببینید . بیاد داشته باشید اگر عاشق خدا نیستید ودر پیروی

زندگانی پاك و پرهیزگارانه ناتوان هستید لااقل خود رابمثل مردم پرهیزگار و عاشق خدا نشان ندهید و بدانید که بدترین اشرار و اوباش بهتر از صاحبدلان و پرهیزگاران ظاهرساز وریاکاراند.

معرفت خدا عبارت از آزادی ازقیود اوهام خواب و خیال است .هر چند کوشش وکشمکش مابرای تحصیل آزادی بیشتر و شدیدترشود فشار اوهام خواب و خیال هم بیشتر محسوس میگردد زیرا کوشش و کشمکش ما برای آزادی آنرا بیدار و آماده نبرد میسازد و خود را بنظر ما ثمرهٔ نیك کشمکش و حقیقت متجلی میسازد . همهٔکارها خوب‌یابد ، داد یابیداد ، خیرات یاغیرآن باعث استحکام‌زنجیر قیود اوهام خواب و خیال است . هدف زندگی حصول عدم علاقه کامل به نتیجهٔ فعالیت است ، و آن ترك فعالیت نیست بلکه وقتی خودی فراموش شد ، در عین فعالیت شدید بی‌علاقگی به نتیجه ، نصیب میگردد . عرفان وسیله‌ایست برای‌قطع زنجیر قیود فعالیتها ، با تمرین بیعلاقگی به‌نتیجه ، درعین فعالیت شدید . در هر حال روش زیستن یك زندگانی توأم با بیعلاقگی به نتیجه‌کامل آنست که خودرا کاملا تسلیم سازیم یعنی از خود بمیریم و برای خدا زنده باشیم تارضای او بوسیلهٔ ما انجام یابد .

اگر بمردم بگوئیم نیك باشید چنین‌تلقین میشود که خودمان نیکیم وآنها بد . اگر بگوئیم دلیر ، امین و پاك باشید شنوندگان احساس‌میکنند که‌گوینده دارای صفات نامبرده است وآنها بزدل وخائن وناپاك هستند . عملا خدا را دوست داشتن آنست که همنوع خود را دوست داریم . اگر احساسات ما نسبت بدیگران عین احساساتی باشد که برای عزیزان خود داریم خدا را دوست میداریم . اگـر بجای انتقاد و جستن عیبهای دیگران بخود متوجه شده و بدیها و عیبهای خویش را برشماریم خدا را دوست میداریم . اگر بعوض کندن از دیگران و آباد کردن خود از خود کنده و دیگران را آباد کنیم خدارا دوست میداریم . اگر از مصایب دیگران مصیبت زده شده و از خوشبختی دیگران احساس خوشبختی نمائیم خدارا

دوست میداریم . اگر بجای نگرانی از بدبختی خود خویشتن را خوشبخت‌تر از بسیاری مردم دیگر بپنداریم خدارا دوست میداریم . اگر بفهمیم و احساس کنیم که بهترین‌راز و نیاز و پرستش خدا آسیب و آزار نرسانیدن بآفریدگار اوست‌خدا را دوست میداریم . برای اینکه بتوانیم خدا را آنطوریکه باید دوست داشته شود دوست بداریم بایستی برای او زیست و برای او مرد و دانست که هدف زندگی عشق بخداست وجستن او درنفس خویش .

آقای کیخسرو شمس پور سهراب مقیم‌خرمشاه‌یزد ، جوان پرشوروحرارتی است که در وادی عشق گام میزند بامطالعه آثار مهر بابا غایبانه دلداده و مرید او گردیده و در زمان تخیل و تفکر ، با ذوقی وافر نثر و نظمی را بیاد دلدارخود نگاشته که درنوع خود دلکش و شیرین است و چون ازدل بی ریای گوینده‌اش صحبت میدارد بعضی از آنرا بعد از تذکره مهربابا میآوریم تا شاید دیگران نیز مانند نگارنده این اوراق ازآن بهره ولذت برند :

بیدارشو- بیدارشو

ای دل بتو مژده‌ئی عطا خواهم کرد باش تا طلعت مهر از افق شرق دمد . ای بلبل آشیان قدس بجز در سرای مهر مسکن مگیر . و ای طوطی شکرشکن دهر بجز از قند پارسی شهدی مپذیر . طیر هوس‌بجز درفضای محبت طیران‌منما. وای انس ساجد ، بجز در ساحت مهر گام برمگیر . دوبین احوال ،در مردم دیده، بجز یکی مپذیر . و ای کبوتر عاشق ، بجز در لانهٔ الفت ، جای مگیر . خنگ سرکش بجز در میادین انس جولان منما . وای دل هر جائی بجز الف یار نقش دیگر مپذیر .

ای پارسی پارسا . آنی بیـا درکوی ما
خودرا بهل‌تامن‌تو را، برعالمی‌سرور کنم

صبح‌ازل از پرتو مهر ساحت‌ارض منور گردید، شعاع ابدی از انوارسرمدی افلاك را بهره‌ئی بخشید. زلف زناروش‌چون کمند محبت ، ازلامکان به محور کون ومکان در نوردید .

استوا خط زسر زلف جهان پیمایش   چون کمندی که‌چوزنارمیان‌بربندد

باده ازل از جام محبت بتشنگان وادی عشق لبریز، لالهٔ داغدیده ،بکف‌ایاغ کشیده ، بر اثر پرتو مهر ،چون آذر آذر آبادگان شعاعش بآفاق تابیده. ای دل هر جائی هنوز در خواب غفلتی !!!

مهر آمده از لامکان بیدار شو بیدار شو
عطر گلی از زر دهشت عطار شو عطار شو

عطار احد از بوستان صمدگلی آورده که آفاق‌را عطر آگین کند . ای‌شامه زکام دیده ، مگر تابحال به نشده‌ئی !!!

مهر زمان ازلامکان آورده آن یکتا گلی
آفاق عطر آگین کند بر هم‌زند اوضاع‌را

اسرافیل زمان ، نوح سان ، ازغرقاب جهان ، بکشتی امان خوانـدت . ای عنقای وجود، باشد که پیش از کن‌فیکون از نفخه صور بسلسلهٔ قاف درآئی.

مهر یزدان بجهان داد ندای حق را
چون شکست مهر ز خاموشی ما خون برپاست
آن چنان سلسلهٔ کون ومکان درشکند
که ز هر سو بدمد نفخه صور از چپ و راست
خاش لله که نماند بجهان ربع وجود
این تعادل که ز عکس‌العمل ما برخاست
ای دل شمس ستان نور ، ز مهر ازلش
تا چو خـورشید ابد نور دهی بی کم و کاست

مهریزدان به جهان سلطه کند یک ایما

دوره‌ها بودکه دل طالع ز صهبا میکرد
نار ایمان زدم نای تمنا میکرد
چون بشارت ز شه و وصف مبارك میشد
این دل غمزده‌ام غوص بدریا میکرد
در خط دایره کون و مکان پیدا بود
آن شعاعی که ز مهرش دل شیدا میکرد
حالیا صبح ازل از افق طالع و مهر
برقع انداخته شد راه به یکتا میکرد
زلف زنار و شش شور چلیپا میکرد
گر چه امروز نشد حتم بفردا میکرد
این نه آنست که امروز منور گشته است
گاه زردشت و گهی خود یدبیضا میکرد
از ازل تا بابد مهر دل و جان یکسان
احولی بر سر یکتاش عددها میکرد
پیر میخانه ما سفت در مکنونی
قبله را جم بسر باده هویدا میکرد
شرع ازکعبه اگر چه ببرد راه بدوست
دل افسرده ما ذکر خدایا میکرد
ای دل سوخته‌ام آنچه تمنا کردی
آتش افروخته شد حل معما میکرد
هر طرف نفخه صور است ز مهر ابدی
غصن کسری شجره کار مسیحا میکرد

نار عشاق که از حنجره مهر افروخت
شعله و گرمی آن شمس تماشا میکرد



وقت طلوع آفتاب ای دل دمی بیدار باش
پرتو ز مهر است جان‌ازجان‌ودل هشیارباش
آمدند ندا از آسمان از بی نشان لامکان
بر کوی‌دل پرتو بجان‌ازپیچ وخم‌هموارباش
صبح‌است برخیزاز مکان‌مژده‌بده‌براین وآن
کامد بهار مهربان بر نقطه‌ئی پرگار باش
زردشت گوید هر زمان از نای آن پیرمغان
کای دیده حق بین بیا آماده دیدار باش
گوشمس‌شومحوازجهان‌مهرحقیقت شدعیان
تابان بدل انوار حق خاموش در گفتار باش



یک شمه از اسرارمن

گر مهر یزدان رو کند، ایما هویدا میزنم
لب‌رابه گفت و گو کند، من‌شوروغوغامیزنم
ای عاشقان کوی‌دل، وای غلافلان آب و گل
فیض‌ار کند روح‌القدس،من‌شور وغوغامیزنم
اشك‌اربدل‌افزون کنم،دل‌رابخون‌مجنون کنم
با این دل‌مجنون‌صفت، من‌شور وغوغامیزنم

در کوی‌وحدت‌جان دهم ، جان‌را بآن‌جانان‌دهم
با جان بیجانی نگر ، من شور و غوغا میزنم

یك جرعه‌ئی ازجام جم ، افتاد هندوستان بهیم
گرقطره‌اش برمن رسد ، من شور وغوغامیزنم

وصفش‌نگنجد در جهان ، شرحش‌نیاید برزبان
زنار زلفش شد عیان ، من شور و غوغا میزنم

مهر ازل گـردم زند ، افلاك را بر هـم زنـد
آن‌دم که لب‌بگشوده‌شد ، من‌شور وغوغا میزنم

آتشکده در هر زمان ، مهرش زنای مهربان
چون شعله‌زد بر این‌وآن ، من‌شور وغوغامیزنم

ای بی‌وفا شمس‌جهان ، گه ظاهر و گاهی نهان
چون‌مهر حق گرددعیان ، من‌شوروغوغا میزنم

٭٭٭

ایمازیک اشاره

بر گشا لب جان جانم آتش از نا میزنم
چهار رکن جعد مشکینت بدلها میزنم

گرنحاس ویا حدیدی‌از خودی‌بگذر دلا
چون که اکسیر وجودت از سراپا میزنم

قلب ماهیت ز فهم عالمـان این زمـان
لامحال آید ولی سرش هویدا میزنـم

گر سگی افتد بشورەزار بعداز پنجسال
ملح گردد از جسد ملحش بهر جا میزنم

هر فلز یا هر حجر درصنعت میناگری
کیمیا را خاك بر سر راز افشا میـزنم

فاش کردم سر مرموزی ز ابنای جهـان
مرهمی دارم که من نشتر بهر جا میزنم

گر تو داری یك‌خبر بر طالع مهرزمان
هم دل و هم جان سپاری وصف‌یکتامیزنم

گر گشاید دیدهٔ اکسیر سان آن مهر ما
هر دو کون کیمیا را بر سر پا میـزنم

عارفی کو تا که دریابد ندای ما در آن
گوهری دارم که یا رب حرف ایما میزنم

گر که‌خود را تشنه از رمز نهان‌دیدی‌بیا
اکسیرشمس ازمهربان برطور سینا میزنم

هماجی

فرزانه هماجی پور جمشیدجی عارفی بودپاکنهاد ، پرهیزگار ، عابد وخدا پرست . در شهربروچ نزدیك سورت چون مردم‌عادی میزیست و سبزی فروش‌بود. احوال اندرونی و روشندلی‌خود را پنهان میداشت .درگیر ودار کشمکش ومباحثه پارسیان در موردتقویم در بروچ‌درسال ۱۱۵۱ یزدگردی و اسقاط جنین یك‌بانوی حامله پارسی بنام خانم موبد پادشاه پیرو تقویم قدیمی بواسطهٔ اردنگ ناشناسی ، یکنفرکه‌با فرزانه هماجی‌بد دل بود او را برحمله بر بانو متهم ساخت وگواهی داد بر اینکه اسقاط حمل بواسطه اردنگی بوده که وی بر پهلوی خانم زده است. دادگاه جنائی بمبئی فرزانه هماجی را محکوم بمرگ نمود . (۱) فرزانه در طی جریان محاکمه سکوت‌اختیار کرد وچون قاضی رأی دادگاه را اعلام نمود، گفت من بیگناهم . چهار روز پس ازمرگم آنکه گواهی دروغ داده درکثافات مستراح جان خواهد سپرد . قاضی نیز بواسطه عدم تحقیقات کامل چندی بعد بسزاخواهد رسید . هرکس که پس از مرگم مراسم دینی مرا بجا آرد و آفرینگان بخواند دادار هرمزد اورا بمراددلش خواهدرساند. قاضی وحاضرین برگفتار اوبخندیدند حکم دادگاه در روز باد ایزد و دیماه جاری شد و فرزانه‌هماجی اعدام گردید .

چون فرزانه هماجی کالبدخاکی را بگذاشت چهارروز بعد چنانکه‌فرموده بود شاهد نادرست از سردر مستراح افتاده خفه‌گشت . از وقوع این حادثه عموم مردم حوالی‌بصاحبدلی وروشن ضمیری فرزانه پی بردند وپارسیان بروچ ونوساری وسورت و بمبئی و اودواده بادای مراسم دینی بیاد او کوشیدند . اینك نیز بسیاری

(۱) برای اطلاعات بیشتر رجوع شود بمجله هوخت شماره۲ سال۱۱ ص۲۶ بمقاله نگارنده .

از خاندان پارسی در سر سال‌فرزانه هماجی بنام او آفرینگان میخوانند و ازروان پاکش کمك میطلبند . انجمن پارسیان هند با اتخاذ قطعنامه عمومی نام او را در ردیف بزرگان و سران دین در آفرینگان قرار دادند و امروز اسم او در همه آفرینگانها ومراسم دینی که موبدان بجای میآورند بنام بهدین هما بهدین‌جمشید ذکر میشود . صاحب پارسی پراکش خان بهادر پتل ونویسندگان دیگر چون سهرابجی منوچهر جی‌دهسائی صاحب‌خدانامه واقعه مذکور را در آثار خودضبط نموده‌اند.

دستور سهرابجی

دستور سهرابجی پورموبد جمشیدجی نالادارو ، دستور دانشمند وپرهیزگار وعابد و عارف پارسی مقیم سورت و کسی است که در مراسم تخت نشینی(تقدیس) آتش ورهرام قدیمی سورت بنیاد نهاده شت پشوتن جی کالابهائی و کیل(۱) شرکت کرده است . دستور سهرابجی روزگار خودرا در آدریان یا آتش ورهرام در انجام مراسم دینی یا بندگی اهورا مزدا بپایان رسانیده و در تاریخ ۳۰ اکتوبر ۱۸۳۰ میلادی رهسپار جهان مینوی گردید . پس از خروج روان ازکالبد و بعد از غسل هنگام تکفین برسم زرتشتی سدره و کشتی بر او میپوشانند و کلاه بسرش میگذارند وجداگانه برسنگ میخوابانند و از اطرافش دور میشوند . در آن عهد در سورت رسم چنان بود هنگامیکه میت را پس ازغسل و تکفین جدا میگذاشتند نساشمرده میشد و نمیبایست دوباره بآن نزدیك گردند.

لحظه‌ای بعد از آنکه کالبد دستور سهرابجی جدا گذاشته شد کلاه فراخ از سرش بیفتاد . حاضرین از مشاهده آن پریشان میشوند زیرا که سر میت زرتشتی نباید برهنه باشد و نمیتوانستند دوباره بآن نزدیك گشته کلاه بسرش بگذارند . اما در همان حین کالبد بیجانی که بطور ادب طبق قانون زرتشتی دست بر سینه داشت باتأنی دست بلند کرده و کلاه را با دو دست محکم بسر گذاشته وباز بطرزادب دست بسینه میگذارد. حاضرین از دیدن آن در شگفتی میشوند و بروشنضمیری و صاحبدلی او پی میبرند.

دستور سهرابجی درطی عمر خود آنی سرش برهنه نبود وبکلاه بر سرعادت

(۱) ایضاً

داشت . بدین علت چون روان کالبد را بی کلاه دید باکمك جسم مثالی آنرا با دست بسر گذاشت . باید دانست که روان پس از مفارقت از بدن باکالبد همراه و تا صبح چهارم درمحل ومأوای خود حاضر است . بنابراین در دین آمده درجائیکه میت خوابانده شده تا سه روز و سه شب چراغ بیفروزند.

واقعه فوق درکتاب گجراتی بنام « اوراد فراموش‌شده اوستائی » ثبت است و نویسنده آن موبد دهنجیشاه نوشیروانجی نالا دارو تذکر میدهد که شخصاً بسورت رفته و از جدهٔ مرحوم برزوجی وکیل که ناظر واقعه بوده و در آن وقت حیات داشت تحقیق کرده نوشته است . آقای دهسائی صاحب خدا نامه نیز شرح این واقعه را درکتاب خویش آورده است.

فرزانه خدابخش

فرزانه خدا بخش بن‌بهرام‌بن هیربد خدابخش بن هیربد جاماسب بن‌دستور نوشیروان بن دستور جاماسب بن‌هیربد کاوس معروف به نوروز زنده اسم مادرش فرنگیس میباشد . نیاکانش از اهل اصفهان و در زمان ستمشاه سلطان حسین به یزد فرار نموده‌اند . فرزانه خدابخش درسال۱۲۵۷ یزدگردی (۱۸۸۷م) در شهر یزد محله پشتخانعلی از مادر بزاد و درهشت‌سالگی بابرادران خود بهندوستان‌مهاجرت و در پرورشگاه پتیت در بمبئی بتحصیل دانش ظاهری مشغول گردیـد . فارسی ، انگلیسی ،گجراتی ومراتی را نیکو فراگرفت .

پس‌از فراغت‌ازدبیرستان در دیولالی وسپس‌بمبئی‌بآموزگاری پرداخت.دایم بتفکر و تخیل مشغول ودلش جویای مقصدی عالیتر بود . مردی بود وارسته و از علایق دنیوی دست شسته بامردم آمیزش نداشت و صحبت نمینمود الا بضـرورت . بخویشتن متوجه وجویای دانش معنوی و حقیقت‌آفرینش یزدان وکاینات بود. در منزل دور از غوغای جهانیان بسر میبرد و همواره در مراقبه بود و بکشف وشهود نایل‌گشت و از مغیبات خبر میداد . حتی در زمان کودکی و در دبستان با دانش آموزان آمیزش نداشت بتنهائی بسر میبرد و در بحر خلاء غوطه میخورد . درباغ بزرگی متصل بپرورشگاه ومحدود بجنگل جائیکه در وسط روز محل گردش افعی و خزندگان مهلك بود شبها را در آنجا تنها مینشست و بتفکر میپـرداخت و در خوابگاه پرورشگاه نمیخوابید از خوردن گوشت پرهیز میکرد وگیاهخوار بود . پیاپی روزه میداشت و بی اعتنا بخورش و غذا ماهها و سال‌ها با انـدکی شیر رفع

جوع مینمود .

در سال ۱۲۸٤ ی (۱۹۱٤ م) ناگهان و بیخبر بمبئی و برادران را تـرك نموده باطراف هندوستان بگردش پرداخت . اولیاء عارفان، اقطاب وابدال‌رازیارت نمود و استفاضه‌های معنوی برد . از مادیات هیچ با خود نداشت . هنگام مسافرت گذارش بچین افتاد . دوسال در آنجا بتهمت جاسوسی محبوس شد . چون اولیای دولت به بیگناهی او پی‌بردند آزادش کردند .

در دوره جنگ جهانگیر اول حکومت هند از ترس جاسوسان دشمن کلیه جوکیان ، فقیران و درویشان پراکنده راجمع نمود. فرزانه خدابخش نیزباتفاق آنان گرفتار گردید .

پس از بازپرسی هویت خود و برادران را بدولت اظهار داشت . شهربـانی بمبئی از برادرش مهندس جمشید حقیقت را بازجوئی نمود او هم داستان برادر و عدم اطلاع خویش را از مأوایش بیان نمود از آنها تقاضای اطلاع کرد ولی مـورد قبول نیفتاد . سپس بوسایل قانونی جویا شد دولت اظهار داشت فرزانه خدابخش چند روزی بازداشت شده بود و اینك آزاد ودارای شهادتنامه‌ایست تادرآینده کسی مزاحم حال او نشود .

پس از تجسس بسیار در سال ۱۲۹۷ یزدگردی (۱۹۲۷ م) او را درکوههای صعب‌العبور جوناگده ومرکز شیران غرنده واقع در باختر گجرات یافتند یکه و تنها در غاری که یکنفر بصعوبت میتواند بخوابد منزل داشت.

چندین مار و افعی دیوار و سقف غار را آرایش داده ودرندگان در نزدیکی غار بهم میغریدند.

باصراربرادر که بجستجویش رفته بود به‌بمبئی آمد چند روزی بماند. چون غوغای‌شهر را دوست نداشت چند ماهی در دهات بمبئی مقیم گشت ولی از آنجا هم بواسطه‌ازدحام مردم که بزیارتش میرفتند بگریخت .

پس‌از چندی بایران عزیمت نمود وکارهای شگفتی از خودابراز دادکه‌یکی

از شاهدین در ایران بنگارنده تعریف میکرد .

در سال ۱۲۹۸ یزدگردی (۱۹۲۸م) باز بهندوستان مراجعت نمود و یکسال بعد خبر وزودش بچونا گده مسموع شد از آن زمان تاکنون اطلاعی ازوی بدست نیامده و از حیات ومماتش کسی را آگاهی نیست .

فرزانه استاد خدا رحم

فرزانه استاد خدا رحم حیات بخش پور استاد کیخسرو بن هیربد خدابخش بن هیربد جاماسف بن دستور نوشیروان بن دستور جاماسف کاوس معروف به نور ورزنده. دستور کاوس در زمان شاه سلطان حسین صفوی موبدان موبد اصفهان بوده و اصل ونسب ایشان میگویند بساسان پنجم میرسد .

درزمان این سلطان بیعرضه بواسطهٔ اغتشاش زمان وظلم او وعلما اصفهان راترک گفته در یزد رحل اقامت گسترد. استاد در سال ۱۲۵٤ یزدگردی در قریه مبارکه یزد متولد و تاسن ۱۵ سالگی نزد پدر و جد خود بتحصیل دانش ظاهری مشغول بود ولی از همان اوان طفولیت باینگونه دانشهای ظاهری قانع نبوده و نهادش جویای دانش دیگری بود تا شعلهٔ آتش درونی را فرونشاند .

پاری بهندوستان مسافرت و در بمبئی بکسب وکار مشغول و در ضمن جویای مطلوب خویش بود تا آنکه درسن بیست سالگی بفیض دیدار فرزانه درویش گلشن که مردی وارسته و مرتاض بود نایل و در زمره مریدانش داخل و ببرکت انفاس مرشد حرارت اندرونیش تسکین یافت و از توجه پیر و زحمات و ریاضات مراحل سلوک راطی و ازطرف مرشد بخلافت برگزیده شد و بارشاد خلق مأمور گردید . جمعی از مردان وزنان ایرانی پارسی ، عیسوی ومسلمان و هنود بمریدی اومفتخر و در طریقت گامزن شدند .

استاد خدارحم درسال ۱۳۰۱ یزدگردی از بمبئی رهسپار تهران گردید ودر ۱٤ آذر ۱۳۱۳ هجری شمسی زندگانی را بدرود ودر ملک خویش در قریه کاشانک شمیران مدفون گشت .

فرزانه شهریار

فرزانه شهریار پورمندگار پدر مهربابای معروف از اهل خرمشاه حومه یزد و در سال ۱۲۱۹ یزدگردی (۱۸۴۰م) متولد شد . پدرش‌نسا سالار یزد بود فرزانه شهریار چون ۱۳ ساله شد پدر ومادر را ترک گفته درسلك درویشان درآمد وتا مدت ۸ سال سراسر ایران را بگردید چون ۲۱ ساله شد با برادر خویش خداداد به ـ هندوستان رهسپار ودربمبئی بکار مشغول گشت.پس از چندی باز از مادیات‌دلتنگ‌ شد ، ازکارمزد خویش دو روپیه نگاهداشته وبقیه را بین فقرا تقسیم نمود و دوباره بدرویشی پرداخت ومدت دهسال کشکول در دست در اطراف واکناف هندوستان گردش کرد . چون طرفی بر نبست و بمدارج عالی معنوی که منظورش بود نایل نشد محزون وپریشان گردید . شبی دررؤیا باو گفتند آنچه را طالبی در سرنوشت فرزند تست . لذا دربدری و آوارگی رابنهاد و به‌بمبئی بر گشت و در سال ۱۲۴۹ یزدگردی (۱۸۷۹ م) در سن ۳۹ سالگی باصرار خواهرش فیروزه متأهل گشت و بانو شیرین را بعقد ازدواج خویش درآورد و مهربابا از او بزاد و او فرزند دومی است فرزانه شهریار درسال ۱۲ آوریل ۱۹۳۵ م در پونه در گذشت .

فرزانه نوذرشاه



فرزانه نوذر شاه

فرزانه نوذرشاه مهتاپور باپوجی پور نوشیروانجی پور دهنجی باهای پور هرمز جی پوربل‌دهنجی پور کوهیارجی پور اپاجی صاحبدل زرتشتی پارسی است اسم مادرش سونابائی‌میباشد . در ۲۶ مارس ۱۸۸۶میلادی در قریه کلیان ۳۳ میلی بمبئی قدم بعرصه وجود نهاد . پس از تحصیل انگلیسی ، گجراتی،هندی و مراتی بمعاونت‌پدرخویش که حکیمی‌دانا و پزشکی‌کامل بودکارمیکرد حکمت و طب را تا حدی نزد او بیاموخت . چون بسن سی رسید عشق بر او غلبه کرد و جویای حقیقت شد . نزد ملا را گوباسارنگ پانی از برهمنان هنود و حکیم و یدبتحصیل حکمت ، عرفان و طب‌پرداخت و درطی سه سال از اواستفاضه های‌معنوی برد . سپس هوای گردش و ملاقات درویشان اولیا و جوکیان بسرش افتاد باطراف واکناف هندوستان بمسافرت‌پرداخت . از هر گوشه توشهٔ اندوخت سه سال در ناکپور در خدمت‌سوك دیو ، علم یوك‌و عرفان بیاموخت و بریاضتهای شاقه پرداخت و مراتب و مراحل تصوف ویوك را طی نمود . هنگام مسافرت گذارش بکشمیر دلپذیر افتاد پیرمردی‌کامل موسوم بچراانداس راکه ۱۲۵ سال

فرزانه شهریار

فرزانه شهریار پورمند گار پدر مهربابای معروف از اهل خرمشاه حومه یزد و در سال ۱۲۱۹ یزد گردی (۱۸۴۰م) متولد شد . پدرش نسا سالار یزد بود فرزانه شهریار چون ۱۳ ساله شد پدر ومادر را ترك گفته درسلك درویشان در آمد وتا مدت ۸ سال سراسر ایران را بگردید چون ۲۱ ساله شد با برادر خویش خداداد به هندوستان رهسپار ودربمبئی بکار مشغول گشت. پس از چندی باز از مادیات دلتنگ شد ، از کارمزد خویش دو روپیه نگاهداشته وبقیه را بین فقرا تقسیم نمود و دوباره بدرویشی پرداخت ومدت دهسال کشکول در دست در اطراف واکناف هندوستان گردش کرد . چون طرفی بر نبست و بمدارج عالی معنوی که منظورش بود نایل نشد محزون وپریشان گردید . شبی دررؤیا باو گفتند آنچه را طالبی در سرنوشت فرزند تست . لذا دربدری و آوارگی رابنهاد و به‌بمبئی بر گشت و در سال ۱۲۴۹ یزد گردی (۱۸۷۹ م) در سن ۳۹ سالگی باصرار خواهرش فیروزه متأهل گشت و بانو شیرین را بعقد ازدواج خویش درآورد و مهربابا از او بزاد و او فرزند دومی است فرزانه شهریار درسال ۱۲ آوریل ۱۹۳۵ م در پونه در گذشت .

فرزانه نوذر شاه

فرزانه نوذرشاه مهتاپور باپوجی پور نوشیروانجی پور دهنجی بساهای پور هرمزجی پوربل‌دهنجی پور کوهیارجی پور اپاجی صاحبدل زرتشتی پارسی است.اسم مادرش سونابائی میباشد . در ۲۶ مارس ۱۸۸۶ میلادی درقریه کلیان ۳۳ میلی بمبئی قدم بعرصه وجود نهاد . پس از تحصیل انگلیسی ، گجراتی ،سندی و مراتی بمعاونت پدرخویش که حکیمی دانا و پزشکی کامل بود کارمیکرد حکمت و طب را تا حدی نزد او بیاموخت .

فرزانه نوذر شاه

چون بسن سی رسید عشق بر او غلبه کرد و جویای حقیقت شد - نزد ملا را گوباسارنگ پانی از برهمنان هنود و حکیم و یدبتحصیل حکمت ، عرفان و طب پرداخت و درطی سه سال از اواستفاضه های معنوی برد . سپس هوای گردش و ملاقات درویشان اولیا و جوکیان بسرش افتاد باطراف واکناف هندوستان بمسافرت پرداخت - از هر گوشه توشهٔ اندوخت سه سال در ناگپور در خدمت‌سوك دیو ، علم یوك و عرفان بیاموخت و بریاضتهای شاقه پرداخت و مراتب و مراحل تصوف ویوك را طی نمود - هنگام مسافرت گذارش بکشمیر دلپذیر افتاد پیرمردی کامل موسوم بچرانداس را که ۱۲۵ سال

عمر داشت بیافت و در خدمت وی بماند و استفاضه‌های معنوی حاصل کرد و کیمیاگری بیاموخت .

در طی اقامت خویش در کشمیر بشگفتیها برخورد و چیزهای نا دیدنی دید چنانکه یکروز هنگام گردش در کمر کوهی نگاهش به پیرمرد سفید پوش افتاد که لباس موبدی دربرداشت . موبد با اشارهٔ دست وی را بطـرف خود خـواند . چون نوذرشاه بسویش رفت موبد دست او را گرفته براه افتاد پس از قطع مسافت تا چیزی بغاری رسیدند کـه در داشت و دالان درازی و بدنه دیوار و زمین آن با قالیهای گرانبهای ایران مفروش بود و در انتهای دالان محوطه بزرگی و در وسط آن آفرینگان عظیمی که زبانهای درخشان آتش از آن شعله ور بود . بردوطرف دیوار محوطه دو قالی بزرگ آویزان بود یکی نقش خورشید داشت و دیگری نقش ماه مرد بلند اندامی با لباس و ریش بلندسفید جلو آتش بزمزمه مشغول خواندن اوستا بود و موبد دیگری در پشت سر او ایستاده بود موبد راهنما در جلوایستاد و فرزانه نوذرشاه در پشت سروی از مشاهده ابهت و جلال و فروخروه آنمردمات و مبهوت شد . پس از مدتی آن مرد سربلند نمودو با اشاره بنوذرشاه امربنشستن کرد . چون خواست پرسشی بنماید موبد راهنما امر بسکوت نمود و پس از چند دقیقه دوباره مراجعت نمودند . موبد او را تا همان نقطه که اول ملاقات نموده بود برد و بعد از نظر ناپدید گشت . نوذرشاه هرچند کوشید غار را دوبـاره پیدا کندتوفیق نیافت چون هنگام غروب بود بمنزل برگشت و چندین هفته بیاپی آن کوه را سراسر به پیموذ تا شاید باز بغار نامبرده راه بیابد ولی بالاخرهٔ بـا یأس و نا امیدی از آن دست کشید .

نوذرشاه در سال ۱۹۲۸ میلادی در شهر پونه رحل اقامت افکنده بارشاد خلق پرداخت و گروه کثیری از پارسی ، هنود و ایرانی از او استفاده‌های معنوی برده در سلك مریدانش داخل گشتند . فرزانه‌نوذرشاه پس از ۸ سال‌اقامت درپونه به بمبئی نقل مکان نمود و اینك نیز در همان شهر بخدمت خلق مشغول است

نوذرشاه مردیست وارسته و قطع علایق دینوی کرده و حکیمی است دانا و پزشکی کامل . امراض پیچیده‌ئی که دکترهـای عالیرتبه از عـلاج قاصرند بـا گیاه و ریشه‌های اشجارجنگلی در اندك مدتی معالجه نموده و باعث شگفتی همه گردیده است .

فرزانه مهر جمبور

فرزانه مهر جمبور معروف بدرویش نامش مهربان پور جمشید و از اهل خرمشاه حومه یزد میباشد . عارفی بود کامل و درویشی عامل در علم رمل و جفر استاد و در طب‌وحکمت با بهره و صاحب‌خرقه خلافت‌واجازه ارشاد بود . مریدان بسیاری دارد که از پیروان ادیان مختلفه تشکیل یافته‌اند .

فرزانه مهر جمبور درویشی بود وارسته و دل از این جهان و متاعش شسته نصف بیشتر عمرش را که بصد سال رسید در مسافرتها و جهانگردیها بآخررساند عجایب و غرایب بیشماری مشاهده نمود و بزبانی شیرین و روشی دلپذیر برای دوستان و شنوندگان شرح میداد . دزدان وراهزنان سفاکی که در بین مسافرتها باو بر میخوردند بوضعی سحر آمیز رام و مقهور میساخت چنانکه آسیبی باهل قافله نمیرسانیدند .

فرزانه مهر جمبور در مباحثات درویشی استاد و همه وقت پیروز بوده است درویشانی که با او طرف مباحثه واقع میگشتند ، کشکول و تبرزین خود را بنـا بقانون درویشی پس از شکست بناچارتحویل داده براه خود میرفتند حتی درویش پادشاه نیز در حضور ناصرالدین‌شاه با طرز رد وبدل سلام شکست خورده کشکول و تبرزین را گذاشته از مجلس بیرون میرود . شاه از مشاهده طلاقت لسان او که در عنفوان شباب بود خوشحال شده صد قران باو انعام میدهد شهرت این پیش آمد در سراسر تهران آنروز پیچید زیرا صد قران در آن زمان بسیاز زیاد بود .

فرزانه مهر جمبورآنقدر کشکول و تبرزین درویشها را ضبط نموده بود که بالاخره مرشدش او را از مباحثه منع نمود .



فرزانه مهر جمبور

فرزانه مهر جمبور

فرزانه مهر جمبور معروف بدرویش نامش مهربان پور جمشید و از اهل خرمشاه حومه یزد میباشد . عارفی بود کامل و درویشی عامل در علم رمل و جفر استاد و در طب وحکمت با بهره و صاحب خرقه خلافت واجازه ارشاد بود . مریدان بسیاری دارد که از پیروان ادیان مختلفه تشکیل یافته‌اند .

فرزانه مهر جمبور درویشی بود وارسته و دل از این جهان و متاعش شسته نصف بیشتر عمرش را که بصد سال رسید در مسافرتها و جهانگردیها بآخر رساند عجایب و غرایب بیشماری مشاهده نمود و بزبانی شیرین و روشی دلپذیر برای دوستان و شنوندگان شرح میداد . دزدان وراهزنان سفاکی که در بین مسافرتها باو بر میخوردند بوضعی سحر آمیز رام و مقهور میساخت چنانکه آسیبی باهل قافله نمیرسانیدند .

فرزانه مهر جمبور در مباحثات درویشی استاد و همه وقت پیروز بوده است درویشانی که با او طرف مباحثه واقع میگشتند ، کشکول و تبرزین خود را بنـا بقانون درویشی پس از شکست بناچار تحویل داده براه خود میرفتند حتی درویش پادشاه نیز در حضور ناصرالدین‌شاه با طرز رد وبدل سلام شکست خورده کشکول و تبرزین را گذاشته از مجلس بیرون میرود . شاه از مشاهده طلاقت لسان او که در عنفوان شباب بود خوشحال شده صد قران باو انعام میدهد شهرت این پیش آمد در سراسر تهران آنروز پیچید زیرا صد قران در آن زمان بسیار زیاد بود .

فرزانه مهر جمبور آنقدر کشکول و تبرزین درویشها را ضبط نموده بود که بالاخره مرشدش او را از مباحثه منع نمود .

فرزانه مهر جمبور

درویش مهر جمبور بواسطه مسافرتهای‌عدیده و طولانی خود که در سراسر کشورهای ایران، ترکیه ، سوریه ، فلسطین، مصر ، عربستان ، مراکش وافریقای شمالی ، سودان ، حبشه ، بربر ، یمن ، قفقاز ترکستان روس و چین ، هندوستان برمه و تاشهرهای حوالی چین‌نموده بود ، زبانهای‌مختلفه عربی ، فارسی ، ترکی مراتی ، گجراتی ، هندی را کاملا صحبت‌مینمود و السنه دیگر این شهرها رانیز بقدر رفع حاجت فراگرفته بود . در علم طب نیز چنانکه گفتیم بهره کافی داشت و آشاحکیم پارسی از حکیمان‌معروف بمبئی معلومات خود را مرهون مهربانیهای آن بزرگوار میداند .

فرزانه مهر جمبور بین دراویش و متصوفه اسلامی و جوکیان هنود شهرت خاصی داشت و همه او را با نظر احترام مینگریستند چنانکه درویشی سید کسانی را که باو ناسزا گفتند با تبرزین ، اگر فرزانه دستش را نگرفته بود از پای در میآورد . واقعه از این قرار است . روزی فرزانه مهر جمبور با لباس عادی موقع غروب نزدیك مسجد خرمشاه نشسته بود . سران‌مسلمان محل نیز در مسجدبرای نماز جمع شده بودند که ناگاه سیدی درویش سواره از آن رهگذر میگذرد . همینکه نظرش بفرزانه مهر جمبور میافتد از الاغ پیاده شده باکرنش تمام بر او سلام میکند . مسلمانان که بزرتشتیان بانظر خوبی نمیگریستند خشمناك برسید درویش‌تغیر مینمایند که‌ای ناسید در جلو گبر کافر پیاده شده و بر اوسلام‌میگوئی درویش از استماع این کلام از حال طبیعی خارج و تبرزین را بجولان در آورده خواست بر سرهای آنان فرود آرد که فرزانه با یك جست دست او را میگیرد درویش فوراً با تعظیم و احترام تبرزین را انداخته‌دست بسینه جلو او میایستد فرزانه از او دلجوئی کرده و امر بخموشی‌مینماید . آنگاه درویش روی‌بمسلمانان میگوید جان هزاران نفر شماها بقدر یك سرموی فرزانه ارزش ندارد جـان این سید نیز که کمترین غلام اوست برای قربانی در راهش حاضر است . او نه آنکه مرشد ماست بلکه‌مرشد مرشد ماست و اگرمحض خاطر او نبود امروز این‌مسجد

از خون شماهارنگین‌میشد وای برکسیکه براو بی احترامی نماید . این را گفته باکمال احترام از مرشد خدا حافظی نموده میرود .

فرزانه مهر جمبور دارای طبعی‌شیرین‌و ظریف و فروتن بود . داستان‌زیادی از طرفه‌کاریهای اوورد‌زبان مردم است که از نگارش آن خودداری میشود . فرزانه محترم در سال ۱۲۰۰ یزدگردی در قریه خرمشاه متولد و در صد سالگی در سال ۱۳۰۰ یزدگردی در قریه مریاباد حومه یزد جهانرا وداع گفت . در موقع مرگ بدون کوچکترین عارضه و کسالتی در حالیکه مقداری آب بیاشامید با سرائیدن این بیت بعالم باقی شتافت

چو آهنك رفتن کند جان پاك　　چه‌بر تخت‌مردن‌چه‌برروی خاك

بگفته دختر زاده‌اش آقای هرمزدیارفرخانی سفرنامه از او باقیست که در اشعارش کمال سادگی‌وحسن نیت‌نهفته است ولی افسوس که ما را بر آن‌دسترسی نیست تا نمونه نثر و نظم او در اینجا نقل نمائیم

فرزانه مهرجمبور چهار فرزند داشت . کیخسرو جمشید . تهمینه و تاج‌بانو جمشید در سن۲۵ سالگی در کلکته‌جوانمرك‌شد کیخسرو در ایران بکسب‌مشغول و تهمینه در مریاباد عیال مرحوم سلامت کدخداست و تاج بانو ساکن بمبئی است

فرزانه ایرانی بابا



فرزانه ایرانی بابا

فرزانه خدابخش بن رستم‌بن‌خدابخش نوشیان معروف بایرانی بابا از اهل قریه اهرستان حومه یزد میباشد . مادرش را نام شیرین است . در سن۱۵ سالگی به بمبئی آمد و چندی پس از کسب و کار دلش جویای معرفت و جمع اندوخته معنویات گردید . کسب وکار خود را بهشت و سرمایه مادی و دنیوی را بین درویشان و مستحقان بخش نمود و بیسر و سامانی اختیار کرد صاحبدلی بود وارسته و از علایق دنیوی دست‌شسته . درطی سلوك و تکمیل مراحل عرفان رنجها برد و ریاضتها کشید . دایم بذکر و فکر و شب زنده داری مشغول و خوراك و لذات دنیوی را ترك گفت و ماهها روزه میداشتی و نان یا غذا بلب

نرسانیدی و با آب و چند فنجان قهوه تلخ بسر میبردی .

فرزانه ایرانی بابا در اندك زمانی مراتب عرفان و تصوف را بپایان رسانید صاحب کشف و شهود گشت و از مغیبات خبر میداد . هوا خواهان و دلدادگان زیادی داشت و بطریق اسلامیان راه می‌پیمودی و بصالح معروف بودی . درویشان و صوفیان اسلامی وجوکیان هنود چون باو میرسیدندی باحترامش کوشیدندی نگارنده این سطور نیز بمصاحبتش مفتخر بودی .

ایرانی بابا در ۵۲ سالگی ۹ شعبان ۱۳۷۶ هجری قمری برابر ۲۱ اسفند ۱۳۲۵ شمسی و ۱۲مارس ۱۹۵۷ میلادی در اجمیر جهان را بدرود گفت . مزارش در آن شهر زیارتگاه مردم است .

فرزانه ایرانی بابا



فرزانه خدابخش
بن رستم بن خدابخش
نوشیان معروف
بایرانی بابا از اهل
قریه اهرستان حومه
یزد میباشد . مادرش
را نام شیرین است .
در سن ۱۵ سالگی به
بمبئی آمد و چندی
پس از کسب و کار
دلش جویای معرفت
و جمع اندوخته
معنویات گردید .
کسب وکار خود را

فرزانه ایرانی بابا   بهشت و سرمایه مادی

و دنیوی را بین درویشان و مستحقان بخش نمود و بیسر و سامانی اختیار کرد
صاحبدلی بود وارسته و از علایق دنیوی دست شسته . درطی سلوك و تکمیل مراحل
عرفان رنجها برد و ریاضتها کشید ـ دایم بذکر و فکر و شب زنده داری مشغول
و خوراك و لذات دنیوی را ترك گفت و ماهها روزه میداشتی و نان یا غذا بلب

نرسانیدی و با آب و چند فنجان قهوه تلخ بسر میبردی .
فرزانه ایرانی بابا در اندك زمانی مراتب عرفان و تصوف را بپایان رسانید
صاحب کشف و شهود گشت و از مغیبات خبر میداد . هوا خواهان و دلداد گان
زیادی داشت و بطریق اسلامیان راه می‌پیمودی و بصالح معروف بودی . درویشان
و صوفیان اسلامی وجو کیان هنود چون باو میرسیدندی باحترامش کوشیدندی
نگارنده این سطور نیز بمصاحبتش مفتخر بودی .
ایرانی بابا در ۵۲ سالگی ۹ شعبان ۱۳۷۶ هجری قمری برابر ۲۱ اسفند
۱۳۲۵ شمسی و ۱۲مارس ۱۹۵۷ میلادی در اجمیر جهان را بدرود گفت . مزارش
در آن شهر زیارتگاه مردم است .

فرزانه رستم درویش

فرزانه رستم درویش پور کیکاوس پور خسرو پور بهمن مرتاض و عـارف زرتشتی از اهالی قریه خرمشاه حومه یزد میباشد که در دوران خردی بهندوستان مهاجرت و در آن کشور جو کیان با جو کیان یار و دمساز گشت وبنام نوبرهمن بین هنود و درویش‌حیات‌بین‌ایرانیان‌معروف گردید . فرزانه رستم باتفاق‌جو کیان و بلباس آنان در اطراف و اکناف هندوستان بگردش و درمعابد بزرك و مقدس هنود باعتکاف میپرداخته . طبعش روان و باصطلاحات جو کیان و برهمنان آشنا وزبان سانسکریت را بخوبی میدانسته و در علم رمل و اسطرلاب و نجوم و جفر مهارت کامل داشته و کتابی در آن موضوع تدوین نموده که در دسترس مانیست.

فرزانه رستم چندین اثر دیگر از خود بیادگار گذاشته که در دفتری ضبط و در منزل رستم خسرو ایرانی بمبئی موجود است و عبارتند از :

۱ ـ رساله ظاهرالذکر رستم، که در سال ۱۲۳۷ یزدگردی باشاره مرشدش رگناتجی در کناررودخانه مقدس «نربده» نوشته و آن در مورد ذکر رام رام وست نار این میباشد . میگوید :

گوراستی دروغ توبر خود حرام کن — نیکی ، بدی بفهم پس آنگه کلام کن
هر چیز در تمیز حلال و حرام کن — انجام کار خویش نظر المدام کن
صدکارخود گذاریکی‌این‌تو کام(۱) کن — آرام گر تلاش کنی رام رام کن

۲ ـ رامکام و آن داستان رام وسیتاولچمن میباشد بنظم و جنك آنها باراون پادشاه ظالم سراندیب و در سال ۱۲۳۸ ی درمعبد مترا ترجمه کرده . در زیربیتی است چند از آن رساله جائیکه خواهر راون بنام سپنکا در جنگل به لچمن‌برادر

(۱) کام کلمه هندی است و بمعنی کار است .

رام اظهار عشق میئماید :

من ای لچمن بر خسارت فدایم — اسیر حلقه زلف دوتایم
شدی ظاهرتوبعدمدت انسان(۱) — چرا نقد وصال تو نخواهم
پس از من نیز دلداری نیابی — پریرو حور پر نازك ادایم
نمایم من ترا مقصود منزل — بکوی عشق رهبر رهنمایم
نکردم وصل با کس تا باین دم — غرض را من حسین پارسایم
در آغوشت مرابنشان توزودی — زبهر خال و خط من مبتلایم

۳ ـ سدامنام یزدی و آن داستان سود اما عارف هندیست و ملاقات او با کریشنا پیغمبر و خدای هنود وآنرا در سال ۱۲۶۳ یزدگردی بنظم آورده است .

۴ ـ تفسیر الحقایق و آن نثر است و ترجمه ۳ فصل از کتاب وید و در سال ۱۲۶۶ یزدگردی نوشته شده . فرزانه رستم در آخر دفتر فرهنك نامه نیز تدوین نموده و کلیه اصطلاحات و واژه‌های سانسکریتی راکه بکار برده بفارسی تفسیر نموده است .

(۱) هنود معتقدند که روح خداوندی در ادوار مختلفه برای رهائی و تربیت بندگان درکالبد انسانی متجلی میکردد .

اوستا و سلوک

اینك می بینم در مورد سلوك و ریاضتی که دستور آذر کیوان و مریدانش در قرن پانزده و شانزدهم میلادی پیروی مینمودند ، در اوستا چه خبری موجود است باید دانست هدف عمدهٔ معرفت و سلوك عبارتست از عشق حقیقی یا وصل بمحبوب (خدا) .

در پتت آدرباد مارا سپند در اینمورد آمده است (۱) «خویشی یزدان‌داشتن ائه بهودکو اگرتش از آن رسد که این تن روان را به اوایت دادن بدهم» یعنی برای وصل به یزدان اگر لازم شود بدادن فداکاری این تن آنرا بدهم .

بیان فوق بانظریات شیخ‌اشراق مشابهت دارد میفرماید (۲) «ضرورت‌مذهب عشق و لزوم مسلك محبت سالك عاشق را براه حقیقت آورده و باو خاطر نشان میکند که میان او و معشوق تنها رادع و یگانه مانع همانا خود بینی و «من» گفتن و اثبات انانیت اوست که از اطباع تام وی جدا و منفك شده است . عاشق باید حیات وجود خود را بتمامی فدا کند و از تملك هستی خـویش چشم بپوشد بنحویکه جز عشق محض باقی نماند و فقط جمال‌محبوب تحقق و تقرر جوهری داشته باشد . »

---

(۱) رجوع شود برساله آذرکیوان تالیف دکتر مدی

(۲) روابط حکمت‌اشراق و فلسفه ایران باستان صفحه ۶۰

با همین نظریه در آفرینگان بزرگان دعا میشود . « کام انجام بوت چون اهوره مزده خدای پدامان حویش.» یعنی کام (مراد) شما بر آورده باد چنانکه مراد اهورامزدا با آفرینش بر آورده شد . « کرداربیدچون‌اهوره مزده‌خدای‌پدامان خویش.» یعنی درکار باش چنانکه خدای درآفرینش‌کار کرد. مقصوداینست‌چنانکه اهورامزدا تجلی خودرا بوسیله‌آفرینش‌نمایان ساخت ، ما نیز باید با کاروکوشش مادی ومعنوی‌فرهمند گردیم .

باید دانست بسیاری از فقرات اوستا و ادبیات مزدیسنا دلالت دارد برتمنای وصل اهورامزدا و کسب معرفت یزدانی . در یسنای ۶۰ فقره ۱۲ آمده . «اهورا مزده اشه وهیشته اشه سرئیشته در سامه تهوا پئیری تهوا جمیامه هئم تهوا هخم .» یعنی ای اهورا مزدا بشود که ترا به بینم ، بشود بتو برسیم ، بشود بوسیله بهترین درستکاری و عالیترین نیکوکاری خود بدوستی ابدی تو نـائل گردیم گاتها نیز پر است از بیانات وصل باهورا مزدا بوسیلهٔ راستی و درستی کردار . زمان و وقت (زروانااکرنا) نا محدود است و خداهم نامحدود . خدا از آفرینش جداست ولی حضورش درآفرینش‌محسوس است . از اینرو آئین مزدیسنا فکر انسان رابوسیله طبیعت بآفریدگار متوجه میسازد .

امشاسپندان ، ارواح مقدس فیض بخش و آفریدهٔ‌اویند . خدا نیز سرگروه امشاسپندان میباشد ، ایزدان‌آفریدگان اویند ، خود نیز سر دستهٔ ایزدانست . فروهران خلقت‌او هستند و خود نیز صاحب فروهر میباشد . اوست که فروشکوه به بندگان میدهد و درعین حال خود صاحب فروشکوه است . چون او در عین حالیکه از آفریدگان جدا و حضـورش درآنهـا محسوس است ، بنابـراین درود بآفریدگان درود باوست . نخست سه دفعه بـاو درود داده میشود و بعـد یکدفعه بآفرینش چنانکه «نمستـه اهوره‌مزده سه‌بار پروانیائیش دامان» در روایت بهمن پونجیه در مورد پرورش روان وکاهش تن یعنی ریاضت‌چنین‌آمده است .

بود پنج چیز از همه بهتری   بود هیم اول خرد دیگری
دگر آشتی نیز پیمان دگر   به‌پنجم که دین بهی ویژه‌تر

بدان‌هیم‌اول که کس‌رافریب نه بدهد که‌نایدروان‌رانهیب
دوم عقل آنکوز راه خرد نتاند کسی کو فریبش دهد
سوم آشتی آنکه او تا توان بگیتی کند آشتی با روان
چهارم که‌پیمان خوردخردرا به پیمان خورشنی پذیرد‌صفا
هرآنچ‌آن‌ذخیره کنندزان‌همی به نیکان دهد از ره مردمی
به پنجم که باشدبدین خدا روان پرورد سازد او تن فدا

دکتر محمد معین در کتاب خویش «مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات پارسی مینویسد «روح ایرانی ازاعصار کهن بحقایق عرفانی آشنا بوده است چه عالیترین افکار تصوف را در آئین مزدیسنا مشاهده میکنیم.» دانشمند نامبرده در مبحث مفصلی در این موضوع بسیار عالمانه سخن میراند.

شیخ شهاب الدین سهروردی معـروف بشیخ اشراق نیز اوستا را سرچشمه اشراق و عرفان میداند و در مؤلفات خویش مفصلا از آن سخن میراند چنانکه میفرماید (۱) «و اما این انوار ساطع از عالم قدس، می‌بینیم که عبارتند از آنچه حکیم فاضل و امام کامل زردشت در کتاب زندبه آنها خبر داده آنجا که گفته‌است عالم منقسم است بردوقسم، یکی مینوی که آن عالم نورانی و روحانیست و دیگر گیتی که آن عالم ظلمانی جسمانیست گـوش تشن و گئوش اورون دو تقسیم مهم اوستائی است)از عالم‌نورانی برنفوس‌کامل نوری که‌بدانها تأئید و رای‌میبخشد فائض و بدین نور است که نفوس‌مستضی و بر آنها نوری که بگفته شارحین در پهلوی خره خوانده شده است.

اشراق میگردد. چنانکه زردشت‌خود گفته است. خره نوریست که ازذات خداوندی ساطع میگردد و بدان مردم بر یکدیگر ریاست پیدا میکنندو بمعونت آن هر یك بر عملی‌و صناعتی متمکن میگردد. نخستین ذاتی که از ذات‌احدیت

(۱) روابط حکمت‌اشراق و فلسفه ایران باستان‌ص۳۳ – ٤٦ – ۵۳ – ۵۵ –۵٦

صدور یافت ملك مقرب اول یا عقل اول بود. این وجود نورانی همانست کـه سهروردی جای دیگر آنرا بنام مزدائی خود بهمن‌یاد کرده است. این نور نخست که از نور قیوم قهار و مبداء کمال صادر شده متصف بسه صفت است. شناسائی ذات محض خداوند، شناسائی وجود خویش، شناسائی نسبت بچیزیکه نبوده‌است یعنی نسبت بلا وجود وعدمی که در وجود خود او مندرج بوده است. از نخستین این صفات سه گانه که خاص حضرت حق یعنی راجع بمعرفت کمال مطلق است وجودی پا بعرصه ظهور نهاد که سهروردی آنرا عبارت از جمال یا زیبائی میداند در اینجا نیزمی‌بینیم که مانندآنچه دراوستا هست صفت‌اقنوم میشود. بنابرآنچه از کتاب هیاکل‌النور مستفاد میشود برای‌نوع‌انسان از لحاظ کلی ملك‌انسانیت که روح‌القدس یا جبرئیل باشد آفریده شده است و سهروردی همین ملك را در کتاب تقدیسات خود سروش (سرائوشای اوستائی) خوانده است. برای هر یك از افراد انسانی نیز پیش‌از تولد وآفرینش‌خاکیش ذاتی نورانی آفریده شده‌است که پیوسته از روز ولادت همراه او و حمایت اورا عهده دار میباشد و چون مرك آن فرا رسد همزاد نورانی (فروهر) نیز باو پیوندد.»

اوراد واذکارشیخ‌اشراق نیز مانند قطعات گاتها خطاب‌بایزدان است چنانکه «ای بزرك و فرشته فرخنده و روحانی عزیز توئی پدر روحـانی و فرزند معنوی باذن خدا خویشتن را وقف تدبیر و ادارهٔ شخص مـن کرده‌ای و در تبدیل نقص من بکمال بخدای عزوجل که خدای خدایانست روی تضرع آورده‌ای. بروشن ترین و درخشانترین انوار لاهوتی آراسته شده و در بلندترین درجات کمال‌جای گرفته‌ای. بحق آنکس که این شرف بزرك را بتو بخشید و این فیض عظیم را بتو ارزانی داشت ازُ تو میخواهم که‌در زیباترین‌مظاهر بر من تجلی کنی وفروغ چهره تابناك خودرا بمن بنمائی و میانجی شوی و از خدا بخواهی که نور اسرار بر من بتابد و پرده‌های تاریکی وظلمت را از برابر چشم دلم‌برداری. تراسو گند میدهم بحقی که او را برتست و مکانتی که او را در نزد تست» این موجود تابناک

«طباع تام» را که شیخ اشراق چنین ادیبانه توصیف نموده بلاشك موجود آسمانی و گوهر تابناکی است که در آئین و شریعت مزدیسنا ستایش گردیده است . و نیز در حکمت الاشراق و الالواح العمادیه میگوید محرکی که روح عارفانه سالك را بطرف مقصد قطعی و حقیقی سوق میدهد ، بیشك ناشی از مشاهده درونی و کشف و شهود باطنی است که آبشخور آن از سرچشمه مزدائی و منبع اوستائی است .»

بخش سوم

نامه زرتشتیان ایران به زرتشتیان هند و اسامی بزرگان آن دوره

نامه‌های زرتشتیان

نامه‌هائی که بین سالهای ۸۴۷ و ۱۱۴۲ یزدگردی دستوران و موبـدان و کدخدایان‌ایران ،بموبدان وبهدینان هندوستان نوشته‌اند چون دارای‌جنبه مذهبی وپاسخ پرسشهای دینی است ، پارسیان هند باکمال دقت نگهداری و در سفینه‌های مختلف ضبط نموده‌اند و مقدارکلی آن نیز بزبانهای انگلیسی و گجراتی‌ترجمه شده‌است . این نامه‌ها و پاسخهای دینی بروایت معـروف و بخش مهم آن در تحت نام روایت داراب هرمزدیارنویسندهٔ جنگ درسال ۱۹۲۲ میلادی طبع و منتشر و مورد استفاده دانشمندان ایران شناس‌قرار گرفت .

از نامه‌های نامبرده بخوبی میتوان باوضاع فرهنگی و اجتماعی و موقعیت زرتشتیان ایران و پارسیان هند پی برد . نامهای بسیاری از دستوران و موبدان بزرگ ماکه هریك در پهلوی و اوستا استاد و درکرمان و یزد مخصوصاً در قریه شریف آباد و ترك‌آباد ساکن بوده‌اند بدست ما میرسد . اینك در ترکاباد یك‌خانه زرتشتی نشین موجود نیست . حتی قپانی راکه دستور ماونداد (۱) برای استعمال مردم ده وقف نموده بود که مسلمانان محل درحدود سال ۱۸۸۸ میلادی(۱۲۵۸ی) از بین بردند وآنرا نابود ساختند زیراکه اسم زرتشتی واقف برآن حك شده بود

---

(۱) دستور ماونداد پوردستور بهرام اردشیر در اوایل سال یکهزار یزدگـردی میزیسته است و بعد از پدر بمقام دستوران دستوری میرسد.

در نامه‌های مذکور اسامی بسیاری از بزرگان زرتشتی یزد، اصفهان ، کرمان خراسان ، قزوین ، سیستان وغیره برای ما محفوظ مانده است. اینگونه مراسلات که از سال ۸۴۷ یزدگردی آغاز شد تاسیصدسال ادامه داشت وآخرین نامه مورخه سال۱۱۴۲ یزدگردی بتوسط ملا کاوس بن رستم که تذکره‌اش بیاید ، بهندوستان رسید و باب مکاتبات ازآن پس بسته گشت زیرا که دستوران و موبدان هند در زیر دست دستوران ایران عالم علوم مذهبی شده بودند وراه مراوده وآمد وشدبابمبئی باز و خود زرتشتیان ایران بسوی وادی جهالت رهسپار بودند .

در آن عصر چنانکه گفتیم ، پارسیان هند از دانش و مراسم مذهبی بیخبر بوده‌اند وچون اختلاف آنهابغایت درجه میرسد ، یکنفر رابرای حل مسائل ورفع اختلاف بایران گسیل میدارند . آنوقت سال ۸۴۶ یزدگردی بود و تا قبل از آن باقیمانده زرتشتیان ایران از وجود زرتشتیان در هندوستان بی‌اطلاع بودند .چون نریمان هوشنگ درآن سال برای پرسش مسائل مذهبی و حل مشکلات دینی از سوی پارسیان به یزد واردشد وآنهارا از اوضاع پارسیان وشماره‌ایشان مطلع‌ساخت، باعث مسرت وشادمانی عموم گردید . نریمان‌هوشنگ‌هنگام ورودفارسی نمیدانست یکسال در یزد بماند و بداد وستد وتحصیل فارسی پرداخت . سپس پیغام گذارد و پاسخ پرسشها را از دستوران گرفت و مسائل غامضه دینی ومراسم‌راعملا یاد گرفت و بهدینان ایران را از چگونگی بهدینان هندوستان آگاه ساخت و خواهش کرد نامه خودرا به‌پهلوی ننویسند زیرا که درهند کسی پهلوی‌دان‌نیست . موبدان‌ایران رارسم چنان‌بود که مسائل مهمه دینی را بپهلوی‌مینوشتند تا بدست جد دینان‌نیفتد بنابراین از خواهش نریمان مسائل نامبرده را بعوض پهلوی بلغت پارسی ولی با الفبای اوستائی نوشته ارسال داشتند . در نامه‌ای که در روز خور وماه آبان ۸۴۷ یزدگردی نوشته شده‌چنین آمده است :

« ازیرا خط پهلوی این چیزهاننوشتم که چنان گفت ونمودنریمان‌هوشنگ که مگر خط پهلوی نمیدانند هیربدان و بهدینان مازدیسنان نوساری و کنبایت و

بهروچ و سورت وانکلیسر . در این شهرها گفت بهدین هست و هیربد نیز هست مگر خط پهلوی نمیدانند .کتابت کرد شاپور جاماسب از بهر بهدینان وهیربدان هندوستان را به یزدان‌کام باد ، ایدون باد ایدون ترج باد . از آن واسطه این‌واضح باوستا نوشتم و این خط‌پهلوی بودبخط اوستانبشتم . . . . . . کدخدایان وبهدینان هندوستان و سالار شهر نوساری‌چنگه شاه و باقی‌اثورنان وردان وهیربدان‌نوساری و دیگر سورت و انکلیسر و بروچ وکنبایت وهمه بهدینان و مازدیسنان که شان دیرزیوشن و درست روشن ما همانها ونام هست وروان اشوی باد وانجمنی نام‌خسرو چنگه شاه‌وهمه‌اثورنان وارثیستاران وواستر پوشان‌وهتخشان‌بدانند که درروزگاری که گذشته است از کیومرث تا امروز هیچ روزگار سخت‌تر ودشوارتر از این‌هزاره سرهیشم نبوده است ونه از دورضحاك تازی‌ونه افراسیاب ونه تورجادو ونه‌اسکندر یونانی که دادار اورمزد میگوید که این کسان گران گناه‌تراند و از این‌هزاره سر که اورمزد گفته است که هشتصد و چهل و هفت سال که گذشته است پیشتریـن روزگار بتر نبوده است . امابهدین دراین زمانه‌کار کرفه کردن راه اورمزددسترس اندك است ونیرنگ و برسم ویوژداثر گری و پاکی وپلیدی رسم است و کن مکن آن بسیار است و دادار اورمزد پیشه راینیدار بیست و یك نسك اوستا زند بزرتشت اسفنتمان اشو فروهر گفته است و ۲۱ نسك اوستا هزار و یك فرگرد خوانند و ششهزار وشصت وشش‌بجست ویژه‌هزار کن مکن کرفه و گناه‌است و ازین‌امیدواریم بکرامت اورمزد که براین زودی‌هشیدرزرتشتیان و پشوتن وشتاسپان وبهرام‌هماوند فرخ پادشاهان زمانه‌که وه آورده است . اوداشتار وپرورتار به اندوتران رااوزده واو سهمنیدار بماند تا بهدینان او کام رسند امیدواریم که برین زودی بشود کـه چنانکه‌دستوران ودانایان وفور یود کیشان گفته‌اندسر وعده است ودیگرچه‌بنویسم که‌از این شرحها . . . . . و اول بتری آنست که هیربدپیشه‌سامان درست‌نمیدانند ووجرو داوران وپاکی وپلیدی ، همچنین و اگرمیتوانند فریضه است که دوهیربد دانا بیایند وخط‌پهلوی بیاموزند وشایست ناشایست‌بدانند ودیگر درآنجانب‌کاربند

دین اورمزد شوند و بکرفه کردن تخشا شوند تابگروثمان پشام اخانان و جایگاه اشوان برسند و درراه خشکان نزدیك است و از قندهار تا سیستان نزدیك است واز سیستان تا یزد از این بیم نیست . ودیگر چنگه شاه و دیگر هیربد باجه و هیربد داد و هیربد خورشید وباقی‌دین ورزیداران وروان بوختاران بدانند که مردی آمد از هند و او گفت که نریمان‌هوشنگ نام میدارم وخانه ومقام درشهر بروچه(بروچ) ودر اینجانب موبدان و هیربدان سئوال کردیم و او شرح حالها گفت و گفت که درنوساری بهدین است و او رانام‌چنگه شاه و جزیهٔ بهدینان نوساری رادور کنانیده است وبهدینان آنجانب آفرین کردند . رحمت بر آن اشو روان باد وسپاس یزدان که چنین بهدینان‌در ملك هنـــدوستان‌هستند .

و دیگر بدانند که اینکار بزرگ خوب کرد و میباید که بیــدار روان شود و هیربد و بهدین پرورتاری کند . از آن‌سبب که اورمزد باوستا میگوید که سالار و پادشاهی کشور وشهری که در دین‌نیست‌یادهی وآن مقام کهٔ درزیر فرمان آن‌سالار باشند و گر کرفه کنند اورا مدد گار باشند او راده یکی کرفه و آنراو گر گناهکار باشند ، آن‌سالار بداند و سیاست وسهم و بیم نکند ، آن گناه در گــردن آن سالار بنشیند والبته میباید که هوشیار باشد رهٔدین اورمزد ، ترسکاری وپرهیزکاری کنند وهر کس گناهی کند و او را پرسش و بازیافت آن نکند گناه در گردن آن سالار بنشیند وناپسندیده است . . . . اما دادفوریود کیشان آنجا معلوم نیست ونمیدانیم که چه بابت کار یزشن میفرمایند وهیچ بهتر ازآن نیست که دوهیربد آنجابیایند وخط پهلوی ونیرنگ شایست وناشایست بدانند که ازآن سبب که شرح‌این‌نیرنگ یزشن ودیگر نسا گرفتن و پرهیختن در خط پهلویست و تعلیم فرستادن آن‌دشوار است و اعتمادنداشتیم که بفرستیم که‌میترسیم که‌زیادتی یا کمی شود و گناه‌در گردن این‌ناتوان‌نشیند ونسخه فرستادن‌اعتماد نیست.....فرجیدبدرودشادی ورامشنی‌اندر روزخورماه آبان‌سال‌هشتصد وچهل و هفت بشرح‌ازتاریخ‌یزد گردشهریارمن‌این‌بنده شاپور جاماسب و شهریار بخت آفرین محب‌المشتاق جاماسب شهریارمحب‌اا شتاق سیاوخش بهرام محب‌المشتاق کیخسرو سیاوخش‌محب‌المشتاق‌هوشنگ‌سیاوخش

در آخر نامه‌ای که پاسخ پرسشها را دارد چنین آمده است .

« فرجید پدرود شادی و رامشنی این چندصد وچندی پرسش و پاسخ ازخط پهلوی باوستائی نقل کردم که تا هودینان آگاهان هندوستان خاطر شهیدخواندن نقل کردم باوستا نوشتم من دین بنده هوشنگ سیاوخش شهریار وبهرام خسروشاه نوشوربان نوشتم پراج هشت اچ پچین جاماسب شهریار بخت آفرید که روانش به اوی پشام اخان روشن گروثمان‌برساد از خویشم پیروز گر تران هیربدان دین‌پرور تاران دین آگاهان نوشتم که خوانند یا آموزند یا پچین اجشن کنند این بنده را به نیکنامی اشوروانان یاد کنند اشایه‌ورزشن که شان مهمی‌روید مینیج هم بهر کنید تا شان آفرین کردار تربیم . دین‌پرور مهر اسفند ماه مهر پیروزگر سال هشتصد وچهل وهفت سالی پس از یزد گرد شاهنشاه اورمزدان برساد . دین‌پروردارانشان اچ دین نیکو رساد این تن ایدون ترج باد پهٔیزدان وامشاسفندان کام باد .»

درآخر نامهٔ دیگر که پاسخ پرسشها را دارد چنین‌آمده .

« نوشتم من دین بنده هوشنگ سیاوخش وشهریار بخت‌آفرید بهرام‌خسرو شاه انوشیروان نوشتم‌اندر فرخان بوم شرف‌آباد ، شهتنوداج بهرخویش ، هیربدان هندوستان که خوانند ایاژ فجین اجش کنید من اوستارا پهٔپتت بیداشایه ورزشنی کشان همه روز فج هم بهر کنند تاشان آفرین کردار تر بیم . این نوشتم فه روز مانتره سفند ماممهر سال هشتصد وچهل وهفت پارسی پس از یزدجرد شاهان شاه نوشتم . »

باز در آخر رساله شایست ناشایست که جزو نامه فرستاده‌اند آمده :

« این چند فصل از شایست و ناشایست نوشتم من دین بنده شاپور جاماسب شهریار بخت‌آفرین شهریار بهرام نوشیروان نوشت و این چندکرد از دفتر رستم شهریار دفتر روانشان اشوباد ونوشتم‌من بنده شاپور جاماسب از بهر همی فیروز گر هیربدان وپیشوایان وکدخدایان هندوستان که باشایه کار فرمایند تا صد وپنجاه سالان وپس از صد وپنجاه سالان بادی فرزندان بهدین اشو اوسفارند . نوشتم‌اندر

روز خورداد ماه مهرقدیم سال هشتصد وچهل وهفت یزدگردی شهریـار اندر مقام شرفاباد اشتنمو دربلوك میل وبدارالعباد یزدگرد شاه برخوردار باد تا صد و پنجاه سال وفرزند وفرزندان دین بردار باد ، فرهنگ قدیرنده و روان دوست اسپارند و خدایشان بیامرزاد که برخواناد وکارفرمایاد وما را به نیکنامی یاد کناد . »

درنامه مورخه دیبدین و دیماه سال ۸۵۵ یزدگردی از شرف آباد چنین نوشته‌اند :

« ...... بجانب هیربدان و بهدینان و پیشوایان و کدخدایان هندوستان و ساکن قصبه نوساری وسالار اورمزد شناسیداران ودین ورزیداران ومینونگریداران وچنگه شاه و بهرام چنگه شاه وهیربد هیربدان خورشید بزرگ سنجانان و هیربد رستم وهیربد هوشنگ و جمله اثورنان وارثیستاران و واستریوشان و هختشان و باقی دین ورزیداران ملك ایران خاصه مقامده شرفاباد ، زنده رزم گرشاسپ وبهرام اسفندیار ، دین بنده‌کاتب‌الحروف شاپور جاماسب و دیگر مقام ده ترکاباد . هیربد شهریار ماهونداد وهیربد مهرابان نوشیروان و دیگر مقام شرفاباد هیربد هوشنگ وهیربد فریدون وهیربد کیخسرو‌وازاین مقام‌سلام و درود‌وزمین بوس قبول‌فرمایند ودیگر معلوم دانند که سالها شده است که بهدین ایران اندکی هستند . بسیار در طالب وانتظار بوده‌اند ، که یکی درملکی نشانی بهدین آگه شوند که بسیار مهمانها وهیزه وورس گرفتن ونیرنگها ویزشنهای بزرگ و خرد معلوم کنند . چون این مهمانهای کلی ازهمین هزاره گناه مینو ازدست بهدین رفته است . دگر این‌ضعیفان چهار کس پنج کس هستند که اندك خط پهلوی را میدانند . فاما آنچه اصل است یافت نمیشود از سبب آنکه بدادوستد روزگار وتن وجامه آلوده شده‌اند وروزگار پیشین که ورس گرفته‌اند صدوشصت سال‌وصد وهفتاد باشد . هیربدان‌غایب‌آمده‌اند ومهم ورس ساخته‌اند ودیگر رفته‌اند دیگر هیچکس را معلوم نیست که در کدام حدود رفته‌اند وهمچنین هیربدان اینجا انتظار بوده‌اند و بهیچ نوع معلوم نشده است وامیدوارند بدرگاه اسپنتامینو که عاقبت گشادی شود . و دیگر آنکه

سؤالی که آن عزیزان صادر فرموده‌اند که دو هیربد دانا و عاقل ومنجم پهلوی شناس بفرستند . اما هیربدی که در این زمانه میانه جماعت آمیخته شده‌اند و مهمات کلی ازدست ایشان برمیآید تا معلوم خاطرمبارك شما باشد . دیگر اینکه هیربد اینجانب نمیتوان فرستند که درآب دریابیم است وکشتی روزگار آلوده‌شده است ودستوران دین ورزیداران وپیشینگان رخصت نداده‌اند و بهمداستانی گناه نشده‌اند وبراه خشکان بترس‌دروندان نمیتوان‌آمد واگرچنانکه لطف ومرحمت شما واعتماد دارید که دوهیربد مستعد بفرستند و همینقدر خط پهلوی که معلوم است بیاموزند وتعلیم دادن براین بابت هیچ مانع ودریغ نیست .. . »

نامه مورخه اورمزد وخرداد ماه قدیم ۸۸۰ یزدگردی برابر ۹ شوال ۹۱۶ هجری نشان میدهد که در آنسال چهار نفر از زرتشتیان ایران بقصد بازرگانی بسوی هندوستان متوجه شده و حامل نامه بپارسیان گردیده‌اند . آن چهار نفر موسوم‌اند به بهدین‌فرخ برنجش، بهدین نوروز فریبرز ، بهدین سعدالمرء مرزبان شاه و بهدین نوشیروان مهربان . اما ۲۹ سال قبل از این تاریخ یعنی درسال ۸۵۱ یزدگردی دونفر بهدین بنام نوشیروان خسرو ومرزبان اسفندیاربرای نخستین‌بار بدیار هند عزیمت نموده بودند . وباز در سال ۸۷۸ی ایزدیار نام زرتشتی دیگر تا بکمبایت پیش رفته وهنگام مراجعت حامل نامه پارسیان بایران بوده . در امضای نامه مورد مذاکره آماری از زرتشتیان نقاط مختلف آمده مینویسد در شرفاباد و ترکاباد چهارصد نفراند ازدلیر .

مقصود از دلیر مردان جوان وفعال میباشد و پیران وزنان و اطفال رابشمار نیاورده است . زرتشتیان یزدنیز درآمار خود که‌تحت‌عنوان‌نفوس زرتشتیان‌صحبت شد جمعیت خود را ۹۶۲ نفر مرد نشان میدهد و بعد از دادن جزئیات کلا ۶۶۵۲ نفر میشود . بنابراین روش معموله درشماره چهارصد نفر مرد دلیر اگر زن وپیر وکودکان را هم بشماریم جمعاً در حدود ۲۵۰۰ نفر میشود . بهمین روش شهر یزد ۳۰۰۰۰ نفر کرمان ۴۲۰۰ نفر سیستان ۱۶۲۰۰ نفر و خراسان ۱۰۲۰۰ نفر جمعیت

زرتشتی دارد . اما دراینجا از زرتشتیان نقاط دیگر مثل قزوین و فارس وسیرجان و غیره صحبت ننموده است . خبرهای دیگر حاکی است که در قزوین و اصفهان هم زرتشتیان سکونت داشته‌اند . در نامه چنین آمده است :

دیگر بعد از رفع دعوات آن بزرگواران رااعلام آنکه تا ایام عرب گذشته و ایام ترك درآمده این فقیران را معلوم نبوده که در ممالك هندبهدینان مانده‌اند یا نه تا قبل از ۳۵ سال از این تاریخ بهشت بهر نریمان هوشنگ متوجه‌اینجانب شد . مکتوب از اشو روان بهرامشاه وچنگهٔشاه و از جماعت بهدینان و دستوران بدینجانب نوشته بودندآورد . این فقیران جواب آن‌نوشته بدست نوشیروان‌خسرو ومرزبان اسفندیار قبل ازاین ۲۹ سال که گذشته فرستاده بودیم وهیچ چیزی ارسال هم نفرمودند واین فقیران را معلوم نیست که احوال بهدینان‌آن ولایت چون‌است عجب که اهتمام دریغ فرمودند و تا قبل از یکسال و کسری که یزدیار بدان ملك فرستاده شد وآن مسکین تا خط کمبایت بیش نیامده بود وچون بـاز آمد کتابت مبارك آن عزیزان آورده‌است . مکتوب مبارك شما چون آمد مانندهٔ گوهـر شب افروز خطش چون سواد طره‌شب ، لطفش چون بیاض‌عشره روز، چون چندبوستان مرصع ، چون کبوت آسمان طلاحور . چون شمهٔ از احوال آن‌عزیزان معلوم‌شد چنان شادمانی روی نمود که وصف آن بقلم نتوان آورد . . . .(سپس مسائل‌دینی که در هند ازآن اهمال میورزند شرح میدهد وآنها را در اهتمام رعایت دین‌اندرز میدهد) ..... ودیگر آنکه هرکتابی که آنجانب هست اوستا و پهلوی از اول هرکتاب و ازآخر هر کتاب چند رقعه نوشته باز نمایند تا معلوم‌شود که چه‌کتاب در آنجانب هست وشما درنامه نوشته بودید که چندین نفر بهدینان هستند ولیکن نیایش نتوانند کردن نبشته بازنمایند که چرا نیایش نتوانند کردن. دیگرآنکه‌در آمدن اوشیدر زرتشت و پشوتن وشتاسپان و بهرام هماوند در دین چندنشانه گفته بودند . جمله نشانها یك نشانه تحقیق‌واقع شد که پادشاه ازکوهستـان ترکستان خروج کند و نشانه اوتاج سرخ بود وبمذهب حق مدد فرماید وتابرسرزمین بابل

برسد . اکنون قبل از این تاریخ تا غایت نه سالست که با دولت و سعادت این پادشاه خروج کرده است و در باره این فقیران شفقت تمام امداد نموده ودر دین چنان مینماید که این ورجاوند از شهر تبت بیرون‌آید و کینکان شهرنیز گویند. تحقیق آنکه این شهر میانه خطا و هند است .

التماس آنکه پیش آن عزیزان آنچه معلوم است نوشته باز نمایند و دیگر سخنان در باره این مهمات بود که نبستن آن مصلحت ندید دیگر در فرستادن هیربدان ومردم که لایق دانند تقصیر نکنند . انتظار مقدم سر نوعزیزان میرود . چون غرض احوال بود وچگونگی حالات بیش ازاین تصدیع‌آن عزیزان نمیدهد دولت اینجهان وسعادت ومطالب ومقصود آنجهانی حاصل متواصل باد......... اندر بزرگترین‌روز اورمزد وشریفترین ماه خورداد امسال هشتصد وهشتاد یزجرد شاهنشاه برن اوی خسرو شاهنشاه هورمزدان‌بن نوشیروان یك هست راه اشایه اواره آن جد راه . فی تاریخ تاسع شهر شوال ختم بالخیر والاقبال سنهست وعشر وتسعمائه آلهیه یزدان‌کام باد .

محب المشتاق دستور مرزبان رستم بن شاهمردان .از شرفاباد و ترکاباد

محب المشتاق دستور شهریار ماونداد ، دستور مهرابان نوشیروان ، دستور اردشیر ماونداد ، دستور ماونداد رستم ، دستور جاماسب شاپور ، دستور شهریار مهرابان ، دستور سیاوخش شاپور ، دستور آدرباد ماهونداد ، دستور جاماسب موبد ، بهدین بهرام فرخاب ، شهریار خره فیروز ، بهمن مرزبان ، پشوتن شهریار منزوی گشته، رستم شهریار ، فیروزان شهریار واین جماعت چهارصدنفرند ازدلیر ، محب‌المشتاق دلیر العباد یزد بهدین فرخ‌بخش نوروز ، فریبرز رستم ، اسفندیار ایران شهریار کیقباد ، سرخاب رستم ، سیاوخش رستم ، منصورخسرو ، کردان مرزبان،اسفندیار منوچهر ، اسفندیار سرخاب ، دارا نوروز ، رستم طوس، گیو اسفندیار ، نوشیروان اسفندیار ، اسفندیار بهرام ، بهرام بروسا ، رستم اردشیر ، مرزبان رستم ، خسرو مرزبان ، دمهر رستم ' سعد مرزبان شاه . این جماعت پانصد نفرند .

درالامان کرمان ، محب‌المشتاق دستور بیژن یزدیار ، دستور فریدون و دستور نوشیروان و دستور اردشیر یزدان‌داد مرزبان شاه ، و بهدین رستم خداداد بخت آفرید یزدابان . این‌جماعت هفتصد نفرند . دارالهرع سیستان،محب‌المشتاق دستور آذر گشسب ایزدیار ، دستور بیژن بهرام ، دستور مهرابان بیژن . دستور اسفندیار هورمه ، بهدین دارای رستم ، ساقی فرهاد ، خسرو کوسیار ، داراب بهمن این جماعت دوهزار وهفتصد نفرند . دارالخراسان . محب المشتاق دستور بهرام رستم شاهمردان ، دستور یوودشاه رستم ، دستور شهریار اردشیر ، بهدین فرخزاد رستم ، رستم فریدون ، سرخاب رستم ،کاوس کیقباد عادل ، اردشیر جاوید ، خسرو رستم ، ایرانشاه رستم ، شاه بهرام مرزبان ؛ کیقباد سرخاب ، بندار یلمان ، فرخ یلیمیان ، رستم پشوتن ، شاپور خسرو . این جماعت یکهزار وهفتصد نفرند . از جهت تجارت متوجه کشور هندوستان بهدین فرخ برنجش ، نوروز فریبرز ، سعدالمرء مرزبانشاه ، نوشیروان مهرابان و کتابت بدست ایشان‌فرستاده شد .البته البته درآمدن تقصیر ننمایند .

نامه دیگر مورخه بهمن روز و بهمن ماه ۹۲۲ یزدگردی که جمشید بهمن خسرو کاتب آنست نیز بهندوستان رسیده است .

نامه مورخه بهمن وخرداد ماه قدیم‌سال۹۲۸ یزدگردی برابر ۱۸ربیع‌الاول ۹۶۶ هجری از دین-دوستی و دین پروری جماعت زرتشتیان ایران صحبت میدارد که چگونه نسخه های گرانبهای خطی و کتب گوناگون دینی را برایگان برای استفادهٔ همکیشان عزیز خویش بهند ارسال میداشته‌اند . خبر دیگر حاکی است بر انتظار آنها بظهور شاه بهرام وترقی وتوسعه دین وشوق بی‌نهایت ایشان‌بملاقات او که از مسافرت باطراف خودداری مینموده‌اند .

روانشاد مانکجی صاحب درسخنرانی خویش در سال ۱۲۵۲ یزدگردی در همین مورد و انتظار زرتشتیان ایران بظهور شاه بهرام چنین گفت . « چون پندار

این گروه (زرتشتیان ایران) چنانست که شاه بهرام ورجاوند نام شخص بزرگواری آشکار خواهد شد وایران‌را مانند روزگار پیشداد و کیان‌رشك بهشت خواهد کرد. بهمان امیدواری هزاروسیصد سال‌است که رنجهای بیشماردیده وآمدن آن‌بزرگوار را امیدوار هستند وبفرمان ستاره شناسان ۳۵ سال پیش (۱۲۱۷ یزدگردی)چند کس به پیشواز شاه بهرام رفتهٔ در بیابان سرگردان شدند و از اینرو بسیار کس بیکار گردیده وزندگانی خود را بسختی گذراندند .»

اشو زرتشت پیغمبر ایران باستان در تعلیمات خود وعده ظهور را نداده‌است نه ازشاه بهرام ذکری نموده ونه از دیگران تذکراتی که در مورد ظهور آمده در بخش خرده اوستا ونیایشهائی است که در دوره ساسانیان وبعد تر تنظیم گردیده و پیشوایان آن دوره باتکای پیشگوئیهای ستاره شناسان نزدیکی ظهور را از خدا خواسته‌اند . درگاتها فقط یك واژه اوستائی سوشیانت ها آمده است که مراد از آن راهنمایان میباشد نه پیغمبران . خود پیغمبر در گاتها آزادی فکر را موعظه وحتی پیروی سخنان خودش را بخرد خدادادی شنوندگانش موکول مینماید . پس باور شدنی نیست که چنان وخشور آزاد اندیش مردم را بظهور پیغمبرموهومی درآینده امیدوار سازد . مراد ازسوشیانتها راهنمایان میباشد و از آن شاهنشاهان نیکوکار ، استادان ، قائدان جماعت وملت و صاحبدلان روشندل اراده میشود که مردم را براه راست راهنما باشند نه پیغمبرانی که کور کورانه اوامرش را اطاعت نمایند.زرتشتیان هندوستان برخلاف‌زرتشتیان‌ایران‌منتظرهیچگونه‌ظهوری‌نمیباشند.

خبر مهم دیگر فرار سه هزارنفر زرتشتیان از خراسان وپناه گرفتن آنها در یزد میباشد(۱) چنانکه درپیش گفتیم بواسطه فشار وستم مسلمانان بخش شمالی

(۱) بنابقول آقای مهربان مهر نیاکان دستور کیخسرو پور دستور رستم کرمانی با سیصد جلد کتب دینی خود از بلخ بکرمان پناه میبرد و ازاستماع خبرستم‌شاه‌عباس صفوی در یزد وغصب کتب دینی زرتشتیان وقتل دونفر موبدی که کتب دینی را ازدست نمیدهند تمام کتابهای خود را در وسط دیوار منزل خود بگل میگیرد . چون در سال ۱۲۷۵ یزدگردی دستور کیخسرو بیخبر دیوار را میشکافد می‌بیند سوای چند جلد کلیه کتابها نابود شده است .

ایران از آن زمان ببعد از وجود زرتشتیان ظاهرا خالی میگردد ، خبر موثق در دست نشان میدهد که بسیاری از زرتشتیان آن صفحات از آن زمان ببعد مانند کلیمیان در لباس اسلام بدین قدیم خویش باقی و مراسم وآداب آئینی را پنهانی بجا آورده و اغیار را در بین خود راه نمیدهند . نامه نامبرده چنین آغاز و انجام می‌یابد :

«بنام آنکه او بوده است وباشد — هر آنکو غیر از او باشد نبـاشد
ابتدا کردم بنام کردگار غیب‌دان — تادهدتوفیق کاندروصف بگشایم‌زبان

بنام دادار اورمزد به اوزونی ریومندخرهمند وامشاسپندان و یزدان مینوان ویزدان گیتیان مهست وهمت وهوخت وهورشت ، منشن وگوشن و کنش که دین وه آویژه مزدیسنان باین سه منشن درتن مردم ما همان درست باشد و بعد از درود وآفرین یزدان وکرم یزدان مینویات وعنایات اورمزدی و توفیق خداوندی و هوشمندی مانتره سفند که مینوی‌اورمزد خداوامشاسفندان ودین‌وه آویژه‌مازدیسنان وبخشایشگر زمین و آسمان و جان دهندهٔ بندگان و روزی دهندهٔ هردو جهان از انس وجنس آفریننده ، دامان وخره دهندهٔ پادشاهان ودانش دهنده اثورنان وروزی دهنده ارثیستاران ودخل دهندهٔ واستریوشان‌وهتخشان ودستوران وهیربدان وچون هر کس که مانتره سفند داند بتن ما همان دارد . هرگز روان آنکس بپادافراه دوزخ نرسد که مینوی‌آب وزمین وزمان وانس وجنس به نیرو وهیاری مانتره‌سفند گیتی دارد وجان در تن بندگان کمیخت ورستاخیز تن پسین به نیرو و هیاری مانتره سفند خواهد بودن و چون زرتشت اسفنتمان که بهم پرسی اورمزد رسید و اهرمن را نیست‌نتوانست‌کردن تا مانتره سفند بیاری زرتشت رسید واهرمن را سترد کرد ودرمینوان گاه مانتره سفند بکنارگاه اورمزد باشد . ودیگر بعد از درود و آفرین ودعوات بینهایت آرزومند دیداریم بغایت و آفرینها بخدمتی دستوران و هیربدان وکدخدایان دینداران و بهدینان ملك هندوستان چنانچه در خطه بهروج ساکن‌اند چون دستور پدم‌بن رامیار را باجماعت دستوران وهیربدان‌وکدخدایان

وبهدینان تمامی جمع تاجمع درود ونیازمندی فراوان رسانیده‌ومشتاق درای‌شریف حضور میباشیم وبعد از درود وآفرین اعلام آنکه هیربد زاده کامدین بدینجـانب رسیدند وکتابت مبارك شما از آنجانب بدینجانب رسانیده شد . خوانده و بوسیده وبر سر وچشم نهاده قبول یزدان وامشاسفندان بوده از هر باب سخنی چند معلوم شد وپسندیده آمد ودیگر بعد از رفع دعاگوئی آنکه نسخه دینی طلب نموده‌آنچه میسر شد از ورس و از نسخه دینی از هر باب صد در بندهشن و صد درصد درود براق‌نامه صورت وچند ورق و جردینی از هر باب شایست و ناشایست وباب آتش ورهرام را نشاندن و باب نسافکنی بردن بدست هیربد زاده کامدین فرستاده شد . امید که ایشان بصحت ومراد پدانجانب رسانیده شود .... ودیگر درود آنکه ورس وکتابهای دینی ووجرها بدست هیربد پدم پسر رامیار سپرده شد وهر دستوری و هیربدی وموبدی که خواهد بدهند تا کار فرمایند ودیگر بدست اوسپارند و ورس را بنزدیك آتش وجایگاهی که آتش باشد ورس را نباید نهادن که زود تلف میشود ودیگر ورس بجائی که نهند کم از سه دستورنباید.

وگرضرورت‌باشد کمتراز دو دستورنشاید ودیگرآنکه ورس‌راازجهت خاطر دین‌وه که در **آنجانب ضعیف شده است** فرستاده شد . در اینجانب ورس چنین کمتر از هزار شاهی نمیدهند تا واضح باشد ..... و دیگر معلوم دانند که چون چند سال دیگر بسر آمدن‌بهرام وزجاوند باشد چه‌نوع توانیم‌آمدن که دراینجانب آتش ورهرام وجمع بهدینان پریشان و سرگردان میشوند و در این وادی میسر نمیتواند باشد .

رباعی :

دل ما همچو زبان درجرس افتاده است — یا چو بلبل که اسیر قفس افتاده است
زین چمن مرغ به پرواز بدانجا نرسد — کز شما تا بر ما راه دراز افتاده است

و دیگر معلوم دانند که هیربد زاده کامدین کرت اول که متوجه یزد شده بود صندوق خالی ویك قلم ویك طومار کاغذ درصندوق بود که آورده واین بار یك

رجال که نام هیربد پدم دارد آورده تا معلوم باشد هرخبر که فرستاده شد ازجهت راه دین اورمزد داد زراتشت فرستاده شد . عمر زیادت باد ودولت وکام دوجهانی که کتابت در روز بهمن وخرداد ماه قدیم سال نهصد وبیست و هشت یزدجرد شاهنشاه و در روز چهارشنبه وبتاریخ هیجدهم ماه ربیع‌الاول سنه نهصد وشصت وشش هجری جماعت دستوران ترکاباد دستور نوشیروان دستور ماونداد رستم دستور ماونداد بهرام دستور رستم دستور بهرام ماونداد دستور مهریار دستور نجابه فرین دستور نوشیروان . جماعت دستوران شرفاباد دستور ماونداد هوشنگ دستور خره منش سیاوخش دستور کیخسرو سیاوخش دستور بهرام ماونداد دستور جاماسب دستور خسرو ماونداد دستور آدرباد دستور نوشیروان دستور آینه سرخرهمند دستور ماونداد . جماعت دستوران خراسان دستور بهمنیار موبد شاه دستور شهمردان بهرام دستور بهرام فریدون دستور رستم بهمنیار دستور اردشیر بهمنیار دستوررستم فریدون جماعت دستوران سیستان دستور اسفندیاراردشیر دستور رستم‌خسرو دستور بهرامشاه اردشیر . جماعت دستوران کرمان دستور بهمنیار دستور یزدیار دستور فرخزاد دستور اسفندیار . جماعت بهدینان خراسان که در کرمان‌اند . یزدجرد شهریار خسرو شهریار یزدجرد بهمن شاپور لسان یزدجرد نریمان یزدجرد بهمن زعیم مهربان غریب خسرو بهرام خسرو بهرام نیك رستم خسرو بندار بند آرایش بنده شهریار بهرام منوچهر رستم رستم بندار بهرام خسرو رستم بهرام جارمد اردشیر بهرام . جماعت بهدینان ملك خراسان که ساکنند دراین جانب سه هزار نفرند.»

از نامه زیر خطاب بزرتشتیان هندوستان که درتاریخ‌انیران ایزد وبهمن ماه قدیم ۹۸۱ یزدگردی نوشته شده و بتوسط بهدین اسفندیار سهراب ساکن سورت فرستاده شده برمیآید که هر چند پارسیان هندوستان خواهان دو نفر موبد عالم بودند که بهندوستان رهسپار وبآنها درس مذهبی بدهند ، اما موبدان ایران درطی ۱۳۷ سال یعنی از سال ۸۴۷ یزدگردی تا موقع نوشتن نامه از مسافرت بانصوب خودداری مینمودند . اینك دونفر موبد و یکنفر بهدین باتفاق اسفندیار سهراب

روانه هندوستان میشوند . خلاصه‌نامه ازاینقرار است :

«.... بعد از رای شریف آنکه عیان بسایه وعنایت وبیمن همت شمابهدینان وپاگان وراستان وآویژگان دین به مازدیسنان‌خوشیم وسلامتیم وتفرقه‌واقع‌نیست بجز نادیدن دیدار شما بهدینان مازدیسنان ، انشاء الله که شما بهدینان مازدیسنان بصحت وسلامت بوده باشید . ثانیاً اعلام آنکه بهدین اسفندیار سهراب از ممالك هندوستان بمملکت ایران تشریف فرمود بسیار تعریف دینداری و نیکی و خوی آزادی بهدینان‌ولایت هندوستان گفتندی رحمت بردینداری و بهدینی شما بادوچند سئوالات ازهربابت گفت وشنید شد ... دیگر آنکه بهدین اسفندیار درملك ایران سرزمین خودرا برشنوم کردند وازراه‌خشکان بادونفر هیربد و یکنفربهدین‌متوجه هندوستان شدند وخاطر جمع‌دارند این کتابت درروز انیران‌وماه بهمن قدیم‌نوشته شد تادانند . محب‌المشتاق کاتب الاشنا الحروف هیربد نوشیروان هیربد اسفندیار هیربد اسفندیار هیربد انوشیروان- هیربد اسفندیارفریدون -محب‌المشتاق‌هیربد فرزانه هیربد بهرام - هیربد نوشیروان هیربد خسرو - محب المشتاق بهدین بایربدآبادان - بهدین بهرام مندگارشاپور - بهدین فرامرز رستم - بهدین روشن رستم - بهدین‌بهرام ورستم آبادان - بهدین ایزدیار رستم آبادان. بهدین گودرز سهراب - بهدین‌مرداد فریوزید.- بهدین آبادان مرزبان - بهدین رستم فریدون - بهدین نوشیروان رئیس - بهدین رستم اسفندیار - بهدین بهرام کوراب - بهدین رستم سام - تمیم بالخیر .

نامه مورخه شهریور و فروردینماه ۹۹۶ یزدگردی که قاصدش بهدین بهمن اسفندیار ودرهند معروف به‌بهمن سورتیه میباشد واز طرف دستوران دستور ایران دستوربهرام دستور اردشیر دستور ماونداددستور رستم‌ساکن قریه ترکابادیزد نوشته شده ، مارا برسم وقانون موجوده زمان آشنا میسازد ، رسمی که آثارش اینك‌دربین زرتشتیان موجود نیست واگر کسی ذکری ازآن بمیان آرد براو میخندند. بعلت

بیعلاقگی بآن رسم وبلکه بدین گروه موبدان وپیشوایان ماmستأصل وپریشان ودر دریای جهالت غوطه‌ور گردیدند . بطوریکه ازپیشه پیشوائی و دین پروری منزجر و آزرده خاطر گشته ازآن دست کشیدندونتیجه‌این‌شد که ازشماره جماعت‌بهدینان متدرجاً کاسته گردید. رسم مذکور پرداختن ده‌یك‌حق دستوری میباشد که‌بهدینان آن دوره ازعواید خود مرتباً بدستور بزرگ میپرداخته‌اندتا بمصرف تعلیم‌وتربیت موبد زادگان برساند .

خبردیگر چون هزارهٔ یزدگردی نزدیك‌باختتام‌رسیده ، امیدواری‌زرتشتیان آن دوره بظهور شاه‌بهرام قوی‌تر گشته و به‌بهدینان هندا کیداً سفارش مینمایند که برای دیدار اوحاضر باشند . بخشی‌ازاین‌نامه ونامه‌بعد که از کرمان نوشته‌وبتوسط همان قاصد ارسال گردیده بنظم است بلکه‌بایدنثر منظوم گفت. هرچند که‌نظمش سست و شعرنیست ولی‌چون ازاسامی دستوران وبهدینان ماmفصلا صحبت میدارددر اینجا ضبط مینمائیم .

نامه چنین آغازمیشود :

« بنام ایزددستوران دینداران دین چاشیداران دین آموزگاران دین‌بوژداثر نیداران هومیمان ودین سرانیداران نیایش کرداران وپتت گفتاران چون دستوران وهیربدان وموبدان و کدخدایان وریش سفیدان و مقدمان و معظمان و محترمان آثورنان‌وارثیستاران وواستریوشان و هتخشان وبهدینان‌واستوانان‌دین‌به‌مازدیسنان چون قصبه نوساری دستور شاپور دستور هوشنگ، دستور نوشیروان دستور آسدین دستور ویکاجی دستور کیقباد دستور قوام الدین دستور کیقباد دستور برز ودستور قوام الدین دستور مهرنوش دستور کیقباد دستور بهمن بهرام ودستور سهراب بهرام دستور مهرچی ودستور ایزدیار وبهدین سیت کوکه رئیس بهرام فریدون . دیگر از شهرسورت چون اسفندیاربهمن‌ودستور خورشیداورمزدیار و دستور نوشیروان‌دستور خورشید ودستوربهرام آساودستور داراب ودستور کوکا . بهدین‌اسفندیار بن‌نرسنگ و بهدین قیامدین مهروان وبهدین ناهانه بن رام و بهدین مهرچی خورشید ودیگر

از شهربروچ چون دستور قیامدین دستور پدم ودستور بهرام‌بن اردشیر وبهدین آسا جمشید را تمامی جمع‌دستوران ودستور زاده‌ها از شهرها تابشهر از ولایت تاولایت از قصبه تاقصبه ازمحله تامحله‌ها از کوچه تا کوچه‌ها از خانه تا خانه ها از کشور هندوستان ، درودفراوان وتحیات‌بی‌پایان ونیازمندی‌بیحدواشتیاق‌بیشمار ودعا گوئی بسیار از جانب دستوران وموبدان وهیربدان‌وپیشوایان وسرهنگان‌بهدینان‌از کشور ایران که هریك اسمشان درضمن قلمی‌خواهد گشت میرسانندقبول مطالعه‌فرمایند وبافت ملاقاتشان بخیر و خوبی روزی باد. اورمزدوامشاسپندان هیار وپادار وپشت وپناه ما وشما وهان وبسته کشتیان هفت کشور زمین باد ایدون باد ایدون ترج‌باد. بیزدان وامشاسپندان کام باد ومعلوم دستوران وموبدان و هیربدان کشور هندوستان بوده باشد که بهدین بهمن‌بن اسفندیار در ایرانشهر درولایت ترکاباد تشریف‌آورده چند روزی بخدمت بودچون براه کشتی ودریا آمده‌بود او را توجشن لازم بود و آنچه قاعده دین‌زرتشتی بود اورا توجشن فرمودیم قبول کرد و تمام بجای رساندو اورا برشنوم کردیم ونه‌شوه داشت درخدمت آب وآتشها وآتش ورهرام آنچه‌قاعده دین بود کرد تاواضح بوده باشدودیگر معلوم‌بوده‌باشد که خدمت خاتون‌بانوپارس که زیارتگاهست هم کرد و آنچه که قاعده بود درهرباب کرد ودیگر معلوم دانند که درباب شایست و ناشایست دین که چند چیز پرسید بیان شد ...... (در اینجا بخش بزرگی است ازپرسش وپاسخ دینی واعتراض برنام قیام الدین) .....

و دیگر معلوم بوده باشد که اسم بهدینان در اینجانب قیام الدین نیست اگر در آنجانب هــم برطرف کننـد خوب باشد . و دیگر در ضمیر منیر دستوران و هیربدان و موبدان‌جانب هندوستان روشن گردد که هزاره اهریمنی آخرشده و هزاره اورمزدی نزدیك شده . امید بدیدار ورجاوند شهی‌فیروزگر است و هشیدرو پشوتن بیشك وبی‌شبهه باشند ویقین وبیگمان که خرهٔ ورجاوند دیده شود . دیگر بهدین را گناهی جسته یا بدست یا بزبان واقع شود اوراپتت باید داد . بقدر گناه توجشن فرمودن باید فرمود اگر زیاده از گناه توجشن میفرمایند، دستور گناهکار

میشود. دراین ملاحظه بسیارمیباید تاروان در عذاب نباشد و دیگر در اوستاچنان ظاهر است که دهیك دستوری دستور دستوران هر کس می‌باید داد تاروان در عذاب نباشد که بس کرفه اودر پیش مهرایزد وسروش ایزدورشن‌ایزد درست وراست‌است. دراین مدت هیچ اثر نشد اختیار ایشان دارند. چون قاعدهٔ دین چنین است در حروف‌قلمی‌شد. دیگردر سایه اورمزد وامشاسفندان بوده باشند واین نامه در روز شهریورو ماه فروردین ۹۹۶ یزدجردی نوشته شد. به یزدان وامشاسفندان کام باد ایدون ترج‌باد فیروز یادخرده اویژه دین مازدیسنان. معلوم دستوران وهیربدان‌و موبدان بوده باشد که یك کتاب وندیداد فرستاده شدبدست بهدین بهمن میباید که هرجا که کتاب وندیدادنداشته باشندضروزت‌داشته باشندبایشان رجوع کنندبدستور خسرو دستور نوشیروان دستور رستم نذر کرده و قیمت نگرفته ایم تا واضح بوده باشند ......

آرزومند دیدار دستوران و بهدینان ایرانشهربدین اسامی. دستوربهرام‌دستور اردشیر ـ دستوربهرام دستور مهربان‌ـدستورماونداد دستور رستم ـ دستورنوشیروان دستور رستم ـ دستوربهرام دستور مهربان ـ دستور بهرام دستور ماونداد ـ دستور بهرام دستور هوشنگ ـ دستور ماونداد دستور جاماسب ـ دستور خسرو دستور فریدون ـ دستور آدرباد دستور موبد شاه ـ دستور رستم دستور کیخسرو ـ دستور خسرو دستور فریدون ـ دستور ماونداد دستوررستم ـدستورخسرو دستورنوشیروان دستور جاماسب ـ دستوررستم دستور اردشیر ـ دستور نوشیروان دستور بزرگ امید ـ دستورسیاوخش ویراف ـ دستور شهریار دستورزادهٔ سیاوخش ـ دستور ماونداددستور هوشنگ ـ دستور ماونداد دستور شهریار ـ دستور بوذرجمهر ـ رئیس اسفندیار مهربان عاشق ساکن کوچه سوراگ (۱) ـ رئیس بهرام بندار ساکن محله خلف خانعلی ـرئیس اسفندیار رستم ساکن نعیم‌آباد ـ رئیس‌تیرانداز خسروساکن‌موضع سوراگ ـ بهدین گشتاسب اسفندیار ساکن محمود آباد ـ بهدین نوشیروان مهربان

۱ـ کوچه‌سوراگ یا موضع سوراگ قریه بزرگی است‌درتوران پشت‌بنام‌سورك

ساکن محله یمن (۱) ـ بهدین مهربان رستم ساکن محله یزد ـ بهدین اسفندیار خسرو جمشید ساکن محله یزد و بهدین جمشید خسرو ـ بهدین زنده‌بندار ـ بهدین اردشیر رستم فروران ـ بهدین‌کاوس داراب ـ بهدین سرخاب ماونداد ـ بهدین‌اسفندیار احمد آبادی ـ بهدین فرامرز جاماسب نعیم آبادی ـ بهدین ویراف ملاگرشاسپ مهربان بهرام کیقباد ـ بهدین‌کاوس بهرام ـ بهدین‌جمشید الوند ـ بهدین‌اسفندیار داراب ـ بهدین شهریار بهزاد راوری ـ بنام یزدان ـ تمام‌شد اسامی دستوران‌ورئیسان و بهدینان.

قاصد پارسیان هند بهمن اسفندیارسورتیه روزدی‌وماه دی‌سال ۹۹۵یزد گردی وارد ترکاباد میگرددودستوران دستور آن زمان دستوربهرام‌دستور اردشیردرترکاباد مقام داشت وقبل ازهمه نامه را امضاء نموده است ونیز جد همین دستور بهرام که اسمش دستور ماونداد دستور رستم بوده درزمان خود دستوران‌دستور ایران‌بوده‌است بهمن سورتیه پس از حرکت ازیزد دوروز در کرمان درمنزل‌رستم دستورنوشیروان دستور مرزبان‌اقامت وبطرف هندحرکت‌میکند. رستم نامه منظوم‌عمویش‌فریدون را چنانکه خواهیم دیدتهیه وبتوسط اوبهندوستان ارسال میدارد. دستوران کرمان درضمن نامه متذکر میگردند که منتظر ظهور وديدار پیغمبر میباشند که درآن زمان بایستی آشکار گردد واز معجزه خویش ده شبانروز خورشید رادر وسط آسمان نگاهدارد تا جهانیان بظهوراوپی ببرند.

نامه کرمان زمین مورخه آدرایزد وبهمنماه قدیم ۹۹۶ یزدگردی

در سایه‌سعادت و زندگانی وشادکامی وکامرانی ودولت وفراغت دوجهانی تا جاودانی چون دستوران ودینداران ودین‌پروران دین چاشیداران‌ودین‌آموزگاران و دین سراینیداران وخوب هومان پاکیزه اسرار ونیایش‌کرداران وپتت گفتار و خوب نیتان نیکوکار وراست داوران وبهدین یك جهتان چون دستوران و هیربدان

۲ـ قریه آبادی است درشمال قلعه انجیره بمسافت ۱۸ کیلومتر دور ازیزد براه خراسان ونزدیك بخورنق اینك بنام هومین هومان‌مشهور است.

وموبدان و کدخدایان وریش‌سفیدان وپیشوایان و مقدمان رمعظمان ومحترمان و آثورنان وارثیستاران و واستریوشان وهتخشان وپیشه ورزیداران و فراورن منشان و فراورن گوشنان و فراورن کنشنان و بهدین استوان دین به مازدیسنان چون جماعت ..... (۱) ساکن آنجا در ولایت هند وتوابع ساکن اند ، جمع تاجمع ، مهان تاکهان ، نیك نیتان ونیك اندیشان راتمامی‌درودودعا وستایش وزبایش‌ونیایش وثنای بینهایت‌جهان تاجهان‌ومرمرازمرو زیادت‌برزیادت‌رسانیده شد ودرپناه‌اورمزد وامشا سپندان ویك جهتان دین بهی‌بوده باشند و بکرم و شفقت از اینجانبان قبول فرمایند ووقت ملاقات زودباد وآن جانب‌واینجانب‌تمامی خلق و دام اورمزدبدیدار صاحب زمان یعنی پیغمبر که در این ولاپدیدار خواهدآمد بامریزدان که خورشید جهان تاساز مغرب بازخواهد گشت واز معجزات آن معجزهٔ یزد که ده شبان‌روز در میان آسمان خواهدبودن تا تمامی خلق‌حقیقت درست دانندوبعداز آن بروش‌قدیم سیر خواهد کرد وبهمدیدار دیده شود وتمامی خلقان بشفقت ومرحمت وانصاف‌و راه حق بلطف حق‌بوده باشند. چون‌دستوران مقدم یزدسئوال‌وجواب چندنوشته‌اند این فقیران غیرآن نمیدانیم ودر ولایت‌موضع درالامان کرمان کتاب وشتاسف‌یشت و وسفرد جهت آن جانبان فرستادیم تادستوران و دستور زادگان آنجانب مسوده برداشته و نوشته که اگر دیگـر مسوده قلمی شده اگر ضرورت دارند فرستاده شود .....

بنام جهان آفـرین از نخست / کەازقول اوهست هرزندووست
همه وست از گفتهٔ او بود / خنك‌آن‌کسی کاین‌سخن بشنود
بیاموزد او گفتهٔ دین حـق / که تا در دو عالم برد او سبق
بود بیگمان بررهٔ داد و دیـن / که یابد زحق روز و شب‌آفرین
بداد زراتشت و دین خـدا / بشو بیشك وجان خود کن فدا
بده سر مده دین به راز دستُ / خدا را شب و روز دایم پرست

۱ـ اسامی یاد شده دراین قسمت عین‌اسامی یادشده نامه‌ترکاباداست که گذشت

سراسر اوستا اشم خوان وبس / که از راستی میتـوان زد نفس
اشم جوهر هـر اوستا رواست / همین‌دین‌درست‌است‌وقول‌خداست
بروزی که خوانیش مهر سفند / بید ماه خورد ادای هوشمند
برفتم ابـر و سفرد چاشتگاه / بخواندم بسر بـردم آنرا براه
چو برخانه خویش رفتم فراز / بدیدم یکی مرد با برگ وساز
در خانـهٔ مـا بنشسته بـود / دو دستش بآب زر او شسته بود
همیخواند آن مرد واج سروش / چو آواز آن مردم آمد بگوش
بگفتم ترا چیست نامت بگو / وطن از کجا داری ای‌نیك خو
جوابم چنین داد آن نـامدار / ز هند آمـد ستیم تا این دیار
منم مرد بهدین و بهمن بنـام / بود بابم اسفندیاری بکام
شناسم کنون راه دین بـهی / دلم دور باشد از این گمرهی
همانجا بایستاد با صدق دل / بخواندش اوستا نگشت‌اوخجل
چو دیدم که دارد زدین اختیار / بسی راز جستم از او آشکار
هرآنچش که‌پرسیدم اوباز گفت / هم ازدین به او بسی راز گفت
پس آنگه مرا گفت فردابگاه / بهندوستان میروم کرده راه
چو دیدم که دارد برفتن شتاب / میسر نشد تا نویسم کتاب
بهـدوستان میفـرستم پیـام / بشاپور هوشنگ دستور نام
که دستور مهتر بهند او بود / به پیش همه کس پسند اوبود
که اوهست افضل بعلم و هنر / بدین بهی هست او با خبر
بنوشیروان پور آن آسدین / درود و دعا باد و هم آفرین
همان ویکجی بهمن کیقباد / برادرش قوام دین پـادشاه
بدستور بر زوی قوام دین / زما باد بروی هزار آفرین
که او هست همواره قایم بدین / نکو روی‌وخوشخوی‌وبادادودین

دگرمهرنوش(۱)پورآن کیقباد   چو اسفندیار ابن بهمن نژاد
بآسای خورشید و اورمزدهم   بجمشید خورشید آن محترم
دگر پور خورشید نوشیروان   که دایم ورا باد دولت جوان
همان بهمن پور آسا دگـر   فرامرز بهمـن ایا نامـور
بداراب هیرا هزاران دعـا   بمانده همـو یاد گار نیا
پشوتن دگر پور خورشیدهست   که جام میش باد دایم بدست
دگر نیز دستور های دگر   که هستند از دین به باخبر
بده شان درود و دعا بیشمار   بمانند بر دین بـه استوار
بدارند از حق همه کس امید   که تا این شب تیره گرددسفید
شب تار بگذشت و آمد سحر   سحر هم بزودی بیامد بسر
که خورشیدهر کس نظاره کند   ز راه بدو کـژ کـناره کند
درودی بـا سفندیار رئیـس   یزیوسنگ باب ورامینـویس
همان‌قایم‌دین که هست کدخدا   نگهدار پاداش از بـد خدا
بمانند یکسر همـه شادمان   بـداد زراتشـت اسفنتمـان
دگر هر که دارند از دین خبر   که هستند از دین به‌باخبر
الا ای که ناپاك گردند کـم   دل بد سکالان بود پـر زغـم
بمانند بهدین بعیش و نشاط   بباشند شادان بعالم رباط
همه دشمن دین به کور باد   دل مرد دیندار پر نور باد
کنم نام بهدین ها ابتـدا   بهندوستان میفرستـم دعـا
همه نام دستور ها را عیان   که در یزد باشند گویم بر آن
مهین همت بهـرام بن اردشیر   ماونداد پورش بود دلپذیر
که باشد مه و هم برشنوم گر   ابر جمله دستور ها هست سر
دگر هست بهرام بن مهربان   آذر باد دیگـر برادرش دان

۱- مهرنوش نوه دستور مهرجی رانای معروف میباشد .

آذر باد پورش بود مهربان   ز دستور رستم دو پور از روان
ماونداد مه بود و نوشیروان   کهین بود از باب روشنروان
چوبگذشت شد رستم شهریار   از ایشان سیاوخش بد یادگار
دگر مهربان پور بهرام بود   که بهران پورش ابا نام بود
آذر باد دستور از شرف آباد   بهشتی و شد و ماند زویك نهاد
فریدون کجا پور او بود مه   از این تخم دان بود فرزند به
مهین خسروو کهجوهرمزدیار   کهین بود بهرام ای هوشیار
زخسرو دو پورند با رأی و کام   آذر با دمه که جو شهمرد نام
زپور زراتشت نو شیروان   پسر دوبد و هیربد نوجوان
چو خسرو کهومهترین اردشیر   ز رستم برادرش یك بد دلیر
کجا نام جاماسب رستم بود   دگر رستمی یار و همدم بود
کهبدپور کیخسرو آن‌پا کدین   خرهٔ سیاوخش دستود دین
دو پورش‌از او ماند اندر جهان   گذشته شده مهربان زین جهان
پسر دارد و نام او اردشیر   زجا ماسب هم دو پسر یادگیر
فرون که و مه چو بخت آفرید   زرستم دو فرزند آمد پدید
همین شاه موبد ، ماونداد که   ز هوشنگ سه پور وبدهرسه‌مه
کیومرث ماونداد شد زین دیار   از ایشان‌چو خسرو بداویادگار
پسر پاك دستور دین بود سه   چو بهرام و رستم چو بهمردمه
به محمود آباد ای خوب چهر   همان شهریاراست و بوذرجمهر
بشهر اندر آن بد بریش سفید   ماونداد هوشنگ بزرگ امید
زبزرگ امید دوپورش یاد دار   سیاوخش مه کهترین شهریار
ماونداد را پور هوشنگ نام   بدین جمله دستور با رای‌وکام
دگر آنکه بهدین اندر دیار   چهار صد نفر بود با دو هزار
چو ازیزدبگذشتی ای مرددین   بگو نام دستور کرمان زمین

چو برزین بهرام یوژ داثر گر   فریدون و بهمرد باشد دگـر
زبر زین دوپور استبارای وکام   فریدون که و مه چو بهرام نام
فریدون و بهمرد دارد دوپور   چو بهرام و رستم اباجشن‌وسور
دگر بود دستور مه مرزبان   موبد شاه مه بود و که مهربان
برادرم دستـور نوشیـروان   فریدون مرا خواندی مرزبان
چو بهرام کهتر بـرادر بود   سه فرزند مهتر برادر بود
مهین رستم و کهترین مرزبان   چو خسروپدر خواندش‌برزبان
ز رستم زراتشت پـور گـزین   زبهرام دو پور با آفرین
مهین شاهمردان که مرزبان   ماونداد با سه برادر بدان
فریدون و بندار و خسرود گر   ماونداد دارد دگر دو پسر
یکی رستم و دیگری اردشیر   چهار از فریدون پسریادگیر
زبندار یك پور باشد پسند   ز شهمرد بهرام دو پورمند
مهین‌رستمو شاهمردان که است   دوپور از فریدون شهمردهست
یکی شاهمردان و رستمدگر   که شهمرد دارد کنون یك پسر
منوچهر و جاماسب از موبدان   منوچهر راپور رستم بخوان
موبد شاه رستم زساسانیان   که باشد لقب شان خراسانیان
موبد شد فریدون بدارد پسر   خراسانیان را بدان سربسر
زکرمانیان نـام بیژن بود   شده نیز فرتوت والکن بود
دوپورش یزدیار و بهرامشاه   فرخزاد کیخسرو نیکخـواه
چوگشتاسب آذرزکیخسرواند   فرخزاد را هم دوپور نوند
بنوشیروان پور باشد چهار   کهین رستم و مهتر اسفندیار
بهمنیارو دیگرچوآن‌خسرواند   زبهرام بشنو سخن ارجمند
دو پورند او را ایا نامور   که بهرام‌شاه استودیگر پسر
فرخزاد را بیژن و آدر است   انوشیروان آدر او مه سر است

برشنوم گر هست نوشیروان   زکرمانیان او سراست این‌زمان
بود پور نوشیروان مهربان   یزدیار را پور بیژن بخوان
زبهرام شاه‌مانده است وپسر   انوشیروان که آدر باد سر
زنوشیروان هست فرزند نه   که جاماسب بودش بود نیرمه
برش خسرو مهربان که بود   آدر باد را یك پسر مه بود
دگر رستم پور بن اردشیر   بود پنج پورش ابا فهم وویر
دگر هست نوشیروان آذری   سه فرزند دارد از او نگندری
یك اسفندیار و دگر روستم   سیوم آدرش خوان ایا محترم
زبهمرد بهرام شه دو پسر   یکی مهربان است وصندل‌دگر
ز تخم زراسپ منوچهر هم   مهین بد منوچهر وکه روستم
فریدون دیگر نو آمد پدید   ز بهمرد و بهرام پس بشنوید
چو بهرام را ریش گشته‌سفید   پسر ناید از وی بگیتی پدید
برادرش رستم بد و پور هست   مهینش فریدون‌ودیگر که‌هست
زشهریار بهرام آدر نیاب   ز نسل همو نیز میکن‌حساب
بود روستم پور بن شهریار   فریدون پورش زمن یاد دار
تو بهرام پور برادرش خوان   هم از شهریارند این هردوان
دگر رستم مهربان مهتراست   یزد یار زو نیز هم کهتر است
منوچهر بهرامشاه یك پسر   تو بهرام شه نام او میشمر
دگر بود بهمرد بهرامشاه   که در سیستان ساخته جایگاه
دگر اررشیر است همراه او   پسر دارد او پنج ای نیکخو
مهینش منوچهر نوشیروان   تو بهرام اسفندیار هم بدان
دگر بود بهرامشه کهترین   دگر شهریار است با آفرین
دگر جمع‌دستور چون گفته‌شد   زبهدین کسانی که پذرفته شد
کرمانیان و خـراسانیان   بود پنج پانصد ز ساسانیان

که دارند هر کس ره و پیشهٔ — زکار نیاکان بـر انـدیشهٔ
بملك خراسان دگر پنج صد — که هستند در دین یزدان بجد
بقزوین ببر دست شاه جهان — سه صد مرد بهدین‌در آنجا روان
همه بردهٔ دین بـه استوان — شك وشبهه شان‌نیست‌اندر گمان
دو چشمان براه و دل‌اندر امید — که تا این شب تیره گردد سفید
پیمبر بیاید بزودی نه دیر — که باشند مرخلق را دلپذیر
خلایق تمامی کنند اتفاق — بشفقت برند از میانه نفاق
ز تاریخ شه یزدگرد شهریـار — سه یکسال کم هست اندر هزار
مه تیر بد روز اردیبهشت — که در نظم‌این‌قصه‌یکسر نوشت
تو ای رستم پور نوشیروان — تونظم عمویت کن اینجا عیان
تو بنویس تا اوچودر سفته است — بسی پند و اندرز ها گفته است
که تا مردم مرز هندوستان — بدانند سر رشـته دوستان
که این رافریدون بن مرزبان — بگفت از پی نیکوئی بر زبان
بدارید معذوری ای برتران — مباشید ازگفته من گران
کسی چون‌ندیده کسی‌راهمان — بهر دل جز ایزد نباشد عیان
که‌ندادندکه‌مهتر کدام‌است‌وبه — جز ایزد نداد کهان رازمه (۱)
بدستور و بهدین هندوستان — درود و دعا بر همه دوستان
هزاران هزاران هزاران هزار — فرستاده شد آفرین زین شمار
خدایا قبول اوفتد بر بهان — که باشند بهدین کهان ومهان
چو خوانند نسخه نویسند زو — هزار آفرین بربهان و نکو
دعا میفرستد ز دل با زبان — به نیکان فریدون بن مر زبان
دعا رستم ابن نوشیـروان — فرستد بهوش و دل و از توان
ببهدین پـاکان هنـدوستان — دعا شد فـرستاده از دوستان

۱ـ بعد از این بیت ۹۰ بیت پندواندرز دینی است.

ز نوشیروان پور بن مرزبان — فزونتر دعا میفرستد زجان
که شاید قبول اوفتد بربهان — درود آفرین از جهان تا جهان
ز بهرام بن مرزبان آفرین — فرستاد بیمر بپاکان دیـن
زراتشت رستم رساند دعـا — بپاکان بهدیـن ابا مدعـا
درود و دعا آفرین بیشمار — به نیکان و پاکان هندی دیار
زگستاخی این جماعت ردان — ببخشند از لطف خودموبدان

نوشته شد این‌رقعه نامه بروز آدرنهم ماه‌قدیم بهمن‌یازدهم ماه آلهی‌سنه۹۹۶ یزد جزدبن شهریار سنه ۱۰۳۶ من‌الهجریه بنده کمینه فریدون بن مرزبان‌و رستم ابن نوشیروان بن مرزبان دستور تمت‌تمام شد .

در نامه‌دیگر بتاریخ فوق با امضای آرزومند دیدار دستور نوشیروان دستور مرزبان با برادران ودستور فریدون وبهرام مرزبان کرمانی ، محب المشتاق رستم دستور نوشیروان دستور مرزبان وفریدون دستور بهرام‌رستم‌بندار شهمردان‌المشتاق خسرو دستور بهرام‌کاتب دستور رستم نوشیروان مینویسند که چون در هندوستان سداب پیدا نمیشود بتوسط بهمن اسفندیار فرستاده‌اند تادر مراسم گهنبار خوانی بکار برند زیرا ازبوی آن دیو ودرج فرار مینمایند.

در نظم بالا بغیر ازاسامی قلیل موبدان ، جمعیت مختصر بهدینان شهر هارا نیز طبق صورت زیرشرح میدهد:

بهدینان یزد ۲۴۰۰ نفر بهدینان کرمان و خـراسان ساکن کرمان ۲۵۰۰ نفر بهدینان خراسان ۵۰۰ نفر بهدینان قزوین ۳۰۰ نفر جمعاً ۵۷۰۰ نفر میگردد .

این آمار بظن غالب شماره مردان زرتشتی‌است.شماره موبدان وجمعیت‌زنان ودختران وپسران بشمار نیامده است.بعلاوه از نفوس‌مردان زرتشتی ساکن‌اصفهان که بواسطه فرمان شاه عباس کبیر در گبر آباد جلفا مقام داشتند ذکری بمیان نیامده است . تاریخ نظم‌تیرماه ۹۹۶ یزد گردی است یعنی‌سالها قبل از غائله افغان

ودر آن دوره جمعیت زرتشتیان درایران بغایت زیادبوده‌است وچنانکه گفتیم‌شمارهٔ که در اشعاریادداشت گردیده یحتمل‌شماره اشخاصی است که‌صاحب نفوذویاصاحب مقام و پیشهٔ مهمی بوده‌اند .

همینطور آماری‌هم که زرتشتیان یزد درسال ۱۲۲۵ یزد گردی بنابخـواهش فرزانه مانکجی صاحب تهیه مینمایند شماره مردان رانشان میدهد وبعد صورتی از بیچارکان و بینوایان وزنان و دختران را هم که دانشمند نامبرده طالب بود بر آن میافزایند .(۱)

خلاصه نامه‌ایست که در روزبهمن‌و اردیبهشت ماه‌قدیم سال ۱۰۰۵ یزد گردی دوشنبه جمادی الثانی سنه ۱۰۴۵ هجری دستوران دستور ایران دستوربهرام‌اردشیر ترك آبادی از ترك‌آباد یزد بدستورکامدین پدم رام بهروچی‌ساکن بروچ گجرات مینویسد .

درنامه آمده که از قرار اطلاع واصله گویا تقویم شما یکماه از تقویم ما ایرانیان جلواست ویك ماه درماه شماری‌اشتباه واقع شده.اینك که هزاره یزدگرد پایان یافته بهتر است این‌یك ماه اشتباه را نیز برطرف ساخته طبق تقویم معموله بین ما حساب سال‌را نگاهدارید ونیز از سختیها وقحطی که درآخر هزارهٔ‌یزدگرد رویداده وگروهی انبوه راتلف نموده سخن بمیان آورده وآنرا دلیل نزدیك شدن ظهور شاه بهرام ورجاوند میداند و همچنین ازسال ۹۹۷ یزد گردی زمان پادشاهی شاه‌عباس صحبت میدارد که مسلمانان برزرتشتیان سخت گرفته و دونفر از موبدرا مقتول و کتب مذهبی وجاماسب نامه و بسیاری از نسخ خطی زند و اوستای آنهارا تباه ساخته ویا بغارت‌برده‌اندوهم از ورودبهدین‌مهرنوش از خطه گجرات‌هندوستان بخطه باصفای شیراز سخن میراند که از آنجا خوانی از ارمغان برای‌دستور زمان

۱ـ رجوع شود بنسخه‌خطی بنشانی HP(ms) 213 محفوظ دربنگاه‌خاورشناسی کاما بمبئی .

ساکن ترکاباد تحفه ارسال وهزار دینار (یکقران) برای نذر آتش بهرام فرستاده است .

نامه کرمان زمین بهندوستان‌مورخه ورهرام ایزد واردیبهشت ماه قدیم سال ۱۰۱۹ یزد گردی بتوسط شهریار رستم صندل فرستاده شده است . این نامه جزو نسخ خطی بنشانی (F45) در کتابخانه مهرجی رانا در نوساری ضبط شده است زرتشتیان ایران دراین نامه آثار ظهور را از جانب هندوچین وخاورایران میدانند و از ستمهائی که در زمان شاه عباس بآنها وارد شده‌است صحبت میدارند.

«در سایهٔ سعادت زندگانی وکامرانی وشادمانی ودولت‌دوجهانی،دستوردیندار دین چاشیدار دین آموزگار نیایش کردار سپاس و ستایش گفتار عزت و ملاطفت آثار حقیقت وطریقت دثار ، مهربان اطوار ، احسان مدار ، فرارین‌منش ،فرارین گوشن . فرارین کنشن ، هومیم درست اوستا ملایك مقدار ، دردین ودانش‌بهرمند و برخوردار ، دستور برزوی ابن‌مرحمت ومغفرت پناه‌بهشت برین‌آرامگاه،فردوس آستان ، روان گروثمانی ، دستور قوام الدین دستور کیقباد را ، باقی دستوران و دهموبدان و کدخدایان و پیشوایان ودانایان‌وپرستارکاران‌دین وه مازدیسنان‌ساکن آن صوب رادرود فراوان و تحیات بی پایان رسانیده شد . امید که همیشه ذات با برکات خجسته صفات گرامی نامی‌شان ازجمیع آفات‌وبلیات و حادثات‌آخرالزمان محفوظ و ایمن ورستکار بوده گزندی و مکروهی بوجود شریف عنصر لطیف شان مرساد . بعداز شرح اشتیاق و آرزومندی معروض رای خورشید انجلای‌میگرداند که سرافراز نامچه که بنابر یادآوری این حقیربکلك معدلت سلك قلمی نموده ارزانی داشته بودند بخوشترین وجهی وشریفترین هنگامی بسعداوقات مطالعه‌آن مفتخر وسرافراز گشت و چون مقرر ومذکور سلامتی ذات‌شریف بود نهایت‌شوق روی نمود وبهجت بربهجت افزود ودرباب جواب پرسشها این حقیررا سفارش‌باعث و مامور نموده بودند ، همان کتابت شریف را بجنس باسئوال نامچه درحضورتمامی

دستوران و دهموبدان و کدخدایان ساکن دارالامان کرمان خوانده و نیزعلیحده بدستور معظم دستور زمان و باقی دستوران ودهموبدان ساکن دارالعباده‌یزدچیزی نوشته مکرر سفارش نموده تابمشورت دین پرستان یزد و کرمان ازروی‌نسخه های گرامی این چند حروف جواب میسر شده بحضور فرستاد ، امید که باسعداوقات زندگانی و شادمانی مطالعه نمایند وجواب ارزانی دارند که بکدام تاریخ بمنزل رسیده تا تسلی خاطر های حزین گردد که بحسب الفرمودهٔ آن‌عزیز خدمت‌مجرا شده باشد و مستدعا آنکه همیشه احوالات سلامتی ذات شریف را اعلام میبخشیده باشند ونیز چگونگی حالات روز بروز آنحدود را ، چرا که چنانکه خود معلوم دارند ، همه جانب خاطرها مشوش است و گوش وهوش ودل و جان طالب احوال خیر است .

نظم :

احوال بخیر است بدین سوی کهمائیم   از بهر ملاقات ، دایم بدعائیم

و باقی هر گونه رجوعی و خدماتی که در این صوب داشته باشندفقیر حقیر خود را باشاره آن مفتخر و سرافراز فرمایند تـا بجان کوشیده بتقدیم رسانیده شود . زیاده مصدع نشد . ایام بـکام دوستان باد . آرزومند دیدار و خـواهان و جویای‌ملاقات .

ابن دستور اردشیر نوشیروان دستور رستم

این مکتوب درروز ورهرام ایزد ۲۰ اردیبهشت ماه قدیم سال یکهزار ونوزده یزد جردی بمصحوب شهریار رستم صندل فرستاده شد و درباب اثر خبـر خیر و خوشحالی(۱) که نوشته بودند چنانکه معلوم میشود اثر ازهمان جانبها خواهدبود مثل هندوچین و آن کشور ها والله و اعلم . زیاده مصدع نشد . عاقبت بخیر و خوبی باد .

ثانیاً بعد از چگونگی‌احوال مایان بشمایان واضح شده‌باشد که‌درهیچ‌جانب

۱ــ مراد ظهور شاه بهرام ورجاوند است .

که دراین آخر هزاره اثری پیدا نشد ، درتاریخ هزار و چهل یك هجریه گرانی در ملك ایران افتاد ودوسال اثر آن بود ودیگر به‌بیماری ومرگی کشید و بسیار مردم وفات نمودند وعمر ازخدایتعالی است وقضارا چاره‌نیست و در سال ۹۹۷ یزد جردی درزمان‌شاه‌جنت مقام‌شاه عباس آنقدر آزار وجفا وزیان بدستوران‌ایران‌رسید که شرح آن بقلم‌و بزبان بیان نمیتوان کرد وکار ازجائی رسید که دونفراز مایان کشته وضایع شدند و ازجهت طلب کتابهای دین چند ونسخهٔ چند که ازجاماسب نامه بود گرفتند وبازطلب جوی زیادتی میکردندونبود این‌آزارها وجفاها‌بمارسید خدا عوض نیکی به‌نیکان رساناد . آرزومند دیدارفیض آثارآن عزیزان کدخدای معظم مقدم محترم یزدان‌پسندوهان پسند امور خاطر جمع درویشان بهدین ساکن دارالامان کرمان ملامنوچهر ملاسیاوخش منوچهر وسایران و کدخدایان وبهدینان اینجانب . هر که ما را کند به نیکی یاد . نام اودر جهان به نیکی باد . تمام شد این نامه .

جواب‌نامه‌دستور برزوی ساکن‌نوساری از یزد درحدودسال۱۰۲۲ یزدگردی نوشته شده .

نامه یزد بهندوستان درجواب نامه‌ایست که دستور برزوپور دستور کامدین (قوام الدین) پوردستور کیقباد ساکن نوساری‌باپرسشهائی چندبدستور کرمانزمین دستور رستم پور دستور اردشیر(۱)نوشیروان فرستاده بود ودستور نامبرده عین نامه رابرای‌پاسخ‌چنانکه‌درنامه‌قبلی‌مشاهده‌میشود ، بدستوران دستورایران ماونداد پور دستور بهرام دستور اردشیر ساکن ترکاباد یزد میفرستد . ازاین نامه‌معلوم میشود که اشخاصی چند اززرتشتیان ایران درآن دوره‌یعنی در آخر قرن دهم یزدگردی بهندوستان آمدورفت داشته وقاصدنامه‌های‌پارسیان بوده‌اند. از آنانند‌بهرام‌مهربان

۱ــ دستور اردشیر دانشمندی است که اکبر شاه گورگانی او را بجهت تالیف فرهنگ فارسی بهندعوت کرد و بمیرجمال الدین انجو در تدوین فرهنگ‌جهانگیری کمك نمود.

یزدی ، اردشیر بن شهریار یزدی وشهریار بن‌رستم کرمانی .چون‌در این‌نامه‌برخلاق نامه های سابق‌دستور ماونداد بسمت‌دستوران دستوری ایران‌ذکرشده است‌میرساند که دستوربهرام دستور اردشیر دستوربزرگ آن‌دوره جهان‌رابدرود گفته است.

سر دفتر بنام پاك یزدان   نگهدار زمین و چرخ گردان

«بعد از ستایش وسپاس دادار اورمـزد رایومند و خـرهمند آنکه آفریننده جهان است وروزی دهندهٔ خلق‌است ، نه‌اوبکس ونه کس باوماند ، یکتای بیهمتا و دور از آزونیاز وآنکه تمام مینوان و گیتیان آراست وبلطف وهمت‌او مینو برپاست و از جهان وجهانیان نگهبان وبه نیکوئی راهنمای بندگان است بلطف و کرمش نویسم . این‌نامه ازبهر پاسخ‌نامهٔ که دستور برزودرسال هزار وپانزده یزدجردی از کشور هندوستان ازشهر گجرات بمقامه نوساری رقم نموده بجهت دستوران‌ایران زمین ساکن یزدوساکن کرمان و اصفهان ارسال داشته‌اند.امید بدرگاه‌اورمزو امشاسفندان‌که بخرمی وخوشحالی بفرجام رسد ..... (۱) معلوم دستور برزوبن‌روان گروثمانی قوام الدین بن کیقباد بن اورمزدیار پرستار آتش ورهرام و جـماعت دستوران وهیربدان وبهدینان ساکن کشور هندوستان دربلاد گجرات‌وازشهرسورت وقصبه نوساری وقصبه بهروج وغیره بهرمحلی که بوده باشد که کتابتی که دستور برزو قریب بهفت وهشت سال پیش ازاین‌بدست بهرام مهربان یزدی فرستاده‌بودند رسید . بواسطه حادثه‌روز جواب نوشتن‌میسر نشد . الحال مکتوبی که بمصحوب اردشیربن شهریار یزدی و شهریاربن رستم کرمانی فرستاده بودند رسید در بهترین وقتی بمطالع آن مشرف گشتیم . این‌پرسشها که بآن پرسشهای سابق که رقم‌ساخته بودند تفاوتی چندان نبود. چون مکرر سپارش نوشته بودندبنابراین بخاطر عاطر دریا مخاطر دین‌دوست آن دستور دانای‌دین پرور وجماعت دستوران و موبدان و بهدینان آنحدود پاسخ نامه را بقلم شکسته رقم نموده بجهت ایشان فرستاده شد . امید که نیکوترین روزگاری وشریفترین ساعتی بشرف مطالع ایشان مشرف باد . ایدون باد ایدون ترج بادبه‌یزدان وامشاسفندان‌کام باد فیروزباد خروه‌اویژه‌وهدین

۱ـ دراین بخش‌پاسخ پرسشهای‌دینی است که ازنگارش آن‌خودداری شد.

مازدیسنان . حسب‌الفرموده دستورزمان دستور دستوران دستور ماونداددستوربهرام اردشیر نوشتم . کاتب‌العبدمن‌دین بنده‌مهربان دستوربهرام دستور مهربان‌سورگی امیدواری چنانست که این مکتوب بمطالع‌دستور برزو ودستوران‌ساکن‌هندوستان برسد .

هر کهما راکند به نیکی یاد   نام او در جهان به نیکی باد

آرزومند دیدار ابن دستور بهرام . دستور ماونداددستور دستوران . آرزومند دیدار دستور بهرام دستور مهربان ـ آرزومند دیدار دستور ماونداد دستور رستم ـ آرزومند دیدار دستور بخت‌آفرین دستور جاماسب . آرزومند دیدار دستور خسرو دستور فریدون ـ آرزومند دیدار دستور بهرام دستور مهربان سورگی . آرزومند دیدار دستور اردشیر دستور مهربان . آرزومند دیدار دستور خسرو دستور ماونداد ـ آرزومند دیدار دستور مهربان دستور نوشیروان . دستوربهرام بهرامشاه . آرزومند دیدار دستور شهریار بزرگ امید .»

نامه زیر ازکرمان خطاب بدستوران و بهدینان سورت وباقی شهرهادرحدود سال ۱۰۳۷ یزدگردی تحریر و بتوسط بهدین مهربان صندل ساکن سورت ارسال گردیده است .

« فه نام نیروهیاره دادار اورمزد وه اوزونی رایومند خرهمندامشاسپندان‌هما یزدان مینوان یزدان گیتیان آفرین کنشنه‌آویژه وهدین مازدیسنان فرارین‌فه نیك دهشن هیومرد ا تن درسته دیر زیو شنه کامه هوچشمه نویسم این نامه فه دستوران وهدینان هومیم هیرتن بنده منشن نیك‌گوشن خردکنشن ساکن بندر سورت امید همیشه انجمن آن دستوران فه هیو فرجام شادمانه‌اپی بیمه زیوند بنـد بسعادت و دولت و اقبال وفتح و فیروزی و نصرت و شادمانی کامرانی ودولت دو جهانی امید فراغت جاودانی چون دستوران . . . . .(۱) خاصه دستوران و بزرگان و بهدینان

(۱) دراین‌قسمت ۱۳۷ کلمه صفات مربوطه‌بزرتشتیان ودستوران‌نوشته شده است

سکنه مبارك سورت چون دستور معظم نامدار رستم پشوتن و بهدین فرزانه کینور چی وبهدین‌هوشیارهیرچی وهیربد گرانمایه برزوبن آذربادباهمه جماعتان‌مقدمان ویاران راست کیش ودوستان محبت‌اندیش‌شهر بروج ونوساری شهر وجمع‌دستوران ودستور زادگان عظام وبهدینان گرام بل تمامی شهرهای هندوستان وبهدینان و یك جهتان بردین بهی مازدیسنان را جمیع تا جمیع ازمهـان تا کهان درود فراوان و تحیات بی‌پایان وبیور هزاران دعا ونیازمندی واظهار هزار گونه‌اشتیاق آرزومندی رسانیده جهان جهان مشتاق وعالم عالم آرزو دیدار شناسند و بکرم وشفقت از این جانبان قبول وپیوسته اوقات وروزگار فرخنده آثارشان بعیش و عشرت گذاران و بر مراد وشادکامی وزندگانی یابند همیشه بصحت و سلامت بی‌ملالت و بیزحمت بوده از آفات وحادثات زمانه ایمن و رستگار باشند . . . . . .

ثانیاً معروض میدارد که بعنایت الهی نامهٔ‌نامی وملاطفت گرامی که‌دستوران هومنیداروهوخت گفتار وهورشت‌ورزیداربهدینان والاگهر کینورجی‌وهیرجی‌ابنای مرحمت پناه بهدین بهشتی روان ناهانه باهای‌بن پونجیه ازروی مهربانی‌اینجانبان را یاد وشاد فرموده بودند بمصحوب بهدین مهربان بن صنـدل بحضور رسید و در بهترین ساعتی بمطالعه آن مشرف شدیم .چون اخبار برسلامتی ذات‌خجسته‌صفات آن بزرگان ودستوران‌دین‌بود اینجانبان رابسیار بسیار کمال شگفتگی وخوشحالی روی نمود هزاران سپاس یزدان که الطاف ایشان بخیر اندیشی است وامید که هم آغوش عیش وعشرت باشند، وچون خوبیهاشنیده شد مشتاق ملاقات شدیم و ازایزد متعال استدعاآنست که وسیلهٔ برانگیزد که دوستان باهم فراهم آیندانشاءالله‌تعالی آنچه در باب دخمه ....(۱)

(۱) مسائلی‌است راجع بساختن دخمه نوونشرایط مربوطه‌آن. موبدان کرمان که در سال ۱۰۴۷ یزدگردی روش ساختن دخمه نو وتعمیل مراسم دینی مربوطه و طریقه طلسم کردن آنرا بموبدان هندوستان تعلیم میدهند ، دویست سال بعد درسال ۱۲۳۵ یزدگردی که دخمه قنات غسان وکرمان بنام روانشاد گلستان بانو ساخته شد خوداز مراسم وروش ساختن‌آن بکلی بیخبر بودند وفرزانه مانکجی هاتریا آنهارا تعلیم داده وخود با ایشان هم‌پیوند گشته دخمه قنات غسان را طلسم نمود. رجوع شودبنسخه‌خطی بشماره HP(ms)213 محفوظ دربنگاه خاورشناسی کاما بمبئی

قبل از این نیازنامه که بخدمت‌مرسله داشته یقین که‌بنظر کیمیا اثر درآمده باشد لهذا امید میدارد که نوعی کرم ومهربانی نموده پیوسته از حقایق‌احوال‌فرخ فال قلمی نموده بخدمات رجوعی اینجانبان را سرافراز فرمایند . زیاده بی ادبی حد خود ندید .الهی تا ادوار لیل ونهار بوده پاینده و مستدام و بر قـرار وکامکار باشند و برعالم وعالمیان وآدم وآدمیان مبارك و مسعود باد بحق‌الحق . آرزومند دیدار رستم دستور اردشیر آرزومند دیدار مهربان‌بن دستور رستم مهربان آرزومند دیدار رستم دستور منوچهر آرزومند دیدار بهمنیار دستور نوشیروان‌آرزومنددیدار مرزبان دستور بهرام مرزبان‌آرزومند دیدار مخلص آن عزیزان بجان ودل مشتاق خواجه خسرو بنـدار فریدون امیـدوار است که کام روائی باشند بحق اورمزد و امشاسفندان‌آرزومنددیدارمخلص حقیقی‌بنده تحقیقی‌مهربان‌دستور نوشیروان‌آذراز اینجانب‌بجان ودل‌مشتاق مرزبان بهرام مرزبان دعای‌بیریا میرساند وامیدوار است که کامروا باشندبحق‌اورمزد و امشاسفندان ..»

نامه زیر ازکرمان مورخه‌دیبدین ودیماه۱۰۳۹ یزدگردی خطاب ببزرگان پارسی سورت وسایر نقاط هند میباشد . چنانکه دیده میشود در نامه‌هائیکه پس‌از هزارهٔ یزدگردنوشته شده ازظهور شاه بهرام‌صحبت‌نمیدارد .

ابتدا کردم بنام کردگـار غیب دان

تا دهد توفیق‌کاندر وصف‌بگشایم زبان

« بسعادت ودولت و اقبال وفتح وفیروزی‌ونصرت وشادکامی‌وکامرانی ودولت دوجهانی و امید فراغت جاودانی چو دستوران‌دینداران دین چاشیداران دین‌پروز داران دین آموزگاران پتت گفتاران . ستایش ونیایش کرداران درست‌اوستایان‌یزم نسکان ، پاك اعتقادان ، پاکیزکان و هوهیمان و پرهیزگاران و فراورن منشان و فراورن گوشنان وفراورن کنشنان، وآویژگان و نیکو نیتان وخیر اندیشان ودین دوستان و دانایان دین ومازدیسنان وهیربدان وموبدان وخردمندان و کدخدایان

و بهدینان ومعظمان ومقدمان و مکرمان وپیشوایان ونامداران وکامکاران وپارسی نسبتان وحکومت مرتبتان ونامی منزلتان وسامی زینتان و خورشید طلعتان ونتیجة الخاندان قدیمیان و محبت و شفقت و احسان شعاران و طریقت و حقیقت آگاهان وعدالت آثاران و هوشمندان و فرزانگان و گرانمایگان وارجمندان ودولتمندان وسعادتمندان ووالا گوهران و فرشته خصلتان ملایك اعتدالان خجسته اقبالان نیکو فعلان روز وشب طاعت گذاران خاصه دستوران و بهدینان ساکن بندر مبارك سورت را خصوصاً دستور برزوبن قوام‌الدین وهیربد پهالن بن فریدون با دستور رستم بن خورشید باهیربد رستم بن پشوتن بابهدین هیرجیو بن ناهانه باهای بابهدین ناهانه باهای بن نرسنگ با بهدین کوپرجی بن بهرام با بهدین کوپرجی بن ناهانه باهای بابهدین دهنجی بن بهرام بروچی باهمه جماعتان مقدمان ویاران راست کیش ودوستان محبت اندیش شهر بروچ وشهر نوساری وتمامی دستوران و دستور زادگان عظام و بهدینان گرام با جمع شهرهای هندوستان جمله بهدینان و یك جهتان دین بهی را جمع تا جمع از مهتران و کهتران را بعد ازعرض اخلاص یك‌جهتی و مراسم ثنا و دعا گوئی و آفرین خوانی و درود وتحیات و اظهار هزار گونه اشتیاق آرزومندی بر رای مهر تنویر کیمیا تأثیر میگرداند که مکتوب وپرسش چند که دوسه مرتبه باینجانبان نوشته بودند پاسخ فرستاده شد نمیدانیم که بنظر کیمیا اثر آنجانبان رسید یانه و در باب پرسش . . . . . (۱) از ایزد بیهمتا استدعا و امید چنانست که وسیلهٔ برانگیزد که دوستان ویکجهتان دین بهی باهم فراهم آیند وذات ملایك صفات والا درجات آن اقبال و اجلال پناهان در مسند عزت ودولت متمکن داشته پیوسته سربلند گرداناد والهی که آفتاب عالمتاب دولت روز افزون همواره برمفارق جمع دوستان و خیراندیشان تابنده ودرخشان باذ ایدون باد ایدون ترج باد . زیاده چه بی‌ادبی نماید جهان تابع امر بوده و مرادات نوبنو حاصل و سعادات جـاودانی متواصل باد . بتاریخ روز دیبدین فیروزگر ماه فرخ دی قدیمیه سنه ۱۰۳۹ فارسی تحریر شد . شهر ربیع‌الاول سنه۱۰۸۱ هجری در شهر کرمان نوشته شد والدعا .

(۱) چند صفحه پرسش وپاسخ دینی است.

آرزومند دیدار مهربان دستور رستم آرزومند دیدار رستم بن دستور نوشیروان آرزومند دیدار کیخسرو دستور یزدیار بیخی آرزومند دیدار بهرام دستور یزدیار مهربـان آرزمند دیدار بهرامشاه دستور ایزدیار آرزمند دیدار شهمردان دستور بهرام آرزومند دیدار مرزبان دستور بهرام آرزومند دیدار رستم دستورماونداد بهرام آرزومند دیدار عزیزان بهرام دستور فریدون بهمن آرزومند دیدار آن عزیزان اردشیر دستوررستم اردشیر آرزومند دیدار آن عزیزان بندار دستور بهرام فریدون آرزومند دیدار آن عزیزان از دل وجان بنده نوشیروان مهربان آرزومند دیدار بنده مهربان دستور نوشیروان آذر تمیم بالخیر .

نامه هندوستان بایران

از نامه‌هائی که پارسیان هند بایران نوشته‌اند رونوشتی‌سوای نامه زیر بنظر نگارنده نرسیده است نامه مورد مذاکره بتاریخ اورمزد روز و امرداد ماه ۱۰۸۹ یزدگردی در نوساری نوشته شده ودر کتابخانه مهرجی رانا در همان شهر بنشانی (F23) محفوظ است .

روش نگارش پارسیان آن دوزه ومضمون پرسشهائی که بعمل میآورده‌اند از مندرجات نامه آشکار میگردد . نور دین دوستی ودین پروری و پاکی و راستی و سادگی آنان که از خلال جملات پرسشها میتابد باعث ترقی و شرافت و بزرگی آنها در کشور هندوستان وشهرت جهانی‌شان گردید اخلاف آن گونه پدران که در این دوره پشت پا بناموس آئینی زده ومراسم وسنن آئینی و باستانی را خرافات و اوهام میشمارند اینك روبسیر قهقرائی پیش میروند . ترکاباد که حیثیت یك قریه یزدرا دارد چون مرکز دستوران و دانشمندان زرتشتی و نشیمن دستوران دستور ایرانزمین بوده وهرچند که در زمان نگارش نامه اهمیت سابق خودرا ازدست داده بود باز اسمش در ردیف شهر کرمان ویزد برده شده است.

هیربد داراب پهالن فریدون که اسمش در آغاز نامه ذکر شده شاعر فاضل وقت است و بعدها بمقام دستوری نایل آمد . برای اطلاع اززندگانی وکارهای او بتذکره‌اش رجوع شود . نامه ازقرار زیر است :

« فرشته خصلتان وملایك اقتداران وخجسته اقبالان و نیکو فعلان و روز و شب طاعت گذاران وخاصه دستوران وموبدان و هیربدان و بهدینان ساکن ولایت کرمان زمین ویزد وترکاباد وغیره پیوسته‌در آئین آئین ورواجهاء دین‌به‌مازدیسنان مقید و سر گرم بوند شادکام ومقضی‌المرام دین وه مازدیسنان باشند و از اینجانبان ومفلسان ومشتاقان دیدار هیربد رستم مانك‌مهرنوش و هیربد داراب پهالن فریدون ودستور زاده رستم بهرام و دستور زاده نوروز شهریار و دستور رستم ماهیار و هیربد رستم خورشید و هیربد جمشید کیقباد موبد آرزومند بدل و جان مشتاق کاتب - الحروف‌دستورزاده رستم جوماس‌و بهدینان مکرمان خصوصاً بهدین جی‌جی‌لهراسب و بهدین ناهانه باهای بهیم جی و کنویرجی و بهدین رستم دهنجی بوهره و بهدین رستم‌بن رانا و بهدین رئیس داراب‌بهمن وبهدین مقدم‌اسفندیاربن کیقبادبن خورشید رانا و بهدین‌شاپور بهیکیا وبهدین خورشید لیمجی و بل تمامی‌موبدان وهیربدان وبهدینان قصبه نوساری و بندر مٔبارك سورت و بندر بهروچ ودیگر شهرهای توابع هندوستان جمع تا جمع از مهتران تا کهتران بعد ازاخلاص یکجهتی ومراسم ثنا ودعاگوئی وآفرین خوانی و درود وتحیات واظهار هزار گونه اشتیاق ملاقات‌بهجت سماط یکدیگران مکشوف بر ضمیر منیر مهر تنویر خورشید نظر کیمیا تأثیر میگرداند که بعضی رواجهای دین به مازدیسنان باینجانبان اختلاف بعمل میآید در اینصورت مناقشه‌ها میان دستوران وبهدینان مدام درپیش است بنابراین بگرامی خدمت سعادت آن بزرگان مصدعه میگردد وامید که از میان مناقشه‌های مرقومه یك بیك وارسیده وخوب غوررسی وغواصی نموده و ازوندیداد و از زند وزیر آن‌با معنی درفارسی بفرخ بست بنام دستوران ودانشمندان فرمایند که مطابق آن بعمل آرند که غرخشه و مناقشه از میان یکدیگران برخیزد تاشك و شبهه دور گردد و تسلی خاطر ودل روشن بشود ودیگر مکتوب و پرسش چند که چهار و پنج مرتبه بآنجانبان نوشته بودند اما جواب باصواب یکی سرافراز و ممتاز نشده امید که‌از آن پرسشها کماهو مطلع شده و جواب ارسال نمایند که بموافق آن بعمل آورده

وهمیشه بدعاگوئی ابد پیوند آن بزرگان باشند و از ایـزد بیهمتا استدعا و امید چنانست که وسیلهٔ برانگیزد که دوستان ویکجهتان دین‌بهی‌باهم فراهم آیند وذات ملایك صفات والا درجات آن اقبال واجلال پناهان درمسند عزت ودولت متمکن داشته پیوسته سر بلند گرداناد و الهی آفتاب عالمتاب دولت روز افزون همواره بر مفارق جمع دوستان تابنده و درخشان باد ایدون باد ایدون ترج باد . زیـاده چه بی‌ادبی نماید جهان تابع‌امر بوده ومرادات نوبنوحاصل وسعادات جاودانی‌متواصل باد .

پرسش اول‌اینکه : کسی که گذشته شود و اورا کفن میپوشاند و وقت کفن دادن یك پارچه کرباس یعنی‌پنام بربینی ودهن میبندند وپس کفن بدهدومیگویند که در زند وندیداد به پرگرد هژدهم خدایتعالی بزرتشت اسفنتمان فرموده است که مرده‌اش را پنام بستن درست است و بعضی هیربد میگویند که معنی وندیداد درست است یا این روایت درست پس معنی هر دو را با جواب سرافراز نمایندچرا که دین ما بپاکی رسته است .

پرسش دویم اینکه : چون آدم را وقت مردن نزدیك آمد وهنوز که‌یکدو دم زنده است ویا جان بیرون رفت آن وقت دو بهدین مرد واج سروش وپیوند هر دو شده وسگدید کرده وآن مرد متوفی را میگیرد و کفن میپوشاند وبعد در خانهٔ پاك کش کرده وآن مرده را میگذارند و بعده خود را غسل‌نمیکنند ومیگویند که در وقت زنده این راگرفتیم غسل واجب نیست و بعضی میگویند که تا جان هست پاکست وقتیکه جان رفت نسا شد ودر این باب روایت شهادت میدهد که ریمنی‌در آن زمان بتر است که جان از تن بیرون رفت و این چنین در روایت مرقوم است بنا بر آن‌بگرامی‌خدمت قلمی نموده میشود که هر دوشخص بهدین راغسل‌واجب میآید یانه .

پرسش سیم اینکه : آفرینگان اشو روانان وردان که بروزگارخودنه‌هزار ونهصد نود ونه که میآید آنوقت موبدان که آفرینگان کنند بخشنومن « اشه‌اونام

فره وشنام» خوانده تا «اهمه نمانه» باید یا « ویساده » (۱) باید وجه چون

پرسش چهارم‌اینکه : جشنهای چند که فرموده است بمثل آنکه آبانمـاه مبارك وروز آبان ، وماه مبارك آذر وروز آذر ، این طرزجشنهای چند که روز وماه یکجا میافتد آن زمان جشن فرموده است . این چه سبب است. خدایتعالی درآن چه چیز پیدا آورده است وهر جشن چه معنی دارد .

پرسش پنجم اینکه : روز اسفندار مذ وماه اسفندار مذ امشاسفند موبـدان درون که می‌یزند خشنومن هفت امشاسپند میخوانند وروز خرداد وماه اسفندارمذ که درون می‌یزند بخشنو من گاتها که میخوانند این چه معنی دارد . اینجا گاتها چه‌چیز است و این گاتها بغیر پنجه‌وه نمیآید ودر اسفندار مذماه وروزخرداد گاتها خواندن چه سبب دارد .

پرسش ششم اینکه : سگ را درون یشته دادن وخوردن‌رواست یانه.

پرسش هفتم اینکه : چون کالبد اشو زرتشتِ اسفنتمان در دخمه بلخ نهاده است وآن در روز رستاخیز همین کالبد زنده میشود یا مانده دیگران است اشاره در این باب فرمایند.

پرسش هشتم اینکه : چون اشو زرتشت اسفنتمان از پیش یزدان هیربـد آمدند یا ازآسمان فرودآمده ودر این گیتی هیربد شدند واول کار برشنوم‌چگونه پیدا شدند .

پرسش نهم اینکه : چون‌دستوران‌ایران‌زمین‌درباب‌اهرمن‌نوشته‌فرستاده‌اند که اهرمن دروند با پیدایش آهرمنی در یوم رستاخیز نیست ونابود خواهد شد و درزند اوستا یزشنی بمعنی چنان نوشته شده‌است که اهرمن دروند پشیمان خواهد شد و از نصیحت بهمن امشاسفند دین یزدان را قبول خواهد کرد آن لفظ یزشنی اینست « خو بوش ئرثروه ائیخش نوشااشا مزداو ونگهیم آباگئی‌دی مؤئی‌آمؤئی

(۱) در متن اصلی واژه‌های اوستا با الفبای اوستائی نوشته شده است .

ارفا اهیا وهی ائوشه‌ئو ویدا مننگهو (۱) در این باب بزرگان پیشین که پنام‌بستن مرده که بفرموده‌اند .

پرسش دهم اینکه : کسی که در هفت کشور زمین پادشاه میشود بغیــر از خدایتعالی کسی‌پادشاهی نمیدهدچرا که‌اودرهر کار تواناوقادراست‌وهرچه‌میخواست میگیردوهرچه‌میخواهد میکند وپس عادل وظالم را هردو کس خدامیدهد یاآنکه ظالم را کسی دهنده دیگراست‌مثل افراسیاب و ضحاك آن هردوپادشاه ظالم بودند و این پادشاهی‌از که یافت‌ازمعنی‌زند واوستا معلوم‌فرمایند که‌خاطر اینجانبان میشود .

پرسش یازدهم اینکه : چون مرد برشنوم گر است و میخواهد کسی دیگر را بر شنوم و نهشوه بدهد و برشنوم کن و برشنوم گیر هر دو به برشنوم گاه رفته اینجانب مرد برشنوم کن خود را غسل که‌کند بعد از برشنوم کند یا پیش‌ازبرشنوم در این باب اعلام فرمایند .

قبل از این نیاز نامه چند که بخدمت مرسله داشته یقین که بنظر کیمیا اثر در آمده باشد لهذا امید میدارد که نوعی کرم ومهربانی پیوسته از حقایق احوال فرخ فال قلمی نموده بخدمات و رجوعی اینجانبان را سرافراز و ممتاز فرمایند . زیاده نوشتن ترك ادبست.

الهی تا ادوار لیل ونهار بوده پاینده ومستدام باد برقرار و کامکار باشند بر عالم وعالمیان و آدم‌آدمیان مبارك ومسعودباد بحق الحق زراتشت اسفنتمان. تحریر فی‌التاریخ روزاول‌اورمزدامشاسفند وماه‌مبارك امردادماه قدیمه‌سنه ۱۰۸۹ یزدجردی وبیست ویکم شهر محرم‌الحرام سنه ۱۱۳۲ هجری

هر که ما را کند بنیکی یاد　　نـام او در جهان بنیکی باد
هر کس که زما سلام جوید　　کاغذ همه را مدام گویـد

آرزومند دیدار بجان و دل محب‌المشتاق کاتب‌الاشناالحروف بهدین‌منوچهر

(۱) جمله اوستا در متن با الفبای اوستائی نوشته شده است .

ولد بهدین رستم دهنجی بهرام که قبول‌افتد زهی عز وشرف‌آرزومند دیدارفرخنده آثار دستور مانك (۱) مهرنوش آرزومند دیدار هیربد داراب پهالن فریدون دعای تحیات فی‌مایاب مطالعه نمائید المشتاق دیدار قدردان طلب هیربد رستم هیربــد خورشید هیربد اسفندیار ساکن قصبه فرخنده دربند سورت تحریر یافته در حالت بیماری قلمی شده است روا دارند مشتاق دیدار بهدین داراب بهرام آرزومند دیدار بهدین ناهانه باهای بهیم جی .

(۱) دستور مانك پسر نوه دستور مهرجی رانای معروف میباشد و در آن عهــد دستوران دستور هندوستان بود .

صورت نامه‌هائیکه زرتشتیان ایران به زرتشتیان هند نوشته اند[1]

شماره	نام قاصد	تاریخ نامه	تاریخ میلادی
۱	نریمان هوشنگ	۸۴۷ یزد گردی	۱۴۷۸ میلادی
۲	نوشیروان خسرو ومرزبان اسفندیار	۸۵۰ یا ۸۵۵ی	۱۴۸۰–۸۵
۳	بهدین فرخبخش ، نوروز فریبرز و دونفر کاسب دیگر	۸۸۰یزد گردی ۹۱۶ ه	۱۵۱۱
٤	—	۸۸۵ ی	۱۵۱٦
۵	اسفندیار سهراب	حدود ۸۸۹ ی	حدود ۱۵۲۰
٦	شاپور آسا	۸۹٦ ی	۱۵۲۷
۷	اسفندیار یزدیار ورستم کمبایتی	۹۰٤ ی	۱۵۳۵
۸	کامدین شاپور کمبایتی	۹۲۸ ی ۹٦٦ ه	۱۵۵۸
۹	کاوس کامدین	۹۳۹ ؟	حدود ۱۵۷۰
۱۰	فریدون مرزبان	حدود ۹٤۹ ی	حدود ۱۵۸۰
۱۱	نامه بدستوران بروچ	حدود ۹٤۸ ی	» ۱۵۸۸
۱۲	نامه بدستور کامدین پدم بروچی	۹٦۷ ی	۱۵۹۷
۱۳	کاوس ماهیار	۹۷۰ ی	۱٦۰۰
۱٤	بهمن اسپندیار	۹۹٦ی ٦– ۱۰۳۵ه	۱٦۲٦–۷

۱– رجوع شود به Early History of the Parsis. by R.B. Paymaster

شماره	نام قاصد	تاریخ نامه	تاریخ میلادی
۱۵	نامه بدستور کامدین پدم و بهدین آسا جمشید	۱۰۰۵ ی ۱۰٤۵ ه	۱٦۳۵
۱٦	نامه‌اسپندیار رستم به‌بهدینهای‌سورت بروچ ونوساری	۱۰۰۵ ی ۱۰٤۵ ه	۱٦۳۵
۱۷	نامه بیرزو وکامدین که شهریاررستم صندل آورد	۱۰۱۹ ی	۱٦٤۹
۱۸	نامه بدستور برزوکامدین	حدود۱۰۲۲	حدود ۱٦۵٤
۱۹	نامه بدستور رستم پشوتن و دیگران درمورد دخمه	حدود۱۰۳٦	حدود ۱٦٦۸
۲۰	نامه بموبدان سورت	۱۰۳۹ ی ۱۰۸۱ ه	۱٦۷۰
۲۱	نامه‌بموبدان‌بروچ، نوساری‌و کمبایت	۱۰۵۰ ی	۱٦۸۱
۲۲	نامه بدستورجاماسب آسا درنوساری	حدود۱۰۹۰	حدود۱۷۲۱
۲۳	نامه بموبد کاوس ودستور داراب	۱۱۱۳ ی ۱۱۵٦ ه	۱۷٤۳
۲٤	نامه‌بمانک‌جی‌نوروزجی‌رستم‌جی‌ست	حدود۱۱۱۸ ی	حدود۱۷٤۸
۲۵	نامه بدستور داراب سهراب‌ودیگران	۱۱۳۸ ی ۱۱۸۲ه	۱۷٦۸
۲٦	ملاکاوس	۱۱٤۲ی ۱۱۸٦ ه	۱۷۷۳

مباحثات موبدان

پس از برافتادن دولت ساسانیان، ایران هم چنانکه از دیدگاه سیاسی و مرزهای جغرافیایی و نظام اجتماعی دیگرگون شد، طوایف مردم، زبان و ادب و فرهنگ‌شان نیز دچار تغییرات شد. دانش های زمان ساسانیان و آنچه که مرسوم و معهود بود، بیرون از دایرهٔ چنین تغییرات و تحولا تی نمی توانست باشد. ایرانیان معتقدات و فرهنگ‌شان را می خواستند به محک کشیده و عیار بزنند. در این زمینه افکاری نو و اندیشه هایی تازه به منصهٔ ظهور می رسید.

تا سدهٔ چهارم، رسالات و کتابهایی بسیار به پهلوی ، و از آن پس به عربی و فارسی نوشته و تدوین گشت، که از جمله می توان مجموعه بزرگ «دینکرد» در نه جلد که ترجمه و تفسیر و شرح و أوستای زمان ساسانی است، و «رات سپرم» یا گزیده ها را نام برد که اثر موبدی دانشمند است و کتاب «بُندَهشن» را یاد کرد.

از دیگر سو، مباحثات و مناظراتی میان زرتشتیان و دیگران برگزار می شد. در دربار مأمون این گونه مناظرات بسیار و رایج بود که نمونه هایی از آن رساله «گُجَستیک ابالیش» و رسالات پراکندهٔ دیگر است. علم کلام نیز راهیی نویافته بود و کتاب «شکَند گُمانیک و یچار» حاصل پیدایش دانش کلامی است.

یکی از مباحثات در سال ششصد یزدگردی اتفاق افتاد. دانشمندان طالب پاسخ هایی بودند که از موبدان درخواست شده بود. موبدان موبد دقت پاسخ آن پرسش ها را در رساله‌یی نوشته و آماده کرد. متأسفانه نام نویسنده و موبد وقت بر ما آشکار نیست. بخشی از آغاز کتاب که مضامین پرسش ها از آن پیداست برای نمونه نقل می شود:

«درعهدالدین ششصد ازیزد جردی، علمای اسلام یکی از دین آگاهی

مسئله چند خواست و در این معنی سخن گفته شد و در این باب کتابی ساخته‌اند ونام این کتاب علمای اسلام نهاده‌اند . یعنی پیداکننده چگونگی جهـان و روح مردم از ازل‌تاابد پرسید که شما انگیزش‌راچه گوئید و ایمان دارید یانه ؟موبدان موبد گفت که ما انگیزش را ایمان داریم وقیامت خواهد بودن . پس علمای اسلام گفت که جهان بوده است و خدای‌را آفرینش مردم ونیستی و باز مردن و باز زنده کردن در این چه مصلحت است ؟

دین دستور آن ایام گفت که آنچه تومیپرسی بسوی انگیزش نخست بباید دانستن که آفریدن چه بود و میرانیدن چیست و باز زنده کردن چراست . بباید گفتن که جهان بوده است یا آفریده . اول ازجهان بازگویم و گویم که‌جهان بوده یا آفریده .

اگر گویند بوده این سخن محال بود . بسبب آنکه در جهان نونو چیزها افزاید وهم در جهان‌میکاهد وچون چنین بود که میکاهد ومیافزاید ونقصان میگیرد و باز زیادت میشود . پس هرچه پذیرنده کون و فساد بوده ومعلول بود خدای را نشاید . پس درست شد کـه جهان نبوده است و بیافریده‌اند . پس آفریده را از آفریدگار چاره نیست وبباید دانستن که دردین پهلوی که زرتشتیان بدان‌مذهبند جهان را آفریده گویند . پس چون گفتیم که جهان آفریده است بباید گفتن که که آفرید و کی‌آفرید وچون آفریدوچرا آفرید ... »

از بخش دیگر کتاب علمای اسلام چنین بر میآید که در آن عهد از شماره موبدان دانشمند کاسته میشده وجماعت زرتشتیان درمقابل تبلیغات اسلام استقامت نمیورزیده وبدین جدید میگرویده‌اند . موبدان موبد در پاسخ خویش راستی را پیروی و باصراحت لهجه‌سخن میراند وبزیر عقیدهٔ جبر میزند وبدی را ازخدای نمیداند .

بخش نامبرده از اینقرار است:

« چه از موبدان خردمند کمتر کسی مانده‌اند وواجب دیدم اصل دین به‌پیدا

کردن تا هر کسی سخن ازجماعتی که نه بردین باشد نشنود و دین دوستی در دل او باطل نگردد و راه اشوئی بدروندی رهانکند واز خدایتعالی برستگاری‌خواهد که این گیتی پتیاره‌مند ناگاه خواهد گذشت . موبدان موبد گفت که ایـزدان و امشاسپندان که میگویند نام همکاران است و نام خدای تعالی یزداست وصفت هور مزد و اورمزد یزد راهیچکس تغییر نتوان گفت .

اورمزد بی‌صفت است و آویژه نیکی و روشنائی بـاشد که با اوهیچ بدی و تاریکی نیامیزد وقومی که مخالفان دین به‌اند با ما در این مسئله خلاف میکنند و گویند نیکی وبدی از خدایست.

زراتشت اسفنتمـان دروغ و خیانت و جهل و ستمکاری و مکر برذات خدایتعـالی روا نداشته است .

پس مارا جواب مخالفان دین باید گفت و گوئیم چون مارا بر کتاب شما و شما را بر کتاب ما اعتقاد نیست وروشن کردن اصل دین بهی جز بادلیل و برهان معقول دست ندهد . شما را با ما در این مسئله خلاف نیست که خدای‌شناسی بعقل باید کرد . جواب چون دنیا وهرچه در دنیاهست پذیرندهٔ کون وفساداند وهر آینه معلول باشد ومعلول خدای رانشاید ... »

در سال ۷۲٤ یزدگردی نیز واقعه دیگر شبیه آنچه بالا ذکر شد در یزد رویداد وفرماندار بواسطه تحریکات دیگران برای تهدید زرتشتیان‌چنانکه درفصل تأثیر کلام اوستا و کرامت دستور زرتشتی مشروحاً ذکر شد سه‌نفر دستور دانا و وعارف بحق را شهید نمود وخود نیز پس از چندی بکیفر اعمال خویش گرفتار گشت .

واقعه دیگر زمان پادشاهی سلطان محمود غزنوی رویداد وشاعران وادیبان و دانشمندان دربار ، سلطان را برخلاف زرتشتیان برانگیختند . این داستان نیز مفصلا در فصل نامبرده بالا بیان گردید .

واقعه دیگر زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار و فرماندهی فرزندش شاهزاده

محمد ولی میرزا در یزد واقع شد . علمای متعصب بزرتشتیان نسبت کفر و زندقه داده و از حکمران قتل عام یا اسلام آوردن آن‌ها را خواستارمیشوند . بنابپیشنهاد شاهزاده دادگر علما در مسائل دین و توحید پرسشهائی اززرتشتیان بعمل‌میآورند باین امید که اگر جواب منطقی نباشد همه را باجبار مسلمان یا بقتل‌رسانند .اما برخلاف انتظارشان جواب‌طبق دلخواه فرماندار بود ودست از سر زرتشتیان‌بیچاره برداشتند .پرسشهای علما و پاسخهائی را که دستور کیخسرو پور دستور خدابخش بمشورت موبد خدابخش پور موبد فیروز وهیربد جاماسب پدر شاعر داده‌انـد در رساله‌ای بنام « این مسئله » بتوسط هیربد خدا بخش پور جاماسب در سال ۱۲۰۷ یزدگردی منظوم گردیده و در جزو پندنامه ملا فیروز در بمبئی بطبع رسیده‌است.

بخش چهارم

نثر و نظم
نویسندگان زرتشتی

نویسندگان پهلوی
و موبدان موبد منوشچهر

منوشچهر پور یودان یم (۱) (جوان‌جم) پور شاهپور پس از درگذشت پدر بجای او بمقام موبدان موبدی فارس و کرمان بر گزیده شد . شیراز در آن زمان مرکز روحانیت بود. هنگام جوانی کتابی‌بپهلوی بنام دادستان دینیك تدوین‌نمود وآن پاسخ‌به۹۲ پرسشهائیست که میتروخورشید (مهرخورشید) پورآتروماهان(۲) بشکل یك رساله در مورد رموز مراسم و فروع دین ازمرکز روحانیت نموده بود . رساله نامبرده اینك در دست نیست اما از قراین پاسخ بنظر میرسد که در تیرماه تحریر و از طرف جماعت بخدمت موبدان موبد بشیراز فرستاده میشود . پاسخ پرسشها بواسطهٔ غیاب‌منوشچهر ومسافرتش‌بشهرهای‌دیگر وسرکشی بامورجماعت بتأخیر میافتد و جواب آن درشهریور ماه بوسیله چاپار مخصوص ارسال میگردد متأسفانه دادستان دینیك فاقد سال تحریر میباشد . همین قدر معلوم است که سالها

(۱) نام یودان یم بپهلوی بواسطه نقص الفبایش بقـول دکتر وست‌گشنه جم یـا کودان دم بمعنی نفس قوی نیزمیتوان تلفظ کرد .

(۲) در غارکنهری نزدیك بمبئی کتیبه‌ایست بپهلوی وآن نامهای زرتشتیانی‌است که درسال۳۷۸ یزدگردی(۱۰۰۹ م) برای‌گردش بآنجا رفته‌اند . در حدود صد غار کوچك وبزرگ دربدنه‌کوه بوسیله پیروان بودا کنده شده که محل اعتـکاف راهبان آنها بوده . درکتیبه نامبرده نام آتروماهان موجود است و بعدها این نام با تلفظ‌آذر ماه تامدتی بین زرتشتیان متداول بوده واینك نیز بشکل آدر وآدرجی هنوز باقیست.

پیش از سال ۲۵۰ یزدگردی نوشته شده زیرا در آنسال منوشچهر رسالات دیگری را درزمان سالخوردگی خود نوشته است . در نوشتجات پهلوی آن زمان که بدست ما رسیده صفتهای چندی مانند پیشوا ، فرمادار رد وهیربد خدای با اسم او همراه است .

منوشچهر برادری داشت کهتر و بنام زادسپرم که در سرخس دستوربود وآن واقع است در شمال‌شرقی خراسان نزدیك مرو،سپس بفرمان موبدان‌موبدبدستوری سیرکان (سیرجان) منصوب میگردد . وی از راه نیشابور وشیراز و پس از ملاقات برادر بسمت جنوب و محل مأموریت خویش حرکت مینماید . زاد سپرم بواسطه اقامت در سرخس وتماس بادروندان صاحب عقایدی میشود که باذوق محافظه‌کاران دین سازش نداشت . پس از ورود بسیرکان اوامری در مورد مسائل‌طهارت وبرشنوم ومانند آن صادر میکند که بذوق اهالی آن سرزمین زننده بود . صدای اعتراض مردم فوراً بلند و شکایت سختی راجع بآن اوامر و رفتار زاد سپرم بموبدان موبد کرده میشود .

منوشچهر بمحض وصول شکایت اهالی ، مجلسی از موبدان درشیراز تشکیل داد ونامه سخت بزاد سپرم نوشت و او را از رفتار ناشایسته خود ونشر اوامرخلاف دین توبیخ نمود و بالغای آن اندرز داد و بدست یکی از شاگردان امین خویش بنام یزدان‌پناه برای او فرستاد نامه نامبرده در دست نیست . از قرار معلوم یزدان پناه در مأموریت خویش توفیق نیافت بنابراین منوشچهر چهارماه بعدتر نامه‌دیگر بنام کلیه بهدینان ایران نوشت و آنها را به پیروی قوانین مرسوم وقت تاکید و اندرز داد و اوامر صادره از طرف زاد سپرم را ازنفوذ دروندان قلمداد نمود و آن نامه مورخه سال ۲۵۰ یزدگردیست .

در طی این مدت زاد سپرم ببرادرخودنامهٔ نوشت که دردست نیست‌منوشچهر نامه زاد سپرم را در خردادماه سال ۲۵۰ یزدگردی با ادله وبراهین و لحن شدید جواب داد و او رابانفصال تهدید میکند و خیال داشت‌با وجود سالخوردگی‌سفری

بدان نواحی نموده وحضوراً اختلاف را رفع نماید اما خبری مبنی بر عملی شدن این خیال در دست نیست ولی بنظر میرسد که زاد سپرم خواهی نخواهی تسلیم اوامر موبدان موبد برادر خویش گشته و بمقام دستوری سیرکان باقی میماند . موضوع اختلاف بین زاد سپرم وطبقه محافظه کاران هر چند بسیار ناچیز بود اما تغییر مراسم موجوده ولو ناچیز باشد بذوق مردم سخت زننده است .(۱)

بعلاوه نامه‌های فوق نامه دیگری نیز بپهلوی از منوشچهر باقیست بمورخه سفندا مزد روز و اسفندماه ۲۴۹ یزدگردی وآن‌پاسخی است که‌بنامه مردم‌سیرکان وشکایت آن‌ها از زاد سپرم داده است . منوشچهر در نامه‌های خود استادی وخرد و کفایت ذاتی خویش را بخوبی نمایان میسازد و درحفظ مسئولیت پیشوائی ورابطه برادری بازاد سپرم نقش خوبی‌را بازی میکند . از مندرجات نامه‌ها برمیآید که در آن عهد نیز رقابت سختی بین گروه موبدان موجود بوده و یکی از آنان بنام زرتشت و دیگر بنام آدرباد پور همید نویسنده جلد سوم دینکرد رقیب سرسخت او بوده‌اند که برای شکست وخلل در نفوذش پی بهانه میگشتند . این نامه‌ها بطور غیر مستقیم بر اوضاع زرتشتیان آن زمان روشنی میافکند که پس‌از دو قرن کشمکش با اسلام و پیشرفت نفوذ و بسط قدرت‌آن دین در چه حال میزیسته‌اند. شیراز ، سرخس ، ری ، کرمان وسیرکان مراکز مهم دینی زرتشتیان بوده است و بنظر میرسد که موبدان موبد ازخود سواره نظام داشته و هنگام‌سالخوردگی‌وظایف دنیائی ودینی او را یك انجمن چهارنفری انجام میداده است .

منوشچهر در عهد خود بسیاری ازکتب پهلوی و دینی دردسترس خودداشته که بعدها راه فنا پیموده است . بقول او ماه دوم سال در اوستا زرمیا نامیده‌میشده

(۱) اگر پرسشهائی که پارسیان درطی سه‌چهار قرن اخیر ازدستوران وموبدان یزد وکرمان نموده‌اند نگاه شود می‌بینیم که غالب پرسشها در مورد برشنوم وطهارت و مانند آنست که بواسطه اختلاف ناچیز بین خودشان از ایران‌خواستار شده‌اندحقیقت وروش آنها را روشن سازند .

ونیز وجود دو برزخ را قائل بوده یکی مأوای کسانیکه کرفه‌آنها برای دخول در بهشت کفایت نمیکرده و دیگری مسکن کسانیکه گناهان آنها شایسته آن نبوده که بدوزخ بروند . بقول دکتر وست « تعلیمات اخلاقی وحکمت منوشچهر نسبت بقرنی که میزیست بسیار عالی ومقام بلندی را داراست. درحالیکه درحفظ‌شئونات وقدرت دینی پیشوایان میکوشد ازکم آمدگی و نواقص ورفتار ناشایستهٔ بهدینان نیز کمال بردباری و حوصله را نشان میدهد . در تعلیمات ونوشته‌های او اثری از ثنویت دیده نمیشود .»

منوشچهر میگفت که موبدان و پیشوایان دینی بایستی ۸ صفت زیر رادارا باشند .

۱ – راستی و درستی ۲ – تیززبان وفصیح ۳ – راست گفتار ٤ ـ گاتهاخوان ۵ – استاد در تعمیل‌مراسم و آداب‌دینی‌٦ ـ وظیفه شناس ۷ـ صاحب مشرب‌واخلاق نیك ۸ – روان دوست.

بقول فرزانه مانك کنگا دانشمند اوستا و پهلوی دان « منوشچهر در دانش دین سرآمد ونفوذی بغایت داشت بنظر جوانان معاصر چون پیغمبری بود که‌بر زوایای تاریك زندگی روشنی میافکند. کلیه خصایل منوشچهر شایسته ستایش و استعداد انتقاد ونکته چینی اوقوی ودر مواقع مناسب بکار میبرد .»

سلسله نسب منوشچهر بنا بگفته فرزانه نامبرده عبارتست از منوشچهر پور گشن جم (یودان‌یم) پور وهرام شت پور زردشت پور آتر فرنبغ پور فرخزاد پور زردشت پور آترپاد پوز زردشت پور آتر پاد پور ماراسپند. بدینطریق سلسله نسب او بدستور آدرباد ماراسپند میرسد که در زمان شاپور دوم موبدان موبدایران بود. منوشچهر ۳ برادر داشت بنام زروندات ، اشه وهیشت و زادسپرم (۱)
زاد سپرم نویسنده ماهری بوده اینك منتخباتی از نوشته‌های او بنام خودش

(۱) رجوع شود به یادنامه پور داود جلد ۲ صفحه ۵ – ۱۹۳ مقاله میربد مانك ف کنگا .

در دست ما باقی‌است و او را پسری بود بنام فردین خواست ونوهٔ بنام سپندات .

بندهشن کتابیست‌پهلوی ونام مولف اصلی آن معلوم نیست همینقدر ازباب ۳۳ آن برمیآید که معاصر زادسپرم دستور سیرکان و برادر کهتر منوشچهر بوده و در حدود سال ۳۰۰ یزدگردی میزیسته و در فقرات ۱۰ ـ ۱۱ نامهای موبدانی‌که در گرد آوردن و زنده کردن فرهنگ مزدیسنا و افزایش مندرجات بندهشن کوشش نموده‌اند بدین ترتیب ذکر کرده ۱ـ یودان‌یم پور ورهرام شادپور زرتشت ۲ـ آتر باد پور ماراسپند پور زاد سپرم ۳ ـ زاد سپرم پور یودان یم ٤ـ آتر پادپور همید ۵ ـ اشو وهیشت پور فرهسروش وموبدان دیگر دارای همین اصل و نسب.

مندرجات بندهشن بقول زادسپرم در باب ۹ فقرات ۱ـ۱٦ ترجمه‌مختصری است از دامدار نسك اوستا بپهلوی . نظر بمندرجات صفحهٔ از نسخهٔ خطی روایت محفوظ درکتابخانه اداره هندلندن بشماره ۸ دکتر وست‌را عقیده بر آنست که آترباد پور ماراسپند پور زاد سپرم که در بالادربندهشن ذکرش آمده آترباد پور ماراسپند پور اشو وهیشت میباشد که در تدوین کتاب دینکرد دست داشته است و نام زادسپرم راکاتب اشتباهاً دوبار نوشته‌است .در صفحه مذکور کتابخانه اداره‌هند درلندن چنین آمده :

« آتر باد پور ماراسپند پور اشوهیشت‌پیرو دین به درسال‌سیصد ازیزدگرد شهریار برای تحکیم شالوده دین به بخشی از رموز دین راگرد کرده و بر کتاب دینکرد که دستوران دین وپیشینیان‌تدوین نموده‌اند افزود و بشکل‌کنونی در آورد یعنی او آخرین مؤلف دینکردمیباشد وبنظر میرسد که تا این زمان درآن‌تجدید نظر نشده نسخه کنونی ازهمان نسخه‌ئی استنساخ‌شده که درخانواده آنها محفوظ و اولین بار در سال ۳٦۹ یزدگردی رونویس شده است .»

مؤلف وگرد آورنده بخش مهم دینکرد را آترفرنبغ پور فرخزادمیدانند که با منوشچهر معاصر بوده و در زمان مأمون خلیفه (۲۷۲ ـ ۲۵۲ یزدگردی) در حضور وی با ابالیش مباحثات مذهبی داشته است. درنوشته‌های او بنام نشاپوهر

برمیخوریم که دستوران دستور وقت ومشاور خسرو انوشیروان و بگزارش اوستا مشغول بوده است .

در باب تاریخ وقدمت دینکرد در آخرین باب کتاب سوم آن آمده« پس از پیروزی تازیان و پریشان روزگاری زرتشتیان و پراکندگی اوستا و امور دینی ایشان موبدان موبد آتر فرنبغ‌پور فرخزاد بخشهای متفرقه‌فرهنگ‌دینی رادوباره جمع نمود و بشکل کتابی درآورد که بنام دینکرد مشهور گشت‌پس ازآتر فرنبغ سررشته امور دینی بدست‌پسرش زرتشت رسید بدبختی باوروی‌نمود و کتابخانه‌اش نابود گشت و فرهنگ دینی دوباره پریشان گردید بعد ازآن آترپاد پور همیدانا و پیشوای دین به یاکمك خدا وزحمات زیاد و تحقیقات و پرسشها و بازجوئیها و دعا ونیایش و مشاوره باموبدان و دانایان گروه ادبیات پیشین‌راجمع وسنن‌باستانی که در حال فنا بودمجدداً احیا کرده و در کتاب دینکرد که متضمن هزار باب‌است جایداد وشالوده جدیدی برای پایداری دین بریخت و با بذل‌مساعی موبدان‌زمان که ذکرشان گذشت کتب گوناگون دینی فراهم گردید .

کتب پهلوی موجوده که در زمان ساسانیان یا بعد تألیف گردیده بسه‌بخش تقسیم میشود (۱) بخشی که ترجمه تحت‌اللفظی اوستا و تفسیر آن میباشد (۲) بخشی که مندرجاتش مذهبی است و یا رابطه نزدیك بـا دین دارد (۳) بخشی که داستان ، تاریخ، قانون، طرز نگارش ، اسناد وغیره میباشد .

صورت کتب پهلوی تحت بخش یک

وندیداد ـ یسنا ـ نیرنگستان ـ ویشتاسب‌یشت ـ ویسپرد ـ فرهنگ ام ائواك هرمزدیشت ـ بهرام یشت ـ هادخت نسك ـ ائوگمدائچه ـ چداك اوستاك گاسان آتش نیایش ـ وجر کردینی ، میگویند مؤلف آن‌میدیوماه نامی است ـ آفرینگان گهنبار ـ هفتن‌یشت ـ سروش یشت هـادخت ـ ستروزه بزرگ و کوچك ـ خورشید نیایش ـ آبان نیایش ـ آفرینگان دهمان ـ آفرینگان گاتا ـ خورشیدیشت ـ ماه‌یشت

صورت کتب پهلوی تحت بخش دو

دینکرد ـ بندهش ـ دادستان دینیك ـ روایت‌پهلوی ـ روایت همیداشه‌وهیشته زاد سپرم در سه‌بخش ـ شکند گمانیك ویجار ـ شایست لاشایست ـ دینا مینو خرد ـ رسالات منوشچهر ـ اردای‌ویرافنامه ـ جاماسب نامه ـ بهمن یشت ـ مادیگان یوشت فریان ـ اندرز آدرباد ماراسپند با حقیقت روزه ـ پندنامه بزرگ میترو بختکان ـ پتت آدرباد ماراسپند ـ پندنامه زرتشت ـ اندرز هودآور داناك ـ آفرین‌شش گهنبار ویچاك‌اثچند آدرباد ماراسپند ـ مادیگان گجسته ابالیش ـ مادیگان سی روز ـ پتت‌خود مادیگان هفت امشاسپند ـ اندرز بمزدیسنان ـ مناهی بهدین ـ مادیگان ماه فروردین روزخرداد ـ اندرز شخصی ـ آفرین‌دهمان یا هفت‌امشاسفند ـ ستایش درون ـ آفرین اردا فروشی ـ اندرز دانامرد ـ اشیرواد ـ آفرین‌میزد ـ اندرزخسروقبادان ـ اوارچیم درون ـ گفتار آتر فرنبغ و بخت آفرید ـ آفرینگان نیرنگ ـ نام ستایش ـ پنج خوی موبد و ده اندرز ـ آفرین بزرگان ـ آفرین گهنبار ـ چاشنی ـ داستان بهرام ورجاوند ـ داروی خرسندی ـ مادیگان سه‌یزدان .

صورت کتب پهلوی تحت بخش سه

قانون اجتماعی دوره ساسانیان ـ کارنامه اردشیر بابکان ـ یادگار زریران ـ خسرو قبادان ویساول ـ فرهنگ پهلوی ـ طرز نگارش ـ شهرهای‌ایران ـ چترنج نامه ـ درخت آسوریك ـ طرز پیمان ازدواج ـ شگفتیهای سیستان .

نویسندگان گمنام

تاریخ پادشاهان ایران یاشاهنامه تازمان یزدگرد پورشهریار آخرین‌پادشاه ساسانی درقطعات ومجلدات جداگانه پراکنده وبصورت یك‌جلد کامل درنیامده‌بود بنابفرمان این‌شاهنشاه موبدان ودانایان وقت‌از قطعات ویادداشتها واسناد ومجلدات وروزنامهای پراکنده تاریخ‌پادشاهان‌ایران رااز‌عهد کیومرث‌تااواخر پادشاهی‌خسرو پرویز دریك جلدکامل تنظیم کردند.

این تاریخ گرانبها راسعد وقاص پس از فتوحات خویش در سال ۱۵ هجری (۶۳۶م = ۵یزدگردی) باانضمام غنایم دیگر بخدمت خلیفه وقت‌عمربن‌خطاب‌ارسال نمود . بخشی‌از آن که از داستانهاسخن میراند بفرمان خلیفه‌بعربی ترجمه گشت اما بخشهائی که درموضوع اخلاق واندرز صحبت‌میداشت برطبع خلیفه گران‌آمد وگفت درقبال حدیث پیغمبر گفتار دیگران به پشیزی نمیارزد . بنابراین تاریخ نامبرده رابسلطان حبشه ارمغان فرستاد پادشاه‌فرهنگ‌پرور آنرا گرانبهاترین‌تحفه دانست ونسخه هائی‌چند از آن‌استنساخ وبین دوستان خود توزیع نمود. یك نسخه آن کتاب بمرور زمان‌بخراسان رسید.

ابومنصور محمدبن‌عبدالرزاق بن‌فرخ بن ماساه‌بن‌مازیار که ازنسل‌اسپهبدان تبرستان بود بوزیرخویش ابومنصور المعمری پورعبدالله پور جعفرپور فرخزادپور پشنگ دستورداد تادر تدوین تاریخ پادشاهان ایران باستان همت گمارد . نامبرده انجمنی ازدانایان زرتشتی تشکیل دادوبخش ناتمام شاهنامه رااز عهدخسرو پرویز تاشکست یزدگرد و اضمحلال سلسله ساسانیان بنگاشتند وبرتاریخ سابق ایران یا

خداینامه تالیف دانشور دهقان که درآن وقت‌مسعود بن ابومنصور دبیرعبدالرزاق بپارسی ترجمه نموده‌بود علاوه ساختند .

چون نژاد ابومنصور چنانکه گفتیم باسپهبدان تبرستان میرسید در احیای عظمت وشوکت نیاکان وموفقیتهای باستانیان عشقی وافرو ذوقی مالاکلام ازخود نشان میداد. هرکس‌یادداشت یاورقی‌ازتاریخ‌باستان‌باو مینمود ازبخششهای‌بیشمارش بهره‌مند میگشت .

اعضای انجمن نگارش شاهنامه که ابومنصور المعمری تشکیل داد و در بالا ذکرش گذشت عبارت ازچهارنفرزرتشتی‌زیربودند که درجمع‌آوری‌داستان‌تاریخی و تدوین شاهنامه مساعی جمیله‌از خود ابراز داشتند:

۱ـ تاج‌پور خراسان اهل هرات

۲ـ یزدان دادپور شاهپور اهل سیستان

۳ـ ماهوی خورشیدپور بهرام اهل‌نیشاپور

۴ـ شادان پور برزین اهل‌طوس

شاهنامه بصورتیکه ماامروز در دست داریم اثر زحمات و خود گذشتگیهای دانایان نامبرده گمنام بالاست که برای‌زنده ساختن مجدوجلال نیاکان باستانی و شکوه وعظمت دوران گذشته وحفظ شعائر ملی آسایش و آرامش را برخود حرام نمودند .

خواجه بلعمی ابوالفضل پورعبدالله وزیر امیرنصربن احمد ، شاعر زرتشتی دقیقی را بنظم‌شاهنامه تشویق کرد ولی انجام اینکارهم بواسطه قتل ناگهانی شاعر بتاخیر افتاد تاآنکه سکه پادشاهی بنام سلطان‌محمود غزنوی زده‌شد .چون کتاب سیرالملوك رادید متاسف گردید چراشعرای ایران‌تاکنون‌در نظم‌آن نکوشیده‌اند سلطان فرمانداد در تجسس درست ترین و کاملترین نسخه تاریخ پادشاهان ایران اقدامات‌لازمه بعمل آید . مأمول سلطان بخلاف انتظار بنتیجه‌نرسید ، تاآنکه‌خور فیروز یکنفرزرتشتی فارس بواسطه ستم وفشار فرماندار آنجابرای‌تظلم‌وداد‌خواهی

بغزنین و دربار شاهنشاه روی نهاد . چندین ماه در پایتخت ایران پریشان و آواره بود و بحضور سلطان بار نمییافت . روزی از تمنای شاه وتجسس نسخه کامل شاهنامه خبر شنید . بوسیله درباریان پیغام داد که یك نسخه کامل آن رادرشهرخویش دارد. شاه وی را بحضور خویش بار داد و فرمود کتاب مذکور را بتوسط قاصد شاهی بخواهد . چون کتاب بحضور سلطان رسید خوشحال شد ومقدم خورفیروزرا عزیز شمرد وظلم وستمی که بروی رفته بود رفع نمود ومقامش رابلند ساخت.

در روزگار ساسانیان انجمن‌های فرهنگی گاهو بیگاه بین ایرانیان ورومیان برقرار میگشت . در یکی از این انجمنها که در زمان شاپور پور اردشیر بابکان تشکیل یافته بود دانشمندان و پزشکان رومی مسائل علمی چندی را راجع بتعلیمات مزدیسنا مورد بحث قراردادند .

فرزانه **دادار بن دادخت** دانشمند آن دوره موضوع بحثرا دررسالهٔ بپهلوی انشا نمود . سپس درچندین قرن بعد **استاد جلیل بن جمشید** رساله مذکوررا بپارسی ترجمه نمود .

بعداً موبدان موبد **ابو نصر بن سروشیار** از تخمه آدرباد مار اسپند و نسل دادار بن دادخت دوباره همان را بپارسی روان تری در آورد و آراسته نام نهاد . دانشمندان اخیر باحتمال قوی درحدود قرن سوم وچهارم هجری میزیسته‌اند . رساله نامبرده بنشانی(R69) دربنگاه خاورشناسی کاما بمبئی محفوظ است .

بهرام پور مهران از اهل اصفهان و ببهرام اصفهانی معروف و از تاریخ نویسان زرتشتی است که در سده دوم هجری میزیسته . طبری و ابوریحان ازاویاد میکنند وابومنصورالمعمری دبیر عبدالرزاق که درتدوین شاهنامه کوششی بسزا نمود در دیباچه شاهنامه خویش از اونام میبرد .

بهرامشاه پور مردانشاه کرمانی موبد شاپور کوره فارس‌واز تاریخ‌نویسان بوده است ازنوشته‌های او نام ونشانی دردست نیست .

فرخان موبدان موبد یزدگرد ازنویسندگان پیش ازاسلام است ونام او را تاریخ نویسان اسلامی مانند صاحب الفهرست و طبری و ابوریحان و حمزه یاد کرده اند .

زادوی بن شاهوی بقول صاحب پارسی نغز «زادویه پور شاهویه اصفهانی است ازترجمانان دیرین است که نامه‌های بسیار ازپهلوی بتازی درآورده و گوینداو را داستان نامه بوده بنام سیرالملوك ونام اودر آثار الباقیه ابوریحان و الفهرست و نامه حمزه اصفهانی بسیار آمده است در دیباچه شاهنامه بو منصوری از نامه اویاد میشود » .

زادویه صاحب کتابی بوده درنجوم والبیرونی براقوالش اعتمادداشته است.

خواجه منوچهر بقول صاحب پارسی نغز « از زرتشتیان بزرگ یزد بوده هنگام ورودش به یزد خواجه معین الدین شهرستانی یزدی که معلم یزدی نیز نامیده میشده بوی نامهٔ بپارسی سره نوشته . خواجه معین الدین ، صاحب داستان نامه‌ایست که مواهب الهی نام داردودر سال ۷۸۹ هجری (۷۵۷ی) در کرمان بدرود زندگی گفت . صاحب جامع مفیدی او را بزرگترین دانشمندان روزگار خود میخواند که گروه دانش آموزان ازگوشه و کنار درمحضر درس اوحاضر میشده اند . شاه شجاع مظفری ممدوح خواجه حافظ شیرازی نیز ازشاگردان اوبوده‌است » .

عمید الدوله جمشید بن بهمنیار درزمان پادشاهی سلطان معزالدین ابوالحارث سنجروزیر (استاندار) فارس واصفهان بود . محمدبن عبدالملك نیشابوری متخلص بمعزی که در سال ۵۱۸-۵۲۱ هجری (۴۹۳ - ۴۹۶ی) بدرود زندگی گفت در مدح او قصیده‌ئی دارد که مطلع آن اینست :

برآمد ساج گون ابری زروی ساجگون دریا
بخار مرکز خاکی نقاب قبه خضرا

اسپهبد شمس الملوك علی بن شهریار بن قارن نیز ممدوح معزی بوده است .

علامه محمدبن فرامرز مشهور بملاخسرو. نامش ملاخسرو بود که بلباس مسلمانان درآمد ومتوفی بسال ۸۸۵ هجری (۸۵۰ی) فقه حنفیه را بنام‌غررالاحکام نوشته ودرسال ۸۸۳ هجری(۸۴۸ی) شرحی برآن نوشت بنام دررالاحکام فی شرح غررالاحکام . نسخه خطی آن‌بشماره‌۱۴۵در کتابخانه آصفیه‌حیدرآباددکن‌هندوستان محفوظ است .

ابان بن عبدالحمید لاحقی : از گویندگان‌عربی‌ایرانی نژاداست . بسیاری ازکتب پهلوی راباامر خالد برمکی‌بعربی‌منظوم ترجمه‌نمود . ازآنها هست، کلیله ودمنه ، سندباد نامه ، کتاب مزدك وبلوهر وبوذاسف ترجمه هندی بپهلوی . ابان بزندیق ومانوی بودن متهم گردید . ابونواس شاعرعربی نژاد بقول صاحب عیون الاخبار این‌دوبیت رادر هجوابان نظم کرده و اورا مانوی‌قلم داده است.(۱)

لااشهدالدهرحتی — تعاین العینان
فقلت سبحان ربی — فقال سبحان مانی

صاحب الفهرست کتابی بنام سیرة اردشیر بعربی منظوم که‌گویا ترجمه کار نامه اردشیر باشدبه ابان نسبت‌داده است.

ابونصر شاپوربن اردشیر : وزیر صمصام الدوله بهاء الدوله دیلمی بود . بقول ابن‌الاثیر درسال ۳۸۳ه دانشکده در بغداد بنیاد نهاد که دارای کتابخانه‌بسیار بزرگی بود . کتابخانه نامبرده‌در سال ۴۴۷ه بعد ازتسلط سلاجقه بر بغداد طعمه آتش گردید میگویند بیش‌از ده‌هزار جلد کتاب در کتابخانه بوده‌است .(۲)

ابوسهل ویجن (بیژن) بن رستم الکوهی : مردم‌تبرستان بود وبنابرسم‌آن دیار بکوهی مشهور شد . از منجمان نامور بود. در رصد خانه‌ای که شرف‌الدوله در سال ۳۷۷ه تأسیس نمود برصد کواکب میپرداخت . ویکه **Woepcke** بعضی از آثار اورا درکتاب جبر خیام که بفرانسه نوشته آورده است . از آنجمله است

۱- تاریخ ادبیات در ایران جلداول تالیف دکتر ذبیح‌اله صفا
۲- ایضا

« مراکز الدوایرالمتماسة علی الخطوط بطریق التحلیل» وکتاب«اخراج الخطین من نقطه علی زاویه معلومة بطریق التحلیل» صاحب الفهرست چندین کتاب دیگر را باونسبت داده‌است .(۱)

نوبخت الاهوازی وپسرش ابوسهل خرشاذماه – هردو کتب‌ریاضی‌پهلوی را بعربی ترجمه نموده ودرعلوم ریاضی صاحب تألیفات‌اند . خاندان نوبختی در علوم ریاضی وکلام نامورند. ابن ندیم اکثر افرادآن خاندان‌را ازمترجمان‌پهلوی دانسته‌است .(۲)نوبخت منجم مشهور منصوربود .

عمربن الفرخان الطبری :اسلام‌آورد ومفسر کتاب الاربعه‌بطلمیوس‌القلوذی است باماًمون خلیفه‌عباسی معاصر وصاحب تالیفات متعددبوده . ازآثار او رساله‌ای در احکام نجومیه ورساله‌ای در استخراج ضمیربطریق‌نجوم وکتاب جوامع‌الاسرار فی علم النجوم وکتاب‌مختصر مدخل القیصرانی فی احکام‌النجوم در دست‌است(۳)

ابوالقاسم حمادبن شاپور دیلمی : مشهور بحماد الراویة از موالی بنی بکربن وائل متوفی بسال۱۵۵ه و ناموردرایام و اشعار واخبار وانساب‌عرب بوده و معلقات سبع گرد آورده اوست . اورا بزندقه متهم نمودند . (۴) یحتمل زرتشتی بوده است .

بهرام‌ابن‌مردانشاه : موبد خوره‌شاپور بود. بقول‌حمزه یکی‌از نویسندگان تاریخ ایران بوده وتاریخ ملوك بنی‌ساسان رااصلاح نموده .

بهرام هروی‌مجوسی : نویسنده‌بنام‌بوده . آثارش‌در دست نیست. ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه ازنوشتهایش صحبت میدارد . صاحب‌الفهرست هم ازاوسخن رانده است.

عماد موبد : دانشمندزرتشتی‌است که براقسام‌خطوط‌معموله زمان ساسانیان آشنائی داشته است. صاحب الفهرست دربیان خطوط نامبرده که در زمان اومتروك

۱- ایضاً ۲- ایضاً ۳- ایضاً ۴-ایضاً

بوده و کسی برآن اطلاع نداشته از عماد کمك میطلبد و او آنها را برایش شرح میدهد.(۱)

ابوالحسن آذرخور مهندس : از منجمان مشهور بوده و ابوریحان بیرونی آثاری از اودر دست داشته ودر آثار الباقیه از آن نقل قول مینماید. (۲)

آل مرزبان : از دودمان باستانی فارس میباشند و ابن حوقل (قرن چهارم هجری)مینویسد «در فارس سنتی نیکوست و در میان مردم آنجا عادتی بافضیلت میباشد وآن گرامی داشتن خاندانهای قدیمی وبزرگ شمردن صاحبان نعمت ازلی است.دراین ناحیه خاندانهائی هستند که کاردیوان رااز روزگار باستان تا کنون بارث میبرند . آل‌مرزبان قدیمترین دودمان ایرانی فارس و از حیث شماره بزرگترین آنهاست وکارهای دیوانی از زمان‌بسیار قدیم دردست ایشان میباشد.(۳)

نوبخت‌فارسی : نخستین کسی بوده که از علم هیئت ونجوم در زبان عرب آثاری گذاشته است ومانند ابن‌مقفع غیر اززبان عربی و زبان مادری خود پهلوی زبان دیگر نمیدانسته وسرچشمه معلومات آنها مآخذایرانی‌است (٤)پس‌ازاوپسرش فضل جانشین اوشد .

مهدی فروح بن شخسان : یکی از موبدان ایرانی است که در صدر اسلام مسلمان شد وبلقب‌مهدی ملقب گشت . از اسم ایرانی او اطلاع درستـی در دست نیست . نامبرده چندی‌پس از واقعه کربلا در زمان سلطنت یزیدبن معاویه (٦٤ــ ٦٠هـ = ٦٨٣ـ٦٨٠م = ٥٢ـ٤٨ی)یك نامه پهلوی بپادوسبان گاوباره اسپهبدرستمدار درویان نوشته و حقایق تلخی را ذکرو خود را برادر دستور دینیار بهزاد معروف بسلمان فارسی قلمداد وازبد گوئیها ونفرین ایرانیان‌نسبت باودفاع مینماید.مهدی فروح بن شخسان بانامهٔ خویش سه‌عهد نامه بخدمت اسپهبد میفرستد تادر گنجور آتشکده‌حفظ‌نمایند که شاید موقعی‌بکار آید.در نامه خویش که‌در قرن‌پنجم‌هجری

۱ــ فرهنك ایرانی و تاثیر آن درتمدن اسلام وعرب تالیف محمدمحدی.

۲ــ ایضا ۳ــ ایضاً ٤ـ مجله مهرسال ۲شماره٥ص٦٢٥

بزبان عهدمخلوط باتبری ودری ترجمه گردید چنین گوید :

«مراکام زین آهنجیدن آنکه مردم‌همی واجند که ردان ودستوران وهیربدان ودین آوران آن بوم وبراژدستور دینیار آزرده ونه خشنودند ونفرین همی کرند و په ریمنی نام همی‌برند که وه‌دین مازدیسنی و راه فراورن بهشته و درونـد گشته و هیارومندهٔ وناهکاران شده وتازیان رااوعه دین آوری رهنموده پن‌اژشده ها و کنونه نه آگهند که وی تاروژ ودردن (مرگ) اژ گیتی په این دین اورمزدنوتراویگمان تربید اوعه خروه اویژه و هدین مازدیسنان ایستید . پناهیم اوعه دادار اورمزد اژ اهریمن گناه مینو ، نخست که ردان ودستوران وتره پدش کردند بهاماوران دشت محمد کیش آورتازیان اندرسالاری‌بوهاله‌منندر تازی آنجابید . بوهاله اژدانش و نگارش بهره‌اش نه‌بید . اژدینیار آرزو کرد که مرداهش محمد را آموزگاری کره وی هم پذرفته او رااژپرمان دین وه دانش وبیش وفراورنه بیا گاهانید ....

«در آغاز رأی کشورستانی شان (تازیان) بسرنه و دین ایشان را روی روائی پدید ندبید . اما چون‌استاره‌بهیاره‌شان بیدوبخت‌از ماروی‌تابید دستوران‌وهیربدان پرمان دادار وفراورنه کنش بهشتند ودشمت‌ودژهوخت‌ودژهورشت گشتند وخدیوان و خسروان کشور را برانداختند . ورنه کجا آن تاب تازیان رابید و توان کـه با خسروان ماکارزار کرند....

«هنگامیکه شاهنشاه مینو آرامگاه پرویز اوربادان‌تیره روان پیام کرد که محمد وهمدستانش را اوعه درگاه فرسته اژپلید اندرونی خویش پـدش در نساخته سخنان ناراست اوعه پادشاه ننگاریده بگوشن وپتت آن تازی مرد اژراه به نشدی‌و باتیغش‌میشمرد (میکشت) یابشاهنشاهش گسی میکرد هنگامه‌بدینجا نکشیدی...

«ور دستوران مرمردم کشور راوتره نکرده‌نیازرده بیدنه‌بچه ره‌مهتران‌ایران در نهانی با عمرهیاره کردی .... ارمردم کشور اژدستوران خشنود بیدند تازی‌سپه رااورهیچ‌مرزره‌ندادی‌ور گجسته‌ماهوی‌سوری کش‌داداراورمزدپادافراه کره‌یزد گرد شهنشاه را نکشتی ، تخت وتاج مامرتازیان را که دادی چه نگارم چین نیك‌ونیم

ویشتروناه اژخود ماته واژ سستی بخت وناهیارهٔ استاره وپادافرهٔ کارها که اوعداین خواری اندریم . چین اژین پیش بکیفر بزه مردم اژ جمشید گشتند و اوعه بیور اسب تازی پیوستند و برای آن سترک بر کشیده داور ناراست سخنان را، پاك دادار سالهای دراز گیتیان رادراستم اندر داشت کنون هم‌اژوناه و بزه دستوران ،ساسانیان را نژاد برافتید و دروندان چیر آمدند ...

« من بهر آگاهی و اویگمانی آن خسرو دادگر و همه دستوران و وهان رستمدار براینکه دینیار آئین بهی نهشته و بریزد نهادهٔ نیاگان استوان بیده اژ محمد نامه ستده بیدم که اژ واته و سرایشش علی نگاشته زان باز نویسی بهرمز گسی داشته‌ام وهم دینیار اژ عمر بیغون نامه ستده که ار کشور ایران تازی راشوه اندرآئین بهی ویرانی‌نیازند ونگذارند وبرآئین پاك کار ندارند. اما پس‌ازفیروزی اژ بیغون بگشتند و ایرانیان را اور تازی کیش خواندند و نامه خانهای بزرگ و نامه‌های نامی پاك سوجانیدند و آتشکده‌ها لاش وتارات کردند اورمزد اوخشیدار کیفر کناد . هم برای آسایش‌بهرام شاپور خیر اندرس که اژ نژادآدرباده ودیگر دستوران چنین پیمان‌نامه اژعلی ستده‌ام هر سه با این نامه است بگنجور آتشکده اندر سپارند که شایددمانی بکار آید و بفرمایند دستوران مردمان کشور را اژ راه آئین آگاهانند و آسایش وهان را اژ یزدان توزند و برادر مرا هم خدا مرزی دهند واژ بیغاره و بدگوئی بگذرند تا یزدان کامها اندازید و دهیدفه یزدان‌کامه باد تراج .

موبد برزین رام‌پور خور زاد پور بهرام پوراسفندیار نامه‌پهلوی‌مهدی فروخ‌بن شخسان را بفرمان شهراکم پور نام‌آورپور بیستون پور زرین کمر(۱)پور کیکاوس اژنژاد پادشاهان ساسانی(۶۷۱ – ۶۴۰ ه) اسپهبد تبرستان بزبان محلی که مخلوطی است بالغات دری ترجمه نمود . ترجمه نامبرده بخط اوستائی بودو درحدود سال ۱۸۷۱ میلادی فرزانه مانکجی هاتریا آنرا در تهران ابتیاع نمود و

(۱) تاریخ ظهیرالدین در اینجا پورجستان‌علاوه میکند.

به بمبئی فرستاد .فرزانه بهرام‌خسروبن آبادان نرسی‌آبادی همان را درسال۱۲۹۹ هجری باشاره مانکجی صاحب بالفبای فارسی درآورد .

رونوشت فرزانه بهرام بنشانی HP (ms) 304 در بنگاه خاور شناسی کاما بمبئی محفوظ است ، اما از رساله اوستائی آن که بخدمت اردشیر جی سهرابجی دستور کامدین دبیر انجمن اکابر صاحبان پارسیان فرستاده بود (۱)اثری در دست نیست موبد برزین رام در ترجمه آن از پهلوی نام شخسان رابواسطه ناآشنائی با آن ساسان خوانده است ، زیرا در الفبای ناقص پهلوی ساسان و شخسان بیك قسم نوشته میشود .

جابر بن حیان معروف بجابرگبر از عارفان وطبیب حاذق و کیمیاگر بوده و در علوم عجیبه دست داشته وازشاگردان‌امام جعفر صادق میباشد وصاحب‌تألیفات زیادیست بعربی . جابر ظاهراً مسلمان بود ولی باطناً زرتشتی میگویند روزی که از درمهر میگذشته این بیت را میخواند .

ای خانه دوست گر شدم از تو برون
با چشم پر از اشك و دلی پر از خون
سوگند بخاك درت ای خانه مهر
تن بردم و دل نهادم اینجا بدرون

شهمردان بن ابی‌الخیر در اوایل قرن ششم هجری نزهت نامه‌علائی رابنام علاءالدوله ابوکالیجار گرشاسف‌بن علی‌بن فرامرزبن علاءالدوله محمدبن‌دشمنزیار از امیران‌کاکویه‌نوشته سال تألیف نزهت نامه‌بدرستی‌معلوم نیست ولی چون کتاب بنام ابوکالیجار گرشاسف است و او در تاریخ ۵۱۳ ه از محل حکمرانی خود فرار نموده و بسلطان سنجر پناه برده باید چندسال قبل از ۵۱۳ باشد .

ناصر خسرو در سفرنامه خود درسال ۴۴۳ هنگام ورود ببصره نامی از مولف

(۱) نامه گجراتی فرزانه مانکجی هاتریا مورخه ششم می ۱۸۸۷ تهران ببمبئی بعنوان میسعر پهالن جی جیوانجی هاتریا.

این کتاب برده گوید که حاکم بصره پسر ابوکالیجار حاکم شیراز و وزیر او ابو منصور شهمردان نام فارسی است وشهمردان درباب صاعقه درهمین رساله حاشیه‌ای افزوده معلوم میشود وقتی‌به‌تبرستان وهنگامی‌بکاشان بوده وصاعقه‌ای که درکاشان بسال ۴۷۷ ه رویداده بچشم دیده است . استاد دکتر معین را عقیده بر آنست که این شهمردان غیر از شهمردان صاحب نزهت نامه میباشد .(۱)

---

(۱) چهار مقاله عروضی سمرقندی بکوشش دکترمعین .

کوچ نشینهای دلپتان و فرزانه بهرامشاه

فرزانه بهرامشاه شراف(صراف) پور نوروز پور پشوتن از نسل آتورنان و موبدان دوره کنونی و در دانش بخردی رسا و سرآمد بود . سازمان «خشنوم» در بمبئی بنیاد نهادهٔ اوست که بیش از هزار نفر از دانایان و خردمندان گروه‌زرتشتی بکارمندی آن سر افراز و در پیروی آموزشهایش که بر شالودهٔ نبشته‌های اوستا و پهلویست کوشا میباشند .

خشنوم واژه اوستائی و دانشی است که مردم را بسرانجام وآرمان زندگانی ورسیدن بیکتائی که سراسر خوشی ومهر وآرامش وشناسائی‌باشد رهنمونی‌مینماید و با واژهٔ اوستائی وپهلوی و پازند که خشنوتره، خشنومن وخشنودی باشدیکیست و ریشهٔ آنها واژه خشنو میباشد که بچم پیشرفت‌دادن‌کار کیهان وشاد نمودن‌یزدان است .

خوشی اهورا مزدا و برخورداری از شادمانی یزدانی در رسائی گیتی ،سر- چشمه آرمان زندگی است و پیداست هیچ شادی‌ئی شادتر وهیچ خوشی‌ئی خوشتر از آن نیست که مردم بدانند مزدا از همکاری ایشان در پیشرفت کارش خشنـود و خرسند است .

خشنوم همان دانشی است که منشن و گوشن و کنشن را برای‌بدست‌آوردن آرمان وشادمانی نامبرده ورزیده میسازد و گوهر گفتار آسمانی اهورا و روش بکار

بردنش را در زندگی‌روزانه بمردم میآموزاند وتنهابیاد سپردن وخواندن‌نبشته‌های آسمانی ، هنگام بندگی وستایش بسندگی نمیکند .

این واژه در سراسر اوستا دوبار آمده است یکبار در سپنتمد گات یسنای۴۸ بند ۱۲ و دیگر بار در وهشتواشت گات یسنای ۵۳ بند ۲ خشنوم چنانکه گفتیم ازواژه اوستائی خشنو ریشه گرفته که در سانسکریت خشنا باشد .

هیربد کاوسجی ایدلجی کنگا استاد و فرهنگ نویس اوستا بچم دانستن ، شناختن ، ارج نهادن ، فهمیدن و با سرچشمهٔ روان یکی شدن میداند.دانشمندان باختری واژهٔ نامبرده را دیگر گون گزارش کرده‌اند ، مـولتن آن را « بشادی » اشپیگل «خرد» گلتری «خورسندی» هارلز «دانش» دارمستتر «خوشی» میلز « نیاز ته دلی » پورداود « خشنودی » و دکتر ایرج تارا پوروالا « بخوشی و انجام دادن کاری ترجمانی کرده‌اند .

هیچیك از این گزارش‌ها بتنهائی نادرست نیست مگر باز هم همه‌آنها با هم چم رسای واژه رانمیرساند .چه که خشنوم‌دانش آزادی ورستگاریست و گفتاریست که با آغاز زندگی آغاز و باپایان زندگی پایان میپابد ودامنه آن ازپایه‌ایست که روان با نیروی تاخت و ایستادگی یا خرد و شناسائی بمیدان زندگی فرود آمده وبسوی شاهراه مرگ رهسپار میگردد و هم آئین منشنی ، روش و رفتار در گیتی ودانش‌بخردی وروانی وپاری رهرو بدوباره رسیدن‌بکشور پراز بخشایش وشادمانی هستی جاویدانیست .

بگفتهٔ فرزانه بهرامشاه «خشنوم کلید دانش‌ترجمانی‌نبشته‌های آسمانی‌است و چگونگی آن درستوت یسنای اوستا که اینك‌نابودشده پندارند یادشده وآن‌روش خواندن گفتارهای آسمانی و پدید آوردن نوان درهواست . خشنوم بآن که بیریا ودیندار باشد راز خود رامینمایاند و آن راز ، سربسته نیست مگر کلید گشودگی سربستگی‌هاست که به‌پیوستگی فرهنگ وفروغ اندرونی‌بدست آید وهمانا آن‌نیز نتواند بود مگر باکمك پارسائی وخودگذشتگی و دلی که ارج داد اهورا بشناسد

و به برابری کارهای آفرینش پی برد.»

زندگی وآموزش فرزانه بهرامشاه ازشگفتی‌های روزگار است . این‌دانشور در تیر روز و بهمنماه شاهنشاهی ۱۲۲۷ یزدگردی و برابر سوم اوت۱۸۵۸ میلادی در شهر بمبئی از مادر بزاد . در دوران خردی در پی آمـوختن نبود . چنان کـه گجراتی زبان مادری را بدرستی فرانگرفت وهم زبانش لکنت‌سختی داشت .مگر چون خواست و داد اهورا بود در کارنامه پژوهش اوستا و دانش بخردی سرآمد گردید .

آری سرنوشت بروش شگفت آمیزی برای بهتری‌هر که راکه شایسته‌است کارمینماید چراکه بگفته شت زرتشت پیمبر باستانی سرنوشت هر کس بدست‌خود اوست وآن واکنش گردآمدهٔ کنشهای زندگانیهای اوست .

بهرام۱۷ ساله شد روزی از سرزنش پی‌درپی مادر ازنادانی وبیفرهنگی و بی اندیشگی خویش بستوه آمد . خانه و خانواده را بهشت و راه بیابان پیش گرفت. از احمد آباد ، کاتیاوار و پنجاب بگذشت و به‌پیشاور استان‌مرزی هندوستان(اینك پاکستان) رسید . برادر مادر راکه درآن شارسان خرید و فروش میکرد بدید و اندیشه پیشتر رفتن را از خود دور نمود و درآنجاآرام گرفت .

پیشاور شهرستان پتهان‌هاست که گروهی جنگجو و ستیز خو میباشند . به‌بهرامشاه جوان اندرز داده شد که از همنشینی و نزدیکی بآن‌ها دوری جوید تااز خشم وستیزشان آسیب نبیند . روزی دربیرون شهر گردش کنان ، ناگهان خود را در برابر کاروانی از مسلمانانی تنومند دید که بار انداخته و بآسایش پرداخته‌اند . چون بهرامشاه درآن هنگام دست‌بآب رسانیده بود وبروش آئین مزدیسنا بایستی اوستای کشتی بخواند پس از تیمم درجلو کاروان بزمزمه اوستا خواند ، کشتی‌باز کرد وبمیان بست .

درهمان دم دونفر مردان تنومند نیرومندباو نزدیك‌شده گفتند ، کاروانسالار او را میخواند . جوان‌از شنیدن پیام بیاد اندرز وسفارش برادر مادر افتاداندیشناك

گردید و بهراسید . از پذیرفتن خواهش آن‌ها دو دل گشت مگر از دیـدن فر و شکوه و چهرهٔ درخشانشان دل در گرو وشیفتهٔ ایشان گردید . با اندرون خویش‌در پیکار بود . پیام آوران بابینش خویش‌بد گمانی و ترس او را دریافتندلباس‌خویش بیکسو کرده ، سدره و کشتی خود پوشش‌دینی مزدیسنارا باو نمودند .نشان‌آئینی براندام‌ناشناسان سپاه هراس و بیم ودودلی را از اندرون‌بهرام براندوبدون‌پرسش بدنبال آنان روان شد . تا آن که درمیان کاروان به‌پیش سالار که فروغمند و بافر و شکوه یزدانی بود برسید وبی‌اراده سربکرنش خم نمود . سالار نامش رشید بود و مردی دلپت (صاحبدل) وروشندل او را با مهر پـدری پذیرفت و بنواخت رفتار مهر آمیز او و همراهانش که همه مزدیسنا بودند ، اندوه رنجش مادر و دوری از خانمان که سراسر هستیش را فراگرفته بود جای خود را بشادی و خوشی‌واگذار کرد .

نسبت بمیزبان گرامی ومهربان خویش چنان دلبستگی پیدا کرد که اندیشهٔ برگشتن بخانه برادر مادر را از خود بدر نمود مگر مژده دیدار گـروه زرتشتیان ناشناس وچنان موبد دلپت ومهربان را بایستی باو برساند بنابراین‌بخانه برگشت و او را ازپیشآمدآگاه کرد و گفت کاروان سالار اندیشه دارد او را باخودبکشور ایران ومیهن باستانی برد .

پیرمرد ناتوان از شنیدن این داستان پریشان و از رفتن جوان بکشور دور ودراز هراسان گردید .

بکوشید مگر با پند و اندرز او را از همنشینی و رفتن با آنها بازدارد چون کاری از پیش نبرد باندیشهٔ نادرست افتاد . بجوان گفت تلگرافی از سورت رسیده که مادرش بربستر مرگ خوابیده و او را برای پسین دیدار خواسته است بزودی باید آمادهٔ برگشتن گردد . جوان ازاین آگاهی بیاد رنجش پیشین مادر افتـاد و اندوهگین گردید .برای آرامش دل نزد رشید ، موبد روشندل شتافت و او را از تلگراف ناخوشی مادر آگاه کرد وراه چاره پرسید .

دلپت دانا دیدگان‌خود ببست و پس از آنی بگشود و گفت فرزند دلبندم مادرت تندرست است و امروز روزسالگره اوست و با خویشان ودوستان بخوردن چیزهای خوشمزه جشن پرداخته‌اند . گفتار برادر مادر سراسر دروغ است .همانندم روز وماه سالگره مادر بیاد جوان آمد و براستی سخنان پیر دانـا پی برد وشاد و خرم گردید .

شتابان پیشگوئی دلپت را به برادر مادر بگفت و او را بشگفتی انداخت . پیرمرد بناچار گناه‌دروغگوئی را گردن نهاد . بهرامشاه جوان‌آهنگ استوار کرد و از برادر مادر دوری گزید و در پناه‌کاروانیان بیارامید .روز کوچ برسید وجوان بارشید کاروان سالار و همراهانش بسوی ایران رهسپار گردیدند .

کاروانیان همه زرتشتی واز گروه روشندلان بودند . در بازگشت خویش به میهن و شارسان فردوس نام‌دربخش دماوند ، بایستی میان گروه دشمنان دین و راه‌زنان ودزدان بگذرند و در هرآن ودر هر گردنه ترس تاخت آنان برکاروان‌میرفت مگر بینائی وروشندلی رشید کاروانسالار و گویا از یادکردن نیرنگهای اوستائی ، دیدگان دشمن از راه نزدیك و باندازه يك تیر پرتاب ازدیدن کاروان و کاروانیان باز میآمد ، کاروانیانی که همه پارسا وپرهیزگار همه نیکخو و نیك کردار ، همه دلپت و روشندل ، همه آزاده ودلداده بودند . آری هر که در دانش آئین آفرینش وکارکرد سرشت دانا باشد ، دانشی که در خور گنجایش هر کس وناکس نیست ، انجام‌اینگونه‌کارها که‌شوۀشگفتی‌است‌برایش دشواری ندارد.

کاروان مرزهندوستان را بگذاشت وسراسر کافرستان و افغانستان برین را بنوردید و بخاك خراسان‌رسید . بسوی‌بخش‌برین‌باختری‌ایران وآذرآبادگان روی آوردو در زایشگاه وخشور کهن بستایش پرداختند . سپس دو بخش شده بخشی بسوی شمال باختری ایران‌رهسپار ودسته‌ئی که بهرمشاه با آنان‌بودآهنگ‌دماوند وشارسان فردوس نمونند .

شارسان فردوس در بهترین بخش دماوند جای‌دارد و راهش سوای دلپتان ،

بدیگران پوشیده است . زیرا از نیروی نیرنگ (طلسم) اوستائی دیده بیگانگان رایارای دیدن راهش نیست و این از رازهائیست که دانش گیتی پرستان امروزی از بازکردن گره آن کوتاه میآید . کاروان بربلندیها و پستیهای کوههای سخت و پرپیچ وخم که ازجان‌داری نشان نمیداد روان بود . ناگهان موبدی نیرومندسفید پوش که برسنگ بزرگی تکیه داده بود در چندگام آنها نمودار گردید . گویا با نیروی دل روشن از ورودکاروان آگاه و به‌پیشباز شتافته بود . ما را باگشودن گره این رازکاری نیست مگر از این پیشبازی در کوههای خشك و خالی به‌هستی یك سازمان بخردی وروانی درستی میتوان پی برد که بیسیم و تلگراف پیامها راازراه‌های دور و دراز بهمدیگر میرسانند و گویاکانون دل آنها همان دستگاه فرستنده و گیرندهٔ پیامها باشد .

موبد برهمنونی کاروان پرداخت و بزودی در جلو کوه‌بلندی بجائی‌رسیدند که چندین تکه‌سنگ برروی هم چیده بود . رهنمون پاره‌ئی ازآن را بیکسو فکنده غاری نمودار گشت بسیار تاریك و گام پیش نهاد و کاروان با پشت گرمی و امیدواری‌تمام در دنبالش روان تاپرتو آفتاب درسمت‌دیگر رسیدن بفردوس،شارسان روشنروانان ، پرهیزکاران ، پاکان ودلپتان را مژده داد .

شارسان فردوس چنان که گفتیم از دیدگان ما پوشیده است و کوه نوردان‌و گردش کنندگان کیهان که در نوشتن درازا وپهنا ونامهای شهرها و کوهها کوشش نموده‌اند از فردوس یاد نکرده‌اند و آن دریکی ازمکان‌های بلند و هموار دماوند جای دارد و تهران‌درجنوب باختری آنست .

آری دژهای نیروی نیکان بایستی بدرستی نگهبانی شود و از زیاده رویهای مردمان ماجراجو در بدست آوردن چگونگیهای اندرونش جلوگیری گردد .
بنابراین اشوان ، دارندگان روان تابناك ، بنوبت بپاسبانی مرزفردوس‌میپردازند و اگر بیگانه‌ئی‌را بسوی آن‌رهسپار بینند بانیروی روانی خویش‌اندیشهٔ او رابراهو بسمت دیگر برمیگردانند .

گفته ما را خواه مردم باور دارند وخواه باور ندارند مگر آن راکه دین است بدرستی آن بیگمان است وآنراکه دین نیست بنزدش افسانه . چه دین از دانش ودانش از بینش برخیزد و بیدینی ازبیدانشی و بیدانشی ازبی‌بینشی است . فرجود یا پیش آمد درکار آفرینش راه ندارد هرگونه کارهای شگفت آمیز و در خور ستایش از پیروی آئین آفرینش شدنی است همان آئینی که وخشورکهن در گاتها بنام اشه وهیشته یاد نموده است .

کوچ نشین‌ها افسانه نیست

گفته پیشینیان که پیشامدهای آینده سایه خود را جلوتر میفرستند درست وبجاست مگر تنها برگزیدگانی چند بدیدن نزدیکی اینگونه سایه‌ها توانائی دارند تا خود را آماده سازند . کشور ایران بوم کهنسالی است پر از روشندلان و دلپتان وپرهیزگاران و فرزانگانی که زیردست استادان سرآمدورسا با سخت‌ترین آئین پرهیزگاری ودانش روانی تا سالیان دراز خود را ورزیده ساخته و بدیدن نادیدنیها و پیشگوئیها توانا شده‌اند .
رساترین این گروه فرزانگان وروشندلان ، شکست ایرانیان وویرانی‌ایران و دربدری بهدینان و بردباری نامه مزدیسنان را از سدسال جلوتر بابینش خویش دریافتند . هرچند میدانستند گوشی بدهکار نیست مردم را از نزدیك شدن چنین رویداد ناگوار خبردار ساختند . اندیشهٔ آنها نگهداری دین از آسیب ابرهای تیره‌ئی بود که میبایستی در آسمان ایران پدیدار گردد تا هنگامیکه باز خورشید درخشان و آفتاب دلخواه مرز و بوم ایران را از نو روشن وخرم سازد . پس چاره دراین دیدند در مکانی دور ازهمگروه دربروی خود ببندند واز نزدیکی‌بیگانگان جلوگیری نمایند و با نیروی روانی واندیشهٔ ژرف بایران و دین باستانی و گروه آدمیان سودمندی فراهم آورند .
همان ابرهای تیره‌ئی که روشندلان رابجدائی برانگیخت ، آسیب‌سختی‌بود

که باپیشرفت تازیان در پیکار با ایرانیان برپیکر میهن خورد ایران ویران شد و آنچه گرامی بود تباه گردید . گروهی نادان و بی‌فرهنگ ، برهنه وسوسمارخوار، ایران بافرهنگ و مادرجهان فرهنگ آندوره را لگدکــوب سم ستوران خویش ساختند . آه از روز داوری که چگونه داداهورا مزدا آنچه پست و ناچیز شمرده شود بلند وسر افراز میگرداند .

گروهی ازپرهیز کاران و فرزانگان نامبرده ۱۰۰ سال پیش از تاخت و تاز تازیان در مرزوبوم ایران ازمیهن خویش کوچیده وبمکانی که ما را آگاهی نیست فرود آمده کوچ نشینی بنیادنهادند . پنجاه سال بعدتردسته دیگربهمان اراده نیکو ازبوم خود بکوچید . سپس‌دسته های دیگر در زمان گوناگون با چگونگی‌هنگام وروزگار بگوشه گیری وجدائی پرداختند . این کوچ کنندگان ، یاوران‌نادیدنی دین مزدیسنا وپیروانش میباشند وبهنگام خویش برای رهبـری بهدینان و آسان کردن‌مشکلات‌آنان‌خودرا نمایان‌ساخته‌وپس‌از انجام‌کارهای‌دینی شان که‌نمیدانند بدون آشکار کردن راز خودبراه خویش میروند گواه مانامه‌ایست که زرتشتیان‌یزد بسالمه دیبدین و دیماه سال ۸۵۵ یزدگردی بپارسان هند از شرف آباد مینویسند « وروزگار پیشین که ورس گرفته‌اند صدوشصت سال و صدوهفتاد باشد . هیربدان غایب آمده‌اند ومهم ورس ساخته‌اند ودیگر رفته‌اند دیگر هیچکس را معلوم‌نیست که در کدام حدود رفته‌اند .»

مزدیسنا آئین تیره‌ئی ودسته‌ئی نیست بلکه‌دانش آئین‌آفرینش است که‌همه مردمان کیهان رادر برمیگیرد . نژاد مردم بچشم این دلپتان گله یزدان وشایستهٔ نگاهبانی‌ویاوری‌هستند.رنگ وبو، دسته‌وتیره رانزد آنها راه نیست تنها رسائی در دانش روانی‌وبخردی را که به ، بهتر وبهترین‌باشد درخور ستایش وبرتری‌میدانند .

بگفته بهرامشاه گروه‌ها ودسته‌های بیشماری‌ازپرهیزکاران وفرزانگان‌نامبرده درگوشه‌وکنار بهمسایگی ایران امروز هستی‌دارند .نخستین دسته کوچ کنندگان درمکانی که اوستاچئچست نامیده زندگی میکنند . دسته دومی در کوه دماوند و

دل ایران ودسته‌سوم‌درمرزروسیه اروپائی‌ودیگران‌دربخشهای گوناگون کوهستانی لار واصفهان وغیره پراکنده وبه پیوستگی دانش بخردی وبینش واندیشهٔ ژرف با یکدیگر در گفتگو وبنگاهداری آرامش گیتی و گیتیان میکوشند.

میگویند کوچ نشین چئچست در نزدیکیهای دریای خزر جایدارد و شماره فرزانگان یامغان آنجا بگفته فرزانه بهرامشاه بیك ملیون نفر میرسد و راه رفتن بشارسان آنها آبی است بااین‌روش که با نیـروی روانی ودانش بخردی از زیر آب میگذرند مغان این شارسان در دانش بخردی از مغان کوچ نشینهای کوه دماوند و دیگر جاها که راه رفتن بشارسانشان خاکی و از غار میگذرددرساتر وبرتر میباشند و با نیرو وشیوه‌ئی که ماراآگاهی نیست‌آب دریای خزر رابرای‌کارها و کشاورزی خویش بکار میبرند . مغان این شارسانها از خود دخمه و دیمهر دارند و در رسائی روان سرآمدند.

شارسان این‌فرزانگان همانند ورجمکرد جمشیداست که داستانش‌درو ندیداد ونبشته‌های پهلوی آمده است وهمانا واژه اوستائی«ور» برازندهٔ‌این کوچ‌نشینهاست و آنرا چندین گزارش است مانند مکان نگاهداری شده از دیدهٔ‌بیگانگان ودوست داشتنی و گرویدن و گردیدن .

گذشته از فرزانه بهرامشاه یکی دیگر از زرتشتیانی که‌بااین کوچ نشینهای نادیدنی راه یافته وزیر دست استادان آنجا در دانش روانی پرورش یافت ، رستم‌نام دارد و در ایران میزیست و برستم نجومی نامی گشت .

بدبختانه ازچگونگی او وداستانش اگر درجائی نبشته باشد ما را آگاهی نیست . همین اندك آگاهی ازگفته فرزانه بهرامشاه است که هنگام‌ایست‌درشارسان فردوس در دماوند از دلپتان ومردم آنجا شنیده‌است .

فرزانه بهرامشاه از شاگردان مغان این کوچ نشین وزیر دست آنها چنانکه گفتیم در دانش بخردی و روانی ورازاوستائی داناشد و لکنت زبانش بهبودی‌یافت و سخنوری تیزبان گردید .

شاید رستم‌نجومی نیز ازهمان‌شارسان بیرون‌آمده باشد .سومین‌مردبیگانه‌ئی که بکوچ نشین فرزانگان راه‌یافت و بینش ومایه‌ها اندوخت مردیست بیـرون از مرز و بوم هند و ایران وپیرو دین وخشور کهن و او را نام دکتر اوتمان زردشت هانیش است ومردیست بسیار نامی که سازمان مزدیسنان را در اروپا و امریکا بنیاد نهاد و در آموزاندن اروپائیان براه وروش مزدیسنا وآئین آفـرینش و راز اشا و هیشتا رنج فراوان برد .

این مرد نامی که درمرز و بوم‌باختری بی‌اندازه‌نامور است زیردست‌استادان کوچ‌نشین مرز شوروی اروپائی پرورش یافته و دردانش روانی سرآمد و با ارجی فراوان از آنجا بیرون آمد وگروه بیشماری را از دانش خویش بهره‌مند ساخت. شماره‌مزدیسنان اروپا و امریکا وپیرو آموزشهای‌دکتر اوتمان‌زردشت هانیش اینک بیش از ۵۰ هزار نفرمیباشد .

سازمان مزدیسنان شهرهای بزرگ چگونگی کارهای خود و آموزش‌های سازمان را در نامه‌های ماهانه بنام مزدزنان مینگارند .

اگر مردم این دوره هستی کوچ نشین‌های نهانی و پراز راز راکه در بالا گفتیم باورندارند ویا بادیدهٔ بدگمانی بنگرند شگفتی نیست . گذشته ازآنچه در بالا در راستی سخن‌خود آوردیم گواه دیگر ما داستان یکنفر سرگرد اروپائی‌است که سالیان دراز پیش ، برای پیمایش زمین بایران رفته و در یکی از روزنامهای انگلیسی بمبئی که نامش یادداشت نشده نوشته بود :

«هنگام گردش درکوههای ایران ناگهان خود را در میان گروهی می‌بیند شگفت انگیز باراه وروش جداگانه چون پس از اندك گاهی ازمرزشان گام‌بیرون نهاد بخش آنها از دیدگانش ناپدید شد و باکوششهای خستگی ناپذیر که‌چندین روز انجامید دوباره پیدا ننمود .

گواه دیگر ماگفته‌ایست از فرزانه نوذرشاه بـاپوچی مهتا یکنفر درویش پارسی است که سالها در جنگلها و کوه وکمرها باجوکیان و روشدلان هند یار و

دمساز بود ودر کارنامه خودش ازآن صحبت شد .

زرتشتیان دیگر ایران نیز مانند روانشاد جمشید خدا رحم نرسی‌آبادی و دیگران باشندگان اینگونه کوچ‌نشینها را در اصفهان دیده و از آن سخن می ـ راندند .

حافظ شیرازی که بایاد پیرمغان وجام جم سرخوش‌است ازشاگردان‌شاگرد همین باشندگان کوچ‌نشینهای پارس میباشد که میگوید :

مرید پیر مغانم زمن مرنج ای شیخ
چراکه وعده توکردی و اوبجاآورد

و یا :

بباغ تـازه‌کن آئین دیـن زرتشتی
کنون که‌لاله برافروخت آتش نمرود
حلقه پیر مغانم ز ازل در گوش است
ما همانیم که بودیم وهمان‌خواهد بود
در خرابات مغان نور خـدا می بینم
این‌عجب بین که‌چه‌نوری‌زکجامیبینم

و مانندآنها .دستور آذر کیوان که درسده‌دهم یزدگردی میزیست وسرانجام بهند رهسپار وگروهی بیشمار از شاگردان و پیروان دین وآئین گوناگون به ـ شاگردیش سرافراز بودندیکی‌از باشندگان‌همین کوچ نشینهاست که برای‌آموزش مردم بفرمان سروشاورز بزرگ کوچ نشین از مرز خویش بیرون خرامید کارنامه این فرزانه با فرو شکوه و کارهای شگفت آمیز او را درهمین نامـه بدرستی یاد نموده‌ایم .

بنا بگفته فرزانه بهرامشاه کوچ نشینهای نادیدنی دلپتان و روشندلان در هر چند سال یکبار کاروانی را با فرآوردهـای خودمـانند پشم و چیزهای دیگر بیرون میفرستد تا آنرا فروخته وکالاهائی مانندادویه جات ودیگر چیزها که‌بدان

نیازمندند و در شارسان آنها بدست نمیآید خریده بیاورند . گاهی این کاروانها برای‌کارهای‌ویژه‌ئی تا مرزهای کشورهای دیگر هم میروند . بزرگ کوچ نشینها را سروشاورز میخوانند و پایهٔ روانی ودانش بخردی او از دستوران دستور بلندتر است . سروشاورز کوچ‌نشین دماوند رانام مرزبان و اورد و رهبر باشندگان کوچ نشین وبجای پادشاه آنهاست واو بود که برهبر یار خود فرزانه رشید دستور داد تا بلباس کاروانسالاری رهسپار مرزپیشاور گشته بهرامشاه جوان را باخود بدماوند بیاورد .

کاروان چنان که گفتیم بشارسان فردوس و کوه دماوند سررسید بهرامشاه جوان رابه‌پیش سروشاورز مرزبان آوردند که باخوشروئی ومهر از او دلجوئی کرد وبدست بانوئی روشندل بنام تنازبانو که پایه مغوندی داشت سپرد تا در تربیت و آموزش او بکوشد. بانو چون مادر باو مهر میورزید وبهرامشاه درزیردست اوبدل گشت هوش او که در گوشه تاریکی تیره و افسرده بود بنای بالیدن و درخشیدن گذاشت و همه دانش دینی وروانی را فرا گرفت و پایه‌های پاکیزگی برشنوم را بهنگام‌خود وبسرپرستی موبدان روشندل بپایان رسانید و بفرمان‌سروشاورزمرزبان نوزاد و بموبدی سرافراز گشت . یك روز سروشاورزمرزبان‌پس از انجام‌آفرینگان شربتی که اوستا برآن خوانده شده بودبدست خود ببهرامشاه داد تا بنوشدهمینکه انرا نوشید لکنت زبان ناپدید شد و بهرامشاه جوان سخنگوی رسا گردید.

بهرامشاه سه‌سال ونیم درشارسان فردوس پیش استادان آنجا همه گونه‌دانش دین و اوستا ، پهلوی ، پازند ، فارسی ودستور زبان را فرا گرفت . سپس دانشی آموخت که دانش استوت (ارتعاش ـ نوان) نام دارد و آن نیروی زندگی است و آفرینش جهان وکار کیهان برپایه آن استوار است و هر که ازکار کرد استوت و روش آن آگاه باشد میتواند سررشته نیروی نادیدنی جهان‌را بدست گیرد .دانش استوت ، دانش مانتره یا اوراد اوستا و اثرات گفتارها و اندیشه‌هاست و هر که این دانش را بداند بگزارش و ترجمانی درست اوستا توانا و بواکنش‌های آن

داناست (۱). دانش ستوت همان دانش خشنوم است که از آن سخن راندیم و آن چکیدهٔ دین وکارکرد روانی وآئین آفرینش است . بهرامشاه از دانش‌جام جهان نما نیز نزد استاد روشندل خود بهره‌ئی بر گرفت . بهرامشاه نادان و کودن‌و بی‌ـ فرهنگ در سرزمین فردوس باگوشهٔ‌چشم سروشاورز مردی‌دیگر گون گشت وبپایه داپتی(صاحبدلی) وروشن روانی رسید زیرا که اوشاگرد ویژه‌ئی سروشاورزمرزبان بود و این خود برایش ناز وسرافرازی بود .

آنان که خاك را بنظر کیمیا کنند   آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند

(۱) برای آگاهی بیشتر از نیرو وکارکرد نوان و ارتعاش رجوع شود به اصول سه‌گانه مزدیسنا ، دین‌نامه شماره ٤ تالیف‌نگارنده .

شارسان فردوس

گفتارهائی از فرزانه بهرامشاه در چگونگی شارسان فردوس در دست است میگفت دوهزار نفر از روشنروانان آن شهر بکار کشاورزی و گله‌داری میپردازند . پشم گوسفندان آنجا بسیار خـوب است مردم آنجا همه گیاهخوار میباشند و از خوردن گوشت دوری میکنند و انجمنی دارند که هفتاد نفر از روشندلان بلند پایه بکارمندی آن سرافرازند وکاره‌ـای شارسان بسرپرستی آنها انجام میپابد . دلپتان انجمن در دانش بخردی سر آمد همه وروان آن‌ها رساست .

نیمی از روان ما دنیا پرستان با جهان سنگ و روئیدنی و جاندار بستگی دارد ریشه وخوی جان داران گونا گون درزمین نهاد ما دیده میشود مگر دلپتان رسای انجمن شهر فردوس نیم روان خـود را از این دنیای دون بیرون کشیده و روان خود را رسا ساخته‌اند .

شارسان فردوس آتشگاههای گونا گون دارد . آتش بهرام ، آتش آدریـان و آتش دادگاه آن جا بسیار فروغمند و با شکوه است . نشیمنگاه مردم آن جا در ساختمان‌هائیست که در بدنه کوه کنده شده و غار مانند است و چشمه‌های آب از میان آن میگذرد .

مردم دنیا دار فردوس که هم زن و فرزند دارند مردم با فر وشکوه میباشند و خروه وفروغ آنان باندازهٔ شش اسپند است (اسپند اندازه نور راکویند و واژه

دلپتان است) دین وآئین باشندگان فردوس چکیده وگوهر دین میباشد که مااز آن بیخبریم . مولانای رومی گوید :

ما زقران مغز را برداشتیم   استخوان‌پیش سگان انداختیم

همهٔ باشندگان فردوس فروغمند و بلند اندامند و بلندی اندام آن‌ها ۱۸۵ سانتیمتر وبیشتراست . این‌نامه گنجایش آن ندارد که چگونگی باشندگان‌فردوس ودلپتان آن‌جا را چنان‌که باید وشاید بیان‌نماید.

در دانش‌خشنوم آمده که‌ماچند کالبد داریم یکی را نام «تنو» میباشد و آن تن آدمی است که دیده میشود و دیگر کهرپ اشتان، تویشی ، روان ، بـودان و فروشی است که بچشم دیده نمیشود و با دیدگان روانی‌توان دید بادیدگان دل‌هم همه آنها نتوان دید . بهمین روش است گیتی .

یکی آنست که ما درآن زندگی میکنیم ودیده‌میشود و دیگر گیتی‌نادیدنی وواژهٔ اوستائی آن «أیوی‌تریشوه» است و میگویند باندازه یك سوم گیتی ماست و آنچه نامیست بجمشیدور همین گیتی نادیدنیست وبخشی که‌با واژه‌اوستائی‌نیرنگ (طلسم) شده و دیده نمیشود و دلپتان ما در آن بخشها به‌پیشرفت کار گیهان کوشا هستند . یکی از اینها کوه دماوند و دیگر چئچست و دیگر جاهاست که از آن سخن داشتیم .

بخشی ازتکه‌های اوستا و نماز پازند وپهلوی که در دست داریم گواه راستی گفتار بالاست . دریکی از ستایشها ازکوهها ورودها ومکانهای زیاد نام میبرد که‌ما ازآن بیخبریم وآن همان گیتی‌های نیرنگی ونادیدنی است . دریکی از آن آمده «نمازدماوندکوه که اندران‌بیوراسب بستستند .» میگویند جمشیدور گیتی‌نادیدنی همیشه در دنیا هستی دارد وزایش وخشور وخشوران زرتشت اسپنتمان دریکی‌ازاین گیتی‌های نادیدنی بوده‌است و بهمین روش بوده زایش نمان پوروشسپ . میگویند تختگاه ونشیمن زرتشت اشو دریکی از این گیتی‌هاست وشاه بهرام ورجاوند پس از زایش درهند دریکی از این کوچ نشینهای نادیدنی ایران تربیت میشود و در آباد

کردن ایران‌نو خواهد کوشید . شاید بسیاری این گفتارها را دربارهٔ گیتیهای نادیدنی باور ندارند و بخندند مگر گواهی راستی آن اگر باباریك بینی دانش بخردی دیده شود در زند وهومن یسنا وبخشهای دیگر اوستا و پهلوی وپازند یافت میشود .

پس از آنکه فرزانه بهرامشاه سه‌سال ونیم درفردوس ماند یکروزسروشاورز مرزبان باو گفت دیگر باید بهندوستان و مرز و بوم خود بر گردد . بهرامشاه از شنیدن آن اندوهگین گشت و اندیشهٔ دوری از دلپتان او را پریشان ساخت . سروشاورز از او دلجوئی کرده گفت بسایستی واکنش کنشهای گذشته خود را در هندوستان تمام کند و کار روانی ودینی و دانش‌بخردی را در آن کشور بانجام‌رساند و پیمان داد که دلپتان فردوس ویا کوچ‌نشینهای دیگر ازراههای دور و دراز او را نگهداری نموده ودر انجام‌کارها وهنگام نگرانیها باو دستورخواهند داد . بنابراین بهرامشاه با امیدواری تمام دل بخدا سپرده یکه و تنها رهسپار هندوستان و سورت گردید مگر پیش از آنکه جدا شود بفرمان سروشاورز اکسیر کیمیا باو داده شد تا باندازه نیازمندی خویش زربسازدبهرامشاه آنرا بکار برده وبرای هزینه‌زندگانی خود سیصد هزار روپیه آماده ساخت .

فرزانه بهرامشاه هنگام ورود بهندوستان در سورت بزیست و گوشه تنهائی را بگزید وهمیشه با نیاز و درود از سروشاورز و دلپتان دیگر دماوند دستور کار کرد خود وروش بندگی ورسائی خویش را میگرفت تا آنکه‌پنجاه ساله شد بایددانست پیش از آنکه کوه دماوند را بگذارد سروشاورز مرزبان باو گفته بود روزگاری خواهد آمد که بهدینان و موبدان و بزرگان دین برای گزارش واژه‌های اوستائی و بیان رازهای دینی‌اورا از گوشه تنهائی بیرون کشیده و دربین گروه‌بکارآموزاندن وپاسخ مشکلات دینی خواهند گماشت . این‌پیشگوئی چنانکه خواهیم دید درست آمد .

تا سد سال بیش وکم پیش از این بین گروه پارسیان در باره نکات پیچیده و آداب دینی گفتگوها وجنگها میشد . در یك هنگام در سورت سربنای آتش‌بهرام

کار از پیکار خامه‌ئی و زبانی گذشته بر سر و روی یکدیگر ریخته و در آن هو و جنجال دونفر موبد جان خود را باختند .

فرزانه‌بهرامشاه هنگام گفتگو بابهدینان وجویندگان راه‌راست ازچگونگی داستان نیاگان که دویست سال پس از تاخت وتاز تازیان بهندوستان رهسپارشده‌اند سخن میراند . میگفت نیریوسنگ دهول‌رد ورهبر وبزرگ‌آنان بود واوسروشاورز بود و بدستور و سرپرستی بزرگان کوچ نشین‌های نادیدنی رفتار میکرد در آن دوره شماره گروه زرتشتیان بچندین میلیون نفر میرسید .

بنابراین رهسپاران بسوی هند را نبایستی از زمره فراریان و پناهندگان شمار کرد آنها از پیش‌آمدها با خبر بودند و برابرپیش‌بینی رفتار میکردند می‌دانستند پس ازهزار سال‌سرنوشت دین بکجاخواهد رسید بنابراین برای‌نگهداری فرهنگ دین و نام دین رنج رهسپاری و دوری از میهن وخویشاوندان را برخود هموار نمودند .

داستان نامبرده در « قصه سنجان » آمده است که گفتهٔ موبدی داناست و ما ازآن در فصل مهاجرت پارسیان وزندگانی آنها در هند سخن رانده‌ایم . داستان نامبرده‌بگفتهٔ فرزانه بهرامشاه درست است مگر برخی از دانایان گروه آنرا باور نمیدارند .

بگفتهٔ فرزانه بهرامشاه وگواه تاریخ پس از کشته شدن یزدگرد تا دویست سال پادشاهی بخش کهستان خراسان و تبرستان بدست اسپهبدان زرتشتی بود تا آنکه مازیار بفرمانروائی رسید و از دوروئی ورشك بهدینان‌بروش نابهنجار گرفتار وکشته گردید وپادشاهی‌زرتشتیان پایان یافت .

دلپتان سالیان دراز پیش از این پیش‌آمد آگاه بودند بنابراین ۹ سال جلوتر از گرفتاری مازیار بهسرو شاورز نیریوسنگ دهول فرمان کوچ داده شد و او نیز از خراسان بسوی جنوب و سپس بهندوستان و گجرات رهسپار وسنجان را پناهگاه خود ساخته و باشنده آنجا شدند . هر کس با خرد خدادادی خویش می-

تواند بفهمد هنگامیکه میلیونها زرتشتی در خراسان زندگی میکردند ، رفتن دسته کوچکی بهرهبری سروشاورز بنا بر پیش‌بینی ویژه‌ئی بوده است نه ترس ازپیروزی تازیان وستم دروندان ..

دسته کوچك ماجراجو آلات دین و آنچه را برای نگهداری آن بایسته بود با خود داشتند و در میهن نو آتش بهرام ایرانشاه رابهستی آوردند وشالوده بنای دین را بریختند و پایهٔ دانشگاه دین را گذاشتند . فرزندان آنها نیز مانند نیاکان در نگاهداری دین وپیروی راستی و راز دینی کوشا بودند . پس‌ازصدها سال‌دوباره بدبختی روی آورد ولشکر دشمن بر سنجان تاخت . زرتشتیان بهمراهی هندوان‌در میدان پیکار مردانگی از خود نشان دادند و باندازه‌ئی پافشاری نمودندتا زنان و کودکان آنها خانه وآشیانه را گذاشته با آتش ایرانشاه بکوه بهاروت پناه بردند و در آنجا پنهان شدند .

سنجان‌لگدکوب سم ستوران دشمن گشت و کتابخانه دینی راه نیستی‌پیمود پس از آنکه چنین بدبختی پیش آمد موبد زادگان کم کم‌از دانش مذهبی بی‌بهره ماندند . اوستا و پهلوی ودستور زبان راهم فراموش نمودند تا آنکه دویست سال پیش موبدی از ایران زبان پهلوی و اوستا را بآنها بیاموخت . جهتی که پارسیان برای دین در پیکار بودند از نادانی بود . دسته‌ئی از بزرگان پارهٔ از آداب دینی را بیجا دانسته رها کردن آنرا اندرز مینمودند و برای راهنمائی و تربیت مـردم انجمنی بوجود آوردند .

گروه موبدان و پابندان بروش دیرین ونیاکان که شماره آنها بسیار بود با آنها برسر پیکار بودند و گفتگوها روز افزون گردید. درست درچنین‌هنگام‌فرزانه بهرامشاه ازگوشهٔ تنهائی بیرون خرامید و بمیان گروه کشیده‌شد.

گفتیم که فرزانه بهرامشاه در سورت میزیست و در این بندر نامی انجمنی بود بنام «بزم روز اورمزد» بزرگ انجمن منوچهر شاه پالنجی کیقباد مرد گرامی ودانشمندبود و درراهنمائی جوانان پارسی وفهمانیدن‌نکات دینی بمردم باسخنرانیها

وگفتگوها کوشش مینمود . نشستهای انجمن در آتش‌آدران برگزار میشد وآن در باغ بزرگی بود بنام باغ پارسا وجوانان وشنوندگان زرتشتی در این نشستهـا بگفتگو پرداخته جویای راز وگشودن گره بستگیهای آداب دینی بودند . روزی جوانان دریکی از نشستها باره‌آتش وهو فریان گرم‌سخن‌بودند که فرزانه‌بهرامشاه برای نیاز و بندگی درآتش آدران بآنجا میرسد می‌نشیند و به پرسشهای جوانان وپاسخهای دانشمندان گوش میدهد چون سخن بآخر میـرسد میپرسد میدانید که آترواهوره مزدا وپوتره (۱)آتش‌برزی سونگ(۱) آتش آذر برزین مهر (۱) آتش خرداد (۱) آتش مینو کـر کو(۲) آتش وازیست (۲) آتش اورواجیست (۲) آتش سپنیشت (۲) ومانند آن چیست ؟

فرزانه منوچهر شاه بزرگ انجمن مرد دانشمندی بود . بـدانش و استادی فرزانه بهرامشاه پی برد وفهمید گمنامی را بر نامداری برتری میدهد . با فروتنی پاسخ داد نام اینگونه آتشها را نشنیده است تاچه رسد بدانستن چگونگی آنها . این بود آغاز کار نامی شدن فرزانه بهرامشاه . چون انجمنی‌یان راه و روش دین و سرچشمه دانشش را جویا شدند گفت که از دانشگاه دلپتان کوچ نشین کوه‌دماوند بیرون آمده است و اینکه سروشاورز مرزبان استاد او بوده‌است .

در اندك زمانی فرزانه بهرامشاه در سورت نامی شد و در هرخانه وکاشانه و کوچه وبرزن مردم پارسی از دانش بخردی او ، استادی او در دین ، آگاهی او از راز آئین و توانائی او در گشودن کلیدبستگیهای آداب دینی‌سخن میرفت،یکنفر جوانمرد کاری بنام کیخسرو برزوجی چاکسی که ازپیش باشند، سورت بود و در بمبئی میزیست از دانش و خرد فرزانه بهرامشاه آگاهی یافت به پیشش شتافت و خواهش کرد با او ببمئی آید و گروه زرتشتیان آنجا راکه شماره‌شان روز افزون است با دانش دین‌آشناسازد .

(۱) آتشها و فروغهای گوناگون جهان هستی یاجهان آسمانی است .

(۲) آتشها وفروغهای گوناگون جهان نیستی یا گیتی دیدنی‌است .

بهرامشاه پاسخ داد پس از جدائی از دلپتان هیچ گامی بدون فرمان استاد خود سروشاورز مرزبان بر نداشته است اگر چنانچه اوفرمان دهد خواهشش پذیرفته خواهد شد .

بنابراین فرزانه بابیسیم درونی خود و راز و نیـاز ویژه‌ئی اندیشه خواهش چاکسی را بر اندیشه استاد فرود آورد وپروانه رهسپاری بسمت بمبئی و کوشش در آشنا ساختن مردم با دانش دین باو داده شد پس ببمبئی شتافت و در کار پخش دانش دین و آموزاندنش بآنانکه باو نزدیك میشدند کوششی بسزا نمود .

فرزانه بهرامشاه باکمك جویندگان دانش دین، سازمان دانش خشنوم رادر بمبئی بنیاد نهاد و خود همواره درکلاس بجویندگان راه راست ، راز دین و آئین آفرینش و دانش بخردی میآموخت . کلاس دانش خشنوم تا دوران زندگی‌فرزانه بهرامشاه با جوش و خروش شایسته‌ئی کار میکرد.

دانشمند نامی هیربد فیروز شاپور جی مسانی یکی از نخستین‌شاگردان او بود که در پخش دانش خشنوم کوششی بسزا میکرد و در نامه ماهانه فرشوگرد که خود سردبیر آن بود نوشته های فراوان در بـاره دانش خشنوم و راز دین و چگونگی آداب ازسوی فرزانه بهرامشاه پخش میشد .

پیش از آنکه زندگانی گیتی دیدنی فرزانه بهرامشاه‌پایان یابد دلپتان کوه دماوند از او خواستند ، روشی بر گیرد تـا پس ازمرگش پخش دانش خشنوم و آموزاندن آن بمردم دنباله پیدا کند . بنابراین بهرامشاه پس از چندی سر رشته کار آموزاندن دانش خشنوم را بدست یکی ازشاگردان کاری خویش بهدین دکتر فرامرز سهرابجی‌چینی والاسپرد وخوددرفروردین وتیرماه‌باستانی ۱۲۹۶یزدگردی (۷ ژوئیه ۱۹۲۷ م) تن‌دیدنی را بهشت وبسوی گروثمان شتافت . پس ازدرگذشت او ، مرگ سردبیر نامه فرشوگرد نیز فرا رسید و نامه ماهانه و پخش نگارشات خشنوم پایان یافت .

مگر دکتر فرامرز چینی والا درکار آموزاندن‌دانش خشنوم ونگارش‌نامه‌ها

چنانکه فرزانه بهرامشاه پیش‌بینی کرده بود ، کوششی بسزا کرده ومیکند و کتاب های زیادی در آن باره‌بگجراتی‌نوشته و گزارشات همه خرده اوستا را برابردانش خشنوم آماده ساخته است.ما امیدواریم که‌روزی این گزارشات‌بفارسی نیزترجمانی گردد .

در۷ ژوئیه ۱۹۴۷ میلادی (۱۳۱۶ی) درست بیست سال بعـد از درگذشت فرزانه بهرامشاه وسر سال او نامه هفتگی دیگر بنام پارسی آواز بسردبیری شت جهانگیر چینی والا برادر کهتر دکتر فرامرز هستی یافت و تاکنون درراه پخش دانش خشنوم وگشودن کلید بستگیهای دین و بیان رازهای آئینی و روش آداب دینی خامه فرسائی میکند .

گفتارهای فرزانه بهرامشاه

فرزانه بهرامشاه میگفت‌دین مزدیسنی آئین‌نامه‌پیشرفت کار یزدانی وآئین سرشتی (طبیعت) است که آفریدگان با پیروی آن بآزادی نهائی میتوانند رسید چرائی آنکه زرتشت برمز گوئی نامی‌است‌بیان میکرد ومیگفت اوستا زبان‌نیست و مانتره‌است وواژۀ اشوئیست وآن چیزیست بالاتر وبرتر از زبان و در رازپوشیده و فهم گزارش اندرونی آن برای دنیا پرستان سخت است .

میگفت صدها سال است زرتشتیان نماز خود را باوستا و پازند میخوانـند مگر گزارش آنرا نمیدانند برخی ازدانشمندان گروه‌رااندیشه آنست که‌خواندن چنین نمازی وندانستن گزارش آن بر بادی دمان گرانبهاست مگر خیراین‌اشتباه است اوستا مانتره است و واژه پاك و خوراك روان و زایندۀ توان و زبان ایزدان و امشاسپندان میباشد . میگفت روش نماز خواندن برسه گونه میباشد :

یکی را درنج گویند بچم کشیدن‌یا پی‌درپی‌خواندن . این روش نمازسودمند

است و سود آن نادیدنی‌است و خواننده را به ایزدی که نام میبرد نزدیك میسازد .

دومی را مره گویند و آن خواندن یك واژه یا چنـدین واژه بشماره های بر گزیده شده در دمان ویژه‌ئی . این روش سودمند تر از روش اولی است .

سومی را سراوی گاتاویه‌وچه گویند که دنیا داران را توانائی خواندن آن نیست و روش آنرا روشن روانان و دلپتان بلند پایه میدانند و میتوانند چه کـه هنگام خواندن بایستی چم اندرونی و راز آنرافهمیده و اندیشه‌خودرا یکسو کرده برراز آن بگمارند وهر گونه‌نوان (ارتعاش) را که‌بخواهند بهستی‌آورند. کسانیکه در خواندن این روش نماز استادی دارند بدیدن نوان یا ستوت توانائی دارند و میتواننداهون ویر (سرود روانی) رابخود نزدیك گردانند .

دربیان نوشتهای ۲۱ نسك میگفت که بهترین آنها نسك فشوش مانتره بود که بی‌دستور زبان بود و سازمان واژه‌های آن زاینده نوان بود وآنرا باکمك‌ستوت یسنا بایستی فهمید و میگفت نسك دیگر بنام مانتره سپنته بسیار بلنـد پایه و از واژه‌های اشوئی و مانتره سخن میراند و آنهم ۲۱ در بود و میگفت در روزگاران شت زرتشت ، شاگردان پیمبر بسرپرستی خود وخشور ۲۱ نسك کتاب که از راز ـ های دینی سخن میراند بپهلوی دمان خود و در ۲۱ در نگاشته بودند وهمه دانش بخردی و نوانی را بروش ساده ترجمانی کرده بودند و آنرا بیك نام خشنومی ـ خواندند .

فرزانه بهرامشاه درسخنرانیهای خود وبیان رازهای دینی درستی گفته دستور آدرباد مار اسپند را بر اینکه « بدین اوناست اویژه مزدیسنان پیدا ایدون بکردم که هیچ چه‌ئی نیست که باوستا اندر نیست »(۱) بمردم میفهمانید و میگفت همه آداب دینی و روشهائی که از باستان مانـده بر پایهٔ دانش سرشتی (علم طبیعی) گزارده‌شده است و سودهای آن بسیار است که بروش نادیدنی بخواننده و کننده میرسد .

(۱) در ستایش‌بنام ایزد آمده است.

گزارشات رسای آموزشهای فرزانـه بهرامشاه و دانش خشنوم در کتابهای «نیکیز وهدین» و نامه‌های گوناگون دیگر بگجراتی و در نوشتهای نامه ماهانه فرشوگرد واینك در نوشته های‌نامه هفتگی پارسی آواز پیدا میشود .دکترفرامرز سهرابجی چینی والا و شت جهانگیر چینی والا هردو در بمبئی زندگی‌میکنند و درکار آموزاندن دانش خشنوم کوشا میباشند .

دستور اردشیر

دستور اردشیر پور دستور نوشیروان از فرزانگان زرتشتی و مردم کرمان‌زمین است . درعلم لغت و فرهنگ دستی بسزا داشت در زند وپازند وپهلوی‌استاد بود .

در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری میزیست میر جمال‌الدین حسین را در تألیف فرهنگ جهانگیری یاوری نمود .

صاحب دبستان چنانکه گفتیم در کتاب خویش راجع باو صحبت میدارد که بنا بدعوت اکبرشاه بهندوستان آمده است .

اینک‌میبینیم‌علت مسافرت اوچه‌بوده وازطرف‌شاهنشاه انجام‌چه مأموریتی‌باو محول گردیده است .

در ورود دستور اردشیر بهندوستان بنا بدعوت اکبر شاه شکـی نیست . اما این دعوت چنانکه خواهیم دید برای شرکت در تدوین فرهنگ واژه‌های پارسی سره ، زند وپهلوی بوده ، نه شرکت در مذاکرات نشیمن قدس وعبادتخانه . زیرا کنفرانس مذهبی ۱۳ سال قبل از ورود او که ظاهراً درسال ۱۰۰۱ هجری(۹۶۲ی-۱۵۹۳ م) انجام گرفته منحل و اکبر شاه آئین بر گزیده (الهی)خویش رااعلام و اصلاحات مذهبی را چنانکه گفته شد بعمل آورده بود.

ثبوت بیان فوق مندرجات فرهنگ جهانگیری (۱) است . مؤلف آن میر جمال الدین حسین ازسادات انجوبفرمان اکبرشاه و کمک مادی اوتألیف کتابرا رسماً درسال یکهزار هجری شروع ودر سال۱۰۱۷ هجری سه‌سال بعداز فوت‌اکبر وزمان سلطنت جهانگیرتمام کرده بنام اوموسوم ساخت . دردیباچه فرهنگ چنین مینویسد«نگارندهٔ این کتاب و گذازنده‌این‌ابواب ابن‌فخرالدین‌حسن ،جمال‌الدین حسین انجو ملقب بعضدالدوله چنین گوید که از عنفوان‌جوانی وشباب مرا رغبت ومیل تمام بخواندن ومطالعه‌اشعارقدما بود ودرصحبت یاران ودوستان بیشتراوقاتم صرف مذاکره دواوین استادان باستان میگشت. چون اکثر اشعار ایشان مشتمل بود برلغات فارسی وپهلوی ودری‌و اصطلاحات وغیرآن ناچاربکتب لغات‌پارسی که آنرا فرهنگ میخوانندرجوع میافتاد .بسالغات واصطلاح‌دراشعار قدما یافته‌میشد که درهیچ فرهنگی‌نبود و آنچه‌بود اختلاف واختلال بسیارداشت .

سخن مهارت فقیردر این علم‌اشتهار تمام‌یافته درشهر ذیقعده‌سنه۱۰۰۱هجری (۹۶۲ی) وقتیکه رایات آفتاب اشراق بندگان حضرت عرش آشیانی جلال‌الدین محمد اکبر ، درشهر سرینگر نزول اجلال‌داشت ،یکی‌ازیاران بتقریبی‌سخن‌تحقیق لغات ومصطلحات پارسی که فقیربدان موفق گشته بوددرمحفل‌بهشت‌آئین‌مذکور ساخت . بندگان حضرت‌عرش آشیانی بمجرد استماع این مقدمه کمینه مخلصان را بحضور اشرف اقدس‌طلب داشته‌بزبان دربار گوهر نثارفرمودند که از آن‌زمان که عربان رابربلاد عجم استیلادست داده زبان پارسی ودری وپهلوی متروک‌بل‌نابود گشته بنابراین‌شرح کتبی که در قدیم الایام پارسی زبانان‌پرداخته‌اند ومعانی‌اشعار

۱ــ بولاچمن ، درمجله انجمن آسیائی بنکال مینویسد : «هیچ سلطانی پیش از این نتوانسته مانند اکبر ، اصول بردباری وفراخی حوصله را علانیهٔ از خودنشان‌دهد اصولی که بررعایا و دانشمندان وفرهنگ نویسان‌نیزموثر گردید . چنانکه‌لغات‌مذهبی ستایندگان آتش که اسلام در خاموش کردن‌شعله آن‌جدیت وافربخرج داد،درفرهنگی که مولف آن‌سیدی اصیل بود تشریح گردید . منظور مؤلف درگنجاندن آن واژه ها درکتاب خویش فقط رضای اکبرشاه که باطناً صوفی وظاهراًبواسطه اجرای مراسم‌پارسی زرتشتی بود نبوده است .

که شعرای باستان بزیورنظم آراسته‌اند درپردهٔ خفا وستر حجاب مخفی و مستور مانده . . . . . باید که تو در این فن شریف کتابی بنام نامی و اسم سامی هامرتب سازی . . . . . »میرجمال الدین پس از شرح طولانی وذکر فرهنگهائی که برای مراجعه جمع کرده مینویسد :

«چون این کتابها را درقدیم الایام تصنیف کرده‌اند اکثرلغات را بفرس قدیم شرح نموده بودند ..... این کتاب رابه **۲۴ باب موافق حروف تهجی که نزد پارسیان متداول است** ودر آئین‌سوم مشروحاً مرقوم میشودحصر نمودم ....لغات زند وپازند ولغات غریبه که دانستن آن‌ضروری بود و ازآن گزیری نبود و داخل اصل کتاب که مشتمل برفرس قدیم کردن مناسب نبود هر کدام را ددی علیحده درج نمودم.»

نکتهٔ قابل توجه آنست که مؤلف بواسطهٔ تعصب خویش درپارسی‌سره طبق شماره حروف پارسی که ۲۴ حرف است کتاب را در۲٤ باب بخش نمود اما ازذکر نام کسی که لغات زند وپازند وواژه‌های غریبه رابرایش شرح داده است خودداری نموده است .

چنانچه ازمندرجات‌دیباچه استنباط میشود‌هنگام‌ورودموکب‌شاهنشاه‌بکشمیر که واقعه سال یکهزار هجری‌است مؤلف‌لزوم‌تالیف فرهنگ‌لغات فرس زند،پازند وپهلوی ودری را بشاهنشاه گوشزد میکند وچون اکبر شاه بآئین‌مزدیسنا متمایل وبدانستن واژه های مزدیسنائی وپهلوی عشق وافر داشته باشعف تمام بتألیف آن امرو در تسهیل وسایل‌کار وابتیاع کتب‌لازمهٔ اوستا ،زند،پازند ،وپهلوی ودری‌وجمع آوری فرهنگهای مدون فرمان داده و امر میکند از خزانه عامره مخارج آن را بپردازند ودرضمن دستور میدهد به‌اردشیر دانای زرتشتی زر فرستاده از کرمان بخواهند تامیرجمال الدین باکمك اوفرهنگ نامبرده را تمام‌نماید .

بیانات فرهنگ جهانگیری درتحت واژهٔ برسم راستی قول‌بالا را میرساند. پس از بیان معنی واژه چنین‌آمده «شرح این لغت ازمجوسی‌که دردین خود بغایت فاضل بود و اردشیرنام داشت‌واورامجوسیان موبد میدانستند وحضرت‌عرش‌آشیانی

(اکبر شاه) محض بجهت تحقیق لغات فرس مبلغها ازبرای او فرستاده از کرمان طلبیده بودند تحقیق‌نموده نوشت «وهمچنین در تحت واژه‌آذر آمده» فقیر که‌راقم این حروفم پیری ازپارسیان را که دردین زردشت بوددیدم که جزوی چنداز کتاب زند اوستا داشت . چون مرا رغبت وشعف تمام بجمع‌لغات فرس بود و در فرس از زند اوستاکتابی معتبر ترنیست بجهت تحقیق‌لغات‌بااوصحبت میداشتم واکثرلغاتی که درخاتمه این کتاب اززند وپازند ووستانقل شده از تقریر آن زردشتی است واو هر گاه قرائت‌زند مینمود باین‌لغت که میرسید آدر بضم دال غیر منقوطه میخواند ومیگفت که در کتاب زند اوستا این‌لغت بدال منقوطه نیامده.»

صاحب فرهنگ جهانگیری دربیان اولی خویش صراحتاً «میگویداکبرشاه دستور اردشیر را برای‌یاری اودر نگارش‌فرهنگ چنانکه گفته شداز کرمان‌دعوت کرده است والبته مقصود اودربیان دومی‌از «پیری ازپارسیان» همان اردشیرمیباشد که «اکثر لغات زند وپازنداز تقریر آن زردشتی‌است.

شاهد دیگر قول بالانامه ایست که دستوران و بهدینان یزدموسوم به دستور مرزبان ولد دستور هوشنگ ودستور اردشیر ولددستور ماونداد و بهدین کدخدای ملابهرام ولد اردشیر خرمشاهی و بهدین اردشیر ولدبهرام بدستوران و مــوبدان بندرسورت وموبد زاده منوچهرجی خلف جنت مکانی خورشیدجی درموضوع‌کبیسه نوشته‌اند «این معنی رابهشت بهره‌دستوراردشیر ولد فردوس مکان دستورانوشیروان کرمانی بدربار آسمان مدور مستغرق رحمت‌حضرت پروردگار شاه‌جنت آرامگاه اکبر شاه درخصوص تحقیق‌بعضی ازلغات فرهنگ های‌زند و پازند پرسیده بوددر کتاب فرهنگ جهانگیری درباب گهنبار آنچه مردمان اهل اسلام اختلاف نموده بودند آن‌اختلاف برطرف کرده نامه مزبور مورخه خرداد وآبانماه قدیــمی سال ۱۱٤۲ یزدگردی‌است‌وبنشانی(HPms295) دربنگاه‌خاورشناسی خورشیدجی‌کاما بمبئی محفوظ است .

بقول آنکتیل دوپرون فرانسوی «چون اکبر درهندوستان‌شخص باکفایتی

رانیافت که در تألیف فرهنگ بمیر جمال‌الدین کمك نماید . لذا بمشورت دستور مهرجی رانا،ازشاهنشاه ایران شاه‌عباس‌صفوی تقاضا کرد دستور اردشیررااز کرمان بهندگسیل دارد .تالیف فرهنگ‌نامبرده در طی‌حیات‌اکبر آغاز ودر اوایل‌پادشاهی جهانگیر خاتمه یافت .»

شاهد دیگر قول‌بالا کتاب گجراتی است‌موسوم به« کسر تاریخ‌قدیم‌پارسیان» مؤلف آن دستور اسپندیار قیامدین از اهل بروچ‌میباشد که بین سالهـای ۱۷۵۱ و ۱۸۶۲ میلادی (۱۲۳۲ی) میزیست و کتاب را اندکی قبل از فوت خویش طبع نمود مینویسد که اکبرشاه دستور اردشیر رابرای تألیف فرهنگ جهانگیری بهند دعوت نمود. صاحب برهان قاطع نیزبیان بالا رادر تحت واژه برسم تائیدمینماید.

چنانکه گفتیم دستور اردشیر درسال ۱۰۰۱ هجری بنابدعوت اکبرشاه بهند آمد وددربار بکمك میرجمال الدین بنگارش لغات مصطلح زرتشتیان پرداخت . پس از اتمام کار خویش درسال ۹۶۷ یزدگردی برابر ۱۰۰۵ هجری (۱۵۹۷ م) بکرمان مراجعت نمود. گواه مانامه‌ایست ازدستور اردشیر نامبرده بدستورقیامدین پدم ساکن بروچ که راجع بموضوع آتشکده نوشته و در روایت داراب هرمزدیار ضبط است . درروایت چنین‌آمده :

« نبشته شددرروز دین ماه فروردین قدیم سنه۹۶۷ یزدجرد شاهنشاه » سپس چنین مسطور است«وقتیکه دستور اردشیر نوشیروان کرمانی ازایران زمین‌درملك هندوستان پیش شاه اکبر آمده بـود آنگاه این مکتوب بدستور قیامدین پـدم نوشته بود .»

از مندرجات نامه چنین مفهوم میشود که دستور قیامدین نامه‌ای بـدستور اردشیر نوشیروان کرمانی نوشته واورا بگجرات دعوت‌میکند و دستور در جواب مینویسد «چون در ملتان رسیدم بهدین کاوس ماهیار را دیدم ..... اگر این فقیر بهدین‌کاوس را درلاهور میدید، البته بخدمت میرسید.»

خلاصه نامه دستور اردشیر

در سایه وسعادت زندگانی‌چون برادراعزاکرم‌دستور قیامدین‌ابن گروشمانی دستور پدم را درود فراوان و تحیات بی‌پایان . بعداز درود واعلام‌رأی شریف‌آنکه یزدان‌گواه است که اشتیاق بدیدار ازحد نهایت بیرون است :

اشتیاقی که بدیوارتو دارد دل‌من   دل‌من داندومن دانم وداندد‌لمن

خیال آمدن‌بخدمت داشتیم اما چون مدت پنجماه ونیم شد که کتابت‌بجانب آن عزیزان فرستاده بودیم ، هرچند چشم انتظار درراه کردیم اخباری‌بظهورنرسید واندیشه‌ها مانع شد وبازبر گشته عزم وطن کردیم .

معلوم آن برادر بوده باشد که چون بملتان رسیدیم بهدین‌کاوس ماهـیار را دیدیم وپسندیدیم و ازهر باب‌احوالها پرسیدیم‌بهدین‌کاوس چندان تعریف‌خداشناسی وراستی ودرستی ودین پروری وهوشمندی ویکجهتی ایشان را گفت که اشتیاق‌فقیر یکی صدشد امید به‌یزدان که برخوردار باشند .

گردورم از تو نقش توام‌درنظر بس است
دل پیش تست دولت من اینقدر بس‌است

بعده آنکه اگر این‌فقیر بهدین‌کاوس‌را درلاهورمیدید البته بخدمت میرسید وبدیداوایشان وجماعت‌مشرف میشد.اماچون تقدیرچنان‌رفته‌بود نصیب نشد .بهدین کاوس گفت که دستور قیامدین بسیاربسیار میل آمدن بایران دارد وتحقیق میآید. از این رهگذر تسلی خاطر فقیرشد.امید که دیدارسلامتی‌نصیب‌شود وطریقهٔ‌برادری و محبت ودین پروری آنست که در این و لاراهها ایمن و ازیکیه شومیه ناپدیدار شده‌و میانه پادشاه هند وایران آمـد و رفت است . اندیشه بخاطر نرسانند چون جهت دین میآیند ودرجه کلی در آخرت خواهدبود و در دنیا نیکنام خواهد ماند وکار ایشان و بهدینان آنجانب خالص وبیغش میشود ورنج ایشان‌ضایع نخواهدبود میباید که البته‌البته خودرا معاف ندارند وباتفاق بهدین‌کاوس ماهیار متوجه‌شوند و

دغدغه نکنند که سر وجان در راه است . اگر فقیر در کرمان ویزد هرجا که باشد همراه ایشان خواهد بود و آنچه مدعای ایشان باشد ساخته باشد مقصود که تقصیر نکنند چشم انتظار درراه است و در کار دین تقصیر خوب نیست : اگر احیاناً که جماعت و اندیشه‌ها مانع شود کتابت بدستور اعظم دستور مهربان (۱) بنویسند که در یزد است و کتابت باسم دستور بهرامشاه و فقیر بنویسند که در کرمان اند وهر خدمتی و مهمی که باشد قلمی نمایند و بدست بهدین کاوس بفرستند که فقیر اگر یزدان بخواهد ومرگ امان دهد جهت دین یزدان و اشتیاق دیدار بهدینان بخدمت میرسد . اما تا تواند سعی آمدن کند که انتظار میرود . آرزومند دیدار اردشیر نوشیروان .

میثوشتم نامه و بر نامه میبردم حسد
کوچرا پیش ازمن محروم بیندروی دوست
میروی ای نامه سوی منزل یاران من
وه چه خوش بودی که همراه تو بودی جان من

نوشته شد در روز دین و ماه فروردین قدیم سنه ۹۶۷ یزدجرد شاهنشاه.

صاحب جنگ درآخر نامه چنین یادداشت کرده : « وقتیکه دستوراردشیر نوشیروان کرمانی ازایرانزمین در ملك هندوستان پیش شاه اکبر آمده بودآنگاه این مکتوب بدستورقیامدین پدم نوشته بود. تمام شد مکتوب ازنوشته دستوراردشیر این مکتوب رستم مرزبان آورده است.»

بنا بر مندرجات نامه وآنچه گفته شد دستور اردشیر نوشیروان کرمانی یا بقول صاحب دبستان «اردشیر دانای زرتشتی» در سال ۹۶۷ یزدگردی (۱۵۹۸ م)

(۱) دستور مهربان پور دستور نوشیروان دستور ماونداد ترکابادیست و پدرش دستور نوشیروان در نامه بهندوستان مورخه ۹۲۸ اول امضا نموده و دستور بزرگ وقت بوده است بعد از او پسرش مهربان بمقام دستور بزرگی میرسد و بعداز او دستوربهرام اردشیر پسر دستور ماونداد ترکابادی بدرجه دستور بزرگی میرسند .

پس از اتمام مأموریت خویش درنگارش فرهنگ بایران مراجعت کردودر کنفرانس مذهبی ویا تمایل شاهنشاه بآئین مزدیسنا هیچ دخالت نداشت.

فرزانه اردشیر

فرزانه اردشیر پور هرمزد یار از دانشمندان زرتشتی ایران است در فضل و دانش معروف و بین اقران و امثال مقام برتری داشت . روزی بطرف شیراز عزم سیاحت مینماید . چون وارد شهر میگردد،صیت فصاحت وی بگوش قزل ارسلان(۱) میرسد و اورا بحضور خویش میطلبد . شاه وحاضران درباراز طلاقت لسان وشیرین زبانی وی درشگفتی شده عزیز ومحترمش میشمارند . وسایل استراحت او بنابفرمان شاه بنحو اکمل و اتم مهیا ودر جرگهٔ درباریان داخل میگردد . اردشیر هنگـام خدمت در دربار بنابخواهش درباریان کتابی بنام «آرام‌دل» در۱۶ باب تألیف مینماید کتاب مذکور کامل بنظر نرسیده . فقط نخستین دو صفحه آن جزو کتابی دیگر در کتابخانه مهرجی‌رانا درنوساری بنشانی(S17) محفوظ است وآنهم بواسطه آسیب کرم ازحیز استفاده خارج گردیده است.

(۱) دیباچه کتاب آرام دل مینویسد قزل ارسلان درشیرازبوده .

فرزانه اردشیرجی ریپورتر

فرزانه اردشیر جی پور ایدلجی پور شاپور جی ریپورتر دانشمند پارسی و رادمرد نیك اندیش وخیر خواه وفعالی است که پس از در گذشت ناگهانی فرزانه کیخسرو جی خانصاحب در سال۱۲٦۲ یزد گردی‌ازطرف انجمن‌اکابرصاحبان‌پارسی بسمت نمایند گی بپایتخت ایران وسرپرستی‌زرتشتیان ایران‌اعزام گردید وارمغان هائی که پارسیان برای شاهنشاه و رجال دولت ایران فرستاده و روانشاد کیخسرو جی خانصاحب حامل آن بود و هنگام فوتش در کرمان مانده بود با خود بتهران برد وبخدمت شاهنشاه ورجال وقت تقدیم نمود .

فرزانه اردشیر جی مدت چهل سال تا پایان‌زند گی‌مصدر خدمات‌بسیارمهمی در ایران نسبت بزرتشتیان وایرانیان‌بود . دوره زند گی‌فرزانه اردشیر جی‌درایران بر خلاف دوره فرزانه مانکجی هاتریا دوره انقلاب و تجدد ومشروطه بود و رویه خدمت وفعالیت نیز مختلف .

نسل‌جوان جویای ترقی ونام‌وشهرت وهرچیز مغرب‌زمین را نمونه‌پیشرفت میدانستند . بنابراین دربیدار کردن احساسات ایران‌پرستی وآزادی واحیای‌سنن و شعائر ملی و تذکر مفاخر باستانی بین نسل جوان ورجال‌متجدد مساعی‌جمیله ابراز میداشت ویکی از اعضای انجمن آزادیخواهان ایران بود .

آقای مهدی‌ملکزاده در کتاب زند گانی‌ملك‌المتکلمین‌صفحه۱۵۳ نام‌فرزانه



فرزانه اردشیرجی ریپورتر

فرزانه اردشیر جی ریپورتر

فرزانه اردشیر جی پور ایدلجی پور شاپور جی ریپورتر دانشمند پارسی و رادمرد نیك اندیش وخیر خواه وفعالی است که پس از در گذشت ناگهانی فرزانه کیخسرو جی خانصاحب در سال ۱۲۹۲ یزد گردی ازطرف انجمن اکابر صاحبان پارسی بسمت نمایند گی بپایتخت ایران وسرپرستی زرتشتیان ایران اعزام گردید وارمغان هائی که پارسیان برای شاهنشاه و رجال دولت ایران فرستاده و روانشاد کیخسرو جی خانصاحب حامل آن بود و هنگام فوتش در کرمان مانده بود با خود بتهران برد وبخدمت شاهنشاه ورجال وقت تقدیم نمود .

فرزانه اردشیر جی مدت چهل سال تا پایان زند گی مصدر خدمات بسیار مهمی در ایران نسبت بزرتشتیان وایرانیان بود . دوره زند گی فرزانه اردشیر جی در ایران بر خلاف دوره فرزانه مانکجی هاتریا دوره انقلاب و تجدد ومشروطه بود و رویه خدمت وفعالیت نیز مختلف .

نسل جوان جویای ترقی ونام وشهرت وهرچیز مغرب زمین را نمونه پیشرفت میدانستند . بنابراین دربیدار کردن احساسات ایران پرستی وآزادی واحیای سنن و شعائر ملی و تذکر مفاخر باستانی بین نسل جوان ورجال متجدد مساعی جمیله ابراز میداشت ویکی از اعضای انجمن آزادیخواهان ایران بود .

آقای مهدی ملکزاده در کتاب زند گانی ملك المتکلمین صفحه ۱۵۳ نام فرزانه

فرزانه اردشیر جی ریپورتر

اردشیرجی را نیز جزو آزادیخواهان ضبط نموده وچنین گوید :

« در روز ۱۲ ربیع‌الاول ۱۳۲۲ هجری قمری قریب بچهل نفر از آزادی ـ خواهان که جملگی مخالف باحکومت استبدادی بودند و آرزوی بسط عـدالت و آزادی را در کشور ایران داشتند در آنجا جمع شدند . ما نام نامی آنها را برای ضبط در تاریخ در اینجا ذکر میکنیم تا فرزندان ایران کسانی‌را که بانیروی‌ایمان و اخلاص در راه مشروطیت و آزادی فداکاری کرده‌اند و در آن دوره تاریکـی چراغ هدایت افکار را در دست گرفته و بروشن کردن ارواح و افکار پرداخته‌اند بشناسند .

۱ـ ملک‌المتکلمین ۲ـ سیدجمال‌الدین واعظ ۳ـ ابوالحسن‌میرزاشیخ‌الرئیس ٤ ـ حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی ٥ـ میرزا سلیمان خان میکده ۸ ـ سید محمد رضا مساوات ۷ ـ میرزا محمدحسن ذکاءالملک ۸ ـ آقای میرزا محسن ۹ ـمیرزا ابراهیم خان منشی سفارت فرانسه ۱۰ـ یمن‌السلطنه برادر آقای منقح۱۱ـحاجی میرزا علیمحمد دولت‌آبادی ۱۲ ـ میرزا محمدعلیخان نصرت السلطان ۱۳ ـ جلال الملک ایرج ١٤ ـ حاج شیخ مهدی کاشی۱٥ ـ مجـدالاسلام کرمانی ۱٦ ـ معین العلماء اصفهانی ۱۷ ـ آقای اردشیرجی زردشتی ۱۸ ـ سلطان‌العلماء زواره‌ای ۱۹ـ حاجی سیاح ۲۰ ـ امین‌الاطباء رشتی ۲۱ـ میرزا محمد حسین اعتقاد الحکماء ۲۲ ـ حاجی نایب‌الصدر شیرازی ۲۳ ـ میرزا جهانگیر خان ۲٤ ـ قاضی قزوینی ۲٥ ـ آقا محمد حسین تاجر معروف بخیاط ۲٦ـ آقا مرشدآقا ۲۷ ـ میرزا نورالله خان فدوی ۲۸ـ آقا شیخ محمد رفیع تاری.»

فرزانه اردشیر جی نه‌تنها بین رجال ودرباریان وخاندان‌سلطنتی ایران‌طرف توجه و صاحب نفوذ بود ، بلکه رجال سیاسی دولت انگلستان مقیم تهران نیز با نظر احترام باو مینگریستند و در امور خاورمیانه بویژه ایران جویای نظریات و خیالات او میبودند .

رجال معروف انگلیس مانند سرپرسی سیکس ، سردنیس راس ،لردلینگتن

وغیره از دوستان صمیمی او بودند . کابینه انگلستان او را بسمت مشاور مخصوص سفارت خود در تهران‌منصوب و گذرنامه خصوصی برایش صادر ساخت.

فرزانه اردشیر جی با خانواده‌های رجال بزرگ ایران آمـد وشد داشت و مخصوصاً دربیدار کردن گروه زنان ایرانی وآشناساختن آنان بحقوق‌خود وتوصیه بپیروی رویه بانوان پارسی هنـد کوشش خستگی ناپذیر بعمل میآورد . تعلیمات وخشور ایران زرتشت سپنتمان را گاه وبیگاه هنگام شب‌نشینی‌ها به‌رجال وبانوان عالیرتبه ایران تذکر میداد.ترقیات جامعه پارسی بویژه زنان‌آنها و خدمات آنان بکشورهندوستان‌در راه صنعتی ساختن آن را همواره در خانواده‌های رجال دولت مورد بحث‌قرارمیداد .

فرزانه اردشیرجی در اعتلای مقام زرتشتیان و ترقی آنها بغایت میکوشید و در مواقع مختلفه بمراکز زرتشتی نشین مسافرت و سخنرانی میکرد و در رفع مظالم و تعدیات نسبت بآنها اهتمام میورزید. خدمات اجتماعی او درپس پرده‌انجام میگرفت . جویای نام و شهرت نبود . هر چند سال یکبار سفری بهنـد مینمود و پارسیان را از نتایج حاصله وروش‌کارخودبا خبر میساخت وطرح فعالیتهای آینده رامی‌ریخت ، پیشنهاد ترجمه فارسی‌فرهنگ مزدیسنا را نخستین بار اوداد وبعدها روانشاد دینشاه ایرانی سلیسیتر با دعوت آقای استاد پور داود بانجام رسانید .

فرزانه اردشیرجی با سران ایل بختیاری روابط صمیمانه داشت وآنها رابه‌ـ اعاده مجد وجلال و فر و شکوه ایران باستان تهییج مینمود . کلیه سفارتخانه‌های خارجه در تهران با نظر احترام باو مینگریستند . رجال معتبر دولت ایـران در امور سیاسی نیز فرزانه اردشیرجی را مشاور خود قرار میدادند ، و بسیاری تربیت فرزندان خود را بسرپرستی او واگذار مینمودند وزمانی هم در مدرسه علوم‌سیاسی تهران سمت استادی را داشت.(۱)

---

(۱) رجوع شود به زندگانی ملک‌المتکلمین تألیف مهدی ملک زاده ، تهران ۱۳۲۵ ص۱٦

روزنامه تایمس لندن‌اورا بسمت‌خبرنگارخود در ایران وخاورمیانه‌بر گزیده بود .

فرزانه‌اردشیرجی‌زبانهای کردی‌واری‌را نیز میدانست وبین آن‌ایلات‌صاحب نفوذ بود وطرف توجه و احترام همه ایشان . دانشگاه السنه آسیائی پترو گراد از او برای تدریس زبانهای آسیائی دعوت بعمل آورده بود ولی‌چون صاحب گذرنامه خصوصی بود از پذیرفتن دعوت خودداری نمود .

یکنفر صاحب غرض مکتوبی سراپا دروغ‌برخلاف فرزانه اردشیر ریپورتر مینویسد . چون مدیران جراید تهران از درستی و اخلاص وخدمات بی‌ریای او نسبت بایران و دولت شاهنشاهی باخبربودند از درج آن خودداری مینمایند .لذا آن مکتوب در روزنامهٔ مظفری بوشهر مورخه شعبان ۱۳۲۲ هق چاپ میشود . فرزانه اردشیر جی در آن موقع عازم هندوستان بود . هنگام ورود به یزد روزنامه مظفری بدستش میرسد پاسخ آنرا بفوری برای درج بەروزنامه تربیت تهران‌می‌فرستد که در شماره ۳۴۹ ص ۱۷۵۲ مورخه پنجشنبه ۲۰ ذیقعده ۱۳۲۲ آن روزنامه چاپ شده وخود مدیر نظریه خویش را نیز درذیل آن درج مینماید . ماعین‌پاسخ فرزانه اردشیر جی را برای نمودن شیوه نگارش او و نظریه مدیر را برای اطلاع نسل آینده در اینجا ضبط مینمائیم .

مکتوب ازیزد: « خداوند هوش ، رب‌النوع دانش مربی عالم تربیت آقای ذکاءالملك مدیر روزنامه‌فرخنده تربیت‌را که یزدان پاکش درراست قلمی وحقیقت گوئی تأیید فرمایاد. رنج افزا بوده مخلصاً مشتاقم ، آبشخورم‌از پایتخت‌بمرز یزد کشانیده ، پس از اتمام اموررهسپار کرمان وهندم . ازیزدانم آرزوست که‌باردیگر یعنی بزودی باز بدیدار تختگاه کی ویاران مرز ری برخوردار آیم . باید کمین بنده را دیده ونمونه باطنم را از ظاهر حالم دریافته باشید . همانم که دیده وچنانم که دریافته‌اید .

مقارن حرکتم از پایتخت که عازم زاد بوم خود یعنی بندربمبئی بوده‌وهستم

روزنامه مظفری ازبوشهر درنمره ٦٧ و٦٨ ماه شعبان۱۳۲۲ هق جهت این خادم ملك ودولت بدرقه‌فرستاده ، دست مریزادی داده دست خانه‌اش‌آباد ودستش مریزاد باید بیاران هند وبرادران وطن ازاین راه برد بهر کدامی مشتی داده. نتیجه حسن سلوك وپاداش خدمت وطن نیاگان خود را بنمایم. اگر چه دانندگان هرچه‌باید بدانند میدانند ، افسوس در این است که چرا دروطن عزیز نیاکان مابنام روزنامه وجریده فارسیه بعضی از بیخردان اوراقی را آلوده وصحیفهٔ راکثیف نموده . بسا نام نیکوی پنجاه سال رابیك‌نام زشت‌پایمال سازند ونویسنده ناراست‌خودکارمکتوب مظفری فقط محض تحصیل لقمه نانی ناروا برای خود و زیر دست آزاری و زیر و رو کردن‌کارها بدون داشتن‌رقیبی برداشته آن اراجیف مزخرف رانوشته‌ملت‌نجیبه وقدیمه زرتشتیه را که نمونه قدیم این خاك پاك بوده شاه پرستی و ایران دوستی‌در آب و گلشان سرشته است ببعضی نسبتها آلـوده و متهم ساخته است . گمان ندارم خوردن این گونه نان‌ها روا وچنین رتبه وجاه چندان پایا باشد . اگر نویسنـده مکتوب سرتا پا نادرست در تحت محاکمه واقع وجرم وخیانتش بر اولیای دولت ابد مدت‌علیه ثابت شود آیا آنراهم باشتباه دفع خواهد نمود ؟ خیر والله پیش‌نمی‌رود وامنا و اولیای دولت‌جاوید مدت‌ایران بکیفر اعمالش گرفتار خواهندفرمود. براستی سو گند اگر در طهران میماندم داد خود و همکیشانم را از اولیای دولت علیه ایران میخواستم . حالا هم معقولانه و مودبانه انصاف و جواب آن مزخرفات بی اصل را از مدیر محترم جریده فریده تربیت میخواهم وفی‌الحقیقة ، اگرتومی ندهی داد روز دادی هست . زرتشتیان ایران‌شاهنشاه‌پرستند و بتبعیت دولت ایران افتخار دارند . ایران از پارسیان است وپارسیان ازایران وهمه میگویند چنین شاه را بنده بایست بود ، هماره پرستنده بایست بود . پارسیان هند از ایرانند و پس از هزار وسیصد سال‌هنوز مهر وطن‌را در دلداشته خواهان آبادی ایرانند. کمین بنده هرچه هستم و هر که هستم باید مربی عالم تربیت معرفی فرماید . راه دور نرفته چون در سفرهستم ، صرفنظر از ماجراها مینمایم و همین را میگویم که نویسنده

مکتوب مظفری میگوید (بسم‌الله روزنامه تایمس حـاضر است) فقط در همـان روزنامه مظفری بنویسد که تایمس لندن یا بمبئی ودر کدام تاریخ ونمرمیباشد که خودم بخوانم و دیگران هم بخوانند و بفهمند تاسیه روی شود هر که در او غش باشد .

امیدواریم که ، گر بمانیم زنده بردوزیم جامهٔ کاز فراق چاك شده است . باقی را بانصاف و حقیقت گوئی و راستقلمی مدیر روشن ضمیر تربیت واگذاشته رخت سفر بربستم . (سیمز کیش اردشیر جی)

تربیت: اردشیر جی راکه از جانب اکابر فارسیان هندوستان‌مأمورسرپرستی فارسیهای ایران بوده شاید حالاهم بهمان مأموریت‌باشد سالهاست که بنده میشناسم و بتفصیل و تحقیق از مجاری امور او باخبرم . اولا در هندوستان متولد شده نه در ایران ثانیاً تحصیل کرده و فاضل و آگاه است وهمه کس این مطلب رامیداند و گواهی امین‌تر از این نیست که جناب مستطاب اجل اکرم مشیرالملك وزیر مختار دولت علیه ایران در پطرزبورغ درافتتاح‌مدرسه مبارکه علوم سیاسی‌اردشیر جی رایکی از معلمین این دارالعلم قراردادند .

مشیرالملك‌ازجمله‌فضلا واهل‌خبره‌میباشدناشی نیست که‌فریب بخورد گذشته از فضل ودانش اردشیر جی من بنده خود ازمشرب کار و مأموریت وخیال آن مرد کاملا آگاهم ومیدانم یکقدم برنداشته مگر بخیال ترقی مملکت ایران . اردشیر جی که جای خوددارد بنده برحسب اتفاق ازاول عمر بافارسیها سروکار پیدا کردم و تقریباً درچهل‌سال قبل دوسال تمام درکرمان ویزد که مجمع فارسیان است بسر بردم و بعد از آن هم الی الان باآن طایفه رابطه داشته درظرف این‌مدت یکنفـر فارسی ندیدم که اهل تقلبات شنیع باشد نیز یکنفر فارسی ندیدم که بی‌عشق‌ایران سر کند و نجابت و درستکاری فارسیان ازآن حرفها هست که منکر ندارد و قولی است که جملگی برآنند و خاص و عام اقرار و اعتراف میکنند و چیزی غریب‌تر از این نیست که انسان در ایران باشد و این طایفه رانشناسد .»

فرزانه اردشیر جی پس از دو سال مسافرت باز بایران بر میگردد و آقای فروغی مدیر روزنامه تربیت در نمره ۴۲۶ جریده مورخه ۲ ذیحجه ۱۳۲۴ پس از شرح مفصلی از خدمات فرزانه اردشیر جی از ورود او بپایتخت اظهار خرسندی کرده‌و امیدوار است ایرانیان از دانش وتجربیات او استفاده ببرند.

فرزانه اردشیر جی درروز وهشتوعش سال۱۲۳۴ یزدگردی برابر ۲۲ اوت ۱۸۶۵ م در بمبئی متولد و درماه روز وبهمن ماه۱۳۰۲ یزدگردی برابر ۲۳ فوریه ۱۹۳۳ در تهران بمینو رهسپار گردید . محض تقدیر از زحمات او در راه خدمت بجماعت یك تمثال بزرگ او از طرف زرتشتیان هند در آدریان دادی شیت بمبئی نصب گردید .

هیربد اسفندیار

هیربد اسفندیارپور هیربد هوشنگ پور هیربد ملاجاماسب شاعر پارسی مقیم نوساری است . جدش ملاجاماسب مورد تلطف و مهربانی جهانگیر شاهنشاه هند واقع وزمینی بمساحت ۵۰۰ جریب بعنوان خلعت باو اعطافرمود. اما هیربداسفندیار نوۀ او وقت تولد در سال ۹۹۳ یزدگردی تا هنگام پیری ومرگ سراسر در غم و اندوه وپریشانی وبدبختی وبینوائی وسختی گذرانده است . زیرا که مایملک پدری ونیاگانش را چون پس از تولد یتیم و بیکس میگردد دیگران غصب مینمایند . شاعر دیوانی در حدود هزار بیت از خود بیادگار گذاشته است که مندرجاتش دال بربدبختی وپریشانی اوست . هر چند اشعارش سست است ولی چون روحش عالی است و از داشتن دین بهی وخون پاک کیانی افتخار میکند وثروت و مکنت جهانی جددینان را در برابر چنین نعمت یزدانی یعنی دین زراتشتی هیچ می‌پندارد قابل ستایش است . چنانکه گوید :

جهاندارا جهان آباد کرده — نه من بیگانگان راشاد کرده
نشاط وعیش وعشرت درجهانی — ورا داده مرا درد نهانی
عبیر وزعفران وعنبرومشک — ورا داده مرا خاکستری خشک
کجا نسبت بود بیگانگانرا — چگونه حرف گویم حالشانرا
که بایدشکر در هر نامرادی — گهی درداست و گه هم سوروشادی

سپاس از صد هزاران پاک یزدان — مرا داده است دین مازدیسنان
سپاس ایزدکنم هر دم زبانم — مرا داده است کشتی بر میانم
سپاس ایزد کنم در خاص و عامی — مرا داده است زند وستا کلامی
سپاس ایزد کنم ظاهر نهانی — مرا داده است این نسل کیانی
سپاس ایزد کنم در پشت درپشت — مرا داده پیمبر پاک زرتشت

ودر جای دیگر گوید :

خدا بدهد کیان را پادشاهی — ز بهدینان رود بیشک تباهی
ندیدم کس بدین دلسوز باشد — ز دینداران خوش و مسرور باشد

و نیز :

توفرمودی که این دین راستی هست — بجز این هرچه هست درکاستی هست
تو فرمودی که آید شاه بهرام — جهان در پرورش گیرند آرام
تو فرمودی که آخر دور آید — کیانی پادشاهی می نماید
تو فرمودی که این دین مهانست — از این بهتر نباشد در جهانست

نکتۀ دیگری که ذکرش بیجا نیست اینست که سلسلۀ نسب فرزانه دادابهای نوروز جی نماینده حزب لیبرال انگلیس در پارلمان انگلستان که شهرت جهانی دارد ودرهند ملقب است به پدر بزرگ هندوستان بزرگواری که شالودۀ کنگره هند را ریخته و در جلسه که در سال ۱۹۰۶ میلادی تحت ریاست خودش منعقد گردید استقلال کامل هند راهدف آمال کنگره قرارداد . باین شاعر مزدا وایران پرست میرسد .

ملا اسکندر

ملا اسکندر پور ملا گشتاسب پور بهمن کرمانی وساکن آن دیار مانندپدر منجم وتحت سرپرستی او درعلم نجوم وریاضی بهره کافی حاصل کرد . پس از فوت

پدر باستخراج تقویم و سالنامه پرداخت در علم رمل وجفر دست داشت و مرجع بزرگان وحکام و سران کرمان بود . زندگانی درویشانه و محقر اختیار کرد و با صوفیان و دراویش معاشر بود .حکام کرمان در دوره زمامداری خویش وظیفه‌جزئی برایش مقرر میساختند واز وی دلجوئی‌مینمودند ، درسال ۱۲۷۳ هجری(۱۲۲۶ی) جهان را بدرود گفت .

فرزانه ایرانشاه

فرزانه ایرانشاه‌بن ملکشاه دانشمند و شاعر زرتشتی ایرانزمین که از نقطه نامعلومی بشهر کرمان مهاجرت ورحل اقامت میافکند . در آنجا با دستورشهریار پور دستور اردشیر بن بهرامشاه تماس حاصل و باشاره او صددر رابرشته نظم درمی آورد .در مورد نام خود گوید :

بایرانشه آنمرد مشهور بود	ملکشاه‌را در جهان پور بود

نظم کتاب در اسفندار مذماه سال ۸٦٤ یزدگردی برابر ۱٤ محرم سنه ۹۰۰ هجری بپایان میرسد چنانکه گوید :

ده وچهار بود ازمحرم کهمن	شتر کرده تاریخ آن درسخن

نسخه خطی کتاب‌نامبرده‌بشماره BVII 19 در بنگاه‌خاورشناسی کامابمبئی محفوظ است . درزیر نمونه‌ایست از ابیات آن:

الهی زبان مرا در بیان	روان ساز مانند آب روان
که تا دره دین‌بگویم سخن	کنم تازه این رازهای کهن
کهمن‌ازخوداینراز کردم عیان	چنین بود تقدیر رسم مهان
که‌ناگه بکرمان فتادم گذار	مرا برد ایزد بر شهریار
همان‌شهریاری که‌دستور بود	دل‌ودیده او پر از نور بود
بسی علم دین‌را ز بر داشتی	بعلم و علم ها سر افراشتی

بملك و خلایق بد اوشهریار	بنام و نسب هم بداو شهریار

میگویند اصل صددر بتوسط میدیوماه وردست و سیاوخش از اوستا و پازند وپهلوی نوشته شده است . این کتاب بگجراتی هم ترجمه شده ومترجم آن دستور منوچهر جی ایدلجی جاماسپ آساناست در سال ۱۸۸٤ م(۱۲۵٤ ی) آنرا منتشر نمود .

فرزانه افلاطون

فرزانه افلاطون متخلص بافسر پور ملا اسکندر ازدانشمندان فاضل زرتشتی است در کرمان متولد و درچهارسالگی ازنعمت مهر پدری محروم و یتیم گردید . در سال ۱۲۸۳ هجری (۱۲۳۵ی) هنگامیکه دانشمند پارسی مانکجی لیمجی‌هاتریا ملقب بدرویش فانی وارد کرمان گردید او را با خود بتهران برد (۱) و بسااتفاق جوانان زرتشتی دیگر بتعلیم و تربیتش همت گماشت .

فرزانه افلاطون در اندك زمانی دورهٔ تحصیلیهٔ‌خویش‌را تمام و در اواخر سال ۱۲۹۰ هجری (۱۲٤۳ی) فارغ‌التحصیل شد . یکسال بعد ازسوی مانکجی‌صاحب عازم کرمان گردید تا در تعلیم وتربیت جوانان زرتشتی‌آن شهر ابراز فعالیت‌نماید

فرزانه افلاطون موقعیت مهمی را در زادبوم خویش احراز و شهرت خاصی حاصل کرد . نصرت‌الدوله فرمانفرما و پسرش ناصرالدوله نسبت باو مهربانیها و نوازشها ابراز داشته‌اند . میرزا سیدکاظم‌وزیر اورا طرف توجه و محبت مخصوص خویش قرار داده بود .

فرزانه افلاطون گجراتی و انگلیسی هم میدانست وشعر نیز گاهی میسرود در اقبال ناصری کتابی که برای تدریس مبتدیان درسال ۱۳۰۳هجری (۱۲۵۵ی) تألیف وطبع نمود میگوید :

(۱) رجوع شود بتاریخ کرمان بشماره HP(ms)142 محفوظ در بنگاه خاور شناسی خورشیدجی کاما ، بمبئی.

بدان امید باقبال ناصری نامید | کتاب مختصر نافع گرامی را
مگر زبخت‌شهنشاه عهدناصر دین | که کردزندهٔ جاویدخاص‌وعامیرا
مراین‌فقیرهم‌ازبخت‌بهرمور گردد | بیابد از کرمش بهترین مقامی را
عجب نباشد ازصاحب عدالت‌وداد | که التفات کند کمترین غلامی‌را
ز بحر جودشهنشاه می نگردد کم | ز قطرهٔ که رسد کام تشنه کامی‌را

فرزانه افلاطون در ستاره شناسی ورمل و اسطرلاب ارث جد وپدری خود نیز بهره وافی داشت برادرش ملابهروز استاد اوبود.

فرزانه المجوسی

فرزانه‌علی‌بن‌العباس المجوسی‌الاهوازی‌الارجانی ازپزشکان مشهور ودانشمند نامدار زرتشتی زمان خود بود و درشیراز میزیست . بقول القفطی صاحب تاریخ‌ـ الحکما پیش طبیب وقت ابو ماهر پزشکی آموخت با مطالعه نوشتهای پیشینیان تجربیات وافر بدست آورد وکتابی بعربی درطب بنام عضدالدوله فنا خسرودیلمی از سلاطین آل‌بویه تألیف نمود و آنرا کامل‌الصناعه یا الملکی میخوانندو گنجینه ایست ازعلوم نظری وعملی داروها و بطور بسیار عالی مرتب و موضوعات مختلفه را در بخشها وفصلهای گوناگون شرح میدهد.این کتاب درزمان خودشهرت‌خاصی پیدا کرد ومورد مطالعه دانشجویان پزشکی وطبیبان واقع گردید .

پس از آنکه ابن سینا قانون را تألیف کرد ، کامل‌الصناعه رونق سابق خود را از دست داد . بقول دانشمند انگلیسی الگود **Elgood** قانون ابن‌سینا در جنبه علمی بسیار عالی است وکامل الصناعه المجوسی در جنبه عملی .

بقول آقای دکتر نجم‌آبادی « تاظهور قانون بوعلی کتاب ملکی بسیارمورد توجه اطبا بود وهمینکه بوعلی قانون راتألیف نمود این کتاب از رونق افتادمعهذا در مقام خود رتبه ارجمندی را داراست ومکرر درلاهور ، مصر ، ونیز ولیون چاپ شده وشامل دوقسمت است علمی وعملی وهر کدام دارای ده مقاله وهرمقاله به ـ ابوابی منقسم گردیده .»

بقول بارهبروس« قبل از شهرت قانون ابن‌سینا دانشجویان پزشکی و اطبا کامل‌الصناعه المجوسی را مورد مطالعه خویش قرارمیدادند. شهرت قانون بواسطه شخصیت بوعلی‌سینا بود که در علوم دیگر نیز سمت استادی داشت. کامل‌الصناعه مقام خود را در برابر قانون حفظ کرد. زیرا بخش اندام‌شناسی آن‌بهتر ازقانون میباشد وجالب توجه شماره بیشماری از خوانندگان بعلاوه طبیبان گردید. »

کامل‌الصناعه بلاتین ترجمه گشت وبنام **Liber Regius** نامیده شد و در اروپا تدریس میگشت. نسخ خطی فراوانی ازآن در کتابخانه‌های اشخاص وعمومی موجود است.

ترجمه لاتین این کتاب بار اول در سال ۱۴۹۲ مسیحی در شهر و نیز و بار دوم در سال ۱۵۳۲ م درلیون چاپ شد. پروفسور براون در کتاب خویش‌داروهای عرب مشروحاً از آن صحبت میدارد و با نظریه القفطی و با رهبروس و سایر نویسندگان قرون وسطی مبنی بررجحان کامل‌الصناعه برقانون‌بوعلی‌سینامخالف میباشد.

تذکره نویسان عرب و ایرانی فقط تألیف کامل‌الصناعه را بالمجوسی نسبت میدهند. اما بروکلمن در کتاب خود ادبیات عرب از رسالهٔ طبی دیگر صحبت میدارد که درگوته باو نسبت داده شده است.

عضدالدوله دیلمی یکنفر پزشك یونانی بنام نظیف را طبیب دربار ساخت و دستور داد کتب طبی را ازیونانی بعربی ترجمه کند. نظیف در دانش پزشکی‌اطلاع کامل نداشت و در تشخیص امراض وتجویز دارو چنان آبروی خود را ازدست‌داده بودکه مردم از ترس جان خویش از او واهمه داشتند و باو مراجعه نمیکردند. کتابی راکه نظیف نوشت همه سطحی و پربود از اغلاط و اشتباهات. میگویند وقتی یکی‌از افسران عالیرتبه عضدالدوله‌ناخوش شد. پادشاه نظیف را برای‌معالجه او فرستاد. افسر ازدیدنش سراسیمه شدکه مگر چه خطائی‌از او سرزده که‌سلطان طبیب را مامور اعدام او ساخته است.

در چنین زمانی المجوسی کتاب کامل‌الصناعه خودراتألیف نمود که بهترین ومنظم‌ترین کتب طبی عهد بود و پادشاه اورا طبیب مخصوص خود قرار داد وبمقام بلند رسانید

علی‌بن‌العباس المجوسی در اروپا بنام هلی عباس نامور است. درشیرازتلمید ابوماهر موسی‌بن یوسف بن سیار شیرازی بود و بارها درکتابش از استاد خود با احترام یاد میکند.

از نام زرتشتی این پزشك معروف بیخبریم و در تذکره‌ها نیز از او چندان صحبت ننموده‌اند. نام المجوسی گواه زرتشتی بودن اوست و القفطی او را ابن‌— المجوس میخواند. نام عربی او وپدرش نباید، ما را ازحقیقت مطلب دور و فرضیه مسلمانی او گردد. بقول دکتر معین « تسمیه او بعلی و پدرش بعباس نباید باعث استبعاد مجوس بودن او بشود چه درکتب تواریخ تسمی اهل سایر ادیان باسما و کنی والقاب اسلامی لایعدولایحصی است(۱).»

الگود در کتاب خویش تاریخ پزشکی ایران‌صفحه۲۶۳ نقل ازقول‌نیکلسن در تاریخ ادبیات عرب چنین گوید: « باشکست یزدگرد در سال ٦٤٢ میلادی عربها فرمانروای‌ایران شدند. ولی اسلام را برمردم کشور مفتوحه تحمیل‌ننمودند و قبول دین را بمرور زمان محول نمودند تا آنکه ایرانیان بتدریج برجحان آن پی برند و استفاده های مادی اسلام آورندگان را بچشم ببینند. اجمالاً قبول اسلام، راه دخول دردایرهٔ اخوت اسلامی خوانده میشد. اما عملا چنین نبود. هر چند که ایرانیان درعلم وتمدن و آداب معاشرت و اخلاق ازعربها برتر بودند، با وجود اسلام آوردن ودخول در دایره اخوت اسلامی باز هم باعربها برابرنبودند ونمیتوانستند بآنها نزدیك بشوند. همانطوریکه اصحاب پیغمبر خود را از عربها برتر میدانستند، عربهانیز خودرا از سایراقوام وگروه‌مسلمانان بالاترمیپنداشتند

---

(۱) رجوع شود بچهار مقاله عروضی سمرقندی بکوشش دکتر معین ص ۳۹۱ چاپ طهران ۱۳۳۳

افراد و خاندان مردم کشورهای مفتوحه بـا انتساب خود بعنوان موالی برؤسای قبایل اعراب میتوانستند بمقام وجاه مخصوصی ارتقا یابند . حتی دردوره خلافت عباسی که قدرت اعراب روی بزوال و تحلیل میرفت بسیاری از خاندان ایرانی بجعل شجره‌نامهای‌موهوم پرداخته خود را ازنژادعرب وعربزاده قلمداد نموده‌اند در حالیکه خون نیاگان خود آنها بسیار عالیتر و پاکتر بوده است .(۱)»

در قرن ۱۱ و ۱۲ میلادی شهـر کوچك سالرنو **Salerno** در ایتالیا محل اجتماع پزشکان عرب ، یهودی ونصاری بود و در آن عهد یك دانشکده پزشکی در آنجا ایجاد گشت .قسطنطین افریقائی متوفی بسال ۱۰۸۷ میلادی یکقرن بعد از المجوسی کتاب کامل‌الصناعه او را باردوم بزبان سلیس لاتین ترجمه نمود . بخش اندام شناسی آن بخصوص بین دانشجویان و طبیبان سالرنو شهرت خاصی پیـدا کرد و نام پزشك زرتشتی را در اقصای اروپاپیچیده وسرچشمهٔ دانش‌آنان گردید. ترجمه قسطنطین در عالم لاتین بنام**Pantegni** معروفست ونسخ بیشماری از آن استنساخ گردیده است .

چنانکه در جهان امروزی دانشجویان پزشکی تحت نظر استادان دانشمند ومطالعه اوضاع و احوال بیماران در بیمارستانها تربیت میگردند، المجوسی نیزدر کامل‌الصناعه خویش در مورد تربیت پزشکان همین تذکر را میدهد « یکی ازچیز هائیکه برای دانشجویان پزشکی قابل اهمیت است آنست که همواره بایستی به‌اتفاق پزشکان حاذق و استادان به‌بیمارستانها وخانه‌های مرضی سرکشی کنند و در اوضاع و احوال وپیشرفت بیماران و تاثیر داروهائیکه تجویز میشود دقت نمایند و بعلائم و آثار امراض دقیق گردند و باآنچه را که درکتب طبی‌مطالعه نموده‌اند برابر نمایند واختلافات رابنظرآورده بیاد سپارند وبهتری و بدتری حالات‌بیماران و تأثیرات داروها را بحافظه‌سپارند تا طبیب حاذق گردند وآنکه رادر طبابت‌عشق

(۱) بزعم نگارنده ابوالحسن علی‌بن حمزه بهمن‌بن عبدالله بن فیروزمعلم خلیفه مأمون عباسی شاید یکی از زرتشتیان دانشمند آن زمان باشد.

کمال درسر است بایستی این دستورات را بکار برد ومهمل نشمارد و اگر چنانکه گفته شدرفتار نماید درتشخیص امراض ودرمان آن کمال استادی راحاصل مینماید وبشهرت تام میرسد.»

احمدبن علی‌بن عمر نظامی‌عروضی سمرقندی صاحب چهار مقاله درتعریف المجوسی صاحب کامل‌الصناعه چنین گوید :

« صاحب کامل‌الصناعه طبیب عضدالدوله بود بپارس بشهر شیراز ، و در آن شهر حمالی بود که چهارصد من وپانصد من‌بار برپشت گرفتی وهر پنج ششماه‌آن حمال را دردسر گرفتی و بیقرار شدی وده پانزده شبانروز همچنان بماندی یکبار او را درد سر گرفته بود و هفت هشت روز بر آمده و چند بار نیت کرده بود که خویشتن را بکشد . آخر اتفاق چنان افتاد که آن طبیب بزرگ روزی بدرخانه آن حمال بگذشت . برادران حمال پیش او دویدند و خدمت کردندواو رابخدای عزوجل سوگند دادند واحوال برادر و دردسر او بطبیب‌بگفتند . طبیب گفت او را بمن نمائید . پس آن حمال‌راپیش اوبردند . چون بدیدش مردی شگرف و قوی هیکل وجفتی کفش در پای کرده که هر پای منی و نیم بود بسنگ . . پس نبض او بدید و تفسره بخواست . گفت او را با من بصحرا آرید . چنان کردند . چون بصحرا شدند، طبیب غلام خویش راگفت ، دستار حمال‌ازسرش فروگیر ودر گردن اوکن و بسیار بتاب . پس غلام دیگر راگفت ، کفش او از پای بیرون کـن و تایی بیست بر سرش زن .

غلام چنان کرد . فرزندان‌او بفریاد آمدند . اما طبیب محترم ومحتشم‌بود. هیچ نمیتوانستند کرد . پس غلام راگفت که آن دستار که در گردن او تـافته‌ای بگیر وبراسب من نشین و او را باخود کشان همی دوان . غلام همچنان کرد و او را در آن صحرا بسیار بدوانید چنانکه خون از بینی او بگشاد و بگفت اکنون رها کن . بگذاشت آن خون همیرفت گنده‌تر از مردار .

آن مرد درمیان رعاف درخواب شد و درم سنگی سیصد خون ازبینی‌اوبرفت

و باز ایستاد. پس او را بر گرفتند و بخانه آوردند. از خواب درنیامد وشبانروزی خفته بماند وآن دردسر او برفت وبمعالجه محتاج نیفتاد ومعاودت نکرد. عضدالدوله او را از کیفیت آن معالجت پرسید گفت ای پادشاه آن نه مادتی بود در دماغ که بیاره فیقرا (ایارج) فرود آمدی، وجه معالجتش جزاین نبود که کردم.»

المجوسی چنانکه در طبابت طبیبی حاذق و مشهور بود در انتقاد نیز جسور وجرئت معنوی داشت. درمورد رساله طبی که هارون در زمان خلافت مـروان یا عمربن عبدالعزیز از سریانی بعربی ترجمه کرد بر خلاف پزشکان دیگر که آنرا میستایند از آن انتقاد ونواقصش رانشان میدهد. در بخش اول کامل الصناعه چنین گوید:

«درباره نویسندگان جدید هارون کتابی نوشته که ازبیماری وعلائم امراض و دارو و درمان آن صحبت میدارد. باب اندام و بیماری شناسی آن بسیار موجز ومختصر است و ازطرز عمل وجراحی وپیش گیری امراض صحبت نکرده است. کتابش عاری ازفصاحت وپر است از اغلاط و عبارات نا مفهومی که انزجار خاطر خواننده را فراهم میسازد. (۱)»

و همچنین در مورد کتاب الحاوی فی الطب تألیف محمدبن زکریـای رازی گوید:

«این کتاب که بنام الحاوی مشهور است متضمن آنگونه اطلاعاتیست که یك پزشك لازم دارد. مانند بهداشت، طبابت، خوراك بیمار، امراض وعلائم آن وحتی ازذکر کوچکترین مطلب دایر بر درمان بیماری غفلت ننموده اماازذکر موادطبیعی مانند عناصر، طبایع، اخلاط و رطوبات خاموش است و از استخوان بندی واندام شناسی وجراحی صحبت نمیکند. نوشته‌هایش بدون ترتیب وعاری از روش واصول دانشمندانه است. کتاب خود را بابواب و بخشهای مختلف تقسیم ننموده کاری که برای شخصی دانشمند مثل او آسان بوده است. ازکمال فضل و دانش واستادی او

(۱) رجوع شود بتاریخ پزشکی در ایران تألیف الگود ص ۱۰۰-۹۹

درطب شکی نیست.

از اطلاعات عمیقی که درکتاب او درج است باین نتیجه میرسیم که بایستی اینهمه موضوعات مختلفه طبی را برای مراجعه خودش جمع کرده باشد که هنگام پیری وضعف حافظه در موضوع بهداشت و درمان شناسی استفاده نماید. یا آنکه ترس ازنابودی کتابخانه عظیم خود داشته ویادداشتهای مذکور را در یکجا جمع نموده است. چنانکه از مندرجاتش برمیآیددرنظر داشته‌بابواب وبخشهای‌مختلف تقسیم نماید ولی حجم بزرگ کتاب ودیری وکندی درکار و بالاخره مرگ او را ازکار مورد نظر بازداشته است.

همه دانشمندان بداشتن وخریدن این کتاب بسیار قطورتوانا نیستند. اینك که پنجاه‌سال ازمرگ مؤلفش میگذرد نسخه‌های آن کمیاب است. رازی عقاید و نظریات کلیه پزشکان معاصر وگذشته را در مورد امراض وعلائم آن در کتاب ذکر کرده پزشکان در مورد امراض وعلائم اختلاف نظر ندارند وهرکس بسبك خودبا اصطلاحاتی جداگانه شرح میدهد. ذکر همه آن درکتاب امری فضول و باعث بزرگی حجم آن گردید. اگرباختصار کوشیده بود بیشترمورد استفاده دانشجویان پزشکی واقع میگردید.»

هر چند رازی از دانشمندان ومشاهیر اطبای زمان و طرف احترام همه بودند اما المجوسی بواسطهٔ راستگوئی از انتقاد خودداری ننموده و چنانکه نقص کتاب الحاوی را حجم زیاد آن میداند نقص تألیف دیگر رازی بنام کتاب المنصوری را ایجاز بینهایت آن میداند که بسیار بطور اختصار نوشته است.

درقرون وسطی کتابهای زیاد طبی برای دانشجویان پزشکی موجود بودولی کسانیکه میخواستند پس از طبیب شدن بکمال برسند بایستی کتاب کامل الصناعه المجوسی یاکتب چند دیگر را مطالعه نمایند. صاحب چهار مقاله در مورد کتب درسی دوره اول ووسط و نهائی دوره پزشکی چنین گوید: «پس طبیب باید نیکو اعتقاد بود و امر ونهی شرع رامعظم‌دارد و ازعلم طب باید که فصول بقراط ومسائل حنین اسحق و(کتاب الفصول فی‌الطب معروف به) مرشد محمد زکریای رازی و

شرح نیلی بدست آورد ومطالعت همی کند بعد از آنکه بر استادی مشفق خوانده باشد و از کتب وسط ، ذخیره ثابت قره یا منصوری محمد زکریای رازی یا هدایه ابوبکر اخوینی یا کفایه‌احمد فرج یا اغراض‌سید اسمعیل جرجانی باستقصاء تمام براستادی‌مشفق‌خواند. پس از کتب بسایط یکی بدست‌آرد چون‌ستهٔ عشرجالینوس یا حاوی محمد زکریا یاکامل‌الصناعه مجوسی یا صد باب بوسهل مسیحی یاقانون بوعلی سینا یا ذخیره‌خوارزمشاهی وبوقت فراغت مطالعه کند.» بقول الگودچون این کتابهای اخیر بسیار گرانبهابود وحاوی محمد زکریای‌رازی‌نایاب ،دانشجویان بمطالعه یك یا دو از این کتابها قناعت مینمودند .

المجوسی چنانکه گفتیم طبیب مخصوص عضدالدوله دیلمی بود در شیراز و صاحب جاه و مقام . چون عضدالدوله بیغداد عزیمت نمود باوی همراه نشد و در شیراز بماند و سالها پس ازمرگ پادشاه زنده بود ودرسال ۳۸۴ هجری قمری‌بدرود زندگی گفت .

دستور ایرج جی

دستور ایرج جی‌پور موبدسهرابجی پور دستور کاوسجی پور دستورسهرابجی مهرجی رانا دانشمند معروف و شاعر گویائی است . در رموز دین واوستا وپهلوی وهندی استاد و در سرودن اشعار پارسی دستی بسزا داشته در راه ترقی مذهب بسی رنجها برد و بسیاری از کتب کمیاب دینی و یا آنچه که‌از شعائر ملی سخن‌میرانده از روی نسخ خطی قدیم استنساخ و بکتابخانهای ملا فیروز وخورشیدجی کاماواقع در بمبئی اهدا نمود .

کتابخانه شخصی خودش معدنی بود از کتب خطی اوستا و پهلوی وفارسی وگجراتی که وارثانش‌آنرابکتابخانه مهرجی راناواقع درنوساری‌هنگام گشایشش اهدا نمودند . مجموعه نامبرده بعلاوه کتب چاپی شامل ۱۱۲ جلـد کتب خطی میباشد .

دستور ایرج جی باوجود تألیفات‌بسیاری ازرسالات وکتب مذهبی وحماسه سرائی بفارسی وگجراتی ، ۷۵ جلد کتاب خطی اوستا رانیز ازروی کتابهای کهنه رونوشت کرده است وهم بعلاوه مراقبت در امور مذهبی ومراسم دینی که بر عهده بزرگ دین میباشد در مباحثات و سخنرانیهای مذهبی فعالیت ابرازمیداشته است. دکتر جیوانجی جمشیدجی مدی در دیباچه فهرست کتابخانه مـلا فیروز در مورد دستور ایرج‌جی که کتابدار ودبیرسابق کتابخانه بود چنین مینویسد :

« در فرهنگ مزدیسنا دایرةالمعارف سیار بود . با استنساخ بسیاری از کتب کمیاب و نادر بخط خویش کتابخانه ملافیروز را گرانبها ساخت و کتابخانه مهر جی‌رانا در نوساری پراست از کتبی که وارثانش از کتابخانه شخصی او بآن اهـدا نموده‌اند .»

تالیفات او از ایقرار است :

۱ ـ ماهیار نامه منظومه‌ایست که در داستان موفقیتهای مهرجی‌رانا در دربار اکبرشاه گورگانی پادشاه هند و بین جماعت زرتشتی‌سخن میراند و در حدود دو هزار بیت و روز شهریور وماه خرداد سال ۱۲۵۰ یزدگردی سروده شده است . بسیاری از ابیاتش دربخش اول همین کتاب درفصل کرامت مهرجی رانا بشهادت آورده‌شده است .

۲ ـ بیان مراسم یزشنی منظومه‌ایست بفارسی در ۳۰ بیت .

۳ ـ تاریخ بنای آتش ورهرام نوساری در ۹۲ بیت

٤ ـ مناجات (۱) ۱۲۷ بیت که درسال ۱۲٤۳ یزدگردی سروده

۵ ـ فروغ آئین کتابی است فارسی در اصول واحکام و تعلیمات دین زرتشت و برای تعلیم نونهالان تألیف گردیده است . امنای مدرسه دینی مـلافیروز آنرا برای تدریس در مدرسه درسال ۱۲۳۲ یزدگردی چاپ نمودند .

۶ ـ ستایش نامه (۲) منظومه‌ایست بفارسی سال ۱۲۳۸ یزدگردی سروده‌شده

۷ ـ پندنامه ایرج (۳) منظومه‌ایست اخلاقی دارای ۱۳۰۰ بیت و در پایان کتاب راجع بنسب خویش و تاریخ اختتام چنین میسراید:

بشدختم این پند نامه درست	بروز امرداد و ماه نخست
سنه یزدگردی دوصد بر هزار	فزون چهل و هم هشت را کن شمار

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بشماره F43 در کتابخانه مهرجی‌رانا نوساری هند

(۲) رجوع شود بنسخه خطی بشماره F56 در « « « «

(۳) « « « « F43 در « « « «

تو نام مصنف در این نظم خوان	مرا کمترین بنده ایراج بدان
منم پور دستور سهراب نـام	که او کرده اندر گروثمان مقام
بداو پور کاوس دستور مه	و هم رهنما بود در دین بـه
هم از نسل ماهیار رانا بد او	که او بود دستور نامی نکو
بنوساری اندر ورا بد وطـن	بد او نـامور سرور انجمن
ز نسلش منم بنـده کمترین	بروحش ز ما باد صـد آفرین

۸ ـ تفسیر پرگرد ۲۲ وندیداد . منظومه‌ایست فارسی در حدود ۶۰۰ بیت و درروز مانتره سفند وماه آذر سال ۱۲٤۹ ی نظمش آغاز شده

۹ ـ پاسخ بشش پرسش مهربانجی مانکجی ست در خصوص انجام مراسم جشن وآفرینگان تیر وبهمن‌ماه این رساله گجراتی در سال ۱۲٤۰ ی تدوین گردیده

۱۰ ـ ترجمه گاتها از اصل ترجمه پهلوی روز تیر وماه اسفند ۱۲۵۳ ی بآخر رسیده است .

۱۱ ـ توضیح مسائل غامضه مذهبی ومراسم پیچیده دینی بگجراتی در سال ۱۲۶۶ یزدگردی تحریر یافته .

کلیه تألیفات فارسی دستور ایرج جی بغیر از کتاب فروغ آئین روی طبع بخود ندیده است.

موبد برزو

موبد برزو پور دستور قوام‌الدین پور موبد کیقباد سنجانا ساکن نوساری و شاعر شیرین سخن پارسی است . نظم جاماسب نامه رابخواهش پدر درمدت یکماه تمام و در روز ورهرام وماه خرداد سال ۹۸۵ یزدگردی آغاز نمود . این ابیات از اوست که از اهورا مزدا برای ایرانیان خوشی و ترقی دین را درخواست می‌کند.

خدایا تو دین بهی تازه کن	همه دیو و اهریمن آواره کن
بهی دین ، تو همواره‌پرنور دار	به ایرانیان رامش و سور دار

راجع بخود ونظم جاماسب نامه (۱) گوید ،

چو برزوی سنجانهٔ هوشمند	بشرم اندر اینکار رانده سخن
بگلشن گلی را بیاورده‌ام	ببحر اندرون قطرهٔ برده‌ام
بشوخی بیاوردم این قصه ها	به میخانه‌ئی مل چه ارزد بها
بچیدم ز هر خرمنی خوشه‌ئی	که گردد از آن‌خوشه‌ام توشه‌ئی
کشیدم ز هر کان گهرهای چند	که گردم از آن‌درجهان سودمند
منم بندهٔ دین . برزو بنام	بباشد بنوساری اندر مقام

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بنشانی (S121) محفوظ درکتابخانه مهر جی رانا نوساری گجرات .

چو بنیاد این نظم کردم بسنج	گذشته ابر نهصد هشتاد و پنج
پس از فوت روز شه یزدگرد	ببد ماه خرداد ای پاك مرد
من این قصه آنروز کردم بسر	بروز ورهرام فیروزگر
بیکماه این قصه کردم تمام	ز دادار داور رسیدم بکام
همی آنچه دیدم بگفتم چنان	زگفت بزرگان عالی مکان
بگیری گر از نظمهایم شمار	بود چهار بیست ابر دو هزار
ببین در تماشای گلزار باغ	از این‌نظم خواندن‌بکن‌دل‌فراغ
هم از عقل زیور بر او کرده‌ام	ز میدان یکی گوی خوش‌برده‌ام

دستور برزو بعلاوه جاماسب نامه اشعار مختلفه دیگر نیز دارد ، مانند آغاز کیفیت شاه جمشید در پارس که هفت چیز از حکمت خودساخته بود ـ نصایح ـ گردش روزگار و حکایت جوان و پیری ـ پرسیدن رأی چهار سخن از وزیر (۱) شناختن قدر کاتبان وقدر کتاب ـ تمجید از دوست و اشعار مختلفه دیگر:

موبد برزو با زرتشتیان ایران هم طرف مکاتبه بوده و یك نامه از یزد در حدود سال ۱۰۲۲ یزدگردی‌در جواب نامه او نوشته شده که در بخش سوم کتاب آمده است .

فرزانه استادبمان

فرزانه استاد بمان پور خدابخش پور دینیار از دانشمندان دین دوست وخادم فرهنگی همگروه از اهالی قریه مریابادیزد است .

در دوران طفولیت در دبستان شهر بنیاد نهاده فرزانه مانکجی نزد فرزانه استاد جوانمرد دانش بیاموخت و با تأسیس دبستان کیخسروی در آنجا بتدریس

(۱) ایضاً همان کتابخانه بنشانی (F50)

و تعلیم کودکان همگروه پرداخت .

در اواخر عمر چون از آن دبیرستان باز نشسته‌شد آقای میرزا سروش لهراسب سردبیر دبستان دینیاری ، بنگاه فرهنگی موبدان نظر بحسن خدمات دیرینه فرهنگی‌اش او را بتدریس در دبستان دعوت‌نمود وتاهنگام درگذشت در سال ۱۲۸۰ یزدگردی بکار فرهنگی اشتغال داشت .

فرزانه بهرام پور رستم

فرزانه بهرام پور رستم خسرو آبادان بهرام نرسی آبادی متخلص بمسکین از تربیت‌یافتگان وشاگردان فرزانه مانکجی لیمجی‌هاتریا میباشد . در سال ۱۲۸۲ هق (۱۲۳۵ یزدگردی) باتفاق ۱۲ نفر کودک زرتشتی از کرمان وبیست نفر ازیزد بخرج آن فرزانه بتهران رهسپار و درآن دیار بتحصیل دانش پرداختند . چون فرزانه بهرام براستی ودرستی و فهم و دانش از همگنان برتر بود ، فرزانه مانکجی او را در سال ۱۲٤۵ یزدگردی بنیابت خویش و آموزگاری دهشنی دبیرستان زرتشتیان تهران انتخاب کرد و هنگام مسافرت بهندوستان و اطراف او را بجای خویش منصوب نمود و بنمایندگی اکابر صاحبان پارسی مفتخر ساخت . فرزانه بهرام فارسی و عربی‌را نیکو میدانست و ازدانش انگلیسی و گجراتی والفبای دین دبیره نیز بی‌بهره نبود ، طبعی موزون داشت و در خدمت بهدینان بسی فعالیت و مساعی ابرازداشته ودرتهران اقامت گزید. این ابیات‌ازاوست که‌درمدح‌ناصرالدینشاه گفته :

غوث زمان غیث دمان ظل کردگار

شاهنشه زمین و زمان شیر روزگار

از ضرب تیغ زهرهٔ دشمن کباب کرد
دشمن کش است در صف میدان کارزار
شاهان هفت کشور همه بندهٔ درش
دارای روزگـار و فریدون نامدار

یکی از زرتشتیان یزد مقیم بمبئی تحت نام مستعار خدابنده از آنجا کـه «حسود را چکنم کو ز خود برنج دراست» در ۲۵ فوریه ۱۸۷۷ مسیحی برابر ۱۲٤۷ یزدگردی در یکی از جراید بمبئی برخلاف فرزانه محترم و هم فرزانه مانکجی صاحب که براستی ناجی زرتشتیان محسوب میگردد ، یك سلسله دروغهائی منتشر و خدمات حسنه آنها را بد قلمداد نمود .

دانشمند محترم پس از اطلاع ازواقعه جواب آن بدگوئیها و دروغها را داد و مشت دروغگو را بازکرد ولی باز همـان نویسنده دست از خوی زشت خویش برنداشته و در ۲۸ اکتوبر همان سال یك سلسله ناسزاهای دیگر برخلاف فرزانه مانکجی و فرزانه بهرام درهمان روزنامه نوشت ولی اینـدفعه خود مدیر جریده پاسخ دندان شکن بنویسنده آن داد .

فرزانه محترم صاحب تألیفات چندی است که بنام حامیان و پرورندگان خویش نوشته و در بنگاه خاور شناسی خورشید جی کاما . بمبئی جـزو کلکسیون مانکجی هاتریا ضبط و از قرار زیر است :

۱ ـ هادی جنت منظومه‌ایست اخلاقی بنام مانکجی بنشانی (H.p.ms383)
۲ ـ جامع صفات مانك بنام مانکجی بنشانی (H.p.ms 382)
۳ ـ سر رازیزدانی ، رساله‌ایست دینی برای نوآموزان بنام مهربانجی پانده بنشانی (H.p.ms 221)
٤ـ دیوان مسکین ، منظومات اوست بنشانی (H.p.ms 361)
٥ ـ تاریخ تباهی فارسیان بیشانی (H.p.ms 242) بخواهش منیف پاشا وزیر فرهنگ دولت ترکیه درسال ۱۲۹٦ هجری تألیف و در چهار نهاد بانجام رسانید .

نخست باعث تباهی وتفریق سلطنت پارسیان . دوم کسانیکه پس از استیلای اعراب در هر دیار فرمانروائی کرده وفارسی مذهب بوده‌اند . سوم ستمهائیکه پس ازتسلط اعراب باین گروه رسیده و حالت ایشان تا این زمان . امید است که روزی این رساله بزیور طبع آراسته گردد .

٦ـ نامه بانجمن وپنچایت یزد بنشانی (H.P.ms 357) این رساله در حدود سال ۱۲٤۷ یزدگردی بریش سفیدان و بزرگان قوم و اعضای پنچایت نوشته و آنها را بانجام وظایف اجتماعی تذکر و بخشی از خدمات فرزانه مانکجی را یاد آوری مینماید . این نامه چون معرف اوضاع اجتماعی وزندگانی زرتشتیان آن دوره است آنرا باحذف فقراتی برای اطلاع عموم در اینجا نقل مینمائیم :

« عالی سروران فرخنده فر و مهتران دانشور فرخ گهر دستوران وموبدان وپنچایت وریش سفیدان بهدین هرمحال از دارالعبادهٔ یزد را بعرض اخلاصمندی مصدع است که بر خاطر شریف آن والا سروران آشکار وعیان است که در دوازده سال قبل این بنده یزدان بهرام بن رستم راسرکار فخامت آثار خداوندگار با دانش و داد و خدیو یگانه فرخ نژاد مانکجی صاحب از یزد بهمراه آورده در دهشنی دبیرستان تربیت فرمود که از بخشش حضرت یزدان و توجه آنصاحب مهربان بقدر استعداد از فیض علم بهره یافتم . مشهور است :

تخمهٔ پاك بباید که شود قابل فیض
ورنه هرسنگ و گلی لؤلؤ ومرجان نشود

در سه سال از این پیش آنصاحب معظم بحسن ظن خویش بصلاح وصوابدید ریش سفیدان بهدین مقیم تهران و امضای اکابر صاحبان هندوستان بنده را مأمور بمواظبت در امور هم آئینان ساکن ایران فرمودند که تاکنون در این خدمت مشغولم .

پس از مأموریت باین خدمت هرگونه نوشتجاتیکه صاحب معظم مادام اقامت در این مملکت با بهدینان ایران و اکابران هند و بزرگان کشور و علمای اسلام

محض ترقی همدینان و رعایت فارسیان ورفع ظلم وستم از ایشان کرده ومحاسبات موقوفات و ارسال ومرسولی باهر کس را بتصرف این بنده داد تا از عمل امورات سابق مطلع و مستحضر وآگاه و مخبر گشته هر امر که صلاح و صواب همدینان بینم بگزینم ودر انجام اقدام کنم و بطریق نصیحت‌فرمودند ازهر کس بدی‌ونافهمی معاینه آید ونادرستی وزیان مشاهده شود اغماض روا دارم و بخاطر نیارم و از آن بگذرم و بعوض در هر حال خیر طایفه را منظور دارم و در انجام آن مفطـور و مجبول باشم که گفته‌اند :

بدی را بدی سهل باشد جزاء　　　اگر مردی احسن الی من اساء

از آنجائیکه مثلی است مشهور « از کوزه همان برون تراود که در اوست» اگر شخصی بمقتضای کردار ونژاد وفطرت خود بگمراهی گراید و از بدی دست بازندارد من از کرده خویش و نیکی نادم نشوم و دست نکشم بلکه همان کس را نیکخواه باشم و این گفته یاد آرم :

شخصی بد ما بخلق میگفت　　　ما چهره ز غم نمی خراشیم
ما نیکی او بخلق گوئیم　　　تا هر دو دروغ گفته باشیم

خلاصه چون از ملاحظه دفاتر پنچایتی و نوشتجات بعضی مطالب که‌خیر و ترقی طایفه درآن مبرهن بود مشاهده نمود تکرار و مذاکره لازم نمود .»

« نخست آن صاحب معظم برسمی که باید وقسمی که شاید باکمال احترام ونهایت عجز و انکساراز فلاکت وگرفتاری فارسیان ایران ، اکابران هندوستان را آگهی داد ترغیب و تحریص بتقویت و همراهی ایشان نمود که پولی فراوان دادند که ازآن دخمه‌ها و عبادتگاه ساخته زیارتگاه و آتشکده‌ها تعمیر و پرداخته آمد مدارس ودبستانها محض ترقی وتربیت بهدینان برپای کرد و پسر و دختران بیکس و فقیر را تزویج و سدره پوشیدن که بکلی در ایران متروك و منسوخ بود باز ترویج داد و بسی سدره برایگان مر بهدینان را بخشید و روش سدره پوشی مر ایشانرا بیاموخت و بغیر از این امورات که عموم بهدینان مطلعند انجام داد . پس

بر آن سروران واجب آنست که اماکن موقوفه را دایم مواظب باشند که خـرابی بهم نرساند وهر کس هنوز سدره نپوشد هدف تیر لعن وآماجگاه پیکان طعن‌سازند و بپوشیدن وادارند.

« دوم برخی قواعد آئین بهی که ایرانیان از شدت صدمات زمان و رنج و انقلاب جهان بر طاق فراموشی ونسیان نهاده‌بودند باز هدایت نمود وآگهی‌بخشید منجمله روش سدره پوشی و اوستای آن ورسم خدمتگزاری آذر ورهرام و قانون عطریات و بوئیدنیهای خوش نهادن برآتش وقاعده دخمه ساختن واوستایش وجز آن بنمود و سگ بردن بدخمه و ترکش ساختن برگاهن ممنوع و متروك داشت که در دفاتر پنچایتی مذکور و مسطور است و برآن سروران والاگهر و مهتران فرخ سیر واجب آنکه همت گمارند و همگان را بدان دارند تا بهمان قسم عمل عمل آرند تا پاك یزدان جزای جزیل عطا فرماید. که گفته‌اند الدال علی الخیر کفا عله .

« سیم بمضمون الصحبت موثره :

بابدان کم نشین که صحبت‌بد　　　گر چه پاکی ترا پلید کند
آفتاب بدین بلنـدی را　　　ذرهٔ ابـر ناپـدید کند

فارسیان ایران ازکثرت مراودت و مخالطت و فزونی مجالست ومعاشرت با دروندان بعضی رسوم‌شنیعه وقواعدقبیحه که مخالف دین بهی بود فرا گرفته‌منجمله شرب دخان از چپق و غلیان وقتل زندبار در ایام معین باسم قربانی و اکل لحوم گاو و اشتر وطرب کردن اندرقفای اموات وساز و چنگ زدن و رقصیدن در آن اوقات واقدام بشرب خمرو مسکرات اندر روز ومست شدن و اندر معابر وشوارع وکوچه و بازار گشتن و نسوان بی‌پرده ببازار رفتن و اندر معابر نشستن و چرخ رشتن و نیمشب بچرخستان شدن و بقوانین اهل اسلام بواسطه آخوند و علمای مسلمان درهنگام تزویج عقدبستن وزیاده ازیك زن‌خواستن و کناسی کردن وریش وناخن و دست و پا را حنا ورنگ نهادن ومانند کولی شلوار تنگ کوتاه پوشیدن

که از ران تا پنجه پابرهنه بود ودلاکی و از سرتراشیدن وحمل میت غسل‌نکردن وغیر از این بسیار امورات که منافی کیش بهی ونقص شأن بهدینان و اندر ایران معمول و مصطلح بود برانداخت و متروك ساخت که همگان را بیاد و اندر دفاتر پنچایتی نگاشته است .

پس‌سزاوار آنکه اگر نااهلی بمفاد — العادت کالطبیعت الثانیة
خوی بد در طبیعتی که نشست — نرود تا بروز مرگ از دست

هنوز باین نامحسنات قبیح و چنین امورات شنیع قیام و اقدام کند نگذارند و از ارتکاب باین اعمال بازدارند .

« چهارم از بابت پول سری ظلمهای فراوان و ستمهای بی‌پایان بر بهدینان ایران وارد بود واز جانب حکام وضباط و کدخدایان ورؤساو پاکاران وغیرهم متواتراً بر وجه مسطور افزوده دوسه مساوی بل بیشتر بانواع صدمات و رسوائی و اقسام زحمات و فضاحی اخذ مینمودند و آنهم از رعایای فقیر بیچاره آنان که استطاعتی داشتند قدم باز پس میگذاشتند و کس را بر ایشان دسترس نبود وبمضمون.

ید ظلم جائیکه گردد دراز — نبینی لب مردم از خنده‌باز

از شدت تعدی که هر ساله در خصوص این وجه سری بر مظلومین میشد و بیناموسیها که از ستم محصلین وقوع مییافت اکثر بهدینان پراکنده و بیخانمان گشته بسیاری از آئین بهی و دین با فرهی بری و عری شدند . صاحب معظم الیه بتحمل صدمات و زحمات فراوان و مخارج کلی این درخت ظلم را مقطوع نمود که کالشمس فی‌وسط‌السماء برهمگان واضح وعیان و جائیکه عیان است‌چه‌حاجت ببیان است . معهذا برآن سروران واجب است چنان کنند که دیگر این‌ستم شیوع نیابد و این درخت گناه باز برنیاید .

«پنجم همه ساله باسم پیشکشی مبلغی از رعیت‌بیچاره اخذ میکردند ودر آن ضمن مباشرین و مداخله کنندگان تعدی و زیادتیها مینمودند و این رنجی بزرگ و بلائی سترك بود مررعیت را . صاحب مزبور آنرا متروك ومنسوخ‌داشت وبعوض

اینکه برای یکی دونفر فزون از صد تومان مخارج شدی و بهدر رفتی و بررعایا ستم شدی اکنون از خویش بهمان مبلغ بل کمتر دویست نفر را راضی میکند و برحرمت وعزت طایفه افزوده که چنانچه سابق بهدینان راباسامی رکیکی که گبر و مجوس و نجس باشد میخواندند اکنون بر عکس باسامی حسنه و شایسته که فارسی وزرتشتی باشد میخوانند ومینویسند . معهذا لازم است که دایم‌ساعی وجاهد باشیم که یوماً فیوم ترقی ونیکنامی تحصیل کنیم و کمافی‌السابق باز پس نیفتیم و مانند پیش یکدیگر را گبر و مجوس نخوانیم و ننویسیم و از اظهار سخنان‌ناقابل وقبیح و کلمات ناشایسته وشنیع مجتنب و برحذر باشیم و حرمت خود نگاهداریم تا جددینان هم حرمت مانگهدارند و بحقارت بر ما ننگرند .

من اگر خویش را نمی شایم — دیگران را چسان بکار آیم

« ششم‌ببهانه پول قصابی وداروغگی وعوارض وسایرمخارج اتفاقیه‌درسنوات قبل رعایای بیچاره‌را اذیت وآزارمیکردند و مابین فارسیان‌هم ازاین بابت‌خصومت و عداوت حادث میگشت . صاحب معظم‌الیه در این باب هم قراری سخت نیک‌و نهاد که هر که عروسی و دامادی کند یا گهنباری بخواند وجهی قلیل باسم مخارج محل بدهد که جمع شود و درهنگام لزوم بازاء مخارج‌اتفاقیه داده‌آید تابرای آن بر رعایا ستم نیاید وخصومت نزاید . ازآن‌خجسته سروران امیدوارچنانم که‌توجه فرمایند که بموجب همان قرارداد معمول باشد و اختلال نیفتد که این‌مشتی باقی مانده آسوده باشند .

« هفتم رسم بود که اکثر از جاهلان و نا اهلان بهدین ببهانـه‌ئی مسلمان شدندی و اقوام و اقارب خویش را اذیت و آزار کردندی و هر چه داشتند باسم میراث بردندی ولی صاحب معظم مادام اقامت یزد هنگام حدوث ووقوع این نوع امور باکمال مدارا وملایمت ونهایت مهربانی و محبت بتقویت انـدرز و نصیحت ایشانرا ممنوع میداشت و ببمبئی میفرستاد . معهذا آن سروران هم باید هر که را نفس‌اماره بگمراهی برد و برآن‌دارد که بکجی‌راه‌سپرد بمواعظ‌ونصایح اوراهدایت

نمایند و از گمراهی بازدارند .

« هشتم گاهی مابین بعضی از بهدینان از بابت معامله و داد وستد و غیره کدورتی صورت میبست ومنازعه ومجادله واقع میگشت که بمحاکمه و مرافعه و عرض و داد درنزد حکام‌شرع و عرف میکشید . صاحب‌معظم‌الیه ایشانرا بازمیداشت و رفع فتنه و فساد میکرد که خصومت بمحبت و عداوت بمؤدت تبدیل میگشت . بدان قسم آن سروران نیز باید اقدام واهتمام ورزند که گرد عداوت ونفاق بهدینان بنشیند و فتنه وفساد برخیزد که باعث تباهی طایفه نشود که گفته‌اند :

ستیزه بجائی رساند سخن   که ویران کند خاندان کهن

« نهم سابق دایم اوباش و اشرار بر طایفه انواع تعدی میکردند واز بیوتات و شوارع اموال ایشان رابسرقت میبردند و اگر از اهل‌اسلام مدیون شخص‌فارسی بود منکر میشد ونمیداد و اگرمسلمانی ازشخص فارسی طلبکار بود انواع‌اجحاف وتعدیات میکرد صاحب معظم‌الیه بتدبیر وکمك اولیای دولت وامنای شریعت‌دفع نمود . بدان موجب‌بر آن برادران واجب‌است که محض وقوع هر واقعه وحدوث هر حادثه در رفع آن همت گمارند و زیاد شدن نگذارند که مشهور است :

سر چشمه شاید گرفتن به بیل   چو پرشد نشاید گذشتن به‌پیل

وهم ازچگونگی مر این بنده‌را اطلاع دهند که حتی‌المقدور والامکان‌اندرخدمت‌گذاری تحصیل خدمت کنند.

« دهم سابقاً هروقت هریك از بهدینان را بنوشتن شراکت‌نامه و اجیرنامه‌و وقفنامه‌وقباله‌وغیره‌احتیاج میافتادچون احدی‌از بهدینان ربطی نداشت‌لابد درنزد مسلمانان مینوشتند و آخر در آنها فساد بروز میکرد صاحب معظم‌الیه مادام‌توقف ایران هر گونه نوشتجاتیکه برای بهدینان لزوم بهم میرساند بقسمی کـه باید و رسمی که شاید بواسطه میرزای خود نگارش میداد .

اکنون این بنده را ازپاك یزدان آرمان چنانست که بتوانم ازعهده این‌نوع خدمت در حق همدینان بنهایت خوبی بر آیم ودرهنگام‌لزوم حتی‌المقدور مسامحه

و غفلت ندارم و دریزد ملا جوانمرد شیر مرد و در کرمان ملا افلاطون اسکندر هستند که ایشان هم از تربیت یافتگان در دهشنی دبیرستانند و مهارت وربطی کامل دارند و در انجام این‌نوع خدمت هم مسامحه نخواهند ورزید .لهذا بهتر اینست که نگذارید من بعد بهدینان محتاج غیر ملت باشند که گفته‌اند :

بغمخوار گی چون سر انگشت من   نخارد کسی در جهان پشت من

« یازدهم مثلی است مشهور:

نیکی چو از حدبگذرد   ابلـه گمان بد برد

وفرموده بزرگان است : هرجا که گل است خار است و برسر گنج‌مار است. گنج و مار و گل وخار وغم وشادی بهمند . چون بسعی وجهد صاحب معظم اینهمه امور که تمام خیر و صلاح طایفه است انجام گرفته بر همگان واجب است که تا روز واپسین ایشان را دعاگو وشاکر باشیم‌تا کسی مارا حق ناشناس نخواند وبی‌حقوق نداند که گفته‌اند : سگ را اگر خدمت کنی بهتر که بی بنیاد را .

« بعکس ، همینکه صاحب معظم پس از اتمام امور از یزد بتهـران آمد نااهلان و بد اصلان بمقتضای فطرت خود بمفاد کل الاناء یترشح مافیه کاغذی چاپ کرده بعوض اظهار امتنان و تشکر برایشان بهتانها نوشته بودند که اکابرصاحبان بدون اطلاع صاحب ، چاپ کنندگان آنرا در بمبئی جسته کذب و ناراستی آنرا برایشان ثابت و آشکارا نموده در اظهار نامه خویش چاپ کردند وحاصل آن‌این شد که این بدنامی تا جاویدان بنام ایرانیان ماند و حق ناشناسی و ناراستی و بد ذاتی باسم بهدینان ایران اشتهار یافت که مایهٔ خجلت و شرمندگی عموم‌دینداران است .

چون ازجانب ریش سفیدان و بزرگان بهدین ایران آن اشخاص راملامت نکردند باز در پنج شش‌سال قبل کاغذی باکابر صاحبان نوشتند باسم ریش سفیدان یزد بمهر سیزده‌نفر و هم کسی پیاپی بسیار سخنان ناشایسته در روزنامه چاپ نمود بدون اظهار اسم پدر خود . از ملاحظه آنها بنده از صاحب پرسیدم که در جواب

اینها چه میفرمایند فرمودند :

«جواب ابلهان خاموشی است و چنین نادرستیها را جواب نیست، چه میل من این بوده وهست که هرچه مصلحت خود و رضای خالق و خیر بهدینان در آن دانم غفلت‌نکنم مرا با کسی‌کاری نیست هر کس هرچه خواهدبکند و بگویدبمفاد کلما ان‌تزرع فیحصد هر کسی آن درود عاقبت‌کار که کشت . »

بنده چون این‌شنیدم خاموش شدم‌چندی‌نگذشت که اکابر صاحبان‌هندوستان کتابی چاپ و دروغگویان را روسیاه و مفتضح نمودند ویك ثمره آن این شد که باعث بدنامی کل بهدینان گردیده و سالهای دراز خواهد ماند و نتیجه دیگر آنکه صاحب معظم از اهتمام در عمل مدارس که در یزد و کرمان بود استعفا ودوری‌نمود و از اکابر صاحبان خواهش کرد که بخود ایرانیان واگذارند و ایشان بالکلیه موقوف کردند .ولی‌باز صاحب معظم محض‌ترقی بهدینان‌خواست که اطفال‌دهشنی دبیرستان را زیاد کند و محض این ملا مرزبان اردشیر را پانزده تومان نقد داده بهیزد فرستاد او هم رفت و چند نفر را تعیین نمود ولی بداصلی حسود که پنداری واقعاً این شعر راحکیمی از زبان‌او نقل کرده ،

سخن درست بگویم‌نمیتوانم دید   کهمی‌خورندحریفان‌ومن‌نظاره کنم

اخلال کرده نگذاشت کسی از فیض رحمت حق که علم و دانش است مستفیض و بهره یاب گردد و از آنجهت و بسببهای دیگر دهشنی دبیرستان هم موقوف شد که اکنون صاحب معظم از خود مخارج‌میکند . حاصل‌این آنکه میبایست بسیاراطفال مثل ملاجوانمرد شیرمرد وملا افلاطون وغیره ازعلم مستفیض و بهره‌یاب شوندبی نصیب ماندند و گناه این بگردن معاندین ومفسدین خواهد بود . باری مثل‌مشهور است :

گندم ازگندم‌بروید جو ز جو   از مکافات عمل غافل مشو

اینهمه جسارت برای آن بود که آن سروران بدانند که : هر چه هست از قامت ناساز بی اندام ماست . از شامت اعمال ووخامت افعال این اشخاص است که

این نتایج بروز میکند . پس ازاینگونه اشخاص اجتناب و احتراز اولی

مکن با بدآموز هرگز درنگ   که انگور گیرد ز انگور رنگ

« دوازدهم البته همه آن سروران را بیاد است زمانیکه تحمل مشقت امور موقوفات یزد محول بسرور محترم ملا دینیار بامس بود بعضی اشخاص بهر قسم توانستند بهر گوشه و کنار و نهان و آشکار درصدد اذیت و آزار بودند وایشان را متضرر نمودند که ایشان هم دست کشیدند و آنوقت تحمل این زحمت‌بسرورمکرم ملا شهریارابن مرحوم بهرام مهربان واگذارشد که ایشان توجه مینمایند آنرا هم نتوانستند تحمل کرد و ایشان راهم آرام نگذاشتند. عجب است که خود خیری و همتی نمیکنند و دیگری را هم نمیگذارند ، واقعاً حالت‌حسودسیم است که میگفته چون کسی با کسی نیکی کند من رنجور شوم . لیکن گفته شیخ سعدی دراین‌مقام سخت مناسب است :

گر نبیند بروز شب پره چشم   چشمهٔ آفتاب را چه گناه
راست خواهی هزارچشم‌چنان   کور بهتر که آفتاب سیاه

« باری چون دانستند که حال این بنده خاکسار قبول این خدمت کرده‌ام و بر بنده واگذار است . خدا ناشناسی شیطان صفت بمضمون : بر عکس نهند نام زنگی‌کافور . خدابنده نام برحسب کردار خود درتاریخ ۲۵ فبرواری ۱۸۷۷میلادی (۱۲۴۷ی) در یکی ازروزنامجات هندوستان بعضی مطالب دروغ وبیپاچاپ کرده بود.

مولوی فرماید :

هر که باشد از زنا و از زانیان   این برد ظن در حق ربانیان
هر که بر گردد سرش‌ازچرخها   همچو خود گردنده بیندخانه‌را

« چون امورات اینجا باین بنده محول است هر چه دانستم که محض صدق وصدق محض بود درجواب آن نوشتم وفرستادم آنرا بدیده بصیرت وچشم‌صداقت وراستی ندیده در تاریخ ۲۸ اکتوبر ۱۸۷۷ (۱۲۴۷ی) چیزهایی چند که شایسته حسب و نسب خودش است بافحش وهرزه بسیار نوشته بود که خود صاحب‌روزنامه

وی را جواب گفته و روسیاهش کرده و از مطالعه آن بنده متحیر شدم و با خود اندیشیدم که بیشك ارتکاب کننده اینکار حرامزاده است و از نسل پاکان و ایرانیان نیست . در این اثنا اسفندیار خدابخش فولاد نام تفتی از یزد باین ولا آمد اتفاقاً بنده را با او تلاقی افتاد . گفت ملا اردشیر بمشارالیه سپرده که بنمرا بگویدشما که ایرانی هستید چرا در روزنامه‌جواب نوشتی از استماع این سخن متحیر ماندم که چرا خداپنده باید بدین‌خباثت اقدام کند وازاین‌معنی نیندیشیده که خاکستر بر هوا ریختن روی خود سیه کردن است وصاحب معظم را بد گفتن خسران دین و دنیای خودش بل بدنامی کل فارسیان اهالی ایران میباشد . فرموده بزرگان است .

ز یك ناتراشیده در مجلسی　　　برنجد دل هوشمندان بسی

« ظاهراً چون جوان است و بیزحمت ومشقت بدولت ومکنت رسیده از این معنی بیخبر گمراهی پیش گرفته ، پاك یزدان مهربان مر ایشان رابراستی ودرستی هدایت فرماید و از ضلال و جهال برهاند و از اغراض نفسانی و خیالات فاسد باز دارد .

« خلاصه از ملاحظه این حال بنده گمان کردم که بی‌سببی درچنین کار که خسرالدنیا والاخرة وهوخسران مبین‌است اقدام‌نکرده وبیجهتی از راستی که‌هادی صراط مستقیم است منحرف نگشته و اوقات خویش را بکاستی که قاید بنارجحیم است منصرف نداشته . پس درصدد این برآمدم که سبب آنرا دریابم و باعث‌آنرا بدانم و بدین قصد بثبت و سیاحت صاحب معظم رجوع کردم فقرات ذیل بر من واضح شد .

اول هنگامیکه بنا بفرمایش شت مهربانجی فرامجی پانده در یـزد بتوسط مرحوم موبد رشید پنچایت تعیین شده بود بهیچ وجه درآن‌اسم مرحوم ملامهربان رستم و برادرانش نبود ولی صاحب معظم بعد از ورود به یزد ایشان را هم داخل پنچایت نمودند

دویم - ملا هرمزدیار اردشیر خسرونام که‌در خراسان مسلمان‌شده بهندوستان گریخته و از آنجا بوکالت بعضی بهدینان بجهت ضبط وارسال تنخواه ایشان که در بندر لنگه بود ببندرلنگه رفته بسیاری از تنخواه مزبور راپایمال وتفریط نمود که پس از مراجعت وی بیزد صاحبان تنخواه در صدد مطالبه و بازخواست برآمده در محضر صاحب معظم بثبوت رسانیدند با وجود این صاحب معظم بملاحظه :

تو نیکی میکن‌و دردجله انداز　　　که ایزد در بیابانت دهـد باز

نظر به‌بیبضاعتی ملا هرمزدیار خود ضمانت کرده نگذاشت کسی وی‌را ایذا وآزار کند ومجدداً اذن رفتن بمبئی برای او حاصل نمود .

سیم - چون صاحب معظم‌دریزد با مرحوم ملا مهربان‌رستم همسایه بودمکرر ایشان رانصیحت کرده و برآن داشت که فرزند خود را ببمبئی فرستند تا در آنجا تربیت شوند و در بمبئی تجارت کنند که خیر ایشان در آنست و بعد از وفات آن مرحوم ملاکیخسرو پسرش بتهران آمده صاحب معظم او را تحریك برفتن بمبئی نموده وچند سفارش‌نامه محض معرفی او بربزرگان هندوستان نوشته.

چهارم - ملاخدابخش اردشیر که بخدابخش کر مشهور ومعروف ودرتهران بود وکسب و بضاعتی نداشته صاحب معظم او را بسمت نوکری‌نزد خودنگهداشته و اعانت ورعایت کرده و پس از آنهم در یزد او را معلم‌مکتب‌خانه تعیین‌وبرقرار نموده با وجود اینکه دایم‌الخمر بود وکمتر توجه بحالت تعلیم و تـدریس اطفال نموده نظر به‌بیبضاعتی وپیری ویرا از دیگران زیادتر مواجب میداده .

پنجم بجهت رفع تعدی از ملاخسرو مهربان هنگام اقامت مشارالیه‌دربوشهر هر نوع که خواسته بود از اولیای دولت تعلیقه جات صادر نمود و پس ازآن‌هنگام توقف مشارالیه در بندر عباسی نیز در زمان لازم تعلیقه‌جات صادر و ارسال نموده خاصه بجهت تعویق مطالبات او وزیادتی راهداران وقس علیهذا .

ششم ــ وقتیکه مرحوم نظام‌الدوله بجهت وجه دیوانی ملا رستم مهربان را حبس کرده بود صاحب معظم ضمانت نموده ایشان را خـلاصی داد و از خود وجه

داد و برات بمبئی گرفت .

هفتم ـ محض شیوع خبر قتل مرحوم رشید مهر در تهران اول کسی کـه بعرض و داد کردن خدمت امنای دولت اقدام نمود صاحب معظم بود ومافوق‌تصور و امکان درآن جهد و قیام ورزید و مبلغی هم از خود مخارج کرده و باحدی‌اظهار و ابراز ننمود .

هشتم ـ وقتیکه جناب جلالتمآب آقای نصیرالدوله گماشته ملارستم راحبس کرده بود صاحت معظم شب رفته واسطه شده او را بیرون آورده و ادعای شخص عارض راهم باطل‌نمود.

«نهم ـ مبالغی که ملارستم در بروجرد و سلطان آباد داشت و احتمال سوخت میرفت صاحب معظم تعلیقه‌جات لازمه صادر و بگماشته ایشان ملاشهریار داد وباسم خود دروصول آن اقدام نمود ؛

« دهم ـ وقتیکه در بازار یزد عمامه از سرملا گودرز برداشته جوراب را از پای او خارج کرده با بیحرمتی‌بخانه فرستاده بودند صاحب معظم عریضه بقبله‌عالم معروض داشت و با آدم خود بمازندران فرستاده احکام در رفع آن صادر نمود ... سابقاً در یزد ماهوی سوری را نظر بفرموده بزرگان:

ز ناپاك زاده مدارید امید   کهزنگی‌بشستن نگرددسفید

نجس میشمردند و بخانه و سرای خویش راه نمیدادند بل از دست زدن بدرهای سرا نیز ممنوع میداشتند وصاحب مذکور این رسم را برداشت .

در روزنامه نوشته بود که بهرام یعنی بنده اهل یکی از دهات است من‌قبول دارم و منکر نیستم . یحتمل وی را اطلاع و استحضار نباشد ولی همه بهدینـان واقفند ومیدانند واگر ایشان هم از والده خود که کهن‌سال و دنیا دیده‌است بپرسد بایشان خاطر نشان و حالی خواهد کرد که تا این اوقات بزرگان و کدخدایان طایفه اهل دهات بودند . منجملـه مرحوم ملا بهرام اردشیر کلانتر خرمشاهی و مرحوم مرزبان کدخدا و مرحوم خدا داد کدخدا ومرحوم اورمزدیار کدخدا کهاز

متأخرین و مشهوراند و از آن گذشته بزرگی بدست و زبان است و قدر بزرگی نباشد نشستن بصدر . شهری بودن هنری نیست و دهاتی بودن نقصی نه . بسیار بوده که از دهات بزرگان وعلمای جلیل‌القدر برخاسته‌اند .

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند
نه هر که آینه سازد سکندری داند

« ولی مقصود از دهاتی نوشتن اینست که در هندوستان‌دهات جائی راگویند که ده بیست منزل از شهر دور باشد و اهالی آن ازعقل وخرد مهجور . وخواسته بر اکابر صاحبان مشتبه نماید ولی اینقدر نیندیشیده که که اگر اکابر صاحبان از کسی بپرسند که نصر آباد تا شهریزد چندمنزل مسافت دارد جواب خواهد گفت مسافت آن بقدری است که اگر در صبح زود گاوی در نصرآباد بانگ کند درشهر شنیده میشود آنوقت اعتبار قول ایشان چه مقدار خواهد بود . الحق نیکو گفته است .

از غرض کینه‌ها بپا گردد   از غرض دیده‌ها عمی گردد

« ولی... همچنان‌بدولت دنیا مغرور گشته که چراغ‌علم وعدل را بباد‌هوای نفس وغرض کشته و بلعنت خدا گرفتار آمده دیگر ایشان بملاحظه دروغگوئی و فتنه انگیزی از اظهار اسم خود خجالت کشیده و بملاحظه از نوشتن اسم پدر خود شرم داشته واسم خود وپدر خودرا پنهان ساخته باسامی دروغ دایم فتنه میکنند ولی بنده بروشنی روان ویاوری یزدان هر چه راست و درست است باسم خود آشکارا نمودم باری اگر ایشان باز هم از غرض وحسد و کذب وناراستی بازنگردند برمن واجب آید که هر چه دانم برحسب سندات که در دست دارم آشکارا کنم آنوقت ایشان را ازمن حق گله نخواهد بود . آن سروران زحمت کشیده این فقره را به ایشان و کسانشان اطلاع‌دهند وبگویند : النجاة فی‌الصدق کماان‌الهلاك فی‌الكذب

راستی آور که شوی رستگار   راستی از تو ظفر از کردگار

« خیال این بنده یزدان‌بر افتضاح و بیان ناراستیهای‌او نبوده ونیست وحاشا

و کلا که براین معنی رضایت نداشتم که کذب و غرض و افساد و افعال او آشکارا کنم . ولی بفرموده بزرگان که گفته‌اند :

اگر بینی که نابینا بچاه است — اگر خاموش بنشینی گناه است

« چون استنباط شد که غرض دیدگان از دیدن‌را صداقت و حقانیت بسته خواستم تا حجاب غفلت وجهالت از برابر چشم او برداشته وروی ازاین کردار بر کاشته آید این بود نخست که آن فقرات نامعقول که سراپا دروغ ومطلبی بیفروغ بود اندر روزنامه خواندم . نامهٔ بنظم بخود او نگاشتم که شاید شرم آردو از کجی وکاستی و کردار بد وناراستی باز دارد ولی چه سود که آن مایه سخن مایهٔ انطفاء آتش غرض و حسد او نشد که گفته‌اند .

برسیه‌دل‌چه سود خواندن وعظ — نرود میخ آهنین بر سنگ

بلکه بیشتر مایهٔ افساد او گردید چنانکه بازکسان او در بمبئی پدر واقوام مستر پشوتن جی را متوحش کرده‌اند که در اینجا سرکار خداوندگار صاحب وی را ایذا و آزار کرده وهم خود بتوسط شت جهانگیر جی باکابر صاحبان اخبارداده که سه سال است وجوه خیریه نرسیده باوجود اینکه هر سال تعلیقه که از این بابت صادر گشته که دریزد حاکم مطالبه وجه که در اینجا پرداخته شده ننمایدبه- توسط یاباطلاع ملارستم بوده .

«پناهیم به یزدان از منش وخوی بد وزشت گمراه کننده‌وبراه ناخوب‌برنده رنج دهنده آزار رساننده

گوش بندد‌غرض از استماع — چشم را دوزد طمع از اطلاع

« چون این قسم مشاهده افتاد لابدمزاحم شدم شایدآن برادران‌اورانصیحت نموده از خیال بد و راه کج باز دارند . خداوند همگان را بفر راستی برستگاری اندر رساناد و بیداندیشی و نابکاری نگمارد . ایدون باد تراج

فرزانه بهرام رستم پس از ۱۴ سال معلمی دهشنی دبیرستان زرتشتیان تهران بنیاد نهاده فرزانه مانکجی صاحب و اداره امور اوقاف اکابرصاحبان درعین‌جوانی

بروز مهر ایزد و ماه اردیبهشت سال ۱۲۴۹ یزدگردی رهسپار جهان باقی گشت . مانکجی صاحب از فوت نابهنگام او بسیار محزون شد . فرزانه افلاطون متخلص بافسر در مرثیه او مینویسد .

غم دنیا مخور ای دل دمادم — که نبود حاصل دنیا بجز غم
خصوصاً آیت دانائی وهوش — جهان جود بهرام ابن رستم
زنصر آبادیزدش‌مسقط‌الرأس — ولی در رتبه زان مردم مقدم
ز تصنیفات و نظم و نثر ماند — نکو نامی از او تا دور عالم
زبان انگریز و هند وایران — حجازی وپهلوی وزند باهم
چهار و ده سنه‌از هوش‌بودی — دبیرستان دهشنی را معلم
درایران‌خاصه‌اندریزدو کرمان — امور طایفه از وی منظم
حکیم کاردان مانکجی راد — که او را هست دانائی مسلم
چوجانش‌پرورش‌دادونفرمود — دریغ ازوی نه‌دینار ونه‌درهم
بر صاحب شدم از بهرپرسش — درآنروزی کهزین‌غم‌بوددرهم
بگفتم‌درچه روزاینغصه روداد — جوابم داد با چشمان پر نم
مه اردیبهشت و مهر ایزد — بامر ایزد آن دارای عالم
هزار ودوصد وچهل‌رفته بانه — ز عهد یزدگردآن وارث جم
تونیزازدوستی‌آنسانکه دانی — یکی تاریخ انشاکن همین‌دم
دوبراعداد افزودافسرو گفت — بمینو جان او گردید خرم

موبد بهرام

موبد بهرام شاعر زرتشتی ایران زمین است بسیاری از اشعار و مخمسات او در جنگی بنشانی (HPms 212) در بنگاه خاورشناسی کاما بمبئی محفوظ است .

از هویت این شاعر بی اطلاعیم ونتوانستیم خبری از اوبدست آوریم.در زیر ابیات‌چندی است از مخمسی که در ستایش فرزانه‌مانکجی هاتریا گفته است:

خدای هر دوجهان ره‌نمان‌مانکجی
هزار رحمت حق بر روان مانکجی
بهشت پاك بود آشیان مانکجی
بزیر چرخ مبادا زیان مانکجی
هزار رحمت حق بر روان مانکجی.

سخن بگویم‌وبشنو اگر سخن‌سنجی
ز نیکنامی جمشید جی بن‌جی جی
ز بهر آخرت خویش میبرد رنجی
بخرج دین بهی میکند زر و گنجی
سخای زیور او شد عیان مانکجی

ز تخمه دان کیان تخمه شهی باشند
ز ساکنان بزرگان ممبهی باشند
فرشتگان خداشان بهمرهی باشند
بدین پاك خدا مذهب بهی باشند
نگه بدار خدا سروران مانکجی

دستور بهرام کرمانی

دستور بهرام پور هیربد اسفندیار پور فریدون پور انوشیروان کی نژاد از فاضلان و شاعران زرتشتی کرمان زمین و در دوران فتحعلی شاه قاجار میزیست . دستوری بود دانشمند و وارسته . بسیاری از اخلاقیات و مراسم مذهبی زرتشتی را برشته نظم درآورده . مخمس مفصلی دارد راجع بفضیلت گهنبار و آفرینش که در بعضی خرده اوستاها و در پندنامه ملا فیروز بطبع رسیده . مخمس نامبرده در سال ۱۲۳۱ هق (۱۱۸۵ی) سروده‌شده گوید:

گفتم چو این مخمس عالی‌بزیب و فر
شاه زمانه بود فتحعلی شه قجر
از عدل و داد و دین چو انوشیروان ثمر
وز یاغیان ملك و ز دزدان نبد اثر
گویا در این زمانه سلیمان بیافرید
ایزد مرا به آخر کیهان بیافرید
از گردش معلق و آرایش فلك
وز شاعری شداست دل ما پر از نمك
گفتم ز هجریه سنه در عهد این ملك
تاریخ هزار سال و دوصد بود وسی و یك

در مدح ابراهیم پیغمبر سروده است:

بنده داور است ابراهیم — پدرش آذر است ابراهیم
عهدفرعون وبدرك نمرود — دشمنش کافر است ابراهیم
نار نمرودچون‌فروزان‌شد — آتشش چاکراست ابراهیم
نارسوزان‌براو گلستانشد — ایزدش یاور است ابراهیم
گشت چون بوستان و آب روان
ملکش رهبر است ابراهیم

دستور بهرام در قصیده‌ای که درصفت دوازده‌امام و ۱٤ معصوم سرائیده ، ۱۲ ماه باستانی را دوازده امام وایزدان خیر ، ماه ، گوش ، رشن ، ورهرام ، رام یاد ، دین ، ارد ، اشتاد ، آسمان ، زامیاد ، مانتره سفند و انارم را ۱٤ معصوم و نامهای اورمزد و سه‌دی را اسم اعظم میخواند . در پایان قصیده دستور آذرباد راپیر کیان وسنن آئینی را بطرز دلکشی شرح میدهد.اینست بخشی از آن :

بدان که پیر کیانست حضرت ایوب
ز کرم پیله فرح یافت روز هجرانی
به لفظ پارسیانست نامش آذرباد
بصبر گردنش اسپنتمان امکانی
بوقت‌خمسه بودفرض، همچوپنج‌نماز
به آرزوی جهان اند جمله روحانی
بنور سجده کنیم از خدای بی‌همتا
که هست نور خدا روشنی درخشانی
صحف که دفتر عهدخلیل میخوانند
کتاب حق بود ار تو درست پیمانی
کتاب‌ذکر کیان‌زندووستوپازنداست
اگر درست بخوانی غریق ایمانی

قرار مذهبشان قول وعهد وپیمانست
کسی که عهد شکست او بود چو شیطانی
به پنج وقت ستایش کنند یزدان را
سوی طراط رود روحشان به آسانی
بدین و بیعت زرتشت پارسائی کن
بهر زمان که بدور زمان تو مهمانی
خلیل بت‌شکن است آنکه نامش ابراهیم
بلفظ زند زراتشت بهترین‌خوانی (۱)
بلطف دادگر اسفندیار شه گشتاسب
شکست پنجـه سردار زابلستانـی
بمعجزات زراتشت گشت روئین تن
نبود کارگرش هیچ تیـر و پیکانی
اگر خدای دهد مدعای کی بهرام
روان او شود از عفو حق گروثمانی
بلفظ زند بهشت برین گروثمانست
اگر رسی بگروثمان مدام خندانی

(۱) این اشتباه از پیشینیان است که زرتشت را ابراهیم میخواندند.

فرزانه بهرام راوری

فرزانه‌بهرام پوررستم ازاهل راورزمین قصبه کرمان وازشاعران ودانشمندان زرتشتی است ودر سفری که بهند نموده از دوری زاد وبوم خویش راور همواره در آه و فغان میبوده و بسا قصایددر مدح آن سروده است . فرزانه بهرام مردی‌دیندار ومؤمن و منظوماتش غالباً مذهبی و از توحید ودین صحبت میدارد . مناجات‌بهرام راوری معروف ودرغالب خورده اوستاهاچاپ و پیشینیان آنرا بعد ازنمازمیخواندند در زیر ابیاتیست ازآن که در توحید سخن میراند :

خدایا بزرگی‌ترا خود سزاست — که‌برهـردو گیتیت‌فرمانرواست
تو را زیبدا مهتری و بهی — که از جمله شاهان عالم مهی
تو داناتر از جمله دانندگان — تو روزی ده جمله بنـدگان
تو دادی بخورشید تیغ و سپر — باقلیم گیریش دادی خبر
تو دادی بمه جام‌گیتی نما — تو دادی بخور تیغ‌گیتی گشا
تو کردی بنا گنبد نیل رنگ — ز نقش ستاره چو پشت پلنگ
نه استاد و نه رهنمون خواستی — چنین گنبـد سبز آراستـی
که بی پا چنین ایستاده مدام — چه در روز روشن چه تاریك‌شام
تواز چوب‌خشکی برآری‌شجار — تو از خار بی بر دهی گل ببار

نه عقل کسی سوی تو راهبر   نه داننده داند ز سرت خبر
عجایب ترین لطف پرداختی   که از خاك ره آدمی ساختی
سپاس از تو دارم نه از دیگری   که بخشی گنه کاری هر کسی

متأسفانه سالی را که فرزانه بهرام میزیست در ابیاتش بنظر نرسیده وهرچند جویا شدم کسی بپرسشم پاسخ نداد .

فرزانه بهرام خدابخش

فرزانه بهرام پور هیربد خدا بخش پور هیربد جاماسب ساکن قریهٔ مبارکه یزد است . چون پدر و نیاکانش در علم دین سرآمد بود و گاه گاه اشعاری بپارسی مینوشت که از سوز درونش بواسطه تباهی دین داستانها می‌سراید .

ابیات زیر از اشعار مفصلی است که در روز اورمزد و ماه آذر سال ١٢٤٤ یزدگردی سروده و از پیغمبران نامبرده در دساتیر و پادشاهان و ستم تازیان و تمایل اشرار و بدکاران و شهوت پرستان باسلام صحبت میدارد وآن اینست :

عرب دست بیداد بر دین گشاد   ره راستی را همی داد باد
ره راستی شد همه ناپدید   پی کاستی در جهان گسترید
ستمگرشدند همچو گرگ‌نژند   بگشتند خونریز بر گوسفند
همه دیو کار و همه دیو خو   بکردند دین عرب جستجو
بسی موبدان پاك و پرهیزگار   بدست عرب جمله گشتند خوار
بگیتی ره کژ پدیدار شد   ره شهوت و آز بسیار شد
هر آنکس که‌نادان واشراربود   ببازار تازی خریدار بود
همه نابکار و همه ناسزا   بحرص و بشهوت نمایند را
نه در فکر عقبی و نار سقر   دغلباز و مکار و بس حیله ور

زنـا و لواطه همه کارشان   ز شهوت زن بد خریدارشان
زعهد و ز پیمان بگشته جدا   رها کرده رادی و راه خدا
بمکر و به تزویر تسبیح بدست   گرفتند و دادند آئین زدست
همه حاکم دینشان رشوه‌خوار   ندارند در راه حق اعتبار
کسانیکه راه خدا داشتند   ره تازیان خوار بگذاشتند
خدایا بحق بزرگی خویش   نگهدار ما را بآئین خویش
بآئین آباء و پاکیزه دین   بـراه زراتشت راه یقیـن

ملا بهروز

ملا بهروز پور ملا اسکندر پور ملا گشتاسب دانشمند زرتشتی و اهل کرمان زمین است . در ریاضی و نجوم و زیج استاد و پس از فوت پدر باستخراج تقویم پرداخت.

در خدمت بمردم و بیچارگان کوشش میکرد و عضو پنچایت (انجمن) کرمان واز طرف مانکجی هاتریا و پنچایت بآموزگاری مدرسه زرتشتیان منصوب گردید.

سرکار اجل وکیل‌الملك کرمان یك ثوب جبه برسم خلعت بـاو بخشید و جبه مذکور در روز ورهرام و تیرماه ۱۲۳۵ یزدگردی بدست مانکجی صاحب در آتش ورهرام کرمان بر او پوشانیده شده واز طرف جماعت زرتشتیان مبارکباد گفته شد .

خود مانکجی هاتریا نیز هنگام مسافرت ازکرمان محض تقدیر اززحمات او در راه پیشرفت جماعت ومساعی در امور پنچایت یك جبه در جلسه پنچایت باو خلعت بخشید .

ملا بهروز طرف توجه بزرگان کرمان و متنفذین آن دیار بود . مرحوم غلامحسین خان سپهدار چون بحکمرانی کرمان منصوب گشت و از استعداد و کفایت وی مستحضر شد ، مستمری معهود پدر روانشادش رابرای او مقررساخت

ملا بهروز رساله‌ای درثبوت کبیسه زرتشتی بخواهش مانکجی هاتریا تألیف نمودکه بچاپ نرسیده است . رسالهٔ نامبرده بنشانی(H.P.(ms)295) در بنگاه خاورشناسی خورشید جی‌کاما بمبئی محفوظ است . ملا بهروز در سال ۱۲۹۵ هق (۱۲٤۸ یزدگردی) جهان را بدرود گفت.

فرزانه بهمن جی منشی

فرزانه بهمن جی پور دوسابائی منشی از دانشمندان و شاعران پارسی هند است فارسی وهندی و انگلیسی را نیکو میدانست و بر نظم اشعار نیز مسلط منظومات پارسی و انگلیسی بسیاری از خود بیادگار گذاشته که‌بطبع نرسیده‌است هنگامیکه حضرت والاپرنس البرت‌ادواردولیعهدانگلستان وفرزند ملکه‌ویکتوریا در ۸ نوامبر ۱۸۷۵ میلادی (۱۲٤۵ی) وارد هندوستان گردیدند ، فرزانه بهمن‌جی با وجود استادی خویش در زبـان انگلیسی محض نمودن ایرانیگری خویش و افتخار بداشتن خون ایرانی سپاسنامه و سه نظم فارسی در مدح او در بحر متقارب وهزج و با نامه بانگلیسی و ترجمه اشعار بحضور حضرت والا تقدیم و موردتلطف واقع گردید.

فرزانه بهمن جی در نامه نامبرده متذکر میگردد که خوشبختی و پیشرفت و ترفیع مقام گروه پارسیان از اتباع دولت شاهنشاهی انگلستان که بازماندگان زرتشتیان ایران کهن میباشند هنگامی آغاز شده که پرچم دولت‌انگلستان‌درمشرق زمین باهتزاز در آمده و راستان باستان باحترامات دیرینهٔ خود نایل آمده‌انـد . چنانکه تابش خورشید پهلوی در ایران نیز محرومیتهای زرتشتیان را محو ساخت این اشعار از اوست در بحر متقارب درمدح ولیعهد .

بهنگام فرخنده نیك روز　　　که بد مثل نورزنزهت فروز

ملکزاده‌ادوارد فرخنده بخت — خداوند تاج و خداوند تخت
بشد وارد ملك هنـدوستان — وزان جان مردم بشد شادمان
زهی پور بخشندهٔ تاج و نام — که مستظهرند از وجودش انام
خداوند جم جاه اختر سپاه — سلیمان جاه و فریدون پناه
سر بختیار و سر کامکار — سر کامیاب و سر نامدار
سر نیك کردار عالیجناب — شریف هنرمند والا نصاب
بمانند داود فخرالزمان — چوهوشنگ‌پیروز شادی کنان
جوان جوانمرد ذوالاحترام — که ادوارد خاقان انگلند نام
کریم و سعید و لبیق و علیم — شفیق و لبیب و مجید و فهیم
حلیم و خلیق وعظیم و ادیب — امین و بصیر شریف و نجیب
خدیو خردمند مسعود پی — فروزندهٔ محفل شاه کی
تو گلدستهٔ انجمن در فرنگ — تو زیبندهٔ بزم اهل فرنگ
چو ادوارد شهزادهٔ کسی ندید — خردمند پر دل دلیر و رشید
ملایك بود یارت ای کامور — که‌هستی‌چو نوشیروان نامور
جهان آفرین یار باشد ترا — پیمبر مدد کار باشد ترا
خدا یاور و یار شهزاده باد — بفرمان همه خلق آماده باد
خدایا بحق همه صالحان — همه اهل تقوی و هم عارفان
ملکزاده ملك آزادگان — بعجلش رسان سوی انگلیستان
بعافیت و صحت و خرمی — کزان تازه گردد دل عالمی
چنین است دعوات ارباب دین — حقیقت شناسان عین الیقین
کن ای بهمن اینجا سخن‌را تمام — که کم گفتنت هست خیرالکلام

در زیر چند بیتی از اوست در بحرهزج ومدح ولیعهد انگلستان :

ای ماه سپهر سر بلندی — وی مایه بحر هوشمندی
و ای بلبل گلشن لیاقت — و ای سرو حدیقه نظافت

وای منبع خلق حلم واحسان — مانندهٔ در ز ابر نیسان
وای وارث تاج وتخت برطن — وای سرور نیکبخت بر طن
خوش آمدی و سلام برتو — پاشم درر کلام بر تو

نیاکان فرزانه بهمن جی در ادارات نوابها و راجه‌ها بشغل دبیری اشتغال و بمنشی معروف شده‌اند . فرزانه بهمن‌جی چندین کتاب در تعلیم و تدریس فارسی برای مبتدیان وهم اصطلاحات فارسی را با ترجمه‌انگلیسی برای تحصیل انگلیسی زبانان و کتابی‌هم بانگلیسی در آئین نامه مدنی تألیف نموده است . فرزانه بهمن درسال۱۲۲٦ یزدگردی باتفاق سرجیمس اوتـرام فرمانده کل قشون هند بایران مسافرت نموده‌است.

دستور بهمن

دستور بهمن پور دستور کیقباد پور دستور هرمزدیار سنجاناپور پدم پوررام پور گاما پور نرسنك پور ناگان پوررام‌از دانشمندان وشاعران پارسی مقیم‌نوساری هند میباشد.

در سدهٔ دهم یزدگردی درنوساری میزیست .در پارسی و هندی‌استادبود جد ششم او ناگان یکی از سه دستوران‌ناموری‌است که آتش‌بهرام ایرانشاه‌راازبانسده بنوساری نقل نمودند . قصه سنجان از منظومات اوست و از داستان‌هجرت‌پارسیان بهند و ایرانشاه آتش بهرام معروف که اینك در قصبه اودواده مقام دارد سخن میراند .

داستان مزبور از جمله حماسه سرائی پارسیان بیاد ایران ووقایع واردهٔ بر آنان درهندوستان وجنگ برخلاف شاه محمود بکمك رای‌هندواست هنگام‌اقامت در سنجان .

پارسیان باوجود نیروی اندك در دفاع از حمله اول‌اسلام پیروز شدندلشکر اسلام از دلاوری اردشیر سرهنگ پارسی هزیمت یافت قشون اسلام پس از مدتی بار دیگر با نیروی بسی بیشتر حمله آورد . سپاه ترسوی هندوان باقشون معدود پارسیان نتوانستند در مقابل هجوم چون مور وملخ اسلام پافشاری ورزند. اردشیر

در این معرکه مجروح و کشته گردید و سپاه رأی هندو روی بفرار نهاد لاجرم بقیةالسیف پارسیان که جان بسلامت بردند با اهل و عیال و آتش ایرانشاه بکوه بهاروت واقع در۸ میلی سنجان پناه بردند و آتش را تا ۱۲ سال در آنجا از ترس مسلمانان پنهان نگاهداشتند . درفصل مهاجرت پارسیان بهند در بخش اول کتاب نیز در این مورد صحبت شده است هیربد بهمن مینویسد:

فرستادن شاه محمود لشکر را برای جنگ

رای سنجان وخبریافتن او

چو شد درهند پانصد سال انجام — وزآن‌پس‌درچپانیر آمداسلام(۱)
بهی شاهی پدید آمد ابا بخت — درآن شهر او نشسته برسرتخت
همش‌محمود سلطان‌خواندندی — رعایا ظل سبحان خواندندی
چو شد معلوم بعد از سالهاچند — سوی سنجان‌یکی‌شاه‌است‌درهند
الف‌خان وزیری گفت یکروز — که فرمان‌شد چنین‌ازشاه فیروز
ابالشکر بزودی سوی سنجان — رود تا ملك زو آرد بدست آن
همه لشکر در آندم ساز کرده — عقاب خویش را پرواز داده
الفخان چون سپد آنجا کشیده — سوی سنجان آبادان رسیده (۲)

---

(۱) چپانیر یا چانپانیر بقول مرآت سکندری وطبقات اکبری وتاریخ فرشته در ۲ ذیقعده سال ۸۸۹ هجری(۱۴۸۵ی) بدست سلطان محمود مفتوح و محمد آباد نامیده شد . جمعی کثیر از نفوس این شهر بدست مسلمین مقتول و عدهٔ فرار و بقیه اسلام آوردند.

(۲) واقعه سال۸۹۵هجری(۱۴۸۹ی) است هنگامیکه‌سلطان محمود برای‌سرکوبی بهادرخان گیلانی که نزدیك رتناگیری‌جنوب بمبئی‌براهزنی و قاچاق مشغول بودنیروئی قوی از راه دریا وهم خشکی اعزام داشت. الفخان سپهدار لشکر اسلام سنجان وسایر شهرهای سرراه را فتح و تا باسین۲۵ میلی‌شمال جزیره بمبئی رسید.

خبر شد زان سپه با رای هندو   که آورده بسا لشکر ز هر سو

گزیده از دو اسبه سی هزارش   همه گرد نبرد و نامدارش

ازاین اخبارراجه گشت‌مدهوش   دگر ساعت بیامد باز در هوش

همانگه‌خواند جمله موبدان‌را   همه بهدینیان و هربدان را

بدیشان گفت آن رای نکوکار   چه تدبیر است یاران وفادار

نیاگانم شما را برگزیده است   بکارتان همه نیکی گزیده است

در این کارم کمر بندید یکسر   بجنگ اندر شما باشید رهبر

گر احسان نیاکان بر شمارید   سر از شکرانه بیرون برمیارید

پس آنگه داد پاسخ موبد پیر   از این لشکرمشوای‌رای‌دلگیر

ز ما خودهر یکی تازنده باشیم   ز دشمن صد هزاران سر بپاشیم

ز ما یك کس‌نفر خودبرنگردد   اگر سنگ آسیا بر سر بگردد

در آن ایام در خور مردبهدین   بدند آنجا جوان و پیر چندین

شمرکرده ز بهدینان یکسر   هزار و چهارصد آمد بدفتر

یکایك چون‌براسبان زین‌نهادند   زده کوس آن سواران ایستادند

جنگ الفخان با رای هند و گریختن او

از زخم اردشیر

در آن آوردگه بهدین سراسر   کشیده صف براجه در برابر

وزآنجا چون‌الفخان با سواران   زره پوشید و آمد سوی میدان

ز بهر جنگ زین کردند اسبان   زمین ازجنگ‌تنگ‌آمد زپیلان

سپهداران سپه را ساز کرده   سلاح رزم هر جا باز کرده

ز دو رویه شده چندان بکشته   برزم از کشته شدهر جای پشته

نه پیرامن بدیده کس ز لشکر   همه کشته شده در جنگ بیمر

بیاران گفت آن بهدین دیندار   نبینم پیش وپس از هند کس‌یار

ز لشکرگاه هندو شد گریزان   بجز بهدین نمانده کس بمیدان

کنون‌هنگام‌جنگست ایعزیزان   بباید رفت درصف همچوشیران

اگر ما جمله با جمله بخیزیم   بتیغ و تیر زاعداخون بریزیم

نخست آمد کدازبهدین بمیدان   که‌نامش اردشیر آمد در اینان

هماندم اردشیر نامبردار   بمیدان تاخت اسب تیز رفتار

بجست و آمده یکبار در صف   گرفته آهنین‌یك نیزه در کف

نخستین تیرباران گشت هر جا   دریده شد سلیح بر مرد هیجا

شده پوشیده چشم مهر از گرد   فتاده هرطرف‌خود مرد بر مرد

ازآن نیزه‌وران و گرز داران   کسی‌کم ماند آخر از هزاران

زمین و آسمان شد تیره و تار   شده چون لاله‌خاك‌ازخون‌سالار

زمین شد آهنین از نعل اسبان   بهر سو غرقه‌خون تاساق‌مردان

سه روز وشب بدینسان‌بود پیکار   که دست‌وپای‌مردان گشت‌بیکار

گریزان شد الفخان درشب‌تار   فرامش کرد از بنگاه هنجار

شده لشکر همه افتان وخیزان   ز پیش اردشیر آمد گریزان

بجنگ اندر بسا دشمن فتاده   بفیروزی سرانجام ایستاده

همه پرده سر او بنگه و بار   بدست اردشیر آمد بیکبار

نظم قصه سنجان در روز خرداد وفروردین ماه سال۹۶۹ یزدگردی تمام شده
شاعر در ذکر نام خود وجد خویش و تاریخ نظم کتاب میگوید :

من آن مسکین که بهمن هست‌نامم   بنوساری بود رخت و مقامم

دگر میدان که بابم کیقباد است   دلش در یاد ایرانشاه شاد است

پدر بودش که هرمزد یار دستور   مقامش در کروثمان بود پر نور

لقب سنجانیش دانی تو ای یار   بهر دانش شده سنجیده در کار

از آن دانش لقب سنجانه‌بوده است   که او درکار دین حکمت‌نموده‌است

دگر دستور دین نامش نهادند — بهر جا راه دین از وی گشادند
و ثاقی بود در نوساری او را — دو صد سال است اگر بشماری اورا
نه و شصت است ونهصدیزدجردی — سنه کاین قصه شد خامه نوردی
بفروردین مه و در روز خرداد — شد این ابیات آخر از ره داد
من این قصه نوشتم کردم اتمام — ز ایزد داد خود جستم سرانجام

فرزانه بهمنیار

فرزانه ابوالحسن بهمنیار پور مرزبان ، ابوالحسن کنیت اوست . واو راکیا رئیس نیز میگویند از دانشمندان متبحر زرتشتی و بهترین تلمیذ فیلسوف وپزشک نامی شیخ‌الرئیس ابوعلی‌بن‌سیناست . فرزانه بهمنیار در فلسفه و ریاضی و علـوم متداوله عصر دستی بسزا داشته و صاحب تالیفات چندی است بعربی و بسیاری از گفتار استاد خود را هم تحریر نموده از آنجمله است التعلیقات که در هیئت اول اسم او آمده بدینطریق « فهرست کتاب‌التعلیقات عن‌الشیخ‌الحکیم ابی‌نصرالفارابی والشیخ‌الرئیس‌ابی‌علی‌بن‌سینا روایة بهمنیار »(۱)

المباحثات ابن‌سینا که پاسخ بپرسشهای کتبی شاگردان او یا جویندگان است در مباحثه پنجم آن آمده «الخادم بهمنیارالمرزبان خادم مولاناالرئیس‌السید الاوحد الاجل شرف‌الملك فخرالکفاة اطال‌الله بقاه و ادام رفعته» و در مباحثه‌ششم آمده :

« وجدت بخط بهمنیار فی‌اول رقعه تشتمل علی مسائل ... » (۲)

کتاب التحصیلات از تألیفات اوست و فرزانه بهمنیار آنرابه پیروی‌ترتیبات

---

(۱) مراجعه شود بفهرست نسخه‌های مصنفات ابن‌سینا تألیف یحیی مهـدوی ص ٦٢ .

(۲) ایضاً ص۲۱۰

حکمت علائی استاد خویش تدوین نموده است . تألیف دیگر او رساله فی مراتب الموجودات است .

فهرست‌لیدن رساله علم مابعدالطبیعة در ۱۲ فصل را بفرزانه بهمنیار نسبت داده است و آن‌ملتقطاتی‌است از الهیات شفاعین عبارات‌شیخ‌الرئیس با کمی‌تغییرات در بعضی نقاط .(۱) ولی این رساله از او نیست ومعلوم نیست بچه علت و روی چه مأخذی باو نسبت داده شده است.

المفارقات والنفوس ـ انتساب آن به بهمنیار مورد شك است ولی‌آثار فکری او دربعضی ازآنها هوایدست رساله فی اثبات العقول الفعاله والدلاله علی عددها و اثبات‌النفوس‌السماویه .

کتاب الزینته‌فی‌المنطق .

کتاب البهجة والسعاده .

کتاب فی‌الموسیقی .

منتخباتی از مراسلات بهمنیار با استادش درکتابخانه‌های لیدن و بودلیان وآمبروزیاناموجود است.

در ذیل کتاب المباحثات ابن‌سینا که در دارالکتب المصریه‌ضبط است دونامه از ابوعلی سینا نقل شده که در آنها مخاطب خود را الشیخ الفاضل خوانده است . در نامه نخستین از اینکه مخاطب وی سئوالاتی برای وی فرستاده‌بود اظهاررضایت کرده و او را از اینکه در تحصیل دانش وفلسفه سعی و مجاهدت دارد ستوده است تا آنجائیکه ابن‌سینا اشاره میفرماید :

« کسی را یارای درك و اطلاع بر حقایق کتاب‌الاشارات والتنبیهات نیست مگر او و ابومنصور رزیله» .

بقول آقای دکتر ذبیح‌الله صفا این کلمه او که پیش از نام ابومنصور رزیله قرارگرفته با اظهار خشنودی ابوعلی سینا از اینکه او از تمرینات‌وممارست درکار

(۱) ایضاً ص ۲۵۹

علم باز ننشسته ظاهراً جز بهمنیار کسی دیگر نیست این نکتـه را بویژه تأثیر و دخالت این دوشاگرد در پدید آمدن کتاب المباحثات تأیید مینماید و گویا بی مناسبت نبود که این دو نامه را بعداً وقتی المباحثات ابوعلی‌سینا را از مجموعه جوابهای شیخ بر سئوالات این دو شاگرد و بعضی سئوالات دیگر ترتیب میدادند در اینجا گنجانیده‌اند .(۱)

فرزانه بهمنیار درسال ۴۵۸ هجری قمری (۱۰۶۶م) در گذشت .

رجوع شود بمجله‌هوخت شماره۸ سال ۶ ص ۱۰-۹

دستور جاماسب آسا

دستور جاماسب آساپورپوربرزو پورفریدون پور سوخلاپور چندا پور کدوا پور هوشنگ پور شاپور پورچناپور رانا پورکامدین پور موبدپورکامدین‌پورزرتشت پـور مـوبد سرسلسله دستوران دانشمندی است که بنام جاماسب آسا معروف و صاحب‌تألیفات‌مهم می‌باشد. این دستور دانشمند اول شخصی است که درسال ۵۱۱ یزدگردی (۱۱۴۲م) از سنجان بنوساری رهسپار ودرآن شهر رحل اقامت افکند. مردی پارسا وپرهیزگار بود. اشعار فارسی زیادی از خود بیادگار گذاشته است. این چند بیت‌ازیکی‌از مناجات مطول اوست(۱)

الهی سینه‌ام را پر صفا کن   بروی دل در تصدیق وا کن
الهی منطقم را نوشزائـی   ببخشی و کنی مطلب روائی
الهی دیدهٔ نور یقینـی   کرامت کن باین‌جویا زدینی
که تادین بهی را به شناسد   زگمراهی و دروندی هراسد
الهی بنده مسکین و ریشم   همیشه منفعل از کار خویشم
همه کار مرا پرکرفه سازی   که در دارین یابم سرفرازی
ز نور خودبکن روشن‌ضمیرم   خرد را ساز هر جا دستگیرم
ز آغاز وجودم تا بـانجام   همه احوال‌را کن‌خوب‌فرجام

(۱) بسفینه شماره E40 درکتابخانه مهرجی رانا نوساری هند مراجعه شود.

نگهبانم بکن امشاسپنـدان   که‌باشم‌روزوشب‌شادان‌وخندان

سپس از کلیه امشاسپندان و ایزدان استغاثه نموده و بدینطور بپایان می‌رسد.

توای دادار هستی بخش عالم   ببخشا از سر رحمت بحالم
قلم درکش بعصیانم الهی   که‌هستم‌بنده‌ات‌خواهی‌نخواهی
هرآنکواین‌مناجاتم‌شب وروز   بخواند از سر پاکی‌و از سوز
دراین‌گیتی‌مرادش‌حاصل‌آید   بمینو حرمت و قدرش فزاید

دستور جاماسب ولایتی

دستور جاماسب ولایتی پور دستور حکیم دستور دانشمند ایران و درپهلوی و اوستا استاد و ستاره شناس ومنجم ماهر بود . در سال۱۰۹۱ یزدگردی از ایران زمین بسوی هندوستان رهسپار و در سورت اقامت گزید . دراصلاح اشتباهات‌دینی و مراسم مذهبی پارسیان هند و تعلیم و تربیت موبدان آنجا در علوم دینی و سنن مذهبی و اوستا وپهلوی سعی بلیغ نمود .

دستور جاماسب استاد دستورداراب معروف‌است که انکتیل دوپرون‌فرانسوی اوستا ازاو فراگرفت و بفرانسه ترجمه و در جهان باختر نشر نمود و موجدرشته ایرانشناسی گردید . انکتیل راجع بدستور جاماسب و فعالیت او ووقایع آن‌دوره و اختلافات بین پارسیان مینویسد : « تقریباً ٤٦ سال قبل دستور بسیار دانشمندی موسوم بجاماسب ولایتی از کرمان وارد بندر سورت گشت. دستور نامبرده دراتحاد زرتشتیان که در مسئله استعمال پنام دو فرقه شده بودند ابراز مساعی نمود . فرقهٔ معتقد بودند که در مورد میت باید استعمال شود و جمعی بر خلاف آن . دستور جاماسب برسم کرمان زمین باعقیده اخیر موافق بود . اگر این دستور دانشمند مشقت سفر هند را متحمل نگشته و موافقت خویش را برخلاف عقیده فرقه اول ظاهر ننموده بود شاید جوی خون بین پارسیان جاری نمیگشت .

« دستور جاماسب وندیدادهائی‌را که در بخش گجرات بین پارسیان معمول

بود امتحان نمود . تفسیرهای آنرا مطول دید . درچندین‌جا اشتباه یاتکرارداشت دید جهل و نادانی بین پارسیان حکمفرماست و از رموز مراسم آئینی و حقایق دینی بیخبرند لجاجت و تعصبات بیجا دامنگیر آنها شده برای اصلاح و رفع جهل در تعلیم چند نفر موبد بکوشید . موبد داراب را از سورت و موبد جاماسب را از نوساری و موبد دیگری را از بروچ انتخاب نمود و در تعلیم آنها همت گماشت و زند وپهلوی بایشان بیاموخت . دستور جاماسب پس از چندی بواسطه مخالفتهای شدید خسته گردیده بکرمان مراجعت نمود .»

بقول خان بهادر بهمن جی بهرامجی پتل دستور جاماسب ولایتی در ۲۶ نوامبر سال۱۷۲۰ میلادی (۱۰۹۰ی) وارد بندر سورت گردید . هنگام‌ورود متوجه شد که بین تقویم زرتشتیان هند وایران یکماه تفاوت موجود است . از اظهار این اختلاف لب فرو بست زیرا مساعی او در رفع اختلافات دیگر جماعت بـواسطه تعصبات نادانان کار بجدال کشیده بود . تجربیات گذشته ، جهالت عموم ونادانی پیشوایان از رموز تشریفات و سنن مذهبی را بوی ثابت کرده بود بنابراین برای اصلاح حال سه‌نفر موبد با هوش را از شهرهای مختلف برای تعلیم انتخاب و در تربیت آنها ابراز فعالیت نمود. دستور داراب پور هیربد کومانا دادا دارو ساکن سورت ، دستور جاماسپ‌جاماسپ آسا ساکن نوساری ودستوردیگری ساکن بروچ که باحتمال قوی بایستی دستور فریدون پدر دستور کامدین باشد از شاگردان او بودند و اوستا و تفسیر پهلوی آن یادگرفتند . در همانسال مانکجی ایدلجی که دلال ارمنیها بود بنا بتعلیم و اشاره دستور جاماسب ولایتی تقویم ایرانی یعنی روز و ماه قدیمی را اتخاذ کرد که یکماه جلوتر از تقویم شاهنشاهی است . اقدام نامبرده مباحثات شدیدی راجع بتقویم بین جماعت ایجاد کرد وسالیان دراز ادامه داشت .

دستور جاماسب هنگام مراجعت بایران کتابهای خود رادرهند بجا گذاشت وآن عبارتست از یك نسخه درست وندیداد با تفسیر پهلوی آن و یك کتاب یسنا

ویسپرد ویك ترجمه وجر کرد دینی ونیرنگستان . ترجمه دو کتاب اخیر بفارسی و باجملات زند مخلوط و در چگونگی مراسم دینی صحبت میدارد .

دستور جاماسب دریك نسخه خطی اوستائی بخط خویش که بنشانی (M50) محفوظ در کتابخانه **Staatsbibliothek** مونیخ محفوظ است نسب خود را چنین شرح داده است فرج پد بدرود و شادی ورامشنی اندر روز فرخ رام ایزد وماه مبارك فروردین موافق رواج ایرانیان وسال ۱۰۹۳ یزدجرد شهریاران من دین بنده جاماسب دستور حکیم دستور اردشیر دستور نوشیروان دستورزراتشت دستور جاماسب دستور شاپور دستور بخت آفرین ولایت ایرانی ساکن دارالعباده یزد و چون موبدان و بهدینان ولایت هندوستان بعض پرسشات دینی نوشته درولایت ایران فرستاده بودند وجواب خواسته بودند وهوم نیز طلب نموده بودند باورس قدیم وانجمن ولایت(۱) بنا بر مصلحت این دین بنده را باجواب پرسشات وهوم وورس روانه کشور هندوان کردند و بعد از زحمت بسیار و تصدیع بیشمار در روز مبارك خورشید ماه مبارك مهر وسال بر یکهزار ونود ویك یزدجردی وارد بندر منبهی (بمبئی) گردید وچون اوصاف حمیده و بزرگواری موبد رستم جیو بن بهشتی روان موبد مانك جیو در عالم منتشر بود این دین بنده آرزوی ملاقات آن بزرگوار دین مازدیسنی داشت و در ورود این دین بنده استماع شد که آن بهشتی روان در روز سروش ایزد و ماه وهمن وسال بریکهزار وهشتاد ونه یزدجردی برحمت ایزدی پیوسته بود هر چند داد حق است اما این دین بنده بسیار مکدر گردید که بدیدار مشرف نشد چرا که بزرگ دین بود ودرهر نیکنامی آراسته وبعد از چند یوم که وارد بندر مبارك سورت گردیدم تمامی موبدان و بهدینان آنچه لازمه محبت ومهربانی بود در باره این دین بنده نمودند خصوصاً بزرگزادگان دین یزدانی موبد فرامرز جیو موبد بهمن جیو وموبد نوروز جیو ابناء بهشتی روان موبد رستم جیو و چون قریب مدت یکهزار ویکسال بود که تمامی این جماعت موبدان و بهدینان ازولایت ایران بکشور هندوان آمده بودند و کتاب

---

(۱) مراد ازولایت وطن ومیهن میباشد .

فره‌ورهرام یشت وهوم وورس قدیم نداشتند این بنده دین یك جلد کتاب فره‌ورهرام یشت بخط زنداوستا نوشته باورس وهوم بسرکار آن بزرگزادگان دین سپرد که هر گاه عزیزی آن کتاب را بخواند وهوم وورس را کار فرماید انوشه روان موبد رستم جیو برساند و این بنده را نیز یاد کند و در روز مبارك آبان و ماه فرخ آبان وسال بریکهزار و نود ودو از بندر مبارك سورت روانه ولایت (ایران) گردید و در بندر منبهی (بمبئی) تباهی ماند مخدوم زاده ارجمند موبد بهمن جیو ابن فردوس برین آشیان موبد رستم جیو در همان روز داخل بندر مزبور گردید تکلیف نمود که کتاب فره‌ورهرام یشت از خط زند بخط فارسی آورد هرچند بسیار مشکل بود لهذا از حکم آن ارجمند تجاوز نتوانست کرد نوشته شد امید و استدعا دارد که اگر غلطی یا سهوی شده درست نمایند و از شکستگی خط معاف فرمایند چرا که این دین بنده هرگز کتابت نکرده بودم و دیگر اینکه تفسیر قریب هم بود ومدت پنجماه در بندر مزبور ماندیم تمامی موبد وبهدینان بندر مزبور آنچه لازمه برداشت ومحبت بود نمودند خصوصاً بهدین جی‌جی بای مودی ابن بهشتی روان جمشید جیو و در روز فرخ اشتاد ایزد وماه مبارك فروردین و سال بر یکهزار ونود وسه در جهاز سوار شده روانه ولایت گردید و این دین بنده را سه فرزند بود بخدا سپرده از ولایت برآمد دو پسر جمشید نام بسن چهارده سال کیخسرو نام بسن هشت سال ویك دختر نام ماه پری بانو بسن یازده سال مراد این نام نوشتن این بود که اگر وقتی از اوقات یکی را نصیب به که برملازمت سراسر سعادت بزرگان دین برسند برصاحبان مفهوم باشند یا اینکه اگر وقتی از اوقات عریضه بخدمت خدایان بنویسند شناسا باشند ودیگر آنکه از دعای خیر فراموش نباشند باقی یزدان و امشاسفندان کام باد فانی دیگران.

ارباب جمشید جمشیدیان

ارباب جمشید جمشیدیان پور بهمن بازرگان‌دانشمند وخیرخواه ودیندوست و جماعت پرست زرتشتی یزد است که در تهران میزیست . دردوره‌ای که زرتشتیان بینام ونشان بودند بنگاه جمشیدیان راکه براستی‌بزرگترین‌بنگاه بازرگانی‌بلکه بانکی ایران بود در تهران بنیاد نهاد وبا پیروی‌راستی ودرستی بتدریج توسعه‌یافت وشعبات آن در غالب شهرهای مهم ایران دایر گشت . شماره فراوانی از زرتشتیان در دستگاه او بکار گماشته شدند.

ارباب جمشید بین رجال کشور ومقامات دولتی معروف و نفوذکلام داشت . در رفع مظالم زرتشتیان و کمك‌بآنها سعی بلیغ‌مینمود . خانه‌اش مهمانخانه‌بزرگی بود و روزانه بیش ازصد نفر بر سفره‌او حاضر بودند وشبی‌بروز نمیرسید اگریکی از اعیان برسفره خوان او حاضر نمیبود . ملجاء بیچارگان و بینوایان و در رفع پریشانحالی آنها جد و جهد ابراز میداشت .

شهرت جوانمردی و داد و دهش‌او سراسرایران‌رافرا گرفته حتی کاروانهائی که حامل بار و بنهٔ او بودند از دستبرد راهزنان درامان میبودند . چه که آنان‌نیز از خوان نعمت او مستفیض ودزدیدن کالایش را ناجوانمردی میـدانستند . بنگاه بازرگانی او در اواخر عمرش بواسطهٔ توطئه معاندین و حاسدین و رقابت و فشار بانك دولتین روس و انگلیس چنانکه خواهیم دید بسته شد . اما شهرت و عزت و

احترامش مانند همیشه برجای بود وهمه‌کس از غنی و فقیر و توانا وناتوان اورا بادیدهٔ احترام مینگریستند .

ارباب جمشید در۱۱ سالگی باتفاق ارباب رستم دینیار وفریدون جم دراداره ارباب رستم مهر در بروجرد بکار مشغول‌شد . در آن زمان یکنفرزرتشتی بنام‌عادل شاه در بروجرد سکنی داشت و بسیار نیرومند بود چنانکه‌استخوان گوسفند را با انگشتان خود میشکست و در آن شهر بکار قصابی اشتغال داشت و جمشید راکه جوانی نیکو خصلت بود بسیار دوست میداشت .

ارباب جمشید پس از آنکه درکار بازرگانی ورزیده شد درحدود سال ۱۲۷۰ خورشیدی در تهران ویزد اداره‌باز کرد و مستقلاببازرگانی پرداخت . کم کم‌کارش بالا گرفت ودر شهرهای‌قم ، کاشان، اصفهان، شیراز، بندرعباس ، کرمان ،سیرجان بم ، همدان و رشت شعبه باز کرد . عزیزالله نامی پیشکار بانك روس نسبت بارباب ارادت داشت و با سفارش او بانك روس معادل يك ميليون تومـان به ارباب اعتبار داد .

ارباب جمشید درکار بازرگانی خویش اسلوب و روش جدید اختیار کرد . دفاتر حساب بوسیلهٔ مرحوم منشی باشی کـه رئیس دایره حسابداری او بود تهیه گردید .

ارباب در آباد کردن زمین بنا بر تعلیمات حضرت زرتشت همت مینمود . جمشیدآباد و امیرآباد را در حوالی تهران بوجود آورد . املاك و مزارع‌بسیاری را از جمله پارك اتابك‌که اینك سفارتخانه روس میباشد دارا بود . با کارمندان خویش مانند يك پدر مهربان رفتار میکرد . درموسم گرما آنهارا باکالسکه‌خویش بشمیران و جمشیدآباد میفرستاد وصبح باز باداره برمیگرداند .

ارباب جمشید برای سرگرمی کارمندان و مهمانان خـویش يك اركستر مخصوص نیز استخدام کرده بود . نهار وشام‌کلیه کارمندان را ارباب بوسیلهٔ آشپز مخصوص خویش تهیه میدید. در عهدیکه اربابان دیگر ازکارمندان خود چون‌غلام

وزرخرید کار میگرفتند و آنها را بچوب و فلك می‌بستند ، ارباب جمشید منتهای مردمی ومهربانی را حق مستخدمین خود بجای میآورد.

میرزا کیخسرو شاهرخ که از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسی در دبستان کرمان آموزگار بود استعفا کرد وبتهران عزیمت نمود و در اداره ارباب جمشید بسمت دبیری مشغول کار شد . در آن زمان آقای فروغی در دبستان آموزگار بود و با میرزا کیخسرو معاشر و مأنوس و او را بتألیف آئینهٔ آئین مزدیسنی وفروغ مزدیسنی تشویق‌نمود و بخرج ارباب جمشید چاپ گردید .

کلیه رجال کشور بویژه فرمانداران یزد و کرمان همیشه‌از ارباب جمشید پول قرض میکردند و چون مدیون‌اوبودندبرعایت حال زرتشتیان آنسامان اهتمام میورزیدند .

ارباب جمشید یك قافله شتر داشت که همیشه برنج و ماهی خشك بتهران وارد میکرد و غالب آن بمصرف ارمغان رجال و اشراف کشور میرسید و همچنین در نزدیکیهای‌عید حلویات یزد را وارد و بعنوان تحفه بمنازل بزرگان میفرستاد و آنرا در تهران مشهور ساخت . کلیه زرتشتیان مقیم تهـران باتفاق بسیاری از مسلمانان در روز نوروز مهمان ارباب جمشید بودند .

ارباب جمشید از بینوایان وفقیران کشور نیز غافل نبود . از آنها دلجوئی میکرد ومهربانی مینمود . هفته‌ای یکروز یا در منزل یا در بازار در حدودچهارصد پانصدنفر بینوایان برديف مینشستند و ارباب بادست خود بهریکی نیم یا یك ریال آنروزی بخشش میداد که بحساب امروز بیش از بیست ریال ارزش داشت . داد و دهش ارباب جمشید بشمار نمیآید وهمه را براه خدا و انسانیت ومردمی میبخشید نه برای نام یا شهرت . فقط خیریه‌ای که از او بیادگار مانده است دخمه‌چم دریزد و دبستان جم در تهران میباشد که سالها پیش ازورود ارباب کیخسرو بتهران بملت واگذار نموده بود.

اردشیرنامی یکی از مدیران اداره ارباب جمشید در اصفهان غفلتاً یکنفررا

باتفنگ بقتل میرساند . ارباب پس از مخارج بیشمار اورا از اعدام وزندان نجات میدهد .

وقتیکه مظفرالدینشاه درسال ١٣٢٤ هق فرمان مشروطیت را اعطـا نمود ، ارباب جمشید باصرف هزینه هنگفتی و با ملاقات‌علما ونویسندگان قانون‌اساسی ودلجوئی از آنان یك کرسی‌را در مجلس مخصوص وکیل زرتشتیان قرارداد وخود در دوره اول بنمایندگی جماعت در مجلس انتخاب گردید . در دوره دوم بواسطه ضعف مزاج وکار زیاد بازرگانی میرزا کیخسرو شاهرخ راکه دبیر خود او بود و بعدها بارباب کیخسرو مشهور گشت برای کرسی وکالت نامزد ساخت وجماعت هم بتأسی او وی‌را(ارباب کیخسرو) بوکالت در مجلس انتخاب نمودند. بنا بقول‌آقای اردشیر پارسی چون ارباب کیخسرو بنمایندگی جماعت در مجلس انتخاب شد ، ارباب جمشید برای حفظ مقام و شأن او یك خانه در تهران ازآقای رستم ماونداد میخرد و بنام ارباب کیخسرو قباله مینماید تا منزل شخصی و مستقل ازخودداشته باشد .

در حین اوج شهرت ارباب جمشید تجارتخانهای معتبر دیگر زرتشتی نیز در سراسر ایران‌بکارمشغول بودند .از آنانند تجارتخانه ارباب کیخسرو رستم کرمانی ارباب شهریار ساسانی ، ارباب بهمن بهرام که چاپارخانه دولتی را در دست داشت ، تجارتخانه جهانیان ، تجارتخانه فرامرزیان .

این تجارتخانها با شعبات‌تجارتخانه ارباب جمشید بدادوستدمشغول وبروات را برای پرداخت بشعبات ارباب جمشید حواله میدادند . .

در موقع بحران تجارتی که‌بانك‌روس و انگلیس برای انحلال‌تجارتخانهای زرتشتیان رقیب سرسخت خود دست بفعالیت زدند و اغتشاش تهران در دوره‌فطرت و بسته شدن‌بازار بواسطه حملات‌سربازان سیلاخوری‌محمدعلی‌میرزا، تجارتخانهای نامبرده یکی بعداز دیگری ورشکست شدند اما قبل ازآنکه اداره خود راببندند وبرای نجات دست وپائی میزدند هریك مبالغ مهمی‌بالغ برچندین صد هزارتومان

برات بعهده شعبات تجارتخانه ارباب جمشید حواله دادند که پرداخته شد . بدین وسیله سرمایه نقدی ارباب جمشید بوسیله تجارتخانهای ورشکست شده زرتشتیان بسوخت افتاد . آنگاه بانك روس که بمیل خاطر خود و از روی نقشه معینی دو میلیون تومان بارباب اعتبار داده بود برای وصول طلب خود فشار وارد آورد و تجارتخانه ارباب را مهر و موم ساخت و املاك وضیاع او را بقیمت ناچیز همه طلبکاران بردند و پارك اتابك رانیز بانك مالك گشت . مطالبات ارباب جمشید از مردم بیش از بدهی‌هایش بود وچون غالب رجال واشراف مدیون او بودند در آن هنگامه از پرداختن بدهی‌های خود سرباز زدند .

اطلاعات هفتگی شماره (۵۰۵) مورخه ۲۳ فروردین ۱۳۲۰ خورشیدی دراین مورد چنین مینویسد :

رقابت بانك روس وتجارتخانه ارباب جمشید:

« قضیه صاحب جمع شدن بانك یکی از مقاصد دیرین بانك شاهنشاهی بود بانك مزبور که از زمان ناصرالدینشاه طبق فرمان معینی تاسیس شد وامتیاز چاپ کردن اسکناس راهم‌دریافت کرد میخواست نسبت بامور مالی دولت‌نیز صاحبجمع شود و باآنکه تاحدود ناقصی‌هم بمقصود خودنایل شد .اما در سلطنت‌مظفرالدینشاه تا سالهای اول مشروطیت‌بکمال منظور خود نرسید . زیرا دربرابر بانك‌شاهنشاهی بانك استقراضی روس قرار داشت و هریك قدمی که بانك مزبور پیشرفت مینمود حریفش نیز میخواست همانقدر پیشرفت کند .

از طرفی مقابل آن دوبانك خارجی یکعده از بانکها و صرافخانهای معتبر داخلی‌دست بکار بودندمانند تجارتخانه ارباب جمشید وتجارتخانه‌جهانیان وچندین تجارتخانه زرتشتی و مسلمان دیگر که میان رجال و اعیان وزمامداران نفوذبسیار داشتند ومردم ایران‌هم که از قدیمترین عهدهای تاریخی‌دارای تعصبات شدیدملی وقومی بوده‌اند از روی عمد و با ابرام و اصرار تمام از تجارتخانهای مزبورهوا- خواهی مینمودند و میکوشیدند همواره معاملات خود را توسط آنها انجام دهند و

پول و اندوخته خود را بآنها بسپارند و این وضع در اوایل مشروطیت شدت یافت بویژه که تجار ایرانی نسبت بمقاصدملی وبرای برقراری مشروطیت و در راه‌حفظ منافع میهن بیدریغ کمك میکردند و آزادیخواهان را با اعانات مالی خود تأئید مینمودند و این‌روش روزبروز محبوبیت آنانراافزونتر ودایره اعتبارات ومعاملات ایشانرا وسیع‌تر میساخت تاکار بجائی‌رسید که هر دو بانك‌انگلیسی وروسی بتنگ آمدند ومقامات سیاسی دولتین درتهران با آنها همدست شدند و با مداخلات علنی و نامشروع خود جبراً وعنفاً اسباب توقف وورشکستگی آنانرا فراهم آوردند . از آنجمله سفارت روس تزاری بعنوان مطالبات بانك روس در جلو تجارتخانه ارباب جمشیدقزاق گماشت وعلناً پیغام داد که هر گاه جمشیدخودرا وابسته‌وتحت‌الحمایه ما معرفی نماید اعتبـارات وی را محافظت خواهیم کرد وگـرنه نابود خواهد گشت.اما بازرگانان متعصب و میهن‌پرست مزبور بهیچ روی شرایط بیگانگان را نپذیرفتند .»

ورشکستگی چهل تجارتخانه بزرگ

« دولت ایران هم بعلت بودن رژیم‌نحس کاپیتولاسیون و بعلت‌ضعف وزبونی نتوانست از آن رادمردان حمایت مؤثری بنماید ، تا عاقبت از پادرافتادند ودریك روز بیش از چهل تجارتخانه و صرافخانه بسیار معتبر ایرانی در تهران ورشکسته شدند وشعبه‌های آنان درشهرستانهاتخته گشت و هزاران خاندان بزرگ و کوچك در مرکز و ولایات که اندوخته‌های آنان نزد تجارتخانهای مزبور بود بخاك راه نشستند وآن وقایع مهیب در روحیه ایرانیان و در غرور ملی‌ایشان تأثیرات‌عمیق کرد .

بالجمله بعد از سقوط تجارتخانهای ایـرانی بانك شاهنشاهی بیش ازپیش کارش توسعه یافت واین توسعه هنگامی‌کامل شد که‌مستشاران بلژیکی بجای مستر شوستر ومستشاران امریکائی بزمامداری مالیه ایران رسیدند ...»

باز اطلاعات هفتگی شماره (۹۵۴) مورخه ۱۷ دیماه ۱۳۳۸ خورشیدی در

همین مورد مینویسد :

« در سال ۱۲۷۳ شمسی هجـری بانکی بنام بانك جمشیدیان توسط ارباب جمشید زرتشتی و دیگری بانك‌جهانیان در سال ۱۲۷۹ بوجود آمدند که هر کدام نسبت بزمان خود اهمیت فراوانی کسب کردند . بانك اخیر مرکزش شیراز بود و در تهران وشهرها و بنادر جنوب نیز شعبات متعددی بوجودآورده بود .متأسفانه این دو بانك نیز نتوانستند تاب رقابت بانکهای انگلیس و روس را بیـاورند و ورشکست شدند .»

روزنامه تربیت شماره (٤١٧) مورخه ۲۹ شعبان ۱۳۲٤ هق درتعریف ارباب جمشید و دلجوئی اواز علما چنین‌مینویسد :

« در نمره ٤١٥ تربیت مختصری از پارسیان هندوستان نوشتیم وبنابروقایع و اتفاقات تازه سزاوار و مناسب است که چند سطری هم از فارسیان ایران بنویسیم مزایای این همشهریان راست گفتار درست کردار ما بسیار و چنان روشن و آشکار است که گویا هیچکس منکر آن نباشد ... حسن‌سلوك ومیل‌واقبال واظهاریگانگی فارسیان باعموم مسلمانان و همراهی ایشان در هـر مورد ومقام نیز چیزیست که خاص و عام هر روز دیده ومی‌بینند چنانکه در همین اواخر یعنی روز ۱۵ شعبان که عید ولادت حضرت حجةالله صاحب عزوالزمان بود جناب فخامت نصاب ارباب جمشید از تجار محترم‌فارسی که‌اعمال‌خیریه وخدمات عمده‌او باهالی این‌مملکت بیش از آنست که بشماره آید با جماعتی از زردشتیان ازطرف عموم پارسیان به - مبارکباد عید سعید بمحضر حجج‌اسلامیه مشرف شده و میرزا کیومرس وفـادار پیشکار اردشیر جی صاحب که بسرپرستی طایفه مامور است عرضحالی مشتمل بر تبریك معروض داشت و جماعت مورد مراحم کامله پیشوایان معظم ماگردیدند و مجالس ومخالصتها و صحبتهای دیگر نیز داریم که اگربشرح خمله پردازیم مقاله زیاده ازگنجایش این اوراق طولانی میشود .

مقصـود اینکه چون در این دوره جدید رعیت پروری و عدالت گستری

اعلیحضرت قویشوکت شاهنشاه عادل باذل مظفرالدینشاه خلدالله‌ملکه بتصویب و تصدیق علمای اعلام و بزرگان با احتشام جناب ارباب جمشیدنماینده ووکیل کل پارسیان ایران گردیده امیدواریم خیر خواهی ووطن پرستی این مرد خیر آگاه سبب ارتباط تازه پارسیان هندوستان با اهالی ایران شود و حالاکه اسباب امنیت و اطمینان فراهم میآید همت وغیرت آن نیکمردان کمك‌کارهای بزرگ شود واز اعمال مهمه آنچه را ما خود نمیتوانیم دست تنها انجام دهیم بیاری و همراهی آن همشهریان قدیم صورت‌داده آبادیهاکنیم و آرایشها وپیرایشها ونمایشها دامن‌جلال گذشته را دوباره بدست‌آریم ولایق‌قابل را مهمل ومعطل‌نگذاریم. خوبیها وبرتری های جناب ارباب جمشید دام مجده را خصوصاً وکلیه پارسیان را عموماً همه کس میداند لذا بشرح و تفصیل آن‌نپرداختیم ولایحه را مختصر ساختیم .»

مجله اندیشه ما درشماره ۳ مورخه اسفند ۱۳۲٤ خورشیدی زندگانی‌ارباب جمشید را چنین شرح میدهد :

« اگر در سراسر آسمان زندگانی ارباب‌جمشید جز ستاره پرفروغ‌سخاوت مندی ، نقطه دیگری پرتو افشانی نمیکرد ،باز نسل جوان امروز وظیفه‌داربود که ازآن رادمرد بنیکی و احترام یاد کند ، چه خوان‌کرم او چنان بیدریغ بر هر دوست وناآشنا گسترده بود که صیت شهرتش در دوران‌حیات‌در بیشتر نقاط‌پیچیده و همه آشنایان ببزرگیش معترف بودند ، چه رسد باینکه جز این درخشندگی کوششهای فناناپذیری که ارباب جمشید در راه بزرگی وسروری همگروه نموده است نام او را چون ستارگان قدر اول درآسمان نیکنامی فروزان ساخته‌است ...

برای آنکه آوازه نام وبزرگ‌منشی ارباب جمشید را خوبتر دریابیم‌داستانی را که از بسیاری زبانها شنیده‌ام ذکر مینمایم و براستی اگر بحقیقت هم مقرون نباشد باز میتواند برای روشن ساختن حقیقت زندگانی آن رادمرد نمونه خوبی باشد .

« در سالهای پیش از مشروطیت که راهزنان هرچندروزیکبار قافله رابتاراج

میبردند یکی از سرکردگان راه بندر عباس- یزد ظاهراً بپیروانش سفارش کرده بود که مال‌التجاره‌هائی را که نام تجارتخانه جمشیدیان بروی‌آنها نوشته شده‌مورد دستبرد قرار ندهند. اتفاقاً یکی از راهزنان که گویا یکی‌دوفقره مال‌التجاره‌مزبور را از دست داده بود وشاید میاندیشید که لابد صاحب این امتعه باید مرد پهلوان و زورمندی باشد که باعث هراس سرکرده وصدور این دستور شده است گذرش به-تهران افتاده یکسر بطرف تجارتخانه جمشیدیان رفت . چون وارد تجارتخانه‌شد شخصی را در همان نزدیکی نشسته دیدبطرف او رفته‌سراغ‌ارباب جمشیدرا گرفت آن شخص پرسید شما که هستید و با اوچکار دارید .

« تازه‌وارد پاسخ داد که من با خود ارباب‌کار دارم و دیدار او را طالبم . آن شخص که خود ارباب جمشید بود گفت خودم هستم چه فرمایشی دارید. تازه‌وارد نگاهی بقیافه متین وآمرانه او انداخته باشگفتی ویأس گفت اگرمیدانستم ارباب جمشید تو هستی همه‌مال‌التجاره‌تان را برده بودم. جمشیدیان که‌لبخندی‌پرمعنی بردهانش نقش بسته بود دستورداد او را نوازش کرده اطعام کنند . پس از آن نیز مقداری زر و اندرز باو بخشید و بالبخند گفت :

«حالا اگر بخواهی مال‌التجاره مرابزنی میتوانی» آنمرد که از سخاوت و بزرگ منشی ارباب مبهوت شده بود گفت : « حالا فهمیدم حالا فهمیدم بزرگی و احترام تو نیست مگر در اثر سخاوت تو .

«باری ارباب جمشید مردی بخشنده و بزرگ منش بود. مردی که تاپایان عمر همه دینار خودرا در راه آسایش دیگران و یاری نیازمندان بدون رعایت نژاد مذهب ، جنس می بخشد و شادمان بود که رنج و کار او باعث خوشبختی و نجات دیگران است .

جمشیدیان در طول حیاتش بابیشتر امراءزمان‌خود محشور بود وشایداگر شخصیت آنروز نامبرده نبود رفع بسیاری از معضلات و دشواریهای افراد جامعه زرتشتی ، باموقعیت آنروزی کشور امکان ناپذیر بود .

ارباب جمشید غالباً بارجال ودربار وقت مربوط و طرف‌معامله بود . چنانچه محاسبه صرف جیب شاه و دربار ومقرری وزراء غالباًبوسیله ارباب جمشیدپرداخت میگردید . ارباب جمشید درسال ۱۲۸۲ شمسی از اعلیحضرت شاه وقت لقب‌رئیس-التجاری گرفت و مدتی نیز بریاست مخزن دولتی (قورخانه وقت) منصوب بود.

« یکی از خدمات پرافتخارفراموش‌نشدنی ارباب جمشید مجاهدتی است که مشارالیه در راه بدست آوردن کرسی نمایندگی در پارلمان ایران برای‌زرتشتیان مبذول داشت .

در سال ۱۲۸۳ شمسی – ۱۳۲۴ قمری که قانون اساسی کشور نوشته میشد ارباب جمشید که در آن هنگام شهرت کافی و شخصیت مبرزی داشت همه قدرت مادی و معنوی خود را در این راه بکار انداخت . تاسرانجام توانست‌بکمک‌احرار و آزادیخواهان یك کرسی برای جامعه زرتشتیان در پارلمان بگنجاند. بپاس‌اینهمه فداکاری در سال ۱۲۸۴ شمسی زرتشتیان ایران ارباب جمشید را بسمت نمایندگی دوره اول مجلس شورای‌ملی بر گزیدند .

دیگر از اقدامات بزرگ و خیرخواهانه جمشیدیان وقف یك ساختمان در خیابان مسعود سعد برای تأسیس دبستان پسرانه جمشید جم است که‌هم‌امروزنیز دبستان پسرانه درآنجا دائر است .»

پروفسور جکسن امریکائی درکتاب خویش ایران گذشته و کنونی صفحه ۴۲۶ در مورد ارباب جمشید مینویسد :

« مرد نامی جماعت زرتشتی صراف توانگری است بنام ارباب جمشیدبهمن و میگویند صاحب صدها هزار تومان ثروت است . در دربارسلطنتی ایران‌صاحب نفوذ و برسمیت‌شناخته شده است. نزدیکی او با دربارباعث جلو گیری‌ازفشارهائی است که بزرتشتیان وارد میشود زیرا عرایض و شکایات آنها بنظر شاهنشاه میرسد مقام و شان او بلند و حتی مسلمانانی که زرتشتیان راکافر ونجس میشمارند او را بسیار گرامی و محترم میدارند وبدرستی اواعتماد مینمایند . صرافان وبازرگانان

دیگر ایران تا آنجائیکه مطلع بقـدر او طرف توجه و اطمینان مردم نیستند . احتراماتی که باو گذاشته میشود نتیجه راستی و درستی و تعلیم ارشتات (راستی) اوستا و آئین حضرت زرتشت میباشد که راستی را شالوده مذهب قرار داده هومت وهوخت وهورشت را موعظه نموده است .»

ناپیر ملکم صاحب کتاب «پنج سال دریك شهر ایران» در مورد ارباب چنین مینویسد :

« یکی‌از زرتشتیان بسیار توانگر رانام ارباب‌جمشید و صاحب موقعیت‌مهمی است و نفوذش در دربار سلطنتی بیش از پارسیان هند است و بهتر میتوانـد عمال دولت را نسبت بهمکیشان خود بر سر رأفت ومرحمت بیاورد . اخیراً فرمانداران یزد اگر مایل به ادامه فرمانداری خود باشند بایستی نفوذ زرتشتیان‌راهم بحساب بیاورند .»

شهرت خیرات و خدمات اجتماعی و کارهای نیك و نفوذ ارباب جمشید در قلمرو زرتشتیان جهان نیز پیچیده بود . فرزانه نوشیروانجی مانکجی کوپر یکی از نویسندگان معروف پارسی مقیم لندن و مدیر روزنامه لندن ایندین کرانیکل **Londnn Indian Chronicle** و مؤلف کتب‌بسیاری‌در مورد فرهنگ‌مزدیسنا یکی ازتألیفات خودتحت عنوان‌افکارزرتشت **The Imitation of Zoroaster** را بپاس خدمات پیربای ارباب جمشید نسبت بجماعت در نوروزسال۱۹۱۰ میلادی (۱۲۷۹ یزدگردی) بنام او چاپ و منتشر کرد . در رویه اول کتاب پس از چاپ عکس ارباب‌چنین مینویسد :

«جناب آقای ارباب جمشید پاکدامنی و دهشهای شایان توجه و احساسات جماعت‌پرستانه که در طی سالیان دراز ازشمار ابراز گشته نمونه بارز سنت نیاکان باستانی است . برای پیشرفت جماعتی که خودتان پیشوای درستکار و معروف آن میباشید همواره کوششهای بیدریغانه بجا میآورید . نه‌تنها بنظر مردم هر طایفه و نژادی که شمارا دیده‌اند بسیار محترم و گرامی میباشید بلکه دولتین ایران وروس

نیز شمارا با اعطای افتخارات عدیده سرافراز فرموده‌اند .

انتخاب شما بنمایندگی زرتشتیان بعضویت دوره‌اول مجلس عموم همکیشان را در هند شادمان ساخته است . اگر زرتشتیان در راهی که پیش گرفته‌اید شما را پیروی نمایند در پیشرفت و بلندی مقام آنان تردیدی نخواهد بود . محض‌تقدیر از خدمات شما نسبت بجماعت ونمودن نشاط قلبی‌ام ازشهرتی که نصیب شما گشته این تألیف ناچیز خود راکـه نمودار تعلیمات بلند اخلاقی کیش ماست بنام نامی شما مزین مینمایم .»

هیربد برزوجی ایرج‌جی بجاج صاحب کتاب گجراتی«فرهنگ‌تواریخ‌ودین وآئین پارسی» اخباری راکه درمورد ارباب جمشید در روزنامه جام جمشید بمبئی چاپ میشده درکتاب خویش جمع نموده است . در صفحه ۳۱ کتاب چنین می‌نویسد :

« ارباب جمشید مالك۱۵ یا۱۶ قریه وزمین واملاك زیادیست.شاه‌وشاهزادگان ورجال‌کشور او را بنام ارباب میشناسند . تجارتخانه او بنام جمشیدیان معروفست ودر شهرهای مهم ایران شعبه دارد وکار بانکی هم مینماید و صراف عالیرتبه‌ایست. شاه و شاهزادگان ورجال دولت ازاو پول قرض میکنند .. مردم نیز سرمایه خود را در تجارتخانه او بودیعه میسپارند . ۲۷ نفرزرتشتی کارمند اداره‌مرکزی اوست. خوراك ولباس ومنزل نیز بعلاوه حقوق بکارمندان خود میدهد . بنگاه بازرگانی هیچیك از مسلمانان یا اروپائیان درایران بقدر تجارتخانه‌جمشیدیان بزرگ‌نیست. سفرا ونمایندگان انگلیس ، روسیه . ترکیه و امریکا با تجارتخانه جمشیدیان‌سر وکار دارند نسبت بضعیفان و بینوایان مهربان وخیرخواه است . بینوایان تهران‌در تابستان بواسطه بی‌آبی در مضیقه میباشند . ارباب جمشید سالیانه در حدود چهار هزار روپیه آب در آب انبارها پر میکند تا عموم مردم ازآن استفاده ببرند .(جام جمشید مورخه۲۷ اکتوبر ۱۹۰۳)

«ارباب جمشید فضای بزرگی را در تهران مخصوص عبادتخـانه ساخته و

مراسم دینی را بوسیله موبد پرهیزگار بجا میآورد . در سال ۱۹۰۳ میلادی مظفرالدینشاه یك طاق‌عبا وفرمان‌نشان‌درجه یك بوی اعطا نمود و اورا بلقب‌رئیس التجار کل زرتشتیان مملکت محروسه ایران مفتخر ساخت . چنین افتخاری تا کنون بدیگری داده نشده

(جام جمشید ۲۷ژانویه ۱۹۰٤)

« جمشید آباد دهیست در دو میلی تهران و آباد کرده ارباب جمشید . این ده بسیار باطراوت وزیباست . یکروز مظفرالدینشاه قبل از اعطای فرمان بارباب جمشید برای گردش بآنجامیرود . چون ارباب درباغ حاضر نبود یکی‌ازکارکنان باغ طبق معمول هنگام ورود شاهنشاه صدتومان پیشکش مینماید. ارباب از اطلاع ورود شاه بباغ خود را بآنجا میرساند اما شاه بقصر خود مراجعت نموده بود . بنابراین ارباب بدربار میرود و در آنجا بحضور شاه‌مشرف میگردد . شاه در دربار در حضور کلیه رجال ازفعالیت وخدمات اجتماعی ارباب جمشید قدردانی مینماید در آن هنگام ارباب بعرض میرساند که پنج خانواده زرتشتی یزد را برای باغبانی باغات شاه بتهران دعوت نموده است . شاه بار دیگر باتفاق حرم و اندرون خود بجمشید آباد برای گردش میرود.

(جام جمشید۲۷ ژانویه۱۹۰٤)

« داد ودهش ارباب جمشید بسیار است وغالباً محرمانه‌انجام میابد .چندین آب‌انبار ساخته است وسالیانه در حدود ۲۲ هزار روپیه هزینه آب‌پر کردن‌آن‌می‌گردد .

یك باغ وعمارت بسیار زیبائی را درکاشان ابتیاع وتبدیل بمسافرخانه نموده است . ٤٥٥٠نفر در ادارات و باغات ومزارع او مشغول‌کارمیباشند . ارباب‌جمشید صاحب خصایل بسیار خوبی است ، مهربان، پرهیزکار ، دیندار ،متبسم وطرف‌توجه اعلیحضرت همایون شاهنشاه است .

(جام جمشید۱۷ مارس۱۹۰٤)

جهانگیر مانکجی دهسائی قصیده‌ای بفارسی درمدح ارباب جمشید گفته و درکتاب گجراتی او ایرانیکا چاپ شده‌است.

ارباب جمشید پس از پیمودن ۸۲ مرحله از زندگانی شرافتمند وپرافتخار در۱٦ دیماه ۱۳۱۱ خورشیدی برابر روز باد وماه دی ۱۳۰۱ یزدگردی بجهان‌مینو شتافت . روانش شاد باد .

فرزانه جمشید خسرو

فرزانه جمشید پور خسرو پور داراب شاعر با قریحه دهاتی است . دوران زندگانی خود را در قریه خرمشاه حومه یزد با سختی و مزدوری و بنائی بپایان رسانیده . چنانکه گوید :

در جهان یك کار آسانی نصیب ما نشد
غیر مزدوری و گلکاری نمیدانم چرا

دهات خرمشاه و اهرستان هنگام حیات او بواسطه بی‌آبی خشك ومردمانش دربدر و پریشان روز کار میکردند . شاعر ما قصیده مفصلی سروده که از خرابی اوضاع مذکوره حکایت مینماید چنانکه :

هر که آب وملك اهرستان‌خرید — پول داد و عاقبت خیرش ندید
همچنان مرغی که‌از دامش پرید — آب اهرستان ندارد اعتبار
هر که باشد در خرمشاه‌منزلش — آب اهرستان رود بر حاصلش
صد فغان و وای و ویلا بر دلش — آب اهـرستان ندارد اعتبار
در خرمشاه خانه‌ها ویرانه شد — بس دل صاحبدلان دیوانـه شد
مردمان را در غریبی خانه شد — آب اهرستان ندارد اعتبار

محمد تقیخان فرماندار یزد معروف بخان بزرگ در حدود سالهای ۱۱۶۵

هجری (۱۱۲۱ی) بساختن باغ دولت آباد دریزد اقدام نمود . کلیه‌کارگران آن از زرتشتیان بودند که بواسطه ستم خان بایستی باجبار بی‌مزد و مفت کار بنمایند یکی از آنها فرزانه جمشید بود و هنگامیکه نصف بیشتر بنای عمارت باغ بآخر رسیده بود ، روزی نزدیك بظهر وقتیکه بالای پی بچیدن خشت‌مشغول بودبجای ورد بنائی فی‌البدیهه بخواندن غزل زیر میپردازد اتفاقاً در همان آنی که بیت اول را میخواند فرماندار برای معاینه کار در حال عبور از خم کوچه‌آنرا میشنودهمان جا صبر میکند تا شعر تمام میگردد.

استماع غزل مذکور دروی تأثیری‌بسزا بخشیده حالش راد گرگون‌میسازد شاعر رادلجوئی کرده وعموم زرتشتیان را آزاد میسازد و فرمان میدهد من بعدهر کس بکار حاضر گردد اجرت روزانه خودرا دریافت دارد .

اینست غزل مزبور :

ای که هستی بنده یزدان هم از یزدان بترس
ای که دیوان میکنی از صاحب دیوان بترس
ای که یزدان را بیکتائی شناسی مـرحبا
حقشناسی پیشه کن از کفر و نشناسان بترس
ای که میترسی ز یزدان و نمیترسی ز کس
زیر دستان را مترسان از زبر دستان بترس
ای که از زور دو بازو غره‌ای ایمن مباش
روزگارت بفکند از گردش دوران بترس
ای که داری حرص دنیائی مروت پیش گیر
مال دنیا آتش است از آتش سوزان بترس
ای که گوئی لذت شیرینی‌ازدندان‌خوش است
لذت دندان مجو از کندن دندان بترس

ای که عالم را مسخر کردی از ظلم و ستم
ظلم بی پایان بود از آه مسکینان بترس
ای که گوئی مال‌مردم‌ازعسل‌شیرین‌تراست
گر عسل‌شیرین بودازنیش زنبوران بترس
ایکه چون‌جمشیدغمخواری‌نداری‌درجهان
هر کجا که میرسی‌از این‌بترس‌وآن‌بترس

چندبیت ازغزلی که‌حاکیست ازرنجش‌پدر
ای پدر بر ما تو بیزاری نمیدانم چرا
تند خوئی و دل آزاری نمیدانم چرا
با من مسکین‌نصیحت میکنی که می مخور
خود همیشه مست ومیخواری‌نمیدانم چرا
باز میپرسی ز من که روزها کار تو چیست
خود نه در کاری نه بیکاری نمیدانم چرا

فرزانه جمشید ولایتی

فرزانه جمشید ولایتی‌متخلص بنسیمی دانشمند ایران زمین وصاحب طبعی موزون در دانش نجوم و ستاره شناسی و اسطرلاب دستی بسزا داشت . درسال۱۱۰٤ یزد گردی بقصد مهاجرت بسورت رهسپار و در آنجا بجمشیدولایتی مشهور گشت . در هندوستان مراد از واژه ولایت وطن میباشد و چون جمشید بتازگی از ایران میهن اصلی پارسیان وارد شده مانند مهاجرین زرتشتی قرن بعد که ایرانی نامیده میشدند بولایتی معروف گشت . دستور جاماسب کرمانی‌هم که ١٤ سال پیش از او برای تعلیم دین بموبدان‌پارسی بسورت رفته‌بود بولایتی نامزد گردید . موقع‌ورود دستور جاماسب ولایتی بهند مباحثات و مشاجرات جدیدی در مورد تقویم بین زرتشتیان آن‌سامان‌برپا گشت (۱)ورود جمشیدولایتی بسورت که درمحاسبات‌نجومی و تقویم استاد بودبرای پارسیان هند نعمت غیر مترقبه بشمارآمد واز اودرخواستند تردیدی که مورد حقیقت یکماه تفاوت بین تقویم رزرتشتیان ایران و هند بواسطه دستور جاماسب دردل آنها راه‌یافته بود رفع نماید . فرزانه جمشید رأی‌خودراظاهر نساخت ولی موبد کاوس پور موبدفریدون که جوانی‌سرزنده باهوش‌بودبشاگردی خویش پذیرفت‌ومحاسبات نجومی وفن اسطرلاب راباوبیاموخت . موبدکاوس‌بعدها

(۱) برای اطلاعات‌کامل در مورد مشاجرات تقویم رجوع شود بشماره‌های ۱ـ ٥ هوخت سال‌یازدهم‌بمقالات نگارنده .

بکاوس منجم معروف ودستوران‌دستور گروه قدیمیان گردید . بامحاسبات‌ومباحثات خویش حقیقت گفتار دستور جاماسب ولایتی را باثبات رسانید.

بهدین جمشید ولایتی بواسطه تولید اختلاف و بغض شدید بین‌بهدینــان در مورد تقویم مغضوب پارسیان هند واقع گردید . در سال ۱۱۰۸ یزدگردی ببمبئی رهسپار شد در آنجا نیز بواسطه مخالفتهای شدید توفیقی بدست نیاورد .« خلقت موالید» اثر طبع اوست‌ودرموضوعات دین، آفرینش، گهنبارها واحجار کریمه ،حبت میدارد و در حدود دوهزار بیت میباشد و در آدینه فروردین روز وخردادماه۱۱۱۸ یزدگردی برابر ۲۲ ذیحجه ۱۱۶۱ ه نظم آن بآخر رسیده است گوید :

هزارو صدوهشت وده بودسال	کەشد ختم این نظم گوهرمثال
از ایام سبعه بد آدینه روز	کەخورشیدنظقم شد عالم فروز
موافق بر آمد هم ازروز دین	هم ازیمن این فتح و فیروزدین
پس آنگاه کردم بماهش نگاه	مطابق بر آمد بخرداد مـاه
بد این نامەمن چو دین کامەرا	که از یمن دین شد بسر نامەرا
هزاروصدوشصت ویك‌بودسال	از آغاز هجرت که شد تا بحال

از زرتشتیان هند که در مورد تقویم راه مخالفت و کشمکش را پیش گرفته و برخلافش برخاسته بودند بدگوئی مینماید . چنانکه گوید :

همه پر خطا و همه پر خلل	همەفتنەانگیز ومکر و دغل
همەبرخلاف آنچەبینی کەهست	گرفته همەراه دیوان بدست
نه شرم خدا ونه پروای دین	نه درهول فردای روز پسین
بتحقیق دیدم چه برنا و پیر	که دربند جهلندیکسراسیر

نسخهٔ خطی کتاب که بتاریخ ۱۹ صفر۱۱۶۲ ه کتابت شده و گویابخط خود شاعر باشد بنشانی R207 در بنگاه خاور شناسی کاما بمبئی محفوظ است

موبد جمشید

موبد جمشید پور موبد کیقباد دانشمندپارسی مقیم سورت داستان‌زندگانی و خدمات و موفقیتهای شت رستم پورمانك پور چنگا شاه(۱) راکه بالغ بر پانصد بیت است برشته‌نظم کشیده .

چنگاشاه بزرگواری است‌که در نامه های زرتشتیان ایران از او اسم برده شده‌است.خود و فرزندانش دربین‌جماعت پارسیان مصدر خدمات مهمی بوده‌اند . نوهٔ او شت رستم ، پهلوان داستان شاعر ما نسبت ببازرگانان انگلیسی خدمت‌بسیار مهمی انجام داد .

بدینطریق‌که بواسطه نفوذ پرتقالیها در دربار شاهان مغول ، بانگلیسها در بندر سورت که مرکز مهم بازرگانی بود ، اجازه دادو ستد داده نمیشد. شت رستم بنمایندگی انگلیسها بپایتخت هندوستان رهسپار و از شاهنشاه مغول منشوری‌باسم کله‌پوش ، فرماندار سورت مبنی بر اجازه‌ورود انگلیسها وتأسیس اداره بازرگانی گرفت . شت رستم‌نسبت به‌جماعت زرتشتی‌وهندوان وسایر جددینان‌خدمات‌مهمی انجام داده است .

بسا اوقات مالیات‌جزیهٔ‌هندوان را از کیسهٔ فتوت خویش میپرداخت وبالاخره

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بنشانی(F43) درکتابخانه مهرجی رانا درنوساری گجرات .

با کوشش خستگی‌ناپذیر و نفوذ دردربار آن مالیات ننگین را ملغی ساخت. اینست چند بیت ازآن داستان:

پس آنکه بنزدیك اورنگ شاه — وزیر اسد خان بده پیشگاه
بگفتش که منشور شاهی یکی — بنام کله پوش ده بیشکی
دبیری‌پسش خواندو گفتش‌وزیر — که بنویس فرمان شه‌بر حریر
که درشهر سورت مرانگریزرا — دهد دخل و جای و مکان وسرا

استاد جوانمرد

فرزانه استاد جوانمردپور نوذر پورنوشیروان پور خداداد دانشمند زرتشتی ساکن محله خلفخانعلی یزد میباشد. استاد جوانمرد در خردسالی اززمرهٔ کودکانی بود که فرزانه مانکجی صاحب در سال ۱۲۳۵ یزدگردی برای تعلیم و تربیت با خود بتهران برد و پس از کسب کمال و دانش ومهارت در تحریراسناد مالکیت و وقفنامه و قباله و اجاره نامچه و غیره بسمت آموزگاری در دبستان یزد منصوب گشت :

دانشمند معروف استاد کیومرس‌وفادار ازشاگردان‌اولیه‌اوست . غالب‌جوانان آن زمان که بعدها صاحب شخصیت گردیده‌اند به پیش او دانش آموخته‌اند . پس از آنکه دبیرستان کیخسروی در شهر یزد ساختمان شد استاد جـوانمرد در آن دبیرستان با همکاری استاد ماستر خدابخش و استاد کیومرس وفادار مصدرخدمات مهم فرهنگی نسبت به جماعت‌زرتشتیان بوده و رسالات‌بسیاری برای تعلیم‌مبتدیان تدوین نموده‌اند که اینك نایاب است.

خدمت مهم استاد جوانمرد تحریر اسناد مالکیت برای گروه زرتشتیان بود وفرزانه بهرام رستم در نامه خویش به‌پنچایت یزد مخصوصاً از او نام میبرد و به‌ـ جماعت سفارش مینماید اسناد خودرا بوسیله او بنویسند و نزد آخوندهانروند تا گرفتار پیچ وخم قوانین شرع نگردند وخسارت نبینند.

استاد جوانمرد عضو همیشگی انجمن ناصری زرتشتیان یزد بود پس از شهادت استاد ماستر خدابخش و حملات کتبی باو بوسیله دشمنان دین از انجمن و دبیرستان استعفا کرد و گوشه نشینی اختیار نمود .

استاد جوانمرد هنگام سالخورده گی در حدود سال ۱۲۹۸ یزد گردی دار فانی را وداع گفت.

ملا جهانگیر

فرزانه جهانگیر پور موبد رستم معروف بمنجم از دانشمندان و ستاره شناسان زرتشتی کرمانی است .

بقول صاحب تاریخ کرمان محفوظ در بنگاه خاورشناسی خورشید جی کاما بمبئی بنشانی (H.P.(ms)147) «ابا عن جد ا موبد و موبد زاده است . در علم رمل و استخراج نجوم مهارت دارد . شوخی و مزاح را بسیار خوب مینماید . الحق مرد خوش صحبت و بذله گوی میباشد . یك پسر دارد موسوم بملا رستم پسر با هوشی است . او هم از قاعده رمل و استخراج مهارت دارد .»

ملا جهانگیر درزمان صاحب تاریخ کرمان که مورخهٔ سال ۱۲۳۹ یزد گردیست باحتمال قوی دوران سالخورد گی خود را طی مینموده است . زیرا پسر او بزرگ و مانند خودش در نجوم و رمل بمرحله استادی رسیده است.

موبد خدابخش

فرزانه موبد خدابخش موبد فرود موبد آبادان شاعر دانشمند زرتشتی مقیم خلف خانعلی یزد است . در آخر سده دوازدهم یزدگردی میزیست. موبدی دانشمند و دیندوست بود . پرسشهای دینی شاهزاده محمد ولی میرزا (۱) فرزند فتحعلیشاه را هنگام حکمرانی در یزد باستعانت دستور کیخسرو موبدان‌موبدوقت وهیربد جاماسب پاسخ متین داده وزرتشتیان را از قتل عام ویا اسلام آوردن بجبر نجات بخشیده . بسا نصایح و اندرزهای دینی وسنن آئینی را منظوم ساخته است . از آن جمله است اندرزنامه دستوران‌دستور آدرباد ماراسپند بفرزندخویش‌زرتشت اندرز نامبرده دررساله کوچکی جزو گلچین از نامه دساتیر باهتمام روانشادپرویز شاهجهان در بمبئی چاپ گردیده است . این اشعار از اوست:

تو ای جان من کرفه اندوز باش ز نیکی و پاکی تو فیروز باش
میندوز عصیان پسر تا توان که روزی خجالت کشی اندرآن
مشو تند و مغرور و هم بی ادب ز گفتار بیهوده بر بند لب
ابا دوستان و ابا صاحبان تو یکرنگ گردان دلت بازبان
نگردی پشیمان بعهد درست خجالت ببار آورد عهد سست

(۱) بقول آیتی صاحب‌تاریخ یزد شاهزاده محمد ولی‌میرزا پس‌ازحکومت خراسان در سال ۱۲۲۶ هق بحکومت یزد منصوب گردید وتا۷ سال‌حاکم یزد بود.

همیشه بهر گاه و هر روزگار امیدت بیزدان دادار دار
ابا آن بکن دوستی ای پسر که او از تو بهتر بود از هنر
کسی کش خرد باشد و هم‌هنر رساند بتو سودها بی شمر
زچیزی که یزدان و امشاسپند بر آنند خشنود و هم دل پسند
بر آن چیز ساعی‌شو و جان سپار که حاصل کنی مزد گاه شمار
مگو راز خود با زنان هیچوقت که گردی پشیمان‌از آن‌کارسخت
تو دیده مثال شنیده مگو شنیده بمانند دیده مگو
سخن را پس وپیش بیننده باش به پیمای و آنگاه گوینده باش
تو شبخیز باش و عبادت نمای که تا زان مرادت برآرد خدای
عبادت بیزدان چو با دل کنی از او نیکوئیها که حاصل کنی
نیوشندهٔ این سخنها و پند نگردد پشیمان و هم دل نژند

هیربد خدابخش معروف باستاد

هیربد خدابخش پور هیربد جاماسب پورهیربد نوشیروان پور جاماسب‌پور دستور کاوس معروف باستاد و از نژاد نوروز زنده دانشمند و شاعر زرتشتی مقیم قریه مبارکه حومه‌تفت یزد بوده .

استاد خدابخش مردی دیندار و کشاورز و برموز مذهبی کاملا آشنا و ازطرف جماعت بواسطه دین دوستیش بنگاهبانی آتش پاك برگزیده میشود جد چهارمی استاد خدابخش موبدان موبد اصفهان بود که‌بواسطه‌تیغ تعصب شاه سلطان‌حسین صفوی وعلما و اطرافیان ودرباریانش هنگام‌قتل عام مردم گبرآباد که همه‌زرتشتی بودند ترك دار وندار خود گفته وآتش مقدس رابرداشته بیزد پناهنده شد . هیربد خدابخش در رسالهٔ دین مسئله که در سال ۱۲۰۷ یزدگردی برشته نظم‌درآورده در این‌مورد چنین گوید :

اگر خواهی‌عیان‌نام کمین‌است / خدابخشی که‌برآتش امین‌است
مبارك منزل من هست و کار / در آن قریه زراعت پیشه دارم
که نام‌باب‌من‌جاماسب‌نوش‌است / بفردوس برین‌رفته خموش‌است
دگر جاماسب ثانی پور کاوس / برفته اندر آن گیتی بپابوس
نژاد و گوهرم نوروز زنده / در این خط نام ایشان گشت‌زنده
مکان و منزل ایشان صفاهان / صفاهان بوده جای پادشاهان

باصفاهان چو شد دروند بسیار / بسوی یزد روگردند ناچار
بسی آب و زمین و مال بسیار / ز بهر دین همه کردند انکار

رسالهٔ دین مسئله از داستان تعصب علمای اسلام سخن میراند که در زمان فرمانداری شاهزاده محمد ولی میرزا فرزند فتحعلی شاه قاجار دریزد بزرتشتیان نسبت کفر وزندقه داده واز حکمران قتل عام یا اسلام آوردن آنها را خواستارمی شوند .

شاهزاده دادگر بعلمای اسلام پیشنهاد مینماید بهتر است در خصوص دین و توحید پرسشهائی چند از زرتشتیان بشوداگر پاسخ آنها منطقی ودرست است‌باید بایشان ستم نشود و اگر غیر ازآن باشد بمراد شما رفتار خواهد شد . پرسشهای علمای اسلام وپاسخهائی که دستور کیخسرو پور دستورخدابخش موبدان موبدوقت بمشورت موبد خدابخش پور موبد فرود و هیربد جاماسب پدرشاعر بآن داده‌اند موضوع رساله نامبرده میباشد و چندین بار جزو پندنامه ملافیروز در بمبئی طبع گشته است .

فرزانه خدابخش از سال ۱۲۲۵ یزدگردی موقعیکه در مبارکه بنای‌مدرسه بواسطه نفوذ فرزانه مانکجی صاحب و تحت اداره پنچایت یزد(انجمن) گذاشته‌شد بسمت آموزگار آنجا معین گردید .

فرزانه خسرومالی

فرزانه خسرو پور بهرام پورخورشید پورسیاوخش متخلص بمالی ازشاعران ودانشمندان زرتشتی مقیم کرمان است . اشعار زیادی از وی در جنگها محفوظ و قسمتی از آن درشرح گاهان (تابوت‌آهنی زرتشتیان) که در سال ۱۲۴۹ یزدگردی نوشته شده درکتاب پند نامه ملا فیروز چاپ گشته است . این ابیات از اوست که شرح گاهان باآن آغاز میشود :

خالق خلق آنکه یزدان است — صنعتش بیحد و فراوان است
مرکب راه حق بگویم کان — نه عنانش بدست انسان است
روز حق چون رسد بکس دردم — جان‌به‌یزدان‌دهد که فرمان‌است
شرح گاهان دهم کنون ابراز — بهر مفهوم خلق آسان است
خفته‌بروی چو میخرامدخوش — مرکب خامشان بدینسان است
چارپایش بدان ز روی یقین — چار اطراف دور کیهان است
که‌بودشرق‌وغرب‌وشمال‌وجنوب — چار عنصر چنین نمایان است
ده و دو تخته آهنین پهناش — معنی هر یکی در ابیان است
ده و دو ماه باشد ای بهدین — معنی ماه و سال از آن است

فرزانه خدابخش اردشیر

فرزانه خدابخش‌پور اردشیر پور خسرو پلگذاردینیار پور بهرام پورظهراب پور نوشیروان از زرتشتیان دین پرور و متعصب وشاعر مقیم‌خلف خانعلی‌یزداست. در راه تبلیغ و ترقی دین وتعلیم بهدینان فراوان میکوشیده. بسا اوقات بابزرگان وعلمای اسلام‌در حقانیت دین خویش بمباحثات‌ومناظرات مشغول‌میبوده وبرمراسم معمولهٔ بین آنها وفروع دینشان اعتراض میکرده است.

فرزانه‌خدابخش در روزاورمزد و اسفندماه۱۲۳۹ یزدگردی مباحثات‌مذکور را در مجموعه‌ئی بنام «تیغ براه دین» جمع کرده ومینویسد : «در بارهٔ بحث دین ومذهب در هرکجا اتفاق افتاده آنرا بقلم درآورده که انشاءالله از دیده و شنیده و گفته بهره وفیضی بامید یزدان بهره‌بردار باشند و نام آنرا گذاشتیم تیغ براه دین از راه دین بیاری یزدان که دین بهی ، دین بهی هست‌بیشك است وشبهه .چون‌بنای آدمی از جسم فانی است . بجهت یادبود هر اوقاتی بابزرگان اهل اسلام مباحثه شد نوشتم تا اهل بهدینان آگاه‌باشند ویقین حاصل کنند از دین وبحرف باطل‌خود را از راه درنبرند .»

مباحثات نامبرده درنوع خود بی‌نظیر و بسیاردلکش وشیرین است .نسخه خطی آن جزوکالکسیون روانشاد مانکجی هاتریا بنشانیH.p.(ms)234دربنگاه خاور شناسی خورشیدجی‌کامادر بمبئی محفوظ است. فرزانه خدابخش کتاب‌خویش

را از قرار معلوم بخدمت روانشاد مانکجی صاحب تقدیم‌وخواهش کرده بگجراتی ترجمه وعنوانی بآن بدهند که بمعنی شمشیر دین باشد .

ابیاتی چند از او درتوحید که درسال۱۲۶۵ هجری‌قمری (۱۲۱۸ی) گفته:

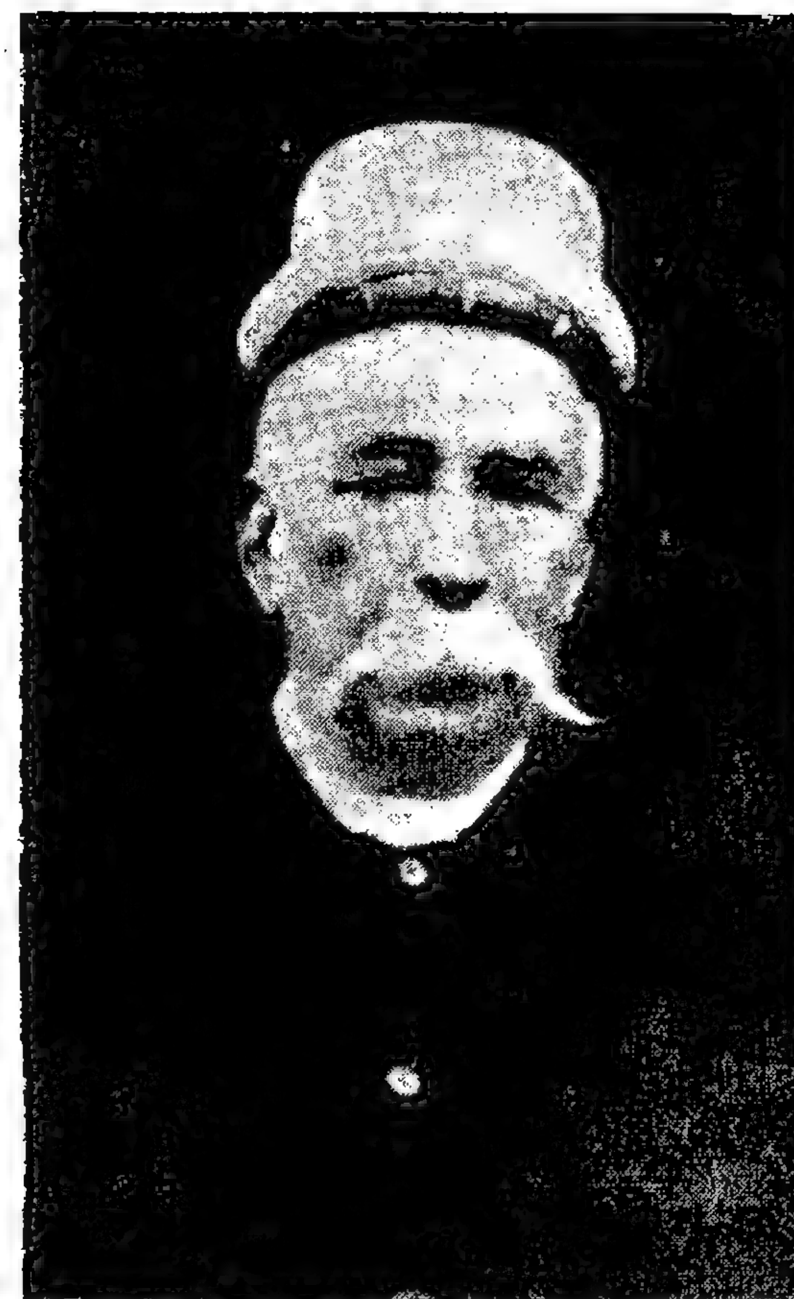
بگویم اولین آنرا که نامش — نشاید گفت در خوردمقامش
نیارد برد پی در راه ذاتش — اگر گوئیم‌چندی ازصفاتش
پناه بندگان و هست هستان — روان تابندهٔ ایزد پرستان
شهانش بندگی راخواستارند — پرستش کس‌بخورداو نیارند
هم او پروردگاران پروراند — بهر کس‌جان‌دهدروزی‌رساند

بسیاری از اشعار او درجنگ‌پاضبط‌بویژه‌درجنگ بنشانی **H.p.(ms) 364b** در بنگاه خاورشناسی خورشیدجی کاما بمبئی فراوان است .

فرزانه خداداد کنتراکتر

فرزانه‌خداداد پوررستم‌پور بهرام پور رشید خرمشاهی معروف به کنتراکتر از اهالی قریه خرمشاه حومه یزد میباشد. فرزانه‌خداداد آزاده مردیست‌جوانبخت وحمید سیرت و خجسته کردار و دانش دوست . بقول شیر مرد نوذر پارسی ناشر شاهنامه عکسی اولیاسمیع شیرازی کار طبع آنرا با همت و کمك این‌رادمردمحترم بآخر رسانید . فرزانه خداداد دردوران رضاعت یتیم گردید و چون هفده ساله شد هنگام قحط وغلای سخت یزد ببمبئی مهاجرت و بنوکری وسپس بکسب مشغول شد . درکار وپیشه خویش‌نهایت جدیت وسعی بلیغ داشت . با مقامات‌ارتش‌انگلیس درهند تماس حاصل کرد ودر سال ۱۲۴۹ یزدگردی کار رسانیدن آذوقه ارتش‌هند بخصوص اردوگاه پونه باو محول گشت و بکنتراکتر معروف گردید . خداداد فرزانه‌ئی بود جدی ؛ میهن پرست وورزشکار در سال ۱۲۶۰ یزدگردی بسمت‌مجاهد در ارتش انگلیس داخل و تمرینات نظامی رابنحو اتم واکمل بپایان رسانید .

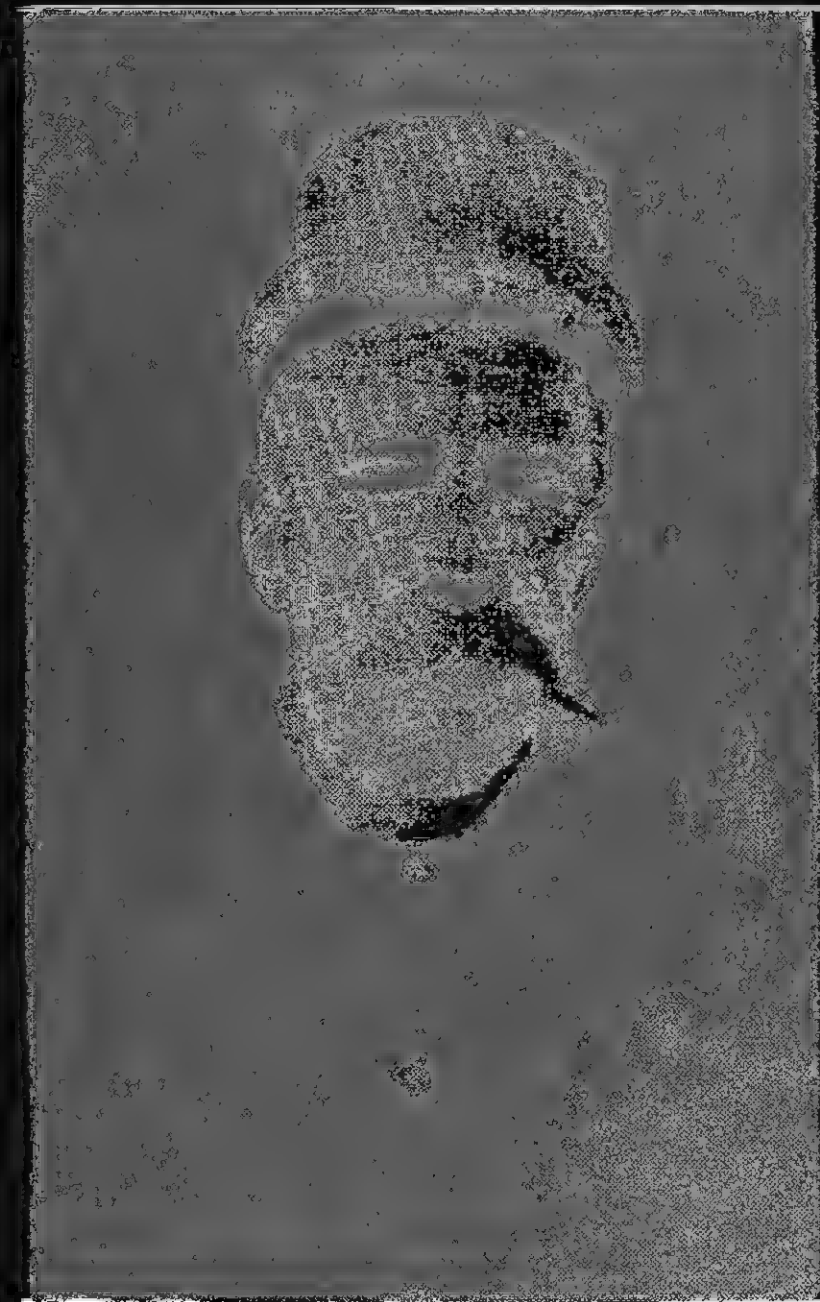
هنگامیکه فرزانه استاد کیومرس در بمبئی در مورد لزوم تأسیس دبستان در دهات زرتشتی نشین ایران مشغول تبلیغات بود ، فرزانه خداداد در حدود سال ۱۲۵۶ یزدگردی در ساختن یکباب دبستان در خرمشاه وتهیه بودجه آن‌اقدامات لازمه بعمل آورد ومبلغ ۱۹ هزار روپیه بدست‌انجمن اکابر صاحبان پارسیان‌بمبئی سپرد که سود آن را برای اداره امور آن وحقوق آموزگار بمصرف‌برسانند ونیز



فرزانه خداداد کنتراکتر

بودجه مخصوصی معین کرد که بشش نفر از بهترین دانش آموزان دبستان که در امتحان اوستا و فارسی سر آمد باشند انعام داده شود وهم بودجه‌دیگر که سود آن‌در سال ۸۰ روپیه میشد برای کمك به بینوایان زرتشتی خرمشاه تخصیص‌داد که‌خوارو بار خریده بآنها دهند و برای تعمیر در مهر پونه و ایجاد دبستانهای قاسم آباد و رحمت‌آباد و گهنبارهادریزد وپونه کمکهای مالی‌فراوانی‌نموده‌است .فرزانه‌خداداد بانی غالب امور خیریه پونه ودر پیشرفت اوضاع اجتماعی ابراز مساعی جمیله‌می‌ نموده است .

فرزانه خداداد در خرداد روز وامردادماه قدیم سال ۱۲۸۵ یزد گردی درپونه بمینو وجوار رحمت حق رهسپار گردید.



فرزانه خداداد کنتراکتر

بودجه مخصوصی معین کرد که شش نفر از بهترین دانش آموزان دبستان که در امتحان اوستا و فارسی سر آمد باشند انعام داده شود وهم بودجه‌دیگر که سود آن‌در سال ۸۰ روپیه میشد برای کمك به بینوایان زرتشتی خرمشاه تخصیص‌داد که‌خوارو بار خریده بآنها دهند و برای تعمیر در مهر پونه و ایجاد دبستانهای قاسم آباد و رحمت آباد و گهنبارهادریزد وپونه کمکهای مالی فراوانی‌نموده‌است .فرزانه‌خداداد بانی غالب امور خیریه پونه ودر پیشرفت اوضاع اجتماعی ابراز مساعی جمیله‌می‌نموده است .

فرزانه خداداد در خرداد روز وامردادماه قدیم سال ۱۲۸۵ یزد گردی درپونه بمبئی وجوار رحمت حق رهسپار گردید.

فرزانه هیربد خدایار

فرزانه هیربد خدایار پور دستور شهریار برادر کهتر دستور نامدار موبدان موبد یزد است ودر کودکی ببمبئی شتافت ودر اوستا و پهلوی و انگلیسی و گجراتی استاد ولیسانسیه دانشگاه بمبئی گشت . هنگام شهادت فرزانه ماستر خدابخش در یزد رئیس انجمن ناصری زرتشتیان بود و تا مدتی در دبستان دینیاری آموزشگاه موبدان بتدریس اوستا و انگلیسی پرداخت . براستی جای آن داشت که موبدان ایران او را بمقام دستوران دستوری بر گزینند اما افسوس بواسطه ناسازگاری‌های جماعت ومخالفتهای شدید دلتنگ گشته دوباره بهندوستان مراجعت نمود وبسمت استادی در دانشگاه کراچی بخدمت فرهنگ مشغول گردیدولی عمرش چندان‌وفا نکرد ودر حدود سال ۱۳۰۸ یزدگردی دارفانی را وداع گفت .

فرزانه هیربد خدایار کارنامه اردشیر بابکان ، اندرزآدرباد ماراسپند ، اندرز وهزاد ترخو فیروز ، اندرز خسروقبادان ومادیگان چترنگ‌را از پهلوی‌بانگلیسی ترجمه نمود ودر سال ۱۲۶۸ یزدگردی (۱۸۹۹م) چاپ و منتشر کرد و نیز کتاب خوبی نمای دین زرتشتی را برای اطلاع بهدینان از اصول آئین خویش در سال ۱۲۶۷ یزدگردی تدوین وطبع نمود.

فرزانه ارباب خسرو شاهجهان

فرزانه ارباب خسرو پور شاهجهان پور گودرز پور مهربان بازرگان دانش دوست وجماعت پرور زرتشتی ساکن محله شهریاری یزد ویکی از شخصیتهای‌مدبر و مبرزیست که‌در دوران ناتوانی‌وزبونی زرتشتیان ایران‌درصد سال اخیر برپاخاست و باتفاق برادران خود پرویز ، رستم ، گودرز و بهرام‌بنگاه معتبر بازرگانی رابنام تجارتخانه جهانیان‌بنیادنهاد و شعبات‌آنرادر سراسر کشور ایران دایر کرد و گروه کثیری از همکیشان را بکار بگماشت .

ارباب خسرو شاهجهان با تشکیلات منظمی بـاداره و توسعه امور اقتصادی پرداخت و روابط بازرگانی خود را تا هندوستان وانگلستان و امریکابرقرارداشت تجارتخانه جهانیان نخستین بنگاهی بود که محصولات صادراتی کشور را بـبازار دنیا عرضه داشت . محصول پنبه جنوب که بعلت حجم زیاد و سبکی وزن بـرای صدور بخارج صرفه‌نداشت برای‌آنکه باعدل‌بندی ماشینی پسند بازار جهان گردد ماشین پنبه پاك کنی پرس و عدل بندی در رفسنجان نصب و پنبه جنوب کشور را وارد بازار اروپا ساخت.

تأسیس نخستین شرکت گوشت و شرکت سهامی کل تلفن را نیز از کار ـ های برجسته تجارتخانه جهانیان میتوان بشمار آورد و آنها را نیز از مؤسسین دانست .



فرزانه ارباب خسرو شاهجهان

ادارات و شعبات تجارتخانه جهانیان که دارای تشکیلات منظم و بر روی اصول درستی پایه گذاری شده بود مانند تجارتخانه جمشیدیان در همه جا مورد اطمینان عامه قرار داشت بطوریکه بیجك صندوق (رسید صندوق) آنها مانند اسکناس دست بدست میگشت و بین مردم ایران که چندان باسکناس بانك شاهنشاهی انگلیس اقبال نمینمودند رواج کامل داشت .

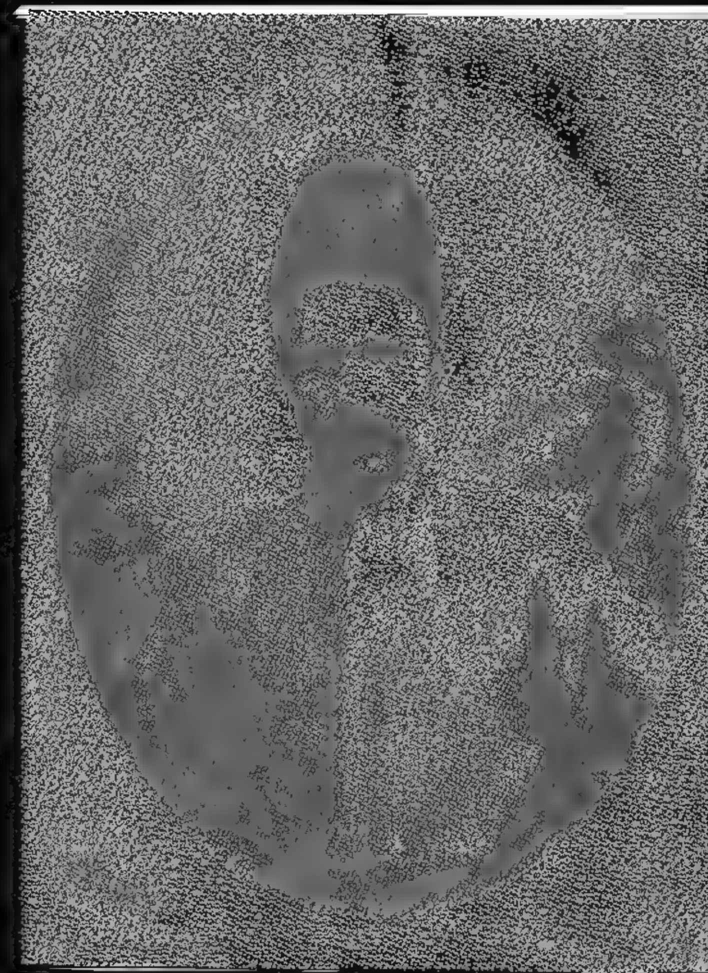
این رویه مردم واعتبار تجارتخانه باعث شد که مدیران بانك روس وانگلیس با حمایت مقامات سیاسی خود وسایل سقوط آنها را فراهم آورند.

در اوایل سلطنت مظفرالدینشاه و در اولین دوره مجلس شورایملی که می-خواستند بانك ملی تأسیس نمایند تجارتخانه جهانیان از پیشقدمان این امر بوده و پیش‌بینی چنان بود که با دعوت عده‌ای از بانکداران پارسی هند این اندیشه را به-پیکر کردار درآورند اما از آنجائیکه این اقدام مخالف سیاستهای بیگانگان ومنافع آنها بود برای رعب پارسیان هند و نزدیك نشدن آنها بامور ایران وسائلی برانگیخته و ارباب پرویز شاهجهان را درروز چهارشنبه ۱۳ فوریه ۱۹۰۷ در یزد بشهادت رسانیدند این خبر بوسیله نماینده انجمن اکابر صاحبان پارسی فوراً درهندوستان و جراید آن دیار منعکس گردید و پارسیان را مضطرب ساخت.

روزنامه گجراتی جام جمشید و روزنامه انگلیسی تایمس بمبئی در اطراف آن وعدم تأمین جان در ایران مقالات نوشتند وموضوع تشکیل بانك مسکوت ماند.

اطلاعات هفتگی شماره (۹۵٤) مورخه ۱۷ دیماه ۱۳۳۸ خورشیدی چنین مینویسد:

« در سال ۱۲۷۳ شمسی هجری بانکی بنام بانك جمشیدیان توسط ارباب جمشید زرتشتی و دیگری بانك جهانیان درسال ۱۲۷۹ بوجود آمدند که هر کدام نسبت بزمان خود اهمیت فراوانی کسب کردند . بانك اخیر مرکزش شیراز بود و در تهران وشهرها و بنادر جنوب نیز شعبات متعددی بوجود آورده بود. متأسفانه این دو بانك نیز نتوانستند تاب رقابت بانکهای انگلیس وروس را بیاورند وورشکست



فرزانه ارباب خسرو شاهجهان

ادارات و شعبات تجارتخانه جهانیان که دارای تشکیلات منظم و بر روی اصول درستی پایه گذاری شده بود مانند تجارتخانه جمشیدیان در همه جا مورد اطمینان عامه قرار داشت بطوریکه پیجک صندوق (رسید صندوق) آنها مانند اسکناس دست بدست میگشت و بین مردم ایران که چندان باسکناس بانک شاهنشاهی انگلیس اقبال نمینمودند رواج کامل داشت.

این رویه مردم و اعتبار تجارتخانه باعث شد که مدیران بانک روس و انگلیس با حمایت مقامات سیاسی خود وسایل سقوط آنها را فراهم آورند.

در اوایل سلطنت مظفرالدینشاه و در اولین دوره مجلس شورایملی که می‌خواستند بانک ملی تأسیس نمایند تجارتخانه جهانیان از پیشقدمان این امر بوده و پیش‌بینی چنان بود که با دعوت عده‌ای از بانکداران پارسی هند این اندیشه را به پیکر کردار در آورند اما از آنجائیکه این اقدام مخالف سیاستهای بیگانگان و منافع آنها بود برای رعب پارسیان هندو نزدیک نشدن آنها بامور ایران وسائلی برانگیخته و ارباب پرویز شاهجهان را درروز چهارشنبه ۱۳ فوریه ۱۹۰۷ در یزد بشهادت رسانیدند این خبر بوسیله نماینده انجمن اکابر صاحبان پارسی فوراً درهندوستان و جراید آن دیار منعکس گردید و پارسیان را مضطرب ساخت.

روزنامه گجراتی جام جمشید و روزنامه انگلیسی تایمس بمبئی در اطراف آن وعدم تأمین جان در ایران مقالات نوشتند وموضوع تشکیل بانک مسکوت ماند.

اطلاعات هفتگی شماره (٩٥٤) مورخه ١٧ دیماه ١٣٣٨ خورشیدی چنین مینویسد:

« در سال ۱۲۷۳ شمسی هجری بانکی بنام بانک جمشیدیان توسط ارباب جمشید زرتشتی و دیگری بانک جهانیان درسال ۱۲۷۹ بوجود آمدند که هر کدام نسبت بزمان خود اهمیت فراوانی کسب کردند . بانک اخیر مرکزش شیراز بود و در تهران وشهرها و بنادر جنوب نیز شعبات متعددی بوجود آورده بود. متأسفانه این دو بانک نیز نتوانستند تاب رقابت بانکهای انگلیس وروس را بیاورند وورشکست

شدند . »

تجارتخانه‌های زرتشتیان بویژه تجارتخانه جهانیان در راه مشروطیت ایران عضو مؤثری بوده‌اند . قسمتی از تجهیزات جنگی و مالی آزادیخواهـان بوسیله تجارتخانه اخیر تأمین میگشته وچنان متهورانه‌وبی‌ترس و باك بآزادیخواهان کمك میکردند که شخص اول مملکت محمد علی میرزا غضبناك گشته و بامر او میرزا ارباب فریدون خسرو که در تهران ریاست تجارتخانه را بعهده داشت شبانه‌دربستر خواب بسر کرده گی اجلال حضور بدست صنیع حضرت ـ یاور اسمعیل سید کمال و مقتدر نظام بشهادت میرسد .

دربرابر خدمات این‌تجارتخانه ارباب بهرام جهانیان یکی ازنمایندگانی‌بود که خزینه وجواهرات سلطنتی را ازطرف آزادیخواهان‌تحویل گرفت وتحت نظر داشت .

فرزانه ارباب خسروشاهجهان چنانکه درپیشرفت اموراقتصادی کشورفعالیت ابراز میداشت از امور فرهنگی همگروه که در عهد اوتازه بجنب وجوش افتاده‌بود نیزغافل‌نبود.در حدود سال ۱۲۷۲یزدگردی‌برای تعلیم وتربیت مادران و مربیان نسل‌آینده جماعت یك دبستان دخترانه در یزد ازطرف تجارتخانه جهانیان‌ایجاد نمود و تا تشکیل دبیرستان دخترانه مارکار در سال ۱۲۹۷ یزدگردی در یزد بکار تعلیم و تربیت دختران مشغول بود آنگاه دبستان نامبرده ضمیمه مؤسسات مارکار گردید.

فرزانه ارباب خسرو شاهجهان در سال۱۲۷۵یزدگردی چون دید دبیرستان کیخسروی یزدگنجایش قبول همه کودکان زرتشتی شهر را ندارد اقدام بتأسیس یك دبستان پسرانه بنام خود نمود زیرا فرزند نرینه نداشت و بـدبستان خسروی نامور گردید .

هزینه اداره دبستان را با تخصیص اوقافی بنام آن تأمین نمود . روز جشن گشایش دبستان فرزانه خسرو شاهجهان بسیار خوشحال وبانشاط بود زیرا آرزوی

دیرینش جامه تحقق بخود میپوشید . موقعیکه برای اظهار بیانات خود بلند شد فی‌البدیهه گفت :

آمد دل ما کامروا در هوس ما   کام دل ما داد مگر دادرس ما

بیت مذکور دارای صنعت شعریست وواژه‌های آن نقطه ندارد .

تجارتخانه جهانیان در حفر قنوات و آبادانی زمین چنانکه‌فرموده حضرت زرتشت پیغمبر ایران باستان‌میباشد مساعی جمیله ابرازداشته و دهات چندی دریزد رفسنجان و کرمان احداث نموده‌اند که بعضی‌ها بنام خود آنها نامور است مانند خسروآباد ، شاهجهان آباد و غیره .

مبارزات ومساعی تجارتخانه جهانیان بویژه ارباب خسرو شاهجهان و ارباب رستم شاهجهان در راه بهبودی اوضاع زرتشتیان عصر چنانکه در بخش اول کتاب دیدیم در محرومیت‌های بیشمار زندگی میکردند مردانه وقابل‌ستایش است.فرزانه خسرو در برابر تعدیات حکومت مستبد وقت بخصوص محمدعلی میرزا نسبت به‌همکیشان خود بسیار ناراحت بود و از آنجائیکه محمد علی میرزا همکاری مؤثر زرتشتیان ایران در راه حصول آزادی و مشروطیت را مستحضر بود درزمان‌قدرت خود بوسیله عمال ستمگرش در همه جا عرصه را براین گروه بی‌آزار و زحمتکش تنگتر میساخت ونه تنها آن هنگام که اموال آنها بتاراج میرفت بدادرسی نمی پرداخت بلکه متجاوزین را هم تشویق مینمود بنابراین فرزانـه خسرو شاهجهان مجبور بود شدیداً باینگونه تعدیات بدربار وقت اعتراض نماید . در این‌راه‌ازتهدید وتبعید نمی‌هراسید و تاکار را بموفقیت نمیرساند از پای نمی‌نشست . بـدینجهت همیشه مورد بغض محمدعلی میرزا قرار داشت ودر آخرین بارکه بدربار احضار گردید امر شد که‌فوری از ایران‌خارج گردد والااو هم بسرنوشت پرویزوفریدون که بسزای عمل خود رسیده‌اند دچار خواهد شد باین ترتیب‌فرزانه خسروبخارج ازکشور تبعید گشت و یکسره بلندن پناه برد . اما در آنجا هم بیکار ننشست و بوسیله فرزانه دادابهای نوروزجی‌از پارسیان‌متنفذومحبوب که ازطرف‌حزب‌لیبرال



فرزانه ارباب رستم شاهجهان

انگلیس در پارلمان انگلستان عضویت داشت باقدامات سیاسی دست زد. آنگاه که بساط زور وقلدری محمد علی میرزا برچیده شد واحمد شاه‌جانشین وی بسوءاثر عمل پدر متوجه گشت، بادادن تأمین وجلب رضایت‌فرزانه‌خسرو رادعوت‌بمراجعت نمود . با این ترتیب در رفتارمتصدیان امور نسبت‌بزرتشتیان تعدیلی قائل وتغییر رویه معمول داشتند ونیز هنگامیکه در یزد برای لباس و کلاه زرتشتیان در حدود سال۱۲۸۷ یزدگردی محدودیتی قائل بودند و مسئله جنبه مبارزات مذهبی بخود گرفته بود وعلمای یزد با مردمان، آنجا صفی آراسته بودند فرزانه رستم‌شاهجهان درصف مقدم زرتشتیان قرار داشت و از تهدید بقتل وغارت نهراسید و تا مبارزه را بموفقیت انجام نداد از پای ننشست .

فرزانه ارباب خسرو شاهجهان درحدود سال ۱۲۸۵ یزدگردی رهسپارجهان مینوی گردید .روانش شاد باد .



فرزانه ارباب رستم شاهجهان

انگلیس در پارلمان انگلستان عضویت داشت باقدامات سیاسی دست زد ـ آنگاه که بساط زور وقلدری محمد علی میرزا برچیده شد واحمد شاه جانشین وی بسوء اثر عمل پدر متوجه گشت، بادادن تأمین وجلب رضایت فرزانه خسرو رادعوت بمراجعت نمود . با این ترتیب در رفتار متصدیان امور نسبت بزرتشتیان تعدیلی قائل وتغییر رویه معمول داشتند ونیز هنگامیکه در یزد برای لباس و کلاه زرتشتیان در حدود سال ۱۲۸۷ یزدگردی محدودیتی قائل بودند و مسئله جنبه مبارزات مذهبی بخود گرفته بود وعلمای یزد با مردمان آنجا صفی آراسته بودند فرزانه رستم شاهجهان درصف مقدم زرتشتیان قرار داشت و از تهدید بقتل وغارت نهراسید و تا مبارزه را بموفقیت انجام نداد از پای ننشست .

فرزانه ارباب خسرو شاهجهان درحدود سال ۱۲۸۵ یزدگردی رهسپار جهان مینوی گردید .روانش شاد باد

فرزانه خسرو کیکاوس

فرزانه خسرو پور کیکاوس پور خسرو پور بهمن خرمشاهی شاعر دهـاتی زرتشتی و از اهالی قریه خرمشاه حومه یزد میباشد . مردی بود نیك منش و دین دوست ودر سالهای قبل‌از ۱۲۵۶ یزدگردی درقریهٔ خرمشاه‌آموزگار بود ودرتعلیم و تربیت کودکان ابراز مساعی میکرد .

پس از تأسیس دبستان‌خدادادی در خرمشاه‌بوسیله فرزانه‌خداداد رستم‌بسوی بمبئی رهسپار و در آن دیار رحل اقامت افکند و بکسب وکار مشغول شد . دفتر بزرگی از اشعار وغزلیات ازخود بیادگار گذاشته است . این چند بیت‌ازاشعاریست در ستایش پیر نارستانه .

با قلب پاك‌نام‌خدا گوی وکامیاب — درکار بد و نیك شکیباشو وشتاب
نار آستانه پیر زیارتگهی قدیم — از نسل‌یزدگردشهی عالی‌انتساب
نار آستانه مطلب‌نور آستانه‌است — مطلوب آن‌نهانشده‌درچشم‌شیخ‌وشاب
ناید زمرد نیك‌یقینم‌جزحرف‌نیك — جز قطره زلال نمیبارد از سحاب

چند بیت زیر از اشعار مفصل درجواب کسانی گفته که میگویند دین کهنه شده و باید دین نو پذیرفت .

دین نو از بهر اشراران گیتی بهتر است
چون‌چراغ کم‌ضیاء در تیره‌شب روشنتر است

هر که‌دارد در درون‌خانه‌چون‌خورشید شمع
کی ز بهر یك چراغ کم ضیاء اومضطراست
مکتب نو مینهند از بهر طفل کم خرد
با خرد را مغز و دل ازجمله مکتب‌بهتراست
با خرد آنست کز فانوس دین بستردگرد
صافی فانوس دین دل را ضیاء افزونتر است
دین نه فانوسی که گردد کهنه و نو آوری
نوبنو از بهر انسان روزی و رخت بر است
گر کلام ایزدی چون رخت گیرد کهنگی
تو به گویم ایزدم خود پیر عقلش کمتر است

فرزانه خسرو درسال ۱۲۸۶ یزدگردی (۱۸۵۵-۱۹۱۷م) در سن ۶۳ سالگی در بمبئی درگذشت .

فرزانه خسرو مهراله آباد[1]

فرزانه خسرو پور مهربان پور جمشید . رادمرد نیك منش ، بردبار ، فعال خیرخواه ، بلند همت ، دلیر و باشهامت زرتشتی از اهالی قریه اله‌آباد رستاق یزد میباشد .

در سن ۱۷ سالگی بجای پدر سرپرست امور اله‌آباد گردید و اولین اقدامش جلو گیری از تجاوزات حاجی بابای اله آبادی بود که از زمان پدرش ادامه داشت و بخشی از اراضی کشاورزان را غصب نموده بود فرزانه خسرو با کوشش خستگی ناپذیر در محاکم حکام شرع وعرف بالاخره حاجی بابا را مجبور به اعاده اراضی مینماید .

فرزانه خسرو در ادارات دولتی و حکام شرع وعرف نفوذی بغایت داشت و وطرف توجه واحترام همه بود . این رادمرد مردمدوست مهمان نواز وغریب پرور از صرف مخارج درمواقع لازمه هیچ‌دریغ نمیداشت . برای پذیرائی‌مهمانان‌مسلمانان دستگاه جداگانه‌تهیه کرده بود. منزلش‌مأمن‌مردم ومتجاوزین‌ازترس‌فراش وچوب فلك اوکمال احتیاط را رعایت مینمودند . فرزانه خسرواز‌کارشناسان معتبر واهل خبره بود در آبادانی دهات و راهنمائی کشاورزان و کمك بآنها و جلو گیری از متجاسرین کوشش خستگی‌ناپذیر ابراز میداشت.

(۱) اقتباس از تاریخچه الله‌آباد رستاق

فرزانه خسرو در سخنگوئی مهارت تام داشت و اهل علم و فضل و ادب و هوش خدادادی او سرشار بود با بزرگان طبق شأن و مقام آنها و بازیر دستان با الفت ومهربانی رفتار مینمود . درطرح قنات وحفر آن کمال استادی را داشت و آبادانی اله‌آباد و دهات بسیاری مرهون زحمات و فعالیتهای اوست . در انجام کارها بسیار دقیق و آنرا بنحو اتم واکمل بپایان میرسانید .

کارهای خیریه زیادی بهمت و تشویق و کمك او و سرمایه دیگران انجام گرفته از آن جمله دخمه اله آباد که بسرمایه روانشاد ملا خسرو مهر بوسیله برادرانش ارباب کیخسرو مهر و ارباب رستم ساخته شد. این دادگاه بسیار محکم و خوب ساخته شده. اینك که شصت سال ازبنای آن میگذرداحتیاج بتعمیرنداشته است .

دوم آدریان‌است در اله‌آباد وآنرا ارباب رستم مهر بنام فرزند ناکامش خدا بخش ساخت .سوم دبستان پسرانه اله‌آباد که بهمت ونقشه فرزانه خسرو بسرمایه ارباب گودرز مهر ساخته شد . ساختمان آدریان و دبستان برزمینی بناشد که‌مردم ده اهدا نموده‌اند .

چهارم آب انبار رشید مهر که بسرمایه او و پیشنهاد فرزانه خسرو دربیابان بی‌آب بنا گردید که از آب باران پر میگردد و برای مسافران و چوپانان نعمت بسیار بزرگی‌است . پنجم آب انبار عصرآباد ، بسرمایه‌ارباب کیخسرو مهرساخته شد وآب اله آباد را بمسافت ٦ کیلومتر آنجا برده پر میکنند ، زیرا آب چشمه عصرآباد شور است و اگر این‌آب انبار در آنجا ساخته نمیشد مردم ده متواری و دربدر میگشتند.

در زمان تصدی فرزانه خسرو سیل مهیبی قنات اله‌آباد را کور و خراب‌می‌نماید باکوشش و مساعی کارشناسان وقت وفرزانه خسرو بهیچ وسیله قنات خراب تعمیر نمیگردد و تا سه‌سال آب باله‌آباد نمیرسد قریه آباد بایر و خشك میگردد پس از قطع امید فرزانه‌خسرو با چشمی گریان بکشاورزان اله آباد اطلاع میدهد

دیگر کاری از او ساخته نیست مردم بهر جا میخواهند بروند و خـود پریشان و غمگین در بروی خویش‌بسته درآن ده ویرانه میماند. چندی بعد استاد علی‌اکبر مجو مردی بآن ده و خدمت فرزانه خسرو میرود میگوید نقشهٔ دارد برای قنات اله آباد اگر بپسندد عملی کنند. فرزانه خسرو طرح اورا که بر گرداندن آب از مجرای اصلی و انداختن آن در مجرای دیگر باشد می‌پسندد و فوراً بآن کار که مخارج زیادی را در بر داشت اقدام و پس ازچندی ، باحاضر ساختن و قبولانیدن بسیاری از اعتراض کنندگان آب قنات را بوسیله ابتیاع مجرای کهنه دیگر به‌اله آباد میرساند .

میگویند اگر فرزانه خسرو هستی نمیداشت آب هر گزبه‌اله‌آباد نمیرسید محله مسلمان وزرتشتیان در اله‌آباد علیحده است و چون‌محله‌زرتشتیان‌درسرچشمه و شاهراه واقعست بیشتر در مورد خطر میباشد اما ازکاردانی ولیاقت و نفوذفرزانه خسرو زرتشتیان همیشه راحت بوده‌اند .

فرزانه خسرو بواسطه صرف مخارج بسیار برای پیش‌بردن کار جماعت در اواخر عمر بفقر و تنگدستی دچار میشود .لذا برای حفظ آبرو وشرافت خود از تصدی امور اله‌آباد استعفا کرده رهسپار تهران میگردد فرزانه خسرو میگفت پدرم ۱۲ هزار تومان نقدداشت (پول آندوره بسیار بوده)خرج کردم وسرشناس‌شدم حالا میخواهم همان مبلغ راداشته‌باشم وخرج کنم‌تا کسی مرانشناسد ودرگمنامی زندگی کنم.

آقای‌نوش خدا رحم‌الله‌آبادی تعریف میکرد وقتی باچند نفر برای تریاك کشی بسفر میروند و شب را در کاروانسرائی بیتوته مینمایند دسته‌ئی از راهزنان همان شب بکاروانسرا حمله مینمایند چون آنها در گوشه ازجمعیت مسلمان کاروان سرا جدا نشسته بودند بپیش خود میطلبند ومیپرسند کیستیدجواب میدهندمامردم اله‌آباد هستیم رئیس دزدان میپرسد اله‌آبادی که ملا خسرو دارد میگویند بلی . فوراً بآدمهای خود حکم میکند یك‌ران ازگوسفند بریان شده را بیاورد و بآنها

بخورانند وآنها رانوازش کرده میگوید چون بوطن برمیگردید،بملا خسروبگوئید داراب خان سلام رسانیده که نان مرد در شکم مرد نمیماند وقتیکه در رکاب‌جلال الدوله بیزد آمدم ملاخسرو گوسفندی در اله‌آباد جلو پای ما قربانی کرد اینك‌در اینجا محبت او را در حق شما تلافی نمودم .

فرزانه خسرو بغیر از تصدی اموراله‌آباد متصدی امور دهات دیگر نیز‌بوده است مانند جعفرآباد وخسروآباد وغیره و چندین نفر کارشناس وباشی‌بسرپرستی اوکار میکرده‌اند . درزمان تصدی فرزانه‌خسرو هیچ مسلمانی جرئت نداشته به‌زرتشتیان زور بگوید یا فحش بدهد زیرا فرزانه خسرو آنها را بوسایل ممکنـه مجازات میکرده . در مورد شهامت و رشادت اوهمین بس که در مجلسی چند نفر مسلمان‌هم‌پیمان میگردند که شبانه بروند و فرزانه‌خسرو را در منزلش‌بقتل‌رسانند. دوستی این خبر را فوراً باو میرساند تا فرار نماید اما او برخلاف مستقیماً بهمان مجلس پیمان کنندگان میرود چون او را می‌بینند در شگفتی میشوند و میپرسند باعث آمدن او بانجا چیست جواب میدهد شنیده‌ام خیال قتل مرا داریدلذاخودم آمده‌ام تا زحمت آمدن شما را کم کنم و در اینجا مرا بقتل رسانید . همگی از مردانگی او متعجب شده بلند میشوند و پوزش میخواهند ومن بعد کمال دوستی را با او رعایت مینمایند . میگویند یکروز از قریه زارچ بمنزل خود برمیگشته‌در راه چند نفر باو برمیخورند وبدست وپایش افتاده عذر میخواهد میپرسد چیست میگویند ما برای قتل تو آمدیم ولی چون ترا دیدیم آن قوت و اراده از ماسلب شد . فرزانه خسرو آنها را بمنزل خود برده وپس از پذیرائی کامل هر یکی را بفراخور حال هدیه داده مرخص میکند.

فرزانه خسرو ثروت زیاد وگله گوسفندان و اشتران بسیاری داشته که همه را براه پیشرفت امور جماعت بخرج تعارفات بزرگان رسانیده و بینوا میگردد بواسطه اقتدار و نفوذ فرزانه خسرو شتردارانش نیز در برابر مقتدرین جرئت و شهامت بخرج میداده‌اند ومیگفتند جلودار ملا خسرو اله‌آبادی هستند وکسی به

احترام نامش متعرض آنها نمیشده . فرزانه خسرو همه مردم را بنظر مساوات‌می دید و بین مسلمان وزرتشتی فرق نمیگذاشت . طرح حسینه‌ئی در محله مسلمانان ریخت ولی ساختن آن بواسطه مسافرتش بتهران بپایان نرسید و بعدها مسلمانان آنرا تمام نمودند . فرزانه خسرو کارهای خیریه زیادی نموده است از آن جمله در محل تلاقی دو شاهراه در۲ کیلومتری الله‌آباد پایابی ساخت بنام پدرخود کـه بجوی مهر معروفست . و پایاب دیگری هم در مقابل مزرعه صدری ساخت و هم کاروانسرائی بنزدیك دهکده که بنام خودش معروف است و بنائی بالای یك تپه بنام خواجه خضر بنانهاده که زیارتگاه مردم است .

فرزانه خسرو پس ازورود بتهران چون‌درکار حفرقنوات مهارت تامی‌داشت زرتشتیان مقیم پایتخت از او میخواهند در حفرقنات یکی از دهات بآنهاراهنمائی کند فرزانه خسرو خواهش آنها را پذیرفته و مخارج کمتر از نصف آنچه راکه کارشناسان تهران معین نموده بودند تخمین و بانجام میرساند . پس از توفیق وی در اینکار شهرتش در پایتخت‌می‌پیچد . رقیبان‌وجود اورا سنگ بزرگی‌درپیشرفت کار خود تشخیص میدهند لذاکمر بقتل او بسته در حدود سال ۱۲۷۸ یزدگردی تقریباً در ۶۵ سالگی اورا ازپشت‌بام پائین انداخته میکشند تا اثرسوء قصدمعلوم نگردد . خدایش رحمت کناد .

دستور داراب پهالن

دستور داراب پور دستور پهالن پور هیربد فریدون از دستوران دانشمند و شاعران زرتشتی مقیم نوساری ازبخشهای گجرات است . در پهلوی وپازند وپارسی وهندی وسانسکریت و نجوم واصطرلاب استاد بود نسبش بدستور نریوسنك‌معروف میرسد که اوستا را بسانسکریت ترجمه نمود .

دستور داراب در زیر دست پدر خویش دستور پهالن ، صاحب محضر درس مذهبی و مرجع پرسشهای خاص وعام بتحصیل علم و ادب پرداخت . دستور پهالن در معلومات و دانش سرآمد همکنان و از رموز دینی مزدیسنا و مراسم پیچیـده آئینی بخوبی‌واقف بود . کلیه موبدان درمحضردرس اوعلوم دینی فرا میگرفتند . دستور داراب بسرپرستی چنین پدر و آموزگار مهربان‌تربیت یافت و دربین گروه مقام مهمی احراز و بانجام خدمات مذهبی‌کامرواگردید . در شرح حال و ستایش استادگوید :

کنون‌خواهم که‌چندین‌نظم‌سازم — دل و جان رااز آن پر بزم‌سازم
به یمن همت استاد سامی — بقوم موبدان مشهور و نامی
که‌گان فضل و بحر علم باشد — دل نقاد و گنج علم باشد
ز دریای محیط فضل او خلق — بنوشیدند آب علم تا حلق
چه زند و فارسی چه پهلوی را — نجوم و هم رمل هم هندوی را

ز پـازند و ز تفسیر اوستا	هم از احکام چرخ و هم معما
جزاین علم دگر را اوستاداست	در این ایام داد علم داده است
بسی اعمال دین ازوی روان شد	بسی راز نهفته زو عیان شد
همه عمرش گذشته در یزشگاه	یزش در روز وشب وندیدهر گاه
بهر شهری که بهدینان مقیم‌اند	از او راز وهٔ دین باز جویند
بسا کس از ردان شاگرد اویند	بسا موبد که از وی راز جویند
ولـی‌النعمتم دستور پـالـن	بود پور فریدون بهین تـن
مرا هم باب و هم استاد باشد	بـدیدارم همیشه شاد باشد

بسااز نسخ خطی اوستا وپهلوی و کتب دینی مزدیسنا وغیره که در کتابخانهای هند و اروپا محفوظ است بخط او نوشته شده . در یك نسخه باسم «دیوان قاموس» شجرهٔ خودرا چنین مینویسد :

« دستورزاده داراب‌بن دستور پهالن‌بن‌فریدون‌بن هومچی‌بن‌مو بدبن‌شاعر‌بن بهرام‌بن رستم» بقول دکتر مدی‌نقل ازقول هیربد مانکجی‌رستم‌جی‌اونوالا یکی‌از گردآوران نامی‌نسخ خطی تقریباً سی‌نسخه‌خطی وندیداد بخط دستور داراب‌پهالن نوشته شده است .

ناگفته نماند کلیه ونـدیدادهائی که در معابد قرائت شده و میشود خطی است . دستور داراب دریکی از وندیدادهای خطی خویش محفوظ در آتش بهرام بناجی در بمبئی بالای هرپر گردی(باب) یك بیت از اسم خویش مینویسد .

درپایان وندیداد نامبرده تاریخ و اسم کاتب بدینطریق آمده :

ز شاه یزدگرد نیك اعمال	هزار وشصت وسه بگذشته بدسال
نخستین روز بد از ماه خرداد	که شد ختم این کتاب‌دین‌باداد
اگر جویند نام کاتب از من	بود داراب بن دستور پهلـن
ز نوك خامه گر رفتست سهوم	بزرگان از کرم سازند عفوم
چو در دنیای فانی شد سرشتم	برای یـادگاری این نبشتم

بعلاوه تاریخ منظوم فوق بزبانهای پهلوی و خط‌پهلوی‌وپازند وبخط‌اوستائی و گجراتی نیز تاریخ و اسم‌کاتب موجود است وحاکی است براینکه دستورداراب پهلوی را نیکو میدانسته .

تألیفات دستور داراب از اینقرار است :

خلاصه‌دین . فرضیات نامه . مناجات ومعنی‌زند اوستا ترجمه یسنای۹ و۱۰ بفارسی ازروی‌ترجمهٔ سانسکریت و پهلوی‌بخواهش برزوچندا بزرگ‌قصبه‌بهروچ در سال ۱۰۷۶ یزدگردی .

خلاصه دین دارای ۷۵۴ بیت و در شهر سورت در سال ۱۰۵۹ یزدگـردی هنگام مسافرت موقتی دستور داراب بآن بندر نوشته شده چنانکه گوید:

بیمن والد و فرمان دادار	رسانیدم بختم این نغز گفتار
مه شهریور و در روز خرداد	سنه پنجاه و نه و الف کن‌یاد
ز شاه یزدگرد شهریاران	مهین و بهترین تاجداران

فرضیات نامه و مناجات دارای ۱۶۱۳ بیت وچنانکه نامش‌نشان میدهدشرح کلیه فرایضی است که شخص زرتشتی هنگام تولد تا مرگ باید بجای آرد .همهٔ مراسم ، عادات ، رسوم وسنن مذهبی معتقدات زرتشتیان‌آندوره و حتی امروز نیز معتقدات خانوادههای محافظه‌کار که ساکن نقاط دور افتاده میباشند باکمال دقت توضیح داده هرچند اشعارش سست وسبك است ولی مینماید که گوینده‌آن‌درپارسی وپهلوی و پازند دستی بسزا داشته .بعلاوه مطالب مندرجه آن ازنقطه نظر مذهبی و اخلاقی بسیار عالی است و بارهاخلاصه دین وبخشی ازفرضیات نامه و مناجات و خرده اوستا دریك کتاب‌تحریر و یا چاپ شده و این دلیلی است که مردم آنزمان وبعدها نیز تألیفات دستور دانشمند را مقدس میشمرده‌اند.

مأخذتألیفات دستور داراب کتب‌پهلوی است وعیناً آنهارا بفارسی‌منظوم‌ترجمه ساخته است چنانکه خود گوید:

بخط پهلوی یك نسخه‌ئی بود	چه نسخه‌بلکه‌طرفه تحفه‌ئی‌بود

در آن نسخه ز دین به حکایت　　بسی افزون بد از دیگر روایت

در جای دیگر گوید :

همی در پهلوی دیدم تمامی　　بنظم آوردهام آن پند سامی
هر آنچه دیدهام بنوشتهام راست　　نیفزودم در آن و نی‌از آن کاست
تو ای داراب‌بن پالن فریدون　　بگو از پهلوی کان هست اکنون

و نیز در جای دیگر میگوید که کلیه مندرجات کتابش شرح سنن موجوده است که در اوراق متفرقه پراکنده بوده و او آنها را دریك جای گرد آورده‌است:

هر آنچه دیده‌ام من در روایت　　در این دفتر درآوردم حکایت
تمامی کیفیات فرض مردم　　پراکنده که بد یکجا سپردم
بیاوردم در این دفتر تمامی　　شده آسان بدانایان نامی

فرضیات نامه با این ابیات آغاز وثبوت قول بالاست

بنام پاك دادار هماوند　　که جان ودل بنام اوست خرسند
رحیم و مهربان پا ناو خاور　　بموجودات هر یك اوست داور
همیخواهم که اندر راه این‌دین　　کنم آغاز فرضیات بهدین
کنم جمع اندراین دفتر تمامی　　که باشم نزد بهدینان گرامی
نصحیت ها که آدرباد دستور　　نموده بود از روی هش و نور
ورا در پهلوی دیدم نبشته　　همه کردم در این دفتر سرشته
که تادستور وموبدپاك وبهدین　　بخوانند و بدانند این ره دین

این نظم از اوست که در توحید ونعت وخشور ایران سروده‌است:

سر نامه بر نام داور کنم　　بدین نامه دادار یاور کنم
که‌اوهست بر بندگان‌راهنمای　　ازل تاابد هست و باشدبجای
امیدم بدادار پروردگار　　که پنهان بود پیش او آشکار
که‌توفیق‌بخشدجهان آفرین　　نویسم‌مر این‌نسخه‌درراه‌دین
ستایش کنم بیمر و بیکران　　بروح زراتشت اسپنتمان

که دین بهی شد از او آشکار　　بامر خداوند پروردگار
همه کجی و کاستی شد نهان　　بایام زرتشت پاکیزه جان
جهان شد سراسر چوخلد برین　　بیمن زراتشت با آفرین

دکتر جیوانجی جمشید جی مدی دانشمند پارسی در سال ۱۹۲٤ میلادی فرضیات نامه خلاصه دین و دو مناجات دستور داراب را با ترجمه انگلیسی و یادداشتهای لازمه بطبع رسانیده است.

انجمن زرتشتیان هند در سال ۱۰۷۵ یزدگردی رتبه دستوری را بواسطه انجام خدمات دینی و جماعتی بدستور داراب اعطا نمودند .

دستور داراب در سال ۱۰۳۷ یزدگردی در نوساری متولد و روز دیبدین و بهمنماه سال ۱۱۰٤ یا۱۱۰۵ یزدگردی جهان را بدرود گفت .

دستورداراب

دستور داراب‌پور دستور هرمزدیار پور هیربد فرامرز پور دستور قوام‌الدین پور دستور کیقباد سنجانا پور دستور هرمزدیار پور هیربد پدم پور هیربد کاماپور دستور نرسنگ پور دستور ناگان رام ازموبدان دانشمند هند ساکن سنجان ویکی از اعضای خانوادهٔ معروف سنجانا بوده پارسی و هندی را نیکو میدانست شعر نیز میگفته و بسیاری از سنن مذهبی زرتشت را منظوم نموده .

هیربد داراب گردآورندهٔ روایت معروف است که بنام‌روایت‌داراب هرمزدیار شناخته میشود و در سال ۱۹۲۲ میلادی برابر ۱۲۹۲ یزدگردی‌باهتمام موبدمانك رستم اونوالا در بمبئی بطبع رسیده است .

دستور بهمن کیقباد سراینده داستان تاریخی قصه سنجان که ذکرش گذشت عموی جد هیربد داراب بوده است . دستور ناگن رام جد نهم او یکی از سه نفر دستوران معروفی است که آتش بهرام ایرانشاه را از قصبه بانسده بشهر نوساری نقل نموده و ذکرش درقصه سنجان آمده‌است . کلیهٔ‌اجداد هیربد داراب‌ازدستوران معروف هند ومصدرکارهای بزرگ‌مذهبی وجماعتی بوده‌اند.

دستور داراب گرد آوردن روایت معروف خود را در روز خرداد و فروردین ماه سال ۱۰۴۷ یزدگردی روز جشن زایش حضرت زرتشت آغاز نمود چنان که

گوید : (۱)

بتوفیق کریم پاك یزدان	که‌هست‌او کارساز جمله‌خلقان
نویسم یك خلاصه ازبهی‌دین	که‌برخوانند‌دستوران‌وبهدین
کتابی آنکه باشدازبهی‌دین	که بینندش‌همه‌دستوروبهدین
بماه فرودین و روز خرداد	بکردم ابتدا این نسخهٔ راد
سنه از یزدجردی شهریاری	چوچهل‌وهفت‌افزون‌ازهزاری
نویسم‌حرف‌هریك‌جملگی‌راست	نسازم‌خودنمائی‌نه‌کم‌وکاست

جمع کردن روایت کار بغرنجی بوده و پس از چهارده سال در سنه ۱۰۶۱ یزدگردی بپایان‌رسیده .

این چند بیت ازیك داستان نمونه طبع‌موزون اوست :

حکایت جمع شدن بزرگان به درگاه شاه گشتاسب وپرسش شاه وحکما و جاماسب اززرتشت

الا ای خردمند پرهیز کار	تو بشنو ز داراب هرمزد یار
نوشته چنین دیدم‌ازبخردان	ز گفتار پیشینیان موبدان
مهین دفتری بود از پهلوی	بزیر اندرش معنی‌های دری
که‌روزی‌برتخت گشتاسبشاه	ستاده همه مهتران و سپاه
نشسته بر تخت او شاد کام	حکیم و گرانمایگان تمام
پشوتن یل فرخ اسفندیار	ز ریر برادر شه نامدار
وزیری‌چو جاماسب‌درپیش‌تخت	چو زرتشت پیغمبر نیکبخت
ز آئین به راز جویان امیر	گهی با زراتشت و گه با وزیر
بچوگان شاه و حکیم و وزیر	همی باخت گوئی گرانمایه پیر

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بشماره F60 درکتابخانه مهرجی رانا نوساری گجرات.

همه پاسخش بود شیر و شراب — جواب سخنهای مشك و گلاب
گهی این در افشاند برتاج دین — گهی آن گهر ریخت باآفرین

سپس در خاتمه گوید :

بـزرتشت پیغمبر نامدار — ز داراب باد آفرین بیشمار
نوشتم من این‌دفتر دین‌تمام — بفرمان یزدان رسیدم بکام
نمانم بماند از این زنده نام — که این‌یادگارمن‌است تاقیام

فرزانه دهشتک

فرزانه دهشتك از پزشكان ناموررزتشتی ورئیس بیمارستان گندشاپور وبتمام معنی ایران پرست بود . هنگامیکه هارون‌الرشید ایجاد یك بیمارستان اسلامی را دربغداد بعهده پزشك دربار خویش جبرئیل بن بختیشوع نصرانی واگذار کرد ، وی از دهشتك‌برای اداره بیمارستان نامبرده دعوت بعمل آورداما دهشتك‌نپذیرفت وپاسخداد که خلیفه را بر او مقرری نیست و او وبرادر زاده‌اش(نامش بمانرسیده) از نظر نیك اندیشی و خیر خواهی امور بیمارستان گند شاپور را اداره مینمایند و نوشت ماسویه را بعوض خود میفرستم که درطی چهل سال داروساز بیمارستان بوده و ازعهده انجام خواهش شما برخواهدآمد . هرچند که خواندن ونوشتن نمیداند لکن در اثر تجربه‌طولانی کلیه بیماریها را تشخیص میدهد و درمان‌شناسی اوبسیار خوب و در معالجهٔ بیماران از‌طبیبان دیگر حاذقتر میباشد . ریاست بیمارستان را بیکی از شاگردانت واگذار وماسویه را پزشك یار او ساز وباداره اموربیمارستان بگمار ، کار بروفق دلخواه خواهد بود . جبرئیل پیشنهادش‌را پذیرفت وبیمارستان رونق گرفت .(۱)

(۱) فرهنگ ایرانی و تأثیر آن درتمدن اسلام وعرب تألیف محمد محمدی

فرزانه دینشاه ایرانی

فرزانه دینشاه ایرانی سلیسیتر پور جی جی باهای پور بامس پور خداداد پور شهریار آقا دانشمند و حقوقـدان زرتشتی و شخصیت برجسته استان بمبئی و عالم اوستا وپارسی و انگلیسی وفرانسه و گجراتی و سایر زبانهای هندیست. بسیاری از پیشرفتهای اخیر زرتشتیان بویژه زرتشتیان ایرانی مرهون خودگـذشتگی و خدمات اجتماعی وفرهنگی اوست .

فرزانه دینشاه در فروردین روز و آبان ماه دینی ۱۲۵۰ ی برابر ٤ نوامبر ۱۸۸۱ در بمبئی قدم‌بعرصه وجود نهاد و در پنجسالگی ازمهر پدری محروم گردید ودر سال ۱۲۷۳ ی از دانشگاه بمبئی باخذ دانشنامه حقوق سلیسیتری نائل و از وکیلان درجه یك هند و در قانون مالیات بردرآمد سرآمد همه بود چنانکه سر داراب تاتا محور بازرگانی وصنعتی هند ورئیس ادارات بازرگانی وصنعتی تاتا به کلیه بنگاههای گوناگون خود اکیداً دستور دادکه مالیات بـردرآمد را پس از مشوره با فرزانه دینشاه وتعیین مبلغ بدهی‌بوسیله اوبدولت بپردازند. دستورچنین شخصیت برجسته‌ای ثبوت شهرت اوست درکارهای پیچیده حقوقی . فرزانه دینشاه در راستگوئی و درستی بین همگان بویژه مقامات دولتی مشهور بود و گفته او را حتی در مورد بدهی مالیات بردرآمد افسران عالیرتبه مقامات مربوطه هم می ـ پذیرفتند.



فرزانه دینشاه ایرانی

فرزانه دینشاه ایرانی

فرزانه دینشاه ایرانی سلیسیتر پور جی جی باهای پور بامس پور خداداد پور شهریار آقا دانشمند و حقوق‌دان زرتشتی و شخصیت برجسته استان بمبئی و عالم اوستا وپارسی و انگلیسی وفرانسه وگجراتی و سایر زبانهای هندیست. بسیاری از پیشرفتهای اخیر زرتشتیان بویژه زرتشتیان ایرانی مرهون خود گذشتگی و خدمات اجتماعی وفرهنگی اوست .

فرزانه دینشاه در فروردین روز و آبان ماه دینی ۱۲۵۰ ی برابر ٤ نوامبر ۱۸۸۱ در بمبئی قدم بعرصه وجود نهاد و در پنجسالگی ازمهر پدری محروم گردید ودر سال ۱۲۷۳ ی از دانشگاه بمبئی باخذ دانشنامه حقوق سلیسیتری نائل و از وکیلان درجه یك هند و در قانون مالیات بردرآمد سرآمد همه بود چنانکه سر داراب تاتا محور بازرگانی وصنعتی هند ورئیس ادارات بازرگانی وصنعتی تاتا به کلیه بنگاههای گوناگون خود اکیداً دستور داد که مالیات بردرآمد را پس از مشوره با فرزانه دینشاه وتعیین مبلغ بدهی بوسیله او بدولت بپردازند. دستورچنین شخصیت برجسته‌ای ثبوت شهرت اوست درکارهای پیچیده حقوقی . فرزانه دینشاه در راستگوئی و درستی بین همگان بویژه مقامات دولتی مشهور بود وگفته او را حتی در مورد بدهی مالیات بردرآمد افسران عالیرتبه مقامات مربوطه هم می‌پذیرفتند.



فرزانه دینشاه ایرانی

زرتشتیان ایرانی مقیم بمبئی درسال ۱۲۸۷ ی از اثر فعالیت آقایان بهمرد نوشیروان یزدانی و خسرو رشید نرسی آبادی در فکر تشکیل انجمن زرتشتیان افتادند آنگاه آقای بهمرد یزدانی با فرزانه دینشاه که بین حلقه پارسیان‌میزیست و از محیط زرتشتیان ایرانی بکلی دور بود تماس حاصل وخواهش کرددر تشکیل انجمن زرتشتیان با آنها همکاری و ریاست آنرا برعهده گیرد .

فرزانه دینشاه از استماع چنین پیشنهاد وجنبش زرتشتیان خوشحال شد واز فرصت تماس با آنها بوسیله انجمن و ابراز فعالیت برای بهتری هم میهنان خود مسرور و شادمان گشت .

فرزانه دینشاه‌شالوده‌محکم انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی رابریخت‌انجمنی که تاکنون خدمات بسیار مهم اجتماعی ، فرهنگی و بهداشتی را در ایران انجام داده وهنوز هم بفعالیت خود کوشاست . فرزانه دینشاه تاهنگام‌مرگ ریاست‌انجمن را برعهده داشت و برای سران جماعت راهنمای با بصیرتی بود و گاه و بیگاه با سخنرانیهای مؤثر خود در مجالس جشنها زرتشتیان رابکار و کوشش وامیداشت .

فرزانه دینشاه در سال۱۲۹۱ ی برای ایجاد روابط بین ایران و پارسیان‌هند با همکاری سران پارسی انجمن ایران لیك را در بمبئی بنیاد نهاد . در سال ۱۳۰۴ با همکاری سرهرمزجی‌عدن والا وسهرابجی پهونج خانه والا رئیس کل‌سنترال بانك هند وسرجهانگیرجی کویاجی بنگاه‌آمار پارسیان رابوجود آورد تااوضاع‌اقتصادی واجتماعی پارسیان را کاملا مورد بررسی قرار دهد ورسالات ومقالات بسیاری به ـ انگلیسی و گجراتی‌درطرح ولزوم ریشه کن کردن فقر بین‌جماعت‌پارسی وزرتشتی منتشر کرد .

لیدی رتن‌تاتا و بانو همابائی مهتااز بزرگان و دهشمندان پارسی‌درپیشرفت این منظور با اوتشریك مساعی مینمودندولیدی‌رتن تاتا(۱) برای سکونت‌بینوایان پارسی کولونی مخصوصی را با اجاره ناچیز ساختمان نمود.

(۱) بیادنامه دینشاه ایرانی مراجعه شود.

فرزانه دینشاه در تحکیم مبانی تقویم دینی و آدریان فعالیت جالب توجه ابراز داشت وهم عضوانجمن راهنمای مزدیسنا وانجمن گاتها وروتاری انترناسیونال کلوب وفراموشخانه بود.

فرزانه دینشاه با وجود گرفتاری های زیادی که در انجام کارهای حقوقی و اجتماعی داشت در انجام کارهای ادبی نیز بغایت میکوشید . فعالیت فرهنگی او بقرار زیر است :

۱ ـ ترجمه انگلیسی با یادداشتهای‌مشروح قصاید و غزلیات سعدی وحافظ برای دانشگاه بمبئی با همکاری استاد خدابخش بهرام ایرانی.

۲ ـ ترجمه انگلیسی با یادداشتهای مشروح کلیله ودمنه بهرامشاهی درسال ۱۲۸۸ ی

۳ ـ ترجمه ونشر منتخباتی‌از گاتها بانگلیسی منظوم در اروپا بنام سرودهای رحمانی زرتشت (۱)دانشمند و فیلسوف معروف هند سر دکتر رابیندرانات تاگور دیباچه بسیار عالی برآن نوشت و بفاصله اندکی بزبانهای مختلف اروپائی‌ترجمه گردید .

۴ ـ ترجمه ونشر پور اندخت نامه استاد پورداود بانگلیسی

۵ ـ اخلاق ایران باستان بپارسی .

۶ ـ فلسفه ایران باستان بپارسی

۷ـ ترجمه انگلیسی دیوان عارف قزوینی

۸ ـ سخنوران دوران پهلوی با ترجمه انگلیسی آن .

۹ ـ ترجمه انگلیسی دیوان خواجه حافظ شیرازی با یادداشتهای‌کامل در ۲ جلد که یکجلد آن در مورد عقاید ونظریات وفلسفه او صحبت میدارد . این کتاب بواسطه مرگ نابهنگام او هنوز بطبع نرسیده است.

۱۰ ـ انتشار رسالات و مقالات‌بیشمار دیگر در موضوعات فرهنگی اجتماعی

Divine Songs of Zarathushtra (۱)



فرزانه جی جی باهای

اقتصادی و پژوهشی در مجلات و جراید هند و تهیه وسایل ترجمه و طبع کتب دینی مزدیسنا بوسیله استاد پور داود مانند ایرانشاه، گاتها، یشتها، یسنا و غیره که بالغ بر دویست هزار روپیه هزینهٔ آن گردیده است.

دولت شاهنشاهی ایران در سال ۱۳۰۱ ی فرزانه دینشاه را باتفاق فیلسوف معروف هند دکتر رابیندرانات تاگور بایران دعوت نمود. کنسول ایران در بمبئی آقای کیوانی درطی طریق میزبان آنها بود. سخنرانیهای فرزانه دینشاه در ایران در مورد فلسفه لسان‌الغیب خواجه حافظ شیراز باعث شهرت او گردیـد. در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۱۱ خورشیدی بسمت ریاست هیئت پارسیان بحضور رضا شاه رسید و از طرف وی حامل پیغام برای پارسیان هند شد. دولت ایران به پاس خدمات فرهنگی و اجتماعی او نشان درجه یک علمی به وی اعطا کرد.(منظور هنگام تاریخ تألیف کتاب است.)

نسب فرزانه دینشاه به ایزدیار کرمانی میرسد و او رادمرد غیوریست که به اتفاق زن و فرزندان خود و آذرباد کرمانی برای حفظ ناموس با تغییر لباس از کرمان بیزد پناهنده شد و در این شهر پسرش کیخسرو پس از چندی بـا دختر آذرباد ازدواج نمود و صاحب فرزندان زیادی گردید نخستین فرزند او شیرین در یزد بعقد ازدواج رستم فرامرز درآمد.

در همان اوان دختر ششم او گلستان که فقط ۹ ساله بود مورد طمع وشهوت مسلمانان واقع وچون نقشه ربودن اورا میکشیدندپدر از واقعه مطلع وشبانه نور دیده خویش را برداشته با تغییر لباس و تحمل زحمت و مرارت سخت چون راه بجائی نداشتند و از ملجأ وپناهی در ایران محروم بودند بسوی هنـدوستان گام برداشتند. و در حدود سال۱۱٤٦ ی وارد بمبئی شدند.(این داستان مفصلی است و شایقین برای اطلاع بشماره یك سال سوم هوخت ومقاله نگارنده مراجعه‌نمایند) چون کیخسرو ایزدیار در طی چندین سال‌یکایک‌از فرزندان خود را بهندوستان و محل امن رسانید.



فرزانه جی جی باهای

اقتصادی و پژوهشی در مجلات و جرايد هند و تهيه وسايل ترجمه و طبع كتب دینی مزدیسنا بوسیله استاد پور داود مانند ایرانشاه، گاتها، یشتها، یسنا و غیره که بالغ بر دویست هزار روپیه هزینهٔ آن گردیده است.

دولت شاهنشاهی ایران در سال ۱۳۰۱ ی فرزانه دینشاه را باتفاق فیلسوف معروف هند دکتر رابیندرانات تاگور بایران دعوت نمود. کنسول ایران در بمبئی آقای کیوانی درطی طریق میزبان آنها بود. سخنرانیهای فرزانه دینشاه در ایران در مورد فلسفه لسان‌الغیب خواجه حافظ شیراز باعث شهرت او گردید. در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۱۱ خورشیدی بسمت ریاست هیئت پارسیان بحضور رضا شاه رسید و از طرف وی حامل پیغام برای پارسیان هند شد. دولت ایران به پاس خدمات فرهنگی و اجتماعی او نشان درجه یک علمی به وی اعطا کرد. (منظور هنگام تاریخ تألیف کتاب است.)

نسب فرزانه دینشاه به ایزدیار کرمانی میرسد و او رادمرد غیوریست که به اتفاق زن و فرزندان خود و آذرباد کرمانی برای حفظ ناموس با تغییر لباس از کرمان بیزد پناهنده شد و در این شهر پسرش کیخسرو پس از چندی با دختر آذرباد ازدواج نمود و صاحب فرزندان زیادی گردید نخستین فرزند او شیرین در یزد بعقد ازدواج رستم فرامرز درآمد.

در همان اوان دختر ششم او گلستان که فقط ۹ ساله بود مورد طمع وشهوت مسلمانان واقع وچون نقشه ربودن اورا میکشیدند پدر از واقعه مطلع وشبانه بور دیده خویش را برداشته با تغییر لباس و تحمل زحمت و مرارت سخت چون راه بجائی نداشتند و از ملجأ وپناهی در ایران محروم بودند بسوی هندوستان گام برداشتند. و در حدود سال ۱۱٤٦ ی وارد بمبئی شدند. (این داستان مفصلی است و شایقین برای اطلاع بشماره یك سال سوم هوخت ومقاله نگارنده مراجعه نمایند) چون کیخسرو و ایزدیار در طی چندین سال یکایک از فرزندان خود را بهندوستان و محل امن رسانید.



فرزانه مهربان آقا

رستم فرامرز داماد او نیز درحدود سال ۱۱۹۰ ی بازن و فرزندان خود عازم دیار هند گردید وچندی پس ازورودش ببمبئی در گذشت . اما پسر بزرگ‌او جمشید در سال ۱۱۹۳ ی باتفاق فرزندان‌خاله‌خودبسمت‌چین مسافرت ودر آنجاتجارتخانه بزرگی بوجود آورد وصاحب ثروت زیادی گردید. برادرانش شهریار وخسرو نیز بپیروی اوهر کدام جداگانه ببازرگانی با چین مشغول و صاحب دستگاه مفصلی گردیدند .

چند سال بعد در حدود سال۱۱۹۹ ی رادمرد غیور بامس خداداد شهریار که جوانی بود چهارده ساله و دریزد میزیست ، روزی‌بیرون شهر بر الاغ خویش‌سواره میرفت . جوانی مسلمان باو برخورده بر او حمله کرده از الاغ بر زمین انداخت که چرا در برابر او سواره میرود .

بامس جوانی باشهامت ونیرومند بود . محل را خلوت می‌بیند آن مسلمان را که با حمله ناجوانمردانه او را برزمین انداخته و فحش و ناسزا میداد گرفته با مشت ولگد احوالش را میپرسد و بیحالش ساخته فرار میکند و از ترس اقـدام ستمکارانه مسلمانان و صدور فرمان قتلش بوسیله حکام شرع شبانه بسوی بمبئی رهسپار میگردد .

فرزانه بامس پس از ورودببمبئی بکار مشغول ودرعین جوانی دختر جمشید آقا پور رستم فرامرز را بنام دین‌بائی بعقد ازدواج خود درمیآورد . فرزانه بامس نیز بنام خانوادگی آقا در بمبئی معروف گشت وصاحب اولاد زیادی شد. یکی از پسران او جی‌جی باهای پدر فرزانه دینشاه است که درکارخانه‌نساجی رئیس‌قسمت بافندگی بود و در سی سالگی درگذشت و دو دختر و یك پسر از خـود بیادگار گذاشت .

اما پسر دیگر او مهربان آقا سالیان دراز بزیست و درهندوستان مردی‌نامور گردید . فرزانه مهربان زندگانی را در استان مرکزی هند با مقاطعه‌کاری دراداره راه‌آهن آغاز نمود و بتدریج ۳کارخانه را یکی در برهانپور ودومی در بدهرپور و



فرزانه مهربان آقا

رستم فرامرز داماد او نیز درحدود سال ۱۱۹۰ ی بازن و فرزندان خود عازم دیار هند گردید وچندی پس ازورودش ببمبئی در گذشت. اما پسر بزرگ او جمشید در سال ۱۱۹۳ ی باتفاق فرزندان خاله خود بسمت چین مسافرت ودر آنجا تجارتخانه بزرگی بوجود آورد وصاحب ثروت زیادی گردید. برادرانش شهریار وخسرو نیز بپیروی اوهر کدام جداگانه ببازرگانی با چین مشغول و صاحب دستگاه مفصلی گردیدند.

چند سال بعد در حدود سال ۱۱۹۹ ی رادمرد غیور بامس خداداد شهریار که جوانی بود چهارده ساله و دریزد میزیست، روزی بیرون شهر بر الاغ خویش سواره میرفت. جوانی مسلمان باو برخورده بر او حمله کرده از الاغ بر زمین انداخت که چرا در برابر او سواره میرود.

بامس جوانی باشهامت ونیرومند بود. محل را خلوت می بیند آن مسلمان را که با حمله ناجوانمردانه او را بر زمین انداخته و فحش و ناسزا میداد گرفته با مشت ولگد احوالش را میپرسد و بیحالش ساخته فرار میکند و از ترس اقدام ستمکارانه مسلمانان و صدور فرمان قتلش بوسیله حکام شرع شبانه بسوی بمبئی رهسپار میگردد.

فرزانه بامس پس از ورود ببمبئی بکار مشغول ودرعین جوانی دختر جمشید آقا پور رستم فرامرز را بنام دین بائی بعقد ازدواج خود درمیآورد. فرزانه بامس نیز بنام خانوادگی آقا در بمبئی معروف گشت وصاحب اولاد زیادی شد. یکی از پسران او جی جی بائی پدر فرزانه دینشاه است که در کارخانه نساجی رئیس قسمت بافندگی بود و در سی سالگی در گذشت و دو دختر و یك پسر از خود بیادگار گذاشت.

اما پسر دیگر او مهربان آقا سالیان دراز بزیست و درهندوستان مردی نامور گردید. فرزانه مهربان زندگانی را در استان مرکزی هند با مقاطعه کاری دراداره راه آهن آغاز نمود و بتدریج ۳ کارخانه را یکی در برهانپور ودومی در بدهرپور و

سومی در شولاپور تأسیس نمود .

فرزانه مهربان از شکارچیان معروف وگاه و بیگاه از طرف مقامات دولتی برای شکار پلنگان آدمخوار دعوت میگشت .ازطرف‌دولت بمنصب قضاوت‌افتخاری نامزدگشت و هم بعضویت انجمن شهرداری خاندوا و انجمن شهرداری برهانپور و کابینه استاندار جبلپور برگزیده شد .

نایب‌السلطنه هند ارل آوالجین (۱۹۰۰ – ۱۸۸۵)بواسطه خدمات اجتماعی و عمومی ومساعی او درکمك به بیچارگان هنگام قحطی هند سپاسنامهٔ از طرف ملکه ویکتوریا باو اعطا نمود . .

فرزانه مهربان آقا در سال ۱۲۲۸ ی در بمبئی متولد و در سال ۱۲۸۹ ی درگذشت .

فرزانه مهربان پدر اسفندیار آقا دبیر فعلی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی وجد پروین خانم سروش‌لهراسب میباشد .

فرزانه بامس خداداد آقا جد فرزانه دینشاه خاطرات تلخ وناگوارازایران داشت . ستمها و تعدیاتی که‌بواسطه مسلمانان برزرتشتیان میشدقلبش راجریحه‌دار ساخته بود .

پیش فرزندان خود نام ایران و میهن باستانی را برزبان نمیراند . هرگاه دوستان و خویشانی از ایران وارد بمبئی میشدند و بملاقات او میرفتند در اطاقی تنها و دربسته با آنها در مورد وطن صحبت میداشت و فرزندانش حق رفتن بآن نزدیکی‌ها نداشتند که شاید نام ایران بشنوند . اما نوه او فرزانه دینشاه که اسمی از ایران بگوشش نرسیده بود همینکه بزرگ شد نام خانوادگـی آقا را از خود دور کرد و خـود را بنام ایرانی معروف ساخت و در پیشرفت اوضاع اجتماعی و فرهنگی و بهداشتی‌زرتشتیان ایران بکوشید وبرای شناساندن‌حقیقت آئین‌مزدیسنا به هم میهنان مسلمان در ترجمه و انتشار فرهنگ مزدیسنا همت گماشت .

فرزانه دینشاه در نظرداشت با ایجاد یك کولونی و شهر نو درنقطه‌بایرایران

زرتشتیان مهاجر را دوباره بمیهن خود برگردانده.و در ایران ساکن سازد تا در جوار و نزدیکی مام میهن در آبادانی وطن باهم میهنان خود تشریك مساعی بنمایند ولی بواسطه مرگ نابهنگام این فکر عملی‌نگشت و در ۳ نوامبر ۱۹۳۸ برابر رشن روز وآبان ماه ۱۳۰۷ یزدگردی در بمبئی رهسپار گروثمان وخانه نور مزداگردید. روانش شاد.

فرزانه رستم یزد آبادی

فرزانه رستم پور خدامراد پور فرامرز پور رستم یزدآبادی ساکن نرسی آباد حومه یزد ، زرتشتی دانشدوست و دهشمند ایرانی است - درعصری کـه زرتشتیان ایران عموماً بینوا و دینار بنظر آنها ارزش ریال راداشت مبلغ هجده هزار روپیه تقریباً همه دارائی خودرا برای ساختمان یك دبستان درنرسی آبادو بودجه آموزگاران آن تخصیص داد و اداره امور فرهنگی آنرا بدست انجمن اکابرصاحبان پارسیان بمبئی سپرد و اینك نوآموزان محل در دبستان نامبرده بتعلیم و تربیت مشغولند.

یزدآبادقریه‌ایست نزدیك بارجین واقع‌در بلوك رستاق‌یزد وخرابه‌هائی‌بیش ازآن باقی نمانده است . خداداد پدر فرزانه رستم درحدود سال ۱۲۴۲ یزدگردی بواسطه حملات ستمکارانه مسلمانان‌با جمعی از زرتشتیان‌دار وندار وخانه وزندگی خود را ترك نموده به‌نرسی‌آباد پناهنده شدند . خدا داد در نرسی آباد بکشاورزی مشغول گشت و درسن ۱۱۵ سالگی درسال ۱۲۹۱ یزدگردی جهانرا بدرود گفت.

فرزانه رستم در سن ۱۵ سالگی ببمبئی مهاجرت نمود وچون بیکس و بینوا بود در منزل بزرگان‌پارسی باحقوق بسیار ناچیزی‌بخدمت وخانه شاگردی‌مشغول شد . پس از چندی بفکر کسب وکار افتاد و باکوشش خستگی ناپذیر و پیروی راستی ودرستی اندوخته قلیلی جمع نمود . اهالی نرسی آباد خانه‌ئی راکمروان شاد خدابخش بهمرد نرسی‌آبادی درزمان فرزانه مانکجی برای دبستان ، بجماعت



فرزانه رستم یزد آبادی

فرزانه رستم یزد آبادی

فرزانه رستم پور خدامراد پور فرامرز پور رستم یزدآبادی ساکن نرسی آباد حومه یزد ، زرتشتی دانشدوست و دهشمند ایرانی است . درعصری کـه زرتشتیان ایران عموماً بینوا و دینار بنظر آنها ارزش ریال راداشت مبلغ هجده هزار روپیه تقریباً همه دارائی خودرا برای ساختمان یك دبستان درنرسی آبادوبودجه آموزگاران آن تخصیص داد و اداره امور فرهنگی آنرا بدست انجمن اکابرصاحبان پارسیان بمبئی سپرد و اینك نو آموزان محل در دبستان نامبرده بتعلیم و تربیت مشغولند.

یزدآبادقریه‌ایست نزدیك بارجین واقع‌در بلوك رستاق‌یزد وخرابه‌هائی‌بیش ازآن باقی نمانده است خداداد پدر فرزانه رستم درحدود سال ۱۲٤۲ یزد گردی بواسطه حملات ستمکارانه مسلمانان‌با جمعی از زرتشتیان‌دار وندار وخانه وزندگی خود را ترك نموده به‌نرسی آباد پناهنده شدند . خدا داد در نرسی آباد بکشاورزی مشغول گشت و درسن ۱۱۵ سالگی درسال ۱۲۹۱ یزد گردی جهانرا بدرود گفت.

فرزانه رستم در سن ۱۵ سالگی بـبمبئی مهاجرت نمود وچون بیکس و بینوا بود در منزل بزرگان‌پارسی باحقوق بسیار ناچیزی‌بخدمت وخانه شاگردی‌مشغول شد . پس از چندی بفکر کسب وکار افتاد و با کوشش خستگی ناپذیر و پیروی راستی ودرستی اندوخته قلیلی جمع نمود اهالی نرسی آباد خانه‌ئی را کـه‌روان شاد خدابخش بهمرد نرسی آبادی درزمان فرزانه مانکجی برای دبستان ، بجماعت



فرزانه رستم یزد آبادی

زرتشتی نرسی آباد واگذار نموده بود برای نشیمن عده نوآموزان روزافزون محل کافی نمیدانستند ، برای جمع اعانه واقدام در ساختن یك دبستان بزرگ درحدود سال ۱۲۷٤ یزدگردی انجمنی در بمبئی تشکیل دادند . فرزانه رستم از همه دیرتر وارد محل انجمن میگردد . پس از استماع از بیانات جماعت و لزوم یك دبستان و تحقیق از مخارج تخمینی در اداره امور آن چون گفتند ۱۸ هزار روپیه لازم می‌گردد ، چنانکه گفتیم اندوخته خود را درهمان مجلس برای اینکار مهم فرهنگی تقدیم جماعت مینماید.

فرزانه رستم در آبان روز وشهریور ماه قدیم سال۱۲۸٦ یزدگردی درسن ٦١ سالگی دربمبئی رهسپار مینو گردید.

فرزانه رستم اسفندیاریزدی

فرزانه‌رستم پور اسفندیاریزدی عالم‌پهلوی واوستاست . درسال۸٦٤یزدگردی بهمن یشت را از روی یك نسخه پازند اوستاکه ببرادرش جمشید تعلق داشت به‌پارسی نسبة سره درآورد . کلمات‌تازی آن بحد اقل و ازصدی سه کمتر میباشد . ذکر نام و کار او در یك نسخه خطی بهمن یشت میباشد که تاریخ کتابت آن سال ۱۰٤٤ یزدگردی است ودر کتابخانه دانشگاه بمبئی بشماره ۲۹ ضبط است .هیربد بهمن جی دهابر در فهرست کتابخانه مهرجی رانا صفحه ۱۰۲ تحت شماره ۱۳۲ملا رستم اسفندیار وملابهزاد رستم را مؤلف صد درنظم میداند.

دستور رستم جی سنجانا

دستور رستم‌جی پور بهرامجی سنجانا پور هیربد داراب پور سهراب دستور دانشمند پارسی و مقیم نوساری و از ارباب کمال وفضل وعلم میباشد و در عربی و پارسی استاد و نامی ودر دینداری و اخلاق شهره خاص وعام بود ودر مواقع‌فرصت بسرودن اشعار فارسی میپرداخت . هر چند اشعارش سست است ولی چند بیت که در مدح هیر بد منوچهر جی خورشیدجی دهسائی ازبزرگان پارسی شهر خود گفته محض نمونه در اینجا میآوریم .(۱)

بنام دادگر دانا و پانا	یکی هدیه‌فرستم نغز و زیبا
بنزدیک‌منوچهرجی دهسائی	که هست اوموبدازفضل‌الهی
ایا خوشنام مینوچهر دانا	بعقل وهوش و دانش‌بس‌توانا
بقوم مزدیسنان پاك بهدین	تو نیکو سرور و ازنیك‌آئین
خدایت داد دولت با سعادت	ز نعمت نیز گنج ازحدزیادت
ورهرام ایزد وآتش ورهرام	نگهدارت‌بوندهرصبح‌وهرشام

اجداد دستور رستم جی منجم بودند و در رمل و اسطرلاب مهـارت داشتند سالیان پیش ببندر سورت مهاجرت‌نموده بودند .دستور رستم‌جی‌محضر درس‌مذهبی

(۱)رجوع شود بنسخه‌خطی‌بشماره S83محفوظ درکتابخانه مهرجی‌رانانوساری ، گجرات

داشت و در تدریس وتعلیم مردم میکوشید چندین نفر از هیربد زادگان که بعدها بمقام دستوری رسیدند از محضر درس او استفاضه‌ها حاصل نموده‌اند از آنجملـه هستند دستور کاوسجی رستم جی دستور بندر سورت کاوسجی و فرامجی فرزندان دستور سهرابجی مهرجی رانا دستوران دستور هند مقیم نوساری . دستور سهرابجی رستم جی کوماناءستور گروه قدیمی وفرزندانش‌نوروزجی وسهرابجی وخواهرزاده خودش دستور شاپور جی مانکجی سنجانا و نبیرگانش دستور تهمورجی نوروزجی سنجانا ودستور ایدلجی دارابجی سنجانا .

دستور رستم جی بسیاری از کتب اوستائی را بخط خود نوشته است از آن جمله ۵۱ دفتر وندیداد است ونیز یسنا و خرده اوستا را درسال ۱۱۴۷ یزدگردی برای دهنجی باهای منوچهر ردی منی کتابت نموده وهم خرده اوستا را بفارسی ترجمه کرده است دستور رستم‌جی درسال ۱۰۸۸ یزدگردی متولد ودرسال ۱۱۶۰ بسن ۷۲ سالگی جہان را بدرود گفت .

فرزانه رستم وپسرش بهزاد

فرزانه‌رستم ابن‌اسفندیار زرتشتی‌دین‌پرست‌خراسانی ساکن‌کرمان وصاحب طبعی موزون بود . درنظم کتاب‌صددر که صد فصلی است از آموزشهای دین همت نمود ولی عمرش وفا نکرد وپس ازنظم شانزده در ، جهان را بدرود گفت.

پسرش بهزاد که جوانی آراسته و هم صاحب طبعی موزون بود کار پدر را ناتمام نگذاشت وبپایان رسانیدن نظم صددر بکوشید و آنرا در روز مانتره سفند و بهمن‌ماه ۹۷۳ یزدگردی (۱۰۲۲ه) بپایان رسانید خویشان شاعر در آن هنگام در خراسان زندگی میکرده اند .

بهزاد کتاب صد در را در سال ۱۰۰۵ یزدگردی برای پارسیان بهند می ـ فرستد و اینك کتاب نامبرده در کتابخانه خاورشناسی کاما در بمبئی بنشانیR288 ضبط است .

درزیر نمونه ایست از اشعار رستم:

زان یکی اول گهنباری به آئین کردن است
یشتن و پختن بمردم دادنست و خوردنست
واجب است بر جمله بهدینان هفت‌کشورزمین
کردن این کرفه در دین زراتشت گزین

و دیگر :

اول از جمشید کشتی داشتن آمد پدید
از همه پیشینگانش پاك یزدان بر گزید

نمونه‌ای از اشعار بهزاد :

نوزدهم جهد میکن بی محال و بی حزن
تاکه دروقت‌جوانی‌وخوشی خواهی‌توزن
دختران را تا توانی درره دین جهد کن
تا بشوهرشان رسانی زودتر بشنو سخن

فرزانه زرتشت بهرام پژدو

فرزانه زرتشت پور بهرام پور پژدو از دانشمندان وشاعران‌معروف زرتشتی است و در سده هفتم هجری میزیسته . مولد وی چنانکه خود در اردای ویرافنامه گوید در قصبه بیژن آباد خواف بوده ولی چنانکه در زرتشت نامه مینویسددرشهر ری‌متوطن و در زمان سلطنت‌محمد خوارزمشاه میزیسته . زرتشت بهرام دردوران‌پر از ظلم وستم وحملات خانه‌برانداز مغول زندگانی میکرده وهمواره‌آبادانی ایران باستان و دورهٔ پادشاهی زرتشتیان را بخاطر میآورده . درادرای ویرافنامه درتعریف دین و رفع شك و اندرزببهدینان گوید :

پس آن بهتر که‌دل‌راراست‌داری   روان دور از کژی و کاست‌داری
چرا باید گمانت دردل‌ایدوست   که‌دینت‌خوب‌وپاك‌ونغزونیکوست
بهرجزوی که از دین بازجوئی   بدل اندر فزون یابی نکوئی
ز بهدینان‌جهان گشته‌است آباد   ز دروندان خرابی است وبیداد
همه پاکست دین مزدیسنان   شدن دور از بدی ومکرودستان
یکی دانستن ایزد قادر پاك   نهادن پیش او رخساره بر خاك
همه هستی از او دیدن سراسر   پس از جان‌مهربان بودن‌بدوبر
نرفتن یك قدم بی امر یزدان   قدم بر جای‌بودن همچومردان
نگشتن چون قدم سستان‌بهرباد   بسان کوه بودن سخت بنیاد

بخوان در شاهنامه تا بدانی   که چون‌بوده‌است‌دوران کیانی
ز داد و عدل و خوبی و دیانت   ز مهر و شفقت ولطف و امانت
ز آبادانی و نیکی و شادی   ز جود و بخشش وا کرام‌ورادی
جهان‌بدچون بهشت‌آباد زیشان   کنون گشتست‌چوندوزخ‌پریشان

فرزانه زرتشت بهرام چندین‌داستان مذهبی‌راازپهلوی بفارسی‌منظوم‌ترجمه نموده‌واشعار وی‌چون‌ازاصطلاحات‌مزدیسنا پر است درفرهنگهای پارسی ضبط شده زرتشت نامه ، اردای ویرافنامه ، داستان چنگر نگهاچه ، داستان شاهزاده ایران زمین با عمربن خطاب از تألیفات اوست و جزو روایات چاپ شده ، زرتشت نامه و اردای ویرافنامه نیز جداگانه در بمبئی بطبع رسیده‌است . زرتشت نامه چنانکه خود شاعر میگوید در دوروز تمام کرده است :

چل و هفت باششصدازیزدگرد   همان ماه آبان که گیتی فسرد
من این روز آذر گرفتم بدست   بآبان‌چو بر جشن بودیم مست
شب خور نوشتم من این را بکام   بدو روز کردم مر او را تمام

بنا بر ابیات فوق در روزهای آذر و آبان و شب خیرایزد در ماه آبان سال ۶۴۷ یزدگردی آنرا تمام کرده است .

زرتشت‌نامه بقول وست خاورشناس انگلیسی۱۵۷۰ بیت است و اگر آن را شاعر در دوروز تمام کرده است دلیل مهارت و استادی اوست واگر بعضی‌از ابیاتش سست میباشد نباید بر او خرده گرفت .

اخیراً آقای محمد دبیر سیاقی زرتشت نامه‌ای که فردریك روزنبرگ چاپ نموده تصحیح کرده وبوسیله کتابخانه طهوری در تهران در سال ۱۳۳۸ خورشیدی چاپ و منتشرساخت .

زرتشت نامه رازرتشت‌بهرام بنابخواهش‌موبدان موبدکاوس‌پور کیخسرو پور داراب بنظم میسراید چنانکه خود گوید :

یکی دفتری‌دیدم‌از خسروی   بخطی که خوانی ورا پهلوی

نهاده بر موبد موبدان — سر افسران بخردان و ردان
نبشته براو سرگذشت جهان — ز احوال پیشینیان و شهان
مرا گفت موبد نگه کن بدین — که تا بهتر آگاه گردی ازاین
وز آنجا یکی بهره برمن بخواند — تو گفتی دلم را بآتش نشاند
مرا گفت دانش دراین روزگار — ز بهر چنین جای آید بکار
همی بینی این قصه‌های کهن — کز او یاد نارد کسی اصل و بن
ندارد بدین خط کسی دستگاه — بترسم که گردد بیك ره تباه
همان به که اینرا بنظم آوری — بپاکیزه گفتار و خط دری

سپس در خاتمه گوید:

بگفتم من این قصه باستان — زگفتار موبد سر راستان
چنین داستانهای چون شیرومی — که گوید ترا جز که کاوس کی

فرزانه سهرابجی باتلی والا

فرزانه‌سهرابجی کهترین‌پسرسرجمشیدجی جی‌جی‌باهای باتلی والا نخستین بارونت هندو مورخ‌دانشمند وشاعر زرتشتی مقیم بمبئی است . درسال۱۸۲۵میلادی (۱۱۹۵ی) متولد ودر۱۸۸۲ م (۱۲۵۲ی)در گذشت . بازماندگانش کتابخانه‌شخصی او راکه بسیار نفیس بود بجماعت واگذار نمودند. پدرش سرجمشیدجی جی‌جی باهای پارسی معروف ونیکخواهی است که‌شهرت خیرات ومبراتش در گیتی‌پیچیده است و اولین بنای بیمارستان و دانشکدهٔ پزشکی هندازاوست . فرزانه سهرابجی در پارسی ، انگلیسی ، هندی و گجراتی استاد و عالم متبحر و از بازرگانان نامور پارسی است و خیرات و مبرات او بیشمار و این تذکره گنجایش شرح آن ندارد باوجودیکه گجراتی زبان بومی و مادری او بوده غالباً بپارسی شعر میسروده است که درجنگها محفوظ مانده .

فرزانه سهرابجی صاحب تألیفات زیادیست از آن‌جمله است (۱) تقویت‌دین مزدیسنا مؤلفه سال ۱۸۵۱ میلادی (۱۲۲۱ی،) (۲) راه پارسا مؤلفه سال ۱۸۵۲ م (۱۲۲۲ی) (۳) گوهر زندگانی ۱۸۵۵ م (۱۲۲۵ ی) (٤) توصیف‌زرتشت ۱۸۶۸م (۱۲۳۸ی)(٥)طرفه جمشیدی را در سال ۱۸٤۸ میلادی (۱۲۱۸ی) بنام پدر خود تألیف نموده و آن ترجمه گجراتی کلید دانش میباشد.

ابیات زیر از مناجات اوست که درجنگ بنشانی (Hp(ms)364) در بنگاه



فرزانه سهرابجی

خاورشناسی خورشیدجی کاما بمبئی ضبط است.

بنام کردگار عقل و ادراک | پدید آرنده سیار و افلاک
خدای نام وکام و دانش وخوی | خدای لامکان و جانب و سوی
غنی و قادر و قیوم و دادار | قدیم و دایم و بینا و ستار
حکیم و حاکم و حی و توانا | کریم و خالق و غفار و دانا
بفرمانت روان در جسم آمد | ز تو تاب و توان در جسم آمد
شرف دادی تومردم را ز حیوان | توخواندی اشرف المخلوق انسان
نمودی مردمان را راه عرفان | که جوید هر دمت بادیده وجان
بدرگاه تو خلقان را نیاز است | همه را فیض لطفت کارساز است
از این سهراب بپذیری نیایش | پسندی عذر و بخشائی گناهش
دل روشن منشنم نیك داری | کند فضلت مدد در رستگاری
جهان سیراب بحر رحمت تو | شهان منعم ز جود و نعمت تو
دری از معرفت بگشای بر من | ز فضلت بیش وکم بنمای برمن
دلم از شك و شبهه پاك سازی | برآری بر مقام بی نیازی
مرا در چینود پل رهنمائی | در آن دم مشکلم راخود گشائی
ز اهریمن روانم دور دارا | بهر زشتی مرا مغفور دارا
ز شر فعل دیوان تبه کار | خداوندا بفضل خود نگهدار



فرزانه سهرابجی

خاورشناسی خورشیدجی کاما بمبئی ضبط است.

بنام کردگار عقل و ادراک	پدید آرنده سیار و افلاک
خدای نام وکام و دانش وخوی	خدای لامکان و جانب و سوی
غنی و قادر و قیوم و دادار	قدیم و دایم و بینا و ستار
حکیم و حاکم و حی و توانا	کریم و خالق و غفار و دانا
بفرمانت روان در جسم آمد	ز تو تاب و توان در جسم آمد
شرف دادی تومردم را ز حیوان	توخواندی اشرف المخلوق انسان
نمودی مردمان را راه عرفان	که جوید هر دمت بادیده وجان
بدرگاه تو خلقان را نیاز است	همه را فیض لطفت کارساز است
از این سهراب بپذیری نیایش	پسندی عذر و بخشائی گناهش
دل روشن منشم نیك داری	کند فضلت مدد در رستگاری
جهان سیراب بحر رحمت تو	شهان منعم ز جود و نعمت تو
دری از معرفت بگشای بر من	ز فضلت بیش وکم بنمای بر من
دلم از شك و شبهه پاك سازی	برآری بر مقام بی نیازی
مرا در چینود پل رهنمائی	در آن دم مشکلم راخود گشائی
ز اهریمن روانم دور دارا	بهر زشتی مرا مغفور دارا
ز شر فعل دیوان تبه کار	خداوندا بفضل خود نگهدار

فرزانه سهل بن شاپور

فرزانه سهل‌بن شاپور الکوساج مردم اهواز و پزشك بیمارستان گند شاپور وطبیبی‌حاذق‌بود .ببغداد کوچ کرد و بایوحنابن‌ماسویه نصرانی پزشك دربارخلیفه و متوفی بسال۲۴۳ هجری معاصر بود .

بقول الگود صاحب تاریخ پزشکی در ایران قرابا دینی‌مشتمل برداروسازی ومفردات و مرکبات آن برای بیمارستان گندشاپور نوشت که تا زمان ابن التلمیذ متوفی بسال ۵۶۰ هجری بین طبیبان وقت معمول بود .

فرزانه سهل اخلاقاً پاك سرشت نبود و یحتمل بمانی یا مزدك تمایل داشته چه اصول اخلاقی در بین‌آنها معدوم است . سهل در ملاء عام اظهار میداشت که‌ابن ماسویه پزشك معروف بیمارستان بغداد بارها با او همخوابه بوده و یوحنا طبیب دربار خلیفه مولودمقاربت‌او و مادرش میباشد .مادر یوحنا کنیزی‌بود که‌جبرئیل بن بختیشوع رئیس بیمارستان گند شاپور ازیکی ازپزشکان زیردست خویش‌بمبلغ هشتصددینارخریده بماسویه داروساز بیمارستان وپدریوحنا که سی‌سال سابقه‌خدمت داشت هدیه میکند .

یوحنا ادعای سهل را اکیداً تکذیب میکرد و از مادر خود سرگران نبود چنانکه موقعی باتفاق خلیفه الواثق در کنار شط بصید ماهی مشغول بودند چون خلیفه در گرفتن ماهی توفیقی بدست نیاورد بیوحنا خطاب کرد تو منحوسی دور

شو تا ماهی بدامم افتد . یوحنا پاسخ داد « چطور ممکن‌است شخصی مثل من منحوس باشد که از مادری کنیز بزادم و اینك همدم خلیفه میباشم . بلکه منحوس شاهزاده‌ایست که‌کاخ خلافت را بهشته و در کلبه حقیر ماهیگیران بکاری پرداخته که‌پیش‌مردمان پست وبینواست .»

از حقیقت یاشوخی ادعای‌سهل بر اینکه پدر یوحناست اظهار عقیده‌نمی‌توان کرد .ولی در وصیت‌نامهٔ خویش از پسر نامشروع دیگر خود بنام جبرئیل نیز صحبت میدارد . پسر قانونی ومشروع سهل ، شاپور نام دارد که بنام نیای‌خود نامیده شده است .

فرزانه سیاوخش ایرانی[1]

فرزانه سیاوخش پور هرمزدیار پور سیاوخش پارسی ایرانی متخلص بآذری از شاعران و نویسندگان زرتشتی ایرانی مقیم بمبئی است در فارسی وعربی استاد و عالم بزبانهای هندی. کتاب شارستان‌تالیف فرزانه بهرام‌بن‌فرهادرا درسال ۱۲۲۳ یزدگردی (۱۲۷۰هـ) نخستین بار از روی نسخه خطی موجوده در کتابخانه دولتی هند در بمبئی بچاپ رسانید. فرزانه سیاوخش بسیاری از سنن مذهبی زرتشت را برشته نظم درآورده‌بسی ازآنهادر جنگها محفوظ واندکی نیز در پند نامه‌ملافیروز که درشرح کشتی(۲) است بطبع رسیده است.

نظم و نثر زیر از اوست که در دیباچه شارستان فرزانه بهرام بیادگار مانده است:

کنـم آغـاز نام بـی نیاز پاك یزدان را
که کرد ازذات لاکون ومکان خویش امکانرا

ز دانش معنئی موجود وزان معنی‌است صورتها
ز کلك غیب بسته نقش موجودات الوانـرا

(۱) بموجب نامه خرداد وفروردینماه ۱۲۲۴ یزدگردی از پنچایت یزد بانجمن اکابر صاحبان فرزانه سیاوخش در بمبئی بکار برات و تجارت مشغول بوده.

(۲) رجوع شود بجنگك شماره HP (ms)212 محفوظ در بنگـاه خاور شناسی خورشید جی‌کاما بمبئی

ز خود پیدا و از بسیار پیدائی خود غایب
بخود بینا و نابینی ز خود بینی است کورانرا

هزاران این جهان یك ذره‌ئی از پرتو شیدش
هزاران بحر و بر یکقطره زین دریاست پایانرا

چو گوئی بیسر وپاچرخ‌چرخانست از آن‌دایم
که زین سان تاابد نبودفرود این سطح‌میدانرا

چه گویم‌نعت‌ذاتش راچو خوانم شکرحمدش‌را
چه باشم‌هیچ وغیراز هیچ حاصل‌چیست‌هیچانرا

خرد گوید منم زان آفتاب بی نشان پرتو
روان گوید باین چشم اندر آ تا بنگری آنرا

متفق گشته آخشیجان بلاغیر اناالحق گوی
منطق هر سه پور از لااله‌الله‌الا هو الحانرا

همه عالم شده یك وز همه ذکر جمیل خود
وزیـن معنی گشوده در بیان حال انسانرا

انا الله انالـرحمن انا لاعلـی و والعالی
اناالخالق اناالرزاق اناالحنان و منـان را

چه کم شد شیب و بالائی درین دریای بی پایان
چه خوانم کشتی‌و گرداب وموج وغرق‌طوفانرا

باحساس‌طبیعی‌خواست این نیرنگ کیف و کم
فلك بر لوح شست این نقش‌قیل وحال‌وآیانرا

دو عالم مست یکجائی و از هر ذرهٔ شوری
بسوئی هر یکی راروی ویك محبوب‌خواهانرا

بدیر وکعبه و از مسجد و میخانه یك شاهد
بهر در جلوه‌گر و از مهر بنوازد محبانرا

بمسجد زاهدان را خوانده اندر خانقه صوفی
خراباتی است با رندان و می در داده مستانرا
ابا پیر خراباتی بخلوتخانه نرد عشق
چنان بازد که با فردی کند غارت دل و جانرا
چه شد آئینهٔ عشقش زلال از رنگ خود بینی
در آن حسنش تجلی کرد ونه‌این ماند ونه‌آنرا
به ایمائی هزاران کشته را یك غمزه احیا کرد
به ایثاری دوای خستگان و دردمندان را
الا یا ای حبیب من غمت بادا نصیب من
بجز تو کو طبیب من که یابد جز تو درمانرا
تو آن کن کز تو آن آید مرا آن ده که آن‌باید
ز من آنست کان آید که نبود جای شرح آنرا
ز ساقی ازل زان آتشین می ساغرم پر کن
که بر آتش زنم اسباب خام کفر و ایمان را
ز خود ای آذری بگذر گدایان را طلب بگذار
که غافل میزبانی نیست مـرتیمار مهمانرا

صلوات بیکران و تحیات بی پایان بر حضرت زبدة الموجودات و خلاصة الممکنات و کلید ابواب‌رهنمائی وشید فتح‌الباب حقیقی وهادی وخشوران وسایر برگزیده‌های خالق منان و خواننده سراسر آفریدگان بفرمان یکتا یزدان یعنی محی‌الدین والدنیا حضرت عقل اولین . نظم.

ذاتی که بیچون و از او چون پیداست
حیئی که از او درون و بیرون پیداست
خود هست گواه بخت و آزادی خویش
وصفش چکنم که نزد بیچون پیداست

در دیده وهم آذری از حیـرت — بنگر که دوصدهزار جیحون پیداست

درود بیشمار و آفرین بیکنار بر مهترین نوع بنی‌آدم وبرترین‌اولیا وانبیای معظم حضرت برکشیده رب‌العزت وخشور آباد روانشاد تا ابدالدهر والاباد وسایر متابعانش یعنی تمامی رسولان برحق و پیغمبران محقق خاصه آفتاب فلك هدایت وفروغ انجم سپهر سعادت و بدر منیر صدر شهادت وشهنشاه کشور رسالت‌برگزیدهٔ دانا داور اشو یشت فروهر زراتشت مهر اسفنتمان انوشه روان اویگمان که یزدانی درود بر او و برخلفا وائمه‌نامدارش که فروماندگان ورطه مجاز را بسرحدحقیقت و نجات ابدی رسانیده و تشنگان وادی ضلالت را زلال حیات رستگاری سرمدی چشانیده اما بعد ...

فرزانه سیاوخش مؤلف رساله‌ئیست بنام‌خورتاب که درموضوع کبیسه وطریق یافتن روز نوروز و گردش منظومه شمسی وایام سال صحبت میدارد . آغاز آن از قرار زیر است :

« پس از نیایش یکتا دادار وستایش پاك پروردگار چنین گوید این‌نیازمند بخشش یزدانی سیاوخش پور اورمزدیار ایرانی که چون ماه و روزان و نوروز و مهرگان و جشن و بیان این والاگروه راستی پژوه‌پارسی کیشان پارسی‌اندیش‌لاد بر گردش وروشن آفتاب و بودن شید گیتی‌تاب است . درهر بخش و بهرهٔ ازخانها و آغاز و کران هر بارهٔ ازگشت سپهر . پس دانستن‌سالهای‌روزافزا وروزهای‌بازیاب ونگاهداشت شمار وهنگام آن ازناگزیریست تا فروگذاشتی روی‌ندهد الخ.»

رساله نامبرده هنوز بچاپ نرسیده است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه ملا فیروز در بنگاه خاورشناسی خورشید جی‌کاما بمبئی‌بنشانی(R94) ضبط است ونیز اشعاری که بترتیب حروف تهجی از الف تای نوشته شامل رساله مذکور میباشد . ابیاتی چند از آن درزیر محض نمونه میدهد :

آه و سوز و ناله میجوید که را — اشك آتش شعله میجوید که را
باشد این درد و فغان الحبیب — بهر دردم می ندانم یا طبیب

پای‌جان‌چو بین‌وعشق آذر گشسب	پایداری کو چو پور پوروشسب
تاب‌حسنش شعلهٔ چون‌بر فراخت	تیره روزان را در او پروانه‌ساخت
وادی ناراست و مومین راهــرو	ورطه گرداب و کشتی در گرو
هست در اول قدم فن فی‌اله	هادی این ره بخــود نابرده راه
یاد میدارد ای سیاوش این زنی	یار باقی مابقی لیس شئی

بسیاری ازاشعار او درجنگ دیگر بنشانی(HP,(ms)364B)در بنگاه خاور شناسی خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است ونیز رساله دیگر بنشانی(R192) در همان کتابخانه پر است از اشعار وغزلیات او.

فرزانه سیاوخش منوچهر

فرزانه سیاوخش پور منوچهر از دانشمندان زرتشتی و در اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم یزدگردی میزیست . در زمان پادشاهی شاه عباس صفوی به‌اتفاق بسیاری از زرتشتیان یزد و کرمان که‌بفرمان دولت باصفهان کوچانیده‌شدند در آن شهر در قریه گبرآباد متوطن گشت .

چون در سال ۹۹۵ یزدگردی بهمن اسفندیار از سوی پارسیان هند بایران و سپس باصفهان میرسد و ادبیات مذهبی و داستان دینی را طالب میگردد .

فرزانه‌سیاوخش زراتشت نامه و سایر تألیفات شاعر معروف زرتشتی زرتشت بهرام پژدو را برای وی استنساخ و با رسالات دینی دیگر و یك منظومه خویش به هند میفرستد . بخشی از آن منظومه که در روایات ضبط شده در اینجا می‌آوریم .

نوشته شد این نسخه دلپذیر	ز گفتار آن موبد تیز و یر
زراتشت بهرام پژدو بکام	که کرد وصف‌پیغمبر نیکنام
ز حـال زراتشت اسفنتمان	که‌چون‌رست‌ازدست آن گمرهان
ز افعال و احوال و گفتاراو	ز اعجاز و از خوب کردار او
بدور شهنشاه جم قدر و فر	ز دوران گیتی نبیند ضرر

ز عدلش جهان شاد وآبادباد — در ظلم را بسته از داد بـاد
سکندر نشان شاه عباس نام — بدورش‌شده‌شیرو گاوهمکنام
بکرمان و دریزدبهدین‌بدند — طلب‌کرد با اصفهان آمدند
اگرسال و تاریخ پرسی‌زمن — که بنوشتم‌این حرفهای کهن
گذشته زیزدجرد یه‌سال‌بود — نودنیز و پنج باز ونهصد فزود

فرزانه شاپور

فرزانه شاپوربن‌سهل بن شاپور الکوساج چون پدر پیشهٔ پزشکی‌رادنبال‌نمود و طبیبی حاذق گردید . بر خلاف پدر بغداد و محیط ناپسند آنرا بگذاشت وبه‌ـ خوزستان و بیمارستان گندشاپور و محیط آرام و فرهنگی و علمی آنجا مراجعت نمود و بریاست بیمارستان بر گزیده شد و ازطبیبان مشهور و آخرین پزشك‌نامور گندشاپور میباشد .

شاپور بقول القفطی قرابادین کبیر در بیست و دو باب تدوین نمود که در قلمرو خلافت اسلامی وکشور اعراب شهرت خاصی حاصل کرد و برای استفاده پزشکان و درمانگاهها قرابادین دیگر بنگاشت که بقرابادین صغیر معروف است. رازی در کتاب الحاوی و ابن‌سینا در قانون و الجرجانی در ذخیره خوارزمشاهی مولفه ۵۱۹ هجری در تعریف آن سخن میرانند.

چون عطاران و داروفروشان در ترکیبات داروئی خویش راه تقلب را می ـ پیمودند ، از دربار خلافت فرمانی صادر شد مبنی براینکه کلیه دارو فروشان دارو های خودرا طبق نسخه‌های موجوده در قرابا دین‌کبیر تألیف شاپور بن سهل تهیه نمایند و بازرسی تعیین گردید که درکار ساختن داروها رسیدگی کند و متخلفان‌را بسیاست رساند .

پس از چند قرن قرابادین ابن البیان وابن‌التلمیذنیز برسمیت شناخته شد و دارو فروشان داروهای خویش را طبق نسخه‌های آن میساختند .

صاحب مخزن‌الادویه سید محمدحسین خان‌بن‌حکیم محمد هادیخان‌العقیلی العلوی‌الشیرازی درکتاب خویش مجمع‌الجوامع و ذخایرالتراکیب معروف به‌ـ قرابادین کبیر مولفه ۱۱۸۵ ه در ترکیب دواءاللك از نسخه شاپوربن سهل‌ذکری بمیان آورده و نسخه شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا راکه یکقرن بعداز اوگام بجهان هستی‌نهاد مطابق آن‌میداند. درصفحه ٥٤۰جلد ثانی قرابادین کبیر مطبوعه۱۸۳۹ میلادی چنین‌آمده:

« دواءاللك الاکبر نافع است از برای آنچه نافعست از برای دواءالکرکم وتفتیح حصاة کند .

یحیی‌بن عیسی بن جزله گفته که دواءاللك اکبر نافع است از برای ضعف کبد و ابتدای استسقا و سردی معده و تفتیح سدها و ادرار بول و گداختن سنگ، گرده ومثانه و این دوا بهترین دواهای کبد است صنعت آن بنسخه شیخ‌الرئیس و این نسخه با نسخه شاپور تفاوتی در ادویه ندارد و تفاوت کمی در چیزی اندك از اوزان ادویه در این دونسخه میباشد .

بگیرند لك منقی مغسول ۸درم مغز بادام تلخ مقشر دارچینی ساذج هندی قرنفل ازهریك ٥ درم کما فیطوس فوموەرمکی صافی زوفای خشك ازهریك ٤درم سنبل‌الطیب ۲ درم دوقو تخم کرفس فطراسالیون زیره کرمانی زنجبیل چینی از هر یك ۸ درم جنطیانا زراوند مدحرج از هر یك ۷ درم زعفران ۳ درم اسارون ۹ درم فوةالصباغین ۱۵ درم ودر نسخه دیگر۲٥ ، اوقیه ونسخه اول صحیح‌است حب‌بلسان سلیخهٔ سودا مصطکی قصب‌الذریره مقل ازرق از هر یك ۷ درم رب‌السوس ۱۲ درم ونیم ریوند چینی ۱٥ درم جعده اذخر مکی از هریك ۳ درم فلفل قسط تلخ از هر یك ۱۰ درم سیسالیوس روغن بلسان ازهریك ۳درم ونیم .

صموغ را نیم‌کوفته در شراب ریحانی خیسانیده حل‌کنند و باقی ادویه را

کوفته بیخته بعسل مصفی بسرشند . شربتی بقدر بندقه بـا آنچه صلاح باشد از اشربه و مزاج این دوا گرم و خشك است در درجه اول و درجه ثالث و در نسخه دیگر دواء اللك‌الاکبر حب بلسان مصطکی سلیخه قصب‌الذریره‌ومقل رب‌السوس ریوند فلفل قسط سیسالیوس این اجزا مجموع داخل ندارد و مساوی نسخه‌شیخ‌ـ الرئیس وشاپور است .

فرزانه شاپور در سال ۲٥٥ هجری برابر ۸٦۹ میلادی درگذشت .

فرزانه شهریار

فرزانه شهریار پور رستم پور بهمرد درحدود سال ۱۲۰۳ یزدگردی در قریه کوچه بیك حومه یزد متولد و درعنفوان جوانی هنگام قحطی سخت یزد که‌مردم بمردار خواری پرداختند و سنگدلان‌بیرحم بچه‌ها را ذبح نموده میخوردند اتفاقی که در سال۱۲۲۵ یزدگردی رویداد ازایران بهندوستان رهسپار و دربونه‌متوطن گشت .

فرزانه شهریار در نظم اشعار دست داشته است واقعه‌قحط وغلای یزدو کمك ملکه انگلستان وپارسیان ومهاجرت بهدینان بهندوستان وسختی ومصایب بیشمارو ظلم وستم مسلمانان درطی طریق ومعطلی وناخوشی و گرسنگی و مرگ دستجمعی مهاجرین در بندرعباس وچگونگی رسیدن کمك پارسیان‌ازهند و ارسال زاد وتوشه و کشتی بخار از بمبئی ببندر عباس برای بردن بهدینان را که خود شاهد و ناظر بوده برشته نظم کشیده و در رساله‌ئی‌درسال ۱۲۵۸ ی در بمبئی چاپ شده .هر چند اشعارش سست و ثقیل است ولی چون جنبهٔ تاریخی زرتشتیان را در بر دارد قابل توجه میباشد .

ابیات زیر رامحض نمونه درج مینمائیم:

چنان خوردنیها همه شد گران	کسی را نبد یاد فاش و نهان
چنین گشت این گردش‌روزوماه	بخوردنـد مردم تن مرده‌را

بسی‌خلق درخانه فرزند خویش	بخورد و نکرداودل خویش‌ریش
اگر کس بخانه بدش بچه‌ئی	بدادش بمشت جو و دانه‌ئی
زنی از مسلمان چنان پیرسگ	بسی کودکان خورد آن‌دیورگ
گرفتند آن زن ببردند خوار	نگونسار کردند و کشتند خوار
شهنشاه‌یورپ(۱)چوزینسان‌شنید	فـرستاد بهر فقیران نـوید
فرستاد چیز و زر و خواسته	بداد و سخاوت دل آراسته
ز بهدین هندوستان آفـرین	فرشته همی بادشان همقرین
بسی جان فقر و یتیمان یزد	خریدند در یزد و هررهگذر

هنگام ورود ببندر عباس و مشاهده محل‌مسافران گوید:

برفتم سوی باغ کز هندوان	غریبان در آنجا بدند بیگمان
بسی خلق افتاده دیدم ز تب	گرفتار بودند خون بسته لب
همه زار و گریان و خسته فکار	بـرخ اشکبار و بدل بیقرار
یکی را ز دیگر نبودش خبر	نه‌هوش‌ونه‌توش‌ونه‌خواب‌ونه‌خور
ز بهدین بکردم یکایك شمار	که درحال مردن رسیده‌است‌کار
یکی مرد دیگر بمردن رسید	جوانی‌سر از خیمه‌بیرون کشید
پدر پیره سر بود بارید خون	پسر آه کرد و شدش جان‌برون
خبر شد برخسرو(۲)پاك چون	که زرتشتیان گشته خواروزبون
همه خستگان راه مینو به پیش	گرفتند یکسر ز دنبال و پیش
همانم جوان خسرو مهربان	شتابان بیامد بـر خستگان
حکیمی فرنگی بهمراه بـود	بهندی‌زبان سخت آگاه بود

(۱) مقصود ملکه انگلستان است .

(۲) ملاخسرو پسر مهربان و برادر ارباب کیخسرو مهربان مـوسس دبیرستان کیخسروی است . ملاخسرو با کمك فرزانه مانکجی دربندر عباس نفوذی بغایت داشت و درآن‌بندر ورفسنجان برای مسافرین زرتشتی که بهند آمد وشد داشته‌اندمسافرخانه بنا نمود.

چوخسرو چنان دیدزان‌دوستان   تلگراف کرد او به هندوستان
خبر چون شنیدند هندوستان   زراتشتیان جملگی دوستان
ببستند یکسر بهمت میان   درم خوار کردند از بهر جان
خوراك و لباس و زر بی شمار   بکشتی دودی بکردند بار
نوشتند از بهر خسرو که زود   روان کن سران را بکشتی دود
زر و رخت و توشه فرستاده‌ایم   دگر هر چه خواهند آماده‌ایم
بسی را بکشتی بادی روان   نمود و دگر را ز دودی روان
بسی مرده بودند در بحر و آب   بسی زنده دیدند گشته کباب

موبد فریدون

موبد فریدون پور دستور مرزبان دانشمند زرتشتی کرمانزمین وبرادردستور بزرگ‌آن شهر بود . درعلم‌دین سرآمد وبسا از قطعات اخلاقی ومذهبی رابفارسی مانند برادر خویش دستور نوشیروان بنظم درآورده است . نامه‌منظوم او که‌درسال ۹۹٤ یزدگردی بهند فرستاده است در بخش سوم این کتاب آمده است . این‌چند بیت از اوست :

بنام جهان آفرین‌ازنخست   که ازقول‌اوهست‌هرزند وست
همه وست از گفتهٔ او بود   خنك‌آن کسی‌کاین‌سخن‌بشنود

دستور ملا فیروز

دستور ملا فیروزپوردستور کاوس پور رستم از شاعران ونویسندگان‌دانشمند وعارف پارسی و موبدان موبد گروه قدیمیان هند است . اصل او از قریه سهرورد ایران است و نیاگانش درحدودسال ۶۳۷ یزدگردی بهندوستان مهاجرت‌نموده‌اند. در اوستا ، پهلوی ،فارسی ، عربی ترکی وگجراتی استاد وازعلم نجوم بهرهٔ وافی داشت و در ریاضت وعرفان گام میزد .درویشی بود وارسته و نه درفکر جمع بار و بنه ، خوابگاهش بوریا و بسترش تخته چوب و خوراکش بقدر چند مثقال بود. حکومت انگلستان محض تقدیر از فضل و علم وی‌ماهی چهارصد روپیه دردوره‌ئی که پشیز ارزش لیره را داشت برای او مستمری مقرر نمود .

بین پارسیان و ادیبان و دانشمندان هندوستان و اروپا شهرتی بسزا داشت .

خاورشناس معروف استاد رهاتسك درستایش او گوید:

« ملا فیروز در حالیکه زبان هندی را فراموش‌نموده بود ودر فقر ومسکنت میزیست وارد بمبئی گردید وچون درگذشت از دانشمندان نامور و صاحب جاه و مقام عالی بود وهمگی از فوت او تأسف میخوردند.»

ملافیروز در سال ۱۱۲۷ یزدگردی درقریه بروچ متولد شد چون به هشت سالگی رسید پدرش با خانواده خود بشهر سورت که بواسطهٔ بازرگانان انگلیسی موقعیت مهمی احراز نموده بود هجرت نمودند . دو سال بعد باتفاق پدر خویش

ملاکاوس‌بن رستم بایران رهسپار شد وسه‌سال در یزدنزدموبدان‌موبد دستور مرزبان پور دستور هوشنگ بتحصیل علوم مذهبی و زند وپهلوی و اوستا وفارسی پرداخت در اوان کودکی او را نام پشوتن بود و در روز دین و ماه اردیبهشت قدیمی سال ۱۱۴۱ یزدگردی در منزل‌بهدین اردشیر پور بهرام درخرمشاه در حضور دستوران و موبدان یزد نوزاد ومراتب موبدی را بآخر رسانید (۱) چنانکه در اینمورد در سفرنامه گوید:(۲)

باستادی ز بهر زند خوانی   سپردنـدم ز روی شادمانی
یزشن ووسپرد کردم‌چوانجام   همان‌خرده اوستا یافت اتمام
مه اردیبهشت وروز دین بود   چنان‌چون‌راه‌ورسم‌راستین‌بود
چل ویك‌باهزار وصد گذشته   ز آخرشه که در ایران‌نشسته
بفرمان خدا نـوزود کشتم   به ارویس آمدم آنجا نشستم
بیامد پیش من دستور ایام   بعلم و دین مکمل مرزبان‌نام
بسی اندرز و پندم‌داداز دین   که‌جزنیکی‌تواندردهرمگزین
تو نیت راهومت میدار دایم   بگفت هوخت دایم باش قایم
همیشه دار کردار توهورشت   چواینکردی‌روان‌ازدیووارست
ازاین گفتارهاشد گفته بسیار   بسی اندرزها دادم سزاوار
بیابم گفت آنکه از اوستا   نباید که خورد فیروز پستا
بخانه برده تعلیمش نمایم   براو هربند دین جمله گشایم

ملا فیروز پس از اتمام دوره تحصیلات اوستائی در یزد باتفاق پدر عزیمت

(۱) مندرجات نامه یزد مورخه خرداد روز وآبانماه ۱۱۴۲ یزدگردی از طرف موبدان وکلانتر آن سرزمین بگروه زرتشتیان هند بویژه دستور کاوس پور دستـور فریدون و بهدین دهنجی شاهپور منوچهر محفوظ در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی بشماره R۵۷

(۲) رجوع شود بشماره نسخه‌خطی H.p.(ms) 300 در کتابخانه مذکور در بمبئی

اصفهان نمود و سه سال در محضر درس علمای آنجا بتحصیل نجوم ، منطق،فلسفه حکمت، الهیات وصرف ونحو پرداخت‌ازهردری استفاده‌ئی‌برد و درا کمال‌خویشتن بکوشید چنانکه گوید :

سه سال اندر صفاهان شادبودیم   ز هر اندیشهٔ آزاد بودیم
بسی دیدیم از ارباب دانش   ز اهل‌علم وفضل ودیدوبینش
بسی اشراف دیدیم و بزرگان   بسی ارباب حال و اهل عرفان

آنگاه که ملاکاوس بنابدعوت شاهنشاه ایران کریمخان زند بشیراز رهسپار و مهمان شهریاری گردید . ملافیروز نیز باتفاق پدر مدت سه‌سال ونیم در آن شهر بتحصیل علم و دانش مشغول و از هر گوشه توشه‌ئی اندوخت . در پایتخت ایران بسیار خوش وخرم ودر بین‌علما ودانشمندان میزیست . چون پدر،رش‌زمزمه‌حرکت را آغاز نمود مشوش و پریشان گردید و دل ازمیهن باستانی خویش بر نمیداشت‌در سفر نامه گوید :

سه سال و نیم در شیراز بودیم   بآرام و بعیش و ناز بودیم
بیادم آمدی از هند گر نام   بمن میگشت تلخ‌آن‌عیش‌وآرام
که بایستی از اینجا کرد دوری   میان جاهلان کردی صبوری
ز اهل عقل و دانش دور بودن   وزآن مرده دلان رنجور بودن
از آن بیدانشان زنهار زنهار   مرا بهتر از ایشان صحبت نار

آری پارسیانی که امروز بعلم و هنر آراسته و در فرهنگ باستانی شهرهٔ آفاق و از ثقات معتبر میباشند در آن‌عهد از زمرهٔ بیدانشان محسوب و زرتشتیان ایران نسبت بآنها سمت استادی را داشتند . ملا فیروز پس از ٤٥ روز مسافرت سخت در راههائی که زبان نمیدانست باتفاق پدر وارد بغداد شد ومهمان حسن‌پاشا فرماندار شهر بود در آنجا بتحصیل السنه ترکی و عربی کوشش نمودو در هر دو زبان مهارت پیدا کرد .

ملافیروز پس از سه‌سال اقامت در بغداد و سیاحت کرکوک و موصل از راه

بصره ودریا درروز اسفندارمذ وماه امرداد سال ۱۱۴۹ یزدگردی وارد بندر سورت وخانهٔ مألوف خویش گردید . ولی در آنجا چندان توقف‌نکرد و در بمبئی رحل اقامت افکند و بتدریس و تعلیم بهدینان مشغول و در تبلیغ تقویم قدیمی مساعی ابراز و چندین رساله در ثبوت حقیقت آن نگاشت و هنگامه‌هابرپا کرد . جنگ قلمی سختی بین قدیمیان و شاهنشاهی پارسی‌هابوقوع پیوست وهریك درحقیقت تقویم خویش که هر دو بواسطه‌عدم رعایت کبیسه در اشتباه هستند دلایل ایراد و رساله‌ها نگاشتند .

تالیفات ملافیروز از اینقرار است :

۱ ــ مختصر ردجواز، جواب کتاب خروه‌اویژه ــ بزبان گجراتی ودرموضوع کبیسه و تقویم و پاسخ اعتراضات دستوران وسران گروه شاهنشاهی است ودر سال ۱۸۲۸ میلادی (۱۱۹۸ ی) طبع شده.

۲ ــ دین خرد ــ منظومه‌است فارسی و از مراسم دینی زرتشتیان صحبتهی دارد و متضمن ۷۸ پرسشی است که پارسیان هند ازموبدان ایران نموده و پاسخی که سران‌زرتشتی ایران بآن‌داده‌اند این‌رساله بطبع نرسیده و بشماره(RV III. 7) در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی محفوظ است . دین خرد دارای ۲۹۰۰ بیت و در سال ۱۱۵۵ یزدگردی گفته شده محض نمونه پرسش و پاسخ شماره ۱۳ آن در اینجا میآوریم .

بهند اندر چه از بهدین ودستور   که میباشند اهل ثروت و زور
ز جد دینان پسر گیرند ودختر   غـلامی و کنیزی را بها زر
دهند از بهر کار خانهٔ خویش   از او گیرند خدمت‌از کم وبیش
اوستاشان بیامـوزند آنگـاه   زجد دینی دهندش سوی‌دین‌راه
چوآموزندایشان زند وهم وست   کمر ازبند دین‌بندندشان‌چست
درون سازند و لرك اندر گهنبار   کنند هر گونهٔ مطبوخ طیار
پزند وهم خورند ازدست‌ایشان   همه‌بهدین وموبدآن‌خوروخوان

چو میمیرند و رخت زندگانی   درند و میروند از دار فانی
باستودان نمی بنهند مرده   چنین گویند بهر آن و درده
که اینها بچه دروند هستند   پدر با مادرش بت می پرستند
نشاید استخوان قوم بهدین   بدینها جمع کردن در ره دین
چودارد زندگی آن گشته محروم   روا باشد ز دستش خورد مطعوم
چو میرد منع استودان کنندش   علیحده ورا جائی نهندش
ورا باید باستودان بسردن   و یا جای دگر شاید سپردن

پاسخ شماره ۱۳

غلامی و کنیزی را پس ودخت   زجد دینان خریدن حق روا گفت
اول باید نظر دستور و بهدین   کند بر مال وجان ودین و آئین
نباشد چون ورا نقصان از آنکار   خرد گر مزد و کرفه هست بسیار
بیاموزد اوستا در ره دین   درآرد مرو را در دین بهدین
روا باشد بدین مزدیسنان   پسندیده بود نزدیك یزدان
پسندیده نباشد لیك این کار   بود نزدیك عقل این سخت دشوار
که اهل هند ازموید و بهدین   انیران زادگان گیرند در دین
خورند ازدست ایشان آب وهم نان   به حین زندگی باشند یکسان
چو ایشانرا اجل دامن بگیرد   ز دنیا گر کسی زیشان ودیرد
بر آن بیچاره مسکین مرده   که عمر خود براه دین سپرده
سخن گویند لا یعنی و بی جا   که نبود این سخن راخود سروپا
که اینکو مرده و گشته ودیران   بود اولاد و انساب انیران
نباید نعش شان با نعش بهدین   نهادن در ستودان در ره دین
هر آنکو این سخن از لب برآرد   ز دین ایزدی بهره ندارد
ز دخمه منع سازد هر که آنرا   بمرگرزان کند ارزان روانرا
بمر گر زان بود آن مرد مانع   ندارد این سخن را سهل سامع

معاتب طالحی پر از گناهست   بپیش مهر و رشن او روسیاهست
بود واجب چه برمو بدچه بهدین   که آنرا کو گرفتستند در دین
کنندش عزت و حرمت فراوان   براه دین نهندش در ستودان
که گر ددزان خدا خشنود وخرسند   بپشت گوش نندازند این پند
دگر اکنون بما اینگشت ظاهر   کز اشنیدن بسی رنجید خاطر
بما گفت این سخن کاوس دستور   که باشد رستم پر نور را نور
که اندر هند از دستور وبهدین   غلامان را نمیگیرند در دین
مزاحم میشوند اکثر در اینکار   نمودستند بند و بست و اقرار
که فرزندان جددین در بهی دین   نگیرند و نمیسازند بهدین
بسی باشد بعید از عقل اینکار   بپرگرد دوم فرموده دادار
بزراتشت سفنتمان پیمبر   که عالم را هدایت کن بدین در
جمیع مردمان را راه بنمای   هدایت کن زدلشان کفر بزدای
دگر آنکه چو میآید هشیدر   روا گردد از او چون دین داور
سیو شانس و هشیدر ماه و بامی   چو آیند این پیمبرهای نامی
بدین آرند ایشان جمع جددین   همه دروند را سازند بهدین
بدین برهان وحجت فرض دینست   ز شك دور این سخن عین یقینست
که دروندان و فرزندان دروند   بدین مزدیسنان اندر آرند
ثوابی بس عظیم و کرفه بسیار   کند حاصل کند هر کس که اینکار
کسانی که تعرض می نمایند   زدین دروند و غافل از خدایند
کنند امداد جد دینان تو گوئی   بدروندان بود این خود نکوئی
ز رستاخیزشان گویا خبر نیست   زدینداری درایشان خود اثر نیست
براه باطل و بطلان روانند   مضل و ضال ایشان در جهانند
کسی کو قایل زینسان مقال است   ورا گفتن ز بهدینان محال است
اگر بهدین بود باید که بهدین   کند کوشش که افزاید بهی دین

۴ ـ سفرنامه ـ منظومه‌ئیست فارسی شامل شرح أحوال ومسافرت ملا فیروز وپدرش‌ملاکاوس هنگام‌حرکت ازسورت‌تا ورودبهندوستان ودرسال۱۱۵۳یزدگردی سروده شده .

این رساله بطبع نرسیده و در بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی بشماره H.P. (ms) 295 محفوظ است .

٤ ـ رساله استشهاد ـ شامل پرسش و پاسخهائیست راجع بتقویم زرتشتیان که از محضر علمای اصفهان جمع آوری شده است . این رساله در سال۱۸۲۸ میلادی (۱۱۹۸ی) در بمبئی چاپ شده است .

٥ ـ ادله قویه بر عدم جواز کبیسه‌در شریعت‌زرتشتیه ـ این رساله‌درموضوع تقویم قدیمی است و در سال۱۸۲۸ م(۱۱۹۸ی) چاپ شده است .

٦ ـ پندنامه ـ منظومه‌ایست بفارسی‌در اخلاق ودرروزسروش و بهمنماه۱۱۵۰ یزدگردی در بمبئی باتمام رسانیده.در خاتمه کتاب گوید :

بتائید یزدان بروز سروش — مه بهمن ای مرد با رأی وهوش
سنه بد بشاه جهان یزدگرد — هزار و صد و پنجه ای نیکمرد
ز هجری هزار و صد وپنج‌بود — نود نیز بر وی بباید فزود
بیوم الخمیس وز شعبان چهار — گذشته بد ای مرد با هوشیار
که این نظم‌نیکو بپایان رسید — ز بستان طبعم گلی بشکفید

کتاب اولین بار درسال ۱۲٤۲ یزدگردی در بمبئی بطبع رسیده‌است.

۷ ـ دساتیر معروف است و آنرا ملا فیروز درعهد خود بعالمیان معرفی نمود ونخستین بار باترجمه انگلیسی ارسکین و تدوین فرهنگ لغاتش(۱)در سال ۱۸۱۸ میلادی در دو جلد طبع ومنتشر نمود .

۸ ـ جارجنامه در سه جلد متضمن چهل هزار بیت از تألیفات عمده اوست

(۱)رجوع شود بنسخه خطی فرهنگ لغات دساتیر بخط خود ملا فیروز بشماره R11 . 26 درکتابخانه ملافیروز بمبئی

که بخواهش جوناتن دنکن استاندار بمبئی سروده و مندرجاتش شرح فتوحات انگلیسها در هندوستان میباشد .

تألیف این کتاب درسال۱۱۷۶یزدگردی (۱۲۲۱ ه ۱۸۰۷م) شروع وتاوقایع سال ۱۸۱۷ میلادی (۱۱۸۷ی = ۱۲۳۳ ه) و شرح تسخیر پونه را داراست . ملا فیروز جارجنامه را تادم مرگش در هفتاد سالگی تمام نمود . کتاب مذکورپس‌از مرگ وی بتوسط برادر زاده‌اش ملارستم‌بن کیقباد در سال ۱۸۳۷ میلادی بطبع رسید . ابیات زیر در جلد اول کتاب دروصف حال خود و ستایش ایران گوید:

بایران برفتم ز هندوستان — ز پر خارچنگل‌سوی‌بوستان
دوشش‌سال‌بودم درآنسرزمین — که بادابرآن‌بوم وبرآفرین
زمینش سراسر بودکان علم — سرشتش‌خداگوئی‌ازجان‌علم
بسی دیدم از ویژگان خرد — که گفتی‌روانشان‌خردپرورد
دل هر یکی همچو درباز در — تهی از خس جهل و ازعلم‌پر
ز هر گونه دانش همه‌مایه‌ور — بسیرت فرشته بصورت بشر
سپرده‌بدیشان‌خجسته سروش — کلید در دانش و رأی‌وهوش
در آن مدتم بخت دمسازبود — که چشم‌بدیدارشان بازبود

ملافیروز دارای غزلیات ونامه‌های‌منظوم‌زیادیست چنانکه‌درشکایت‌ازروزگار گوید :(۱)

ز غصه گشت دلم لخت لخت و از دیده
مدام خون جگر جای اشك ریزانم
وصول تیر بلا را تنم بود آماج
ورود سهم جفا را هدف بود جانم
ز سرد مهری این نه سپهر سفله نواز
همیشه لعل بدامن ز دیده افشانم

(۱) رجوع شود بسفینه بشماره F71 درکتابخانه مهرجی رانانوساری گجرات

چه‌طالع است که باهر که دوستی‌سازم
چو دشمنان بکمین باشد از پی جانم
شود چو زهر مذاق مرا اگر الیاس
بدست خویش دهد جام آب حیوانم
شودچوغول گرازالتفات حضرت‌خضر
شود دچار بکوه و در و بیـابـانم

در زیر بخشی است از نامه منظوم بدستور فرامرز پور دستور سهرابجی‌مهر جی‌رانا دستوران دستور زمان درهندوستان (۱)

نسیما بگذر از الطاف ویاری — بنوساری بسوی دوستداری
کزو شد دوستی را تازه‌بنیاد — گلستان وفا زوگشت آباد
به بستان محبت نخل پر بار — نهال مهر شد زو پر ز اثمار
ریاض روضه گلزار الفت — گلی ازگلبن بـاغ مودت
فروزان اختر برج سعادت — درخشنده در درج سعـادت
ببزم مهربانی شمع پر نور — فرح بخش دل یاران مهجور

ملافیرز در هشتم اکتوبر ۱۸۳۰ میلادی ۱۲۰۰ یزدگردی امرداد روز و اردیبهشت‌ماه (۱۲٤٦هـ ۲۰ ربیع‌الثانی) گیتی‌را بدرود گفت . مسترجیمس‌سوترلند قاضی استیناف بمبئی بمجرد استماع خبردرگذشت ملا فیروز درهمان روز بدوست خویش داداباهای پستن جی وادیا نوشت :

« از استماع خبر درگذشت‌دانشمندمحترم ملافیروزبن کاوس نه‌تنهااینجانب بسیار متأسف گردیدم بلکه دیگران نیز بسی اندوهناك خواهندگشت زیرا مقام او نزد ادیبان بسیار بلند و همه احترام فراوانی نسبت باو قائل هستند . فقـدان این دانشمند که گوهری گرانبها بود برای پارسیان خسارت جبران ناپذیری‌است چونکه بامرگ خویش فضای درخشان فرهنگ مزدیسنا را تاریك ساخت و دیگر

(۱) رجوع شود بسفینه بشماره F71 درکتابخانه مهرجی رانا نوساری گجرات

خاورشناس واستادی مانند او سراغ نداریم که درحل معضلات دین کوشش‌وزوایای تاریك آنرا روشن سازد. اینجانب شخصی راچون او دانشمند ومهربان ورؤف‌دربین مردم هندندیدم .»

ملا فیروز کتابهای خطی ذیقیمت بسیاری درهمه گونه علوم و فنون که بالغ برهشتصد جلد میشوددرطی حیات خویش جمع‌آوری نموده بود . کتابهای‌نامبرده اینك در بنگاه خاور شناسی خورشید جی کاما در بمبئی تحت عنوان کتابخانه ملا فیروز در دسترس استفاده‌عموم‌قرار گرفته است .

فرزانه فولاد

فرزانه فولاد پور رستم دانشمند زرتشتی کرمان زمین است . بسیاری‌ازاشعار او واشعار دیگران رابهدین سهراب‌ابن گشتاسب منجم کرمانی بفرمایش فرزانه مانکجی هاتریا در مجموعه‌ئی ضبط نموده‌است .

جنگ نامبرده درشهریور روز وفروردینماه ۱۲۳۷ یزدگردی کتابت گردیده و بشماره HP (ms)212 در بنگاه خاور شناسی خورشید جی کاما بمبئی محفوظ است .

این چند بیت از ابیات مفصل اوست در مناجات و اوضاع روزگار و ساقی نامه .

بروز قیامت بفریاد رس — که‌فریادرس‌نیست‌غیرازتوبس
الهی در آن عرصهٔ رستخیز — نشاید که برمن نمائی ستیز
که از رحمتت هستم‌امیدوار — که بخشی گناهم بوقت‌شمار
همی شرمسارم بپیش تو بس — دگرشرمسارم‌مکن‌پیش کس
برابر همه دوست باشند ویار — پس سرهمه دشمن و نابکار
همه بد دل و بدتن‌وبدگمان — ز چرخ وفلك الامان الامان
بده ساقیا می بده می بده — تغافل مکن جام پی‌پی بده

که دنیاست فانی وبی اعتبار — نشد باکسی این‌جهان‌پایدار

ذکری از سال زندگی فرزانه فولاد در ابیات او بنظر نرسید گمان میرود در سده دوازدهم یزدگردی میزیسته .

یك نسخه خطی پرسش وپاسخ هفتاد وهشت بشماره 7 B v111 محفوظ در بنگاه خاورشناسی کاما که مورخه سال ۱۱٤۲ یزدگردی است بدست او کتابت‌شده است .

دستور ملا کاوس

دستور ملاکاوس بن موبد رستم از دستوران دانشمند پارسی است در علم نجوم و اسطرلاب استاد بود . برای تحقیق از حقیقت اختلاف یکماه بین تقویم زرتشتیان ایران و پارسیان هند و پرسش بعضی مسائل مذهبی بخواهش دهنجیشاه منجیشاه از سرمایه‌داران و بزرگان پارسی سورت بایران رهسپار گشت . ملافیروز دراینمورد در سفرنامه گوید:

بلند اندیشه دهنجیشاه نامش — زمانه داده از هر باب کامش
ولی از بهــر بیشی بصارت — ببابد کرد کس را این جسارت
که در ایران ز بهر دین روائی — رود از بهر آئین آشنائـی
ره ارچه پر جفا و ترسناکست — رونده را نگهدارنده پاك است
کدامی از شما زین جمع دیندار — کمر خواهید بستن اندر اینکار
چو بشنیدند آن جمع این سخن را — بپاسخ لب ببستند و دهن را
نجنبید اندر آن کس رادل ورگ — بماند اسب جواب جمله از تك
مگر بابم ز جمله مـردم راد — پی رفتن بسینه دست بنهاد
که من بندم کمر بیشك دراینکار — مرا توفیق بخشد فضل دادار

بنابراین باتفاق فرزند دهسالهٔ خویش ملافیروز در روز دی‌بمهر وشهریورماه ۱۱۳۷ یزدگردی (۱۷۶۸م) از راه دریا و بندر عباس عازم یزد شد . حاجی محمد

حکمران بندرعباس در ساحل دریا بآنها برخورد و تفقد و مهربانی نمود وچنانکه خواهیم دید هنگام ورودشان باصفهان نیز نسبت بآنها خدمات شایانی انجام داد . بقول ملا فیروز .

کلید کار ما چون بود با او — خدا کردش بما بر مهربان خو
از او در اصفهان بایست بی‌رنج — بدست مارسد مطلوب چون گنج

ملاکاوس پس از چهارماه وچهارده‌روز و تحمل مشقات وزحمات سفر در روز ماتر سفند ودیماه درمیان هلهله وشادی جمعی انبوه از زرتشتیان که باستقبال آنها شتافته بودند وارد یزد گردید . جماعت زرتشتیان یزد آنها را درمنزل بسیار عالی جادادند و در مهمانی سعی بلیغ نمودند. کلانتر زرتشتیان یزد ملابهرام اردشیر خرمشاهی مرد شریف و مالداری بود قبل از ورود ایشان برای انجام امر دیوانی بشیراز پایتخت مملکت رفته بود وپس از دوماه مراجعت نمود.

به‌یزد اندردر آن گه کدخدا بود — فـراوون نیتی مرد خدا بود
بـدآنجا بود او سردار آسیم — به‌یزد اندر فراوونش زر و سیم
به آرام و به‌هش بهرام نامش — زمی خالی نبودی هیچ جامش
در آنگه رفته بود اوسوی شیراز — به‌یزد اندر نبود آن مردپرساز

پس از مراجعت کلانتر بیزد انجمنی درآتش بهرام تشکیل وپاسخ پرسشهای هند بایشان داده‌شد . اما راجع باختلاف یکماه در تقویم چون بارها در گذشته در آن خصوص بیانات مفصل داده شده بود وچون پرسش اخیر ناشی ازضدیت وادعای باطل بود در جواب خودداری نمودند.

نمیدانند جز دعوی باطل — ز علم و عقل میباشند عاطل
بظاهر پاك بهر خودستائی — بباطن گشته از دین خدائی

ملاکاوس فرزند خویش ملافیروز رابدست موبدان موبد یزد دستور مرزبان سپرد تاوی را تربیت ودر علم دین و حل مسائل مذهبی استاد سازد و خود بسوی کرمان رهسپار گردید ودرآنسامان نزد استاد فن درطی مدت یازده‌ماه ستاره‌شناسی

یادگرفت و بیزد مراجعت نمود.

ملاکاوس نخستین‌تقویم خویش رادرنوروز سال ۱۱۳۹ یزدگردی استخراج و بفرماندار یزد محمدتقیخان معروف بخان بزرگ تقدیم‌و مورد نوازش وملاطفت واقع گردید و گاه و بیگاه بمجلس او دعوت میگردید . زرتشتیان یزد در آندوره از دانش نجوم وستاره‌شناسی بی‌بهره بودند .

ملاکاوس در تعلیم دو نفر از جوانان زرتشتی یکی موسوم ببهمن و دیگری بهرام‌بن سرخاب ول سعی بلیغ نمود . ملافیروز گوید :

دو کس راداد تعلیم و بیاموخت   چراغ‌مرده‌باز از نو برافروخت

بهمن بهرام بقول صاحب سفرنامه شخص بدخوئی بوده وحق‌استاد وپیمان‌را فراموش مینماید لذا گمنام میگردد .

فرامش کرد چون او حق استاد   خدا آموخته را بردش از یاد

بهدین بهمن ملابهرام اردشیر کاتب یك نامه مشروحی است در مورد کبیسه که دستوران و موبدان یزد و بهدینان درمنزل ملابهرام اردشیر کلانتر درخرمشاه بامشاوره یکدیگر و اصرار آقا محمدحسین یزدی مینویسند نامه مذکور مورخ خرداد وآبانماه۱۱۴۲ یزدگردی مطابق ۲۵ محرم الحرام ۱۱۸۷ هجری است (۱) آقامحمد حسین هنگامیکه برای دادوستد بازرگانی ببندر سورت میرود موبد زاده منوچهرجی خورشید جی راکه بتجارت مشغول بوده ملاقات مینماید و منوچهر جی از او خواهش مینماید موبدان یزد را وادار نماید تا در مورد اختلاف یکماه تقویم پاسخ مقنعی بدهند تا اختلاف‌ازبین برداشته شود وخوداو نیز برای‌اطمینان پارسیان پاسخ موبدان را مهر نماید تابیقین دانسته شود که موبدان هند آنراجعل نموده‌اند و برای اطمینان نمونه مهر اورا گرفته پیش خود نگاهمیدارد.

از فرزانه بهرام‌بن سرخاب ول خرمشاهی همینقدر اطلاع در دست است که

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بشماره Hp(ms)295 محفوظ دربنگاه‌خاورشناسی کاما ، بمبئی

در زمان خود درعلم نجوم و اسطرلاب شهرت خاصی‌را دارا بوده وبشاگرد وتلمیذ او معروف ببهرام دلاك که او نیز درخرمشاه میزیست پیشگوئیهای بسیاری نسبت میدهند .

ملاکاوس پس از سه سال اقامت دریزد عازم اصفهان میگردد واز علمای‌اسلام آن شهرستان در خصوص حقیقت تقویم تحقیقات و استشهاد بعمل میآورد .درآن موقع بواسطه قتل عام زرتشتیان که درزمان شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۲۵ — ۱۱۰۶هق) صورت گرفته بود یکنفر زرتشتی در اصفهان نمیزیست .

ز زرتشتی ولی آنجانبد کس   ز بهدینان همی بودیم‌ما بس

حاجی محمد حاکم بندرعباس و آشنای ملاکاوس سمت فرمانداری اصفهان را داشت نسبت بآنها اعزاز واکرام بیشمار بجا آورد وتاحدی میزبانی آنها را بر عهده گرفت .

در دوران اقامت ملاکاوس در اصفهان پادشاه وقت کریم‌خان وکیل‌الرعایا به بندر بصره حمله‌برده وآنرا تحت محاصره سخت قرار داده بود . مدت محاصره‌دو سال بطول انجامید . محصورین باکمال رشادت دفاع مینمودند . فرمانداراصفهان یا میزبان ملاکاوس از نتیجه پیکار بسیار نگران‌بود . روزی ضمن صحبت ازاسرار نجوم وتأثیرات آن بربشر ازملاکاوس نتیجه جنگ نامبرده و پیروزی راپرسید که باکدام طرف خواهد بود ... ملاکاوس باکمك اسطرلاب روز و ماه وسال شکستن استحکامات بصره را تعیین وگفت پیروزی با شاهنشاه‌ایران است .فرماندارمسرور گشت و ماوقع رابحضور شاهنشاه‌پیغام کرد . کریم‌خان‌ملاکاوس رابشیرازخواست لاجرم فرماندار وسایل حرکت اورا فراهم ساخت.

هنگام ورود بشیراز خواجه عبدالله نامی معروف بآقا از سوی‌شاهنشاه‌مأمور میزبانی اوگشت پس از یکماه بحضور شاهنشاه مشرف ومورد شفقت وتلطف‌واقع و بوصول خلعت سرافرازگردید . ملاکاوس شاهنشاه را از اوضاع فلکی ونجوم تا آنجائیکه باطالع خود او بستگی داشت مستحضر گردانید. شاه خوشحال گردید

و مواجب ووظیفه شایسته برایش مقرر ساخت وفرمود هندوستان را فراموش کند و بار دیگر دل بایران بندد .

بباش اینجا زهندستان‌مکن یاد	بشیراز اندرون میباش دلشاد
خورد شکر اگر در هند مردم	تو قانع شو بشهر ما بگندم

اما ملاکاوس بعذر داشتن اهل وعیال در هندوستان از اقامت در ایران پوزش خواست .

روز موعود پیشگوئی رسید . ارتش شاهنشاه ایران حصار بصره رابگشودند وشاهد پیروزی را درآغوش کشیدند . مژده فتح درکمترین زمان‌بپایتخت رسید. شاهنشاه بارعام داد بمستحقان خلعت بخشید . اسیران بصره از جمله سلیمان خان حاکم وسالار آنشهر را برخلاف انتظار بنواخت و پهلوی خویشتن جایداد .چون از حقیقت پیشگوئی ملاکاوس سخن بمیان آمدشاه باحضارش فرمانداد ویرانوازش نمود ، دلجوئی کرد ، باعطای خلعت وبخشش سرافرازش فرمود ومقامش رادربین اقران و امثال بیفزود .

در اوایل اقتدار سلاطین صفویه گروه زرتشتیان کرمان بواسطه فشار و ستم مسلمانان و محرومیتهای کلی از حصار بند شهرکه آنموقع گواشیر نامداشت به اجبار خارج شده بیرون دروازه سمت شمال اقامت اختیار کردند . خانه و بازار و درمهر وآتش بهرام ساختندو در آن محل زندگانی مینمودند تا آنکه‌دوره‌سلطنت بشاه سلطان حسین رسید و محمود قلزم افغانی بعزم تسخیر ایران از قندهاربسمت کرمان حمله آورد .

شهرگواشیر بواسطه استحکامات سخت و قلاع معتبر فتح نگردید . لاجرم بمحله زرتشتیان در بیرون شهر ریخته آنها را غارت وقتل عام ومساکن ومنازلشان را آتش زدند . بقیةالسیف در حدود یك دهم جان بدر برده باحال پریشان داخل حصار شهر پناه بردند . این گروه که شماره ایشان اندك ومسلمانان بانظر حقارت

وتنفر بآنها مینگریستند بقول صاحب تاریخ کرمان (۱)مورد حمله وفشار اوباش واشرار واقع وهر روز بلکه هرساعت انواع مختلف‌آزار وستم میکشیدند ،چنانکه این بندگان خدا مالك مال وعیال خود نبودند وهریك ازمسلمانان ساکن کرمان هرنوع تعدی و ظلمی راکه اراده میکرد بآنها مینمود . این امر تا سال ١٢٢٤ ی ادامه داشت تاآنکه فرزانه مانکجی صاحب از بمبئی بایران وارد و باحسن تدبیر وزحمت و مخارج بیشمار بتدریج رفع ظلم و تعدی ظالمان را از آنها نمود .

یکی ازظلمهای فاحشی که در همان اوایل قتل و غارت عمومی نسبت به زرتشتیان عملی گردید مسئلهٔ جزیه بود .عمال دولتی بازماندگان زرتشتی را از چنگال ستم افغان سرشماری نموده و مالیات جزیه رابدون کسر یکدینار بر آنها قسمت نمودند .صاحب سفرنامه دراینمورد گوید:

بکرمان قتل‌عامی گشت‌یکره	بسی بهدین درآن گردید کشته
هزاران مردبهدین کشته گردید	زایشان زندگی‌بر گشته گردید
نماند از ده یکی کس‌زنده‌برجا	فتاد هر جا تن و دست و سروپا
ولی آن جزیه بد بر حال اول	نکردند اندر آن چیزی مبدل
ز بعد قتل مردم را شمردند	حسابش را بدفتر جمله بردند
برایشان جزیه راکردند قسمت	نهادند آنچنانی زشت بدعت
بضرب ظلم بگرفتند تا چند	خدا بگشاد ناگه آنچنان بند

ظلم مذکور تا دوره کریمخان زند ادامه داشت . چون این شاه بعدل و داد موصوف بود دونفر بهدین ازکرمان بشیراز رهسپار شدند تا بوسیله‌ئی بحضورشاه عرضحال تقدیم دارند . آن بیچارگان بامید یکی از رجال که‌اسمش مجهول‌مانده یکسال ونیم در شیراز معطل وحیران ماندند ، نه عرضحال خود را توانستند بشاه تقدیم دارند ونه روی رفتن بوطن را داشتند اتفاقاً روزی بملاکاوس درددل‌مینمایند

(۱) تاریخ کرمان مؤلفه ۱۲۳۹ ی نام مؤلف آن معلوم نیست نسخه خطی آن بشماره H.P. (ms) 142 A دربنگاه‌خاورشناسی‌کاما بمبئی محفوظ است.

ویأس خویش و پریشانی بهدینان را باو گوشزد میکنند . ملا کاوس بواسطهٔ نفوذ خویش در دربار شاهنشاهی فوراًعریضه ایشانرا بشاه تقدیم وباصدور فرمان‌همایونی ظلم را از زرتشتیان کرمان رفع و آنها را رهین منت خویش میسازد . در سفرنامه آمده:

بشد حکم همایون زود صادر — که ظلم اندر زمان ماست نادر
بکرمان برمجوس‌اینظلم‌دیدم — عجب ظلمی برایشان‌من‌شنیدم
نباید که از آن گیری زیاده — برابر کی یکی گردیده با ده
مر آن بیچارگان رادادفرمان — زحق درد دل‌شان یافت درمان

اقامت ملاکاوس در شیراز سه سال ونیم طول کشید . روزی باسطرلاب نگاه میکند . مرگ شاهنشاه را نزدیك وشورش وغوغا وجنگ داخلی را حتمی‌میبیند با پسر خویش ملافیروز مذاکره وصلاح در حرکت فوری دیده بخدمت شاهنشاه مشرف و بتوسط دوستی تقی‌نام اجازه مرخصی را میگیرد و از راه بوشهر و کویت و بغداد عازم دیار روم واسلامبول میگردد اما ازوقوع موانع‌بسیار سه سال دربغداد میماند .

ملاکاوس هنگام اقامت در بغداد بوسیله دوستی مصطفی آقا در دربار حسن پاشا حکمران و والی بغداد راه پیدا میکند والی ازکمال و حقیقت پیشگوئی او مطلع گشته شیفته وی میگردد واو را مهمان خویش میسازد بنابراین درباریان نیز بتبعیت والی بانظر احترام باو مینگرند.

روزی ملاکاوس‌با فرزندش ملا فیروز در دربار بغداد بمصاحبت والی مفتخر بودند که‌قاصدی ازشیرازخبرمرگ کریمخان‌زند وشورش‌وفتنه‌داخلی‌ایران‌رابوالی میدهد . این پیش‌بینی ملاکاوس نیز بحقیقت میرسد ووالی از استحضارش بیشتردر تکریمش میکوشد .

ملاکاوس در سال۱۱٤۹ یزدگردی درروز اسفندار مذ و امردادماه قدیم‌ازراه دریا ببندر سورت ومنزل ومأوای خویش برمیگردد. دهنجیشاه سرمایه‌دار وبزرگ

پارسی که بخواهش او بمشقت سفرتن در داده بود سورت را ترك و در بمبئی‌اقامت داشت .

لذا ملاکاوس نیز با خانواده خویش عازم‌آن دیار ودر آنجابزندگانی‌مشغول میشود ودرسال ۱۱٥٤ یزدگردی روز سروش ایزد وماه‌فروردین برابر ۲۹سپتامبر ۱۷۸۴ م بنا بخواهش دادی شیت آتش بهرام دادی شیت را در باغ بزرگ با صفائی بنام فناس وادی که امروز هم بهمان نام مشهور و یك میل بیرون شهر بود تقدیس نموده و خود بدستوری و تولیت آن برگزیده میگردد .ملا فیروز در تاریخ‌بنای آن در سفرنامه گوید:

شد از بهر ترویج دین بهی — بنای خجسته عبادت گهی
بنائی چو جنت رفیع و بلند — ستایش‌گه داور ارجمند
بنا کرد دادی بهٔ روزگار — که تا نام نیکش بود یادگار
ز نوشیروان در جهان او خلف — که دارد روانش بمینو شرف
نهال شریعت از او تازه شد — بهی دین دگر ره پر آوازه‌شد
شد انجام این جای نیکو نهاد — بتدبیر دستور کاوس راد
چوجستم مه وروزش‌ازعقل‌وهوش — مه فروردین بود وروز سروش
بدانش چو فیروز سالش بجست — ز آتش ورهرام آمد درست

ملاکاوس یکسال بعد بمبئی‌را ترك ودرحیدرآباد دکن‌مأوا گرفت و بدوستی و نزدیکی بانظام فرمانروای آنجا مفتخر گردید.

ملاکاوس در سال ۱۷۸۷ میلادی (۱۱٥۷ی) برروی برگ یك نسخه خطی اوستا و پهلوی محفوظ درکتابخانه دستور سهرابجی رستم جی ملافیروز نسب نامه خویش رابگجراتی از قرار زیر ضبط کرده است:

«نام پدر ونیاگان کمترین خاکسارکاوس » کاوس‌ابن بهشت بهر موبد رستم بن‌شاهپوربن ایزدیاربن کاوس بن‌دستوربزرگان بزرگ هندوستان کامدین‌بن‌دستور فندء (که‌پدم هم میگویند) بن موبدان موبد و اوستاد همه موبدان و هیربدان و

و آموزگار مراسم مذهبی بهمه موبدان هندوستان ومروج کار موبدی‌در شهرهای هند استادبزرگوار ونامور رامیاربن هیربد کهنان بن هیربدبن موبدان‌موبدهرمزد یاربن هیربد رامیاربن پشوتن شهروندی»

ملاکاوس از درستی اسم شهروندی مشکوك است ودر زیر آن چنین یادداشت کرده :

« این اسم شهروندی را نمیدانم که اسم شهریست که پشوتن ساکن بوده و یا آنکه اسم پدر پشوتن است : ولی چنین اسمی در گروه زرتشتیان دیــده نشده است .»

بزعم نگارنده‌شهروندی بایستی تحریف‌سهروردی باشد وسهرورد قریه‌ایست در خراسان که شیخ شهاب‌الدین شهید معروف بشیخ اشراق از آنجا برخاسته‌است وبایستی پشوتن ازآن‌شهر بهندوستان مهاجرت نموده و بسهروردی معروف گشته.

دستور ملاکاوس چندین رساله در حل مسائل دینی و اختلافات تقویم به ـ گجراتی نوشته است ولی تألیف مهم او کتابی است بگجراتی موسوم بمأکولات بهمنی که بفرمایش‌وادیا صاحب بهمن جیٔ نوروزجی درسال۱۱۵۷یزدگردی برابر ۱۷۸۸ میلادی تألیف نمود وآقای فریدون جی مرزبان جی آنرا با توضیحات و تشریحات لازمه در سال۱۸٤۲ م (۱۲۱۲ یزدگردی) طبع ومنتشر ساخت .چنانکه از مندرجاتش بر میآید ترجمه گرشاسپ نامه فارسی است و متضمن مــذاکرات گرشاسپ معروف از نیاگان رستم زال بایکنفر برهمن هندو میباشد . مندرجات آن چنانکه در دیباچه آمده عبارتست از حکمت ، دانش ، خداشناسی ، پند، نجوم گردش چرخ وآسمان ، چهار عنصر وسخنان نادر راجع بدین مزدیسنی.

مأکولات بهمنی در موضوع سلوك ومعرفت ودستور آذر کیوان ومریدان‌او نیز صحبت و از آذرکیوان بالقب سرتاجبخش کشتی بستگان سخن میراند واورا صاحب یك پسردانسته وتألیف مغیبات آذرکیوان رانسبت باو میدهد وعلاوه‌میکند فرشید ورد پندنامه‌ئی باسم اردشیر بابکان نوشته وشیخ ابوبرکت بغدادی آنرا به ـ

عربی ترجمه و بدایع‌الحکمت نام نهاد ومیگوید خویشتاب در عهد خسرو پرویز بتوسط اسپندیاربن بهرام‌نگارش یافته وفرزانه بهرام‌بن فرهاد کتاب‌شارستان‌خویش را بنا بفرمایش موبد سروش و موبد هوش نوشت و راجع به زوره باستانی نیز در کتاب نامبرده سخن رفته است .

ملاکاوس درسال ۱۱۰۲ ی در بروچ متولد ودرسال۱۱۷۱ یزدگردی درحیدر آباد دکن جهان را بدرود گفت .

فرزانه کیخسروجی خانصاحب

فرزانه کیخسرو جی خانصاحب پور تیرانداز پور خرسند اهل کوچه بیك حومه یزد اززرتشتیان دانشمند وفعال ایران زمین و درراه ترقی و پیشرفت گروه زرتشتی دردوره‌ئی که در تاریکی جهل و غفلت بسر میبردند در مدت کوتاه حیات خویش بخدمات شایان توجه‌توفیق یافت .

فرزانه کیخسرو در هشت سالگی یتیم گردید و هنگام قحطی سختی که در سال ۱۲٤۰ یزد گردی در یزد رویداد و گروه بیشماری را ازبین برد ، باتفاق مادر و خویشان ازکوچه بیك کوچ نمود و بهندوستان مهاجرت و در بمبئی بتحصیل پرداخت و در اندك وقتی از دانشگاه بمبئی باخذ دانشنامه BA که در آن دوره بسیار مهم بود نایل آمد.

پس از درگذشت فرزانه مانکجی صاحب درسال ۱۲۵۹ یزد گردی (۱۶ فوریه ۱۸۹۰ م) امنای انجمن اکابر صاحبان پارسیان (انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران) اورا دراول سپتامبر ۱۸۹۰ میلادی بسمت نمایندگی خویش برگزیدند .
فرزانه کیخسرو پس از انتصاب از راه بوشهر وشیراز و اصفهان بتهران عزیمت نمود و پس از ورود بآنجا و ارائه استوار نامه خود بشاهنشاه و امنای دولت و انجام خدمات مهم در پایتخت ازطرف نخست وزیر وقت بموجب فرمان زیر بخطاب خان

و اعطای یکعدد مدال طلا مفتخر گردید .

« هو ــ حکم عالی شد چونکه عالیجاه مجدت همراه کیخسروجی ولدتیرانداز وکیل انجمن موقوفات فارسیان هندوستان از روز ورود بدارالخلافه الی‌حال درکمال صداقت و نیکخواهی و خیر اندیشی نسبت بزرتشتیان ایرانی حرکت نموده لهذا از طرف وزارت جلیله اعظم مشارالیه را بخطاب لقب خانی واعطای یك عدد مدال طلا مفتخر و اعزاز داده شده که موجب زیادتی اعتبار خود دانسته بر حسن نیت و قدر قیمت خود بیفزاید تحریراً فی غره شهر جمادی‌الاولی توشقان ئیل خیریت دلیل سنهٔ ۱۳۰۹ ه

امضا و مهر امین‌السلطان ومهرصدرالسلطنه»

کیخسرو جی خانصاحب پس از یکسال اقامت در تهران وکسب اجازه از حضور شاهنشاه بصوب یزدو کرمان حرکت و در رتق و فتق امور زرتشتیان آن سامان و رفع مظالم آنها ومکاتبات با مصادر امور در تنبیه‌اشرار وعطف نظر بطایفه زرتشتیان ابرازمساعی نمود وبناپیشنهاد شهید روانشاد ماستر خدابخش بهرام‌رئیس درلزوم ایجاد انجمن برای رفع مظالم از افراد جماعت و بتصویب انجمن اکابر صاحبان و تحصیل اجازه از حکام شرع وعرف وفرماندار وقت شاهزاده‌جلال‌الدوله نخستین جلسه انجمن ناصری زرتشتیان یزد رادرروز باد ایزد و شهریور ماه۱۲۶۱ یزد گردی (رجب ۱۳۰۹ ه وژانویه ۱۸۹۲ م) در محله دبیرستان کیخسروی واقع در محله خلفخانعلی تشکیل و اساسنامه و آئین‌نامه آنرا تنظیم و انجمن بفعالیت خود پرداخت .

درطی ۶۵ جلسه نخستین سال تأسیس که ٤۸ جلسه آن عادی و ۱۲ فوری و ۳ خصوصی و۲ عمومی بود خدمات بسیار مهمی را انجام و ۸۶۸ فقره مطالب مهم اجتماعی را مورد مذاکره قرارداد . انجمن درظرف مدت‌یکسال ۳۲۹ نامه وحکم و عریضه و۱٤ فقره تلگراف باطراف فرستاد وجواب ۱٤۵ استفتاء بنوشت . چهار حکم گواه ثبت دفتر و۱٤ وقفنامه در طومار انجمن ثبت ویازده فقره سند مردم‌را

درصندوق انجمن بامانت پذیرفت . در ظرف مدت یکسال ۱۰ فقره تلگراف ۲۴۵ نامه از اطراف بانجمن رسیده که ۲۵ نامه از طرف شاهزادگان و امنا و اولیـای دولت و اداره حکومتی و ۳ نامه از طرف علمای اعلام شرع متضمن بر تقدیر از فعالیتهای انجمن بود . بعلاوه ۵۷ نامه از خارج کشور نیز درطی آن مدت بانجمن میرسد .

فرزانه کیخسروجی خانصاحب ریاست نخستین دونشست انجمن را پذیرفت تادیگران طرز اداره امور را یاد بگیرند . انجمن در اصلاح امور و رفع مرافعات افراد جماعت سعی بلیغ مبذول میداشت چنانکه در سال دوم تأسیس چهارصد فقره نزاع بین افراد زرتشتی را کوتاه و تجاوزات و تعدیات بیگانگان را نسبت بافراد جماعت رفع نمود .

فرزانه کیخسروجی محبوب القلوب همه وطرف توجه اولیای دولت بـود و همگی در مراسلات خود او را دوست یا مقرب الخاقان خطاب مینمودند ، چنانکه فرمانفرما حکمران کرمان در نامه خویش باو مینویسد : « مقرب الخاقان گرامی دوست مهربانا » امین السلطان صدراعظم در نامه خود باو مینویسد . «عالیجاه عزت همراه دوستا مهربانا» شاهزاده جلال الدوله حکمران یزد در نامه خود باو چنین خطاب میکند : « عالیجاه درایت همراه فخامت اکتناه رفعت جایگاه» و شاهزاده ظل السلطان در پاسخ نامه او مینویسد : « مؤیدالزمانی کیخسروجی وکیل انجمن پارسیان هندوستان سلم‌الله»

فرزانه کیخسروجی خانصاحب دردستگاه دولتی وبین رجال دولت وشاهزادگان نفوذی بغایت داشت و حکمرانان محل از او ملاحظه مینمودند و در رفع شکایات زرتشتیان کمال کوشش را مینمودند . چنانکه معتمدالسلطان محمـد حسنخان حکمران کاشان درجواب نامه شکایت آمیز او ازظلم عمال حکومتی نسبت ببازرگانان وپیله‌وران زرتشتی آنجا ، بخصوص ملاخدابخش کیخسرو که در قمصر باغی ابتیاع ومأمورین حکومتی اضافه مالیات از او وصول مینمایند مینویسد : مکرم دوست

مهربانا مراسله مؤدت مواصله سامی در اسعد اوقات واصل واز سلامتی مزاج شریف نهایت خرسندی و انبساط خاطر حاصل شد . از بابت طایفه فارسیان ساکن کاشان شرح مفصلی قلمی داشته بودید خیلی تعجب کردم که ایشان با همه محبت و مهربانی که در این دو سال بآنها شده و میشود چرا بیجهت اسباب مزاحمت شما شده‌اند ...»

سپس حکمران پس از شرح مفصل از توجهات خودنسبت بزرتشتیان وشکایت ازرفتار بعضی از آنها و قول همراهی کامل بزرتشتیان و رفع همه گونه ظلم از آنها مینویسد :

« خواهش مینماید هر اوقات مطلبی دوستانه دارید بخود اینجانب اظهار دارید انجام بدهد دیگر با شمشیر و تیر و کمان وجنگ رستم و اسفندیار وروم و روس وهندوستان و انگلیس درمیان نباشد که من‌زمین خوردهٔ همه پهلوانان میباشم. اگر از شما منفعت نمیرسد ضرر هم نرسد بهتر است همه روزه شرح سلامتی و حالات را باهر گونه فرمایش باشد قلمی دارید .زیاده طالب سلامتی است »

فرزانه کیخسروجی خانصاحب درطی اقامت خود در یزد ضمن اعلامیه‌ئی که برای جمع اعانه بین زرتشتیان یزد منتشرساخت بعموم خاطر نشان نمود که انجمن اکابر صاحبان پارسی در رفع جزیه ومظالم زرتشتیان از جیب فتوت خویش هزینهٔ سنگینی را متحمل و محض ترقی بهدینان در تأسیس دبستانها در تهران و یـزد و کرمان فعالیت نموده‌اند واینك ارباب کیخسرو مهربان رستم عمارت مدرسه را از وجه خالص خود در یزد در محله خلف خانعلی ساخته ومعادل پنجهزار روپیه باسم خود و ۲۵۰۰ روپیه باسم مرحوم خسرو مهربان ، بانجمن اکابر صاحبان سپرده‌است که سود آن بهزینهٔ فرهنگی دبیرستان کیخسروی شهر برسدو برخی اززرتشتیان ایرانی بمبئی نیز باینکار خیر کمك نموده‌اند مخصوصاً آقای هرمزدیار شهریـار کوچه بیکی از پول خود در کوچه بیك دبستان ساخت و وجهی که سودش کفاف مخارج آموزگاررا بنمایدبانجمن سپرد وهمچنین آقای خداداد رستم رشیدمعروف

بکنترا کتر در خرمشاه دبستان ساخت و برای هزینهٔ اداره امور آن سرمایه‌معین بانجمن سپرد و آقای خدابخش مرحوم بهمرد نرسی آبادی نیز مدرسه‌ئی درنرسی آباد ساخت وبانجمن واگذار نمود خوبست محض قدردانی ازبزرگان پارسی که برای ترقی ما ابراز مساعی نموده‌اند زرتشتیان ایران نیز بقدر همت خود برای هزینهٔ دبستانها مخصوصاً دبیرستان کیخسروی که مخارجش روز افـزون است و تأسیس دبستانهای دیگردردهات اعانه جمع وبانجمن اکابرصاحبان پارسیان بسپارند تا سودش در راه فرهنگ جماعت بمصرف برسد . زرتشتیان یزد درخواست آن فرزانه را باپرداختن مبلغ ۱۴۲۵۰ روپیه باحسن وجه استقبال وموجب تشویق‌وی ودلگرمی امنای انجمن گردیدند.

زرتشتیان کرمان نیز باتأسی اززرتشتیان یزد درجواب اعلامیه کیخسروجی مبلغ ۲۳۹۳ روپیه بانجمن اکابر صاحبان پارسیان بمبئی سپردند تاسودش بمصرف دبستان کرمان برسد وبعلاوه یکصد من بذر افشان سرآسیاب وشصت وپنج من‌بذر افشان طهماسب آباد را بمبلغ یکهزار وپنجریال ونیم ابتیاع ووقف نموده وتولیت آنرا بانجمن سپردندتادرآمدش را در راه حقوق آموزگاران دبستان کرمان خرج نماید .

در اینجا لازم است خاطرنشان شود موقعی که زرتشتیان ایران‌مبلغ مذکور را بعنوان اعانه بذل نموده‌اند از جملهٔ بینوایان وپریشان روزگاران بوده‌اندوقیمت پول هم بسیار گران ومبلغ مذکور مهم بود زیرا درآن‌هنگام حقوق ماهی بیست‌یا سی ریال بنظر مردم زیاد وکالای مورد احتیاج بسیار ارزان بود.

فرزانه کیخسروجی دردوران اقامت کوتاه خود درکرمان‌تعدیات وستم‌هائی را که علی‌نقیخان ضابط رفسنجان با اخذ اضافه مالیات نسبت به پیله‌وران‌زرتشتی آنجا مینمود وآنها را ازداد وستد با زنان منع نموده بود بوسیلهٔ‌شکایت بفرمانفرما رفع نمود.

شاهنشاه ایران ناصرالدینشاه در ۲۷ ربیع‌الثانی سال۱۳۰۹ ه فرمان اعطای

نشان مهم شیر و خورشید را بسردینشاه مانکجی جی پتیت بـارونت اول و رئیس انجمن اکابـر صاحبان پارسی صادر نمود فرمان که امضا و مهر امین السلطان و صدر السلطنه را دارد و بانشان بوسیله فرزانه کیخسرو جـی بصاحبش ارسال گردید .

فرزانه کیخسروجی پس از دوسال اقامت در ایران و انجام مأموریت خود بهندوستان مراجعت نمود .

امنای انجمن اکابر صاحبان پارسی از فعالیتهای شایان توجه وی راضـی و خوشحال بودند سردینشاه پتیت رئیس انجمن خلعت خوبی بفرزانه کیخسرو داد وبا تحف وهدایای شایسته برای شاهنشاه وسران‌دولت دوباره اورا بسمت‌نمایندگی خود بایران اعزام داشتند .

ایندفعه فرزانه محترم باتفاق عیال خویش وارمغانهای زیر ازراه بندر عباس بصوب کرمان عزیمت نمود.

یك جام نقره منقش باعکسهای شکار واستوار روی سه‌پایه فیل بوزن ۲۱۶۹ گرام و یك جعبه نقره منبت کاری بوزن ۷۳۶۱۰ گرام محتوی سپاسنامه برای ناصرالدینشاه .

یك جام شربت‌خوری نقره‌بوزن ۱۸۲۲۵۵ گرام‌برای‌ظل‌السلطان.

یك گلدان نقره بوزن ۹۲۲۷۲ گرام برای جلال‌الدوله .

یك کوزه نقره‌با لبه شیر مانند و یك‌کوزه‌نقره بشکل‌مرغابی ویك بشقاب نقره بشکل کشتی‌رویهمرفته‌بوزن ۱۸۲۲۵۵ گرام برای امین‌السلطان صدراعظم .

یك جام نقره بوزن ۶۸۱ گرام برای قوام‌الدوله وزیر امور خارجه .

یکدوره فرهنگ‌انگلیسی و فارسی‌باصحافی مذهب‌کاری برای صدرالسلطنه کنسول‌سابق‌بمبئی بنام‌حاجی میرزا حسینقلی‌خان .

فرزانه کیخسرو بورود بکرمان پس از کسالت جزئی که علت آنهم در

اسرار پیچیده و بزعم برخی مسموم گردیده ، در روز مهر ایزد و خرداد ماه قدیم ۱۲۶۲ یزدگردی برابر ۱۸ فوریه ۱۸۹۳ میلادی در عنفوان جـوانی بدار باقی شتافت .

ارمغانها در کرمان ماند تا آنکه فرزانه اردشیرجی ایدلجی شاپورجی ریپورتر ازطرف انجمن بنمایندگی منصوب و آنها رابه مقصد رسانید.

فرزانه کیخسرو خالوامان

فرزانه کیخسرو خالوامان از فاضلان وشاعران زرتشتی ساکن شهر یزداست در دوران کودکی در سال ۱۲۳۵ یزدگردی باتفاق سایر کودکان زرتشتی بسرپرستی فرزانه مانکجی هاتریا بتهران رهسپار و در دبستان زرتشتیان آنسامان بتحصیل علم وادب پرداخت . پس از اتمام تحصیلات از طرف فرزانه مانکجی در یزد به‌ـ آموزگاری منصوب گردید و مدتی در دبستان زین‌آباد و بعد در دبستانهای دیگر دهات آموزگار بود. اشعار زیادی از خود بیادگار گذاشته است که متأسفانه مارا بآن دسترس نیست وغالباً فی‌البدیهه شعر میگفته است .

فرزانه کیخسرو مردی باهوش و ذکاوت ودر آئین زرتشتی ثابت قدم بود . اما بواسطه پیش‌آمدی اسلام آورد و مدتها بامسلمانان محشور بود، لیکن‌خودرااز گروه زرتشتیان جدا نمیساخت . پس از سالها تماس با مسلمانان از آنها آزرده خاطر گشت ودرعصری که کسی راجرئت بر گشتن از اسلام نبود، اسلامرابگذاشت وبا اجازه مجتهد وقت حاجی‌میرسیدعلی مدرس مشهور بلب‌خندقی دوباره‌زرتشتی شد وواقعه آن بقول آقای فریدون نور یزدان نقل ازقول خود آقای حاجی میر سیدعلی مدرس چنین است :

یکروز فرزانه کیخسرو میرود بمحضر حاجی میر سید علی و میگوید آقا مسئله دارم وجواب میخواهم . آقا میپرسد مسئلات چیست میگوید درراهی می

رفتم بخیالم که شاهراه است ولی چون بآخر راه رسیدم دیدم زقاق است (بن‌بست است) آیا باید از دیوار بالا رفته بگذرم و یا آنکه دوباره برگشته و از راه دیگر بروم . آقا جواب میدهد بایدبرگردی . او هم فوراً درجلو مجتهد تنبان سیاه که نشان مسلمانی بود از پای درآورده وتنبان سفیدی که زیر بغل داشت و زرتشتیان میپوشیدند بپا کرده میگوید آقا راه زقاق است ، زقاق است ، بحکم خودتان بر میگردم حکم را مرحمت کنید . حاجی میرسیدعلی مدرس پس ازخنده بسیارحکم را نوشته باو میدهد تا مسلمانان در تغییر مذهب براو نشورند و اذیت‌نکنند.

فرزانه کیخسرو خالوامان مرد دیندار و شوخ و بذله گو و وارسته و صاحب روح بلند بود . مرگ خودرا یکهفته قبل میدانست . میگویند سه روزقبل‌ازمرگ درحدود سال ۱۳۱۵ ی میرود بدخمه یزد وبه آدرباد نسالار ودخمه بان میگویدسه روز مهمان شما هستم وباید ازجهان سفر کنم ، آنها با تبسم جواب میدهند بسیار خوب مانعی نیست و تصورمیکردند آنهم یکی ازشوخیهای‌اوست .فرزانه کیخسرو درسه روز بعد پیش از آفتاب غسل میکند ولباس پاك سفید میپوشد و نیرنگ دین میخورد و پتت میخواند و میرود بخیله دستوران چادرشب‌پهن میکند ومانندمیت برآن میخوابد وبنساسالار میگوید من حالامیروم بروبشهر خبر بده . اینرا گفته چشم بهم میگذارد و ازجهان فانی بجهان باقی میشتابد .چون خبرمرگ او بشهر میرسد انبوهی اززرتشتیان وجماعتی ازمسلمانان برای ادای آخرین احترام خود نسبت‌باو بدخمه روی‌میآورند و جنازه اورا بااحترام زیادبلند مینمایند وبآخرین مرحله خود میرسانند.

فرزانه ارباب کیخسرو شاهرخ

فرزانه ارباب کیخسرو پور شاهرخ پور اسکندر پور گشتاسب پور بهمن از دانشمندان و صاحب طبعی موزون وشخصیت برجسته کرمانزمین است که ازپرتو هوش وذکاوت وپشتکار و فعالیت توانست خود را درردیف اولین‌افراد نامور کشور درزمان خود قرار دهد .

جد پدری او ملاگشتاسب، منجم مشهور وطرف‌توجه آقا محمدخان‌خواجه سرسلسله قاجاریه بود . اسکندر جد خود ارباب نیز ستاره شناس ومرجع کارهای خاص وعام میبود . شاهرخ پدرفرزانه ارباب کیخسرودرزمان ورود فرزانه‌مانکجی هاتریا بکرمان بسمت آموزگاری دبستان آن دیار منصوب گردید . خلاصه‌نیاکان ارباب کیخسرو مانند خودش درزمان خویش صاحب شخصیت بوده‌اند.

مجله اندیشه ما شماره ۲ مورخه بهمن ۱۳۲٤ خورشیدی در شرح زندگانی ارباب کیخسرو چنین مینویسد :

« ارباب کیخسرو شاهرخ یکی از رهبران بزرگ اجتماعی بود که از میان جامعه زرتشتیان برخاست و در بهبود وضع اجتماعی همگروه که در آنزمان جزء جوامع ستمدیده وزیر فشارمیزیست کوشش بسزا نمود . ازطرفی علاقمندی بحفظ حقوق همکیشان وجلوگیری از فشار وبیداد گریهائی که بدست عده‌ئی مغرض ، متعصب نادان‌برآنان وارد میشد و ازسوی دیگر دلبستگی بحیات و استقلال‌ایران



فرزانه ارباب کیخسرو شاهرخ

و سر افرازی هم‌میهنان باعث شد که ارباب سراسر زندگی پر افتخارش را درکار و کوشش بسر برده و امروز جامعه ایرانی از او بنام یك فرزند شرافتمند و فداکار برای ایران یاد نماید. »

فرزانه ارباب کیخسرو در سال ۱۲۴۳ یزدگردی در کرمان متولد ودر شش ماهگی از مهر پدری محروم گردید . تحصیلات مقدماتی را تحت توجه مادر خود پیروزه در دبستان کرمان بنیاد نهاده مانکجی هاتریا نمود ودر سن۹ سالگی بتهران آمد و سه‌سال بادامه تحصیلات پرداخت . سپس بسفارش فرزانه مانکجی هاتریا با برادر کهتر خود ببمبئی رهسپار شد و در آنديار بحمايت و سرپرستی سر دینشاه مانکجی پتیت رئیس انجمن اکابر صاحبان پارسی و دادماد دختر کیخسرو ایزدیار بتحصیل دانش پرداخت وپس از اتمام تحصیل درحدود ۱۲۵۷ یزدگردی از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسی با حقوق سالیانه سیصد روپیه که بازر آن زمان ۹۰ تومان میشد بآموزگاری دبستان کرمان منصوب گردید . امـا زرتشتیان حقشناس کرمان حقوق او را ازطرف خویش سیصد تومان معین کرده و بقیه را ازطـرف خویش میپرداختند .

انتصاب ارباب کیخسرو بآموزگاری دبستان کرمان آغازفعالیتهای‌فرهنگی و اجتماعی اوست بقول نویسنده مجله اندیشه ما « مدت اقامت در بمبئی و مطالعه در احوال وزندگانی پارسیان هندوستان و آشنائی بمفاخر ایران باستان در روح پرشور ارباب کیخسرو اثرات عمیقی برجای نهاده بود وشاید همان اثرات‌نخستین بود که نقشه یك عمر کوشش خستگی ناپذیر در راه سروری همگروه و ایران را در اندیشهٔ او ترسیم کرده بود.

ارباب کیخسرو دربدو بازگشت بایران باآگاهی که از تعصبات خشك‌جان فرسای مغرضین و کار شکنی‌های آنان داشت صلاح دید که کلاه ملا فیروزی کـه ویژه پارسیان هند است بر سر گذارد وتقریباً بعدها نیزدرتمام مدتی که در کرمان بود همین کلاه را بر سر گذاشت .»



فرزانه ارباب کیخسرو شاهرخ

و سر افرازی هم‌میهنان باعث شد که ارباب سراسر زندگی پر افتخارش را درکار و کوشش بسر برده و امروز جامعه ایرانی از او بنام یك فرزند شرافتمند و فداکار برای ایران یاد نماید.»

فرزانه ارباب کیخسرو در سال ۱۲۴۳ یزدگردی در کرمان متولد ودر شش ماهگی از مهر پدری محروم گردید. تحصیلات مقدماتی را تحت توجه مادر خود پیروزه در دبستان کرمان بنیاد نهاده مانکجی هاتریا نمود ودر سن ۹ سالگی بتهران آمد و سه‌سال بادامه تحصیلات پرداخت. سپس بسفارش فرزانه مانکجی هاتریا با برادر کهتر خود ببمبئی رهسپار شد و در آندیار بحمایت و سرپرستی سر دینشاه مانکجی پتیت رئیس انجمن اکابر صاحبان پارسی و داماد دختر کیخسرو ایردیار بتحصیل دانش پرداخت وپس از اتمام تحصیل درحدود ۱۲۵۷ یزد گردی از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسی با حقوق سالیانه سیصد روپیه که بارز آن زمان ۹۰ تومان میشد بآموزگاری دبستان کرمان منصوب گردید. امـا زرتشتیان حقشناس کرمان حقوق او را ازطرف خویش سیصد تومان معین کرده و بقیه را ازطـرف خویش میپرداختند.

انتصاب ارباب کیخسرو بآموزگاری دبستان کرمان آغازفعالیتهای فرهنگی و اجتماعی اوست بقول نویسنده مجله اندیشه ما « مدت اقامت در بمبئی و مطالعه در احوال وزندگانی پارسیان هندوستان و آشنائی بمفاخر ایران باستان در روح پرشور ارباب کیخسرو اثرات عمیقی برجای نهاده بود وشاید همان اثرات نخستین بود که نقشه یك عمر کوشش خستگی ناپذیر در راه سروری همگروه و ایران را در اندیشهٔ او ترسیم کرده بود.

ارباب کیخسرو دربدو بازگشت بایران باآگاهی که از تعصبات خشك جان فرسای مغرضین و کار شکنی‌های آنان داشت صلاح دید که کلاه ملا فیروزی کـه ویژه پارسیان هند است بر سر گذارد وتقریباً بعدها نیزدرتمام مدتی که در کرمان بود همین کلاه را بر سر گذاشت.»

« اولین اقدامی که ارباب کیخسرو در کرمان بدان دست زد اصلاح دبستان زرتشتیان بود که تا آنموقع صورت مکتب‌خانه‌ای راداشت و کوشیدتاآنرادرتحت اصول صحیح اداره نماید .بدین ترتیب کلاسهای مرتبی در آنجا بوجود آورد و برنامه ومقررات تازه برای آن وضع شد . پنچایت (انجمن) زرتشتیان کرمان را نیز سرو صورتی داده (باهمکاری کیخسروجی خانصاحب) بجمع آوری پول و ساختمان یك مدرسه بزرگ‌اقدام نمود و دبیرستان‌زرتشتیان را در آنجا دایر کرد. دبستان دخترانه زرتشتیان نیز مقارن همان اوقات در کرمان بهمت مشارالیـه از دارائی روانشاد جمشید جهانگیر تأسیس گردید . در آنموقع فکر ارباب متوجه مسئله مهم ودشواری گردید .بعللی که موجب‌شده بود کلاهملا فیروزی برسر داشته باشد میاندیشیدوزرتشتیان کرمان رامیدید کهمجبور بودند لباس متمایز ازبرادران ایرانی مسلمان بپوشند تا بهتر شناخته شده و خوبتر مورد اهانت قرار گیرنـد . ارباب کیخسرو برای رفع این وسیله شکنجه در نخستین وهلـه دانش آموزان زرتشتی راواداشت که لباس عمومی کشوری رابر تن کنندبا این سیاست سدشکسته شد و بتدریج همه زرتشتیان توانستند بجامه متحدالشکل عمومی مانند برادران ایرانی مسلمان ملبس شوند . در سراسر زمانی که مشارالیه در کرمان بود با حکام مستبد و مغرضین در کشمکش و زد و خورد بود .برای احقاق حقوق زرتشتیان و تساوی بادیگران ازهیچگونه فداکاری فروگذار نمیکرد . در این هنگام بود که دیگر شاهرخ محیط کرمان را برای اجرای افکار خود کوچك میدید از این رو از راه مشهد وعشق آباد بجانب روسیه رفت تقریباً یکسال و اندی در ادسا (بندر کنار دریای سیاه) بسر برد وسپس بتهران آمد وجزو مدیران اداره روانشادارباب جمشید جمشیدیان وارد شد.»

فرزانه ارباب کیخسرو هنگامیکه در اداره جمشیدیان بکار مشغول بود بنا بتشویق آقای فروغی بتألیف آئینه‌آئین مازدیسنی وفروغ مزدیسنی اقدام نمود که باراول باسرمایه ارباب جمشید طبع گردید. مقارن‌همین اوقات نهضت‌آزادیخواهی

در ایران آغاز شد وتجارتخانهای زرتشتیان بوسایل ممکنه در پیشرفت آن نهضت کمکهای مؤثری نمودند . ندای مشروطیت فرصت خوبی بارباب کیخسرو داد و درصف آزادیخواهان با احرار هم‌آغوش گردید .

هنگام‌انتخابات دوره دوم درسال١٢٧٨ یزدگردی ارباب جمشیدجمشیدیان ارباب کیخسرو راکه در اداره خودش سمت مدیری را داشت بنمایندگی زرتشتیان درمجلس نامزد ساخت وعموم همکیشان بنام او رأی درصندوق انداختند ودر همان دوره ازطرف پارلمان بمباشرت مجلس نیز برگزیده شد وتا پایان زندگی و دوره دوازدهم مجلس بهمان مقام باقی بود .

بقول نویسنده مجله اندیشه ما « ارباب کیخسرو ازهمان دوره دوم توانست شایستگی خود را درامور کشوری نشان دهد . کوششهائیکه نامبرده در راه اصلاح امور مملکتی وهمکاری ومساعدتهای‌نزدیکی که با مسترشوستر امریکائی مستشار ایران دوست نمود سبب شد که نامبرده در کتاب خود اختناق ایران چنین‌بنویسد « همان روز با شخصی معرفی شدم که از عزیز ترین و بهترین دوستان صمیمانه صادقانه بود که امریکائیها در مدت توقفشان در ایران پیدا کرده بودند . شخص مذکور ارباب کیخسرو تاجر محترم زرتشتی بود کـه در خارجه تحصیل کرده و بایران مراجعت نموده . ارباب کیخسرو باملتیان همدست شده وازطرف‌زرتشتیان ایران در دوره دوم مجلس بسمت وکالت منتخب شده بود . ارباب مزبور نماینده زرتشتیان وتاجری جذاب‌القلوب ومحبوب عامه بود ومهارت تامی در زبان‌انگلیسی داشت ازآن تاریخ ببعد در مواقع امتحان ومعارك خطرناك هیچ تزلزلی در رأی راسخ وجرئت ثابتش راه نیافت . از اولین وحله که با او ملاقات کردم وعده کرد که هرقدر بتواند ما را معاونت نماید . از آنروز تا وقتیکه از ایران خارج شدیم هیچوقت از اوقات شبانروزی از پیشرفت مقاصد و اصلاحات مملکتی کوتاهی نمینمود ..»

« در دوره فترت شش ساله مجلس با خرابی وضع مالی کشوری با سیاست

وتدبیر غریبی این دوره را طی نمود تا دوره فترت منقضی وباز مجلس شروع بکار کرد . درجنگ بین‌المللی گذشته (۱۲۸۶ی) بود که با خطرات جانی که متوجه مشارالیه بود از طرف مرحوم مستوفی‌الممالك دو مرتبه مأمور مذاکره با کمیته دفاع ملی قم شد .

در سال قحطی از طرف دولت مأمور خرید غله شده و با جدیت و شجاعت غیر قابل وصفی وظیفه خودرا انجام داد وحتی موقعیکه اشخاص ذی‌نفوذ ازفروش غله خودداری میکردند از هیچگونه مقاومت در این راه برای بهبود وضع ملت نهراسید . »

« اولین کسیکه برعلیه قرارداد شوم ۱۹۱۹ قیام کرد فرزانه ارباب کیخسرو بود که در آن موقع در اتازونی بسرمیبرد بمجرد رسیدن خبر قرارداد بجراید اتازونی نامبرده در آنجا بنام یکنفر - نماینده مجلس شورای ملی بمعیت شوستر ایراندوست (رفیق صمیمی سابقش) درمجلس اتازونی اقدام نمود وبر علیه قرارداد ومفاد آن ، مقالات منتشر کرده . نطقهای غرا ایراد نموده مقدمه الغای آنرافراهم ساخت وفوراً بقصد بازگشت بایران ازاتازونی عزیمت نمود . بمجرد ورود بتهران نمایندگان را بتشکیل جلسات خصوصی عدیده دعوت و سرانجام در جلسه که در منزل آن فرزانه در خیابان نادری تشکیل شد ، اصل اعلامیه الغای آن قرارداد مشئوم بخط خود آن روانشاد نوشته شده وبامضای عده ازنمایندگان رسیده شبانه درمطبعه چاپ وصبح روز بعد درتهران منتشر گردید .

« وقتیکه درسال ۱۲۹۹ خورشیدی جواهرات سلطنتی را از ایران خارج نمودند ، اولین کسیکه پرده از روی این راز درمجلس شورای‌ملی برداشت و علناً باین عمل اعتراض نمودمرحوم‌ارباب کیخسرو بود. درضمن عملیات سیاسی‌درخشان فرزانه ارباب کیخسرو از کوشش در بهبود مسائل عام المنفعه ، امور خیریه و بازرگانی نیز کوتاهی نمیکرد . ازجمله یادگار های خوب وفنا ناپذیر ارباب در این راه اقدامات زیر است ،

« شرکت‌تلفن که موسسه از هم گسیخته‌ای بود ووضع‌تقسیم سیمهایی‌شباهت بتار عنکبوت نبود در اثر مجاهدتهای آن روانشاد در مدت مدیریت اداره تلفون بصورت اتوماتیك ووضع فعلی درآمد . اولین قرارداد تهاتری که ایران با یك کشور خارجی بست دراثراقدام وجدیت مشارالیه بود . (این قرارداد بانمایندگی ارباب کیخسرو ازطرف دولت ایران باسوئد منعقد گشت .)

« موقعیکه خواستند راه آهن ایران را از آلمانیها و امریکائیها که مأمور ساختن‌آن بودند بدولت ایران تحویل دهند ، ارباب کیخسرو با سمت نماینده شخصی شاه سابق (رضا شاه) درمذاکرات شرکت جسته و مبلغ هنگفتی به سود خزانه دولت ازآنها تخفیف گرفت.

« ارباب درطول خدمت در کارپردازی مجلس خدمات زیادی را انجام داد . تأسیس کتابخانه وهم‌چنین چاپخانه مجلس (که از بزرگترین و آبرومندترین چاپخانهای کشور است) از اقدامات مفید اوست . اهمیت این اقدام امروز کاملا از اینجا روشن میشود که پس از گذشتن چند سال نه تنها فقط قیمت آن مستهلك شده بلکه سود هنگفتی نیز ازآن بخزانه دولت عاید کرده است . »

روزنامه اطلاعات درمورد اخبار شهریور ۱۳۰۶ مینویسد « عکس شروع شد روزنامه اطلاعات برای اولین‌بار در ایران بطور روزانه درصفحه اول شروع‌بانتشار عکس و شرح حال نمایندگان و رجال معاصر نمود . تا آن موقع وسایل چاپ عکس وساخت گراور مهیا نبود ودر این تاریخ بهمت ارباب کیخسرو شاهرخ‌وسایل گراور سازی در چاپخانه مجلس فراهم شده بود که مورد استفاده اطلاعات قرار گرفت . »

هیئت مدیره چاپخانه مجلس بپاس خدمات گرانبهای ارباب کیخسرو در تأسیس چاپخانه و سرپرستی آن عکس اورا نیز در اطاق مدیر کل که با تمثال اعلیحضرت همایونی ومولا علی مزین است نصب نموده‌اند .

بقول نویسنده مجله اندیشه ما همین عملیات بود که ارباب کیخسرو را یك

عنصر شرافتمند و راست و فداکار معرفی نموده تا جائیکه مرحوم آقا سید حسن مدرس آزادیخواه بزرگ‌وبنام ایران درپارلمان گفت که اگر درمجلس یك‌مسلمان پیدا شود آنهم ارباب کیخسرو است . آری‌درباره این زرتشتی پاك «مسلمانت‌بزمزم شوید وهندو بسوزاند» مصداق پیدا نموده بود .

ساختمان آرامگاه فردوسی نیز بوسیله انجمن محترم آثار ملـی در تحت نظر و رسیدگی مستقیم شاهرخ انجام گرفت و بایـد گفت که در ایـن راه ، انجمن آثار ملی وارباب کیخسرو توانستند پس ازهزار سال حق آن شاعربزرگ را در احیاء آثار ملی و شعائر باستانی بخوبی ادا کنند . در جریان همه این فعالیتهای اجتماعی و سیاسی فرزانه ارباب از کوشش در بهبود اوضاع اجتماعی زرتشتیان نیز غافل نبود .

ساختمان آدریان تهران ، مدارس ایرج و فیروز بهرام و انوشیروان دادگر که از پول خیرخواهان ساخته شده و (با همکاری فرزانه اردشیر ریپورتر) دراثر کوشش وجدیت فرزانه ارباب بود . درسال ۱۳۰۵ یزدگردی ارباب کیخسروبرای پایان دادن بوضع نامطلوب گورستان قدیم در اثر مذاکرات با اعلیحضرت فقید (رضا شاه) وکسب اجازه توانست قصر فیروزه را با پول جماعت زرتشتی برای همگروه خریداری نموده و آرامگاه آبرومندی برای متوفیات جماعت در آنجا ایجاد نماید .»

عشق خدمت بمیهن واحیای مفاخر باستانی ، فرزانه ارباب کیخسرو رابرآن داشت که در تشکیل انجمن آثار ملی با همکاری سایر رجال کشور کوشش بسزا بعمل‌آورد . بنا به پیروی راستی ودرستی ، آموزش ویژه پیغمبر باستانی ، بین اقران وامثال ضرب‌المثل صداقت وامانت بود . تشکیلات کلیه مراسم وسازمانهای ویژه‌ای کشور بسرپرستی او واگذار میشد . جشن تاجگذاری احمد شاه قاجار ، تشکیل مجلس مؤسسان ، جشن تاجگذاری‌اعلیحضرت فقید رضا شاه ،جشن

هزارمین سال تولد فردوسی وغیره ازجمله آنهاست .

این را نیز ناگفته نگذاریم‌که توفیق فرزانه ارباب کیخسرو در انجام جشنهای نامبرده بالا باحسن‌وجه ، مرهون مساعی‌وخدمات بیریا وصادقانه و کمک های یار با وفای او فرزانه مهربان خداداد مهر میباشد که ٤٤ سال ریاست‌محاسبات مجلس شورایملی را عهده دار بود و با افتخارات تمام بازنشسته گردید . فرزانه مهربان مهر بواسطه‌حسن‌خدمات ومجاهدتهای خود درانجام وظایف محوله‌بوصول سپاسنامه ونشانهای چندی‌ازطرف دولتهای وقت‌نایل گردیده است ، مانندسپاسنامه جشن تاجگذاری احمد شاه ، فرمان اعطای نشان درجه دوم شیروخورشید ،نشان درجه دوم علمی ، سپاسنامه حسن خدمات ریاست حسابداری مجلس و جشن هزارمین سال تولد فردوسی .

نسب فرزانه ارباب کیخسرو به ایزدیار کرمانی میرسد که پسرش کیخسرو با دختر خویش گلستان بانو ازیزد ببمبئی مهاجرت نمود و اولاد او در آن دیار مصدر خدمات مهمی نسبت بجماعت زرتشتی و تشکیل انجمن اکابر صاحبان‌پارسی بوده‌اند . ارباب کیخسرو در رفع مظالم و تعدیات نسبت‌بزرتشتیان اهتمام‌مینموده است ومدت ۳۴ سال تاطی حیات ریاست انجمن زرتشتیان تهران برعهده او بود و دراین زمان متمادی مقام وشرافت زرتشتیان وهمکیشان‌را درنظربیگانگان بلندتر ساخت .

ارباب کیخسرو دردوازده گردش مجلس شورایملی از طرف‌همگروه‌درپارلمان ایران سمت نمایندگی‌را داشت و بالاخره بقول نویسنده مجله اندیشهٔ ما:«سرانجام پس از ٦٦ سال زندگانی درخشان و پرافتخار ارباب کیخسرو در سه‌شنبه‌شب ۱۱ تیر۱۳۱۹ شمسی هنگامیکه ازمجلس‌عروسی‌بازمیگشت‌بطوراسرارآمیزی‌در گذشت وبامدادان روز بعد بدن بیروح آن روانشاد را در خیابان کاخ تهران یافتند و یك روز پس ازآن با تشریفات کامل در آرامگاه ابدی جایش دادند .

ارباب کیخسرو مدت ٦٦ سال با شرافت تمام زیست برای بهبود زندگی

همگروه و سعادت وسربلندی ملت ایران از هیچگونه فداکاری‌دریغ ننمود مادیات در نظر ارباب ارزشی نداشت. برای آنکه‌استغنای طبع آن شادروان رادریابیم‌کافی است یادآورشویم که در مدت ۱۳ سال و ششماه واندی (فترت مجلس دوره دوم و سوم - و چهارم و فواصل کوتاه دوره‌های بعد) افتخاراً عهـده دار امور مجلس بود بدون آنکه انتظار حقوق و پاداش داشته باشد و با آنکه « دوره فترت سوم یکی ازکابینه‌های وقت برای او حقوقی قرار داد ازقبول آن امتناع نمود.»

فرزانه ارباب کیخسرو درروز گوش ایزد و تیرماه ۱۳۰۹ یزدگردی رهسپار جهان مینوی گردید فقدان او برای جماعت جبران ناپذیر و حقهای بسیاری بر گردن جماعت دارد که درچند سطر نتوان شرح داد .

اشعار زیر که سروده طبع سرشار اوست (۱)داستانسرای مقام فضل و دانش‌و اندیشه بلند آن شادروان میباشد .

سرمه علم و خرد گر نبود در بصر
کور بدون عصا سیر کند در خطر
خویش پرستی چقدر جانب دلها نگر
گر نبود قلب پاك بارگرانیست سر
خرم و شادان بود صاحب فهم و هنر
تجر به‌خوش‌مغز نی‌است‌پر ثمروپر گهر

چارهٔ بیچارگی همت و کوشش بـود
با همه پیش آمدی الفت و سازش بود
حاصل مردانگی غیرت و جنبش بود
جان و دل کارگر مهد ستایش بود
می نبود هیچکس از دوجهان بهره ور
غیر امینی که اوست کارکن و رنجبر

(۱) از مجله هوخت سال سوم شماره ٤ برداشته شد.

دعوی انسانیت با سر پر شور و آز
سر روی مهر نماز دست بسوئی دراز
می نشود بهره‌ات زینهمه عجز و نیاز
جز غم و رنج و الم‌در همه‌شیب وفراز
پویش راه خدا نیست بسوز و گداز
هرچه توکاری‌بدست‌دل‌دهدت زان‌ثمر

نقش طبیعت بما درس حقیقت دهد
عقل بشررا زحسن جلوه و زینت‌دهد
بردل وچشمان کورحسن بصیرت‌دهد
از ره حسن عمل پاکی طینت دهـد
نیست بجزخوی نیك درهمه زیر وزبر
میوهٔ روح حیات هست بر این شجر

آئینهٔ قلب پاك منعکس ازذات اوست
نیست در این‌آینه‌جز اثر روی دوست
هرچه بودمیل‌یارجمله‌ثواب ونکوست
طالب مغزیم ما دور فکندیم پوست
منکر وحدانیت نیست‌بجز کور و کر
حاصل‌اهریمنی است ریمنی‌وخبث‌وشر

ایدل پر نور من آتش، حق بر فروز
دشمن بد خواه را خرمن هستی بسوز
با سر شمشیر تیز دیدهٔ او را بدوز
غیر دل پاك و نیك‌کس نشد اهل رموز
آتش‌دل‌چون‌فروخت‌سوخت همه‌خشك و تر
ای که بخود غره‌ای کن ز چنین دل حذر

صحبت اغیار و یار معنی سنگ و سبوست
بر سر دنیای دون بیجهت این هایهوست
در اثر معرفت نیست کسی غیر دوست
هستی کون و مکان ذره‌ای از جود اوست
دایره عشق را هر که نماید گذر
نیست بجز ذات او در سیر و درصور
دعوی کبر و غرور جمله ز ضعف سر است
نکبت و ادبار را بی‌خردی رهبر است
عقل چو شد یار بخت دولت گنج آور است
دست بهر سنگ و خاك چون بزند گوهر است
در شجر عقل و بخت چون فکنی خوش نظر
بهره دهد بیحساب خیر بود بار و بر
فصل بهار آمده است خیمه اشکوفه بین
لؤلؤ و مرجان و لعل جمع بدور نگین
ساقی بزم نشاط میدهـدم ساتکین
حاصل دوران عمر هست نه در آن نه این
هر که ز حد گلیم پای گذارد بدر
میرودش رایگان بخت و سعادت هدر
رونق تن چیست روح حاصل آن مردمیست
مردم بیجان و روح هیچ بگیتی نزیست
دست و دل مرد پاك در همه حالی قویست
اوست یکان ذات پاك کز همه عیبی بریست
ترس ز انسان چرا کو بودم دادگر
جز بتولای او نیست نجاتی دگر

افسر کیخسروی گشته مرا شایگان
در همه احوال حق داده امان و توان
شاهد این مدعا نیست نهان از جهان
تا که خدا یار ماست گشته بسی کامران
داور روزی رسان داده بما گنج زر
معدن دل را بکاو تا که بیابی اثر

فرزانه کیخسرو ابن کاوس

فرزانه کیخسرو پورکاوس مهر شاهی دانشمند و شاعر زرتشتی در نیمه دوم سده سیزدهم یزدگردی میزیست ومؤلف رساله ایست در تحقیق وپژوهش از نام مؤلف دبستان المذاهب که بنشانی(H.P. (ms)300)در بنگاه خاورشناسی کامابمبئی ضبط است و نیز کتابی نوشته بنام گلشن فرهنگ در موضوع آئین زرتشت و اخلاق . کتاب نامبرده درسال ۱۲۷٤ هجری (۱۲۲۷ یزدگردی) در بمبئی بچاپ رسید نسخه‌های آن بزودی تمام شد دوباره پس از پنجسال بتوسط امنای مدرسه ملا فیروز بزیور طبع آراسته گردید ولی اینك نایاب است . رساله بدین طریق آغاز میشود :

« بنام ایزد بخشاینده بخشایشگر مهربان. عجزونیازبیشمار نثارنورالانواری است که از جمیع الوان و اشکال و تصور و تمثال منزه و معراست و اندیشه سخنوران و اشارهٔ حکیمان در توصیف بیان آن نور بیرنگ ونشان قاصر وافهام و عقول خردمندان از ادراك کنه آن ذات مقدس بیچون فاتر است .بیت:

نیست از راه عقل و فهم و قیاس   جز خدادیگری خدای شناس

و سپاس و ستایش سزاوار آفریدگاری که نخست شت آزاد بهمن را خلعت وجود پوشانید و بدان قلم قدرت بر لوح فطرت نقوش موجودات نگاشت و انواع صور ممکنات را ازصحرای عدم بفضای شهود آورد و بحکمت بالغه وقدرت کامله

خویش نفس ناطقه مجرد را بروح حیوانی متعلق ساخت و بنی نوع انسان را بنا بر استعداد اقتباس معقولات از جمیع موجودات فرودین جهانی برافراشت و اثر شایستگی در او پدید آورد و بتهذیب اخلاق امر فرموده و حمد و نیایش در خور پروردگاریست که نفوس قدسی انسانی را بفیوضات جذبه لایزالی ازحضیض گیتی جسمانی باوج مینوی لامکانی وجهان عقلانی میرساند و جمیع سرایر عالم امر را بر ایشان هویدا وروشن میگرداند و برای حفظ مراتب انتظام عالم و وضع قواعد و قوانین در میان بنی‌آدم پیغمبران قدسی جنابان را بکافه ناس مرسول میدارد تا بنور علم و معرفت ووفور توفیق وهدایت گم گشتگان بادیه غفلت را بمرتبه کمال رسانند بویژه درود بیحد و ثنای بیعد بر شهنشاه دارالملك شریعت و مهر سپهر طریقت هادی وادی عرفان بر گزیده والا یزدان شت وخشور زراتشت مهرسپنتمان انوشه روان باد . اما بعد دراین رساله بعضی از احوال اعتقادات پارسیان و برخی از نصایح واندرز بزرگان این همایون گروه ازکتبهای معتبره پارسی مستعار و بطریق اختصار گزارده آمد وبگلشن فرهنگ موسوم ساخت مشتمل بر سه چمن ، چمن اول دربیان ظهورشت زرتشت پیغمبر وچندی از احوال نبوت آن حضرت .چمن دوم لختی از دساتیر و گزارش بعضی از عقاید واحکام دین پارسیان .چمن سوم ذکر برخی از موعظه و پند بزرگان پارسی گروه والله ولی التوفیق .

ابیات زیر از اوست:

بلبل بنواهای حزین گفت سخن دوش
کز نالهٔ او رفت زمن صبر ودل و هوش
گفتم زچه افزون بوداین گریه‌ات ازدوش
گفتا که مگرغافلی زین ماتم وزین جوش
یاران که تواند بد ازاین واقعه خاموش
پژمرد و برفت آن گل بستان سیاوش

فرزانه ارباب کیخسرو مهربان

ارباب کیخسرو پور مهربان پور رستم کیخسروی ساکن محله خلف‌خانعلی یزد زرتشتی دانش دوست و دهشمند و با فتوت وغریب نوازیست که درعصرخویش یکتا و بین امثال و اقران ممتاز بود .

فرزانه کیخسرو در۱۲ سالگی یتیم و از مهر و نوازش پدر محروم گردید . در سن ۱۵ سالگی در سال ۱۲۱۲ یزدگردی باتفاق برادر مادر خویش هرمزدیار اردشیر عازم بمبئی ودیارغربت گشت و پس از تحمل سه‌ماه مشقات و زحمات سفر و نا امنیها ازراه بندرعباس بوسیله کشتی بادی وارد بندر بمبئی گردید .چندسالی درپی آموختن دانش رفت و فارسی و گجراتی بیاموخت و بعد ببازرگانی‌پرداخت در ظرف سه سال از بازرگانان معروف ایرانی شد و بواسطه دیانت وحسن نیت و پشتکار و فعالیت اعتبار و ترقیش روز افزون وبنگاه بازرگانی وسیعی را دربمبئی بنیاد نهاد و در سال۱۲۲۷ یزدگردی با دوشیزه گوهر از خاندان‌کامه ونبیره زاده کیخسرو ایزدیار ازدواج نمود.

زندگانی خانوادگی او که بر اساس عشق و محبت پاك گزارده شده بـود چندان نپائید وگوهر پس از آنکه فرزندی بنام‌اسفندیار از خود بیادگار گذاشت چشم ازجهان پوشید و شوهر دلداده خود را دچار غم و اندوه و پریشان روزگاری ساخت.



فرزانه ارباب کیخسرو مهربان

فرزانه ارباب کیخسرو مهربان

ارباب کیخسرو پور مهربان پور رستم کیخسروی ساکن محله خلف‌خانعلی یزد زرتشتی دانش دوست و دهشمند و با فتوت وغریب نوازیست که درعصرخویش یکتا و بین امثال و اقران ممتاز بود .

فرزانه کیخسرو در۱۲ سالگی یتیم و از مهر و نوازش پدر محروم گردید . در سن ۱۵ سالگی در سال ۱۲۱۲ یزدگردی باتفاق برادر مادر خویش هرمزدیار اردشیر عازم بمبئی ودیارغربت گشت و پس از تحمل سه‌ماه مشقات و زحمات سفر و نا امنیها ازراه بندرعباس بوسیله کشتی بادی وارد بندر بمبئی گردید .چندسالی درپی آموختن دانش رفت و فارسی و گجراتی بیاموخت و بعد ببازرگانی پرداخت در ظرف سه سال از بازرگانان معروف ایرانی شد و بواسطه دیانت وحسن نیت و پشتکار و فعالیت اعتبار و ترقیش روز افزون وبنگاه بازرگانی وسیعی را دربمبئی بنیاد نهاد و در سال۱۲۲۷ یزدگردی با دوشیزه گوهر از خاندان‌کامه ونبیره زاده کیخسرو ایزدیار ازدواج نمود.

زندگانی خانوادگی او که بر اساس عشق و محبت پاك گزارده شده بود چندان نپائید و گوهر پس از آنکه فرزندی بنام‌اسفندیار از خود بیادگار گذاشت چشم ازجهان پوشید و شوهر دلداده خود را دچار غم و اندوه و پریشان روزگاری ساخت.



فرزانه ارباب کیخسرو مهربان

فرزانه کیخسرو از این پیشآمد از جهان و مادیات دلسرد شد . سررشته‌کار بازرگانی رابدست برادر کهتر اردشیر واگذار نمود وخودتارك دنیا گشت . بمبئی را بگذاشت ودر دامان کوه هیمالیانزدیك مسوری بجو کیان هنود پیوست وباآنها یارغار شد وبدرگاه خداوندی التجا برد.

اما ملا خسرو(۱) برادر دیگر فرزانه کیخسرو که دربندرعباس بکار تجارت مشغول و برای مسافرین زرتشتی عازم هند مأمنی بود درعین جوانی درگذشت و فیروزه همسره جوانش و دختر دائی بیوه وبیسرو سامان گردید . پیش آمد اخیر برارباب رستم مهربان برادر مهتر گران آمد . از یکسوی فرزانه کیخسرو بیسرو سامان و درهند تارك دنیا بود و از دیگر سوی دختر دائی دریزدبیوه وبی‌یار ویاور نتوانست تحمل نماید . بار سفر بربست و بهندوستان عزیمت نمود و بدامان کوه هیمالیا رهسپار گردید و فرزانه کیخسرو را بوسایل ممکنه باز بدنیا رام نمود و با خود بایران آورد و بانو فیروزه دختر دائی را بعقـد ازدواج او درآورد. فرزانـه کیخسرو پس از ازدواج دوباره بکار تجارت مشغول شد و به بمبئی مراجعت‌نمود. در سال ۱۲۵۸ یزدگردی لزوم بنای یك دبستان آبرومند را در شهر یزد احساس نمود لذا دبستان کیخسروی را باخرج خود دریزد بساخت و اینك بنام دبیرستان کیخسروی مرکز مهم فرهنگی یزد میباشد .

فرزانه کیخسرو متجاوز از ۳۵ هزار روپیه آن عهد را بدست انجمن اکابر صاحبان پارسیان بمبئی کـه در پیشرفت علم و دانش و بهتری جمـاعت زرتشتیان ایران ابراز فعالیت مینمودند سپرد که سود آنرا در امور فرهنگی دبستان خرج نماید .

---

(۱) روزنامه گجراتی جام جمشید بمبئی مورخه ۱۵ نوامبر ۱۹۰۲ مینویسدکه خسرو مهر درحدود سال۱۸۸٦ ازطرف حاکم بنادر رتق و فتق امور بندرعباس را در دست داشت باین علت اورا مسموم کردند . این خبر بنظر ما بایستی عاری از حقیقت باشد .

دبستان کیخسروی درهمان اوان تأسیس بهترین بنگاه فرهنگی یزد بود و بیش از دویست نفر دانش‌آموزان درآنجا زیردست استادان وآموزگاران معروف بتحصیل علم وادب مشغول بودند.

آموزگاران اولیه دبستان عبارت بودند از آقایان : استاد ماستر خدابخش استاد جوانمرد شیرمرد نوذر ــ استاد کیومرس وفادار خرمشاهی ــ استاداسفندیار خرمشاهی ــ میرزا مهربان بهرام رئیس ــ استاد بهرام شیر مرد ــ استاد بمان ــ استاد اسفندیار تیرانداز ـ سپس آقای پشوتن جی تاسکر ، پشوتن جی دستور ، فرامرز سهرابجی ماستر و رستم خانصاحب امور دبیرستان را عهده‌دار بوده‌اند . نگفته نماند که در سال۱۲۹۸ یزدگردی باکوشش و همت فرامرز ماستر دبستان کیخسروی بدبیرستان کیخسروی تبدیل گشت .

فرزانه کیخسرو در سال ۱۲۷۵ یزدگردی بواسطه تصادف با تراموای برقی در شهر بمبئی رهسپار مینو و سرای جاویدانی گردید.

فرزانه کیخسرو و برادر مهترش ارباب رستم مصدرکارهای خیریه بسیاری در یزد و اطراف آن بوده‌اند از جمله ساختن آب انبار در عصر آباد که آب الله آباد را ازمسافت ٦ کیلومتری بآنجا برده و درآب انبار پر میکنندتامردم حوالی که آب‌چشمه‌شان شور است آب شیرین برای نوشیدنی داشته باشند . دیگر آب انباریست در وسط بیابان بی آب در راه انجیرك و بیابانك و پیر سبز بمسافت ٦ کیلومتر دور از الله‌آباد که بنام برادرشان رشید مهر ساخته شده و ازآب باران پر میگردد و نعمت بزرگی است‌برای‌کاروانیان .

روانشاد رشید مهر مرد باجرئت و شهامت بود در خدمت‌بهدینان ومقاومت با اشرار کوشش خستگی ناپذیر ابراز میداشت و در سال ۱۲٤۳ یزدگری شهید تیر تعصب و حسادت مسلمانان گردید. دیگر دخمه‌ایست بر فراز کـوه زاچ بنام برادرش ملاخسرو با هزینه بیش از۱۲ هزارتومان‌آنزمان و اموات زرتشتیان‌بلوك رستاق بآن دخمه سپرده میشود . هزینه تعمیر دادگاه و حقوق نساسالاران اینك

نیز بوسیله فرزندان فرزانه کیخسرو پرداخته میشود . ارباب رستم مهربان برادر مهترش یك درمهر در الله آباد برای زرتشتیان ساخت و زمین آنرا مردم ده اهدا نمودند و ارباب گودرز مهربان برادر دیگر فرزانه کیخسرو دبستانی در الله آباد برروی زمینی که مردم ده برای کارهای خیریه تخصیص داده بودند بنا نمود . (۱)

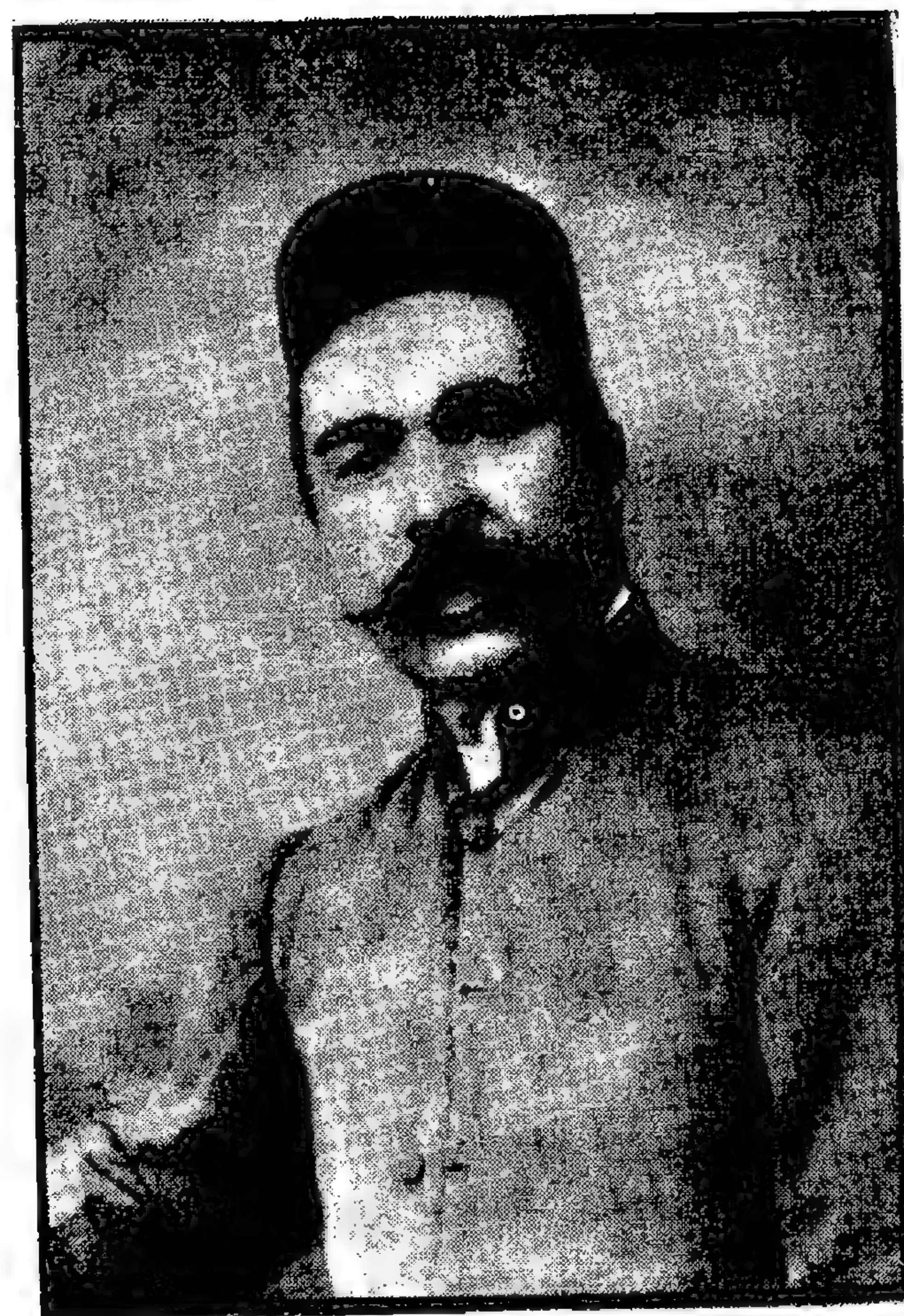
(۱) رجوع شود بتاریخچه الله‌آباد رستاق تألیف اردشیر خاضع

فرزانه استاد کیومرس[1]

فرزانه استاد کیومرس پور وفادار پور اردشیر دانشمند و فاضل و ادیب و شاعر وسخنران وشخصیت برجسته زرتشتی واهل قریه خرمشاه حومه یزدمیباشد. در حدود سال۱۲۲۸ یزدگردی در خانواده بینوا و از مادری بنام فرنگیس بهمرد قدم بعرصه وجود نهاد . جدش اردشیر مردی فاضل و ادیب بود و درشیراز بخرید و فروش کالا مشغول ونزدعلمای اسلام آن سامان بنام اردشیر آخوندشهرت داشت وهنگام زلزله بزیر آوار رفت و در گذشت . خسرو عموی فرزانه استاد کیومرس ماترك پدر را در شیراز نقدکرده بهندوستان رهسپارشد ودر آن دیار در دربار نظام حیدرآباد دکن مقام مهمی احرازکرده وبواسطه فعالیت و ابرازمساعی طرف‌توجه سلطان ومقامات مربوطه واقع گردید اما در عنفوان شباب در قصبه چادرگات از توابع حیدر آباد درگذشت.

وفادار پدر فرزانه استادکیومرس کشاورز بینوا ولی دانش‌دوست بود درآن عهد دبستانی در دهات وحتی شهر وجود نداشت و تحصیل علم و هنر منحصر به - آموزگاران خانگی بود و آنهم درشهر امکان داشت.لذافرزانه استاد را در خانواده بزرگ منشی در شهر بخانه‌شاگردی سپردند که در آنجاکارکرده وهم نزد ارباب

(۱) بسیاری از مندرجات این مقوله مقتبس است از یادداشتهای فرزانه خداداد کیومرسی که بنگارنده مرحمت‌فرموده‌اند.



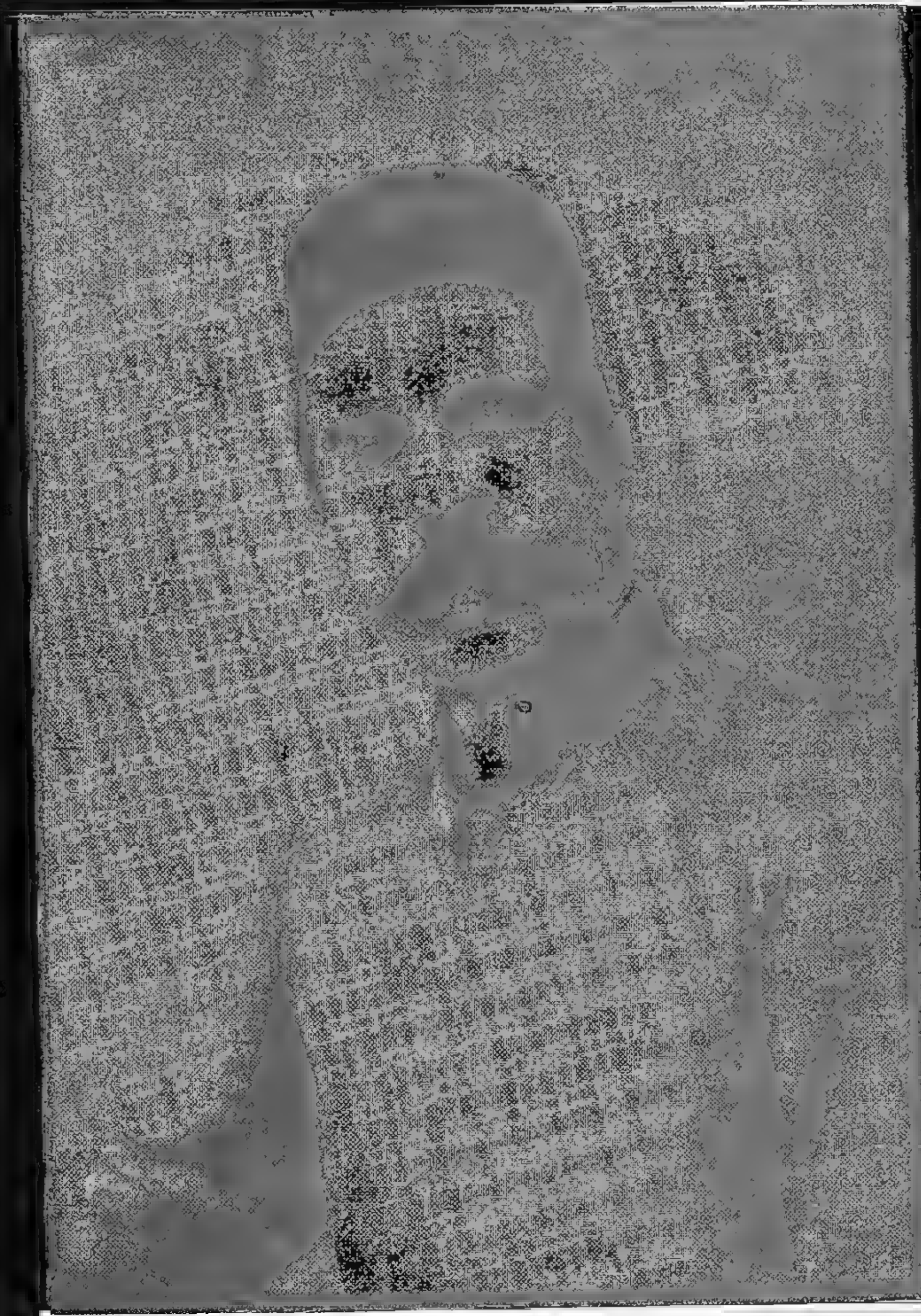
فرزانه استاد کیومرس

خود دانش اندوزد . ارباب فرزانه استاد رانام دینیار بهرام کلانتر بود و او بعد از کدخدا بهزاد بکلانتری زرتشتیان منصوب گردید و در رجب‌سال ۱۳۰۹ هق‌برابر ۱۲۶۱ یزد گردی بواسطه نفوذ فرزانه کیخسرو جی خانصاحب از طرف فرماندار وقت شاهزاده جلال‌الدوله بلقب امین‌الفارسیان سرافراز گردید .

در زمان قدیم کلانتری پست بسیار مهمی بود و کلانتر بر همه زرتشتیان سروری داشت و امور دیوانی طایفه‌با او بود وهم واسطه‌ئی‌بود میان دولت وجماعت در سال ۱۱۳۷ یزد گردی هنگام ورود ملاکاوس و ملافیروز بیزد ملا بهرام اردشیر خرمشاهی کلانتر وقت بود و بعد از او ملا خداداد رستم کدخدا متوطن کسنویه بکلانتری رسید وسپس ملا مرزبان ظهراب کسنویه‌ئی و بعد نوه او هرمزدیار خدا بخش وپس از او ملا بهرام خرمشاهی و بعد کدخدا بهزاد کلانتر شد و چنانکه از گزارش سال ۱۲۲۳ یزد گردی پنچایت یزد برمیآید رفتار او نسبت بمردم خوب نبود و جماعت از دست اوشاکی بودند. ازهویت این کلانتر اطلاعی دردست نیست. پس از اوارباب‌دینیار متوطن شهریزد بکلانتری رسید و اوآخرین کلانترزرتشتیان میباشد وبعد پست کلانتری زرتشتیان بواسطه الغای مالیات جزیه منسوخ گردید.

فرزانه استاد کیومرس تا سن ۱۲سالگی در خانه ارباب دینیار کلانتر بقدر لزوم سوادی بدست آورد . درآنوقت فرزانه استاد جوانمرد شیرمرد که از تربیت یافتگان فرزانه مانکجی و تحصیل کرده دهشنی دبستان زرتشتیان تهران بود ، از طرف فرزانه مانکجی برای تعلیم و تربیت کودکان زرتشتی بیزد آمد و دبستانی برپا کرد. استاد کیومرس از تحصیل خانگی‌دست کشیده و دوسال دردبستان‌فرزانه استاد جوانمرد دروس معموله آن عصر و تحریر اسناد شرعی و عرفی را نزد آن استاد محترم فرا گرفت.

در این موقع استاد کیومرس ۱۵ ساله بود وچون مردم دهات عموماًبیسواد بودند بفکر آنها افتاد و بقصبه تفت رفت و از خود کلاسی در آنجا داین نمود وبه تعلیم و تدریس نوباوگان زرتشتیان تفت پرداخت ولی دوسال بعد بواسطه قروض



فرزانه استاد کیومرس

خود دانش اندوزد ـ ارباب فرزانه استاد را نام دینیار بهرام کلانتر بود و او بعد از کدخدا بهراد بکلانتری زرتشتیان منصوب گردید و در رجب سال ۱۳۰۹ هق برابر ۱۲۶۱ یزدگردی بواسطه نفوذ فرزانه کیخسرو جی خانصاحب از طرف فرماندار وقت شاهزاده جلال‌الدوله بلقب امین‌الفارسیان سرافراز گردید.

در زمان قدیم کلانتری پست بسیار مهمی بود و کلانتر بر همه زرتشتیان سروری داشت و امور دیوانی طایفه‌با او بود وهم واسطه‌ئی‌بود میان دولت وجماعت در سال ۱۱۳۷ یزدگردی هنگام ورود ملاکاوس و ملافیروز بیزد ملا بهرام اردشیر خرمشاهی کلانتر وقت بود و بعد از او ملا خداداد رستم کدخدا متوطن کسنویه بکلانتری رسید وسپس ملا مرزبان ظهراب کسنویه‌ئی و بعد نوه او هرمزدیار خدا بخش وپس از او ملا بهرام خرمشاهی و بعد کدخدا بهراد کلانتر شد و چنانکه از گزارش سال ۱۲۲۳ یزدگردی پنچایت یزد برمیآید رفتار او نسبت بمردم خوب نبود و جماعت از دست اوشاکی بودند. ازهویت این کلانتر اطلاعی دردست نیست. پس از او ارباب‌دینیار متوطن شهریزد بکلانتری رسید و اوآخرین کلانترزرتشتیان میباشد وبعد پست کلانتری زرتشتیان بواسطه الغای مالیات جزیه منسوخ گردید.

فرزانه استاد کیومرس تا سن ۱۲سالگی در خانه ارباب دینیار کلانتر بقدر لزوم سوادی بدست آورد. درآنوقت فرزانه استاد جوانمرد شیرمرد که از تربیت یافتگان فرزانه مانکجی و تحصیل کرده دهشنی دبستان زرتشتیان تهران بود، از طرف فرزانه مانکجی برای تعلیم و تربیت کودکان زرتشتی بیزد آمد و دبستانی برپا کرد. استاد کیومرس از تحصیل خانگی‌دست کشیده و دوسال دردبستان‌فرزانه استاد جوانمرد دروس معموله آن عصر و تحریر اسناد شرعی و عرفی را نزد آن استاد محترم فرا گرفت.

در این موقع استاد کیومرس ۱۵ ساله بود وچون مردم دهات عموماًبیسواد بودند بفکر آنها افتاد و بقصبه تفت رفت و از خود کلاسی در آنجا دایر نمود وبه تعلیم و تدریس نوباوگان زرتشتیان تفت پرداخت ولی دوسال بعد بواسطه قروض

بسیار پدر بهندوستان رهسپار شد ودر بمبئی بکسب وکار مشغول ودر عین حال از تحصیل علوم و فنون نیز غافل نبود و پس از پنجسال کسب دوباره بیزد مراجعت نمود .

هنگام ورود بیزد فرزانه استاد جوانمرد ، با اطلاع‌از سابقه استعداد وفضیلت استاد کیومرس چون شماره شاگردانش روز افزون بود و بتنهائی از عهده تعلیم و تربیت همه آنها برنمیآمد او را بمعاونت خود خواست و بآموزگاری دردبستان بگماشت .پس ازیکسال و نیم استادجوانمرد امور دبستان را باوواگذاشت و خود در تجارتخانه ارباب کیخسرو مهربان باحقوق بیشتری استخدام وببمبئی مسافرت نمود.

هنگام آموزگاری استاد کیومرس در شهر دانش‌آموزان‌ماهیانه میپرداختند شاگردان کلاس بالا ماهیانه یك ریال و دوریال وپائین‌تر نیم ریال و این مبلغ بار سنگینی بر دوش اولیای آنها بود زیرا در آن زمان قیمت گوشت ۹ کیلوئی کمتر از نیم ریال بود و آرد گندم ۷ کیلو به یك ریال بنابراین آموختن دانش منحصر بطبقه اول جماعت بود و از توانائی طبقات دوم وسوم خارج و بینوایان ازتحصیل علم محروم میماندند . ازطرفی آبله کوبی دریزد معمول نبود واگر هم‌بود‌منحصر بطبقه اول مردم بود زیرا سرم آبله کمیاب و حکم کیمیا را داشت و هنگام شیوع مرض تلفات زیادی واردمیآمد وهزاران کودك وجوان‌بدیار مرگ زوان میگشتند. فرزانه استاد کیومرس درضمن صحبت ازوقایع‌گذشته یکروز بنگارنده اظهارداشت که روزانه برای آموزگاری از خرمشاه ومنزل خویش بشهر میرفت وچون‌دانش دوست بود چندین نفر از جوانان بینوای دهاتی که مایل بتحصیل بودند هر روز باتفاق او بشهر و دبستان میرفتند وبدون پرداخت ماهیانه بتحصیل میپرداختند . یك روز یکی از توانگران زرتشتی شهر می‌بیند که استاد باتفاق چند نفر جوانان دهات بشهر داخل شد . میپرسد استاد بکجا میروید جواب میدهد بدبستان باز میپرسد این جوانان بکجا میروند میگویدبدبستان .آنگاه شهری‌مذکورمیگوید

استاد مگر نمیدانید که دهاتیهانبایدعلم بخوانند‌استادهم‌جواب میدهد پس‌دهاتی‌هم نباید آموزگار باشد و ازهمان‌جاباجوانان برمیگردد ودبستان هم بی معلم‌میشود.

از این پیش‌آمد عرق نوعپروری فرزانه استاد کیومرس بجوش میآید وفوراً بهند رهسپار ودربمبئی درلزوم تأسیس دبستان در دهات وشهر و تعلیم و تدریس به رایگان مشغول تبلیغات میگردد و باکمك و نفوذ اعضای دهشمند انجمن اکابر صاحبان بویژه سردینشاه پتیت اول ومهربانجی پانده و اردشیر سهرابجی کامدین وسفارش فرزانه مانکجی صاحب ازایران و توصیه ارباب کیخسرو مهربان که خود نیز عضو انجمن بود تصویب میگردد که دبستانی مجانی در شهر یزدبرای کودکان زرتشتی چه بانوا و چه بینوا تأسیس گردد وهمگی بدون پرداخت ماهیانه‌بتحصیل دانش مشغول شوند و حقوق آموزگاران از بمبئی بوسیله انجمن اکابر صاحبان پرداخته گردد .

بنابراین استاد کیومرس در روز آدرایزد و مهرماه قدیم ۱۲۵۷ یزدگردی در بمبئی‌نامه چاپ و از عموم زرتشتیان ایرانی آنشهر دعوت بعمل میآورد که در روز ماه ایزد و مهرماه همانسال مطابق۲۶ فوریه ۱۸۸۸ در آتش ورهرام دادی‌شیت تشریف بیاورند تا در مورد تأسیس دبستان بوسیله ارباب کیخسرو مهربان در شهر یزد و لزوم تأسیس دبستانها در دهات زرتشتی نشین ایران مذاکره شود و تبادل افکار بعمل آید . مخصوصاً زرتشتیان کسنویه ونرسی آباد را تذکر میدهد که حاضر شوند تا در مورد آب خالصه نکات لازمه بعرض آنها برساند.

غالب جماعت زرتشتی بمبئی در آن روز در مجلس‌مزبور حاضر میشوند و فرزانه استاد کیومرس با سخنرانی مؤثر خویش لزوم همکاری در تأسیس دبستان و ترویج فرهنگ بین جوانان جماعت صحبت مینماید.

در همان مجلس ارباب کیخسرو مهربان قول اقدام فوری بساختن دبستان کیخسروی را میدهد و فرزانه خداداد رستم کنتراکتر خرمشاهی نیز بتأسی او دبستانی در خرمشاه ایجاد کرد که بنام دبستان خدادادی خوانده شد و این واقعه

سال ۱۲۵۷ یزدگردیست .

فرزانه استاد کیومرس پس از توفیق درکار تأسیس دبستان برای تعمیم آبله کوبی نیز ابراز مساعی نمود و در اداره بهداری بمبئی تحت نظر پزشك متخصص انگلیسی آبله کوبی وطریقه استخراج سرم آبله را از گوساله بیاموخت وشهادتنامه بگرفت .

در مقارن همان اوقات ازطرف انجمن اکابر صاحبان پارسی با حقوق سالی سیصد روپیه بآموزگاری دبستان زرتشتیان‌خرمشاه وفرزانه‌استاد جوانمرد باهمان حقوق برای آموزگاری دبستان کیخسروی درشهر منصوب شدند ودرهمان موقع ازطرف خورشیدجی رستم‌جی کاما دانشمند خاورشناس که بنگاه خاورشناسی کاما در بمبئی بنام اونامور است ، فرزانه ماستر خدا بخش برای تعلیم و تدریس اوستا و پهلوی و انگلیسی در دبستان کیخسروی استخدام گردید .

این سه‌نفر آموزگار برای‌ترقی وبهتری‌جماعت زرتشتیان کمر همت بستند.

نگفته نماند که فرزانه استاد کیومرس هنگام اقامت‌دربمبئی واشتغال بکسب‌ماهی سیصد روپیه درآمد داشت ولی بواسطه عشق خدمت بجماعت‌ازآن صرفنظر نمود و با سالی سیصد روپیه حقوق بایران برگشت تا در تعمیم دانش بین همگروه و نجات مردم از دیو مرض آبله بوسیله آبله کوبی فعالیت ابرازدارد.

چون فرزانه استاد کیومرس‌عازم ایران میگردد آقای‌حاجی میرزاحسینخان معتمدالوزاره امیر پنج قونسول ایران مقیم بمبئی سفارشنامه زیررامبنی برهمکاری کامل عمال دولت باوی باو میدهد .

«مخفی نماناد که عالیشأن عزت‌نشان آقا ملا کیومرس ابن وفادار که یکی از پارسیان خرمشاه یزد است ومدت یکسال دربندر بمبئی در قونسولخانه مبارکه دولت علیه ایران بطور خوب و وجه احسن خدمت کرده و دولتخواهی و درست‌کرداری خود بظهور آورده است ، الحق جوانی است بآداب انسانیت آراسته وبه صفات مردمی پیراسته عـلاوه بنا بعلو همتی کـه دارد مدت سه ماه داخل بـاداره

حافظ‌الصحه بمبئی گردیده و آبله کوبی گاوی بطور بسیار خوب تحصیل کرده و تصدیق‌نامچه معتبر در این فن از دکتران انگلیس بوی تفویض شده‌ودر این‌باب ماهر است . این اوقات حسب‌الفرمایش همکیشان خودش که پارسیان هندوستان ورعیت خاص دولت بهیه انگلیس میباشند بمکتب داری یزد که بنا نهاده آنهاست مامور شده و بعزم یزد روانه‌مملکت محروسه ایران است لهذا چون مشارالیه‌نهایت شاه‌پرست و بدولت جانفشان بوده ومتعلق و وابستهٔ زرتشتیان هندوستان و سپرده جناب عزت بنیان مانکجی صاحب وکیل آنهاست بحکام و آقایان دارالعباده یزد زحمت داده وخواهش مینماید که‌حتی‌الامکان مشارالیه را با عزت واحترام داشته و التفاتی بحقش مبذول فرمایند که بدست وزبان ازکسی آزرده نگردیده ودر کمال آسایش بدعای‌بقای عمر ودولت شاهنشاه جهان‌پناه روحنا وروح‌العالمین‌فداه وامناء واولیاء دولت قاهره اشتغال داشته و مشغول بامر خود بوده و نیکنامی دولت رابه مملکت خارجه و نزد همکیشان خود آشکار نموده وروز بروز نیکنامی دولت علیه ایران را باطراف واکناف جهان بیش ازپیش منتشر گردانیده وفراریان بازباوطان خودگرد آیند و تا بتوانید سعی بفرمائید که اطفال آن صفحات را آبله بکوبند که خیلی سودمند است . فی‌شهر رجب‌المرجب ۱۳۰۵هق دربمبئی .امضای‌حاجی میرزا حسینخان معتمدالوزاره امیرپنج .

فرزانه استاد کیومرس در خرمشاه در دبستان خدادادی مشغول‌آموزگاری گردید . در آن دوره بین زرتشتیان با سواد انگشت شمار بود . در تمام دهکده خرمشاه که در حدود پانصد نفر جمعیت زرتشتی داشت دونفر باسوادبودند .یکی رانام مندکارپولاد بود که اندکی خواندن ونوشتن میدانست وزنان ومردان‌دهکده و اطراف که خویشانشان بسفر رفته بودند ومیخواستند باهم مکاتبه نمایند پیش او میرفتند و او برای آنها نامه مینوشت و میخواند و هدیه‌ای هم میگرفت که غالباً تخم مرغ ومانند آن بود . در چنین عصر بیسوادی فرزانه استاد کیومرس شروع بتعلیم و تدریس نوباوگان کرد .

علاوه از کودکان خرمشاه کودکان دهات اطراف مانند کوچه‌بیاك ، اهرستان خیرآباد و قاسم آباد هم بدبستان خرمشاه برای تحصیل میآمدند و گاهی شماره شاگردان به ۳۳۰ نفر و بیشتر هم میرسید ، تا آنکه بتدریج با تبلیغات فرزانه استاد کیومرس هنگام‌مسافرت گاه وبیگاه‌بهند ، دهشمندان دیگر در دهات نامبرده نیز دبستانها را بنیاد نهادند.

فرزانه استاد کیومرس در موردآبله کوبی نیز ابراز مساعی‌نمود واز گوساله ماده سرم آبله را استخراج و درشهر و دهات برایگان مشغول آبله کوبی گشت و دبستان خدادادی را درخرمشاه مرکز آبله کوبی قرار داد .جمعی کثیر اززنان و مردان و کودکان حاضر گشته تزریق میشدند . بااین خدمت انبوهی از مردم از مرگ نجات یافتند.

اقدام مهم دیگر فرزانه استاد کیومرس تأسیس نخستین مـدرسه دخترانه زرتشتی دریزد و آنهم درقریه خرمشاه بود. دوماه پس از افتتاح در شهریور روز و فروردینماه۱۲۷۲ یزدگردی بزرگان‌زرتشتی یزد وخرمشاه ازجمله استادجوانمرد شیرمرد ــ استاد ماستر خدابخش بهرام ــ ارباب خسرو شاهجهان ــ موبد نامدار موبد شهریار ــ موبد تیرانداز ــ اردشیر جی ریپورتر ــ شهریار بهمن شهریار ــ سروشیار نوذر بهمن نوذر ــ هرمزدیار بمان ــ رستم بمان ــ بهمن جمشید گشتاسب رشید ذهموبد ــ مهربان ، از دختران دبستان‌امتحان بعمل‌میآورند . سپس‌نظریات خود را مبنی برلزوم تعلیم و تربیت دختران بر کاغذی جداگانه مینویسند کـه بایگانی میشود .

ارباب خسرو شاهجهان از مشاهده نتایج حاصله بسیار متأثر شده و فوری بایجاد یك دبستان دخترانه درشهر بخرج تجارتخانه جهانیان اقدام مینماید کـه سالیان متمادی ما درآینده همگروه را تربیت نمود . اما دبستان دخترانه خرمشاه پس از چند سال بواسطه عدم تأمین بودجه تعطیل میگردد . تا آنکه سالیان دراز بعد دبستانی دیگر بر اصول صحیح باز درآنجا ایجاد میگردد.

یکی از خدمات مهم فرزانه‌استاد کیومرس کوشش وجدیت در الغای‌مالیاتی بود که فقط کلیه‌اهالی‌تفت‌نصیری‌حومه شهر یزد یابعبارت‌دیگر محل‌اهرستان‌می‌بایستی بپردازند و آنرا مالیات مراعی میگفتند وبرای‌الغای آن بتهران‌مسافرت نمود و بانفوذ ارباب جمشید جمشیدیان با رجال دولت وقت تماس حاصل کرد و پس از تحمل مخارج بیشمار بالاخره در شهر شعبان‌المعظم ۱۳۲٤ هجری قمری (۱۲۷٦ی) فرمان مظفرالدینشاه دایر بر معافیت از پرداخت مالیات مذکور صادر گردید .

فرزانه هرمزدیار شهریار کوچه بیکی مقیم‌بمبئی مبلغ ششهزارروپیه وآقای بهمرد مهربان اهرستانی مبلغ ده هزار ریال برای هزینهٔ اینکار اتفاق نمودند .

فعالیت و پشتکاری فرزانه استاد کیومرس در اهتمام برفع مالیات مذکور و درعین حال فروتنی او را که خود را گماشته وکیل انجمن پارسیان میخوانـد از عریضه‌ای که بشاهنشاه وقت مظفرالدینشاه‌در مورد مالیات مراعی نوشته ومادرزیر میآوریم مشهوداست .

« تصدق آستان معدلت ارکان مطاع مبارکت گردم جان نثار رعایای زرتشتی جز رعیتی وشاهنشاه پرستی پیشهٔ نداشته بصمیم قلب دایماً بذات ملکوتی صفات اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنا وارواح‌العالمین فداه دعاگوئی داریم . خواستار لقب و منصب ومستمری نبوده . بیجهت مرتکب جسارت و اسباب زحمت نمیشویم . فقط طالب امنیت بوده . ادای مالیات‌نخستین فرض آئینی زرتشتی‌بوده پرداختنش را بجان ودل‌اطاعت ومایه سعادت‌دارین میدانیم .سابقاً میرزاعبدالحمید ممیز مبلغ چهارصدتومان باسم بدهی گوسفند و مواشی محل اهرستان حومه یزد برمالیات یزد جمع بسته است . مروراً آب اهرستان خشکیده رعایا از بی‌آبی و پریشانی جمعی بهند و برخی بکرمان و بعضی بتهران آواره شده . شاهد حـال باغبانان تهرانند که شارب آب اهرستان ورعیت آنجا هستند و تحقیق آسان است حکومت عادل یزد و بازمانده رعایای فقیراهرستان ازاخذوپرداخت مبلغ‌معروض

همه وقت بزحمت وناتوانی دچار ومستحق رحمت‌نامتناهی‌ظل‌الهی هستیم .تصدیق این عرض را وزیر ومستوفی یزد که آنجاست در مقام حقگوئی حسب‌الامر مبارك خواهد داد اگر شاهنشاه دادگر رعیت پرور ما که ـ بختش بلند و گردش گیتی بکام باد ـ این مبلغ را بصدقـه فرق مبارك بتخفیف ابدی تصدیق فرمـایند عین دادگستری بوده . دعاگوئی‌فقرا یك‌بر هزار و باجابت‌مقرون خواهد بود.چنانچه ملاحظه ضرر خزانه ملحوظ اقدس‌امر وعدالت شاهنشاهی ارواحنا وارواح‌العالمین فداه ممکن است که جرح و تعدیل این مبلغ را وزیر و مستوفی آنجا بنماید . هرگاه باقتضای رأی عدل‌آرای همایونی ممیزی از نو مأمور بیزد میشد یقیناً این رسم ومبلغ مرفوع‌القلم میگردید‌الباقی بهرچه امرشود بنده‌ایم وشاهپرست بتاریخ چهارم شوال ۱۳۲۳ (۱۲۷۵ی) چاکر جان‌نثار گماشته اردشیر جی وکیل انجمن پارسیان کیومرس پارسی »

مظفرالدینشاه پس از وصول عریضه در حاشیه آن باتابك اعظم امر میدهد مسئله‌مورد تظلم را بدقت تحقیق نماید . اتابـك اعظم نیز در ذیحجه همانسال یعنـی پس از دو ماه وصول عریضه در حاشیه آن بناصرالملك وزیر مـالیه دستور میدهد بدقت تحقیق کرده گزارش بدهد . ناصرالملك‌پس ازتحقیق گزارش خودرا فوراً تقدیم و شاه درست ششماه بعد ازوصول عریضه در جمادی‌الاول ۱۳۲۴ هق در حاشیه آن باتابك اعظم دستور الغای مالیات را باینطریق میدهد : « جناب اشرف اتابك اعظم صورت تحقیقات دفتری و غیره بعرض رسید قدغن نمائید این تخفیف را در باره اینها منظور دارند که آسوده شده تظلم‌نداشته باشندبشهرجمادی الاول ۱۳۲۴ . »

اتابك اعظم نیز بنوبه خود درحاشیه عریضه درهمان‌ماه چنین دستورمیدهد: « جناب مستطاب اجل اکرم آقای ناصرالملك وزیر مالیه ادام‌الله تعالی بر حسب دستخط جهانمطاع مبارك که زیارت مینمائید این‌چهارصد تومان راتخفیف‌اهرستان منظور دارید که رعایا در این بابت آسوده بوده بدعاگوئی ذات ملوکانه ارواحنا

فداه مشغول باشند بشهر جمادی‌الاول ۱۳۲۴ هق»

دوماه پس ازصدور فرمان موقتی بالا درشهر شعبان‌المعظم۱۳۲۴ هق فرمان مخصوص با مهر مظفرالدینشاه چنانکه در زیر میآید صادر و برای همیشه مالیات نامبرده را برزرتشتیان حومه یزد معاف وآنها آسوده ومرفه‌الحال میشوند .

« آنکه چون همواره منظور نظر آفتاب اثرخسروانه برآسایش حال وترفیه احوال کافه رعایا و برایا بوده نظر بحس صداقت وشاهپرستی و وطن دوستی طایفه زرتشتیان که رعیت خاص خودمان ونمونه قدیم ایران و از نژاد نیاگان وپارسیان باستانند آنان را مخصوصاً در خور عنایات شاهانه دانسته و میدانیم این ایام متظلم شدند که سالی چهارصد تومان‌بدهی‌مراع ومواش محل‌اهرستان حومه یزدبلامحل ورعایای آنجا باطراف پراکنده شده‌اند لهذا محض اصلاح حال و رفاه احوال و معاودت آوارگان بوطن خود و مزید امیدواری و دعاگوئی آنان مبلغ چهارصد تومان مالیات مراع ومواشی محل اهرستان حومه یزد را تمام وکمال از هذالسنه تویت ئیل و بعدها بتصویب جناب مستطاب اجل اشرف امجد ارفع اکرم افخم مشیرالدوله صدراعظم بتخفیف ابدی محل مزبور مقرر و آنجا را ابدی از این مبلغ معاف فرموده ومقرر میفرمائیم حکام حال و استقبال یزد مدلول فرمان مارا اجرا ومستوفیان عظام شرح فرمان را دردفتر ثبت سازند شهر شعبان‌المعظم۱۳۲۴ هق »(۱)

پس از آنکه مظفرالدین‌شاه فرمان اعطای مشروطیت راصادر کرد در ۲۷ جمادی‌الاخری۱۳۲۴ هق مجلس جشن باشکوهی درعمارتی کهسابقاً مدرسه‌نظامی بود در تهران تشکیل یافت . رؤسای کاردان دولت وملت با جمعی کثیر از ارباب حل و عقد زینت افزای آن انجمن رفعت و کرامت گردیدند . بازرگانان بنـام

(۱) اصل نامه وفرمان در اداره انجمن
Persian Zoroastrian Amelioration Society
بمبئی محفوظ است .

همگروه از جملـه ارباب جمشید جمشیـدیان ، ارباب کیخسرو رستم کرمانی ارباب کیخسرو شاهرخ وفرزانه استاد کیومرس نیز درآن مجلس شرکت داشتند وسخنرانیها شد.

بنا بخبری که روزنامه تربیت تهران درشماره ۴۱۷ خود میدهددر۱۵ شعبان همانسال هنگام عید حضرت حجت ارباب جمشید جمشیدیان باتفاق سایرناموران زرتشتی وفرزانه استاد کیومرس بمبارکباد عید سعید بمحضر حجج اسلامیهمشرف میشوند . استاد در آن مجلس سخنرانی مؤثری مینماید که خلاصه آنـرا آقای ذکاءالملك فروغی باعبارت « بزرگزاده محتشم که دارایحسب ونسبودانشوبینش موروث و مکتسب است شرح ذیل را گفته وفالیخوش زده امید که بچشمهای بینا مطبوع آید و درگوشهای شنوا اثرهای نیك نماید » در روزنامه تربیت برای ما حفظ کرده است و ما در اینجا ضبط مینمائیم . فرزانه استاد چنین گفت:

« رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند ـ ای برادران وطن ونوع پرستان با طول ومن چشم باز کنید و گوش فرادارید و این مژده روح افزا و بشارت فرخزا را غنیمت شمارید . ساعتی بهوش آئید و اقبال آتیهٔ خود را استقبال نمائید . ای سرانی که عمر عزیز را بانتظار روزی چنین صرف مینمودید و از وضع ناهنجار روزگار افسرده و بیحال بودید همت گمارید و بندای حی علیالخیر گوش دارید چون دست میرسد امراض مزمنه ملك را بداروی سودمندی شفای خیر بخشید . گامی چند بردارید و بروید تا ازتنگنا برهید وبجائی برسید .

اگرچه عموم اهلملت وقاطنین مملکت مخاطب باین خطاب وحرفصواب اند ولی روی سخن عمده باشخاص باثروت ومکنت است که باقدرت و اقتدارند و وقتگرانبها راضایع مگذارند . دارای تمکن وتواناند وتهیه وتدارك آسایشعامه میتوانند ، یعنی روسای دولت وملت که امروز مصدر شغل وکارند و تجار ومالکین باثروت و مکنت که اختیار و اعتباری دارند . روز ، روز امتحان و آزمایش است ودخل و حاصل این سرزمین را امید زایش و فزایش .

در این موقع مساعد که مقتضی موجود ومانع مفقود است اگر گامیچنددر راه نوعپرستی و کوچك نوازی زنند همهکامیاب و بزرگ میشوند و گوی سعادت ازمیدان شهامت میربایند وفیالحقیقة ناقص و ناتمام راکامل وتمام مینمایند . آنها که تا امروز متعذر بعذر و اطمینان بودند و در کارها تأمل وتعلل مینمودند حالا ممکن است بجبر کسر پردازند و بتلافی گذشته نساخته را بسازند . برسرکار آیند وکارخانها دایر نمایند صنعت و تجارت را رونق وجلوه دهند . فلاحت وزراعت را بدرجه عالی رسانند بیکاران را ازذلت گدائی وسرگردانی برهانند . ندانستهها را بدانند ونخواندهها را بخوانند .حکام وعمال کهاز دیرگاهی بترك حقانیت واعتدال گفته ودنبال حالات وعادات ناپسند زشت راگرفته بعدل و نصفت گرایند عادلانه بحق میان مردم حکم نمایند تاسود وسرمایه فزون گردد وحق و حقیقت خوار و زبون نماند .

راستی که اگر امروزهر سرموی در اعضای مازبان شود وگویندگانجمله در فصاحت سبحان گردند وهریك باآن زبان وبیان دعای بقای ذات کامل الصفات اعلیحضرت شاهنشاه جمجاه پادشاه کامکار آگاه خودخلدالله ملکه راگویند هنوز ازعهده ادای حق مراحم و مکارمخسروانی بلکه یکی از هزار و اندکی از بسیار آن برنیامدهاند وذمه چاکری ورعیتی رابری ننمودهاند .

خلاصه با این دست وراه باز ورفع موانع وامکان بیکار نشستن و در بطالت ماندن بیهمتی و کم سعادتی است باید از روی تعصب وجهد درامور خیریه کوشید وگوی سبقت از همکنان ربود . خمار را از سر بدرکرد و بساغر عنایتی طبیعت کسل را برسرکار آورد ، چه خدا غفار است و روزگار فعلا سازگار و بنـی آدم اعضای یکدیگر و در آفرینش از یك گوهر . رنج این محنت آن و راحت آن آسایش این . باید قدم برداشت ویاران را بیش ازاین خسته ورنجورنگذاشت .این است فریضه ذمهدانی واعلی والسلام علیمناتبع الهدی .

فرزانه استاد کیومرس حافظه سرشار و هوش غریبی داشت . آیات قرآنی

اصطلاحات فارسی و کلمات قصار راهمه درحفظ داشت ودر موقع خود درسخنرانی ها بکار میبرد و هنگام سخنرانی و مقاله نگاری از خود ابتکار مینمود و عباراتی مینوشت ویا میگفت که بی‌نظیر بود. هنگام سخنرانی آوازی رسا وجذاب وگیرا داشت که شنوندگان راواله وشیفته سخنرانی میفرمود وگفتارش با چنان صدای بلندی ادا میشد که کلیه شنوندگان که گاهی شماره آن‌بالغ بر دوسه هزارمیرسید میشنیدند.

در چند سال که جلال‌الدوله فرماندار یزدبود هرسال تبریك عید را فرزانه استاد کیومرس بنظم آورده و با اعضای انجمن درحضور او میخواند. شعرگوئی وسخنرانی تنها با انشاء وعبارات و استعارات وکنایات مؤثر نمیافتدبلکه آوازرسا، لهجه دلفریب وآهنگ کلام است که شنونده را مجذوب ومفتون میسازد. شاهکار قصیده سرائی و جذب قلوب و افتخار جامعه زرتشتی یزد که فرزانه استاد بخرج داد حقیقةً این ملت ضعیف را در انظار اهالی جلوه گر وزنده ساخت.

در سال ۱۲۶۰ یزدگردی‌برابر ۱۳۰۸ هق هنگام ورود شاهزاده‌جلال‌الدوله بفرمانداری یزد فرزانه استاد باخواندن قصیده تهنیت ورود او ظلمی که از قرون متمادی هنگام ورود فرماندار بر زرتشتیان میشد رفع گردید واقعه از این قرار است.

تا در حدود شصت وهشت سال پیش اگر فرمانداری وارد یزد میشد نسبت بخویشی و نزدیکی باشاه یا مقام ورتبه‌ای که داشت خدم‌وحشم ووضع ورودش‌فرق میکرد و از مرکز یاباکالسکه یا بااسب سواری حرکت‌مینمود وهرقدرمیتوانست از رعایای املاك شخصی یا از اطراف عاریه و بطور موقت و یا برای مدت دوره فرمانداری خود اسب سواراباخود میآورد که اسلحه تفنگهای معمول وقت ویکعدد قمه یاکارد بزرگ بکمر آویخته درجلو و دنبال کالسکه یا اسب سواری فرماندار در حرکت بودند واین جمعیت سوار برای گرفتن زهر چشم یاغیان و اشرار شهر واطراف بود.

فرماندار با این‌عده سوار وخدم وحشم به یکمنزلی(تقریباً سی کیلومتری شهر وارد میشد ورجال واعیان ومتنفذین شهردرحدود یکصد وپنجاه‌نفر بامرکوب خود که بیشتر اسب وقاطر والاغ بود بیکمنزلی برای استقبال میرفتند و در آنجا ساعت سعد و نحس برای حرکت معین میکردند و ساعت سعد فرماندار با خدم و حشم و پیشوازکنندگان بشهر حرکت مینمود. باز از شهر ازهرطبقه واصنافی با نقاره‌خانه وهیئتی از ملل متنوعه و اقلیتها (غیر مسلمانان)باگاو و گوسفند وهدایا وچند هزار زن ومرد و تماشاچی برای استقبال و تماشای موکب شخص فرماندار بخارج شهر مسافتی بیرون دروازه میرفتند و در مسیر فرماندار بانتظار در دوطرف جاده میایستادند.

معلوم نیست در کدام زمانی حکم شده بود که هنگام ورود فرماندار یکعده از دوشیزگان زرتشتی‌باستقبال فرماندار شتابند ومسافتی بیرون دروازه دف ودایره نواخته پیشاپیش فرماندار برقصند تا بمقر فرمانداری برسند این وضع در انظار عمومی بسی ننگین وهتك شرف جماعت بود ومعلوم نیست‌باز در کدام زمانی‌یکی از کلانتران زرتشتی از فرماندار وقت تقاضا مینماید بجای دوشیزگان، پسران زرتشتی درلباس دختران دف ودایره نواخته رقص نمایند. این رسم ننگین و شرم آور که باعث مضحکه بود تا هنگام ورود شاهزاده جلال‌الدوله بفرمانداری یزد معمول بود.

فرزانه استاد کیومرس از هنگام طفولیت از این وضع رنجش خاطر داشت. هنگام ورود جلال‌الدوله برقاصان‌زرتشتی اظهار میداردازنواختن دف ودایره ورقص خودداری نمایند، زیرا مصمم است با تقدیم عریضه بفرماندار معافیت آنها را از رقص تقاضا نماید.

در این روز شاهزاده جلال‌الدوله با موکب وخدم و حشم در حدود پانصد نفر، بجمعیت چند هزار پیشوازکنندگان نزدیك میشوند. چون فرزانه استاد کیومرس میکوشد بفرماندار نزدیك شده پس از تقدیم قاب اشعار، تهنیت ورودیه

را بخواند یساولان و رجال شهر ومسلمانان متنفذ مانع میشوند لذا او نیز از دور اشعار رابا آواز رسا ودلپذیر ونعره گوش نوازمیخواند که شاهزاده مجذوب گردیده امر میدهدکالسکه را آهسته حرکت دهند و او را نزدیك میخواند و فرزانه استاد نیز خودرا بفرماندار رسانیده قاب اشعار را روی دریچه کالسکهمیگذارد وخرامان خرامان خیلی آهسته میرانند و استاد بهمان آواز رسا ودلنواز اشعار را میخواند بطوریکه چند هزار جمعیت درسکوت کاملی غوطهور گردیده باشعار گوش میدهند و بعضی مسلمانان که بزرتشتیان میرسیدند میگویند « این بچه روسفیدتان کرد» بعضی میگویند « بارك‌الله مرحبا حیف که مسلمان نیست » فـرزانه استاد پس از پایان مدح تقاضای خودرا برمعافیت زرتشتیان ازقاضی تقدیم ودرخواست‌مینماید امر فرمایند یساولان مانع رقص آنها گشته پراکندهشان سازد.

شاهزاده جلال‌الدوله بارضایت خاطر خواهشش را پذیرفته و امر مذکور را صادر میفرماید . اینست تهنیت نامبرده :

هزارشکر زعـدل شهنشه جمجـاه
که داد داد ضعیفان بوجه بس دلخواه
هزارشکر که بار دگر جوان گردید
نژند بخت رعـایا ز بذل شـاهنشاه
مگر فکنده باز بفرق اهالی یزد
بلنـد سایه جـاوید ظـل شاهنشاه
گروه پارسیان زین نوید جان‌افروز
غریو عیش رسانند از زمیـن بر ماه
سروش مژده جانبخش خرمی آورد
ز جانب شه گیتی ستان فلك خرگاه
که از ره کرم و عدل و داد آبادی
خدای شد به رعایا جـلال شاهنشاه

جلال دولت ایران نبیرهٔ خُسرو
به نصرت ملك و یاوری پاك الله
چو باب عادل وباذل اباشکوه وجلال
پسند خاطرسلطان بحشمت و هم جاه
سرشته گوهر پاکش بخوی پاك پدر
چو جد تاجورش سوی عدل دارد راه
بحال شاه پرستان رعیت مظلوم
چو شهریار بدیشان به لطف کند نگاه
بحال ظالم بدبخت و مردم آزاران
دو صد فغان و فزون ناله وهزاران آه
بقهر آتش‌ومهرش‌چوشه‌جهانگیراست
گشاده باب‌عدالت بروی خلق و سپاه
جلال‌دوله که وصفش‌برون‌زتقریراست
بحکم دادگر آن شهریار دل آگاه
برای دادگری و تمدن آرائی
بسوی یزد روان شد خداش یار و پناه
بخاك پای شهنشاه و حضرت والا
فدای باد تن برخیان دولت خواه
که این‌چنین‌بگشودند ازکرم‌بر یزد
خجسته‌مخزن فرخنده عدل را درگاه
هزار شکر که‌آن موکب بهی کوکب
نمود عرصه این‌مرز و بوم نزهتگاه
بود تا بابد آستان ولایت
بعدل و داد مذین چو خسروی خرگاه

چوخوربواد فروزنده‌حضرتت تاحشر
امید گاه کیان را خجسته کرنشگاه
از این مواهب کبـری بخسرو عادل
دعا کنیم فزون از شمر بشام و بگاه
بذات اقدس بابت همی ثنا گوئیم
علی الدوام شب و روز هم بسال و بماه
بموکب تو همایون نژاد فرخنده
سپاسه ران صمیمیم درگه و بیگاه
بلند سایه عدلت بفـرق این فرقه
مدام باد ابا خرمی و شوکت و جاه
بسالیان دراز اندر این دیار بکام
بلند بخت و بعشرت بزی بفضل‌الله
کنون بمقدم والای باهـر النورت
بوجد و سور ندیمیم و خوش بحمدالله
بوند شاد و همیشه بعشرت اندر بزم
هر آنکه‌هست‌بشاه وجلالش‌نیکوخواه
عدوی خسرو پور و نبیره گر باشند
بوند کشته بزاری فتاده‌اندر چاه
خدای دار بدامان شاه و شهـزاده
ید غم و الم روزگـار را کوتاه
امید هست که از راه‌عدل وداد و کرم
کنند در حق این برخیان بداد نگاه
کمینگان سراپا نثـار زرتشتـی
بخاك پـات سرائیم یکدله همراه

خوشا بحال زراتشتیان یزد اینْدم
که باز دادگر آمد خجسته ظل الله
بناز بر همه ملك سیاسی و معمور
بفر معدلت پور شه تو ای بنگاه
معلمین بوجود مبـارکت گویند
دعای خیر ببانك بلند در هرگاه
بویم در سم رخش تو ای عدالت کیش
فدای و کامروا همچو خاك اندر راه

وضعیات آندوره ، اغراق و تملقات در اشعار فوق را ایجاب مینموده و با همین کلمات ومدیحه سرائیها جامعه ضعیف زرتشتی تااندازه‌ئی ازچنگال کرکس مانند تعصبات گروه قوی مسلمانان محفوظ میمانده . اشعار و قصاید وسخنرانیهای فرزانه استاد کیومرس در مجالس مهمه و در مدح فرمانداران و بزرگان وقت که در روز نوروز و ایام مهم باتفاق اعضای انجمن وآموزگاران میخوانده متعدد است که شاید از پانصد تجاوز نماید .

در زیر یکی از نامه‌های منظومی است که در سال ۱۲۶۰ یزدگردی بفارسی سره بارباب بهمن خدامراد پیمان تنها زرتشتی‌ئی که در قم ببزازی مشغول بوده نوشته ودر آن از مدیحه سرائی پیش فرماندار در نوروز و نوروزی دادن فرماندار وغیره صحبت مینماید .

مهین یار فرزانه نیك خوی — جوانبخت ای بهمن کامجوی
نگهدار جانت خداوند باد — تنت جاودان شاد و خرسند باد
نخست آرمان دارم از دادگر — که مانی همی شاد وفیروزگر
دویم بر تو رنج گزارش نهم — بپیش‌آی خویشت نگارش دهم
بدان ایخردمند یار جوان — که یکسال بگذشتمان در میان
که نی از تو آمد بمن نامه ئی — نه بنگاشتم من بتو چامه‌ئی

بلی سال‌پار ازتو برمن رسید   یکی نامه پر زسوز ونوید
همی گفته‌بودی که‌نوروز هم   خجسته بواد و مـبادات غم
کمین‌بنده‌درپاسخت آنزمان   نوشتم‌یکی نامه کردم روان
که نوروزبادت‌خجسته همی   بگیتی فزون‌سال‌خرم بزی
مگر پاسخی باز نامد ازآن   بدم زان شوه پژمریده روان
بهنگام نوروز امساله باز   یکی نامه‌آمـد بسویم‌فراز
چو بگشودم آن‌نامه دوستی   بدیدم در آن پایه دوستی
سراسر چوتنگ‌شکر بود آن   ز دیدنش گردید شادم‌روان
بدیدار آن‌نـامه‌یـارخویش   شدم شادمان بیش از گاه‌پیش
پس ازآن شنو رویداد دگر   ز داد جـلال شـه دادگر
بهنگام نوروز امسال من   ابا کوشش نامور پاکتن
جوانمرد استاد دانش فشان   هم از یاری ماستر پاك جان
بهمراهی دیگر استاد ها   که با همدگر کرده‌هرکارها
یکی چامه بنیاد کردیم زود   که بد پورشه راسراسردرود
بروز نخستین که نوروز بود   چنان‌چون که‌آئین‌فیروزبود
برای ستایشگری این گروه   برفتیم زی داور با شکوه
ابر خاکپای جوان دادگر   جلال شهنشـاه فیروز گر
سرودم من‌آن چامه بندگی   ندیدم‌ز کس تنگ‌وشرمندگی
سپاس خداوند گردون سپهر   که شهزاده‌را مهر آمد به‌مهر
دمادم بما مهربانی فزود   بهر کس که‌آنجای‌برپای‌بود
بدست همایون خود یك‌بیك   یکی اشرفی‌داد وپس نیزیك
فزون‌تر بمن‌بنده‌بخشش‌نمود   ازیرا که‌من‌خوانده‌بودم‌سرود
پس‌ازآن شنومهرآن دادگر   که‌چون‌شدبدین‌ناتوان‌کارگر
بروز خجسته که بد روز باد   ز آبـان مـه باسـتائی نهاد

چو خورشید برسوی‌خاوردمید   مرا بخت شد یار وبندم کلید
گذشته بدی پاسی ازبامداد   که گیتی بیکدم مراکام داد
بنـاگاه شهزاده دادگر   ابا چند تن چاکر وراهبر
درون دبستان ما شد پدید   ازاین ناگهان‌کار هوشم‌پرید
نه بشناختم پای‌خود رازسر   گمان‌بردم‌آندم که‌خوابم‌مگر
سترك آن‌جوانبخت‌فرمانروا   نوازش بفرمود بس دلنوا
باندازه ساعتی آرمید   بسی دانش کودکان وارسید
پس آنگاه از راه آئین وداد   بما برخیان نیك‌بخشش‌بداد
همه کودکان را یکی‌دوقران   بمن بنده بخشید‌پنجه قران
پس‌آنکه‌روان گشت‌آنداد گر   بایوان فرخنده با زیب‌وفر
ترا نیکخواهند و دیدار جو   جوانمرد استاد فرخنده خو
خدابخش‌ماستر‌همان بختیار   دگر پور اودرم اسفندیار
پدر بابرادرم وخویشاندگر   درودت پرستند سرتابسر
فزونتر اگر برنکارم ترا   بسی رنج خود داده باشم ترا
همان به که کوته کنم رازرا   گذارم بسی پوزش ازرنجها
همی‌خواستم تا بگفتارفرس   نگارم بتو چامه نامد درس
نوشتم بروز گزین اورمزد   مه آدرای بنده اورمزد
هزار ودوصدباشد وشصت‌سال   که‌یزدگرد گشت‌ازجهان‌پایمال
کمین‌دوستدارت‌منم‌خاکسار   کیومرس پور وفادار زار
خرمشاه دان مر مرا جایگه   ززرتشت دارم من آئین و ره

از چامه بالا که فرزانه استاد مانند نامه عادی نگاشته طبع روان وی درشعر و سخنوری ونظر خاص و مرحمتی که شاهزاده جلال‌الدوله فرماندار یزد بفرزانه استاد داشته بخوبی معلوم میشود چه اشرفی را که بحضارداده یك سکه بیشتر باستاد لطف فرموده و با آنکه در محله زرتشتیان شهر ، دبیرستان کیخسروی موجودبود

نظر توجهشان باستاد و خرمشاه بوده و بدبستانی که فرزانه استاد آموزگار بوده میرود وشاگردان را امتحان میکند و بهمه آنها انعام میدهد . نکته دیگر روح همکاری و یگانگی و اتحاد بوده که فرزانه استاد داشته و باآنکه اشعارتهنیت‌نوروز را خود او بنظم آورده وسراینده‌هم خودش‌بوده ومیدان سخنوری وسخنرانی‌بدست خود او بوده باز هم ذکری از همکاران خود فرزانه استاد جوانمرد و فرزانه‌ماستر خدابخش بمیان آورده وخود باآموزگاران دیگر را یك روح در چندین بدن می‌دانسته چنانکه در چامه بالا مینویسد :

بهنگام نوروز امسال من ابا کوشش نامور پاکتن
جوانمرد استاد دانش فشان هم از یاری ماستر پاك جان

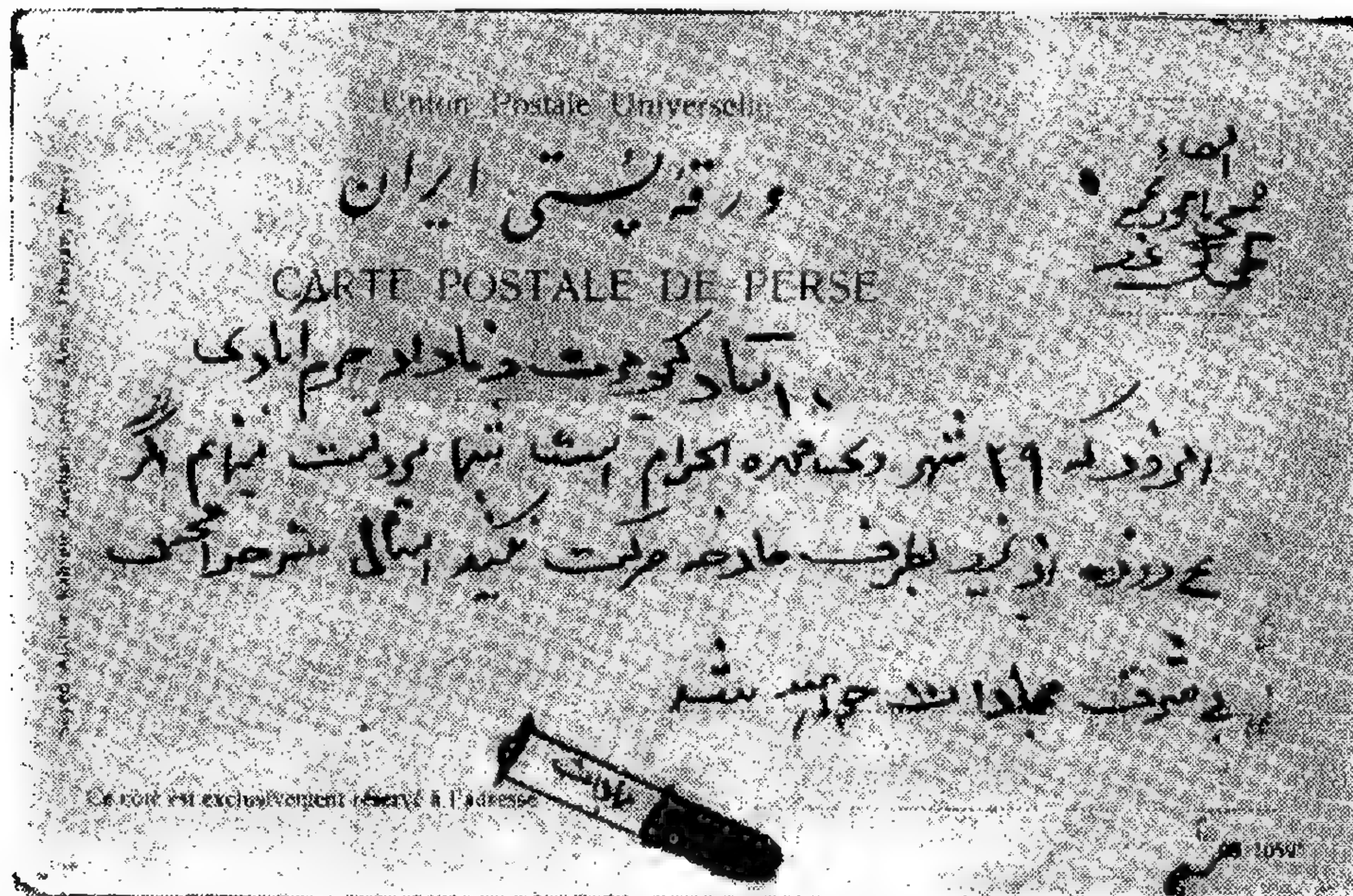
دو نفر استادان را در کارهای خود شرکت داشته و البته پیشرفت بعضی کارها بمشاوره و معاونت سه نفر و گاهی هم خارج از حوزه اتحاد سه نفر انجام می گرفته ولی قسمت سخنرانی و چامه سرائی همیشه با فرزانه استاد کیومرس بوده .

فرزانه استاد کیومرس در سال ۱۲۷۹ یزدگردی محض همکاری با فرزانه اردشیرجی ریپورتر نماینده انجمن اکابر صاحبان پارسی در تهران اقامت داشت جماعت زرتشتیان آن دیار باکثریت آراء او را بنمایندگی خود برای عضویت انجمن شهرداری تهران‌انتخاب‌مینمایند نامه‌زیر استوار نامه‌ایست که انجمن‌نظارت انتخابات بانجمن شهرداری مینویسد وما در اینجا ضبط مینمائیم .

« امضاکنندگان ذیل اعضاء انجمن نظارت انتخاب یکنفر وکیل زردشتی بجهت خجسته انجمن بلدیه طهران بجای وکیل مستعفی که بر طبق اظهارات انجمن مفخم بلدیه ازطرف انجمن محترم زرتشتیان طهران انتخاب شده بودند در تاریخ پنجشنبه ۱۴ رمضان ۱۳۲۸ در کاروانسرای مشیر خلوت منعقد گردیده و با حفظ شرایط مندرجه در مواد نظامنامه انتخابات اعضاء انجمن بلدیه از ماده (۱۱) الی ماده (۱۸) موازی یکصد و بیست و پنج ورقه تعرفه باشخاص لایق از طایفه

زردشتی داده و در روز جمعه ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ در وکالتخانه پارسیان مشغول اخذ اوراق آراء شده موازی ۷۶ ورقه رأی اخذ و بعد از اخذ تمام اوراق آراء مزبور با کمال دقت مشغول استخراج آراء گردیده و از کلیه ۷۶ ورقه ٦٦ رأی بنام جناب میرزا کیومرس وفادار وده ورقه باسامی مختلف کشف گردید . لهذا اعضاء انجمن نظارت صحه انتخاب جناب میرزا کیومرس وفادار بعضویت‌فروهیده انجمن محترم بلدیه طهران تصدیق مینمایند . اقل کیخسرو شاهرخ اقل شاه بهرام مهربان‌پارسی اقل رستم خدابخش اقل خدابخش نوذر پارسی اقل گشتاسب فریدون.

مجمع حقشناس وحقگوی یزدخدمات صادقانه و بیریای‌معلمین اعنی‌فرزانه استاد کیومرس وفادار ، فرزانه ماستر خدابخش بهرام رئیس فرزانه استاد جوانمرد وفرزانه میرزا مهربان بهرام رئیس را فراموش نمودند وبپاس آن بالعکس ۱۸ روز پس ازشهادت‌فرزانه ماستر خدابخش درسال ۱۲۸۷ یزدگردی پروتست‌وحکم‌تبعید



نظر توجهشان باستاد و خرمشاه بوده و بدبستانی که فرزانه استاد آموزگار بوده میرود وشاگردان را امتحان میکند و بهمه آنها انعام میدهد . نکته دیگر روح همکاری و یگانگی و اتحاد بوده که فرزانه استاد داشته و باآنکه اشعارتهنیت‌نوروز را خود او بنظم آورده وسراینده‌هم خودش‌بوده ومیدان سخنوری وسخنرانی‌بدست خود او بوده باز هم ذکری از همکاران خود فرزانه استاد جوانمرد و فرزانه‌ماستر خدابخش بمیان آورده وخود باآموزگاران دیگر را یك روح در چندین بدن می‌دانسته چنانکه در چامه بالا مینویسد :

بهنگام نوروز امسال من — ابا کوشش نامور پساکتن
جوانمرد استاد دانش فشان — هم از یاری ماستر پاك جان

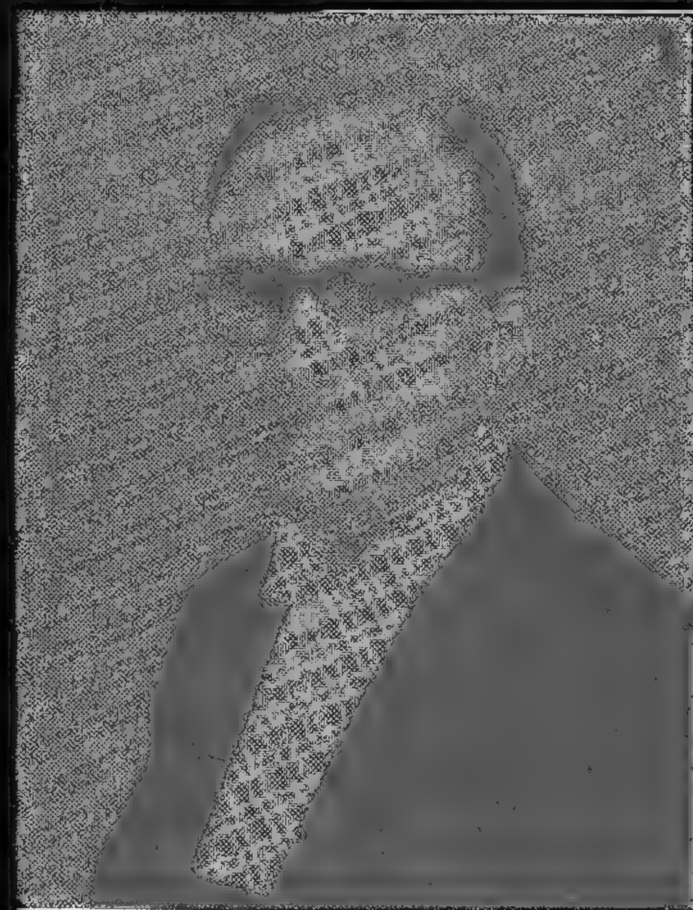
دو نفر استادان را در کارهای خود شرکت داشته و البته پیشرفت بعضی کارها بمشاوره و معاونت سه نفر و گاهی هم خارج از حوزه اتحاد سه نفر انجام می گرفته ولی قسمت سخنرانی و چامه سرائی همیشه با فرزانه استاد کیومرس بوده .

فرزانه استاد کیومرس در سال ۱۲۷۹ یزدگردی محض همکاری با فرزانه اردشیرجی ریپورتر نماینده انجمن اکابر صاحبان پارسی در تهران اقامت داشت جماعت زرتشتیان آن دیار باکثریت آراء او را بنمایندگی خود برای عضویت انجمن شهرداری تهران‌انتخاب‌مینمایند نامه‌زیر استوار نامه‌ایست که انجمن‌نظارت انتخابات بانجمن شهرداری مینویسد وما در اینجا ضبط مینمائیم .

« امضا کنندگان ذیل اعضاء انجمن نظارت انتخاب یکنفر وکیل زردشتی بجهت خجسته انجمن بلدیه طهران بجای وکیل مستعفی که بر طبق اظهارات انجمن مفخم بلدیه ازطرف انجمن محترم زرتشتیان طهران انتخاب شده بودند در تاریخ پنجشنبه ۱٤ رمضان ۱۳۲۸ در کاروانسرای مشیر خلوت منعقد گردیده و با حفظ شرایط مندرجه در مواد نظامنامه انتخابات اعضاء انجمن بلدیه از ماده (۱۱) الی ماده (۱۸) موازی یکصد و بیست و پنج ورقه تعرفه باشخاص لایق از طایفه

زردشتی داده و در روز جمعه ۱۷ رمضان ۱۳۲۸ در وکالتخانه پارسیان مشغول اخذ اوراق آراء شده موازی ۷٦ ورقه رأی اخذ و بعد از اخذ تمام اوراق آراء مزبور با کمال دقت مشغول استخراج آراء گردیده و از کلیه ۷٦ ورقه ٦٦ رأی بنام جناب میرزا کیومرس وفادار وده ورقه باسامی مختلف کشف گردید . لهذا اعضاء انجمن نظارت صحه انتخاب جناب میرزا کیومرس وفادار بعضویت‌فروهیده انجمن محترم بلدیه طهران تصدیق مینمایند . اقل کیخسرو شاهرخ اقل شاه بهرام مهربان‌پارسی اقل رستم خدابخش اقل خدابخش نوذر پارسی اقل گشتاسب فریدون.

مجمع حقشناس وحقگوی یزدخدمات صادقانه و بیریای‌معلمین اعنی‌فرزانه استاد کیومرس وفادار ، فرزانه ماستر خدابخش بهرام رئیس فرزانه استاد جوانمرد وفرزانه میرزا مهربان بهرام رئیس را فراموش نمودند وبپاس آن بالعکس ۱۸ روز پس ازشهادت‌فرزانه ماستر خدابخش درسال ۱۲۸۷ یزدگردی پروتست‌وحکم‌تبعید



فرزانه وفادار کیومرس ایرانی

آنها را از ایران بوسیله کارت پستال شهری بمضمون زیر میفرستند .ما عکس آن رابرای اطلاع آیندگان در اینجا ضبط مینمائیم.

«امروز که ۲۹ ذیقعدةالحرام است بشما پروتست مینمائیم اگر ٤ روزه از یزد بطرف خارجه حرکت نکنید امثال ماستر خدابخش بیشرف مجازات خواهید شد .امضاء جمعی مأمور مجمع حقگوی یزد.»

پس از شهادت ماستر خدابخش که سر معلمین بشمار میآمد مجمع حقگوی یزد فرزانه استاد کیومرس را که دست و زبان معلمین بود خار سرراه و اغراض نفسانی خود میدانستند .لذااز اول درپی نابود کردن اوبودند اما خواست خداوندی نبود وهدف تیر جفای آنان نگردید.

فرزانه استاد کیومرس پس ازوصول پروتست نامبرده شبانه ازیزد بگریخت وببمبئی پناه برد دشمنان از استماع خبر تا نزدیکی رفسنجان بتاختند تا مگر اورا آماج تیر ستمکارانه خود قرار دهند ولی او مسافات بعیده را زودتر از آنها قطع نموده بود.

فرزانه استاد کیومرس چند سالی را دربمبئی بماند و اندکی قبل از مرگ بایران و یزد مراجعت نمود . مغرضین و دشمنان بخطا و اشتباه خود برخوردند وبالطف ومحبت پیش آمدند.

استاد در اواخر عمرخویش گوشه تنهائی بگزید ولی تا قبل از در گذشت از گشودن گره کار جماعت خودداری نمیکرد.

فرزانه استاد کیومرس بامداد روزشهریور وامرداد ماه قدیم ۱۲۹۰ یزد گردی رهسپار مینو وخانه سرود مردا گردید .روانش شادباد.

این را نگفته نگذاریم. کوچکترین فرزند فرزانه استاد کیومرس بنام وفادار که مدتها در دادگاه بمبئی بشغل وکالت مشغول بود . نخستین زرتشتی متولد در ایران است که از طرف حکومت هند بکرسی قضاوت در این استان نامی منصوب ومدتی است با کمال بیطرفی وحقانیت دعاوی مردم راقطع وفصل مینماید.زرتشتیان



فرزانه وفادار کیومرس ایرانی

آنها را از ایران بوسیله کارت پستال شهری بمضمون زیر میفرستند .ما عکس آن رابرای اطلاع آیندگان در اینجا ضبط مینمائیم .

« امروز که ۲۹ ذیقعدةالحرام است بشما پروتست مینمائیم اگر ٤ روزه از یزد بطرف خارجه حرکت نکنید امثال ماستر خدابخش بیشرف مجازات خواهید شد .امضاء جمعی مأمور مجمع حقگوی یزد.»

پس از شهادت ماستر خدابخش که سر معلمین بشمار میآمد مجمع‌حقگوی یزد فرزانه استاد کیومرس راکه دست و زبان معلمین بود خار سرراه و اغراض نفسانی خود میدانستند .لذااز اول‌درپی نابود کردن‌اوبودند اما خواست‌خداوندی نبود وهدف تیر جفای آنان‌نگردید .

فرزانه استاد کیومرس پس ازوصول پروتست نامبرده شبانه ازیزد بگریخت وبیمبئی پناه برد دشمنان از استماع خبر تا نزدیکی رفسنجان بتاختند تا مگر اورا آماج تیر ستمکارانه خود قرار دهند ولی او مسافات بعیده را زودتر از آنها قطع نموده بود .

فرزانه استاد کیومرس چند سالی را دربمبئی بماند و اندکی قبل از مرگ بایران و یزد مراجعت نمود . مغرضین و دشمنان بخطا و اشتباه خود برخوردند وبالطف ومحبت پیش آمدند.

استاد در اواخر عمرخویش گوشه تنهائی بگزید ولی تا قبل ازدر گذشت‌از گشودن گره‌کار جماعت خودداری نمیکرد.

فرزانه استاد کیومرس‌بامداد روزشهریور وامرداد ماه قدیم۱۲۹۰ یزدگردی رهسپار مینو وخانه سرود مزدا گردید .روانش‌شادباد.

این را‌نگفته نگذاریم. کوچکترین‌فرزند فرزانه استاد کیومرس بنام وفادار که مدتها در دادگاه بمبئی بشغل وکالت مشغول بود . نخستین زرتشتی متولد در ایران است که از طرف حکومت هند بکرسی قضاوت در این استان نامی منصوب ومدتی است‌با کمال بیطرفی وحقانیت دعاوی مردم راقطع وفصل مینماید.زرتشتیان

اتباع دولت شاهنشاهی ایران ازدولت بیگانه هند که با دادگری وحق پرستی وبر خلاف ماده ۵۸متمم‌قانون اساسی‌ایران که محرومیت‌درحق ملل متنوعه وغیرمسلم قائل شده ، در انتصاب اشخاص بمشاغل حساس نظر بکفایت و لیاقت آنها داشته و امتیازی بین هندی و ایرانی یا مسلمان و زرتشتی بودن آنها نمیگذارند قلباً سپاسگزار میباشند .

فرزانه ملا گشتاسب کرمانی

ملاگشتاسب پور بهمن کرمانی دانشمند و ستاره شناس زرتشتی است . در استخراج تقویم وهیئت وریاضی دستی بسزا داشت. رمل نیکو میدانست ودرسلوك وعرفان گام میزد . هنگامیکه آغا محمد خان قاجار برخلاف لطفعلیخان زندعلم طغیان برافراشت و او را درشهر کرمان محاصره نمود ، در اوایل محـاصره کسی را گمان نبود که آغامحمد خان بتواند شهر رافتح نماید.

روزی لطفعلیخان ، ملاگشتاسب را خواسته امر نمود ارتفاع گرفته وبقاعده نجومی‌ببیند که آغا محمدخان شهر کرمان را فتح مینماید یاخیر . ملاگشتاسب اسطرلاب را برابر آفتاب برده طالع وقت را معین و بعد از مـلاحظه دقیق گفت روز جمعه ۱۱ ربیع‌الثانی آغا محمدخان شهر را فتح خواهد نمود . لطفعلیخان از این سخن برنجید . فرمانداد گشتاسب را درحبس اندازند و گفت اگر روزموعود حصار گشوده نشود او را بقتل رسانند(۱) گشتاسب محبوس بودتاروز موعود که‌شهر فتح شد .

تاریخ گیتی گشا در ذیل آقا محمد رضای شیرازی روز جمعه ۲۹ ماه ربیع الاول سال ۱۳۰۹ هجری را تاریخ فتح کرمان میداند که بواسطه خیانت نجفقلی

(۱) رجوع شود بتاریخ کرمان بنشانی (H.P. (ms)142)محفوظ دربنگاه‌خاور شناسی خورشیدجی کاما . بمبئی

خان خراسانی ساکن کرمان و معتمد لطفعلیخان زند صورت گرفت . بدینطریق که‌چون‌طرف اطمینان بودحفظ باروی ارك که ازیك سمت بخارج شهر اتصال‌داشت باو محول بود . او نیز با آغا محمدخان همداستان شده دروازه رابر آنها بگشود و کار را برلطفعلیخان زند ولینعمت خویش تنگ و اورا فراری ساخت .

خبر پیشگوئی ملا گشتاسب و زندانی بودنش در سپاه دشمن پیچید . آغـا محمد خان راشاد ومسرور و اطرافیانش را قویدل ساخت . همینکه حصار کرمان بشکست وشهرمسخر شد ، ملا گشتاسب بفوریت اززندان نجات یافت وطرف‌محبت وتوجه مخصوص آغامحمدخان قرار گرفت . باوجودیکه زرتشتی بود و اهل‌اسلام بواسطه‌جهالت و تعصب اورا مردود میدانستند . شاهنشاه وی را بسیاز گرامی‌داشت وارادت خاصی نسبت باو پیدا کرد وخلعتی‌فاخر بخشید و مستمری ووظیفه‌امیرانه برایش مقرر ساخت ودر مسافرتها و پیکارها اورادر رکاب خود میبرد وهمواره مورد بذل و بخششهای شاهانه قرار میداد .

ظلم وستمی که این سلطان سفاك و خونخوار خودخواه وسرسلسله قاجاریه بمردم کرمان ونواحی رواداشت در صفحات تاریخ ثبت وورد زبان مردم میباشد و نیازی بذکر نیست . در آن گیر و دار که شهر کرمان بشهر کوران تبدیل گردید گروه زرتشتیان بواسطه ارتباط دینی با ملا گشتاسب که طرف توجه شاه واقع شد، بر خلاف زعم دکتر جیوانجی مدی و سایر دانشمندان که از نفوذ و شخصیت ملا گشتاسب بیخبر ند در امان ماندند و آسیب ندیدند . گویا خواست اهورا مزدابود که شماره اندك زرتشتیان از سرزمین کرمان محو ونابودنگردد.

ملا افلاطون صاحب اقبال ناصری در مورد نفوذ مـلا گشتاسب مینویسد : «هنگامیکه شاه غفران پناه مبرور آغا محمد خان اسکنه‌الله فی‌دارالسرور در فتح ونصرت وتصرف مملکت کرمان مظفر و منصور گردیده و فیروز و مسرور بر تخت سلطنت ابد مأنوس جلوس فرموده بودند ملا گشتاسب ابن بهمن جد فقیر راکـه باصطلاح اهل آنزمان منجمی دانا و مستخرجی بینا بوده علاوه بر خلعت و انعام

ملوکانه بامواجبی مستمر ووظیفه مقرر در رکاب ظفر انتساب‌خویش بتفلیس‌وسایر اسفار برده در ازاء خدمات وجانفشانیهای او همواره بذل مرحمت درحقش مبذول میفرموده‌اند بحدی که هر گاه یکی از اسرا محض استخلاص فی‌الجمله خود را باو منسوب مینموده از منبع احسان ومکرمت بی‌پایان بانوازش وعطایای‌شاهانه‌اش آزاد ومطلق‌العنان داشته با فرمان مخصوص بوطن مألوف مراجعت میداده‌اند. »

ملا گشتاسب تا اوایل شاهنشاهی فتحعلیشاه قاجار میزیست و بخدمت خلق و بیچارگان قیام داشت وبواسطه عزت واحترام دردربارمحسود مسلمانان وهمگان بود .

در غیاب او عیال ویك پسرش را دشمنان ربوده بجبر مسلمان‌میکنند .بقول آقای سید محمدحاجی سید باقر هاشمی کرمانی ، نماینده مجلس شورایملی،عیال ملا گشتاسب رانام لعل بود ومردی که پس از اسلام آوردن با او عقد بسته‌بود بملا گشتاسب اظهار مینماید اگر درزمره اسلامیان درآید عیال تازه‌خود راطلاق‌میدهد تا او با عیال سابق خود بسربرد .ملا گشتاسب فی‌البدیهه بابیت زیر اورا پاسخ می دهد :

رقیب‌از دست من لعلی ربود ومیل من کم‌شد
مبادا آدمی رامیل بر چیزی که سگ دمشد

پسر ملا گشتاسب را نام میرزا محمد جدیدالاسلام بود و در دربار فتحعلیشاه قاجار میزیست و مانند پدر در نجوم و استخراج سرآمد بود . بقول آقای هاشمی مرگ عباس میرزای ولیعهد و فتحعلیشاه را قبلا بحقیقت تعیین مینماید ودر ضمن پیشگوئی میکند که در سال ۱۲٦٤ هجری دین جدیدی پیدا میشود و تا صد سال ترقی مییابد سپس بیست‌سال ترقی‌آن راکدمیشود وپس ازآن دوره نزول وتحلیل آن آغاز میگردد .

همینکه ملا گشتاسب دارفانی‌را وداع گفت‌دشمنان‌فرصت‌یافته‌خانه‌وزندگانی و کلیه متروکات وی را از کتب جفر وزیج و اسطرلاب وغیره که با هزاران‌زحمات

تهیه کرده بود بباد غارت میدهند و فرزندانش را مستأصل و پریشان میسازند. حتی فرمان مستمری نامبرده در آن گیرو دار مفقود میشود و بالنتیجه وظیفه مقرره مقطوع و بازماندگانش پریشان روزگار میگردند. هرچند اسکندر پسر مهتر از مقامات مربوطه کرمان دادخواهی نمود کسی بدادش نرسید و بواسطه پریشان روزگاری نتوانست خودرا بپایتخت رسانیده عرضحال نماید وبوضع ناگوارخانواده سروصورتی بخشد. فرزندان ونبیرگان ملاگشتاسب نیز در نجوم واستخراج صاحب سررشته ومورد لطف ونوازش بزرگان وقت بوده‌اند.

فرزانه استاد ماستر خدابخش

فرزانه خدابخش پوربهرام رئیس معزوف باستاد ماستر دانشمند ناموری‌است که دراحیای فرهنگ مزدیسنا درایران قدم بزرگ برداشت و تا آخرین لحظه حیات محور فرهنگ زرتشتیان بود. نامبرده در زبانهای گوناگون انگلیسی، گجراتی، پارسی، اوستا، پهلوی و پازند استاد بود و با زبانهای سانسکریت، عربی، فرانسه وآلمانی نیز آشنائی کامل‌داشت.

استاد ماستر در سال ۱۲۳۰ یزدگردی در قریه نرسی آباد حومه یزد قدم بعرصه وجود نهاد ودر ده سالگی دوران قحطی سال ۱۲۳۷ی بهمراه والدین‌خویش رهسپار بمبئی گردید و در مدرسه ملا فیروز بتحصیل دانش پرداخت و سپس از دانشگاه بمبئی باخذ دانشنامه بیا .B.A نایل وبتدریس‌فارسی وانگلیسی‌بزرگان درخانه های آنها پرداخت و هم در دبیرستان چندن وادی بمبئی بسمت دبیری فارسی وانگلیسی بکارمشغول گشت. و برهمنونی استادگنگا بفراگرفتن دروس مذهبی واوستا وپهلوی پرداخت و میراث گرانبهائی راکه دستور جاماسب ولایتی حدود ۱۶۰ سال قبل درهند بودیعه نهاده بود با خود بایران آورد.

انجمن اکابر صاحبان پارسی که برای بهتری حال زرتشتیان ایران ایراز مساعی مینمایند بنا بسفارش فرزانه خورشید جی رستم جی کاما در سال ۱۲۵۷ یزدگردی فرزانه ماستر را در دبیرستان کیخسروی یزد مأمور تدریس انگلیسی

و اوستا مینمایند و تا هنگام شهادت بسمت سردبیری در دبیرستان نامبرده بکار فرهنگی اشتغال داشت .

فرزانه ماستر درتعلیم وتربیت نونهالان زرتشتی جدی وافر نمود ودرمحضر علمای اسلام عزت ونفوذی بغایت بدست آورد . بقول سالنامه فرهنگ یزد (۲۹-۱۳۲۸) « یکی ازمعاریف زمان وشخصیت برجسته‌ای بوده است .»

فرزانه استاد ماستر دانشمندی بود وارسته ، سلیم ، بردبار ، با حوصله و دست ازعلایق دنیوی شسته وپیشرفت اوضاع اجتماعی وفرهنگی زرتشتیان تاحدی مدیون خودگذشتگی و فداکاریهای او و فرزانه استاد کیومرس میباشد . تأسیس انجمن ناصری زرتشتیان یزد که درسال ۱۲۶۱ یزدگردی (۱۸۹۲م) بدست فرزانه کیخسروجی خانصاحب دومین نماینده پارسیان شالوده ریزی گشت از اثر فکر و همت عالی او بود وتا سال ۱۲۸۷ی هنگامیکه با تیر تعصب بدمنشان شهید شد سمت دبیری ومشاوری مذهبی آن انجمن را داشت .

در طی مدت سی سال در تعلیم اوستا و پهلوی و مسائل مذهبی بموبدان و بهدینان صرف همت نمود وهزاران پرسشهای دینی وآئینی راکه ازاطراف بانجمن یا بخودش میرسید پاسخهای متین میداد . حتی علما وبزرگان ورجال کشور نیز ازپرسشهای وابسته بفرهنگ مزدیسنا خودداری ننموده‌اند. هنگامیکه میرزامحمد حسینخان ذکاءالملک درمورد زبان دساتیر ازانجمن ناصری زرتشتیان یزد سئوال نمود استاد ماستر آنرا پاسخ متین داد وزبانش را مجعول خواند وی نخستین کسی است که درایران چنین حقیقتی را بیان نمود . استادان اوستا و پهلوی هندوستان بویژه هیربد تهمورث انکلیساریا و استاد بهرام گور که با فرزانه ماستر رابطه و مکاتبه داشته‌اند . علو مقام فرهنگی اورا بسیار ستوده‌اند .

دانشمند نامبرده درتألیف و تدوین کتب آئینی مزدیسنا نیز ابراز فعالیت نموده است وچون استادی بود وارسته ، ونه جویای نام وشهرت ، کتب خویش را پس از اتمام تألیف بدون هیچ انتظاری برای انتشار بدیگران واگذار میکرد .



فرزانه استاد ماستر خدابخش

و اوستا میبمایند و تا هنگام شهادت سمت سردبیری در دبیرستان نامبرده بکار فرهنگی اشتغال داشت .

فرزانه ماستر درتعلیم وتربیت نونهالان زرتشتی حدی وافر نمود ودرمحضر علمای اسلام عزت ونفوذی بغایت بدست آورد . بقول سالنامه فرهنگ یزد(۱۳۲۸-۲۹) « یکی ازمعاریف زمان وشخصیت برجسته‌ای بوده است .»

فرزانه استاد ماستر دانشمندی بود وارسته ، سلیم ، بردبار ، با حوصله و دست ازعلایق دنیوی شسته وپیشرفت اوضاع اجتماعی وفرهنگی زرتشتیان تاحدی مدیون خود گذشتگی و فداکاریهای او و فرزانه استاد کیومرس میباشد . تأسیس انجمن ناصری زرتشتیان یزد که درسال ۱۲۶۱ یزد گردی (۱۸۹۲م) بدست فرزانه کیخسروجی خانصاحب دومین نماینده پارسیان شالوده ریزی گشت از اثر فکر و همت عالی او بود وتا سال ۱۲۸۷ی هنگامیکه با تیر تعصب بدمنشان شهید شد سمت دبیری ومشاوری مذهبی آن انجمن را داشت .

در طی مدت سی سال در تعلیم اوستا و پهلوی و مسائل مذهبی بموبدان و بهدینان صرف همت نمود وهزاران پرسشهای دینی وآئینی را که ازاطراف بانجمن یا بخودش میرسید پاسخهای متین میداد حتی علما وبزرگان ورجال کشور نیز ازپرسشهای وابسته بفرهنگ مزدیسنا خودداری ننموده‌اند. هنگامیکه میرزامحمد حسینخان ذکاءالملک درمورد زبان دساتیر ازانجمن ناصری زرتشتیان یزد سؤال نمود استاد ماستر آنرا پاسخ متین داد وزبانش را مجعول خواند وی نخستین کسی است که درایران چنین حقیقتی را بیان نمود . استادان اوستا و پهلوی هندوستان بویژه هیربد تهمورث انکلیساریا و استاد بهرام گور که با فرزانه ماستر رابطه و مکاتبه داشته‌اند علو مقام فرهنگی اورا بسیار ستوده‌اند .

دانشمند نامبرده درتألیف و تدوین کتب آئینی مزدیسنا نیز ابراز فعالیت نموده است وچون استادی بود وارسته ، ونه جویای نام وشهرت ، کتب خویش را پس از اتمام تألیف بدون هیچ انتظاری برای انتشار بدیگران واگذار میکرد .



فرزانه استاد ماستر خدابخش

تألیفات او عبارتست از:

۱ـ بندهشن را درسال ۱۲۴۸ یزدگردی از پهلوی بفارسی ترجمه نمود و بموبد مهرگان موبد سیاوخش سپرد تا درطبع ونشرش اقدام نماید ولی متأسفانه اینک که ۸۱ سال ازتألیفش میگذرد هنوز ازگوشهٔ خانه موبد مهرگان قدم بیرون ننهاده وچون پرده نشینان ازانظار مخفی است و علت آن اینکه چون در بندهشن فقراتی است دال برحقیقت تقویم جدید باستانی وموبد مهرگان محافظه‌کار بنابه سفارش همفکران خود ازآفتابی کردن آن خودداری نمود .

۲ـ گواه زناشوئی زرتشتیان که همه پند واندرز دینی وبزبان اوستا وپهلوی بود . بتصویب دستوران کیش بهی آن را در سال ۱۲۴۷ یزدگردی بزبان دری و معمول بین مردم ترجمه نمود و اینك هنگام عقد ازدواج بین موبدان زرتشتی مرسوم میباشد .

۳ـ گلدسته چمن آئین زرتشت بتوسط برادرش میرزامهربان رئیس‌دربمبئی طبع ومنتشر گردید . کتاب نامبرده بوزیران وعلمای معروف اسلام وسران کشور ومدیران جراید وحتی بسلطان وقت مظفرالدینشاه اهدا شده است .

۴ ـ رساله برخلاف قربانی درسال ۱۲۶۵ یزدگرد ، تألیف ومنتشر گردید وبین زرتشتیان تأثیری بسزا بخشید و صدی هفتاد از قربانیهائی که هنگام جشن مهرگان بعمل میآمدکاسته گردید . سازمان جوانان زرتشتی بمبئی دو باره آنرا بنام ناروائی قربانی درآئین مزدیسنا با تذکره او تحت شماره ۳ دین‌نامه در مهر ماه ۱۳۲۱ی منتشرساخت .

۵ ـ آئین‌نامه ارث ومیراث وزناشوئی درسال ۱۲۸۰ی بتصویب دستورنامدار پور دستور شهریار موبدان موبد یزد و سران همگروه طبق مقررات مذهبی و آئین‌نامه متداول بین پارسیان هند تنظیم کرد .

۶ـ گاتها ـ درسال ۱۲۸۵ی سخنان مقدس وخشور کهنسال راازاوستا بپارسی ترجمه نمود وبرای طبع وانتشار بخدمت ارباب کیخسرو شاهرخ نماینده جماعت

درمجلس شورایملی بتهران فرستاد ولی طبع آن بعللی بتأخیر افتاد تا آنکه استاد شهید گشت و چنانکه ارباب در جواب سئوال و مطالبه وراث آن مرحوم راجع بنامه مقدس مزبوراظهار داشتند ودرروزنامه هفتگی فروهر مورد بحث قرار گرفت درمنزل اومفقود میگردد .

فرزانه استاد ماستر بغیر از آنچه درتذکره آمده تألیفات دیگری نیز در مسائل مذهبی داشته که مباشرین چاپ باسم خویش‌تمام نموده‌اند. بسا از کتبی که در دبستانهای آن دوره تدریس میگردیده باسم او و یارانش فرزانه استاد جوانمرد شیرمرد واستاد کیومرس وفادار طبع گردیده است که امروز نایاب است . یکی از رسالات دیگر او که مانند بندهشن در گوشه فراموشی افتاده است ، آئین آموز زرتشتی است که برای مبتدیان تهیه نموده .

فرزانه استاد ماستر در نیمروز فروردین روز و فروردینماه قدیمی ۱۲۸۷ یزدگردی هنگامیکه بنزدیکی دبیرستان میرسد بدست یکنفرژاندارم زرتشتی‌بنام فریدون رستم کرمانی بضربت پنج تیر شهید میگردد وجماعت ازفیض فضل‌ودانش اومحروم میمانند .

فرزانه ماستر خدا بخش بین دانشمندان پارسی و استادان مغرب زمین و ایران‌شناسان آندیار شهرتی بسزا داشت . خبر شهادتش گروه روشندلان و امنای انجمن اکابر صاحبان پارسی را بغم واندوه دچارساخت .

پروفسور جاکسن امریکائی با همکاری دستور دکتر مانکجی‌دهلا و سایر ایرانشناسان ازحکومت وقت تقاضای اعدام قاتل را مینمایند . پس از پافشاریهای سخت حکومت وقت جواب میدهد چون استاد اهل‌ذمه میباشد و خونبهای آنهاازصد تومان تجاوزنمیکند حاضرند مبلغ مذکوررا بسبیل‌دیه ببازماندگانش بپردازند . قلب نیك‌منشان مغرب‌زمین از وصول آنگونه پاسخ وقدرشناسی از علم ودانش چاك گردید .

زهی افسوس علم و دانشی که قیمت کردنی نیست . خدمات گرانبهائی که

ارزش آنرا تعیین نتوان کرد وخامه و گفتار از تقدیرش کوتاه میآید . زمامداران خودخواه وقت ، چنان منبع فضل و کمال وخدمات گرانبها وجان فرزند اصیل مام میهن را ناچیز میشمارند . نه بر زنده بر مرده باید گریست ـ که ازبارگاه عدل و داد خداوندی غافل میمانند . اگرنیروی پول وهدایای مادی آنهارا زبون ساخت وبشهادت فرزانه ماستر وقعی ننهادند وقاتلش را آزاد گذاشتند ، داد اهورائی،روان تابناك آن مرد اشو ، روان مرد وارستهای که دست ازعلایق دنیوی‌شسته بود ، در گروثمان برین سرافراز وقتلگاهش زیارتگاه مردم گردید . دردمندان چارهٔ درد خویش را در آن مکان پاك بوسیلهٔ روان اشویش از اهورامزدا درخواست مینمایند وبمراد خویش میرسند وچراغ میافروزند .

باید باکمال تاسف اظهار داشت که سخن‌چینی وغمازی خوی‌زشت اهریمنی بین بعضی افراد همگروه حکمفرماست هر که برای خدمت جماعت و خلق کمر همت بر بندد از دست وزبان چنین ناکسان در امان نیست . در تذکره فرزانه مانکجی هاتریا وفرزانه بهرام رستم دیده میشود که برخلاف آنها چطور دادسخن وقلمفرسائی گردیده است .

فرزانه اردشیر جی ریپورتر واستاد ماستر خدابخش واستادکیومرس وفادار وارباب کیخسرو شاهرخ ودیگران ازدست وزبان آنها راحت نبوده‌اند و هرآن در پس پرده با پخش شب نامه ها ویا تشکیل مجالس اشکال وزحمات برای آنهاتولید ودر پیش بردن مقاصدشان که خیرجامعه را دربر داشت موانع ایجاد میکردند . بالاخره مجمعی بنام مجمع حقگوی یزد که در تذکره فرزانه استاد کیومرس از آن سخن رانده‌ایم تشکیل گردید ودامنه فعالیت خود را تا بتهران رسانیده و در دامن زدن آتش نفاق همت نمودند .

فرزانه مانکجی هاتریا

فرزانه مانکجی پور لیمجی پور هوشنگ هاتریا ملقب بدرویش فانی از دانشمندان وعارفان زرتشتی قرن گذشته میباشد. درخدمت بنوع بویژه زرتشتیان ایران زحمات‌طاقت‌فرسامتحمل گردیده‌است . در۳۱ مارس۱۸۵٤ میلادی(۱۲۲۳ی) بنمایندگی انجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی برای تحقیق از چگونگی حالات زرتشتیان بایران عزیمت نمود .(۱) و درطی ۲۸ سال مردانه در پیش بردن مقصد راستی مساعی ابراز داشت ودر تعلیم وتربیت و رفع تعدیات بهدینان همت گماشت ودر سال ۱۸۲۲ میلادی (۱۲۹۹هجری) باکوشش خستگی ناپذیر بار جزیه را از دوش زرتشتیان ایران برداشت .

صاحب تاریخ کرمان(۲)مولفه ۱۲۸٦ هجری که کتاب را در حضور فرزانه

(۱) بموجب نامهٔ خرداد وفروردینماه ۱۲۲٤ یزدگردی از پنجایت یزد بامضای دستور نامداربن کیخسرو ـ موبد کیخسرو موبد بهمن ـ رستم‌بن دینیار ـ دینیاربامس فولادبن رستم ـ بهرام مهربان ـ خداداد زال ـ جمشید بمان ـ خرسندفرود ـ ماونداد خسرو ـ بمان اورمزدیار ـ نامدار شاهویر بانجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی‌فرزانه مانکجی بروز وهمن واسفندماه قدیم سنه ۱۲۲۳ یزدگردی وارد یزد میشود. رونوشت نامه مذکور بنشانی (H.P. (ms) 213) در بنگاه خاور شناسی خورشیدجی کاما ـ بمبئی محفوظ است .

(۲) بچاپ نرسیده و نام مؤلف آن مجهول است . نسخه خطی آن بنشانی (H.P. (ms)142) دربنگاه خاورشناسی‌خورشید کاما ـ بمبئی محفوظ است .

مانکجی وبرای اونوشته درضمن سخن ازرجال کرمان در مورد فرزانه مانکجی و زندگانی اوشرح مبسوطی نگاشته است و چون در تحت نظر خود فرزانه بوده و مقرون بحقیقت میباشد عین آنرا دراینجا نقل مینمائیم :

« مانکجی صاحب خلف مرحوم لیمجی‌بن مرحوم هوشنگ‌بن مرحوم نوروزبن مرحوم بایجی‌بن مرحوم مهرجی‌بن هیرجی‌بن کاوس بن ویراب‌بن رتن جی‌بن جمشیدبن رام پوچا درسنه ۱۲۳۰هجری ۲۱آذر ماه قدیم (۱۸۱۳م) درقصبه موراسومالی که از توابع بندرسورت‌میباشد وتاسورت‌هشت‌فرسخ است وبعداوتادریا یك فرسخ مولود مسعود ایشان اتفاق افتاد و چون ایشان‌بسن پنج سالگی رسیدند از امور اتفاقیه اینکه کارگزاران دولت انگلیس بنابر مصلحتی غالب تردد جحاز وبغله را دربندر بمبئی قراردادند واز بندر سورت قطع کردند . بعد از آن بیشتر ارسال ومرسول و معاملات تجارتی و دیوانی و دارالحکومه در بندر بمبئی قرار گرفت . چون پارسیانی که درسورت و توابع و مضافات او بودند همه اهل معامله بودند ومعاش آنها ازمعاملات میگذشت . تردد جحاز و تجار که ازآنجا قطع شد نقص کلی بر معیشت پارسیان واقع شد باین ملاحظه بیشتر پارسیانی که متوطن بندر سورت و توابع اوبودند از وطن خود مسافرت کرده در بندر معموره بمبئی توطن نمودند . بطوریکه تخمیناً ازصد خانواده بیشتر ازپنج خانواده در سورت و حواشی آن توقف ننمودند .

ازآنجمله مرحوم لیمجی ابوی مانکجی صاحب هم ازکسانی بودکه از موراسومالی با عیال توطن به بندر بمبئی نمودند وگفتیم در آن وقت مانکجی صاحب پنجساله بود . اجداد مانکجی صاحب گویا در اوایل سلطنت صفویه از ایران بصوب هندوستان مسافرت نمودند مثل بعضی دیگر ازپارسیان چندان طول زمان توطن ایشان بهندوستان نداشت . مع‌القصه مانکجی صاحب میل بوطن‌اصلی که ایران باشد ازهمان زمان کودکی داشت وپیوسته مکنون خاطر ایشان بودکه عندالقدرت بسفر ایران بیاید وچون رسم پارسی متوطن بمبئی ، تفصیل محاربات

وجنگهای پهلوانان ایران را وبعضی از تواریخ عجم را و اسم بلاد ایران را بزبان وخط گجراتی ترجمه نموده هراوقات که برصات نیست و باران نمیبارد در ساحل دریا انجمن کرده میخوانند . هراوقات که برصات است دربازار یا آتشکده‌مجمعی جمع شده تواریخ ایران وایرانیها میخوانند .

مانکجی صاحب با اینکه سن ایشان اقتضای درك این مطالب را نمینمود از فرط میل بایران وایرانی در هر انجمن که تاریخ خوانده و گفته میشد حاضرشده گوش میداد با اینکه کودکان همسال ایشان وبزرگتر ازایشان ابداً درك معنی و فایدهٔ تاریخ را نمیکردند وبهیچوجه اعتنا نداشتند وبلهو و لعب خودشان مشغول بودند وبهیچوجه ازهم سنهای ایشان درانجمن حاضر نمیشدند .

مانکجی صاحب پیوسته از خداوند اعلی خواستار قدرت بر سفر ایران را بودند تا اینکه سن ایشان ۱۴سال رسید ازشدت میل بسفرایران بطورکلی طالب همه اسفار شده بودند تا دراینوقت وکلای دولت انگلیس را مهمی بسمت رتنا گیر که از ملك هندوستان و سمت جنوب شرقی بمبئی میباشد اتفاق افتاده مانکجی صاحب نوکر دولت شده وبا آنها از رویآب روانه رتنا گیر شده امتداد سفرایشان قریب دوماه شده مراجعت به بمبئی نمودند وکمافی‌السابق طالب مسافرت ایران بودند تا درسنه ۱۲۴۴ه (۱۸۲۸ م) که همان سنه مسافر رتنا گیر بود دولت بجهت مهام بعضی ازملك سند از بمبئی تدارك دیده روانه شدند . مانکجی صاحب چون مدام شایق سفر بودند بهمراهی وزیر مختار انگلیس روانه سند شدند و شغل و منصب ایشان تحویلداری نقدی پول دولت که بمصارف قشون برسد که باصطلاح صندوقدار گویند بود وبحیدرآباد وسکر وبکر رفته یکسال متجاوزمدت سفرسند ایشان شده بعد بخیال سیاحت خواستند تل پارکر بروند بعضی ازدوستان وجمعی ازپارسیان صلاح ندانسته مانع آمدند و در این مدت مسافرت سند هر اوقات از طایفه افاغنه وبلوچیه که میدیدند پرسش ایران و ایرانیان را مینمودند تا اینکه سید زین‌العابدین شاه که اصل اوایرانی‌بود ویکی از ارکان سلطنت‌سند بودازجانب

مانکجی وبرای اونوشته درضمن سخن ازرجال کرمان در مورد فرزانه مانکجی و زندگانی اوشرح مبسوطی نگاشته است و چون در تحت نظر خود فرزانه بوده و مقرون بحقیقت میباشد عین آنرا دراینجا نقل مینمائیم :

« مانکجی صاحب خلف مرحوم لیمجی‌بن مرحوم هوشنگ‌بن مرحوم نوروزبن مرحوم بایجی‌بن مرحوم مهرجی‌بن هیرجی‌بن کاوس بن ویراب‌بن رتن جی‌بن جمشیدبن رام پوچا درسنه ۱۲۳۰هجری ۲۱آذر ماه قدیم (۱۸۱۳م) درقصبه موراسومالی که از توابع بندرسورت‌میباشد وتاسورت‌هشت‌فرسخ است وبعداوتادریا یك فرسخ مولود مسعود ایشان اتفاق افتاد و چون ایشان‌بسن پنج سالگی رسیدند از امور اتفاقیه اینکه کارگزاران دولت انگلیس بنابر مصلحتی غالب تردد جحاز وبغله را دربندر بمبئی قراردادند واز بندر سورت قطع کردند . بعد از آن بیشتر ارسال ومرسول و معاملات تجارتی و دیوانی و دارالحکومه در بندر بمبئی قرار گرفت . چون پارسیانی که درسورت و توابع و مضافات او بودند همه اهل معامله بودند ومعاش آنها ازمعاملات میگذشت . تردد جحاز و تجار که ازآنجا قطع شد نقص کلی بر معیشت پارسیان واقع شد باین ملاحظه بیشتر پارسیانی که متوطن بندر سورت و توابع اوبودند از وطن خود مسافرت کرده در بندر معموره بمبئی توطن نمودند . بطوریکه تخمیناً ازصد خانواده بیشتر ازپنج خانواده در سورت و حواشی آن توقف ننمودند .

ازآنجمله مرحوم لیمجی ابوی مانکجی صاحب هم ازکسانی بودکه از موراسومالی با عیال توطن به بندر بمبئی نمودند وگفتیم در آن وقت مانکجی صاحب پنجساله بود . اجداد مانکجی صاحب گویا در اوایل سلطنت صفویه از ایران بصوب هندوستان مسافرت نمودند مثل بعضی دیگر ازپارسیان چندان طول زمان توطن ایشان بهندوستان نداشت . مع‌القصه مانکجی صاحب میل بوطن‌اصلی که ایران باشد ازهمان زمان کودکی داشت وپیوسته مکنون خاطر ایشان بود که عندالقدرت بسفر ایران بیاید وچون رسم پارسی متوطن بمبئی ، تفصیل محاربات

وجنگهای پهلوانان ایران را وبعضی از تواریخ عجم را و اسم بلاد ایران را بزبان وخط گجراتی ترجمه نموده هراوقات که برصات نیست و باران نمیبارد در ساحل دریا انجمن کرده میخوانند . هراوقات که برصات است دربازار یا آتشکده‌مجمعی جمع شده تواریخ ایران وایرانیها میخوانند .

مانکجی صاحب با اینکه سن ایشان اقتضای درك این مطالب را نمینمود از فرط میل بایران وایرانی در هر انجمن که تاریخ خوانده وگفته میشد حاضرشده گوش میداد با ایمکه کودکان همسال ایشان وبزرگتر ازایشان ابداً درك معنی و فایدهٔ تاریخ را نمیکردند وبهیچوجه اعتنا نداشتند وبلهو و لعب خودشان مشغول بودند وبهیچوجه ازهم سنهای ایشان درانجمن حاضرنمیشدند .

مانکجی صاحب پیوسته از خداوند اعلی خواستار قدرت بر سفر ایران را بودند تا اینکه سن ایشان ۱۴سال رسید ازشدت میل بسفرایران بطورکلی طالب همه اسفار شده بودند تا دراینوقت وکلای دولت انگلیس را مهمی بسمت رتناگیر که از ملك هندوستان و سمت جنوب شرقی بمبئی میباشد اتفاق افتاده مانکجی صاحب نوکر دولت شده وبا آنها از رویآب روانه رتناگیر شده امتداد سفرایشان قریب دوماه شده مراجعت به بمبئی نمودند وکمافی‌السابق طالب مسافرت ایران بودند تا درسنه ۱۲۴۴ه (۱۸۲۸ م)که همان سنه مسافر رتناگیر بود دولت بجهت مهام بعضی ازملك سند از بمبئی تدارك دیده روانه شدند . مانکجی صاحب چون مدام شایق سفر بودند بهمراهی وزیر مختار انگلیس روانه سند شدند و شغل و منصب ایشان تحویلداری نقدی پول دولت که بمصارف قشون برسدکه باصطلاح صندوقدار گویند بود وبحیدرآباد وسکر وبکر رفته یکسال متجاوزمدت سفرسند ایشان شده بعد بخیال سیاحت خواستند تل پارکر بروند بعضی ازدوستان وجمعی ازپارسیان صلاح ندانسته مانع آمدند و در این مدت مسافرت سند هر اوقات از طایفه افاغنه وبلوچیه که میدیدند پرسش ایران و ایرانیان را مینمودند تا اینکه سید زین‌العابدین شاه که اصل اوایرانی‌بود ویکی از ارکان سلطنت‌سند بودازجانب

امیر مرادعلی میر شهر سند بجهت مصالحه و قرارداد با دولت انگلیس نزد وزیر مختار میاید .

مانکجی صاحب بجهت فرط محبتی که بایرانیهاداشته اورا منزل خودمیبرده وبا سید مزبور کمال آشنائی و اتحاد را بهم رسانیدند و الحق سید مزبور صاحب وجه حسن وخلق مستحسن بود وبتوسط سیدزین‌العابدین آشنائی با میرزاخسرو بهم رسانیدند ومیرزا خسرو اصل او ازگرجستان بود که آقا محمد شاه اورا اسیر نموده بودند واسمعیل شاه پدر سید زین‌العابدین که در اوایل جلوس فتحعلیشاه مرحوم بسفارت ازجانب امیر کرمعلی خدمت فتحعلیشاه آمده بود گویـا میرزا خسرو را فتحعلیشاه بهدیه بجهت میر کرمعلیشاه فرستاد وچون میرزا خسرو مرد معقول باکفایت بود عاقبت وزیر ومشیر امیر کرمعلی گردید .

مع‌القصه مانکجی صاحب محض اینکـه میرزا خسرو در ایران بوده با او آشنائی ومراوده بهم رسانیدند و اغلب اوقات با میرزا خسرو و سید زین‌العابدین صحبت وحکایت ایران را میداشتند خلاصه بعد از مراجعت به بمبئی سه سال در بمبئی بودند ودر این سه سال هم گاهی باطراف و حول و حوش بمبئی مسافرت مینمودند تا در سنه ۱۲۵۰ه همان وزیر مختار معهودمأمورسفارت مملکت کجبوج شد نیز بمرافقت او بهمان شغل جلیل صندوقداری دولت علیه انگلیس بکجبوج مسافرت نمودند و مدت چهار سال مقیم کجبوج بودند و چون آنجا بکابل نزدیك است وپیوسته تجار اسب ومیوه ازکابل وسایربلاد افغانستان بآنجا میآوردندصاحب بواسطه کمال محبتی که بایران وایرانیان داشتند ازاین‌تجارپرسش حال میکردند وهریك را باقتضای حالت وزمان محبت مینمودند و از او مستفسر حالات ایران و ایرانیان میشدند .

بعد ازچهار سال اقامت کجبوج قشون انگلیس مأمور کابل شد واین‌فقره‌در سنه ۱۲۵٤ه بودمانکجی صاحب چون‌تحویلدار نقدی دولت انگلیس بودبهمراهی سرجانکین که سردارجنگ بود وسرهندری پاطنجر لشکررا درنگرتته گذاشتند

ومانکجی صاحب چون همه خزانه‌ابوابجمع او بود درنگرتته توقف نمودندومبلغ ۲۵ کرور (۲۵۰ملیون) طلا و نقره مسکوك و غیر مسکوك تحویل ایشان بود و بمصارف مقرره میرسانیدند وسه سال توقف در نگر تته نمودند . چون‌قشون‌مأمور کابل مقضی‌المرام کابل را فتح کردند اغلب قشون مأمور کابل مراجعت نمود مانکجی صاحب از مسافرت بسمت ایران مأیوس گردیده مرخصی خواستند و مراجعت به بمبئی نمودند تمام این مسافرت هفت سال طول کشید بعد از آنکه وارد بمبئی شدند باز بخیال مسافرت ایران ۱۹ روز بیشتر در وطن مالوف توقف نکرده با یکنفر نوکر بعزم راه خشك که سمت افغانستان باشد روانه شدند و نزدیك بیکسال ونیم در گجرات وکاتیا واروتل پارکر و عمر کوت وماروار و سند سیاحت مینمودند بعد بخیال این مطلب افتادند که بدون وسیله ومتمسك مسافرت موجب صدمه وزحمت زیاد است مراجعت به بمبئی نمودند ششماه در بمبئی توقف نموده مال‌التجاره کلی برداشته وروانه بسمت کابل شدند واین‌درسنه ۱۲۶۱هق بود چون بفیروزپور رسیدند افاغنه شورش کرده قشون انگلیس را که درافغانستان‌بود بیرون کردند لشکرزیاد انگلیس در فیروزپور مجتمع شده بود که از صد هزار کمتر نبود شیرسینگ هندو که در لاهور بود همچو استنباط نمود که این قشون انگلیس که در فیروزپور جمع شده حکایت افغانستان بهانه است خیال تسخیرملك او را دارند اوصد هزار مردم فراهم‌آورده بفیروز پور فرستاد که سرحد مملکت خود را ازبیگانه نگاهدارد .

سمت مشرق رودخانه قشون انگلیس بود و سمت غربی قشون سینگ بعد ازآنکه افغانستان از تبعه انگلیس تخلیه شد و امنای انگلیسیه از عود بآنجا مأیوس شدند معلوم است رفتن صاحب(۱) بافغانستان بیم هلاك جان و اتلاف مال بود فسخ عزیمت نمودند دراین حین لشکر انگلیس مملکت سند را مسخر نمودند مانکجی صاحب روانه سند شدند . تبعه انگلیس حیدرآباد را که در دارالملك

(۱) مراد مانکجی صاحب میباشد .

سند بود مسخر نمودند . بهیچوجه اموال میرزا خسرو وزیر و سید زین العابدین شاه را غارت وتصرف نکردند واموال این دونفر ازمنقول وغیرمنقول معادل‌هشتصد هزار تومان میشد و چیزیکه ازاین دونفر تلف شد در زمان محاصره که میرزا خسرو قطع نمودکه انگلیسیه حیدرآباد را فتح مینمایند یك جعبه جواهر که تقریباً یك کرور روپیه بمبئی قیمت داشت به الحمدالله شاه نامی که خود را سید گفته بود و گویا مردم آذربایجان بود سپرده که بجهت اونگاهدارد الحمدالله‌چنان رفت که هیچکس اثری از او ندید مع‌الحدیث مانکجی صاحب که وارد سندشدند سید زین‌العابدین ومیرزا خسرو وزیر که رفیق و آشنا بودند از دیدار ایشان شاد شدند واغلب اوقات حریف حجره و گرمابه گلستان بودند و بعد از مراجعت به بمبئی نمودند ومدت این مسافرت ۷ سال شد پنجسال و نیم در سند و یکسال ونیم فیروز پور بعد از ورود به بمبئی یکسال متجاوز در آنجا توقف نموده بجهت مهم لازم دوستی روانه ملبار شدند و ملبار مزبور سمت جنوب بمبئی میباشد بتخمین ۲۵۰ فرسخ وچون با جحاز آتشی(کشتی بخار) بود این مسافرت ۳ ماه کمتر شد با نیل مقصود مراجعت نمودند وشش‌ماه توقف نموده‌اراده صوب ایران رانمودند این مطلب را بو کلای دولت انگلیس که دربمبئی بودند اظهار نمودند ایشان‌چهار سفارشنامه نگاشتند . یك سفارشنامه به بندر ابوشهر ویك سفارشنامه ببغداد ویك سفارشنامه باسلامبول ویك سفارشنامه بتهران بمقیمان دولت خود که کمال احترام را ازصاحب مزبوربنمایند وایشان را در نیك و بد از خود دانسته و حرمت او را نگاهدارند و در امور خود را معاف نداشته با او همراهی نمایند . چون اکابران پارسیان ساکن بمبئی قبل پولی به یزد فرستاده بودند که دخمه جدید محکمی در آنجا بنا نمایند وطایفه زرتشتیه یزد پول مزبور را تلف نموده و بعذر های موجه متمسك شدند اکنون که برمسافرت صاحب اطلاع بهمرسانیدند خوشوقت شده از ایشان خواهش نموده که دریزد دخمه خوب و مرغوبی بجهت زرتشتیان بنا نمایند وجهی هم بقدر ساختن دخمه از موقوفات بگماشتگان صاحب سپردند و ایشان

مقضی‌المرام باتفاق حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سفیر کبیر دولت ایران با جحاز بخار بسمت بندر ابوشهر روانه شدند بعد از ورود به بندر بیست یوم سیاحت اطراف بندر را نموده روانه شیراز شدند دو ماه در شیراز و فیروز آباد و داراب سیاحت نموده بعد ازسیاحت داراب و شبانکاره مراجعت بشیراز نموده و از آنجا از راه تخت جمشید وسیوان روانه یزد شدند ویکسال ودو ماه در یزد توقف کرده شکستگیهای طایفه زرتشتی را اصلاح نمودند و دو دخمه بسیار خوب جدیدالبنا یکی درشریف‌آباد ویکی در کوه‌نریمان بنا نموده وآتشکده جدیدعالی بنا نمودند وچند عمارت قدیم را هم تعمیر نمودند و محلی درمیانه نودوشن وعقدا میباشد درپهلوی کوه زرجو اعتقاد زرتشتیان آنست که‌دختری ازشاه یزدجرد در آنجا غایب شده مانکجی صاحب آنجارا تعمیر بسیارخوب نمودند .

حضرات زرتشتی با اینکه گوشت گاو بمذهب آنها حرام است نذر میکردند و گاو را درآنجاذبح مینمودند مانکجی صاحب ذبح گاو را التزام گرفته ولعنت نامه کردهٔ بر لوح نگاشته و در همان زیارتگاه گذاشته است . چون طایفه زرتشتی یزد و کرمان کشتی و سدره را موقوف کرده بودند صاحب بهمه سدره و کشتی ازمال خود داده و بعد از چندین سال باز بنای سدره و کشتی در میان آنها نهاد(۱) وچون زرتشتیان بعضی دوزن اختیار میکردند آنرا موقوف نمود و بعضی ازجهال این طایفه گوشت شتر و گاو که در مذهبشان حرام بود التزام گرفته منع کردند ونیزقلیان کشیدن را منع و موقوف نمودند اگر چه بعضی از الواط آنها هنوز مرتکب بعضی ازاین مناهی میشوند ونیز طلاق دادن زن در مذهب زرتشتیه حرام است در یزد و کرمان بعضی زن را طلاق میدادند این را هم صاحب منع و موقوف نمود و از امثال این اعمال خیر زیاد کردند و از اعمال خیر دیگر قرار

(۱) بین سالهای ۳۵-۱۲۲۵ یزدگردی بوسیله کمك مالی انجمن اکابرصاحبان پارسی مراسم جشن وعروسی صد نفر از دوشیزگان زرتشتی بوسیله مانکجی برگزار گردید .

دادند که سالی شش گهنبار را بطور قاعده بنمایند و دوازده جشن سالیانه را بجا بیاورند ومخارج آنرا از موقوفات هندوستان معین کرده و روانه کرمان شدند . زرتشتیان کرمانی بعضی یك منزل وبعضی دوسه فرسخ استقبال کرده درباغ فتح آباد که بفاصله دو هزار گام سمت شمال خارج شهر است منزل نموده قاطبه اعیان و اشراف کرمان از ایشان دیدن نموده و کمال عزت و احترام را بجا آوردند و هر ظلم وجوری که از اشرار والواط بطایفه زرتشتی رسیده بود رفع نمودند و آنها را آسوده ومرفه‌الحال نمودند .

این فقره در سنه ۱۲۷۲ه (۱۲۲۵ ی) بود در آنوقت مرحوم حاجی میرزا کوچك شیرازی ملقب برحمتعلیشاه ازشیراز بکرمان آمده بود وسلسله نعمةاللهی اورا قطب میدانستند خیال دیدن صاحب را نمود حاجی میرزا ابوالحسن کلانتر که یکی ازاکابر کرمان بود ومدتی کلانتر کل کرمان بود وبارها ازصاحب دیدن نموده بود ظهری بجهت نهار مرحوم رحمتعلیشاه را با صاحب مزبور و جمعی از بزرگان کرمان بمهمانی طلبیده در خانه حاجی میرزا ابوالحسن ملاقات صاحب با رحمتعلیشاه شده وصحبت زیاد داشتند و بعد از چند یوم دیگر صاحب بجهت سیاحت و تماشای ماهان بماهان رفتند رحمتعلیشاه هم بعزم زیارت شاه نعمةالله و ضمناً ملاقات صاحب بماهان تشریف بردند ودر آنجا ملاقات کامل شده صحبتهای خفی وجلی نمودند ورحمتعلیشاه مرحوم لقب صاحب را درویش فانی نمود بعضی از سلسله نعمةاللهی را اعتقاد آنست که صاحب برطریقه نعمةاللهی میباشد .خلاصه صاحب قریب دوماه درکرمان بودند بعد مراجعت به یزد نمودند و نیز دوماه در یزد توقف نموده روانه طهران شدند اولا باصفهان رفته و سیاحت آنجا را نموده بطهران وارد شدند و با همه اولیای دولت قاهره دید و بازدید نمودند و با اغلب آشنائی کامل بهمرسانیدند ورفع بعضی ازبدعت وتعدیات که بپارسیان یزد و کرمان میشد نموده احکام صادر نمودند وصاحب دخمه جدید محکمی سمت شرقی طهران بنانمودند ونیزخانه نزدیك سفارت انگلیس خریده ووقف نمودند و آن خانه‌معروف

بود بخانه زن تاجر وبعد از مدتی توقف طهران بحضور شاهنشاه ایران‌ناصرالدین شاه مد ظله‌العالی مشرف شده شاه عالم پناه التفات وپرسش حال صاحب را نمودند ودر آن مجلس صاحب عرض نموده و استدعا کرد وجه جزیهٔ طایفه زرتشتی را از جزوعمل یزد موضوع ومجزی نموده بتول عباسقلی خان جوانشیر مقرر شد و از این فقره آسودگی زیاد بجهت طایفه زرتشتی حاصل شد زیرا که بواسطه پول جزیه عمال یزد زیاد صدمه وضرر بزرتشتیان یزد میرسانیدند مع‌القصه پنجسال و ششماه درطهران توقف نموده بسیاحت آذربایجان روانه شدند ودر آنجا شرفیاب حضور نواب والا مظفرالدین میرزا ولیعهد دولت علیه ایران وحکمران آذربایجان شدند وایشان تفقدات والتفات که شایسته وسزاوار بود نسبت بصاحب عمل آورد. و از آذربایجان روانه کردستان شدند چون صاحب مزبور آشنائی زیاد و رفاقت بسیار با غلام شاه جهان والی کردستان داشت ومعامله هم داشتند کمال احترام را بصاحب مزبور نمودند وملا وقضات وعلما واعیان واشراف کردستان از شیعه وسنی دیدن واحترام ازصاحب نمودند و یکماه در خانه والی مهمان بوده بسمت طهران مراجعت نموده ودر طهران توقف ننموده ازراه ساوه وملایر و کنگاور و کرمانشاه ببغداد رفته یکسال توقف نمودند واز آنجا بعتبات عالیات و نجف اشرف مشرف شده وسیاحت سوق شیخ وسموات را نموده ببصره رفتند وپنج شش روز بصره‌توقف نموده با اکبود (کشتی بخار) روانه بمبئی شدند وجزئی توقف نموده با کالسکه بخار (راه‌آهن) دربعضی پرگنه‌جات (بخشها) هندوستان سیاحت کرده و یك کتاب سیاحت ایران را تصنیف کرده بزبان وخط گجراتی ونیزاورا ترجمه کرده بزبان وخط فارسی و از هریك هزار و پانصد نسخه چاپ شده و چهار جلد کتاب اکابر صاحبان هندوستان درسیاحت صاحب درهندوستان واجتهادی که درآسودگی‌طایفه زرتشتی ساکن یزد و کرمان نمودند وبناهائیکه صاحب در ایران بنا نهادند ازقسم آتشکده ودخمه وزیارتگاه وغیره همه را درآن چهارجلد کتاب نگاشتند وآن‌چهار جلد کتاب را چاپ کردند .

مجملا صاحب مزبور درسنه۱۲۸۲ه (۱۲۳۵ی)مکرر از بندر معموره بمبئی بصوب کرمان عزیمت کرده با کشتی وارد بندرعباس گردیدند و قریب یکماه در بندرعباس توقف نموده از راه بلوك رودبار وجیرفت وبم وراین وماهان وارد شهر کرمان شدند ونیز حضرات زرتشتی مذهب ساکن کرمان از تجار وغیره یکمنزل دومنزل استقبال کردند وکیل‌الملك حکمران دولاب سهراب خان را که دویست گام خارج شهر سمت شمال شرقی بود منزل بجهت صاحب تعیین نمودند و همه اعزه واکابر کرمان دیدن ازصاحب نمودند وکمال احترام را داشتند و نیزصاحب دیدن ازآقای حاجی سید جواد وحاجی محمد کریمخان نمودند ودو دخمه‌جدید یکی درسمت شمال شهربنا نمودند ویك‌دخمه درقنات غسان بنانمودندو وکیل‌الملك آنچه لازمه تعارف و تشریفات بود نسبت بصاحب نمود و نیز صاحب بجهت همه اکابر واشراف کرمان سوقاتی فرستادند ومدت مکث صاحب سه ماه در کرمان شد واز آنجا روانه یزد شدند از کرمان ۱۲ بچه ازطایفه زرتشتی بجهت تحصیل علوم همراه برداشته ودر یزد هم دوماه توقف نموده بیست نفر بچه زرتشتی هم از یزد بجهت تحصیل علم برداشته روانه طهران شدند بعد از ورود بطهران صاحب مزبور قدری اوقات تلخ شدند چون صاحب هنگامیکه ازطهران بسمت بغداد روانه‌شدند موازی ششهزار جلد کتاب از هر خط و زبانی در نزد هرمزجی صاحب پسر خود گذاشته بود وقرار مخارج اورا هم داده بود هرمزجی صاحب بیوقوف این کتابها راکه صاحب بهزار سعی و مرارت و معادل شش هزار تومان متجاوز قیمت و مزد کاتب فراهم آورده بود تمام این کتابها را بقیمت نازل بلکه خمس و سدس قیمت واقعی آن فروخته وتلف نموده مجملاصاحب ازآن گنجایش وظرفیت وحلمی که داشت به پسر کج خلق نشد ولی چون صاحب میل زیاد بکتاب داشت و بعضی از آن نسخه ها منحصر بفرد بود باطناًزیاد کج خلق بود ولی‌ظاهر نمینمودمع‌الحدیث صاحب درخانه خود منزل نموده معلم پارسی وعربی و بر بعضی ترکی بر اطفال آورده وهمه مشغول بدرس و بحث شدند و اکنون که سنه ۱۲۸۶ هجری است

صاحب مسطور در دارالخلافه میباشد .

« الحق مانکجی صاحب چند صفت بسیار خوب دارد اولا اینکه راقم مدتهاست با ایشان آشنایم وحالات ایشان را دیده و از روی بصیرت عرض میکنم اولا مردی با عفت وعصمت‌است ومیتوانم‌قسم بخورم که دامن‌اوبلوث بعضی‌هرزگی ها که ازجمله منشهیات نفسانی است آلوده نشده و ثانی اینکه مردی با مروت و انصاف است وبهیچوجه غرض خود ترجیح برمروت نمیدهد و ثالث اینکه مردی سخی و کریم است حسن عمل او اینکه چیزی که میخواهد بکسی بدهد سعی میکند که بی‌منت باو بدهد کار جزئی باو رجوع میکند و چیز کلی باو میدهد و هر کس را مستحق داند خودداری نمینماید ودیگر اینکه ازاغلب علوم بهره‌مند میباشد وخودش سلیقه بسیارخوبی دارد راقم عرض میکند که حقیر حسابدان چه بقاعده‌سیاقت وچه بقاعده کلیه حساب بسیاردیدم ازمانکجی صاحب کسی راداناتر بعلم حساب ندیدم واشعار حکمت‌آمیز بزبان گجراتی دارد والسلام»

گفتار صاحب تاریخ کرمان در اینجا ختم میشود و چون متضمن بسیاری از حقایق میباشد وباحتمال قوی بنظر فرزانه مانکجی‌صاحب هم رسیده است وچون گمان نمیرود که خود تاریخ از گوشه کتابخانه رهسپار چاپخانه گردد عین آنرا بی کم وکاست برای استفاده مردم دراینجا آوردیم .

کونت گوبینو دانشمند فرانسوی که درسالهای۵۸ـ۱۸۵۵ میلادی درایران بود درسیاحت نامه خویش درمورد مانکجی صاحب مینویسد .

« زرتشتیان بوضع اسفناکی میزیستند وعلت آن محرومیتهای کلی و فشار وستمی بود که مسلمانان یا جدیدالاسلام‌هابرآنها واردمیآوردند . این‌جدیدالاسلام ها ازنزدیکان زرتشتیان‌بودند وبیشترآنها را مورد ایذا وظلم قرارمیدادند وبراستی جماعت زرتشتی به پرتگاه نیستی نزدیك شده بود .» گفتار خود را پس از شرح آمار زرتشتیان که بوسیله مانکجی صاحب تنظیم شده‌بود ادامه میدهد » این آمار کامل که مشروح است وجزئیات آن نیز از نظر نیفتاده زحمات یکنفر دانشمند

پارسی است که برای ملاقات همدینان ودیدن اوضاع آنها از نزدیك و دلجوئی از آنها و کوشش حتی‌الامکن دربهبودی حالات آنها رنج سفر را برخود هموارنموده است مانکجی صاحب‌کار خود را باکمال اخلاص وصداقت واحساسات نیکی‌انجام میدهد بطوریکه او وهم جماعتی که او ازبین آنها برخاسته است شایسته عالیترین درجه ستایش میباشند .

مانکجی تمام عرض وطول ایران را به پیمود وتا دورترین نقطه وکلبه‌ئی که زرتشتیان موجود بودند بشخصه برفت آمار آنهارا ضبط نمود وبرای پیشرفت واعتلای موقعیت آنها اقدامات مجدانه بعمل میآورد براستی‌هنگامیکه برمشقات وفداکاریها وموفقیتهای شایان ستایش این دانشمند فکر میکنم قسمی ازاحساسات شادی ومسرت درقلبم تولید میبابد نه تنها اوشایسته ستایش میباشد بلکه بزرگان پارسی نیز که با او دراین فداکاریها هم آوازند و کمکهای مادی میرسانند شایان تحسین وتقدیراند . اینها مردمانی هستند که بفکر تبلیغات جرایدی نیستند که در ستونهایش ازآنها قدردانی بعمل‌آید .

مانکجی صاحب کاری را برعهده‌گرفت که خارج از توانائی انسانی است و در واقع کار رستگاری زرتشتیان هیچ کمتر از معجزه نیست . باید گفت که زرتشتیان ایران از دین وآئین نیاکان خود بکلی بیخبر بودند و او بموقع بایران رسید والا پس از چند صباحی نشان زرتشتیان از میهن پیغمبرشان محو میشد .»

کشیش مسیحی بنام ناپیر ملکم که پنجسال در یزد بوده مینویسد «ظلمهای فاحشی که برزرتشتیان‌ایران میرفت مانند جزیه ، پوشیدن لباس کهنه و نپوشیدن لباس نو وسوار نشدن بر چارپایان خود ونساختن خانه هائی که بلندتر از منازل مسلمانان باشد بواسطه فعالیت وکوششهای مانکجی صاحب ازبین رفت ونیزظلمی که اگر یکنفر زرتشتی وفات میبافت کلیه متروکات اومنقول یا غیرمنقول حق جدیدالاسلامی که ازخویشاوندان اوبود میشد وبفرزندان زرتشتی او ارثی‌نمیرسید

وحتی خانه مسکونی او را نیز میبردند بوسیله کوشش خستگی ناپذیر وهوش و فطانت مانکجی صاحب برطرف شد .»

جنرال هوتم سیندلر آلمانی نیزدرسیاحت‌نامه خود درمورد فعالیت‌مانکجی صاحب چیزها نوشته است . فرزانه نامور گشتاسب‌تریمان دانشمند پارسی‌مینویسد «اگر رساله ها ونامه هائی که مانکجی صاحب نوشته بانگلیسی ترجمه و منتشر میگشت و اگر گزارشات انجمن اکابر صاحبان که بوسیله او برای بهبودی حال زرتشتیان ایران کار کـرده‌اند در دست مردم میبود شهرت و نام این خادم حقیقی جماعت نیز چنانکه در یزد، کرمان ، تهران و بم پیچیده سراسر هندوستان را فرامیگرفت . رئیس انجمن زرتشتیان بم بیاد مانکجی صاحب نام فرزندان خودرا مانکجی ، لیمجی وایدلجی گذاشته است ایدلجی بیاد اردشیر جی ایدلجی‌ریپورتر میباشد . »

فرزانه مانکجی صاحب پس ازاقامت طولانی در ایران و دادن نظم وترتیب بکار های جماعت از راه بغداد بهندوستان مراجعت نمود تـا گزارشات خود را بپارسیان بدهد و آنها را برای کمك به بهدینان ایران بجنبش آورد برای این منظور دو کتاب بنام « اظهار سیاحت ایران » ودیگری بنام « جامعه مانك » درسال ۱۸۶۵ میلادی بفارسی و گجراتی تألیف و چاپ نموده در هندوستان و هم ایران پخش نمود .

جماعت پارسیان بمبئی محض قدردانی از زحمات و خود گذشتگیهای او و فداکاریهائی که درراه خدمت به بهدینان ایران ونجات آنها ازنیستی کشیده بوددر ۷ مه ۱۸۶۵ میلادی یك جلسه بزرگ عمومی را در میدان گوالیاتانك رود بمبئی بسرنشینی‌شت مهربانجی پانده برگزارنمودند . سخنرانیهای مفصلی دراین‌مجلس بعمل‌آمد واز طرف جماعت مبلغ ۲۰۱۸۵ روپیه نقد ویك شال کشمیری‌باسپاسنامه باو اهدا شد .

مانکجی صاحب در پاسخ آنهمه تلطف و مهربانیها با کمال فروتنی اظهار

داشت که آنچه ازدست او برآمده است آنرا وظیفه دینی و وجدانی وانسانی وملی خود دانسته ونموده وشایسته اینهمه تحسین وتقدیر همگی نیست .

فرزانه مانکجی دریکی ازمجالس سخنرانی خویش در بمبئی درسال ۱۸۶۳ میلادی درحضور بزرگان پارسی چنین اظهار داشت « سابقاً اکثر از اهالی ایران بی‌تمیز وفتنه‌انگیز وشریر ومغرور بودند . اکنون از نتایج آن اشخاص بمقتضای عاقبت گرگزاده گرگ شود الواط واشرار چند درایران هستند که به پیروی از آباءواجداد خود ساعت بساعت بر شرارت وجرئت‌خود افزوده درمقام‌آزارمردمان بی‌آزار برمیآیند وهر نوع ظلم وستم روا داشتن در باره هر کسی مضایقه نمیکنند علی‌الاتصال برخلاف شرع انوررفتار وبمعصیت های کبیره اشتغال مینمایندردصدد خرابی مملکت ورعیت برآمده شرارت ومفتخواری را پیشه خود کرده از هرنوع تعدی وبیحسابی مضایقه ندارند وفتنه‌انگیزی را بجائی رسانیده‌اند که باعث قتل و وعزل وزرای سلطنت واولیای دولت نیز گردیده‌اند در اینصورت تصور بفرمائید بیچاره زرتشتیان ساکن ایران خصوصاً متوقفین شهر یزد و کرمان چه حالت‌دارند هرگاه ده یك اینگونه تعدیات وبیحسابیها وظلم‌وستمی که درباره زرتشتیان ایرانی میشود درباره هرمذهب وملت دیگر میشد الی‌حال تاب مقاومت‌نیاورده ناچار فرار اختیار میکردند یا دست ازدین وآئین آباء و اجداد خود برداشته یا اینکه خودرا هلاك مینمودند دراینصورت زرتشتیانی که فی‌الحال در ایران اقامت دارند الحق جای آن دارد که هر آن هزاران تحسین برایشان نمایند بجهت استحضار حضار همینقدر عرض مینماید که این مسافرحین اقامت درایران سرزمین برای‌سرپرستی زرتشتیان متوقفین یزد و کرمان با مخارج وخسارت بسیار وزحمت ومشقت بیشمار واستدعا وتمنا ازطرف اولیای دولت وامنای شریعت مطهره وبزرگان واعیان یزد و کرمان خاطرجمعی واطمینان حاصل وهمگی را درتحت سرپرستی معاونین‌خود قرار داده بود با وجود آن در این مدت با آن اهتمام هفت نفر از زرتشتیان از دست الواط واشرار بقتل رسیده وچندین نفر ازضرب قمه و خنجر زخمی گردیده

وقریب چهل نفر را درعرض راه برهنه کرده اسباب و اموال آنهارا برده‌اند ازاینها گذشته گاهی درخیال قتل این مسافر وبنده‌زاده هرمزدیار هم افتاده دایم در صدد فرصت بوده‌اند .

اکنون تصور بفرمائید که با اینهمه اهتمام و صدور احکام موکده از طرف اولیای دولت وامنای شریعت که فی‌الحقیقت دراین‌اوقات هیچ راضی‌بتعدی بطایفه زرتشتیان نیستند اینطور حرکات از الواط واشرار بظهورمیرسد آیا حال سابق‌این گروه بچه پایه بوده است ؟»

فرزانه مانکجی صاحب نامه ورسالات زیاد دارد که باید همه آنها را جمع نموده ترتیب داد . یك رساله‌ئی در سال ۱۸۸۵ میلادی در تهران نوشته است بنام مقدمه فرازستان که میبایستی با آن کتاب چاپ شود ولی چون طبع آن پس از مرگ او بود ناشرین بواسطه عدم اطلاع مقدمه نامبرده را برآن نیفزوده‌اند رساله نامبرده بشماره (HPms 112) دربنگاه خاورشناسی خورشیدجی‌کامابمبئی‌محفوظ است وبقطع وزیری‌است ودر ۱۴۳ صفحه ومتضمن۶۶فقره‌بعضی‌ازآن‌ازوقایع‌تاریخی که بواسطه نفاق بزرتشتیان رویداده صحبت میکند و بقیه نصایح و اندرز است . ونیز کتاب دیگر بنام آئین هوشنگی که شامل چهاررساله خویشباب زردست افشار زنده رود وزوره باستانی است با مقدمه مشروحی وخاتمه ازخودش ، این کتاب در سال ۱۲۶۹ ه بزیور طبع آراسته شده است .

اعیان واشراف وعلما وروحانیون ایران چنانکه صاحب تاریخ کرمان‌شرح داده فرزانه مانکجی را محترم میداشتند . میگویند مانکجی صاحب موقع‌اقامت دریزد همیشه بوقت مقرر سواره میرفته بملاقات پدر میرزا سید حسین‌آقا مجتهد که ازعلمای بزرگ‌یزد بوده است. عالم ومجتهد محترم یزدهمیشه تا دم‌درمانکجی صاحب را استقبال مینموده این رفتارآقا و احترام بمانکجی صاحب بمذاق طلاب وآخوند های فناتیك یزد خوش‌آیند نبوده .

یکروز در غیاب او بآقا در این مورد اعتراض مینمایند که چرا باین گبر

کافر احترام میگذارد آنها فردا او را خواهند کشت .» آقا با زبان شیرین بآنها میفهماند که فرزانه مانکجی غیر اززرتشتیان بیچاره یزداست او ازپارسیان‌دانشمند هند وتبعه دولت انگلیس میباشد نبادا که باو دست بزنند اما طلاب سرسخت‌انکار نموده میگویند فردا دستجمعی اورا بقتل میرسانیم بنابراین آقا میفرماید هرطور میل شماست رفتار نمائید ولی اگرکار برایتان سخت شد دیگر بمن رجوع‌ننمائید.

روز دیگر جمعیت طلاب بدودسته قسمت‌شده یکدسته براهی ودیگر براهی نزدیك بمنزل آقا بانتظار ورود مانکجی صاحب میایستند تا او را بقتل رسانند . فرزانه مانکجی مانند همیشه بوقت مقرره برای ملاقات آقا حرکت مینماید در بین راه دسته اولی طلاب را می‌بیند که با نگاههای غضب آلود ایستاده‌اند ، فوراً با لبخند ومحبت بآنها سلام داده وسواره دست درجیب کرده ببهانه دست‌دادن‌بدست هریك ازآنها یك مشت ریال میگذارد ، طلاب غیض خود را فرو برده و هریك از آنها رکاب ودهنه اسب را گرفته دوان دوان با او بطرف منزل آقا روان میشوند چون بدسته دومی میرسند باز مانکجی صاحب همان کار را تکرار میکند و این دسته نیز شامل دسته اولی شده در جلو و دنبال فرزانه مانکجی صاحب بحرکت میایند . آقا برای استقبال مانکجی صاحب دم در ایستاده باشد می‌بیند که طلاب وآخوند ها درجلو ودنبال او در حرکتند هیچ بروی مبارك خود نمیاورد مانند هر روز مانکجی صاحب را با خود بمنزل برده مشغول صحبت میشوند پس‌ازآنکه مانکجی صاحب خداحافظی کرده میرود آقا از طلاب میپرسند خوب شما که تصمیم بقتل اوداشتید این چه حرکتی بود که امروز نمودید همه طلاب بیکزبان جواب دادند آقا این شخص فرشته است خیرخواه وبخشنده است نباید باوآسیبی وارد آورد .

نخستین اقدام فرزانه مانکجی در دربار شاهنشاهی ایران کوشش در الغای قانون مالیات جزیه بود . برای توفیق در اینکار کارمندان سفارت انگلیس و هم کونت گوبینو که ذکرش گذشت و از کارمندان سفارت فرانسه بود در مواقع

لازمه با او همراهی نموده‌اند . چون در الغای جزیه اهمال میشد باتفاق سفیر انگلیس ناصرالدین شاه را ملاقات وپس از گفتگو های زیاد بالاخره صد تومان‌از سرجمع مالیات جزیه یزد و کرمان که ۹۴۵ تومان بود کسرمینماید ومتعهدمیشود مبلغ مذکور مستقیماً در تهران بپردازد و دیناری از آن در یزد و کرمان مطالبه ننمایند . مالیات در مدت ۲۸ سال تا الغای آن بتوسط انجمن اکابر صاحبان پارسیان مستقیماً در تهران پرداخته میشد و بارز آنزمان هر سال در حدود چهار هزار روپیه میگشت . چون مساعی فرزانه در معافیت‌جزیه بجائی نرسیدسردینشاه پتیت بارون اول . رئیس انجمن اکابر صاحبان پارسی و کلیه امنای آن انجمن در ۲ دسامبر ۱۸۸۰ میلادی عریضه‌ای بناصرالدینشاه ارسال و التماس معافیت جزیه را مینمایند(۱)چون اثری از آن بظهور نمیرسد بوسیلهٔ حکومت هندوستان از میستر ر.ف. تامسن وزیر مختار دولت انگلیس در تهران تقاضا مینمایند تا نفوذ خود را برای الغای مالیات جزیه در دربار ناصرالدینشاه بکاربرد. بعلاوه‌سردینشاه پتیت از وزیر خارجه انگلستان موسوم به ارل‌آو گرانویل‌بوسیله نامه خودمورخه ۲۷ ژوئیه‌۱۸۸۲ التماس میکند بسفارت خود درتهران توصیه نمایند بوسایل‌ممکنه درمعافیت جزیه جدیت نماید .

بنابراین میستر تامسن باتفاق‌فرزانه‌مانکجی‌چندین بارشاه راملاقات‌وبالاخره باو گوشزد میکند که اگر شاه با الغای مالیات جزیهٔ عموم رعایای خود را اعم از مسلمان ، زرتشتی ، کلیمی ونصرانی با نظر مساوات بنگرد در جهان متمدن نامش به نیکی ودادگری شهرت خواهد یافت ، شاه از استماع این بیان بسعیدخان‌وزیر

(۱) درنامه نامبرده متذکر میشوند که صد سال قبل در برابر سی هزارخانوار زرتشتی متوطن ایران فقط دویست وپنجاه تومان مالیات جزیه مقرر شده بود تا آنکه درسال ۱۲۳٤هجری (۱۱۸۸م) میرزا بابای مستوفی مأمور ممیزی مالیات دیوانی یزد میگردد وامر بر او مشتبه گردیده مبلغ مذکوررا به ۱۱۰۷ تومان جمع می‌بندد در حالیکه شماره نفوس زرتشتیان بسیارکاسته وچهارهزار خانوار باقی بودند اما متأسفانه حالا ازآن هم‌کاسته وفقط یکهزار خانوار باقی هستند .

امورخارجه امر نمود فرمان معافیت زرتشتیان را از پرداخت مالیات جزیه صادر نماید. وزیر نامبرده با پشتیبانی ظل‌السلطان ونایب‌السلطنه ومجلس شورای‌دربار که بواسطه مساعی فرزانه مانکجی صاحب با این نظریه موافق بودند در ماه رمضان‌المبارك سنه ۱۲۹۹ هجری فرمان مذکور را مزین با مهر شاهنشاه صادر نمود و زرتشتیان از ستمی که در قرون متمادی روحشان را معذب میداشت آزاد شدند .

بنابراین حکم از نوروز یونت ئیل سال ۱۲۵۲ یزدگردی هشتصد تومان جزیه زرتشتیان یزد و چهل وپنج تومان جزیه زرتشتیان کرمان بخشیده شد . اگرچه این مالیات بنظر امروزی ما جزئی است ولی درعهدی که حقوق یکماهه ده ریال یا ۱۵ ریال بود وعمال دولت آنرا ده بار یا بیشترعلاوه کرده از زرتشتیان بیچاره بینوا که همه بکار مزدوری مشغول بودند وبا سنگدلی وقساوت قلب‌وانواع جبر وستم وحرکات وحشیانه وصول مینمودند بسیار زیاد وطاقت‌فرسا بود . انجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی برای الغای مالیات جزیه مبلغ یکصد وده هزارروپیه خرج نمودند وزرتشتیان یزد نیز بقدر طاقت خود مبلغ جزئی ادا نمودند .

فرزانه مانکجی صاحب برای سپاسگزاری از مراحم شاهانه بزرتشتیان کرمان ، شیراز ،کاشان وسایر نقاط ایران دستور داد مجلس جشن ودعا گوئی‌بنام جشن ناصری تشکیل و دوام و بقای شاهنشاه را از اهورامزدا مسئلت نمایند . زرتشتیان یزد که ازمهربانیهای ظل‌السلطان وعاملش ابراهیم خلیل‌خان دررفاهیت بودند مجلس جشن‌خوانی بسیار باشکوهی را بهمان نام تشکیل و تصمیم گرفتند طبق فرموده فرزانه مانکجی هرسال مرتباً در روز دیبمهر ایزد وتیر ماه قدیم آنرا برپا سازند وطول عمر ودوام سلطنت شاهنشاه را از اهورامزدا بخواهند .

خود فرزانه مانکجی در روز هرمزد وماه‌امرداد قدیم ۱۲۵۲ یزدگردی برابر ۱۸ دسامبر ۱۸۸۲ و۷ صفر ۱۳۰۰ هجری جشن باشکوهی را در باغ‌حاجی ظهیرالدوله میرزا علیخان قاجار داماد ناصرالدینشاه برپا نمود . بغیر اززرتشتیان

۱۵۰ نفر از سران کشور وکارمندان اروپائی و ترکی سفارتخانه ها و بازرگانان ارمنی نیز جزو مدعوین بودند . دسته موزیك شاهزاده نایب‌السلطنه امیر کبیر رئیس کل قوا درمجلس مترنم بود . کلیه زرتشتیان هم‌آهنگ مجلس جشن را با نماز نام ستایش وآفرین ودعا به شاهنشاه آغاز نمودند .

فرزانه مانکجی‌صاحب سخنرانی مفصلی بپارسی‌خطاب بزرتشتیان‌هندوستان وایران وچین درشرح اوضاع اسف‌انگیز سابق بهدینان درایران وآسودگیهائی که در این اواخر از مراحم شاهانه نصیب آنها شده بود ایراد و در ضمن چنین گفت « سوای مراحم ملوکانه بمهر ورزی وبنده‌نوازی دستوران دربار همایونی وهمراهی اکابر صاحبان هندوستان اگربهدینان ایران در تلخکامی بوده باشند چارهٔ آن در دست خودشان است وآن اینست که روش مردم داری ونیك‌رفتاری را شاهراه‌خود نموده درمیان خودشان دوستی و یگانگی و مهربانی با همکیشان خود را از دست نداده دستگیری افتادگان وچاره سازی درماندگان کنند وبا هموطنان خود حسن آمیزش را پیشهٔ خویش ساخته وپاس بزرگی بزرگان نگاهداشته واز رفتار های خودسرانه دوری و دوراندیشی و دوربینی بویژه درستکاری را شیوه خود نمایند و در هر شهری که بوده باشند یکی ازمجربان وکارآگاهان و ریش سفیدان خود را انتخاب نموده ودر کارهائیکه درمیان خودشان ورجوعاتیکه با دیوان اعلی اتفاق میافتد باو اظهار کرده ، سئوال وجواب ورتق وفتق این‌قبیل امورات را باووا گذار نمایند والا اگر کار چندین بدین راه پیش رود بدلائل آشکار این پراکندگی و نبودن همت بزرگان وپیران این گروه که در نگهداری بی‌برگان سررشته دارند شراره گشته وهمه اینگروه را فراخواهد گرفت .

« و نیز غفلتهائیکه این گروه دارد یکی آنست که پسران و دختران که میباید روزگار کمی پس از رسیدن و خود شناختن همسر گیرند کوتاهی کرده سالیان دراز بی‌همسر وهمبرمیگردند وچون خواهش هریك ازپسر ودخترسرشتی است وچاره جوئی اینکار بجز نگاهداری وپاکدامنی‌خودشان ازدیگر کس برنیاید

ناچار فریفتهٔ دیگران شده وترك آئین خودشان میکنند و پندار بزرگ خودشان را که دست‌آوردن همسر است از پیش میبرند اینست که مایه بدنامی و بی‌آبروئی طایفه وآئین میشوند .

« ونیز وقتیکه یکی از این گروه با یکی از بزرگان بساط دوستی مبسوط داشته ومظهر رأفت ومهربانی آن بزرگ میشود دیگران بجای اینکه از این باره مبتهج ومسرور ومفتخر وسرافراز شوند بالعکس حسد برده و همواره خیال خودرا بدان مصروف ومبذول میدارند که در میانهٔ آنان ضدیتی واقع ورشته دوستی را از همدیگر بگسلانند والبته این قبیل اطوار واخلاق مطبوع صاحبان بینش وانسانیت نگردیده .لازم است که دراین حالات مشعوف وممنون بشوند وترتیب اسباب دوستی را باولین وسیله تدارك و مهیا دارند و نیز کسانیکه از اینگروه پنجشاهی بدست آورده وتوانگر میشوند برای نگاهداری جان ونیروی بزرگواری خود با هریك از هرزه‌کاران دست یکی شده وناتوانهای این گروه را که دشمن و یا اینکه پندار بزرگی بآنها دارند آزار میدهند .

« ونیز وقتیکه اتفاق افتاد ولازم است که هریك از افراد درآنجا جمع شده ودر پیشرفت‌کاری که بجهت آن فراهم آمده‌اند اتفاق کرده و آنکار را پیش ببرند بالعکس هریك مخالف مقصود رفتار کرده وآنکاررا مهمل ومتروك میگذارند ودر صدد اتمام وانصرام آن برنیامده واگر اندك مصرف وخرجی نموده شود مسامحه واهمال مینمایند وحال آنکه اگرملت وجمعیتی در یك مرکز اتحاد کرده و راه همراهی و یگانگی پیش گیرند البته آنکار هر قدر ممتنع‌الحصول باشد از پیش خواهد رفت‌وازآن مخمصه واشکال‌خلاصی‌خواهد یافت چنانکه گفته‌اند بابرادران مردن بهتر و گواراتر است که تنها بحجلهٔ عروس رفتن .

« این نیکخواه میخواستم که چندکس از خردسالان اینگروه را برای دست آوردن دانش ودانائی به بمبئی روانه دارم ولی خودشان نگذاشتند . دستور

بزرگشان گفت(۱) که هرکس پسر خود را بدست آوردن دانش و بینش بگمارد فرزند جوانش میمیرد .

چون خود دستور یك فرزند داشت ونمیخواست که اینکار کرده شود ازاینرو دیگران نیز فرزندان خود را ازفرستادن به بمبئی مانع آمدند . پس از آن چند سر ازخردسالان را فراهم‌آورده و بآموزگاری سپرده بودم آنها در اندك روزگار خواندن ونوشتن را آموخته ودرآزمودن بخوبی برآمدند . یکی از ریش‌سفیدان درانجمن یکی ازآنها را دیده وباین بنده تند شده و گفت که سرکار صاحب اینها رعیت زاده‌اند دانائی بدست‌آورده و بر ما ها برتری خواهند جست شما در اینکار کوشش ننمائید .

پس ازآن خود آن مرد ودیگران بچگان و فرزندان هر کس راکه درس میخواندند ببد راه نمودن سر کردند و گفتند که از دانش و بینش چیزی بدست نخواهد آمد بروید پیله وری و برزگری پیشه خود سازید که نانی بدست توانید آورد .

« بنا براین بفروتنی بسیار بهمه موبدان و دستوران و بهدینان سوداگر و پیله‌ور وبرزگر وغیره را آشکار نگاشته میشود که تا دل خودشان را از غل وغش پاك نسازند ودرکار های نیکو کوشش ننمایند و دستگیری بینوایان نکنند هرگز روز نیکبختی خود وفرزندان خود را نخواهند دید . چون خدای توانا در اوستا فرموده که هرکس درویش پرستی وزیردست نوازی کند او دوست داشتهٔ من است وشت اسفنتمان زرتشت فرموده که‌بهدین‌آنست که هر روز وهنگام ازخوراك خود بریده بیمایگان را بدهد او دیندار است و گفته بزرگان است که هنگام رفتن در تاریکی دست پیش نگاهدارید که از دیوار دنیوی آزار نشوید گویا همین است که جهان مانند تاریکی است و کسی نمیداند که بکجا خواهد رفت . بنابر این اگر

(۱) دستور بزرگ آن زمان بموجب نامه پنجایت که قبلا ذکر شد دستورنامدار ابن دستور کیخسرو نام داشت که سرنشین پنجایت بود.

دست دادودهش را پیش دهند از رنجشهای دیوار دنیوی و آزار های آسمانی در آسایش خواهند ماند .

اگر این گفته نکو را جزاین پیند وباور ننمایند و چنانکه اعتقاد بعضی برآنست که چراغ تاریکی رشوت وتعارف دادن وکار ازپیش بردن است البته این عقیده خلاف است وآشکاراست که درآتش پندارناروائی خودشان خواهندسوخت.»

فرزانه مانکجی صاحب برای تعلیم وتربیت جماعت زرتشتی که همه عامی وبیسواد وجاهل بودند درسال ۱۲۳۵ یزدگردی چند نفر کودکان را از کرمان و یزد با خود بتهران برد ودر آنجا دهشنی دبستان شبانروزی زرتشتیان را بنیادنهاد وآموزگارانی چند بگماشت وبتعلیم وتربیت آنها پرداخت ومرتباً مبلغی بعنوان کارمزد کودکان برای والدین آنها ازطرف خود میفرستاد تا ببهانهٔ بینوائی و لزوم کار کردن ومزد آوردن کودکان را برای معیشت ، مانع تعلیم‌آنها نشوند .فرزانه بهرام رستم نرسی‌آبادی ، استاد جوانمرد شیر مرد ، دینیار بهرام ، فریدون استاد خسرو مرزبان اهرستانی ، کیخسرو خالوامان ، اردشیر خداداد اردشیر اهرستانی، شهریار بهمرد اردشیر نرسی‌آبادی ، اردشیر تیرانداز زین‌آبادی ، اسفندیار خسرو اهرستانی ، بمان بهمن خرمشاهی ، گشتاسب خداداد کیخسرو ، میرزا اسفندیار رستم اله‌آبادی(۱) جمشید بهرام مزرعه کلانتری ، میرزا افلاطون اسکندر کرمانی کیخسرو رستم کرمانی ، دینیار رستم خدابنده کرمانی ، موبد رستم جهانبخش کرمانی ومهربان کیخسرو رستم کرمانی از زمره شاگردان دبستان میباشند بعد ازچندی ملا اردشیر مرزبان را بخرج خود و مبلغی پول نقد به یزد فرستاد تا کودکان دیگر را با خود بتهران بیاورد و کارمزد ششماهه آنها را قبلا بوالدینشان بپردازد تا بحرکت آنها رضایت بدهند . آن شخص پس از ورود به یزد چند نفر

(۱) ازگزارش سال ۱۲۵۶ی برمیآید که او پس از وفات فرزانه بهرام رستم سردبیر دبستان ومعاون فرزانه مانکجی بوده . گزارش درانجمن اکابر صاحبان‌پارسی دربمبئی محفوظ است .

ازکودکان را حاضرساخت ولی ید اصلی حسود اخلال کرده والدین بچه ها را از فرستادن فرزندان خود بتهران متوحش ساخت وآنها هم نفرستادند. باوجودیکه فرزانه مانکجی کارمزد هر یك ازکودکان را پیشکی میپرداخت تا والدین آنها بگذارند درس بخوانند بازهم بواسطه تبلیغات سوء دیگران که در سخنرانی خود در بالا متذکر شده دهاتیان وبینوایان حاضر نشدند فرزندان خود را برای تعلیم دانش بتهران روانه سازند . نتیجه این شد که اکابرصاحبان پارسیان دبستان‌تهران را تعطیل نمودند . ولی بازفرزانه مانکجی آنرا بخرج خود براه انداخت .

داستان مساعی فرزانه مانکجی دراعتلای موقعیت زرتشتیان و ایجاد موانع واشکال بوسیله حسودانی که برای آنها زحمت میکشید بسیار خونین است .

مانکجی صاحب چون حال را بدین‌منوال دید درتاسیس دبستانها در یزد و کرمان اقدام نمود واستاد جوانمرد شیرمرد را به یزد و میرزا افلاطون اسکندر را بکرمان فرستاد تا درتعلیم وتدریس کودکان بکوشند .

فرزانه مانکجی دررفع مظالم وتعدیات نسبت بزرتشتیان کوششهای فراوان نمود وهرچند بواسطهٔ نیکیهای خویش طرف توجه علمای اسلام ورجال دولت و شاهزادگان سلطنتی بود از دست اوباش وحسودان نیز بسیار رنج میدید و چندین دفعه درصدد قتل‌او وپسرش هرمز برآمدندوچند نفر از زرتشتیانی که‌نمك‌پرورده او بودند نیز با اوباش همکاری مینمودند .

فرزانه مانکجی درایران ببازرگانی وکار واردات وصادرات مشغول بود واز سرمایهٔ خود برای زرتشتیان خیرات و مبرات زیادی مینمود . در هفتم اکتوبر ۱۸۶۰ میلادی (۱۲۳۰ی) وصیت‌نامه‌ای‌درتهران نوشت وبرای‌تأسیس یك‌پرورشگاه درصورتیکه جماعت اقدام بنمایند ، منزل شخصی خود را اهدا نمود . ولی فکر اوبواسطه نفاق وعدم همکاری جماعت بمرحله عمل نرسید . باشراف و علما که نسبت بزرتشتیان حسن نظرداشتند کمکهای مادی میکرد ومرتباً مبالغی هنگفت بعناوین مختلفه هدیه میفرستاد و این بود علتی که آنها در انجام تقاضا های او

خودداری نمینمودند .

در آن دوره که زرتشتیان محرومیت های سختی داشتند مسلمانان با نظر حقارت بآنها مینگریستند بواسطه مساعی ونفوذ فرزانه مانکجی صاحب چند نفر از زرتشتیان که بواسطه علل مختلفه شرحش درسخنرانیها و نوشته های اوآمده(و بعضی را درمجله هوخت منتشر کرده‌ایم) مسلمان شده بودند باز آنها را با اخذ حکم از مجتهد وقت بدین زرتشتی درآورده و با خرج خود بهندوستان روانه میکرد .

همه اذعان داریم که هستی چند هزار نفر زرتشتی درایران مرهون فعالیت و فداکاریهای فرزانه مانکجی است ولی بعضی پدران ما در عوض آنهمه نیکیها با او بدرفتاری کردند . درنامه های پی‌درپی بامضای سران جماعت وبعنوان انجمن اکابر صاحبان پارسی از او بد گوئی نمودند. در روزنامهای بمبئی بامضای مستعار بنده خدا خدمات اورابعکس جلوه دادند اما اکابر صاحبان با علم بحقیقت‌اوضاع بنامه های آنها وزبان درازی در روزنامه ها وقعی ننهادند .

درعوض دبستان خیریه‌ئی که بخرج خود وبنا به پیشنهاد او تاسیس نموده بودند بستند . لیکن مانکجی صاحب در برابر آنهمه بدیها چون تصمیم و اقدام اکابر صاحبان را بخسارت جماعت‌دید بازبخرج خود همان دبستانهارا براه‌انداخت ونگذاشت تعطیل شود . عقاید ونظریات آن فرزانه وشمه‌ئی ازکار های نیك او را فرزانه بهرام رستم درنامه خود به پنجایت یزد ذکر نموده است وما آنرا در این کتاب‌آورده‌ایم.

فرزانه مانکجی در حدود ٤٥ هزار تومان آنزمان از حاجی میرزایحیی و میرزاحسن لله باشی که مردمان متنفذی بودند طلب داشت . منشی زرتشتی او رستم‌جی بهمکاری دیگر یاران زرتشتی بنوید پنجهزار تومان اسناد بدهی را از صندوق ولینعمت خویش هنگام کسالتش دزدیده بآنها مسترد داشت و با همکاری پشوتن نامی از دانش‌آموزان ١٤ ساله قبض بدهی بنام آنها بمبلغ ٥٢ هزار تومان

بامضای گجراتی مانکجی صاحب جعل نمود و برای پوشانیدن گناه بهمدستی بدهکاران در مسموم کردن آن فرزانه نیك نهاد کوشش نمود ولی بواسطه احضار فوری دکتر بخیر گذشت وبعد برای قتل او توطئه چیدند اما چاقوکش مسلمان چون در نیمه شب برای اجرای نیت زشت خویش از درب منزل که عمداً باز گذاشته بودند داخل میشود ازصدای سرفهٔ دانش‌آموزان و بیداری آنها متوحش شده فراری میشود .

این رشته سر دراز دارد واز حوصله کتاب خارج و خود فرزانه آن داستان ودعاوی در محاکم‌را در رساله‌ای بنام«اظهار احقاق‌الحق» وفعالیت سفارت‌انگلیس ومحضران‌وقت ودربار همایون شاهنشاهی در آن مورد کاملا شرح داده است . یك بخش این رساله چاپ شده بنشانی (H.P. 156) دربنگاه خاورشناسی خورشیدجی کاما بمبئی محفوظ است.

سر گذشت فرزانه مانکجی وخدمات وفعالیتهای‌او کتابی جداگانه لازم‌دارد وچون ذکر حقایق تاریخی مستلزم ذکر اسامی خائنین میباشد و بمذاق اخلاف آنها خوش‌آیند نیست ونویسنده را بتحقیر بزرگان متهم میسازند غافل از اینکه خائنین نمیتوانند بزرگان باشند ، گمان نمیرود درتدوین آن اهتمام بعمل‌آید . سر گذشت وفعالیت فرزانه مانکجی را بایستی از روی نامه هائی که خودش بهند وپارسیان نوشته ورونوشت آن درچندین جلدکتاب قطور ضبط شده جمع نمود و وآنهم مستلزم وقت وحوصله وسرمایه زیادیست .

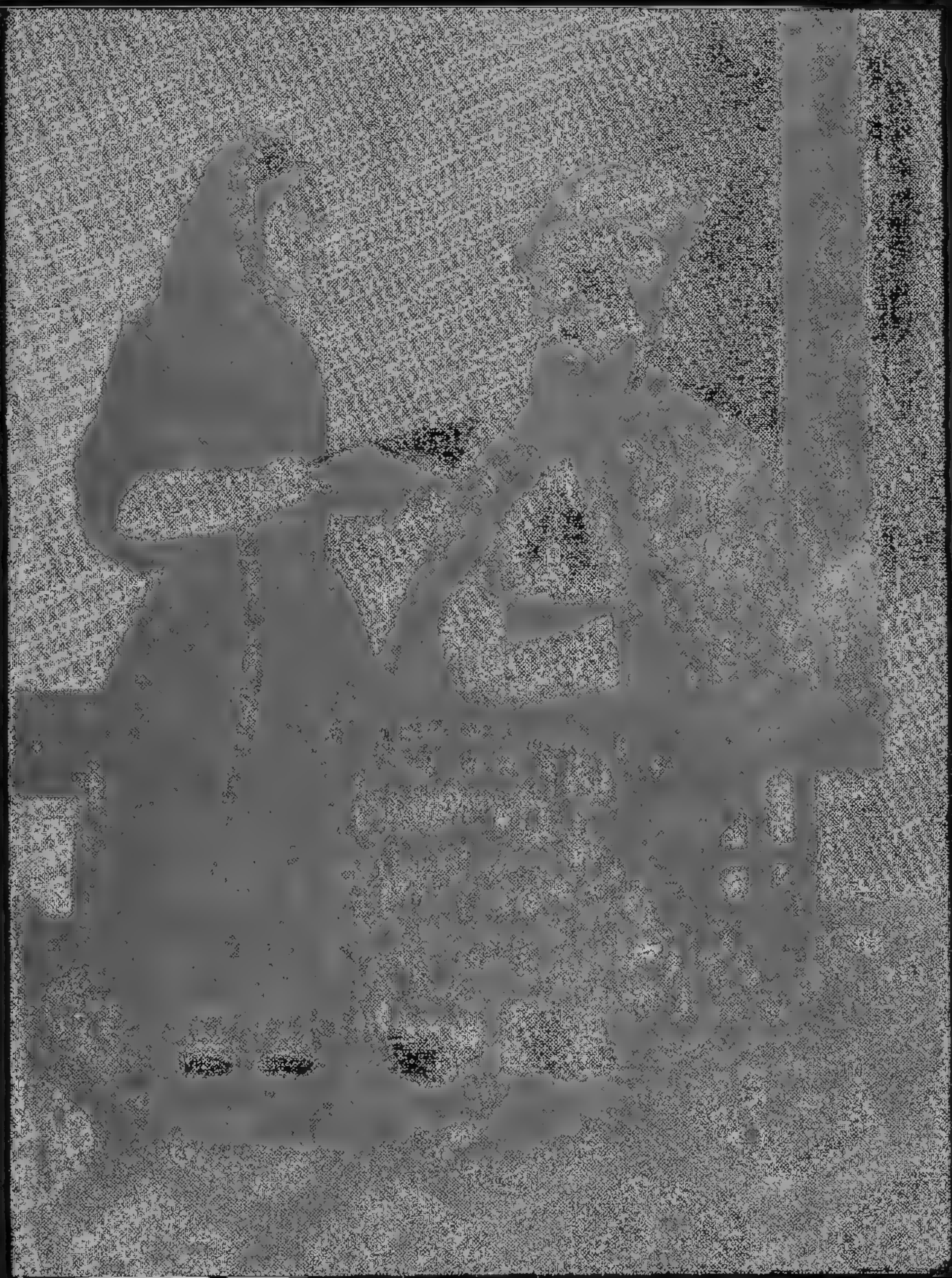
فرزانه مانکجی صاحب در روز وهمن وماه مهر ١٢٥٩ یزدگردی برابر ١٥ فوریه ١٨٩٠م درتهران دارفانی را وداع و رهسپار گروثمان گردید. او را دولت و ثروت زیادی بود ولی بیشتر آن در زمان حیات خودش در سال ١٨٧٣ میلادی (١٢٤٣ی) بواسطه بی‌اعتنائی وغفلت برادرزاده‌اش پالنجی سوخت افتاد و از بین رفت . عیال مانکجی را نام هیرابائی بود که دربمبئی در گذشت واو را دو فرزند بود یك پسربنام هرمزجی ودیگر دختر بنام دوسی‌بائی .هرمزجی مانند پدرعشق

خدمت بجماعت را برسر داشت تذکره او جداگانه آمده است . فرزانه مانکجی بعد از وفات عیال خویش دوباره درایران با بانو فرنگیس دخت‌هرمزدیار خسرو بندار کرمانی ازدواج کرد واو هم در سال ۱۸۸۹م هفت ماه قبل از شوهر جهان را بدرود گفت و فرزندی از خود بیادگار نگذاشت . هرمز پسر فرزانه مانکجی را دو دختر بود بنام‌هیرابائی وشیرین‌بائی اینک خاندان خراس وداور در بمبئی ازنسل فرزانه مانکجی میباشند .



فرزانه مانکجی هاتریا وبانوفرنگیس هرمزدیار خسروبندار

خدمت بجماعت را برسر داشت تذکره او جداگانه آمده است ـ فرزانه مانکجی بعد از وفات عیال خویش دوباره درایران با بانو فرنگیس دخت هرمزدیار خسرو بندار کرمانی ازدواج کرد واو هم در سال ۱۸۸۹م هفت ماه قبل از شوهر جهان را بدرود گفت و فرزندی از خود بیادگار نگذاشت ـ هرمز پسر فرزانه مانکجی را دو دختر بود بنام هیرابائی وشیرین بائی اینک خاندان خراس وداور در بمبئی ازنسل فرزانه مانکجی میباشند .



فرزانه مانکجی هاتریا وبانوفرنگیس هرمزدیار خسروبندار

فرزانه دستور ماونداد

فرزانه دستور ماونداد پور دستور بهرام‌پور موبد اردشیر پور دستورماونداد پور موبد رستم از دستوران دانشمند ترکاباد یزد بود مانند پدر و جد بزرگش ماونداد دستوران دستور ایران زمین بود . کلیه پرسشهای پارسیان هند از طرف این خانواده پاسخ‌داده میشد . پاسخهائی نیز که از کرمانزمین به پرسشهای پارسیان هند داده شده است با توافق نظر آنها بوده . دستور ماونداد در اوستا وپهلوی استاد بود وشعر نیز میگفت این چند بیت در جزو یك نامه از او بیادگارمانده است .

همه یادشان پاك دادار باد   سر دشمنانشان ابر دار باد
همیشه بزند و بوستا بوند   بداد زراتشت بر نگذرند
همیشه اوستا بروز و شبان   بخوانند و باشند زان‌شادمان

فرزانه ملا مرزبان

ملامرزبان پورظهراب‌پور گشتاسب پوربهمن‌ازفرزانگان زرتشتی کرمانزمین درنجوم وستاره شناسی مهارت داشت تقویم استخراج میکرد . درطلسم و نیرنگ دست داشت . مرجع کارهای حکومتی وبزرگان شهر و بیشگوئیهای او بحقیقت

مقرون بود . عبدالحمید میرزا ناصرالدوله او را طرف توجه مخصوص خویش قرارداد ونوازشهای گوناگون درحقش مبذول میداشت .

ملامرزبان ازطرف انجمن کرمان که بهدایت فرزانه مانکجی تأسیس گشت آموزگار مدرسهٔ شد که بنیاد نهاده او بود وهم عضو انجمن و پدرش ملا ظهراب کدخدای جماعت بود .

موبد مرزبان

موبد مرزبان پور موبد رستم مرزبان اهل راور از بخشهای کرمان زمین میباشد . شاعریست شیرین سخن و دیندوست وصاحب دیوان قطوریست که بچاپ نرسیده ودر کتابخانه مهرجی‌رانا در نوساری محفوظ است . داستان زیادی را بنظم درآورده است ازآنجمله است وصف خرد ـ داستان شاعر وتاراج بلوچ ـ عدالت‌نامه نوشیروان .

شاعر پس از کشتار وتاراج عام راور دایم پریشان روزگار و دربدر بود . هنگام ورود به یزد مورد تلطف و مهربانی رستم پور گشتاسب واقع و کتاب وصف خود را بنام برادر میزبان محترم خود فولاد گشتاسب نوشت و آن عبارتست از پرسش و پاسخ دانا و خرد که ترجمه ایست از کتاب پهلوی و در حدود ۱۳۰۰ بیت است .

نخستین پرسش دانا وپاسخ خرد را بدینگونه بنظم آورده است .(۱)

در این هول منزلگه سیجمند   چگونه بوم تا شوم ارجمند
بگیتی چگونه گزینم مدار   که تن شاد باشم روان رستگار
خرد داد او را بدینسان جواب   که ازراستی هیچ سان سرمتاب
دگرآنکه‌هرکوترا کهتراست   گرش که‌نداری‌بسی‌درخوراست

(۱)رجوع شود بنسخه خطی بشماره F62 درکتابخانه مهرجی رانانوساری، هند

دگر زانکه همتاست در انجمن   مراو را تو مه دار بر خویشتن
کسی کت بود مهتر ازروزگار
پرستش چنان کن که برشهریار

داستان شاعر وتاراج بلوچ که درشرح پریشانی خود وغارت شدن‌مایملکش وراور زمین بتوسط بلوچها و جنگ و کشتار آن هنگام صحبت میدارد در حدود ۳۸۰ بیت وبوضع دلخراشی سروده شده است .

عدالت نامه نوشیروان درحدود ۱۳۰۰ بیت است واینطور شروع میشود :

بنام خداوند بود و وجود   که ازهستی‌اوست هرهست‌وبود
ثری تا ثریا همه زان اوست   دوگیتی‌یکی‌عکس‌فرمان‌اوست
بنامش کنم ابتدای سخن   کزو پای دارد بنای سخن
بسایم گهرها که ناسفته ماند
بگویم‌سخنها که ناگفته‌ماند

فرزانه مرزبان ظهراب

فرزانه مرزبان پور ظهراب رادمرددینودوست، فعال، خیرخواه، نیک‌اندیش، دلیر و با همت زرتشتی از اهالی قریه کسنویه حومه شهر یزد و در عهد خویش بزرگ جماعت و کلانتر زرتشتیان بود . خانه مسکونی آنها در کسنویه برخلاف مساکن زرتشتیان که میبایستی حقیر وپست‌تر از منازل مسلمانان باشد ، دوطبقه‌ای است واز منازل اطراف حتی منازل مسلمانان حوالی بلندتر و با شکوه‌تر ودارای بالاخانه وسه سرطویله وغیره میباشد واز جلال و ابهت و بزرگی ورشادت صاحب آن داستانها میسراید . قریه مبارکه نزدیك تفت مستحدثه اوست .

فرزانه مرزبان در اوان جوانی در حدود ۲۵ سالگی گویا در سال ۱۱۶۳ یزدگردی چندین سال بعد از موقعیکه کیخسرو ایزدیار با گلستان بانو دختر ۹ ساله خویش ازایران فرارنمود.(۱) رهسپاربمبئی گردید ودرخانه اردشیردادی‌شیت ازخاندان ثروتمند پارسی که نسبت‌بجماعت زرتشتی‌ایران علاقه وافرنشان‌میدادند بخانه شاگردی وپیشخدمتی مشغول گشت .

فرزانه مرزبان جوانی بود زحمتکش و صاحب احساسات بلند و عالی ، رنجبری درمنازل خاندان پارسی با طبع بلند او و فکر خدمت بهمگروه سازش

(۱) برای اطلاعات بیشتر دراین مورد رجوع شود بمجله هوخت سال سوم شماره ۱ ص ۱۱ بمقاله نگارنده .

نداشت . کلیه حقوق اینگونه رنجبران بسیارکم و بیش از ماهی یك یا دو روپیه نبود . زرتشتیان ایرانی که ازآن زمان ببعد به بمبئی مسافرت مینمودند بجز دو نفر همه درخانهای پارسی استخدام میشدند و پس ازآن بتدریج بکسب و کار روی میآوردند .

فرزانه اردشیر دادی‌شیت وپدر او سر دسته پارسیانی هستند که پیرو تقویم زرتشتیان ایران یعنی تقویم قدیمی میباشند و در بمبئی آدریان و آتش ورهرام قدیمی راکه بنام آنها معروفست بنا نهاده‌اند و موبدان ایرانی راکه بهند رهسپار میشدند در آدریان خویش منزل ومأوا میدادند . خاندان دادی‌شیت بسیار بزرگ وتوانگر وبرای اموات خود دربمبئی دخمه جداگانه ساختند . اینك‌دخمه‌نامبرده متروك ومردگان آنها دردخمه عمومی سپرده میشود .

فرزانه مرزبان درچنین خانواده توانگر بکار مشغول بود شوکت و جلال آنها را با بیچارگی‌وبردگی زرتشتیان درایران که به پرتگاه زوال و نیستی‌نزدیك ومحکوم بمرگ بودند مقایسه میکرد . اندوه و ملال روزافزون سینه تنگ او را فشار میداد . زیرا هرسال شماره بسیاری از خانواده های زرتشتی ، پراکنده در دهات دور دست یزد و محصور بین مسلمانان بوسایل گوناگون ، مانند ربودن دختران وپسران حتی زنان آنها را وباجبار مسلمان کردن ، غصب اراضی ودارائی منقول وغیرمنقول بوسیله جدیدالاسلامها بحکم شرع وعرف از والدین وخویشان ویا فشار وستم نامحدود هنگام وصول مالیات جزیه وغیره مجبور بترك دین‌نیاکان خود میگشتند .

اینگونه افکار اورا اذیت میکرد . فکر نابودی زرتشتیان در میهن خود وخشور برایش غیر قابل تحمل بود ، محزون و مغموم بکنجی می‌نشست و خیال خورد وخواب ازسرش میپرید. گاه وبیگاه اینحال برای اودست میداد.دادی‌شیت گمان میکرد دوری ازوطن وخویشان باعث نگرانی اوست . روزی بتسلی‌خاطرش میکوشد . اما فرزانه مرزبان در پاسخ دلجوئیهای او با دیدگان اشك آلود اظهار

میدارد در قبال اینهمه لطف ومهربانی که از اربابان محترم می‌بیند غربت برای او معنی ندارد ودوری ازمیهن و خویشان برایش نگرانی نیست . اما حزن و اندوه او برای دین است ، برای جماعت است برای گروه زرتشتیانی است که در ایران به پرتگاه نیستی رسیده‌اند وهرسال ازشمارهٔ آنان میکاهد و نزدیک است روزی که نام آنها از صفحهٔ وطن محو گردد .

فرزانه اردشیر دادی از شنیدن داستان فرزانه مرزبان و علت اندوه و ماتم اوحالش دگرگون گردید وخود نیز ماتمزده ودر دریای حزن غوطه‌ور شد وچون فرزانه مرزبان ازآینده بهدینان نگران و گریان گردید وپرسید راه نجات چیست وآیا روزنهٔ امیدی بنظرش میرسد ؟ فرزانه مرزبان پس ازتفکر زیاد جواب‌میدهد بنظر او یک راه هست وآن احداث یک قریه نوومنزل دادن‌خانواده های‌زرتشتیانی که دردهات دورافتاده بین مسلمانان محصور اند در آنجا تا بوسیله اراضی و آب قریه جدید الاحداث امرار معیشت نمایند و بدینوسیله از خطر جد دینان ایمن گردند . این‌رأی را فرزانه اردشیر بپسندید وهزینه اقدام بطرح را بپرسید‌جواب شنید درحدود پنجهزار روپیه بلکه بسی بیشتر .

فرزانه اردشیر مانند فرزانه مرزبان درد دین داشت وعلاقه و محبت فراوان نسبت بزرتشتیان ایران ، دلش باوضاع و احوال پریشان آنان بسوخت و برای نجات آنها وحفظ دین صرف پنجهزار روپیه بلکه بیشتربرایش قابل توجه نبود. بفرزانه مرزبان گفت « حال که چنین است بایستی برای نجات بهدینان ازچنگال جد دینان فوری اقدام نمود وهرچه زودتر خود را برای مراجعت بوطن واحداث قریه نوحاضر سازکلیه مخارج آن هرچه باشد ولو هر قدر از پنجهزار روپیه هم تجاوز نماید میپردازم .»

فرزانه مرزبان ازشنیدن تصمیم ارباب خود شادمان گشت وبا دلی پر ازامید رخت سفر بربست وبسوی میهن مراجعت نمود . هنگام ورود به یزد برای ایجاد قریه جدید در تک وپو افتاد . بیابانها و کوهستانها را بگردید تا محلی نیکو و

مناسب انتخاب و در حفر قنات آب اقدام نماید عقلش بجائی نرسید . حیران و سرگردان بود تا آنکه روزی پس از تک و پوی زیاد خسته و کوفته ، مأیوس و دل‌واپس دربیابان زیر درختی بخوابید سروش عالم غیب باومژده داد و محل حفر قنات و آفتابی شدنش واراضی‌قریه‌را درعالم رؤیاباوبنمود شادمان ازخواب‌برجست ومحلی راکه در رؤیا دیده بود بیافت ومادر چاه را بکند .آب فراوان نویدقنات پرمیاه وآبادانی بزرگ را باومیداد .

درآن زمان حاجی علینقی خان پسر بزرگ محمد تقیخان بافقی معروف بخان بزرگ پس ازفوت پدر درسال ۱۲۱۳هجری (۱۱۶۸ی) که بعنوان گروگان درپایتخت بود ازطرف فتحعلیشاه بفرمانداری یزد منصوب گردید وتا هنگام‌مرگ سال ۱۲۱۹ هجری در یزد حکمرانی مینمود . پس از مرگ او برادرش حاجی عبدالرحیم‌خان که او نیز در پایتخت بسر میبرد بفرمانداری یزد منصوب گشت ولی فتحعلیشاه با اونظر موافق نداشت وامر کرد برادر کهترش زین‌العابدین خان بنیابت او در یزد فرماندارباشد . زین‌العابدین خان بقول صاحب تاریخ‌یزد گردی عصبی مزاج بوده ودر خشم بمنتها درجه شدت و جانرا عاقبت بر سر این خصلت نهاد مینویسند که دربحبوحه زمامداری خود برمتصدی خشم کرده کم کم خشمش شدید شده و بچوبکاری پرداخته و بالاخره عصبانیت او بجائی کشیده که در وسط چوبکاری سکته کرده(۱). دوره‌فرمانداری زین‌العابدین خان چندان طولی نکشید وزین‌آباد حومه تفت مستحدثه اوست . پس از فوت او حاجی عبدالرحیم خان از فتحعلیشاه رخصت یافته به یزد آمده بفرمانداری مشغول گشت . دوره فرمانداری حاجی عبدالرحیم‌خان وبرادرش زین‌العابدین کلا هفت‌سال بوده‌است .(۱۱۷۵ـ۸۲ یزد گردی).

فرزانه مرزبان در زمان فرمانداری حاجی علینقی خان وحاجی‌عبدالرحیم خان باحداث قریه جدید برای زرتشتیان آواره مشغول فعالیت بوده و در زمان

(۱) بتاریخ یزد تألیف آیتی ص ۳۷۹ مراجعه شود .

زمامداری زین‌العابدین خان بنیابت برادر در یزدآب قریه بر اراضی فعلی‌مبارکه آفتابی میشود .

فرزانه مرزبان ساکنین قریه جدیدالاحداث را از زرتشتیانی برمیگزیند که بین مسلمانان‌محصور ودردهات کوهستان ونقاط دوردست مانندسنجید،خراشه، دهبالا ، دشتك وغیره میزیسته‌اند .

زین‌العابدین‌خان پائین قریه چم وبالای زین‌آباد فعلی قنات محقری‌داشته بنام زین‌آباد که‌آبادی‌آن بیش ازیك جریب زمین نبوده واینك خشك شده است . هنگام آفتابی شدن قنات فرزانه مرزبان با آنهمه آب زیاد و ریختن طرح قریه بسیار بزرگ زین‌العابدین خان خواهش خود را برای دیدن آب و قریه بفرزانه مرزبان تذکر و بآنجا میرود .

درآن عهد بزرگان مقتدر اگربجائی بتماشاو گردش میرفتند وبربیچاره‌ئی وارد میشدند وکالائی ازمال‌آن‌شخص‌را می‌پسندیدند وتعریف میکردند ومبارکباد میگفتند طرف بایستی درجواب‌بگوید پیشکش‌است وآنرا تقدیم نماید .بنابراین زین‌العابدین خان چون بدیدن قریه جدیدالاحداث فرزانه مرزبان میرود وباتفاق او در اراضی مستحدثه میگردد متصل وپی‌درپی میگوید مبارك است ، مبارك است مبارك است تا آنکه بالاخره فرزانه مرزبان مجبورمیشود بگوید نصف‌آب‌پیشکش است . زین‌العابدین خان فوراً جلونصف‌آب قنات را گرفته میبرد بقریه‌زین‌آباد جدیدالاحداث خود وآنجا را مشروب میسازد وقریه فرزانه مرزبان هم بنام مبارك است (مبارکه) مشهور میگردد .

هرچند فرزانه مرزبان اززین‌العابدین خان‌خواهش مینماید آب را ،رهمان قریه مبارکه مشروب سازد اثری نبخشید و نصف آبی راکه او با سرمایه خیریه فرزانه اردشیر دادی‌شیت‌برای‌زرتشتیان‌بیچاره‌آفتابی کرده بود بواسطه ظلم‌فرماندار از دست داد وزرتشتیان ازاستفاده تمام آب محروم ماندند .

قریه مبارکه بین‌سنوات۸۲ـ۱۱۷۵ یزدگردی هنگام‌فرمانداری‌زین‌العابدین

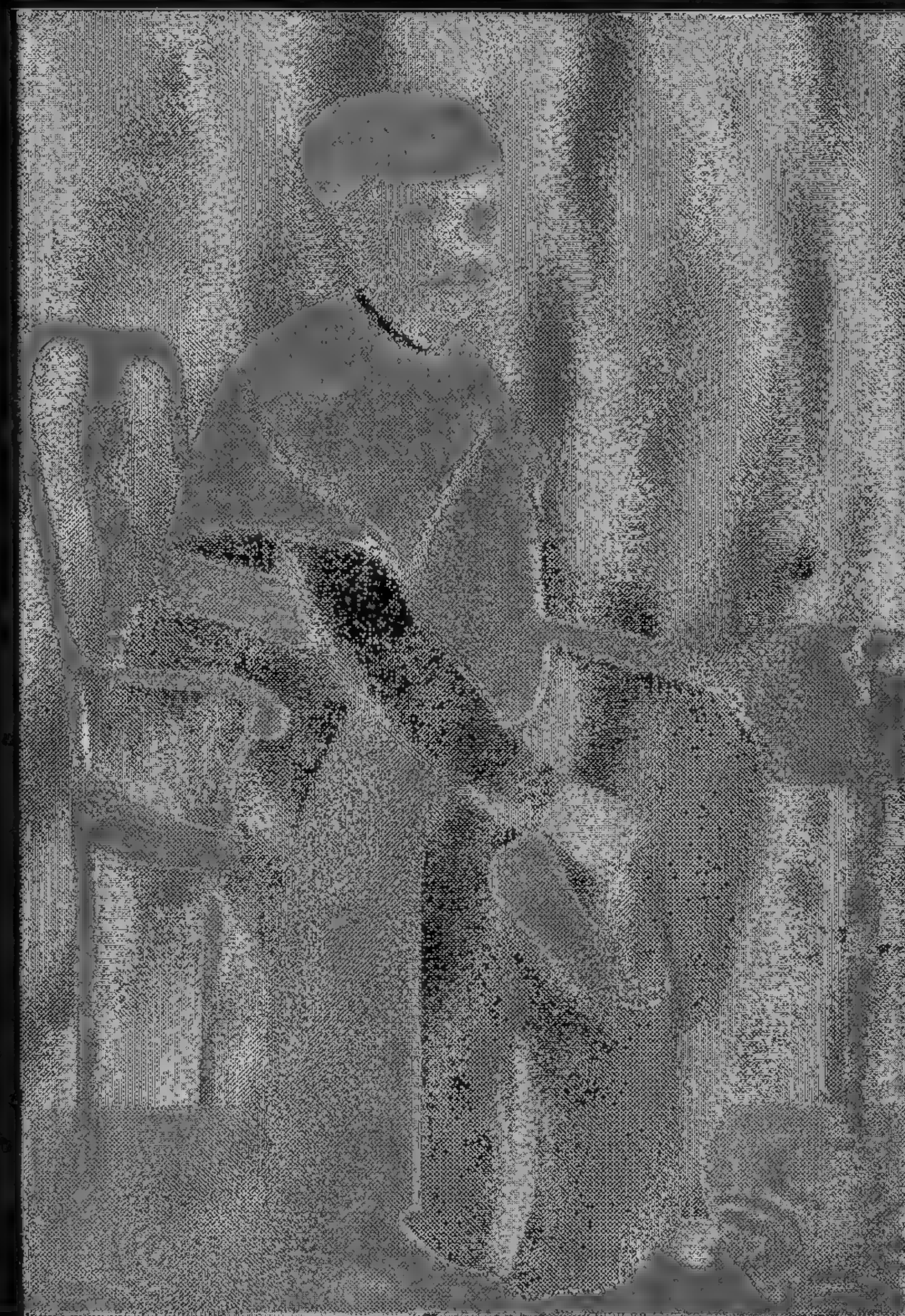
خان وبرادرش حاجی عبدالرحیم خان احداث گردید .

فرزانه اردشیر دادی‌شیت که با همت و سرمایه او قریه مبارکه ایجادگشت درسال ۱۱۲۵ یزدگردی دربمبئی متولد ودر ۵۵ سالگی سال ۱۱۷۹ی درهمان‌شهر رهسپار مینو وگروثمان گردید .

فرزانه مرزبان تا سال۱۲۲۲ یزدگردی درحیات بوده . ثبوت قول ماحواله آدریان است مورخه ۱۸ محرم ۱۲۶۹ هجری‌که مدعیان بمبلغ بیست تومان بکدخدا مرزبان صلح مینمایند .

سند نامبرده درصندوق پنچایت در آتش ورهرام یزد محفوظ بوده است که تولیت آن با دستور نامدار پور دستور کیخسرو بود.(۱) در مهر مبارکه وکسنویه و نرسی آباد از همت فرزانه مرزبان ساخته شده است . فرزانه مرزبان بواسطه داد ودهش ومخارج بیشمار هنگام تصدی کرسی کلانتری زرتشتیان دراواخر عمر خویش بینوا ومقروض میگردد . حواله آدریان مذکور در بالا راجع بطلبی است که یکنفرمسلمان از اوداشته کسیکه برای وصول آن جلو در مهر مبارکه وخانه وصل بآن متعلق بفرزانه را میگیرد وچون دراطاق خانه لوح مرمر وقفنامه راکه بر دیوارنصب باشد می‌بیند نوشته‌های آن رامیتراشد . بمجرد رسیدن‌خبربکسنویه فرزانه مرزبان خود را بآنجا میرساند و بدهی خود را به بیست تومان صلح مینماید . فرزانه هرمزدیار خدا بخش‌نبیرهٔ فرزانه مرزبان‌ظهراب میباشد و او در جوانی و هنگام پیری جد خویش بکرسی کلانتری زرتشتیان منصوب میگردد . زرتشتیان مبارکه بانی قریهٔ خود را ازیاد نبرده‌اند وتاکنون درآنجا گهنباری‌بنام اردشیر دادی ومرزبان ظهراب خوانده وروان آن دونفر خیرخواه را شادمینمایند حتی فرزانه بهرام نوشیروان صاد کسنویه‌ای‌که در سال ۱۲۷۵ یزدگردی دبستان و مسافر خانه‌ای درقریهٔ مبارکه بنا نمود روی لوح آن نوشته « مسافرینی که آمدورفت میکنند بهشتی روان مرزبان ظهراب را یاد وشاد نمایند .»

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بنشانی (H.P. (ms) 213) محفوظ در بنگاه خاورشناسی خورشیدجی‌کاما ، بمبئی



فرزانه اردشیر دادی شیت

فرزانه میرزا مهربان

فرزانه میرزا مهربان پوربهرام پور رئیس از زرتشتیان دانشمند ایران واهل قریه نرسی‌آباد حومه یزد است . هنگام‌خردی باتفاق پدرومادر وبرادر مهترفرزانه استاد ماستر خدابخش بهندوستان رهسپار و در آن دیار بتحصیل دانش پرداخت . سالنامه فرهنگ یزد بسال ۲۹ـ۱۳۲۸ شمسی در باره اومینویسد « مرحوم میرزا مهربان رئیس پارسی درسال ۱۲٤۷ هجری شمسی (۱۲۳۷ی) در نرسی‌آباد حومه یزد متولد شده وقبل از رسیدن بسن بلوغ بافامیل خودبهندوستان مسافرت کرده ودر آنجا مشغول تحصیل میگردد .

پس از اتمام تحصیلات بنا به پیشنهاد انجمن اکابر صاحبان پارسیان بابرادر خود مرحوم خدابخش ماستر که یکی از معاریف آنزمان و شخصیت دانشمند و برجسته‌ئی بوده است برای اداره وتدریس مدرسه کیخسروی به یزدآمد ومدت۲۱ سال درآن مؤسسه فرهنگی بشغل تعلیم وتربیت میپردازد وبعداً بسمت آموزگاری وچندی بعنوان مدیریت در دبستان خسروی‌مشغول میشود . مرحوم میرزامهربان علاوه برتحصیلات فارسی زبان انگلیسی ، عربی، گجراتی وزندرا بخوبی‌میدانست وتا آخرین لحظات زندگی از شغل شریف آموزگاری دست نکشید و بالاخره در دیماه ۱۳۲۱ بسن هفتاد ویک وپس از ۵۱ سال خدمت متوالی فرهنگی و ۳۰ سال خدمت در دبستان خسروی جهان را بدرود گفت .



فرزانه اردشیر دادی شیت

فرزانه میرزا مهربان

فرزانه میرزا مهربان پوربهرام پور رئیس از زرتشتیان دانشمند ایران واهل قریه نرسی‌آباد حومه یزد است . هنگام‌خردی باتفاق پدرومادر وبرادر مهترفرزانه استاد ماستر خدابخش بهندوستان رهسپار و در آن دیار بتحصیل دانش پرداخت . سالنامه فرهنگ یزد بسال ۲۹ـ۱۳۲۸ شمسی در باره اومینویسد « مرحوم میرزا مهربان رئیس پارسی درسال ۱۲٤۷ هجری شمسی (۱۲۳۷ی) در نرسی‌آباد حومه یزد متولد شده وقبل از رسیدن بسن بلوغ بافامیل خودبهندوستان مسافرت کرده ودر آنجا مشغول تحصیل میگردد .

پس از اتمام تحصیلات بنا به پیشنهاد انجمن اکابر صاحبان پارسیان بابرادر خود مرحوم خدابخش ماستر که یکی از معاریف آنزمان و شخصیت دانشمند و برجسته‌ئی بوده است برای اداره وتدریس مدرسه کیخسروی به یزدآمد ومدت۲۱ سال درآن مؤسسه فرهنگی بشغل تعلیم وتربیت میپردازد وبعداً بسمت‌آموزگاری وچندی بعنوان مدیریت در دبستان خسروی‌مشغول میشود . مرحوم میرزامهربان علاوه برتحصیلات فارسی زبان انگلیسی ، عربی، گجراتی وزندرا بخوبی‌میدانست وتا آخرین لحظات زندگی از شغل شریف آموزگاری دست نکشید و بالاخره در دیماه ۱۳۲۱ بسن هفتاد ویك وپس از ۵۱ سال خدمت متوالی فرهنگی و ۳۰ سال خدمت در دبستان خسروی جهان را بدرود گفت .



فرزانه میرزا مهربان

فرزانه مهربان راستی

فرزانه مهربان پوربهرام‌راستی معروف باستاد مهربان از دانشمندان‌زرتشتی یزد است ودرقریه مریاباد حومه یزد میزیست . درسال ١٢٤٨یزدگردی درمریاباد قدم بعرصه وجود نهاد ودر مدرسه کیخسروی نزد استاد جوانمرد معروف تربیت یافته روانشاد مانکجی صاحب که یکی از استادان دانشمند زمان خودبودتحصیلات خود را بآخر رسانید و در زبان و ادبیات و دستور زبان پارسی استاد بود . پس از اتمام تحصیلات چندی در دبستان راحت‌آباد تفت وبعد درمدرسه کیخسروی بتعلیم وتربیت مشغول میشود چون دبستان خسروی در یزد بپاگشت استاد مهربان بنا ـ بخواهش ارباب خسرو شاهجهان موسس دبستان خسروی وموافقت استادجوانمرد ازمدرسه کیخسروی بدبستان خسروی منتقل میگردد ودر حدود ٢٥ سال با کمال صداقت ودلسوزی مشغول تدریس میشود .

فرزانه استاد مهربان در اواخر عمر از آموزگاری کناره گیری نمود و در اسفند ماه ١٣٠٨ یزدگردی در تهران بجهان مینو شتافت . بقول صاحب سالنامه فرهنگ یزد (٢٩ــ١٣٢٨) استاد مهربان یکی ازمعلمین بسیار خوش سابقه وقدیم دبستان خسروی و در راستی ودرستی مشهود بوده و کمتر روزیست که ذکر خیر آنمرحوم ازگوشه وکنار شنیده نشود .

فرزانه میرزا مهربان

فرزانه مهربان راستی

فرزانه مهربان پور بهرام راستی معروف باستاد مهربان از دانشمندان زرتشتی یزد است و در قریه مریاباد حومه یزد میزیست . درسال ۱۲٤۸ یزد گردی درمریاباد قدم بعرصه وجود نهاد ودر مدرسه کیخسروی نزد استاد جوانمرد معروف تربیت یافته ونزد استاد مانکجی صاحب که یکی از استادان دانشمند زمان خود بود تحصیلات خود را بآخر رسانید و در زبان و ادبیات و دستور زبان پارسی استاد بود . پس از اتمام تحصیلات چندی در دبستان راحت آباد تفت وبعد درمدرسه کیخسروی بتعلیم وتربیت مشغول میشود چون دبستان خسروی در یزد بپا گشت استاد مهربان بنا ـ بخواهش ارباب خسرو شاهجهان موسس دبستان خسروی وموافقت استادجوانمرد ازمدرسه کیخسروی بدبستان خسروی منتقل میگردد ودر حدود ۲۵ سال با کمال صداقت ودلسوزی مشغول تدریس میشود .

فرزانه استاد مهربان در اواخر عمر از امور کاری کناره گیری نمود و در اسفند ماه ۱۳۰۸ یزد گردی در تهران بجهان مینو شتافت . بقول صاحب سالنامه فرهنگ یزد (۲۹ــ۱۳۲۸) استاد مهربان یکی ازمعلمین بسیار خوش سابقه وقدیم دبستان خسروی و در راستی ودرستی مشهور بوده و کمتر روزیست که ذکر خیر آنمرحوم از گوشه و کنار شنیده نشود .

فرزانه مهربان پوردهقان



استاد مهربان متخلص بپوردهقان فرزند خسرواردشیر ازاهالی قریه اهرستان حومه یزد دانشمند زرتشتی است که طی سالیان دراز نیم قرن در دبستان جاماسبی اهرستان بکار تعلیم وتربیت نوآموزان وجوانان محل اشتغال داشته وصاحب طبعی موزون است .

رسالات بسیاری درباره اوضاع اجتماعی ایرانیان در چهل سال پیش نوشته که بطبع نرسیده و صاحب دیوان نسبةً بزرگی است ولی خارج از دسترس ما .

این چند بیت ازغزل مفصلی از اوست ویکی ازشاگردانش آقای کیخسرو یزدگردی بنگارنده نقل نمود که استاد همیشه بگوش آنها میخوانده است.

با ادب باش طفل نوزادم   بی‌ادب هر کجاسگ هاراست

پور دهقان زبوستان میخواند   این حکایت زجدم اخباراست

تربیت گر کنی نهالی را   سال دیگردرخت پربار است

فرزانه استاد مهربان درآخرین نامه خود مورخه ۲۲ امرداد ۱۳۳۷ خورشیدی بیکی ازشاگردان خویش آقای پرستانی نزدیکی مرگ را در غزل زیر پیش بینی میکند .

من از روز ازل دهقان بزادم   بعالم روشن است اصل ونژادم

نمیباشد مرا فطرت ز آتش   سرشت ازخاك دارم نی زبادم

بقدر نیم قرنی کار فرهنگ   بابنای وطن من درس دادم

مرا عزت همین بس باشد امروز   نباشد از یك جو در نهادم

مرا این زندگانی تلخ وسخت است   زبهر مرگ آغوشم گشادم

و نیز هنگام آخرین ناخوشی در بستر مرگ گفته :

بیا ای مرگ راحت کن من واین زندگانی را

بسختی زندگی کردم بطفلی هم جوانی را

بجز خواری ومأیوسی ندیدم من بعمر خود

رسید ایام پیری و ندیدم شادمانی را

آقای احمد شکوهی کارمند اداره دارائی یزد با استاد مهربان روابط دوستانه داشته است بخشی ازغزلی که نمونه احساسات اونسبت باستاد است و گواه درستکاری ومهربانی اوست ودرسال ۱۳۳۱ خورشیدی در یزد سروده دراینجا میآوریم :

عصبانی که پور دهقان است   خوب عهدودرست پیمان است

آدمی خوی و آدمی سیرت   راست خواهی تمام انسان است

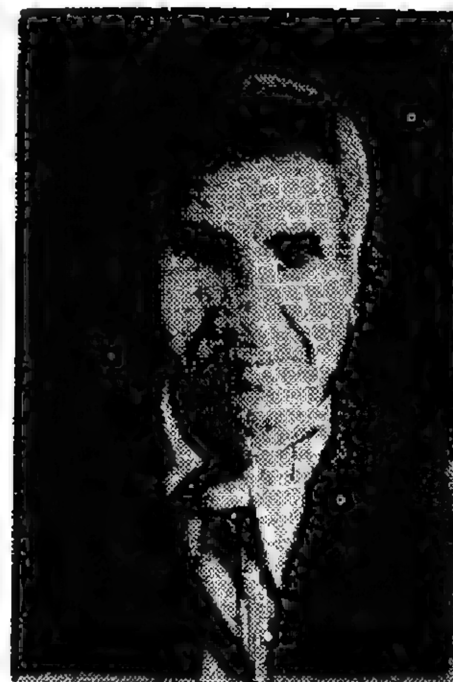
پیرو زردهشت پاك سرشت   زاده خسروان ایران است

مهربان خوی ومهربان نام است   مهربان روح ومهربان جان است

چون تلاوت کند اوستا را   زند خوان هزار دستان است

فرزانه مهربان درسال ۱۳۲۷ یزدگردی در کبرسن ۸۲ سالگی رهسپارسرای دیگر گردید .

فرزانه مهربان پوردهقان



استاد مهربان متخلص بپوردهقان فرزند خسرواردشیر ازاهالی قریه‌اهرستان حومه یزد دانشمند زرتشتی است که طی سالیان دراز نیم قرن در دبستان‌جاماسبی اهرستان بکار تعلیم وتربیت نوآموزان وجوانان محل اشتغال داشته وصاحب طبعی موزون است .

رسالات بسیاری در باره اوضاع اجتماعی ایرانیان در چهل سال پیش نوشته که بطبع نرسیده و صاحب دیوان نسبة بزرگی است ولی خارج از دسترس ما .

این چند بیت ازغزل مفصلی از اوست ویکی ازشاگردانش آقای کیخسرو یزدگردی بنگارنده نقل نمود که استاد همیشه بگوش آنها میخوانده است.

با ادب باش طفل نوزادم   بی‌ادب‌هر کجاسگ هاراست
پور دهقان زبوستان‌میخواند   این‌حکایت زجدم اخباراست
تربیت گر کنی نهالی را   سال دیگردرخت پربار است

فرزانه استاد مهربان درآخرین‌نامه خود مورخه۲۲ امرداد ۱۳۳۷خورشیدی بیکی از شاگردان خویش آقای پرستانی نزدیکی مرگ را در غزل زیر پیش - بینی میکند .

من از روز ازل دهقان بزادم   بعالم روشن است اصل‌ونژادم

نمیباشد مرا فطرت ز آتش   سرشت ازخاك دارم نی‌زبادم
بقدر نیم قرنی کار فرهنگ   بابنای وطن‌من درس دادم
مراعزت‌همین‌بس‌باشدامروز   نباشد آز یك جو در نهادم
مرااین‌زندگانی‌تلخ‌وسخت‌است   زبهر مرگ آغوشم گشادم

و نیز هنگام آخرین ناخوشی در بستر مرگ گفته :

بیاای‌مرگ راحت کن من واین زندگانی‌را
بسختی زندگی کردم بطفلی هم جوانی را
بجز خواری ومأیوسی ندیدم من بعمر خود
رسید ایام پیری و ندیدم شادمانی را

آقای احمد شکوهی کارمند اداره دارائی یزد با استاد مهربان روابط دوستانه داشته است بخشی ازغزلی که نمونه احساسات اونسبت باستاد استوگواه‌درستکاری ومهربانی اوست ودرسال ۱۳۳۱ خورشیدی در یزد سروده دراینجا میآوریم :

عصبانی که پور دهقان است   خوب‌عهدودرست پیمان است
آدمی خوی و آدمی سیرت   راست‌خواهی تمام‌انسان‌است
پیرو زردهشت پاك سرشت   زاده خسروان ایران است
مهربان‌خوی‌ومهربان‌نام‌است   مهربان‌زوج‌ومهربان‌جان‌است
چون تلاوت کند اوستا را   زند خوان هزار دستان است

فرزانه مهربان درسال ۱۳۲۷ یزدگردی در کبرسن ۸۲ سالگی رهسپارسرای دیگر گردید .

اسپهبد مرزبان

فرزانه اسپهبد مرزبان پور رستم‌پور شهریار پور شروین پریم ازشاهزادگان تبرستان از آل باوند میباشد.و در اواخر قرن چهارم هجری میزیست . فرزانه اسپهبد مرزبان دانشمند وشاعر زرتشتی‌وصاحب دیوان‌و کتابی است بنام‌مرزبان‌نامه وآن مشتمل است برحکایات وداستانهای حکمت‌آمیز اززبان وحوش وطیوربروش کلیله‌ودمنه . اصل این کتاب بلهجه قدیم تبرستانی در مازندران تألیف شده و تا حدود دو قرن وبیشتر بین مردم آنسرزمین متداول بوده .

سیزدهمین جد فرزانه مرزبان بقول امیر عنصرالمعالی صاحب قابوس نامه که خود ازخاندان اوست کیکاوس‌بن قباد برادر نوشیروان عادل میباشد . نسب او بقول صاحب تاریخ تبرستان عبارتست از مرزبان‌بن رستم بن شهریاربن رستم‌بن سرخاب‌بن قارن‌بن شهریاربن شروین‌بن سرخاب‌بن مهرمردان‌بن سهراب‌بن باوبن شاپوربن کیوس‌بن قباد .

صاحب تاریخ‌تبرستان محمدبن‌حسن‌بن اسفندیار درباره اومینویسد«اسفهبد مرزبان رستم‌بن شروین پریم که کتاب مرزبان‌نامه اززبان وحوش و طیور وانس و جان وشیاطین فراهم آورده اگر دانا دلی عاقلی از روی انصاف نه تقلید معانی و غوامض حکم ومواعظ آن کتاب بخواندوفهم کندخاك برسردانش بید پای‌فیلسوف هند پاشد که کلیله ودمنه جمع کرده و بداند که بدین مجموع اعاجم را بر اهل

هند ودیگر اقالیم چند درجه فخر ومزیت است وبنظم طبری اورا دیوانی است که نیکی‌نامه میگویند دستورنظم طبرستان است .»

دانشمند محترم سعدالدین وراوینی دراوایل قرن هفتم هجری مرزبان‌نامه‌را بزبان پارسی متداول عصرخویش درآورد که بین ایرانیان معروفست .مرزبان‌نامه بزبانهای ترکی و عربی نیز ترجمه گردیده و مأخذ ترجمه ترکی مرزبان نامه سعدالدین وراوینی است ومأخذ ترجمه عربی ترجمه ترکی آنست .

محمدبن غازی‌الملطیوی در اواخر قرن ششم هجری مرزبان نامه را بزبان فارسی معمول درآورد و دخل و تصرفاتی در آن بعمل آورده نام روضةالعقول بر آن نهاد(۱)

(۱) رجوع شود به مرزبان‌نامه بتصحیح محمدبن عبدالوهاب قزوینی مطبعه‌مجلس ۱۳۱۰ بمقدمه مصحح

دستور مهرجی رانا

فرزانه دستور ماهیاربن رانا معروف به مهرجی‌رانا اسم مادرش رانی و نسب او ازقرار زیر است .

ماهیاربن دستور رانابن جشنگ‌بن هیربد دادابن هیربد جشنگ‌بن هیربد موبدبن هیربد قیامدین‌بن هیربد موبدبن هیربد قیامدین بن هیربد زرتشت‌بن موبد هرمزدیاربن هیربد رامیار .

دستور رانابن جشنگ پدر ماهیار از شخصیتهای بزرگ و موبدان موبد نوساری بوده بموجب قباله مورخه بهمن و بهمنماه سال ۸۹۰ یزدگردی و سموات ۱۵۷۶ هندی زرتشتیان نوساری پنجاه جریب زمین که نصفش نارگیلستان بود محض تقدیر ازخدمات دستور رانابن جشنگ باو هدیه شده درنامهٔ از یزد خطاب بزرتشتیان هندمورخه دیبآدر وبهمنماه۸۹۶ یزدگردی که‌بتوسط شاپوزآسافرستاده شد اسم اوقبل ازهمه ذکرشده است .

دستور مهرجی‌رانا در نوساری میزیست و آن نزدیك سورت و بخشی است ازگجرات .

دستور مهرجی رانا در شهریور روز ومهر ماه سال ۹۰۵یزدگردی(۱۵۲۶م) از مادر بزاد در شش سالگی دانش مـذهبی فراگرفت و در هفت سالگـی سدره

پوشید ودر ۱۴ سالگی نوزاد و مراحل موبدی راطی نمود ودرسن۱۵ سالگی‌بابانو آسی ازدواج کرد .

دستور مهرجی‌رانا عالم‌علوم مذهبی بود پازند وپهلوی واوستا نیکومیدانست ازنکات ورموز آئین مزدیسنا بخوبی واقف وبین‌جماعت درعهد خویش یگانه بود. دستور ایرج‌جی سهرابجی سراینده ماهیارنامه درستایش او ونظم ماهیارنامه گوید:

یکی آنکه او بود دستور دین   نخستین بهندوستان بر ترین
دوم آنکه از خاندان بزرگ   پدر بر پدر بود او خود سترك
سیم آنکه در قوم زرتشتیان   در آندم بده فاضل از دیگران
چهارم که ازشاه عرش‌آشیان(۱)   که بود او شهنشاه هندوستان
شرف یافته او از آن پادشاه   زانعام و هدیه و هم آب و جاه
چو این چار خوبی بدیدم دراو   از آن شد مرا بهر او آرزو
که احوال او را نویسم تمام   که ماند زمن درجهان‌این کلام

دستور مهرجی‌رانا در۲۱ سالگی بزهد وریاضت پرداخت ومراحل سلوك را طی وبکشف وشهود نایل گشت بقول صاحب ماهیارنامه .

ریاضت کشیده چو اشراقیان   وزآن گشته واقف زراز نهان

چون اکبر شاهنشاه هند بدانستن حقایق آئین ایران باستان کشش پیدا نمود بعمال بخشهای گجرات پیغام اکید فرستاد تا دانشمندی باکفایت و شایسته که بتواند او را با رموز آئین مزدیسنا آشنا سازد بپایتخت اعزام دارند . نواب سورت ازپیام شاهنشاهی مطلع گشت . تحقیقات لازمه بعمل‌آورد . بسورت ، بروچ کمبایت ، نوساری وسایر دهات پارسی‌نشین پیغام فرستاد .

انجمن پارسیان نوساری خبردادند دانشمند پرهیزکاری موسوم بموبدماهیار پیشوای آنهاست در صورت لزوم حاضرند بدربار شاهنشاهی روانه سازند . نواب سورت وسایل حرکت‌را فوراً فراهم‌وموبد ماهیارمعروف بدستورمهرجی‌رانا باتفاق

(۱) مراد اکبرشاه گورکانی است

پسرش کیقباد درهرمزد روز وخرداد ماه ۹۴۶ یزدگردی بپایتخت (اگره) عزیمت نمود. درآنموقع دستور مهرجی رانا چنانکه پسرش کیقباد درعریضه منظوم بشاهنشاه جهانگیر متذکر شده ۴۳ سال داشت :

بود عمر ماهیار درآنزمان　　　چهل وفزون سالسه بیگمان

بقول وینسنت اسمیت اکبر درسال ۱۵۷۳ میلادی (۹۴۲ی) هنگام محاصره سورت با دستور مهرجی رانا آشنائی پیدا کرد آنکتیل دوپرون فرانسوی در این مورد میگوید« اکبر سلطان مغول پدر جهانگیر درحدود ۱۵۰ سال قبل به ککری کری آمد که نیم میل آنطرف سورت واقعست . دردانستن حقایق مذهب پارسیان اصرار داشت فقط دستور مهرجی رانا ساکن نوساری توانست اصول آئین خود را باو بفهماند . »

دستور شاپورجی مانکجی سنجانا که در سالهای ۱۱۵۴-۱۲۲۴ یزدگردی (۱۷۳۵-۱۸۰۵م) میزیست در داستان منظوم خویش موسوم بقصه آتش بهرام نوساری درستایش دستوران دستور سهراب ونژاد پاك اوراجع بحضور دستور مهرجی رانا در دربار اکبر بدینسان سخن میراند . کتاب نامبرده درسال ۱۱۳۵ یزدگردی (۱۷۶۵م) سروده شده .

در این ایام دستوران دستور　　　که نام او بود سهراب پر نور
که نسل او هست ازدستور ماهیار　　　بدانی باب آن رانا نکو کار
همیشه دین به را جلوه داده　　　گنهکاران نگونسر شد زیاده
بنزدیك شه اکبر رفته بود او　　　بسی برهان دین ظاهر بکرد او
که نام او همه جا هست ظاهر　　　مرآن دستور بود اوپاك وطاهر

هیئت پارسی پس ازچهل روز مسافرت وارد پایتخت میشوند . شیخ ابوالفضل وزیر سلطان مقدم آنها را گرامی میدارد وپس ازچهار روز استراحت دستور مهرجی رانا را در عبادتخانه بشرف حضور سلطانی مشرف میسازد . دستور مهرجی رانا در مذاکرات عبادتخانه که دراطراف سئوالات پنجگانه زیر بحث میگشت شرکت نمود.



فرزانه مهرجی رانا

پسرش کیقباد درهرمزد روز وخرداد ماه ۹۴۶ یزد گردی بپایتخت (اگره) عزیمت نمود. درآنموقع دستور مهرجی رانا چنانکه پسرش کیقباد درعریضه منظوم بشاهنشاه جهانگیر متذکر شده ۴۳ سال داشت.

بود عمر ماهیار در آنزمان   چهل وفزون ساله سه بیگمان

بقول وینسنت اسمیت اکبر درسال ۱۵۷۳ میلادی (۹۴۲ی) هنگام محاصره سورت با دستور مهرجی رانا آشنائی پیدا کرد آنکتیل دوپرون فرانسوی در این مورد میگوید« اکبر سلطان مغول پدر جهانگیر درحدود ۱۵۰ سال قبل به ککری کری آمد که نیم میل آنطرف سورت واقعست . دردانستن حقایق مذهب پارسیان اصرار داشت فقط دستور مهرجی رانا ساکن نوساری توانست اصول آئین خود را باو بفهماند .»

دستور شاپورجی مانکجی سنجانا که در سالهای ۱۱۵۴-۱۲۲۴ یزد گردی (۱۷۳۵-۱۸۰۵م) میزیست در داستان منظوم خویش موسوم بقصه آتش بهرام نوساری درستایش دستوران دستور سهراب ونژاد پاك اوراجع بحضور دستور مهرجی رانا در دربار اکبر بدینسان سخن میراند . کتاب نامبرده درسال ۱۱۳۵ یزد گردی (۱۷۶۵م) سروده شده .

در این ایام دستوران دستور   که نام او بود سهراب پر نور
که نسل اوهست ازدستور ماهیار   بدانی باب آن رانا نکو کار
همیشه دین به را جلوه داده   گنهکاران نگونسر شد زیاده
بنزدیك شه اکبر رفته بود او   بسی برهان دین ظاهر بکرد او
که نام او همه جا هست ظاهر   مرآن دستور بود اوپاك وطاهر

هیئت پارسی پس ازچهل روز مسافرت وارد پایتخت میشوند . شیخ ابوالفضل وزیر سلطان مقدم آنها را گرامی میداره وپس ازچهار روز استراحت دستورمهرجی رانا را در عبادتخانه بشرف حضور سلطانی مشرف میسازد . دستور مهرجی رانا در مذاکرات عبادتخانه که دراطراف سئوالات پنجگانه زیر بحث میگشت شرکت نمود.

فرزانه مهرجی رانا

(۱) ازدواج با چند زن قانونی است (۲) اگر اکبراسم اللهٔ اکبر را برسکه نقش کند حرجی است (۳) آیا درپوشیدن لباس سرخ اعتراضی است (٤) خوردن گوشت گاو چه ضرر دارد (۵) دفن میت بهتر است یا سوزاندن آن .

اکبر شاه درخلوت نیز درموارد زیر با دستور مهرجی رانا مذاکرات بعمل آورد . روان ، جهنم ، همستگان ، نژادومعجزات زرتشت ، رسوم وعادات‌ایرانیان، مراسم کیانیان ، احترام آتش ، خورشید ، ستارگان ، ماه وسایر انوار ، توحید ، اسرار زرتشتیگری ، نیرنگ (اوراد و اذکار) پاکی ، راستی ، سدره و کشتی ، نوروز خاص ، نوروز عام وجشنهای ماهانه .

اکبرشاه ازبیانات وپاسخهای دستور مهرجی‌رانا بسیار متأثر گردید . اصول آئین مزدیسنا را بسیار بستود ودر پیروی آن جدیت نمود . از فضایل و خدمات دستور مهرجی‌رانا قدردانی کرد واورا نوازش فرمود و خلعتهای گرانبها بخشید . دویست بیگه زمین (۸۰ هکتار) برای مدد معاش واقع درقصبهٔ پارچول درمحلی موسوم به گلخری در دو فرسنگی نوساری باو عطا نمود . صاحب ماهیارنامه در اینمورد مینویسد :

باکرام ماهیار را هدیه بیش — زر و تحفهٔ داد از دست خویش
دگر هم ورا داد انعام مه — بنزدیك نو ساری یك جای به
دوفرسنگ‌دور است آنجای‌طول — پر گنه که نام است‌آن پارچول
میان پر گنه دو صد بیگه جای — زمین زراعت که بد خوشنمای
شه‌اکبر ورا کرد جا گیر دار — سرافراز گشته از او ماهیار
وظیفه رسیدش ز نیك اختری — چه نام است آنجای راگلخری

دستور مهرجی رانا پس از دو ماه اقامت در دربار آنگاه که مورد نوازش شاهنشاه وبوصول خلعت سرافراز گردید از حضور پادشاه رخصت یافته بنوساری مراجعت نمود .

زرتشتیان محل استقبال شایانی ازاو بعمل‌آوردند واز موفقیتهای اودرمتمایل

ساختن شاهنشاه بدین زرتشتی‌وشکست دادن جگت گوروی ساحر که دربخش اول ازآن صحبت شد شادیها نمودند.درسال ۹٤۸ یزدگردی اورابسرنشینی کلیه‌مجامع منهبی مفتخر و یکسال بعد در روز بادو ماه تیر سال ۹٤۹ی با تصویب قطعنامه برتبه دستوران دستور زرتشتیان هند بر گزیده شد رتبهٔ که تا کنون در خانوادهٔ او باقیست .

دستور داراب پهالن که تذکره‌اش گذشت درکتاب خویش « خلاصه دین » درضمن سخن از دستور مانك مهرنوش ونسبش بمهرجی‌رانا دستور مهرجی رانا را دستور مهین میخواند .

ز نسل پاکتن ماهیار رانا — که‌دستور مهین بوداوبدنیا

زرتشتیان ایران دستور مهرجی رانا را بزرگترین دستور هند دانسته و در نامه هائی که در عهد او از ایران زمین بهندوستان رسیده اسم او اول نوشته شده است چنانکه درنامهٔ که درسال ۹۳۹ی (۱۵۷۰م)فریدون مرزبان‌آورده ودرروایت معروف بداراب هرمزدیار ضبط است‌آمده « دستوران‌دینداران دین‌آموزگاران‌دین چاشیداران دین سراینیداران پتت گفتاران نیایش ورزیداران درست اوستاراست داوران ازنیاگان آدربادین مارسفندان استوان دین زراتشتی چو دستور ماهیار و دستور هوشنگ را یکصد هزاران درود.»

دستور مهرجی‌رانا سه پسرداشت بنام هیرجی استاد بهرام و کیقباد ، کهترین فرزند کیقباد طرف مهرومحبت پدر واقع بود .

کیقباد پسر مهرجی رانا در سال ۹٤٦ یزدگردی (۱۹۵۵م) بار دوم بدربار اکبرشاه رفت . بواسطه حسن خدمت در انجام چندین مأموریتهائی که باو محول شده بود شاهنشاه صد بیگه زمین (۵۰۰ جریب) بعلاوه دویست بیگه که بپدرش خلعت داده بود باوبخشید واو را دهدار نوساری ساخت . کیقباد در زمان پادشاهی جهانگیر جانشین اکبرشاه نیز بدربار رفت وبحضورشاه مشرف گشته موردنوازش واقع ومرجع خدمات گردید .

بگفته صاحب ماهیارنامه دستور مهرجی رانا در دیبآدر روز واسفند ماه۹۶۲ یزدگردی بمینو شتافت .

فرزند و نبیرگان دستور مهرجی که بعد از او تا امروز برتبه دستوران دستوری هند سرافراز بوده‌اند بترتیب ازاینقرار است :

۱ ـ دستور مهرجی‌رانا ۲ـ دستور کیقباد جی ۳ ـ دستور مهرنوش‌جی ۴ ـ دستور مانکجی‌بن مهرنوش ۵ ـ دستورجمشیدجی ۶ـ دستور سهرابجی ۷ ـ دستور کاوسجی ۸ـ دستور فرامجی ۹ـ دستور نوشیروانجی ۱۰ـ دستور رستم جی ۱۱ ـ دستور کیقباد جی ۱۲ ـ دستور ماهیار جی ۱۳ ـ دستور دارابجی ۱۴ ـ دستور کیقباد جی .

موبد منوچهر کیقباد

موبد منوچهر پور موبد کیقباد پور دستور کاوس از دانشمندان زرتشتی هند وبرادر زاده ملافیروز معروفست که ذکرش گذشت در سدهٔ دوازدهم یزدگردی در بمبئی میزیست . پارسی هندی ، گجراتی وانگلیسی را نیکومیدانست . سالك راه تصوف بود ومراحل عرفان را طی نمود وبکشف وشهود نائل آمد طبعش موزون و مسکین تخلص میکرد . این نظم ازاوست که درستایش وتاریخ وفات عموی‌خویش ملافیروز سروده است :

ملافیروز فیلسوف جهان — که نیاورد همچو او دوران
پیشوای طریق زرتشتی — مقتدای گروه آبادان
اشرف کاینات و الطف حق — مفخر نسل و پیشوای کیان
حسب او چو آفتاب مبین — نسب او ز تخمهٔ ساسان
روح بقراط وچشم‌افلاطون — مردم چشم آذر و کیوان
دم عیسی و معجز موسی — هردو رادرحریر کلکش دان
گاه‌خلع‌بدن چو کردی‌رأی — بر گذشتی ز اختر کیوان
جوهر وعرض کل‌موجودات — بنمودی چو آفتاب عیان
اول و آخر شمار سپهر — داشت‌همواره در سرانگشتان
شیخ مقتول و بوعلی سینا — همنفس همنشین بزمش دان

بایزید و جنید و اوحد دین | همه در ذوق ووجد اورقصان
فکر پر مغز او چو تهمورث | دیو بستی و دیو بند زمان
انوری وظهیر ، ادیب ورشید | میفشاندند بر کلامش جان
اوستاد کلام فردوسی | بد نمودار در پسین زمان
چونکه بگذاشت عالم فانی | عالمی شد بماتمش گریان
میکند بر وفات او هر کس | ناله از هند تا فرنگستان
گر بخواهی شمار عمرش‌تو | عددعین(۷۳)وجیم گیرو بدان
یزدگردی‌سنه هزارودویست | روز هفتم ز ماه دویم دان
ازمسیحا هزاروهشتصد وسی | هشتم اکتوبر شمار و بدان
ناظم نظم نیست این مسکین | قطعه‌بند است‌درغمش گریان

فرزانه نوروزجی شاکر

فرزانه بهدین نوروزجی پورمنشی هیرجی پور هومجی پور سهرابجی‌پور با هایجی معروف بشاکر از قوم تیواری ساکن نوساری است . مناجات مفصلی دارد در توحید و نعت پیغمبر واخلاق که درحدود هشتصد بیت میباشد و در روزخرداد وماه آبان سال ۱۱۷۸ یزدگردی سرائیده شد چند بیتی ازآن(۱)

مددکارم شو ای پروردگارا | رهان ازاهرمن ای رستگارا
همه نقش خیالات پریشان | زمرآت دل من محو گردان
هوا وحرص را پامال گردان | طیور آز را بی بال گردان
ز آلایش درونم پاك دارا | بباغم ابر رحمت را ببارا

(۱) رجوع شود بنسخه خطی بشماره (S83) محفوظ درکتابخانه مهرجی رانا نوساری کجرات

دستور نوشیروان
و داستان زرتشتیان و جهانشاه

دستور نوشیروان‌پور دستور مرزبان از دانشمندان معروف کرمان زمین و موبدان موبد ویوژداثر گر آن دیار بود . در اوستا وپهلوی استاد وشعر هم‌میگفت بسی ازداستان مذهبی ومراسم‌وتشریفات دینی را از وندیداد واوستا وپهلوی‌بفارسی منظوم درآورد . مزدك‌نامه ، قصه سلطان محمود ، کرامات موبدان ، قصه پادشاه هرات ،اردای ویراف‌نامه ، داستان‌جمشید وحقیقت‌درباب مرگ ، داستان‌نوشیروان عادل ومرزبان گارسانی دراهمیت گهنباروغیره را بنظم سروده وبرای‌اطلاع‌پارسیان بهندوستان فرستاده است . اشعار نامبرده در روایات مختلفه ضبط شده است .

چون سخنان منظوم بهتر ازسخنان منثور در برابر زوال روزگارایستادگی مینماید ، بنابراین زرتشتیان پیشین غالب داستان خودرا هر چند اشعارشان سست وبیمایه میبوده بقالب نظم درآورده‌اند . اشعار دستور نوشیروان نیز از همان رقم ولی چون دارای جنبهٔ تاریخی است ازاهمیت آن نمیکاهد .

دستور نوشیروان در ستاره شناسی نیز بهره وافی داشته ودر رمل و زیج و اسطرلاب‌استاد وپیشگوئیهای‌اومقرون‌بحقیقت بوده، چنانکه درشرح‌احوالش‌آمده:

خردمند و دانا و هشیار بود — نکوکار و دستور دیندار بود
مر اورا بسی علم وتدبیر بود — بسی راز دیرینه را میگشود
ز راز دل خلق آگاه بود — همه را زپیشش خدا مینمود

نظاره همی کردی از کار او — همه راست میشد ز گفتار او
برمل وبزیجش همه سال‌وماه — چه کردی‌توانگر بکارش‌نگاه
یکی مردصادق‌بدوخوب‌دان — همه راست‌بد گفته‌اش‌برنشان

مقام دستورنوشیروان بسیارمهم وچون موبدان موبد ویوژداثر گر شهر بود کلیه مراسم بزرگ مذهبی در تحت نظر او اجرا میگردیده در نامه مورخه سال ۱۰۳۶ هجری (۹۹۶ی) ازکرمان بزرتشتیان هند امضای او اول‌آمده است .دستور نوشیروان در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری میزیست . نامه هائی که پس ازسال ۱۰۳۶ هجری ازکرمان بهندوستان رسیده چون دارای امضای او نیست وبامضای پسرش رستم رسیده بظن قوی بایستی جهان را بدرود گفته باشد.

در زیر نمونه‌ایست از اشعار مذهبی او :

بپرسید زرتشت از غیب دان — که ای‌داد گستر خدای‌جهان
بخواهم که دانم همه راز ها — یکا یك بگویم همه خلق را
کسی کو بر شنوم مردم کند — چسان مرد باید بعقل‌وخرد
بمن تو بگوحال واحوال او — کنش چه بباید مرا بازگو
بپاسخ بدو گفت آن‌ذوالجلال — توبشنویکایك همه را زوحال
همان کس‌بود بره دادودین — درست اعتقادش بود همچنین
نباشددروغگوی‌ونه‌هیچ کین — بداند همه راه و آئین دین
اوستا درستش بود بر زبان — که بی‌عیب باشدبروی‌جهان
نباید که باشد ورا عیب هیچ — نه‌رشك‌وحسودی‌ونه‌هیچ‌وپیچ
نکرده بود در جهان کار بد — از اول براه او نه بیره بود
دل‌خودنگهداردآنکس‌چنان — که‌هرکس که‌بیندبروی‌جهان
نه پیچددل وشاك بدین‌ناورد — روان مر آنکس بجنت رود

قصه پادشاه هرات ازیك پیش‌آمد مهم تاریخی سخن میراند و ما بر سرآن صحبت میداریم دستور دانشمند داستان را بدینطریق شروع میکند :

بنام همان قادر رازدان ••• حدیثی که گویم شنوای جوان
برفتیم در یزد آن روزگار ••• همه راز دل را کنم آشکار

دستور نوشیروان در سال ۹۵۲ یزدگردی برابر ۹۹۱ ه (۱۵۸۳م) باتفاق بزرگان زرتشتی کرمان عازم یزد وزیارت زیارتگاهای آندیار میگردد . بین آنهاو بین زرتشتیان یزد یگانگی کامل حکمفرما بود . موبدان و بزرگان یزد هم بهمراهی آنها بزیارت زیارتگاها میشتابند . دستورخسرو پور دستور ماونداد که امضایش در نامه بهندوستان مورخه بهمن روز و خرداد ماه قدیم ۹۲۸ جزو اسامی موبدان شریف آباد آمده است درضمن صحبت واقعهئی برای آنها نقل مینماید که درحدود بیش ازصد سال قبل به زرتشتیان یزد رویداده بود . دستور نوشیروان داستان مذکور را برشته نظم درآورده وجزو نامه های دینی بپارسیان هند فرستاد و امروز جزو روایات برای ما محفوظ مانده.

اینك داستان نامبرده را با وقایع تاریخی زمان تطبیق مینمائیم :

سال ۸۲٦ یزدگردی بود (۸٦۱ه۱٤٥٦م) حاجی قنبر جهانشاهی دراواخر سال ۸٦۰ هجری ازجانب جهانشاه بن قرایوسف سومین سلطان قراقوینلو در یزد فرمانروائی میکرد .

فرمانداری بود دادگر وسلیم النفس، درترفیه احوال رعایا وعمران وآبادانی شهر کوششها مینمود . مردم بواسطه خشکسالی سالهای قبل و سیل و طوفان سنه (۸٦۰ ه) که غالب آبادیها را ویران و قنوات را کور نموده بود در پریشان حالی میزیستند . درچنین موقع زرتشتیان یزدبواسطه یکی ازناکسان که اسمش مجهول مانده و همواره بی دینی و آئینی تازه راه میپیمود در عذاب و زحمت بودند . این ناکس بدجنس هر روز بوسایل گوناگون در تباهی زرتشتیان و دین بهی فعالیت مینمود . بنا بقول دستور نوشیروان :

یکی مرد دستور خسرو بنام ••• ماونداد بد بابش ای نیکنام
چنین گفت ازبهر ما داستان ••• چوبر گفت یکسر شنودیم زان

که در دورپیشین یکی پادشاه ••• هراتش بدی منزل ای نیکخواه
جهانشاه بد نام آن شهریار ••• همی راز من بشنو وياد دار
به یزداندرون بود بهدین بسی ••• که بددرمیانشان یکی ناکسی
بهرروز بردین دیگربد اوی ••• بداومرد بدفعل وهم زشتخوی
همه هیربد کدخدا آنزمان ••• پریشان شدندی ازآن بدگمان
ببین تاچه بدساخت آن بدگهر ••• روانش بما ناد اندر سقر
برفت آنزمان سوی شهر هرات ••• که نومید بادا ز پل صراط

یزد از سال ۸۵۸ هجری (۸۲٤ی) جزو قلمرو سلطنت میرزا مظفرالدین جهانشاه ترکمانی درآمد و تبریز پایتخت آن پادشاه بود و هرات دارالسلطنه شاهرخ میرزا و گورگانیان . پس ازفوت شاهرخ میرزادرسال ۸۵۰ هجری(۸۱٦ی) در ری بین امرای چغتای و نبیرگان امیرتیمور گورگانی اختلاف افتاد و بر سر تملك هرات پیکارها شد و بلوها دست بدست بگردید تا آنکه درسال ۸٦۱ هجری (۸۲٦ی) بدست میرزا سلطان ابراهیم مفتوح شد واو پدر خویش علاءالدوله را بر تخت سلطنت گورگانیان بنشاند .

بنا بقول صاحب تاریخ منتظم ناصری در اوایل سال ۸٦۲ هجری (۸۲۷ی) جهانشاه بسوی خراسان حمله وسپاه میرزا سلطان ابراهیم را درنزدیکی استراباد درهم شکست و یکسره بسمت هرات راند . علاءالدوله چون تاب مقاومت باارتش جهانشاه را نداشت فرار را برقرار اختیارنمود وهرات بی تکلف تحت تملك میرزا مظفرالدین جهانشاه درآمد .

این واقعه درماه شعبان همان سال اتفاق افتاد . اما در اوایل سال (۸۲۸ی) ۸٦۳ هجری سلطان ابوسعیدبن میرزا سلطان محمدبن میرزامیرانشاه بن امیرتیمور که پس ازقتل عبدالله فرمانفرمای ماوراءالنهر درسال ۸۵۵ه (۸۲۱ی) پادشاه آن دیار گردیده بود با لشکری جرار بعزم پیکار با جهانشاه متوجه هرات گردید . جهانشاه ازحرکات فرزند خویش درآذربایجان و مرکز سلطنت نگران بود ومیلی

به پیکار نداشت لذا با سلطان ابوسعید از درآشتی درآمد و هرات و خراسان را باو واگذار نمود وسایر بخشهای ایران را ازآن خود ساخت ودر ماه صفر ۸۶۳هجری عازم تبریز گشت .

بنابر آنچه گذشت میرزا مظفرالدین جهانشاه ششماه هرات را متصرف وبر تخت سلطنت آن جلوس نمود . بنابراین واقعه زرتشتیان در اواخر سال ۸۶۲ ه روی نمود .

آن ناکس زرتشتی که از او سخن داشتیم کمی پیش از سال ۸۶۱ هجری بسمت هرات پایتخت گورگانیان متوجه ودرآن شهررحل اقامت میافکند. آنگاه که پادشاهی هرات بجهانشاه مسلم گشت روزی بخدمت آن شاه شرف حضور یافته برخلاف زرتشتیان یزد و دین بهی داد سخن میدهد و سلطان را بر علیه بهدینان برمیانگیزاند فرمان قتل همگی یا اسلام آوردن آنها را از شاهنشاه تقاضا مینماید ودرخواست میکند مأموریت انجام این امرهم بوی سپرده شود و زرتشتیان درتحت اختیار او باشند.

دوسه سال بداندرآن جایگاه	بآخر بشد او بر پادشاه
بکردعرض برشاه آن بدگهر	بشو آگه ازگفت او سربسر
بگفتش که هستند بیدین چند	به یزد اندرایشان همه ناپسند
تبه ساز این دینشان را کنون	که آن دین نماند بگیتی درون
مسلمان بکن این گروه سربسر	مگر رحمت آرد بتو دادگر
بده حکم برمن توای شهریار	که آن قوم را من کنم زار وخوار

حاجی قنبرجهانشاهی فرماندار یزد درمحمودآباد اقامت داشت. محمودآباد را امروز مرزآباد میگویند ودریك فرسخی شهرواقعست. در روزگاران سابق بسیار آباد ونشیمنگاه بزرگان بوده چون قلعه وعمارت فرمانداری شهر بنابقول احمدبن حسن بن علی الکاتب «تمام روی بخرابی آورده بود وبواسطه محاصره هاوحکام متعدد کسی ضبط عمارت نکرده بود » فرماندار وقت حاجی قنبرجهانشاهی بتعمیر آنها

وساختمان بنا های جدید اقدام نمود . باین علت بیشتر اوقات را در محمود آباد بسرمیبرد .

چون گوش جهانشاه از تلقینات ناکس زرتشتی مسموم گردید دبیر خود را بخواند وبفرماندار ساکن محمود آباد حکم نمود که تمامی زرتشتیان را چنانکه خواهش ناکس نامبرده میباشد مسلمان کند ویا بقتل آرد وحکم را بمشورت حامل فرمان یعنی آن ناکس مجری سازد و اگر زرتشتیان اسلام بیاورند او را بر آنها سردار نماید .

دبیری طلب کرد آن شهریار	نوشتش چنان حکم زان کاروبار
که بر محمودآباد حاکم نوشت	درون یزد ازایشان که ومه که هست
تمامی بکش یا مسلمان بکن	تو ای حاکم یزد بشنو سخن
مسلمان چو کردی تو زیشان کنون	بدین مرد بسپارشان همچنون
که سردار ایشان بود او بر این	ز حکم چنین نگذری اندر این

آن ناپاك بدجنس با قلبی مملو از سرور و شادی از توفیق خویش درآزار و اذیت همکیشان با فرمان شاهنشاهی بیخبر وارد یزد شد و یکسره بمحمودآباد بخدمت فرماندارشتافت وفرمان را ارائه داد وباجرای فوری آن مبالغه نمود. حاجی قنبر جهانشاهی چنانکه گفتیم مردی سلیم النفس و دادگر بود . از وصول چنان حکم وآزار بخشی از رعایا خشنودی نداشت ولی در عین حال سرپیچی از فرمان امیرمظفرالدین جهانشاه را که آنزمان باوج عظمت خویش رسیده بود بزه نابخشودنی میشمرد ، بویژه هنگامیکه حامل فرمان مأمور نظارت در اجرای آن بود . لذا خواهی نخواهی کلیه بهدینان را از خرد و بزرگ و موبد و کدخدا بحضور خود طلبید ، زرتشتیان با دلی پر از درد ورخساری زرد بخدمت فرماندار رسیدند .چون آن ناپاك لعین را دربرابر خویش دیدند بانتظارمصیبتی عظیم ترس بر آنان غلبه نمود . پس ازاطلاع ازفرمان شاهنشاهی دایر بر اسلام آوردن یا جان سپردن همه متفق القول گفتند که « ما پیرو دین به هستیم و خداوند یکتا ، خالق کیهان و

خورشید وآسمان وماه وستارگان را میپرستیم . لزومی‌بدین‌نو وآئین تازه نداریم. هیچیك ازما مسلمان نمیشویم ولو فرزندانمان را برابر دیدگانمان بقتل‌برسانند. ما در دین خود استواریم واز آئین ومذهب دیگران روگردان عزت دنیای فانی و زندگانی چند روزه را با دین مزدیسنی که فرستاده اهورا وآورده اشوزرتشت‌است سودا نخواهیم کرد .»

بین زرتشتیان وقت عارفی بود روشندل و صاحب فر وخروه یزدانی و نامش بهدین جمشید . چون اتفاق جماعت را بدید دلش از فرط سرور و شادی بتپید . به بزرگان گفت که ازفرماندار چهل‌روز مهلت بگیرند تا اوبهرات رفته‌ازشاهنشاه دادخواهی نماید .

یکی مرد بهدین جمشید نام — بدیشان‌چنین گفت آن‌نیکنام
چهل روز مهلت ستانید از او — روم تا هرات و شوم دادجو
خداخواست‌تا دین‌بماندبجای — چوآن‌داور راست شدرهنمای

خواست اهورامزدا بود که دین کهن راستی دربرابردروغ‌وزوال پایداربماند. فرماندار هدایای جماعت را بپذیرفت و علی‌الرغم مخالفتهای شدید ناکس لعین بعرض حال آنها ترتیب اثر داد و چهل روز مهلت عطا فرمود تا در اطراف قضیه فکر نموده باسلام روی‌آورند وبیجهت خود را بکشتن ندهند .

بهدین جمشید پس ازاحراز این نخستین موفقیت برای تکمیل آن‌باتوکل باهورامزدا یکه وتنها از راه میان‌بر وبیراهه عازم دارالسلطنه هرات گردید . بعد از ورود بمقصددوسه روز دورازغوغای جهانیان باعتکاف‌وپرستش اهورامزداپرداخت وبرای پیشرفت منظور ونجات جماعت بدرگاه‌اوالتجابرد وتضرع‌نمود پس‌ازخروج از انزوا برای غسل بی اختیار بچشمهٔ رسید که جلو ارك حرم شاهنشاهی جاری بود . جمشید چون محل را خالی ازاغیار دید مهیای غسل گردید . از قضا دختر شاهنشاه بالای بام ناظر اوبود .

جوانی دید زیبا ،چون ماه تمام روشن وپرتوانوار رحمانی‌ازسراپای‌وجودش

تابان بود . ازیك نظر واله وشیفته اوگردید . خود را ازبام بپائین رسانید . دامن دایه مهربان را بگرفت وماجرای عشق را با او در میان نهاده التماس نمود او را باندرون دعوت نماید . دایه بتمنای او تن در داد . بیرون رفت بجمشید نگریست وبصدق مقال شاهدخت پی‌برد . درکارخویش‌حیران ماند . اول‌ازباطن اورا بتحصیل رضای دختر برانگیخت. قدم پیش‌نهاد وازجمشید احوال‌پرسی نموده اورا باندرون ارك دعوت نمود وبخدمت دختربرد .

هم‌از عشق‌او دخت شدبیقرار — فرود آمد از بام بی اختیار
بدایه‌چنین گفت آن دخت‌شاه — زمن بشنو ای مادر نیکخواه
یکی‌مرد من دیده‌ام این‌زمان — ز دیدار او من شدم ناتوان
تن پاك او همچوکافور هست — تن او سراسر پر از نورهست
برو تو بیارش بدینجا کنون — که‌مردی‌ندیدم‌دگر همچنون

دیدارجمشید از نزدیك قلب شاهدخت را با مهرش لبریزساخت . احوالش پرسید ازنسب ودیارش جویا وپرسان نام ونشانش گردید .

بپرسید حالش پس‌آندخت شاه — که رازت بکن آشکارا چو ماه
چه‌مردی‌وشهری‌مقامت کجاست — دروغی مگو وبگو جمله راست

جمشید پس ازستایش اهورامزدا و درود برجان پادشاه با زبانی گویا ومؤثر ازدین راستی سخن بمیان‌آورده گفت « مائیم پیروان راستی و گریزان از دروغ و کاستی » سپس احوال پریشان زرتشتیان یزد و بدکاریهای ناکس لعین و فرمان شاهنشاهی دایر بر قتل همگی همدینان ودرخواست مهلت چهل روزه از فرماندار وعزیمت خود بهرات‌بهردادخواهی ازبارگاه جهانمطاع امیر مظفرالدین جهانشاه بسمع‌شاهدخت برسانید.

دختر که سراپای وجودش از آتش عشق او میسوخت چون از خطر جان بهدینان ومأموریت مقدسش آگاه گردید ، باخود پیمان بست که اورا درآن اندوه یار ومددکار بوده درپیشرفت منظورش با جان خود بازی کند لذا :

بگفتمش مخورغم توای نامدار — که کار ترا ساخت پروردگار
برو تو بفردا بیا بامداد — که گردی همی‌بازخندان وشاد

جمشید ازخدمت شاهدخت مرخص و در گوشهٔ انزوا بپرستش اهورامزدا پرداخته برای نجات بهدینان استغاثه مینمود . ازآنطرف شاهدخت با دلی پر درد بمهد علیا مادر خویش پناه برد . ازهاله نورانی و چهرهٔ پر فروغ جمشید وآئین زرتشتی وغمازی ناکس وفرمان شاهنشاهی وبدبختی بهدینان شرحی‌مؤثروحکایتی غم‌انگیز بگفت وتمنا نمود بحضور شاهنشاهی از اوسخن بمیان آورده و عفو عموم زرتشتیان را ازدرگاه جهانشاهی درخواست بنماید واو وبهدینان را سپاسگزارخود سازد . ملکه زمان محض رعایت خاطر فرزند دلبند خویش قضایای یزد و ورود جمشید پرشید را برای دادخواهی همان شب بعرض جهانشاه رسانیده و استدعای عفو زرتشتیان نمود .

شاهنشاه ازطرز بیان مهدعلیا وروشن روانی بهدین جمشید متأثر وازنابکاری ناکس وصدور فرمان خویش متأسف گردید .

چون بامداد برآمد وبارگاه شاهنشاهی بحضور جهانشاه مزین گشت بهدین جمشید باهاله فروغ یزدانی و چهره نورمند و دلی روشن و مستظهر بلطف و کرم یزدانی در دربار جهانشاه قدم نهاد . پس ازمدح وستایش با زبانی دلپذیر از ستم و نابکاری ناکس لعین دادخواهی وفرمان عفوعموم زرتشتیان را ازبارگاه ظل‌اللهی درخواست نمود .

جهانشاه ازدیدن جمشید وگفتار مؤثرش هاج‌وواج ماند او را بخود خواند ودر ردیف نامداران بنشاند ودر چهره درخشان او خیره شد سپس از داستان او و بهدینان و اوضاع یزد جویا گردید . پس از آنکه جمشید سخنان خویش بآخر رساند شاهنشاه محض تسلی خاطر خویش و اطمینان بر حقیقت داستان شاهدخت فرمود در وسط بارگاه جامه را ازخود کنده عریان گردد . جمشید بفرمان‌شاهنشاه لخت گردید . تابش پرتو انوار یزدانی وفروغ راستی ازسراپای وجودش دیدگان

شاه ودرباریان را خیره ساخت شاه باندیشه فرورفت و بنادرستی ناکسی لعین یقین حاصل نمود و با خودگفت آنکس را که یزدان با خلعت انوار خویش بیاراید دینش دین خداپرستی ومذهبش مذهب ملهم الهی است ودست درازی برآنان باعث قهر وغضب خداوندی .

کسی راکه یزدان چنین نورداد — ابر او نشاید ستم کرد یاد

لذادبیری طلب فرمود وفرمان‌سابق خویش را لغو وعموم زرتشتیان راشامل عفو و رحمت خویش فرمود و بفرماندار امر کرد ناکس لعین را بدست جمشید بسپارد تا بسزای نابکاریش برساند وفرمان را با مهر خویش‌مزین وبدست جمشید داد واورا خلعتی فاخربخشیده مرخص فرمود.

جمشید پس از ستایش اهورامزدا برجان و دولت شاهنشاه درود و آفرین فرستاده از دربار خارج وبا سرعت هرچه تمام ودلی شاد وخندان روز سی‌ونهم‌وارد یزد گردید . عموم زرتشتیان ازورود او ومژده موفقیت مسرور ومقدمش راگرامی داشتند . حاجی قنبر جهانشاهی فرماندار یزد فرمان شاهنشاه را از جان و دل بوسیده زرتشتیان را آزاد و ناکس نابکار را حواله فرزانه جمشید نمود . بزرگان جماعت‌آن مزدود منفور را دست وپا بسته دوشاب برسر ورویش ریخته و عسل بر بدنش مالیدند و بر درختی بستند تا مور و زنبور از او تغذیه نمایند . بدینطریق آن ناکس لعین با زجری عظیم بسزای بدکاری خویش رسید و جان بمالك دوزخ تسلیم نمود . وبهدینان از شر او آسوده وایمن گردیدند .

همان مور وزنبور کندش‌بتن — بمرد و بشد تا بر اهرمن
بیکماه بگذاشتش همچنان — که دیدند اورا همه مردمان
ببرده‌بهمراه‌آن کرده‌خویش — هرآنچه‌عمل‌بودش‌آمدبه‌پیش

دستور نوشیروان

فرزانه دستور نوشیروان پور دستور کیخسرو پور دادابهای دستوری آتش بهرام بندر سورت را داشت . شاعری بود شیرین سخن و در فارسی و گجراتی و هندی استاد واز اوستا وپهلوی بی‌بهره‌نبود . اشعارفارسی او زیاداست.درفروردینماه ۱۲۴۲یزدگردی آفرین نامه(۱)باسمفرزانه‌بهرامجی‌نوشیروانجی‌سروائی‌ازبزرگان پارسی سروده و درآن از همه امشاسپندان یاد میکند. درزیرچند بیتی‌است از آن.

بایزد که بخشنده و مهربان	بنظم آفرین را نوشتم بجان
تو بهرامجی ابن نوشیروان	بسروائی مشهور اندر جهان
ترا سال نورو نمود آشکار	در خرمی بر گشود آشکار
ترا باد فرخنده این تازه‌سال	بمانی‌دراین‌سال فرخنده‌حال
شگفته شود گل باردیبهشت	شگفته‌ازآنت‌شودباغ‌وکشت
برآید ز خرداد کارت تمام	بمانی همیشه از آن شادکام
امرداد یاری کند در جهان	ز یاریش ماند دلت شادمان
ز شهریور اقبال آید بلند	بمانی ز تائید آن ارجمند
ترا مهر یاری نماید بسی	بمانی تو با مهر با هر کسی
توبردین‌زرتشتی هستی‌چنان	اشو پروری آید از تو عیان

(۱) رجوع شود به سفینه بشماره F64 محفوظ در کتابخانه مهرجی‌رانا نوساری‌هند

دعایم همین‌است از کردگار | که دارد ترا شاد پروردگار

فرزانه هرمز

فرزانه هرمز پور مانکجی پورلیمجی هاتریا دانشمند پارسی است . دراوان جوانی باتفاق پدر خویش فرزانه مانکجی صاحب ملقب بدرویش فانی عازم ایران گردید ومیهن باستانی را مأوای خویش قرارداد .

فرزانه هرمز درزند وپهلوی ونگارش پارسی‌سره استادبوده است‌هور کنج(۱) پرتو هرمز ، نگارینه(۲) ، جام مانك ومیزان پارسی یا فروغ هوشنگ از تألیفات اوست که بپارسی سره نگاشته . هور کنج در موضوع عرفان و نور ـ پرتو هرمز در موضوع آفرینش یزدان وبیان گردش زمین وستارگان ـ نگارینه دربیان اقسام اشعار فارسی ونمونه های آن ـ جام‌مانك‌درموضوع حساب وریاضی ـ میزان‌پارسی یا فروغ هوشنگ درموضوع دستور زبان پارسی سخن میراند . کتاب اخیر درسال ۱۲۳۱ یزدگردی چاپ شده است.

فرزانه هرمز پس از مرگ پدر در سال ۱۲۵۹ یزدگردی از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسیان‌بمبئی‌بسمت نمایندگی‌درایران منصوب وعازم تهران‌میگردد اما قبل از ورود بمقصد دربین راه دریزد جهانرا وداع نمود . زرتشتیان محل او را در دخمه‌ئی سپردند که با مساعی پدر روانشادش ساخته شده و بنام دخمه مانکجی معروف میباشد .

(۱) رجوع شودنسخه خطی‌بشماره 297 (H.P·(ms)محفوظ دربنگاه‌خاورشناسی کاما بمبئی .

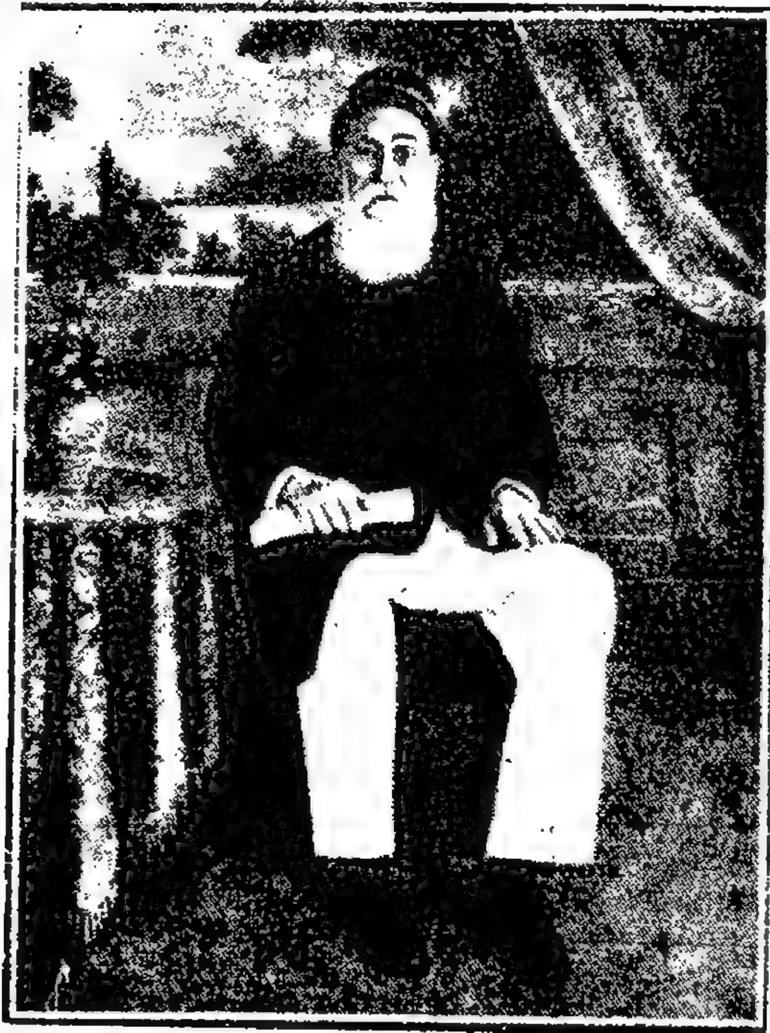
(۲) رجوع‌شود نسخه خطی‌بشماره H.P. (ms)291 محفوظ‌دربنگاه‌خاورشناسی کاما بمبئی .

فرزانه هرمزد یار شهریار

رادمرد دانش دوست ودهش پیشه فرزانه هرمزدیار پور شهریار پور بمان از اهالی قریه کوچه بیك حومه یزد در دوران خردی ازمهر پدری محروم گردید . درعین فلاکت وبدبختی وبینوائی باتفاق‌زرتشتیان دیگرراه بندرعباس وهندوستان پیش گرفت . بورود به بندرعباس‌همراهان که نوائی داشتند وشبانه بر کشتی‌بخار سوارشده بسوی بمبئی حرکت نمودند وفرزانه هرمزد یار بیکس را با ۱۵ نفر از همراهان دیگر که بینوا و پشیزی با خود نداشتند و بنان یومیه محتاج بودند در ساحل دریا وشهر غربت حیران‌وسر گردان گذاشتند. درآن زمان فردی‌اززرتشتیان درآنجا نبود که برای آنها مأمنی باشد .

از اتفاقات حسنه ناخدائی مسلمان پاك سرشت و فرشته‌خو ونیك سیرت در ساحل دریا بآنها برمیخورد چون از احوالشان باخبر و بحال اسفناك آنها مطلع میگردد خون پاك وحمیت اوبجوش میآید . ازجیب فتوت خویش آذوقه آنها را تهیه وبر کشتی بادی خویش سوار کرده پس ازچند ماه درسال ۱۲۳۷ یزد گردی وارد ساحل بمبئی میگردند .

پارسیان مقیم‌آن بندر چون از پیش‌آمد آگاه میگردند ناخدا را تحسین نموده وزحمات و کردار نیکش را میستایند و اجر و پاداش نیکی باو میدهند و سفارش مینمایند درآینده نیزهمین رویه نیکو را جاری داشته وبیکسان و بینوایان



فرزانه هرمزدیار شهریار

فرزانه هرمزد یار شهریار

رادمرد دانش دوست ودهش پیشه فرزانه هرمزدیار پور شهریار پور بمان از اهالی قریه کوچه بیک حومه یزد در دوران خردی ازمهر پدری محروم گردید. درعین فلاکت وبدبختی وبینوائی باتفاق‌زرتشتیان دیگرراه بندرعباس وهندوستان پیش گرفت . بورود به بندرعباس‌همراهان که نوائی داشتند وشبانه بر کشتی بخار سوارشده بسوی بمبئی حرکت نمودند وفرزانه هرمزد یار بیکس را با ۱۵ نفر از همراهان دیگر که بینوا و پشیزی با خود نداشتند و بنان یومیه محتاج بودند در ساحل دریا وشهر غربت حیران‌وسر گردان گذاشتند. درآن زمان فردی‌اززرتشتیان درآنجا نبود که برای آنها مأمنی باشد .

از اتفاقات حسنه ناخدائی مسلمان پاك سرشت و فرشته‌خو ونیك سیرت در ساحل دریا بآنها برمیخورد چون ازاحوالشان باخبر و بحال اسفناك آنها مطلع میگردد خون پاك وحمیت اوبجوش میآید . ازجیب فتوت خویش آذوقه آنها را تهیه وبر کشتی بادی خویش سوار کرده پس ازچند ماه درسال ۱۲۳۷ یزد گردی وارد ساحل بمبئی میگردند .

پارسیان مقیم آن بندر چون از پیش‌آمد آگاه میگردند ناخدا را تحسین نموده وزحمات و کردار نیکش را میستایند و اجر و پاداش نیکی باو میدهند و سفارش مینمایند درآینده نیزهمین رویه نیکو را جاری داشته وبیکسان و بینوایان



فرزانه هرمزدیار شهریار

دیگررا اگر آواره ببیند به بمبئی برساند که بی‌اجر و مزد نخواهد بود. پارسیان مسافران را پس ازپیاده شدن بپذیرشگاه برده بدلجوئی آنها میپردازند.

فرزانه هرمزدیار هنگام خردی فعال وزحمتکش بود . هشت سال درمنازل پارسیان نوکری وپیشخدمتی میکرد . بعد بفکر کسب میافتد . چون بختش بلند وستاره یاورش بود کم کم کارش بالا گرفت وثروتمند وبانوا شد و بواسطه تجربیات تلخ بینوائی درراه کمك به بینوایان‌ابرازمساعی مینمود .

گفتیم که فرزانه استاد کیومرس درراه تأسیس‌دبستان دردهات زرتشتی‌نشین ایران مشغول تبلیغات بود لذا فرزانه هرمزد یار نیز بتاسی دیگران در کار بنای یك دبستان بنام‌دبستان هرمزد یاری در کوچه بیك اهتمام نمود ومبالغی هنگفت طبق صورت زیر بدست انجمن اکابر صاحبان پارسیان سپرد که سود آنرا بهزینه های فرهنگی واجتماعی برسانند .

هزینه ساختن وتعمیر دبستان پسران درکوچه بیك٤ هزار روپیه ـ ٥هزار روپیه اسناد استقراضی با سود سالیانه ۲۵۰روپیه برای حقوق‌آموزگاران ـ پانصد روپیه با سود سالیانه ۲۰ روپیه برای انعام نوآموزان ـ ساختن در مهر و دبستان دختران درکوچه بیك پنجهزار روپیه ـ سه هزار روپیه با سود سالیانه ۱۲۰روپیه برای حقوق آموزگار دبستان دوشیز گان ـ کمك‌بساختن دبستان درقریه مبارکه ۲۳۰۰ روپیه ـ پانصد روپیه با سود سالیانه ۲۰ روپیه برای‌تعمیرداد گاه ـ یکهزار روپیه با سود سالیانه ٤۰ روپیه برای حقوق نسا سالار ـ یکهزاروصد روپیه خرج ساختن نشیمن برای نساسالار ـ پانصدروپیه باسود سالیانه ۲۰روپیه برای‌پر کردن آب‌درآب انبار کوچه بیك ـ کمك‌بساختن‌در مهر قدیمی‌پونه ۸ هزار روپیه ـ آلات وادوات درمهر ۷ هزار روپیه ـ ساختن منازل برای نشیمن موبدان در مهر ۸هزار روپیه ـ ساختن یك عمارت وقفی بمبلغ ۸ هزار روپیه که اجاره آن بمصرف امور درمهر برسد ـ اعانه برای ساختن مدرسه رحمت‌آباد دوهزارروپیه ـ هزینه‌ساختن مدرسه مریاباد در سال۱۲۷٦ یزدگردی پنجهزار روپیه ـ بودجه برای مدرسه

مریاباد باسم همسره‌اش خورشید بانو ٥ هزار روپیه ـ برای هزینه الغای مالیات مراعی درتفت نصیری یزد بتوسط فرزانه استاد کیومرس‌ششهزار روپیه ـ وخیرات های متفرقه دیگر که ذکرش بدراز کشد .

فرزانه هرمزدیار در۱۱ آوریل ۱۹۲۷ میلادی برابر سپندارمذ روز و آذر ماه ۱۲۹٦ یزدگردی دربمبئی برحمت حق پیوست .

قدمت دساتیر
و دستور آذر کیوان

درطی دو قرن گذشته دانشمندان خاور شناس در موضوع دساتیر و قدمت مؤلف ومندرجاتش مفصلا تحقیقات و قلمفرسائی کرده‌اندجمعی آنرا کتاب‌مجعول ومحصول قرن ۱۶ میلادی میدانند وگروهی کتاب آسمانی میشمارند قبل‌ازآنکه موضوع مذکور را مورد بحث قرار دهیم مختصر نظری بمباحثات گذشته بیفایده نخواهد بود .

در اواخر سده یازدهم میلادی دبستان المذاهب ازگوشه کتابخانهای‌سلاطین مغول در هند قدم بیرون گذاشته نظر دانشمندان را بخود معطوف ساخت و نواب آقاخان محلاتی آنرا درسال ۱۸۱۵م درکلکته بچاپ رساند . چون کتاب نامبرده از دساتیر نقل قوم و از مه آبادیان و غیره صحبت میدارد سرویلیام ژون دانشمند انگلیسی بآن متوجه ودر مقالات متعدد خویش مورد بحث قرار داده معـروفش ساخت مخصوصاً در سخنرانی خود در ۱۹ فوریه۱۷۸۹ م در سالون انجمن‌آسیائی اهمیت بسیاری نسبت‌بآن قائل و در تتبعات تاریخ وآئین خاور زمین مأخذمهمی میشمارد و در جستجوی کتاب نامبرده سفارشات‌اکید مینماید .

فرماندار بمبئی جوناتن دنکن با مطالعه مقالات سرژون از دستور ملافیروز دانشمند معروف بمبئی و سراینده جارجنامه که با اولیای دولت انگلیس مراوده داشت درتفحص کتاب دساتیر امداد جست. ملافیروز نسخه خطی دساتیری راکه پدرش از ایران با خود آورده بود وبقول‌ویلیام ارسکین نسخه منحصربفرد میباشد

بنظر فرماندار رسانید . فرماندار ازدیدن آن بسیار مشعوف و از دستور دانشمند تقاضا کرد ازکشف کتاب درجائی صحبت نکند تا وی آنرا بانگلیسی ترجمه و بنام بهترین ارمغان خاور زمین بملکه انگلستان تقدیم نماید . فرماندار بمقصود خود نایل نگردید وقبل از اتمام ترجمه جهان را بدرود گفت . دانشمند و سیاح انگلیسی مارکویس هاستینگ در ۱۵ ژوئیه ۱۸۱۶ هنگام بازدید دانشگاه کلکته در ضمن سخنرانی خویش از کشف دساتیر اظهار خوشوقتی نموده آنرا ارمغان گرانبهای ادبی میخواند .

سرجان ملکم مورخ وایرانشناس انگلیسی که چندی بعد ازجوناتن دنکن بفرمانداری بمبئی منصوب گردید از ویلیام ارسکین خواهش کرد ترجمه ناتمام دساتیررا بانجام رساند .

نامبرده پس از اتمام کار درمجلس سخنرانی خویش درسالون انجمن‌آسیائی بمبئی مورخه ۲۵ مه ۱۸۱۹ درضمن بیان نتایج مطالعات‌خود اظهار داشت «دساتیر سزاوار آنهمه اهمیتی نیست که سرویلیام ژون‌نسبت بآن‌قائل بود زیرا مندرجاتش معجونیست مخلوط با تعلیمات زرتشت ، هنود وبودائی دیده میشود واز معتقدات گروهی است که گاهگاهی در قرون مختلفه در گوشه و کنار جهان پدیدار و به آفرینش واشیاء وتعلیمات ادیان بنظر تأویلات معنوی مینگرند. بزعم اینجانب تعلیمات دساتیر از اصول و مراسم مرتاضان ، جوکیان و سنیاسیان هندوستان سرچشمه گرفته که آبشخورهمه آنها تعلیمات وید میباشد .»

قدمت دساتیر بنظر ارسکین اززمان اکبرشاه گورگانی پادشاه هندوستان با شاه عباس بزرگ صفوی پادشاه ایران بالاتر نمیرود واحتمال میدهد از مکتب دستور آذرکیوان وشاگردانش خارج گردیده(۱)اما معتقد است اصول تعلیماتش باقسام گوناگون در ازمنه بسیار قدیمتر موجود بوده است مانند وجود موکلین برای افلاك ، عناصر ، نباتات و حیوانات که به «ایده» اشیاء در فلسفه افلاطون و

۱ـ Transactions of Literary Society of Bombay VolII P372

فروهر اوستا شباهت دارد .

پس از انتشار پژوهشهای ارسکین راجع بدساتیر ، مستر نوریس در نامه خویش مورخه یکم ژوئیه ۱۸۲۰ (مجله آسیائی سال دهم صفحات (۳۰-۴۲۱)زبان دساتیر را تحریف زبان دری خوانده وپس از بحث مفصل در لغاتش علاوه میکند که زبان مهابادی زبان مجعولیست که پیروان مذهب هوشنگ بوجود آورده‌اند و معتقد است دساتیر درقرن هفتم میلادی آنگاه که حضرت محمد ص رسول تازی باکتاب آسمانی خویش بنای تبلیغات راگذاشت هستی یافته بدینمعنی که شخصی کتاب دساتیررا جعل وآنرا بعنوان کتاب آسمانی رقیب قرآن قرارمیدهد تاشاید در اذهان مردم تأثیری بسزا کرده بآئین جدید نگروند .

سیلوستردساس در ژورنال **Des Savans** مورخه فوریه۱۸۲۱ برخلاف‌قدمت دساتیر سخن رانده وپس ازتطبیق لغات زبان آسمانیش‌با زبان فارسی‌آن رامحصول دوره اخیر میداند(۱). ویلیام وان شلیگل زبان دساتیر را زبان مجعول مهذب میخواند(۲). اما انتونی ترایر در سال ۱۸۴۳ در مقدمه‌که بر ترجمه انگلیسی دبستان نوشته پس ازبحث ازنظریات محققین گذشته راجع بدساتیر ومندرجات و زبان کتاب بطرفداری آن قلمفرسائی کرده معتقد است در نیمه قرن هفتم میلادی چنانکه ساسان پنجم متذکر گشته بوجود آمده و کتابی است که دردوران‌باستانی هستی داشته ویحتمل درگوشه فراموشی ازنظرها محو بوده(۳).

هیربد شهریارجی دادابا های یا روچا دانشمند پارسی درپایان خطابه‌خویش درسال ۱۸۹٤ درکنگره خاورشناسان در ژنو اظهار داشت . « پس ازمطالعات دقیق دساتیر باین نتیجه میرسیم که این‌کتاب را بهیچوجه نمیتوان جزو کتب مذهبی مزدیسنا بشمار آورد زیرا مندرجاتش نه با مندرجات اوستا برابر است و . نه با

۱_ Dabistau' by Shee Troyer Preface P. XXXVI
۲_ Do. -Do. Do. P. XLV
۳_ Do. -Do. Do. P. XIX _ LXV

مندرجات کتب پهلوی دوره ساسانیان ویقیناً محصول دوره بسیار اخیرمیباشد .

هرچند تعلیمات این کتاب با تعالیم موسی ، مسیح ، مزدك واسلام‌مخالف است اما بتعالیم زرتشت نیز شباهت ندارد بلکه بتعلیمات هنود ، بودا و مذهب افلاطونی متمایل است . چنانچه خوردن گوشت‌را حرام وریاضت وزهد وفاقه کشی وتجرد وترك دنیارا موعظه مینماید . دساتیر ازنقطه نظر تقویم و اساطیر وتاریخ با کتب مذهبی مزدیسنا مغایرت تامی دارد وزبان آسمانی‌آن تحریفی است از السنه پهلوی ، پارسی وهندی .»

نگارنده نیز در سال ۱۹۲۸ میلادی تحقیقات خویش را در موضوع کتاب آسمانی دساتیر تحت عنوان « دساتیر کتاب‌آسمانی نیست» بفارسی تدوین‌وانجمن زرتشتیان ایرانی‌بمبئی‌آنرا انتشار داد. دررساله مذکور تعلیمات دساتیرباتعلیمات حضرت زرتشت تطبیق‌وباثبات میرسد که‌کتاب نامبرده بهیچوجه نمیتواند ازجمله کتب دینی مزدیسنا بشماررود(۱)

ازآنجائیکه دساتیر کتاب جعلی وساختگی است جای هیچگونه شك‌وشبهه باقی نمانده ولی مقصود نویسنده‌که خود را گمنام نگاهداشته ازنشر چنین کتابی چه بوده بر کسی معلوم نیست مؤلف دساتیر کیست و این کتاب از چه زمان و چه ناحیه بین مردم شایع گشته برای دانشمندان مسئله بغرنجی تولید نموده است .

ملاکاوس‌بن رستم دستور دانشمند پارسی هنگام مسافرت خویش بایران در سال ۱۷۶۸میلادی یك نسخه خطی آنرا دراصفهان دیده ومیخرد وپسرش‌ملافیروز بنابتشویق فرماندار بمبئی درسال ۱۸۱۸ با متن فارسی و ترجمه انگلیسی انتشار داد وموضوعی جدید برای مباحثه بین خاور شناسان ایجاد نمود . خود ملافیروز ناشر کتاب ازحقیقت مندرجاتش‌درشبهه واز زبانش که نه اوستا ونه فرس هخامنشی ونه پهلویست متحیرمیباشد.

(۱) برای اطلاع ازمندرجات دساتیر وزبان‌آن واثبات تزویرمؤلفش رجوع شود به « دساتیر کتاب آسمانی نیست» تألیف نگارنده چاپخانه هور بمبئی ۱۹۲۸ میلادی

خاورشناسان اروپا ودستوران دانشمند پارسی باستثنای سرویلیام ژون، مستر نوریس ومستر انتونی ترایر چنانکه گفتیم قدمت دساتیر را از قرن ۱۶ میلادی بالاتر نمیبرند .

دانشمند محترم استاد پورداود نیز در کتاب خویش فرهنگ ایران باستان چاپ تهران ۱۳۲۶خورشیدی ص ۳۰_۲۹ مینویسد «....آنچنانکه احتمال میرود تاریخ تألیف آن (دساتیر) از ۳۵۰ سال بگذرد یعنی بالاتر اززمان شاه عباس بزرگ صفوی (۱۰۳۸_۹۹۵هق)باشد درصورتیکه دساتیر مانند شارستان چارچمن وبرهان قاطع درهند نوشته شده باشد واز آنجا یك جلد بایران رسیده باشد ... بنابراین دساتیر با اینهمه تقلب شرافت قدمت هم ندارد .»

استاد محترم در صفحه ۳۲۹ کتاب نامبرده برای اثبات فرضیات خویش و پائین آوردن تاریخ دساتیر بحضرت‌دستور آذر کیوان که براستی یکی ازدانشمندان محترم زرتشتی وافتخار این جامعه میباشد حمله واو را بدین سازی و جعل کتاب وبیمایگی متهم میسازد و مانند ویلیام ارسکین وی یا یکی از مریدانش را مؤلف دساتیر قلمداد نموده میگوید « در روزگار اکبر که خواستار آئین نو بوده وآنرا توحید الهی نامیده دین بازی وصوفیگری درآنسرزمین رواج یافت هر کس خود را بازیگر این میدان پنداشت بخودنمائی پرداخت ازآنانند آذر کیوان وهمراهان وی که ازسرزمین ایران عقاید پیچیده وتاریکی ازتصوف عهد صفوی با خود بهند بردند ودر آنجا این گروه‌بیمایه که خود را ازتصوف برخوردار وازحکمت‌اشراق بهره‌مند میپنداشتند با آمیزش جوکیها وسادو های‌هندو وپیران وفقیران مسلمان آنچنان‌تر شده بیش ازپیش دچار عقایدشگفت‌انگیز گردیدند ونوشته های‌ننگینی مانند دساتیر وشارستان چار چمن و جام کیخسرو و زردست افشار از خود بیادگار گذاشتند .»

حضرت دستور آذر کیوان(۱)یکی ازشخصیتهای برجسته زرتشتی است بقول

(۱) برای اطلاعات بیشتر ار حضرت دستو آذر کیوان رجوع کنید به همین کتاب .

صاحب دبستان المذاهب و مولانا شبلی نعمانی(۱) یا شیخ بهاء الدین عاملی و میرمحمدباقر داماد ومیرزا ابوالقاسم‌فندرسکی که ازاعاظم مشایخ و کبارمجتهدین گروه امامیه میباشند ودر ایران شهرت تامی دارند طالب معاشرت او و مریدانش بودند .

چون صاحب دبستان المذاهب در عهد دستور آذر کیوان میزیسته قولش مقرون بحقیقت است زیرا مستمعات ومعاینات خویش را درصفحات کتاب بیادگار گذاشته است . اگرحضرت دستور آذر کیوان و همراهان اوبیمایه میبودند اعاظم مشایخ اسلام و کبار مجتهدین امامیه درمجلس آنها حاضر نمیشدند وطالب‌معاشرت نمیگشتند . حضرتش جویای نام و شهرت نبود . دعوت اکبر شاه گورگانی را بپایتخت هند نپذیرفت . بعد ها که خود برای تعلیم همدینان بدیار هند و بشهر سورت رهسپار گشت بدربار اکبر شاه نزدیك نگردید ودر پتنه اقامت اختیار کرد. تألیف دساتیر را بهیچوجه نمیتوان بدستور آذر کیوان نسبت داد زیرا مقام اومنزه ازآنست که بچنین‌کار ننگین‌وجعل کتاب دست یازد . فرزانه بهرام مولف‌شارستان که بسا اوقات ازتألیفات او با ذکر نام مؤلف نقل قول مینماید دساتیررا چنانکه خواهیم‌که قرنها قبل از تولدآن حضرت وجود داشته از او نمیداند .

اما راجع بقدمت دساتیر چنانکه گفتیم تألیف‌آن قرنها قبل ازتولد حضرت دستور آذر کیوان که در حدود سال ۹۴۰ هق باشد صورت گرفته . هنگامیکه نگارنده برای تدوین این کتاب مشغول تتبعات بودم و از هر گوشه و کنار بکنجکاوی میپرداختم چهارقفسه کتب‌خطی وچاپی دربنگاه‌خاورشناسی‌خورشیدجی رستم‌جی‌کاما نظرم را جلب نمود . چون فهرستش را از کتابدارخواستم گفت کتاب های مذکور بی‌فهرست ووقفی مرحوم مانکجی‌لیمجی هاتریاست و تا کنون کسی بآنها دست نزده است . دیدم قفسه ها پر است از گرد و خاك وتارهای عنکبوت . لذا به سر رستم مسانی رئیس بنگاه مراجعه وباکسب اجازه بمعاینه‌کتابها وتنظیم

(۱) برای قول او رجوع کنید به همین کتاب

فهرست پرداختم .

کرمهای مخرب مقدار زیادی از کتب خطی گرانبهارا باخاك یکسان‌نموده بود واگر روزگار مرا بسراغ آنها نمیفرستاد تا کنون بواسطه هوای مرطوب بمبئی همه ازبین میرفت وبسا کتب خطی کمیابی که بعضی از روی کتب هزارسال کهنه استنساخ شده نیزتباه میگردید .

روانشاد فرزانه مانکجی صاحب درطی‌اقامت خویش درایران در جمع کتب فارسی ، عربی ، ترکی ، اوستا وپهلوی مساعی ابرازداشته وبسیاری ازکتب‌خطی کتابخانه شاهزادگان ایران را ابتیاع وازکتب نفیسهٔ که صاحبانش حاضربفروش نشده‌اند بتوسط خوشنویسان و نوآموزان دبستان زرتشتیان موسسه انجمن اکابر صاحبان پارسیان استنساخ و خود عنوان و موضوع کتاب را بخط خویش بزبان گجراتی در گوشه صفحه اول کتاب نوشته است .

کتب مذکورکه بیش ازششهزار نسخه میشده بانضمام مقدار زیادی از سکه های قدیم که جمعاً سی‌هزار روپیه آنزمان قیمت داشت در شصت صندوق از راه بندر بوشهر به بمبئی حمل میگردد . حمل آن از بوشهر به بمبئی بعللی نامعلوم یکسال ونیم بتأخیر میافتد . سپس چهل صندوق بوسیله کشتی به بمبئی حمل و بیست صندوق‌آن درآنجا معطل وبالاخره مفقود و معدوم‌الاثر میگردد . اما چهل صندوق کتاب پس از ورود به بمبئی برای استفاده عموم بانجمن زرتشتیان اهدا میگردد . اینك ازکلیه سکه ها اثری‌باقی‌نیست وبدبختانه بیش از سه ربع کتابها نیزبواسطه‌کارگزاران فارسی‌ندان‌که ارزشی برای آنها قائل نبودند وعدم‌توجه تباه ویا مفقود ویا درگوشه منازل دبیران متعدد انجمن متلاشی واز بین میرود تا آنکه باقیمانده کتابها چه چاپی وچه خطی که درحدود یکهزار جلد میشود بنابه پیشنهاد هیربد بهمن‌جی‌دهابر استاد اوستا وپهلوی و یکی از اعضای هیئت مدیره انجمن به بنگاه خاورشناسی کاما وارد و چنانکه گفتیم مورد استفاده نگارنده واقع گردید .

یکی از کتابهای نامبرده کتاب خطی دساتیر است وموضوع گفتارمابشماره (HP(ms) 131) در بنگاه نامبرده محفوظ میباشد . کتاب مذکوردرسال ۱۲۹۹ هق بتوسط یکی ازنوآموزان دبستان از روی‌یك‌کتاب کهنه قدیمی که قدمت آن بهزارسال قبل میرسد استنساخ شده است و تاریخ تحریر کتاب نامبرده در صفحه آخر چنین ضبط است « در آخر کتاب کهنه قدیمی تاریخ اتمام تحریر آن باین قسم نوشته‌اند .

یزدان بر آسمانی‌کاغذ این آسمانی‌نامه‌که دستورانش دساتیر خو نندبیرمان خرد موبد روان ایزدکه فرازین هوش را فرزانه فرزند هم او براین شیدا سپهبد را بهین پوراست ودرهرمز روز هفدهم ششم ماه تازی بسال سه صد وپنجاه و هشت تازیانی شمار بدست‌کار موبد نوبهار شناخت بانجام رسید .»

چنانکه ازتاریخ تحریر کتاب مورد بحث برمیآید دساتیر بیش از یکهزار سال قبل درایران موجود بوده ومردم نسخه های‌آنرا استنساخ میکرده‌اند وامکان ندارد ازهند بایران وارد شده باشد . زیرا در آن دوره راه زبان فارسی بدیار هنود بازنشده بود . نسخه خطی که فرزانه مانکجی صاحب در ایران استنساخ مینماید غیر از نسخه ایست که ملاکاوس بن رستم در اصفهان خریده با خود بهند میبرد . بنابراین میتوان گفت نسخه نامبرده بر خلاف فرضیه پروفسور ارسکین منحصر بفرد نبوده واز هند بایران نیامده وحضرت دستور آذر کیوان یا همراهان او در تألیف آن ویا در دین‌سازی دست نداشته‌اند . تاریخ‌تحریر کتاب نامبرده برخلاف زعم استاد پور داود « بدساتیر تقلبی وساختگی شرافت قدمت عطامینماید.»

فرزانه مانکجی صاحب نسخه قدیمی دساتیر که بسال ۳۵۸هق بوسیله موبد نوبهار کتابت شده و در بالا ذکرش گذشت بوسیله حاکم کلات نادری موسوم به بهبود خان واو هم بوسیله نوکر خود جوادآقا از یکی ازباشندگان کلات نادری درسال ۱۸۷۱ میلادی بقیمت گزاف میخرد وپس از استنساخ با تاریخ کتابت‌آن ، اصل کتاب را بخدمت اردشیر جی سهرابجی دستور کامدین دبیر انجمن بهبودی

حال‌زرتشتیان که بنام‌انجمن‌اکابرصاحبان پارسیان معروفست میفرستدتادانشمندان آن دیار که در مورد تاریخ تآلیف دساتیر اختلاف داشتند بقدمت آن پی‌برند(۱).

این کتاب پس از درگذشت فرزانه مانکجی جزو سایر کتابهای او برای استفاده عموم بکتابخانه آتش ورهرام انجمن بمبئی منتقل میگردد . کتاب نامبرده بانامه مهم دیگری ازمهدی فروح‌بن شخسان که بخط اوستا نوشته شده وبعدازآن‌صحبت میداریم بکتابخانه دستور منوچهر جاماسب‌جی که دستور آتش ورهرام بود راه پیدا میکند وپس از درگذشت اوباتفاق سایر کتب خطی گرانبهای اوستا وپهلوی ملکی او واجدادش حراج شده ازدسترس ما خارج میگردد .

دانشمند پارسی هیربد جمشید کترك در مقدمه‌کتاب خویش جواهرات شرق(۱) در همین مورد اشعار میدارد « بنا بدستور انجمن پارسی پنچایت بمبئی مجموعه‌کتب خطی اوستا وپهلوی و فارسی کتابخانه روانشاد دستور منوچهرجی جاماسب‌جی را معاینه نمودم . یك نسخه خطی دساتیر که بپهلوی نوشته و بفارسی تفسیر گردیده و بمانکجی لیمجی هاتریا تعلق داشت بین آنها موجود بود . » دانشمند نامبرده در گزارش خود مورخه ۸مه ۱۹۳۶ میلادی بانجمن‌پارسی‌پنچایت تحت فقره ۷۷ آنرا جزو کتب خطی‌نادر وبسیار کهنه قلم میدهد. گزارش‌اوبشماره ۳۶ـ۵ـ۱۹ـ۲۹۹ در اداره انجمن پارسی پنچایت بمبئی محفوظ است .

فرزانه مانکجی درنامه مورخه ۶ مه ۱۸۸۷م خود ازتهران به برادرزاده‌اش پهالنجی درمورد مساعی خویش درجستجوی دساتیر خطی مینویسد « در فیروزپور یکنفر افغانی ورقی بمن نشان داده پرسید چه زبانی است گفتم بخوان و آنرا بگجراتی نوشتم بعد پرسیدم از کجا آورده‌ای جوابداد پدرم آنرا از روی یك کتاب بزرگی که در خانه ماست نوشته بمن داد که بجای تعویذ با خود داشته

---

(۱) نامه گجراتی مانکجی لیمجی هاتریا از تهران مورخه ۶مه ۱۸۸۷م بنام پهالنجی جیوانجی هاتریا ضبط در دساتیر گجراتی تألیف اوبسال ۱۲۷۵ی

Oriental Treasures, by gamohed Caveasji Katrak P XIII(۲)

باشم چون به بمبئی رسیدم آنرا با دساتیرمقابله کردم دیدم عین فقرات انست «در سند بدربار فرمانروای آنجا میر مرادعلی رفتم چون مرا دیدازسید زین‌العابدین شاه نامی که مصاحبش بود راجع بدین وآئین‌من پرسید واوجواب داد که کتاب ما را صحف آبادیان یا صحف ابراهیم ویا دساتیر مینامند .

سید حسن سندی عالم فارسی ، عربی ، انگلیسی و سانسکریت و نماینده انگلیسها بود درسال ۱۸۳٤ میلادی دربوجنی هنگام بحث با آبان میان منشی نام مسلمانی درمورد اینکه نام پیغمبر ایران و کتابش‌درقرآن ذکرنشده اظهارداشت که مراد از ذکر اساطیرالاولین در قرآن همان کتاب دساتیر است و این کتاب سرچشمه کلیه کتابهای آسمانی والهی است .

درسال ۱۸۳۱ یکنفر مولوی مسلمان هر روز صبح درمحضر خویش‌درمورد حدیث صحبت مینمود وعصر ها هم شاهنامه را خوانده توضیح میداد من نیز با او آشنا شده مرتباً بمحضرش میرفتم یکروزضمن بیان حدیث گفت راه خداشناسی ومعرفت یزدان باندازه شماره مردم روی زمین است سپس نظر بمن کرده اشعار داشت در کتاب شما هم همین را نوشته اند پرسیدم از روی چه مأخذی میگوئید گفت کتاب شما بنام دساتیر را درسفر بدخشان نزد قاضی آنجا دیدم و این آیه را درآن مطالعه نمودم .

دو درویش بنام داراب و نوروز باتفاق یکنفر جوکی به بمبئی آمده با من آشنا میشوند ومیگویند که مذهب ما (زرتشتیان) مزدیسنی است ودر هند بواسطه تماس با هندوان دین خودرا فراموش کرده‌ایم پرسیدم‌مأخذ این حرف شماچیست گفتند در کتاب شما دساتیر نام خدا مزدان یا مزدام است وپیروانش را مزدیسنی گویند واین کتاب را در کشمیر دیده و خوانده‌ایم . وقتیکه عبدالکریم نوکرم برای انجام‌کاری بگیلان میرود نزد امین دیوان موسوم به محمد علیخان جنگ بزرگی بنام جنگ خاتون آبادی می‌بیند که متضمن رسالات اشراقیون وخطوط زرتشتیان وبسیاری ازفقرات دساتیر بود که آیات قرآنی شبیه‌آنرا برابرش نوشته

بودند عبدالکریم رونوشت این قسمت را برایم آورد .

جناب قندهاری استاد فارسی وعربی در دارالفنون تهران بمن میگفت که‌در چهل سال پیش در خانه ملااصفرعلی مجتهد بارفروش کتابی دیده و اعتقادی عظیم بآن پیدا میکند چون اسم کتاب را از اومیپرسد جواب‌میدهد آنرا صحف‌آبادیان یا صحف ابراهیم میگویند ولی اسم اصلی‌آن دساتیر است . در شیراز برای پیدا کردن نسخه خطی دساتیر قدیمی اقدام بابتیاع کتب خطی کردم ویك نسخه‌جوك بشست واوپ بشست ویك نسخه دساتیر که با دساتیر مطبوعه بمبئی فرق دارد پیدا کرده خریدم . يك نسخه خطی دساتیر در کتابخانه راجه شوائی بنی‌شنگر هندوستان موجود است وعلیخان ابن‌عظیم‌الدین درسنه ۱۲۸۱ هق دفترساسان‌پنجم را ازآن با خلاصه وشرح وتفسیر چاپ کرده ونسخه‌ئی‌ازآن درابنجا بدستم‌رسید. از قراریکه دبیر انجمن اکابر صاحبان باینجانب اطلاع داده مستر هرمزجی مهر وانجی‌مرچنت يك‌نسخه خطی دساتیر پیدا کرده درصدد ترجمه وچاپ آنست.»

چنانکه از نکات بالا دیده میشود دساتیر در نقاط مختلفه فارسی زبان از قدیم‌الایام موجود بوده ونسخه ملافیروز منحصر بفرد نبوده است و چون درمورد اشراق وتصوف صحبت میکند علما وروحانیون اسلام آنرا با خود داشته و مطالعه مینموده‌اند . چند سال پیش در لاهور نیز دساتیر مجدداً با اسلوبی زیبا از طرف ناشری مسلمان چاپ گردید .

باز دلیلی در دست است که قدمت دساتیر ازهزار سال بالاتر میرود ویحتمل در اواخر دوره ساسانیان ویا هنگام ظهور اسلام با نامی دیگر بین ایرانیان هستی داشته است .

ثبوت قول ما يك نامه تاریخی است که تاکنون در پرده استتار مخفی بوده ودربنگاه خاورشناسی کاما جزو مجموعه مانکجی صاحب بشماره(H.P.(ms)304) محفوظ است . نامه نامبرده بپهلوی بوده که مهدی فروح‌بن‌شخسان درزمان‌خلافت یزیدبن معاویه (۶۰ـ۶۴هق) بپادوسبان سلطان رستمدار نوشته است .

نامه مزبوررا موبد برزین رام پورخرزاد پوربهرام پور اسفندیار درقرن‌هفتم هجری بفرمان اسپهبد تبرستان شهراکمپور نام‌آور پور خورزاد پور بیستون‌پور زرین کمر پورجستان پور کیکاوس پور هزار آسف بزبان پارسی آن ناحیه که مخلوطی است از لهجه های قدیم و دری ترجمه وبخط اوستائی (زند) بیادگار میگذارد .

چندین قرن بعد ملا بهرام‌بن رستم خسروبن آبادان نصر آبادی متخلص بمسکین معاون وشاگرد فرزانه مانکجی صاحب آنرا ازخط زند بخط فارسی نقل مینماید . نسخه فارسی این نامه درسال ۱۲۹۹هق بتوسط مهربان اسفندیار یزدی رونویس شده است .

مستنسخ در اول رساله مذکورچنین‌مینویسد « نامه‌ایست که درزمان‌سلطنت یزیدبن معاویه ، مهدی فروه ساسان برسلطان رستمدار‌بادوسبان بخط وزبان‌پهلوی نوشته و آنرا در زمان شهراکم‌بن نام آور که از حکام تبرستان بوده موبد برزین رام‌بن‌خورزاد بفارسی ترجمه کرده وبخط زند نوشته واین بنده‌جانی بهرام‌بن‌رستم متخلص بمسکین آنرا ازخط زند بفارسی نقل کردم .»

موبد برزین‌رام مترجم نامه پهلوی درآخر آن چنین مینویسد « اورپرمان خسرو دادگر شهریار دانشور شهراکم پور نام آور بیستون پور زرین کمر پور کیکاوس ازنژاده پادشاهان ساسانی که دادار اورمزد بفر فروهر ومهرخویش تا دیر زمانش پاینده وپایدار داره این بنده پیرو دین وه‌مازدیسنی موبد برزین رام پور خورزاد پوربهرام پور اسفندیار از پهلوی‌زبان اور پارسی زبان این زمان پای‌چم کردم تا هر کس بر خوانه بنیکی‌مرا یادکند پاك یزدان وهان را فیروزی روزی کناد . تراج .»

قبل از بیان مندرجات نامه بیمورد نیست در اطراف اشخاص نامبرده بالا صحبت شود . مهدی‌فروه ساسان چنانکه ازمتن نامه برمیآید برادر دستور دینیار معروف میباشد که ازترس تعقیب محافل دینی ازایران فرار نموده سپس با پیغمبر

تازی‌همراه گشته وبسلمان فارسی معروف گشت .

بخشی ازمتن نامه ازعهد نامه‌ئی صحبت میدارد که حضرت محمد ص رسول عربی بخط حضرت علی‌بن ابیطالب محض رعایت خاطر دستور دینیار بنام وی‌یعنی مهدی فروه ساسان صادر نموده است چنانکه مینویسد : « من بنده بهر آگاهی و اویگمانی آن‌خسرو دادگر وهمه دستوران ووهان رستمدار براینکه‌دینیار آئین بهی نهشته وبر یزد نهادهٔ (ستایش مقرره)نیاکان استوان بیده (استوار بوده) ازمحمد نامه ستده‌بیدم که اژواته وسرایشتش (گفته وسرائیده او) علی‌نگاشته زن‌بازنویسی بهرمزگسی داشته‌ام (رونوشت آنرا بشاه ارسال داشته‌ام)

رونوشت عهدنامه مذکور وعهدنامه دیگری بنام بهرام شادپور که از طرف حضرت علی صادر گشته در کتابخانه مهرجی رانا در نوساری وبنگاه خاورشناسی کاما دربمبئی موجود و دانشمند معروف پارسی مرحوم گشتاسب نریمان آنرا با یادداشتها وترجمه انگلیسی درسال ١٩٢٥میلادی‌منتشر ساخت . درعهدنامه‌نامبرده مهدی‌را بنام مهدی فروح‌بن شخسان یاد میکند . واژه مهدی دراینجا بعنوان‌صفت استعمال شده است نه بعنوان اسم خاص . چون در الفبای پهلوی حروف ا ــ خ یکسان است واژه ساسان وشخسان بیك قسم نگاشته میشود . مترجم نامه پهلوی بواسطه عدم انس با نام عربی شخسان آنرا بنام ایرانی ساسان تلفظ وترجمه کرده عهدنامه چنین آغازمیشود .

« بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. نسخة منشورة بخط امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابیطالب رضی‌الله عنه کتبها علی‌الادیم الاحمر هذا کتاب من رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم . بمهدی فروح‌بن شخسان اخی سلمان‌الفارسی رضی‌الله عنه واهل‌بیته وعقبه من‌بعده وما تناسلوا من اسلم منهم اوقام علی دینه ....(١) » (ترجمه) عهدنامه‌ایست بخط امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب رض . نوشت آنرا بر روی پوست بز سرخ .این

(١) آقای رضاقلی منصورعلی نامی اصل نامه را بر پوست وبخط کوفی وباقرآنی خط حضرت سجاد وخرقه ازشاه نعمة‌الله درتالار طویل اصفهان دیده

نامه‌ایست ازپیغمبر خدا صلی‌الله برای مرد هدایت شده فروح پسر شخسان برادر سلمان فارسی رض واهل‌خانه او وبازماندگانش ونسل آنها کسانیکه اسلام‌بیاورند ویا کسانیکه‌بردین خویش‌استوارباشند .

دستور دینیار یا سلمان فارسی چون اعراب را بکشور گشائی مصمم دید از عمر بن‌خطاب پیمان‌نامه گرفت تا اعراب زرتشتیان را آزارندهند وایران‌راویران ننمایند ودرفنای دین‌بهی نکوشند. عمرپیمان‌نامه داد ولی پس ازفیروزی برخلاف مواد آن رفتارنمود .

عهدنامهٔ که بنام بهرام‌شادپورخیراندراس که ازاخلاف دستور آذربادماراسپند میباشدوچنانکه گفتیم‌دردست‌است‌بتوسط‌مهدی‌فروح‌بن‌نامبرده دایر بر عدم تعرض مسلمانان بر آتشکده ها واوقاف آنها ازحضرت علی‌بن ابیطالب گرفته شده است. رونوشت هرسه عهدنامه را همین فروح‌برای‌محافظت در گنجورآتشکده ، چنانکه از متن نامه برمیآید بیادوسبان ارسال میدارد . رونوشت عهد نامه‌ای که حضرت سلمان ازعمربن خطاب گرفته بنظرنرسیده‌است ویحتمل مانند سایر کتب‌زرتشتیان راه نیستی پیموده باشد .

بادوسبان‌بن‌جیل معروف بگاوباره‌بن جیلانشاه‌بن فیروزبن‌نرسی‌بن‌جاماسب در سال چهلم هجری سپهبد رویان گردید(١). کیکاوس بن هزار آسف پشت پنجم شهراکم پس از٣٧ سال سلطنت درتبرستان درسال٥٦٠ هق جهان را بدرودمیگوید بعد ازمرگ کیکاوس چون زرین کمر نوه اوطفلی صغیر بود تخت‌سلطنت‌بهزارآسف مهرنوش میرسد و٢٦سال پادشاهی میکند .

زرین کمر درسال ٥٨٦ هق ازطرف شاه‌اردشیر اسپهبد تبرستان بفرمانداری رویان منصوب میگردد . بیستون‌بن زرین کمر درسال ٦١٠ هق بجای پدر برتخت می‌نشیند .

نام‌آوربن بیستون پس‌ازمرگ پدر درسال٦٢٠بفرمانروائی مشغول‌میگردد

(١) بتاریخ تبرستان مازندران و رویان تألیف ظهیرالدین مرعشی مراجعه شود

تا آنکه درسال ۶۴۰ هق تخت سلطنت بدست فرزندش شهرا کم میرسد و اوتاسال ۶۷۱هق پادشاهی مینماید(۱) نامه مورد بحث بفرمان این سلطان که اجدادش همه پادشاه و از نسل شاهان ساسانی میباشند بتوسط موبد برزین رام بفارسی ترجمه گردید .

نامه پهلوی مهدی فروح‌بن‌شخسان اینك دردست نیست وترجمه فارسی بخط اوستائی نیز ازمجموعه کتب گرانبهای فرزانه مانکجی‌صاحب باتفاق‌دساتیر قدیمی ربوده شده وجزو کتابهای دستور منوچهر جاماسب‌جی حراج می‌شود و از دسترس ما بیرون میرود . فقط رونوشت‌آن بخط فارسی که بهرام بن رستم استنساخ نموده امروز بدست ماست .

چنانکه موبد برزین رام درترجمه اسم شخسان اشتباهاً ساسان نوشته آقای نریمان وسایر دانشمندان پارسی که عهدنامه را مورد بررسی خویش قرار داده اند اسم عربی فروح را فرخ خوانده‌اند . اینگونه اشتباهات بویژه اشتباه موبد برزین رام ثبوتیست که نامه پهلوی مورد بحث زمانی هستی‌داشته .

قبل ازاینکه بخشی ازمتن نامه که با این مقوله ودساتیر ارتباط دارد ازنظر بگذرد باید دانست که موبد برزین رام هنگام ترجمه نامه پهلوی چنانکه گفتیم درآخر قرن هفتم هجری صورت گرفته بسیاری از لغات دساتیر را بکار برده از جمله آنهاست . بربست بمعنی قانون ـ پای‌چم ، ترجمه ـ دهناد ،آئین‌ـ نهاده، قانون ـ آهنجیدن ، نوشتن ـ شمردن ، کشتن قتل کردن ـ بیغون‌پیمان وغیره .

مهدی فروح‌بن شخسان در نامه خویش بیادوسبان گاوباره از برادر خویش دستور دینیار که مورد طعن‌ولعن گروه زرتشتیان قرار گرفته طرفداری میکند واو را دیندار ودرستکار خوانده مینویسد راه بهی‌نهشته وبرخلاف تصورردان ودستوران با بدکاران همکاری ننموده بلکه آنهارا براه راست هدایت کرده است .آنگاه از علت غلبه اعراب بر ایرانیان‌واز پیغمبر تازی و آئین اوسخن میراند ومیگوید که

(۱) بتاریخ تبرستان مازندران ورویان تألیف ظهیرالدین مرعشی مراجعه شود

دستور دینیار ، رسول اکرم پیشوای عرب را در جنگهائی که بغزوات پیغمبر معروفست ملاقات وپیشنهادمیکند راهی‌بیاورد ودر تربیت اعراب بکوشد .حضرت محمد با همکاری او ازکتاب وستا وزندو وستاتیر و پیمان فرهنگ فرمانهای دینی را بعربی ترجمه میکنند . مهدی فروح‌بن شخسان چنانکه دیده میشود دساتیر را بنام وستاتیر درردیف اوستا وزند قرارداده است .

سپس ازتباهی خاندان سلطنتی ایران وویرانی کشور سخن میراندوبسلطان دعا وثنا کرده مینویسد چنانکه در وستاتیر پیشگوئی شده فر وشکوه یزدانی با تازیان نخواهد ماند واز آیات‌آن کتاب شاهد میآورد ومینویسد « چین‌وینم(چنین می‌بینم)که خروه با این گروه هم نمانید (نمیماند) چه در وستاتیر ، یزدان واجه (گوید)که « وپودحم تویم فرزام نودکاشمرند چمهود زسوف نورکاو سرو چیمام هودهام هائم هزتوناف یو امریفه رمدکاو نمایند له زلوچ .»

آیات بالا از دساتیر فقرات ۱۲و۱۵ سیمناد از نامه شت پنجم ساسان میباشد ودر آن کتاب بدینطریق تفسیر شده «و بهر نوا بزرگان خود را کشتند . چون هزارسال تازی آئین را گذرد چنان شود آن‌آئین ازجدائیها که اگربه‌آئین گرش نمایند باز نشناسدش .»

مهدی فروح‌بن شخسان در بخش دیگر نامه ازستایشهای رسول اکرم‌پیغمبر تازی نسبت بوخشور یزدان وجشنهای زرتشتیان مانند نوروز و مهرگان و گهنبار وشرافت علی‌بن‌ابیطالب وذکر آنها درقرآن و اینکه عثمان بخشهای نامبرده را هنگام خلافت خویش ازبین میبرد سخن رانده واساس نامه آسمانی تازی را بر سه چیز میشمارد .

« وبنیان نامه شان بر سه چیزه یکی یزدان شناسی وآمیغی دانش که آنرا بی هیچ کردش ازتیمار وستاتیر ووستا اورتازی زبان اندر برده چنین که «هوزامیم فه مزدان هزهزماس وزماس هرشیور هردیور(۱) » را قل اعوذ برب‌الفلق من شر

(۱) نخستین آیه ازکلیه نامه های پیغمبران دساتیر.

ما خلق ومن شر غاسق اذا وقب و من شر حاسداً اذا حسد وقل اعوذ برب الناس ملك الناس أله الناس من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنته والناس آهنجیدو » فه شیدشمتای هرشگر زمریان فراهیدور(۱)» را بسم الله الرحمن- وبیشی ازاین گوها »

ازمندرجات نامه مهدی فروح بن شخسان میتوان حدس زد که درآخر دوره ساسانیان مردم ازفشار گروه پیشوایان دینی بتنگ آمده منتظر ظهوریکنفر راهبر وراهنمائی بودند تا خود را از زیربار زور گوئی دستوران وبزرگان آزاد سازند. گروههای مختلف با عقاید ومرام گوناگون در آن دوره قدم بمیدان گذاشتند واز همه بالاتر مزدك قد برافراشت و خود را پیغمبر موعود خواند و انقلاب بزرگی بوجودآورد . ووحدت اجتماعی ایرانیان را بهم زد . بنابراین بعید نیست شخصی درتألیف دساتیر اقدام وخود را باسم ساسان پنجم آخرین پیغمبران مذکور درآن کتاب قلمداد نماید و زبان آسمانی بسازد و سپس برای فهم مردم تفسیر کند و جمعیتی دور خود جمع نماید .

مندرجات دساتیر شباهت تامی با تعلیمات مانی دارد و چون پیشوایان این گروه معروف بزنادقه بهراسم وعنوان و ظاهراً در لباس دینهای گوناگون بنشر و ترویج عقاید خود میکوشیده‌اند یحتمل یکی ازآنان دساتیررا برای پیشرفت اغراض خود جعل نموده باشد .

هر چندزبان آن دوره پهلوی بوده و تفسیری که بر آن نوشته شده فارسی است ولی فارسی وپهلوی بهم نزدیك است وممکن است یکی از آنها کتاب را شکل امروزی درآورده باشد . یحتمل لغات موجوده در تفسیر که بلغات دساتیر مشهور شد، واژه های پهلوی باشد که هنگام انتقالش بالفبای فارسی تحریف گشته است .

بنابرآنچه گذشت باین نتیجه میرسیم که :

۱ـ تألیف دساتیررا بهیچوجه نمیتوان بدستور آذر کیوان یا همراهان او

(۱) دومین آیه ازکلیه نامه های پیغمبران دردساتیر .

نسبت داد .

۲ ـ بطلان فرضیه‌ئی که قدمت دساتیر از عهد صفویه و قرن ۱٦ میلادی بالاتر نمیرود .

۳ ـ لغات دساتیر در قرن هفتم هجری معمول بوده و موبد برزین رام در ترجمه فارسی نامه پهلوی مهدی فروح بن شخسان بکاربرده .

٤ ـ نسخه خطی دساتیر محفوظ دربنگاه خاورشناسی کاما دربمبئی که تاریخ کتابت دساتیر موبد نوبهار را ضبط نموده قدمت کتابرا بهزارسال قبل میرساند.

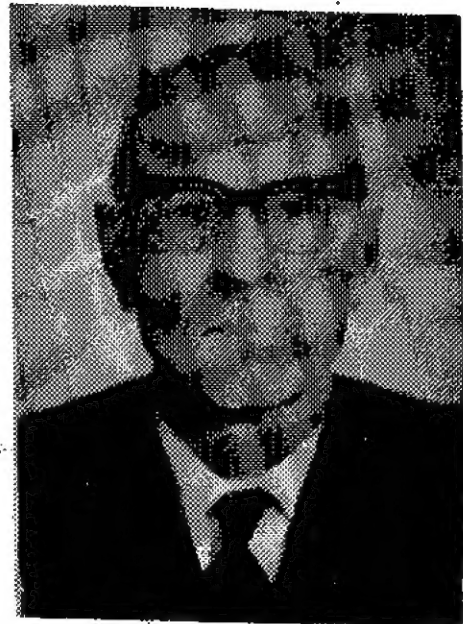
۵ ـ در حدود هزار و سیصد سال قبل دساتیر وجود داشته و آنرا وستاتیر مینامیده‌اند .

٦ ـ مهدی فروح بن شخسان در نامه خویش بیادوسبان گاوباره که بعد از واقعه کربلا نوشته برای ثبوت قول خود ازآیات وستاتیر شاهد میآورد .

۷ ـ بنا بفرضیه مستر نوریس ممکن است شخصی کتاب آسمانی دساتیر را برای رقابت با کتاب آسمانی تازیان جعل نموده تا جمعیتی دورخود جمع نماید.

۸ ـ بظن قوی یکی ازپیشوایان فرقه مانی درجعل دساتیر دست داشته‌باشد.

ارباب رستم گیو



ارباب رستم گیو: که شهرت نیکوکاری اش سراسر کشور ایران را فرا گرفته و نیک نامی اش مورد تصدیق خاص وعام است روز ۱۰مهر ۱۳۵۹ در سن ۹٤ سالگی بسرای جاودانی شتافت و با پاکان مینوی همنشین گشت. ارباب رستم برابر مفهوم این جمله گاتها «خوشبخت کسی است که برای خوشبختی دیگران بکوشد» زندگانی اش پر از کار و کوشش بود. آثار خیر فراوانی که از این شادروان در سراسر کشور بنیاد گرفته گواه این حقیقت است.

ارباب رستم برای گسترش و حفظ مؤسسات خیریه و بهره‌وری بیشتر مستضعفین: در سال ۱۳۳۷ (۲۶ سال پیش) «بنیاد رستم گیو» تأسیس و به تحقق نیت خیرش آمادگی بخشید و اینک باختصار فهرست کارهای نیک و دهشهای خیراندیشانه و مؤسسات خیریه‌ای که ایجاد و مورد استفاده عموم است در زیر آورده می شود:

(۱) دبستان دوازده کلاسه دخترانه گیو در تهران (۲) کمک به کسر بودجه و ساختمانهای خیریه انجمن زرتشتیان تهران (۳) مجتمع بزرگ فرهنگی و

اجتماعی و مسکونی در تهران پارس برای استفاده مردم فاقد خانه، بنام رستم باغ بروی قطعه زمینی به مساحت ۲۵ هزار متر که مشتمل است بر آذریان (معبد)ـ کتابخانه ـ تالارهای اجتماعی برای جشنها و هم چنین تالار مخصوص برای اجرای آئینهای مذهبی و نیز ساختمانهائی که در حال حاضر شصت خانواده از افراد کم بضاعت در آن مسکون و افزون بر آن ۲۸ دستگاه ساختمان دیگر در دست ساخت و انتظار می رود تا چند ماه دیگر تکمیل و مورد استفادهٔ خانواده مستضعف قرار گیرد، ضمناً زمین ورزش و بازی دراختیار جوانان و نونهالان قرار دارد (٤)دو باب دبستانهای دخترانه و پسرانه دوازده کلاسه بر روی دو قطعه زمین هر یک به مساحت پنج هزارمترمربع بنام استاد خدابخش و استاد پور داود که سالهاست مورد استفاده است (۵) آب انباری برای ذخیره آب از قنات اصلی تهران پارس که بنیاد در آن سهیم است بمنظور استفاده ساکنین رستم باغ بهنگام ضروری و کم آبی (٦) اهدای یک قطعه چمن به مساحت پانزده هزار متر به وزارت آموزش و پرورش برای ایجاد مجتمع فرهنگی که خوشبختانه مورد بهره برداری است (۷) سوهانک(تهران) ـ ایجاد ساختمان درمانگاه بنام جوان ناکام (مهربان گیو) و واگذاری ساختمان و زمین آن بوزارت بهداری (۸)دماوند (قریه کوهان)ـ ایجاد ساختمانهای مسجدـ حمام بهداشتی ـ درمانگاه مجهز و دبستان که در حال حاضر مورد استفاده ساکنین آن حدود است و همچنین ایجاد جاده شوسه ماشین رو از جاده اصلی فیروز کوه به قریه نامبرده (۹)یزد ـ الف ـ کمک به نوسازی و تعمیرات اساسی دبیرستان ۹۰ ساله کیخسروی و ایجاد زمین ورزش برای دانش آموزان بـ ساختمان تالاری جنب دبیرستان به گنجایش ٤۰۰نفر بنام «تالار مروارید» مجهز با مبل و اثاثیه و لوازم مربوطه که اینک برای سخنرانی و برگزاری امتحانات و مجالس جشن از آن استفاده می شود، پ ـ ایجاد آب انباری بگنجایش تقریبی چهار هزار متر مکعب پیش از لوله کشی شهر یزد برای رفع مضیقه آب آشامیدنی که سه محله مسکونی از آن سیراب می شدند، ت ـ کمک به بودجه لوله کشی قریه نصرت آباد یزد، ث ـ ساختمان آب انبار و آسایشگاه برای زائرین در زیارتگاه پیر سبز (چک چک)، ج ـ کمک های نقدی به دفعات به بودجه آموزشگاه دخترانه مارکاریزد ـ سازمان جوانان زرتشتی ـ



ارباب رستم گیو

ارباب رستم گیو: که شهرت نیکوکاری اش سراسر کشور ایران را فرا گرفته و نیک نامی اش مورد تصدیق خاص وعام است روز ۱مهر ۱۳۵۹ در سن ۹۴ سالگی بسرای جاودانی شتافت و با پاکان مینوی همنشین گشت. ارباب رستم برابر مفهوم این جمله گاتها «خوشبخت کسی است که برای خوشبختی دیگران بکوشد» زندگانی اش پر از کار و کوشش بود. آثار خیر فراوانی که از این شادروان در سراسر کشور بنیاد گرفته گواه این حقیقت است.

ارباب رستم برای گسترش و حفظ مؤسسات خیریه و بهره‌وری بیشتر مستضعفین: در سال ۱۳۳۷ (۲۶ سال پیش) «بنیاد رستم گیو» تأسیس و به تحقق نیت خیرش آمادگی بخشید و اینک باختصار فهرست کارهای نیک و دهشهای خیراندیشانه و مؤسسات خیریه‌ای که ایجاد و مورد استفاده عموم است در زیر آورده می شود:

(۱) دبستان دوازده کلاسه دخترانه گیو در تهران (۲) کمک به کسر بودجه و ساختمانهای خیریه انجمن زرتشتیان تهران (۳) مجتمع بزرگ فرهنگی و

اجتماعی و مسکونی در تهران پارس برای استفاده مردم فاقد خانه، بنام رستم باغ بروی قطعه زمینی به مساحت ۲۵ هزار متر که مشتمل است بر آدُریان (معبد)ــ کتابخانهــ تالارهای اجتماعی برای جشنها و هم چنین تالار مخصوص برای اجرای آئینهای مذهبی و نیز ساختمانهائی که در حال حاضر شصت خانواده از افراد کم بضاعت در آن مسکون و افزون بر آن ۲۸ دستگاه ساختمان دیگر در دست ساخت و انتظار می رود تا چند ماه دیگر تکمیل و مورد استفادهٔ خانواده مستضعف قرار گیرد، ضمناً زمین ورزش و بازی دراختیار جوانان و نونهالان قرار دارد (٤)دو باب دبستانهای دخترانه و پسرانه دوازده کلاسه بر روی دو قطعه زمین هر یک به مساحت پنج هزارمترمربع بنام استاد خدابخش و استاد پور داود که سالهاست مورد استفاده است (۵) آب انباری برای ذخیره آب از قنات اصلی تهران پارس که بنیاد در آن سهیم است بمنظور استفاده ساکنین رستم باغ بهنگام ضروری و کم آبی (٦) اهدای یک قطعه چمن به مساحت پانزده هزار متر به وزارت آموزش و پرورش برای ایجاد مجتمع فرهنگی که خوشبختانه مورد بهره برداری است (۷) سوهانک (تهران) ــ ایجاد ساختمان درمانگاه بنام جوان ناکام (مهربان گیو) و واگذاری ساختمان و زمین آن بوزارت بهداری (۸)دماوند (قریه کوهان)ــ ایجاد ساختمانهای مسجدــ حمام بهداشتیــ درمانگاه مجهز و دبستان که در حال حاضر مورد استفاده ساکنین آن حدود است و همچنین ایجاد جاده شوسه ماشین رو از جاده اصلی فیروز کوه به قریه نامبرده (۹)یزدــ الفــ کمک به نوسازی و تعمیرات اساسی دبیرستان ۹۰ ساله کیخسروی و ایجاد زمین ورزش برای دانش آموزان بــ ساختمان تالاری جنب دبیرستان به گنجایش ٤۰۰نفر بنام «تالار مروارید» مجهز با مبل و اثاثیه و لوازم مربوطه که اینک برای سخنرانی و برگزاری امتحانات و مجالس جشن از آن استفاده می شود، پــ ایجاد آب انباری بگنجایش تقریبی چهار هزار متر مکعب پیش از لوله کشی شهر یزد برای رفع مضیقه آب آشامیدنی که سه محله مسکونی از آن سیراب می شدند، تــ کمک به بودجه لوله کشی قریه نصرت آباد یزد، ثــ ساختمان آب انبار و آسایشگاه برای زائرین در زیارتگاه پیر سبز (چک چک)، جــ کمک های نقدی به دفعات به بودجه آموزشگاه دخترانه مارکاریزدــ سازمان جوانان زرتشتیــ

دبیرستان کیخسروی ــ انجمنهای زرتشتیان شهر و دهات و تعمیرات آدریان قریه مبارکه و دیوار کشی آرامگاه یزد (۱۰) کرمان ــ کمک به بودجه ساختمان دبیرستان دخترانه کیخسرو شاهرخ ــ انجمن زرتشتیان و آموزشگاه ها و دانشجو یان کرمانی مقیم تهران (۱۱) شیراز ــ کمک به بودجه انجمن زرتشتیان ــ باغ وقفی زرتشتیان (۱۲) ــ تهران ــ کمک به صندوق رفاه مسجد تهران پارس واقع در فلکه دوم (۱۳) در بمهر ارباب رستم گیو در آمریکا در ۱۵ کیلومتری شمالغرب نیو یورک در نیوراشل بر زمین مشجر بزرگی در ساختمان چهارطبقه. (۱٤) در بمهر مهربان گیو بنامگانه برادر زاده جوان ناکامش مهربان در کانادا گشایش ۱۵ آذر ۱۳۵۷ خ. (۱۵) ابتیاع زمین وسیعی در شیکاگو آمریکا برای ساختمان پرستشگاه زرتشتیان. که در سال گذشته با همت خیراندیشان ساختمان آن تکمیل و افتتاح گردید ناگفته نماند که بهر سازمان اجتماعی که دارای هدف نیک انسانی بوده‌اند مستمراً از کمک های بنیاد برخوردار می باشند همانند انجمنهای زرتشتیان در تهران و دیگر شهرها ــ سازمان فروهر جوانان زرتشتی تهران ــ کانون دانشجو یان تهران ــ کمک به بودجه آرامگاه های زرتشتیان در تهران (قصر فیروزه) اصفهان و شیراز و یزد و درمواقع اضطراری کمک به زلزله زدگان و آسیب دیدگان کشور توسط مقامات روحانی و حلال احمر و انجمن مبارزه با سرطان و همچنین کمک نقدی به موسسات ورزشی و تربیت بدنی کشور: افزون بر آن بسیاری از موسسات خیریه و اجتماعی از کمکهایی بنیاد روان شاد ارباب رستم گیو برخوردار گشته اند که ما از آن بی خبریم زیرا آن روانشاد از تظاهر و خودنمائی بیزار و خصلتاً از فخر فروشی نفرت داشت از اینجهت اقلامی که در بالا بر شمرده شد امکاناً کامل نمی باشد ولی همین اقلام گو یای آنست که آثار نیک و بناهای خیریه ارباب رستم در سراسر کشور گسترده و در همه جا و همه حال مجسم است. افزون بر انچه بیان گردید آن روانشاد از آغاز نمایدگی در مجلس و سپس در سنا کلیه حقوق و مزایای دریافتی را برای تامین کسر بودجه انجمنهای زرتشتیان اختصاص داده و بآنها می پرداخته است.